



amat, moud

1909

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
تَعَالَى شَأْنُهُ
عَزَّ وَجَلَّ

۱۲۵۱



جلد چھامر کتاب
میراث البلد الناصب ابن النفا
مؤنر الشیطان صنع الدولة
محمد حسین خان

۱۲۱

توشیفان
سید ۱۲۹۶
۱۲۹۶

۱۲۵۱



ناصیه
البلدان
جلد چهارم کتاب مرآت

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد الحمد والصلوة جلد دهم و سیم کتاب مرآت البلدان ناصیه که بمناسبت لغت تهران
بتیج آثار و سیر و فتنه نافع آثار و بت خلاصه اخبار اقام معدلت و شهوور و سنین نجلد
و نصف خسر و عادل مؤید ولی نعمت باذل مجد بعن سیه و دو ساله تاریخ سلطنت شهر باری
اعلی حضرت شاهنشاه مجاهد پادشاه رعیت پناه صاحب فران معظم ظل الله ممد و ناصر الدین شاه
فاجار لزال ملکه مادامت الفنون والادوار مستنده بنوالی اللبالی والنهار مخص و مخصوص
و موسوم بامیر السلطان کرد بد آنرا حشو ملیح فرض نمایند و حمل بر بغیر موضوع نکند چه در
ضمن آن فرخنده نکار شرا و لا تو فر و نفا و ن موقع و هیئت جغرافیائی حالیه دار الخلافه باهر
از تجدید بنا بنیه واحداث عمارات عالی و جبا با نهایی نظره داخل و خارج بلد و تکثیر باغات و
اجرای قنات و تبدیل وضع قدیم شهر بطرح جدید و توسیع آن و بنای دوز و قصور رفیع
بجهت تشکیل دولت و لطف و سر نایز خانه های علبه و سایر اماکن نظامی و غیرها معلوم شود
و ثابته در طی گذار نش اسفار مهمت آثار همان از بلاد و امصار و قرا و قضبان و نلال و جبال
و صحاری براری بتقریب ذکر و تبیین فتنه که در عالم جغرافیائی همانرا وقعی عظیم و مقامی

محمود است مولوی نعله الله بر حمته فرماید

(خوشتر از باشد که سرد لبران گفته آید در حدیث دیگران)

اماند و بن تاریخ این عهد فرزی مهد صاحبان در ایت دانند که ضبط اینطالع عموم خلافت را
ناچه ماهه سو مند است نتوان گفت تاریخ عصر معاصرین را که خود ناظر آن سوانخ اندیچه کار آید
بر علم ایشان افزاید زیرا که در مجالس بکرات با حضور نکارنده از وفایع عهد از قبیل شکست لشکر

خوارزم بدست سپاه منصوب و فتح هرات و توسیع شهر دار الخلافه حتی طرح و ابداع باغ عمارت مبارکه
عشر آباد و غیره از تجار بدست مقدس شاهانه در این باغ و بنای میدان نو چنانچه جدید که متعلق
سوانخ صحبت فتنه و تبیین سال از اغلب را مورت نزد بد و اشکال شده بلکه کثر کسی را از کاهی
بعضی از آن آگاهی بوده و مآثر السلطان اینجمله را با سایر کلیات و جزئیات این عهد بدهد و معظما
سوانخ تمام روز زمین که در نرسد و دو ساله سوانخ کرد بد و مخبری صادق و مرآت حقیقت است
کوبد و بی ضمتت بره تعلیم نو بد هر چه از خاطر رفته سپا آورد و باقی رسوم را بد رستی همت کرد
و بزیر کان گفته اند تاریخ ام و قبایل عالم را تجدید چنانچه و سبب دوام و ثبات و اگر مورت زمین و
نوشندان معاصرین دامت فاضلهم آن وفایع را ممدون فرموده اند لکن فضل و اختصاص مآثر السلطان
اینست که از حشو و اطنا ب مقال مصونست بنفایس حقیقت مشحون متغذای بلکه با حسن مال آن
مجموعه درجه اختام و استکمال یافت اینک بعون الله و توفیق جلد چهارم مرآت البلدان را از
اول حرفه ثناء مثله شروع کرده بنزدیک اسلوب جلد اول شرح بلاد و قضبان و قرا و مزایع ممالک
محر و سب ابراز با سایر دفاقی و نکات جغرافیائی ابراد می نماید و در هر محل بمناسبت از تاریخ گذشته
که موجب اعتبار آیند کافست نظری درج میکند تا جامع فواید باشد و مجموع فواید و اگر در حرفه ثناء
منقوله با بقاء موحده و الهی چیزی سبقت و حذف شده آن محدود در ملحفات مرآت البلدان که بعد
نکاشته خواهد شد ضبط میشود از ساکنان مسالک در موافق زلات ملتمس غرض میباشد چنانچه
بجنت کرام و عیب جوئی عادت نام و لله در اهل الکرامه والتدی و السلام علی من اتبع الهدی

حرفه ثناء

تا و بهر اعمالی که سیاحتی است که ناجر برخ فلیس و د از نوابج کیش باشد و با کرم سپر زمین کرمان
پوشنده است

شهر ثناء نام دور و در خانه است که آنها را شهر ثور کوچک و بزرگ میخوانند و در خاک از آن در
میان باشد بلادی در کتاب فوج البلدان کوبد سلمان بن ربیع با هلی از جانب عثمان مامور باران شد
و شهر بلفان را بطور صلح فتح کرد با بنوعی که جان و مال اهالی در امان باشد و دیوار بلد نیز از صد
هدم محفوظ ماند بشرط اینکه اهل بلد جز به دهند و خرج گذارند بعد از آن سلمان بریده آمد در
شهر را در و زد و شهر ثور نیز پسند که مسافران تا شهر برودند کثر از یکفر صبح است اهالی بر دعه روز و

شهر را بسند و لشکر اسلام را راه ندادند و راه بر آنها مسدود و کار را سخت کرد و قرائ آنها را غارت نمود و حسب اتفاق وقتی بود که زندانهای خود را در و کرده بودند اهل شهر شیشه آمده لایب با مسلمان بوضع اهالی سلفان صلح کردند و دروازه ها را گشودند مؤلف گوید و دخانه ترور حالا به ترور معرفت از شعبان نیست که داخل رود که پیشتر و سرخپشته آن در کوه دره قوز نیست مصیبت آن بود که در حوالی پراز میباشند و طرز جریان آن بدین وضع است ابتدا از جنوب به شمال قدری بعلا مشرق بمغرب بعد در حوالی پراز بعد از مغرب به شمال در نزدیکی پراز حید از مغرب به شرق بجاری داخل رود خانه کوه میشود

و از غراب فایع منعطفه مسلمان بزبچه باهلی که در اغلب کتب مسطور است این است که بعد از فتح بلیقا و برده لشکر اسلام بدری مسلمان بلاد و نواحی انصحن را مسخر می نمودند و سرگردان و حکمرانان بلاد خودی عظیم و رعبی و افزا عساکر اسلام در دل پدیدار آمد و چنان مشهور شد بود که این جنبش از آسمان فرود آمد و شکست یافتن نیستند و هیچ حرب در آنها اثر نمیباشد و زمین زمین میباشند و هیچ عقیده استیسا پیشتر لشکر اسلام بود تا شهر بلخ از بلاد خزر رسیدند در حالی که خاقان ملک خزر نیز از پیشتر ایشان بدو رفته بود و سپه هزار نفر فرستاد و منفرقه شده بودند در مرزها و یکدیگر نزدیک شهر بلخ بود مسلمان با عساکر اسلام فرود آمد و آن مرز خزاری و مسیح بود و جوی آب بزرگی از کناران آن مرفق جمعی از لشکر خاقان در آن مرزها بود و یکی از آنها خبیثه آمد که از حالت عساکر اسلام استعلا می نماید مردی از جنش مسلمانان دید که در جوی غسل میکند تیری زسان بجایب او انداخته اتفاقا تیر بجگر او آمد و در حال جان بداد آمد نزدیک او دو پیک و سوار را بر پیک و لباس او را از پیر و ن نموده با سوار نیز خاقان آورد و گفت این سوار بگف از جنبش است که میکوشد از آسمان نزول کرده اند و هیچ حرب سلاح با ایشان کارگر نیست خاقان چون این سخن شنید آتش بدلی قوه قلبی بهم رسانید لشکر بیک نزدیک بود بخواند و بسیار نیز نام نوشت بجنگ مسلمانان خزر نیز بخوبی با جمله سپه هزار نفر در خاقان جمع شدند و با لشکر اسلام جنگ کردند چو روبرو شدند بجیش اسلام در مانده شد در هر جمله هزار کشته میشدند مسلمان بزبچه با آن ده هزار تن که آنها را از کوفه آورده بود جمله مقتول و فانی شدند و این واقعه در صحای شهر بلخ در سال پیشتر هجرت بود و چون اجساد کشتگان مسلمین هم در آن محل مدفون میشد انصار را قبو الشهداء گشتند و قرطابن کعب انصار که با مسلمان به بلخ رفته بود خبر مرگ او را بعثمان رسانید و ابن جانه باهلی در شهر مسلمان و قین بن مسلم گفته است

وان لنا قبرین و قبر بلخدر و قبر بصین اسنان یا لک مقبر
فذلک الذی بالصین عمّت فوجہ و هذا الذی فی بصری سبل الفطر

مؤلف گوید در کتاب معجم البلدان و فوج البلدان بلاد ری و غیرها مسلمان بن ربیع مسطور است در ترجمه ابن اعمش کوفی مسلم بن ربیع بن سهو و اختلاط از کتاب با مترجم است و الا در اینکه مسلمان بن ربیع باهلی است شکی نیست پوشیده نباشد که نقطه که لشکر اسلام مسلمان در آن کشته شدند مطابق با اصطلاح جغرافیا واقع در ساحل رود و او است قبور شهداء در حوالی شهر در بند و موسوم بفرخ لرامت

تار فریه اینست از قرائ کنند از حالان خراسان
تار از بلوک کرم سپر کار عجم است و جنوبی شهر از و جز در شنی است

ثبته الرکاب یعنی نیشترها سواری این نیشتر در چند فرسخی خوانند است وجه تسمیه این بان اسم اینکه در جنگ و فتح عساکر اسلام نفاوند المسلمین نیشترها سواری لشکر را در نخل جمع کرده بودند بعضی طبایع جاه معطر موسو بقصب الذریر که در ایام در حوالی آنها و نیشتر میشود اگر بعد از چیدن نوازه ثبته الرکاب نیز نیشتر عطر پیدا میکند و بهر جای بکری بند طبع لاجن آن تمام میشود اگر این فطره را سبب باشد از غراب است

قصب الذریر از فرار نقره نواب چشمه السلطنه بدیع الملك میرزا که چند سال در نفاوند حکومت کرده اند کاهبست معطر که انرا شکل میمانند در فصلها در صحای آنها و نیشتر بد محض دفع هجنتی که در این اسم است لطیف طبعان عصر انرا مشک نام داده اند

چون فتح نفاوند محاربه عساکر اسلام با لشکر عجم در حوالی این شهر نالی و نالی اینین واقعه فاد سینه نوا عظیمه عالم شرمده میشود مینا سبب لغت ثبته الرکاب را نخل افراد درج مینمایم و تفصیل آن از فرار نیشتر

فتح نفاوند
چون نزد جرد از خلوان کرخچند در سنه نوزده هجری نیز کان عجم و اهل ری و قومس و صفهان و همدان اذن و بعضی بلاد دیگر نام نوشت در صد جمع آوری لشکر برآمد و سپاهی بیش از بلاد و امصار نور و بر او جمع آمدند و مردان شاه ذوالحاجب بر آنها سرار نمود و در فرکان و بانی را پیر و ن آوردند و شصت هزار یاصد هزار نفر لشکر مهابی جنگ عرب شدند و قصد کردند که نخل عجم را مصفی نموده بمیدان آیند و از میدان رو بکوفه نهادند لشکر اسلام را بکاره مقهور نمایند و اینو چهار تن از ملوک فرس که ذوالحاجب بن حداد

و سفارین خزر و جها نگرین و زبایر و زوسر و شان بزاسفند پاربا یکدیگر هقسم شده که با عرب لشکر
 اسلام جنگ کنند و دست از بخاریه نکشند و اجماعت را یکباره مقهور بلکه نابود نمایند و آنچه عارین
 با سر خلیفه ثانی را از این غرض آگاهی داد چون خلیفه ثانی نام عمار بدید و از مضمون آن خبردار آمد طاعت غیر
 الحال کرد بدید و مهاجران و نصاری را طلبید و ما جرای باز نمود و با هر یک مشورت نمود عثمان چنان صلاح دید که
 عمر خود برای بخاریه بنام علی بن ابیطالب علیه السلام این را بلی تصدیق کرده و دلیل آن غیر بود
 و عرسید کرد و با آن حضرت گفت لشکر بکه بمقتل عمر فرستاده میشود سزای آنرا بکه و الکار کنیم
 علی بن ابیطالب علیه السلام نماند و عمر بن مقرن المثنی را سزاوار دانست و عمر از شنیدن اسم نماند شاد
 شد و بر حسن فریاد آنرا گفت سائب بن ارفع ثقیفی را طلبید و گفت بخوام لشکر بجای عراق فرستم ناسپا
 که در راه و ند جمع شده اند و فرستاد و تورا با لشکر اسلام بدان ناحیه روانه سازم چون عساکر اسلام
 غنای که حاصل شود کنتل و مقسم آن باشی از رزق عدل تقسیم کنی و در بنصورت خیر کثیر پایی اگر چیش ما منزه شد و
 کشته شد پیش جوادانی رومی اگر زنده فرار کردی مبادا دیگر نزد من آتی سائب قبول کرد و مهتابه
 اطلاع شد پس عمر نامه بنمان بن مقرن المثنی که انوقت در عراق و اجانب سعد و فاص در دیه حکومت
 داشت نوشته مضمون آنکه چیشی بدفع لشکر بکه در راه و ند جمع شده نامزد کرده ام و تورا سزاوار آنها
 نموده چون این نامه را خواندی یا مسلمانان که با تو موافقت دارند و ان شود در کوشک سفید در
 مداین فرود ای لشکر بصره که بنا به تو مقرر شده بود ملحق شو آنگاه فضلها و نیکو سائب بن ارفع
 راهم فرستادم که با تو همراه باشد و خدی هم معین تو که با تو تفریق کند نماند بمضمون نام عمل کرد و عمر
 نامه با موسی اشعری نوشت که تلی از اهل بصره را بمیدان فرستاد باد و تلت از اهل کوفه که ما مورثک
 عجم و ستونها و نند بجل ما مورث خود روانه شوند و اهل کوفه را نیز از این ما مورث آنها نمود و لشکر بصره
 و کوفه در کوشک سفید نماند و پوکشند و عرض داده زیاد از سوی هزار مرد بودند آنگاه نماند طلح بن خویلد
 اسکر با چهار هزار سوار عقبه لشکر فرستاد و نیز نند بایمقله بکنزل پیش رفت با جلوان رسید در
 اینجا سرنکی از سرنکان کسری بود شاد بن آزاد نام که ده هزار سوار همراه داشت چون طلیغ عساکر اسلام
 بدیدار شد سرنکی با لشکر خزر بود که بقره سپین آمد و نماند چون جلوان رسید چند روز استراحت
 هم راهان و دو بار در اینجا اقامت کرد و از اینجا قیس بن هبیر المردی که پیش از این با ابو عبید جراح در
 لشکر شام بود با چهار هزار سوار مقدمه قرار داد و بقره سپین آمدند شاد بن آزاد که بدین ساخت کرجنه
 با سرنکی یکرا عمر که در و نیز بن هرمان نام داشت بیست هزار سوار با او بود در قمر سپین بودند در و سرنکی

بالشکر راه خود از پیشتر پیشتر اسلام فرار کردند و بجاوند رفتند و سران سپاه عجم را از وصول عساکر
 خبر دادند در آن عجم دهقان را گفتند با آب نماند و با ارضی انداختند که لشکر اسلام نزدیک شهر
 نزول نمایند نماند با شوکت و عدت تمام بحوالی شهرها و نند موضعی که معروف بقبوالشهدا بود نزول نمود
 وارد و ز سر کردگان عجم خارا هنی ساختند بر کدرها و نند با جیش اسلام از هر جای نماند عبور نمود و
 مقلشین لشکر اسلام این معنی را معلوم نموده بنمان خبر دادند و عجم هم راهان را واقف کرد اینند و دیگر که
 نوبت جنگ بود نماند لشکر بسیار است و همین لشکر را با شفت بن قیس الکندی داد و پیشتر از این غیر بن شعبه
 ثقیفی و طحی بن خویلد اسکر را جراح گذاشت قیس بن هبیر المردی را در کین نشانید و قلب لشکر را نیز
 معدل کربنیری تسلیم نمود و بدین موضع رویشها و نند نهاد و چون شهر نزدیک شد جمعیت کثیر از شهر
 خارج شده آهسته آهسته و مسلمانان نهادند و دهان نماند و شمشیر را میکردند تا نماند
 فریقین شد و جنگ در گرفت و از جای نین کوشش بسیار رفت عاقبت مسلمانان غالب لشکر عجم منزه شد
 و مسلمانان ایشان را عاقبت کردند و سر کرده از اجماعت نماند نام بدست اسلامان مقبول شد و
 یکی از وزرای کسری بود با جمله نند و زمانا شام نامه حریف شغال داشت شب پاسبان بودند و روز و نیم شغ
 بقنال شد و در روز نماند با علی که عجم را فرستاده بود در پیشتر صفها جلوان میداد چون نور مشغول
 شد نماند بدستیک از مبارزان عجم شهادت یافت معقل برادر نماند پیشتر آمده علم برادر را گرفت و مشغول
 قتال شد تا او نیز مقبول گشت برادر بکر نماند سوید بن مفرن علم را گرفته چندین را بکشت و خون خوی شد
 باز گشت و علم را بجدفیه الممانی داد و جدفیه بر لشکر عجم حمل کرد و بخاریه در کار بود نماند و آمد و ز
 دیگر که آهنگ رزم کردند نند ادا و روی که پوران سپر کورد ز نام داشت پیدان آمد و در شادنی بظهور
 سائب بدست عجم بن معدل کربن گشته شد عجم سلاح او را از او برین کرده کوبید کسری عیان داشت
 که بهفت هزار دینار قیمت کردند نماند عجم بجیش اسلام نزدیک شده بنای تیر انداختن را نهادند و عجم
 هلاک کرد نند عجم بن معدل کربن را بجیدال مخربض کرده هنگام کار را نماند در گرفت جمعیت از باطن
 عجم با موسی بن خبیر فیل که بر هر فیل چند کس از اساوره و مرزبه نشسته بودند و بجیش اسلام نهادند عجم
 اسلام آنها را از میان برداشتن تمام را کشتند ده هزار نفر دیگر در زجر حکم سرنکی کاشانی آذ کرد
 نام که ناجی مصلح بر سر داشت و علمها بالای سوار و پاور دند و بر فیل سوار بود و از راست و چپ
 او ده زنجیر فیل چنگی میداد و ایندند بر کوشید اساوره تیر انداختن شسته بچنگ شتافتند قیس بن
 هبیر المردی خرطوم فیل آذ کرد را با شمشیر بیداخت نیزه بر چشم آن فیل زد فیل بر کشت و بانی

رسید در جوق افتاد و آذر کرد از قبل جدا شد و مسلمانان دیده او را بر خیم نبرد بکشند مرز بانی
 دیگر هر میدان بن دادن با نواح زربستان شش ماهه از سوار و چند زنجیر فلجی آمده ان هم با هم اها
 خود مقبول و مقهور گردید و اموال زیاد از آنها غنیمت مسلمین شد با کمال باز و تمام شد و جانبین
 دست افتخالی کشیدند و روزی دیگر گردیدند و هفتاد روز شد و از این روز مرز بانی نوشتن جان بن داد
 بر فلج شسته سواران در سهندکان از اطراف او آمدند و برین معادله بجز جمله بر نوشتن جان کرد نوشتن جان
 عمر را با چند چوبه بر تخریج نمود برادران عمر نیاری او شناختند و جنگ سخت شده جلش اسلام غالب
 آمدند هر یکی بگره ز نام با پنجه از سوار آمده دو تن از مسلمین بجایب او شناخته او را با نبرد بکشند
 انگاه از هر جانب لشکر جمعی آمدند و در معادله بجز جمله شد دلبران به مدح با او مولودت
 کردند و بگوشتند تا بدست هر یکی از نام مقبول گردید پس از او بواسطه جمله ها منواتر لشکر جمعی
 دستها عساکر اسلام از هم دور افتادند سارین بن عامر الحنفی که انوقت سر خیل لشکر بود با جمعی از
 مسلمین که در او جمع شده حاکم را نه میگردند و لشکر مفرق شده را میخواهند چون لشکر بر سارین
 جمع شد قصد بر بلبل لشکر جمعی کردند کوهی بر کنار راه بود که جمعی دلبران و سهندکان هم در آنجا کین کرده
 بودند و لشکر اسلام که در انوقت عده آنها بسیار شده بود از این معنی غافل شدند گویند چون بر این
 انکوه رسیدند و از بیگوش سارین رسید که پاسارین الجبل الجبل یعنی ای سارین و افق کوه با کین شنیدند
 در پس کوه بکین اندک سارین غنا بکشید مسلمانان استنادند و نظر کرده جماعتی از عجم را دیدند که در کین
 و آماده قتل آنها هستند لهذا بکشید بجایب کین نشستند و در نبرد چو ایشان را مفرق کردند بکا
 قلب پر اخند خلاصه بعد از جنگها که شرح ان بکفت در بناید لشکر جمعی هم میت یافت و جلش اسلام غالب آمد
 و هر یک لشکران از زمین نهانند برین رفتند مسلمین نادر و فرسنگ آنها را غافل کرده میکشند و اسپر
 می نمودند بعد با باز کشند داخل هواوند شدند و فرار بآن بجایب هم کاشان و اصفهان و ما سبنا و غیره رفتند
 روزی بکج غنایم و دفن مقبولین عساکر اسلام پر داخلند بعضی را در موضعی که قبو الشهداء میگویند
 دفن کردند جنگها و نده و موسی بفتح الفتح شد گویند شخصی در سارین لافراغ آمده گفت اگر مراد
 مرا این کتی ترا بکج نخر خان و زربزرگ که در این جنگ کشته شده اند که سارین او را این کرده وی سارین
 را بدان کج رهبری کرد و ان سفطی جواهر بسیار نماز بود و سارین از او گرفت از پاران پوشیده داشت
 چو غنایم نهانند بر مسلمین تقسیم کرد و خمس از او بر برد و واقعه نهانند و ان فتح باز نمود عمر امجد
 برین بنام تمام را بر مسلمانان قسمت کرد پس از فراغ از تقسیم سارین پیش آمده است حدیث سفطی

جواهر بکفت عمر از سفطی باز کرده با حضور حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام و عثمان بن عفان ^{طلبه}
 و زبیر در آنجا هر دیده نخب از بها و صفقا آن می نمود پس عمر در حضور ایشان انجواهر را بسپنا المال
 فرستاد تا روزیکار مسلمین آید روز دیگر عمر مسجد آمده سارین را بخواند و کفت: بشتب بخواب بدم که کت
 از ان سفطی جواهر بر و میاید و هب من شعله میکشند من و در میبندم که مرا نسوزد و چنان بوم هانقی اولان
 داد که ای هر خطاب ان سفطی جواهر را مسلمانان فرستد در ان جنگ جان کنده اند ان سفطی را بر دار خواهی
 بصره و خواهی بکوفه را بفروشی بار بار با حقوق آن بر میان و خمس از ان در آن در بعضی از کت نوار غنم جنگ
 هاونداد و نظر فرستد و نوشته اند ای در زربستان انعم کوفی چنانکه نکاشته شد در چهار روز نکاشته
 است در کتاب فوج البلدان بلادی چینی مسطو است که جنگ نهانند در سنه نوزده هجری بود
 با در سال بسپنت هم در این کتاب از قول رفای گوید واقعه نهانند رسال بسپنت یکم هجری بود اسم شخصی که
 سارین بر سفطی جواهر نخر خان رهبر شد بعضی را العوبین بن و برخی را العیبین بن نوشته اند

توب

فریب اینست از فرای سفر این من محالات مملکت خراسان
 تلبیان اسم کوزه بوده است علی الظاهر در خوزستان با در ارضی مجاور این ابلان بلادی
 فوج البلدان گویند عمر بن حفص عمری با حفص بن عمر از این حد نهانند از این شهر ابی رجا و این کرده گویند
 ربع بن زیاد از جانب ابو موسی تلبیان را بطور غلبه فتح کرد اما اهالی بعد با ز سر کتی نمودند بعد از ان
 منجوف بن ثوالتد و مفتوح نمود و این واقعه در خلافت خلفه ثانی اتفاق افتاده است
 بگری از اسم را تلبیان ضبط کرده و بلخی تلبیان در مراد الاطلاع با قوت تلبیان مضبوط است صاحب
 قاموس تلبیان بکسر اول بر وزن کبر ان اسم کوره و شهری میباشد
 شهر کت رستانی بوده است در حال اصفهان بلکه در سناق بوه بکی یا شهر کبری و دیگری را شهر
 صفری بنامیده اند بلادی رفو فوج البلدان گویند محمد بن محمد التیمی از پیشینیا خود روایت نموده
 گویند اشرف اصفهان در جفر آباد از رستانی شهر کبری بجا و رسان معافل و ملاذها داشتند
 همچنین بقلعه معروف باریب هبنکه حی مفتوح شد (یعنی مفتوح عساکر اسلام شد) داخل در
 اطاعت و انقیاد کردند و نیکه خراج دهند ولی از قبول جزیه استنکاف و استکباری داشتند
 لهذا اسلام اختیار کردند

بعضی از لفظ را تیره و برخی تبری ضبط کرده اند و ظن غالب اینست که بجا و رسان نجا و رستا
 باشد چنانکه صحیح کتاب فوج نبر اشارت بدان نموده و اهل اصفهان الان از لفظ را طور تلفظ میکنند

که معلوم است و در نماز مفصلاً است شرح قج اورسان در حرف فای پادشاه الله تعالی

حرف الجیم

جایج فریب است فرای لو اسان در این زمان در این شهر زیاده از سه چهار خانوار دیده میشود لکن از خرابی و آثار چنین معلوم و مستفاد میگردد که جایج محل آباد معبری بوده اما مزاده در جایج مدفونست موسوم بامامزاده عبدالله از اولاد حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روید جاجر و در منسوبی از آباد بوده و اصلاً جاجر رود از کثر استعمال جاجر در شده در این موقع صورتی مسئله که نگارنده بجناب مسپورن آکادمی سپین که از خول علماء و دانشمندان مملکت روس است نوشته مندرج میشود تا وضع و هیئت جایج و جاجر و در مفصلاً مطالعه کنندگان را معلوم کرد تا نام مسطور و موزع است بناریج شبه جمادی اولی سنه هزار و دو و بیست و شش سوادان از فرار ذیل است

در تاریخ طبرستان و در بیان و مازندران نالیف سید ظهیر الدین که با اهتمام آنجناب در دار السلطنه بطریق منطبع شده در صفحه ۳۱۴ در سطر بیست و نهم در ذیل شرح خروج التاثر بالله مسطور است (علی که در طبرستان ناپس خود کرد باند و خود بجای رفت علی کامه در قصران کنار رود جاجر و در قصرینا و آنجا بمبوی الحال نوادی را کوشک داشت میخوانند و نالی که آنجا است قصر علی کامه بوده است)

این مخلص شام شرف دارم که خدش آنجناب اظهار دارم محل قصر علی کامه را که در تاریخ نوشته شده انکشاف نمودم چند موضع آنجا را احقر کرد ندا سخنوان کله که پیکان بر روی ران کله بود پیدا شد معلوم کرد که بعد از خوردن پز فوراً مرده و پیکان را بر روی ران آورده او را همان حالت دفن کرده اند و چگونه معلوم شد از این مطلب مخلص که این نقطه ها محل است وضع انکشاف آنرا مشرب و جابا آنجناب اطلاع میدهم

بناریج سه شنبه هفتم جمادی اولی سنه هزار و دو و بیست و شش هجری مطابق بیست و نهم آوریل سنه هزار و هشتصد و هشتاد و نه مسیحی ازین سده در رکاب مبارک اعلیحضرت شاهنشاه ایران (ناصرالدین شاه) خلد الله ملکه و سلطانه بقصد شکار قوچ و میش که با اصطلاح حالتی ارغالی میگویند و این لغت را از ترکی مغولی اقتباس نموده بقرینه بکنند و کوا فعدر لو اسان کوچک من اعمال طهران سفر نمود مسافت بکنند از طهران زیاده کرد نه قوچ چهار فرسخ است بنیستیم هم که موکب صرانه بقصد صد افکی بکوه ورجین که در شمال اردو واقع بود تشریف فرمائید مخلص خود اتفاقاً بقصد تفریح بکار رود جاجر و در آن کله که محل اردو است آنجا زیاده از ده دقیقه مسافت نبود عازم شد حسب اتفاق به نیت بلندی که در طرف شمال رودخانه و سمت جنوب بکنند و کوه و مشرف رودخانه است رسید

آثار آبادی زبادی منطوق و خرابی باقیم از چندین رعایای فریب سبکوچک که خیلی نزدیک بکنند و در طرف مشرق این قریه واقع است در آنجا مشغول شوم کردن زمین بودند سوال کردم که این بلندی و این خرابی جزو ملک کدام قریه از فرای لو اسان و بجای اسم موسوم است یکی از مبان کعبه این بلندی است بشاها نیست و از قراریکه اجداد ما میگویند در قدیم الا بام عمارت پادشاهی بوده و در اینجا دیده و کج هم تصور نموده اند اما از آنجا است که هر وقت خواسته اند بجای را احقر کنند مار زیاده دیده که از زیر زمین بیرون می آیند جرات نکرده زیاد حفر نمایند همین قدر کرده اند که سنگهای خرابی آثار قدیمه سنگ حار از سطح زمین جمع نموده همان اراضی را قابل زراعت کرده اند مگر این بلندی را که بواسطه ارتفاع آن از اجتماع سنگ مصالح عمارت قدیم تشکیل یافته است و در خانه بدان نمی نشینند بحالت اولی باقی و غیر مزروع مانده است باز پرسیدم که این اراضی بجای اسم موسوم است جواباً از حد آثار خرابی بیالا (مقصودش طرف شمال بود) اراضی پشت کوشک معروفست بدان آثار خرابی در ساحل رود جاجر و در بلندی آنهم در بلوک لو اسان و موسوم بودن آن بلندی ها و اراضی جنب آن زمین پشت کوشک سیاب خیال مخلص شد که شاید این آثار خرابی همان آثاری باشد که ظهیر الدین مؤلف تاریخ طبرستان محل قصر علی کامه فرار داده است البته آنجا با اطلاع دارند در کتب و تاریخ و غیره فای قدیم ایرانی عرب علی الخصوص معجم البلدان با قوت جمعی غیر ملاحظه فرموده اند که بلوک قصران در حوالی ری ضبط کرده اند و در قصران فرض نموده اند قصران علیا و قصران سفلی و آنچه محققین این مائه تحقیق یافته اند قصران سفلی عبارت از بلوک شمیرانست که در جلگه طهران در دامنه رشته البرز از قریه کلاک واقع در سمت شرق رود کج ایچاهک که الحال آنجا یکمیه معروفست مانند دارد و قصران علیا همین لو اسان است را میگویند از کوه قوچک طرف شمال جلگه طهران که شخصی از پسر شده از رودخانه جاجر و در عبور نموده سمت شمال این رودخانه اول بلوک لو که بدو لو اسان تقسیم شده لو اسان بزرگ و لو اسان کوچک و این لو اسانان را حالا هم قصران علیا میگویند پس بواسطه آنکه و علامت مسطور در ذیل مخلص معلوم کرد بدی که قصر علی کامه در همین جای بوده است که در تاریخ طبرستان ضبط شده محل از نواحی طبرستان همان لو اسان کنار رود جاجر همین رودخانه جاجر و در اراضی واقع سمت شمالی که آثار خرابی دارد که فی الواقع پشت قصر واقع میشود چرا که بقسامت نظر جلوه میدهد و در خانه بوه موسوم پشت کوشک نقطه که فرض بوده موسوم بشاها و نیز در هیچ از نقاط ساحل رودخانه جاجر و در لو اسانان موضعی که قابل محل سکونت شخصی در آن باشد موجود نیست بعلاوه بعد از ظهر آن روز که مسافت بعد از سمت شرق این رودخانه طی نمودم تا بنقطه رسیدم که آنرا

بلوک لوانانان بدان نقطه منتهی میشود و جهمان الوجوه آثار خرابه و وجود علام آبادی قدیم
 بناغم بعد از تفریق باین طلب و زد بکر که جمع کرده باشد جناب کز طولوزان فرانسوی طبیب مخصوص
 اعلم حضرت شاهنشاهی و حکیمباشی کل ایران که علاوه بر علم طب و جراحی و طبیعی در تاریخ و جغرافیا و
 کال مهارت داشتند که را دارند و با مخلص هم نهان مهران و با لطف بسیار شدند خدمت دارم که با اتفاق
 بموضع شاهان و نزل کوشک برویم قبول دعوت کردند چند نفر از پیران ساحل خود را که کلنگ و اطراف این
 زین بود که خود نمودیم یکی از پیر مرد ها عبدالمحمد نامی بود سبک و کوچکی که خود میگفت خود هفت سال دارم
 اما از نظر تراش و معلوم میشود که زیاده از هشتاد و نه سال ندارد زیرا که بوجیه گفته و در سنه رحلت
 مرحوم آقا محمد شاه اول از سلسله قاجاریه طاب الله مضیحه چهار سال داشته است چون حساب کی هشتاد
 و نه سال شود با بجز از قریه کلنگ که که خارج شدیم تقریباً وصل بقریه مزبور و مخضر آبادی که مقبر
 امامزاده با کبند سفید از کج داشت بنظر رسید معلوم شد که این آبادی موسوم بجایج است امامزاده معروف
 بامامزاده عبدالله از اول حضرت امام موسی کاظم علیه السلام میباشد اما نه بالای قریه امامزاده و نه بر روی
 قریه شا اطراف امامزاده سنگ تاریخی دیده میشود که بلکه بواسطه نوارخ مرشد در سنگهای بالای قریه تقریباً
 قدم آبادی قریه مکشوف معلوم کرد اما از قریه که گذشتیم تا انهای اراضی و مزارع که وصل بر
 جاجر و همیشه با آنکه زمین را مزروع کرده اند آثار خرابه و آبادی قدیم از قریه جایج الی کنار رودخانه جاجر و
 نانه نقطه که کنار رودخانه بالای نله واقع است که موسوم بحصارک میباشد و بدست ران نقطه آثار
 خرابه های پاد و آبادی شهر قدیم آشکار و مشهور میباشد علی الخصوص شیخ محرو طی الشکل که طبیعی
 است نه مصنوعی در کنار رودخانه واقع شده و معروف است به شیخ کجی و انهای آبادی قدیم بساحل
 رودخانه آنجا بوده که جمعی از قدیم بصورت کج چند موضع آن نپت را شکافته اما از قریه تقریباً اهل بلد خرابه
 زیاد هیچ بنا فند خلاصه کان مخلص اینست که وجه ششمه این رودخانه بجاجر و بد باصطلاح خرابه
 و جاجر و بد باصطلاح ظهر الدین صاحب تاریخ طبرستان اینست که بواسطه قریه جوار خرابه جایج و شهر
 با فضیه قدیم جایج با این رودخانه بجاجر و بد موسوم شده بعد ها از کثرت استعمال جاجر و
 میشود رفته رفته از جاجر و بد میگویند برهان قاطع اینست که از ابتدا بکنع این رودخانه که تقریباً از
 قلعه البرز و موسوم بشکر اب است از سر چشمه دیگر آن که از کرباب و رولا لان و زاکان و رود بار قصران
 جاجر و بد الی انهای آن که جلگه و رامین داخل شده آن بلوک را مزروع میباشد و در تقریباً ده سنه
 بلکه با شعبان نیا در این دره امتداد دارد و بیشتر این رودخانه است هیچ قریه و آبادی از قدیم

و جدید نبوده و نیست که اسم او مشابه بجاجر و بد باشد مگر همین قریه جایج که از آثار و علام خرابه ها
 معلوم میگردد که شهر کوچک با فضیه بزرگی بوده و اعظم فرا و آباد بهای قصر از علیا که کوانان جایج
 باشد محسوب میشود و این رودخانه بان اسم موسوم شده انشاء الله تعالی شرح جاجر و بد در موقع
 خوبیا بد بجز با اتفاق کز طولوزان حکیمباشی رسیدیم با آثار خرابه زیاد که انهای آبادی قدیم جایج
 بوده و حالا انحصارک مینامند محتمل است این نقطه که حالا بحصارک موسوم است قلعه و محکم آبادی شهر
 جایج بود که اعراب بعد از اسپند و غلبه بر پیران با خود شان در این محل مساعدا بنای این قلعه را نموده اند با
 از قدیم اینر اینان بجهت حفظ یکی از راههای ماندران که از انچه و لاریه بلده نور و ریان و از آنجا
 بماندران مرفقه است بنای این قلعه را کرده و بجهت مخفی محکم که چندان عظمت نداشته حصارک نامیده و
 نصیخ خوانده اند علی ای حال بل حصارک که متمم منتهای آبادی جایج است تا موضعی که سابق ذکر کردیم و
 موسوم بشاهانی و محل قصر علی کامر بوده چندان مسافت ندارد و در خانه کندی ما بین این دو نزل
 طبیعی که سمت مغرب بل حصارک و طرف مشرق بل شاهانی که موضع قصر علی کامر است فاصله میباشد و از آثار
 خرابه چینی معلوم میشود که در نل شاهانی فقط قصر عمارتی برای شخص معین بعد از آباد شدن حصا
 ساخته شده و جمعیت نشین و محل سکای رعیت بنا بر این طرف حصارک بوده و قصر عمارت پادشاهی سمت
 شاهانی و از جهت مکان هم موضع شاهانی برای قصر عمارت حاکم نشین اولوتین اردزیر که اولاً منطری
 بسا خوب از طرف جنوب مشرق برودخانه جاجر و بد دارد و از سمت مغرب برودخانه کندی و طرف شمال بخاک
 دره انچه است که با دخنک در تابستان از آنجا میوزید و بجلاوه آب و درخانه کندی بواسطه مجرای مخصوص
 از بالا از زیر قریه بخاک کل حفر نموده تا داخل قصر و عمارت قدیم بجهت مشرب نمودن شایان و باغات
 می آورده اند چنانکه جاهل هم بواسطه همان مجرا اطراف آثار خرابه قصر را از راعه صفا پیدا مار و درخانه
 کند که ذکر شد از کلنگ و ک بفاصله نیم فرسنگ از دره صعب المسلك بسپاسخی بطرف شمال که شخص
 عبور میکنند از دامنه شرقی کوه و در جبین بنقطه میرسد که دره مخضر عرضی پیدا کرده در وسط کوه کوچکی
 است از سمت راست که طرف مشرق باشد آب پادوی جار نیست که از قریه کندی جریان دارد و از سمت چپ
 طرف مغرب باشد قلیل آب جار نیست که از ناصرا باد و مزعره و سایر دهات جریان مییابد و راه مغیر
 که قلعه قدیم بسپاسخی از سوانی ایام در آن یعنی در اقامه بود از همین دره است قریه کندی از فرای
 پلانی بسیار در خوش هواست که در او اوسط فصل ها رسکنان باز در لباس مسنانه هستند
 و کرسی دارند

جایلو

فره پستان فرای نیکلو
که یکی از نواحی نجاش است
فدیم التوفلی حنیف
پاورد در پای کوه واقع سکنه
انقره پس بیخ خانوار است
غله آن دیمی و سمنه
زارش پادشاه از چشمه آب
کماز وسطا باد چهار سکن
مواشین پلاق میباشد

جایین

یکی از دهات متعلقه بلارستان فارس است

جایون

بعقبه صاحب محم البلدان یکی از شهرهای آذربایجان و در حوالی تبریز بوده

جایون

باعقاد صاحب محم البلدان یکی از دهات حوالی طوس بوده ابو عبدالله محمد طوسی فارسی که

جایق

در دمشق کال شهرت و معروفیت یافته در جایون مؤلف شده

جایق

فره پستان فرای ایچر و در نجاش فلیم التوفلی حنیف معندک زراعنا انجام دیمی است هم آبی خانه

جایلق

آنجا از حوالی کاوند جارین اطراف رودخانه را سید و صنوبر پادی کاشته جزئی باغات میوه هم دارد

جایلق

بعقبه صاحب محم البلدان جایلق ناحیه از نواحی اصفهان است شهر آن بواسطه جنک

بزرگ سکنه که مابین خطبه بن شیب و داود بن عمر بن هیره در ابتدای ظهور عباسیان رود چنانکه کنگا

سده که داود بن عمر بن هیره ابوالهیدام را بجنگ عبدالله بن معوی بن عبدالله از اولاد ابوطالب مابو

نمود ابوالهیدام فارس شهر اصفهان را تصرف در آورد و عبدالله معویه را از آن نواحی بیرون کرد

ناخطبه بافتون خراسان سپید در یک جنگ که در بسبب ستم رجسینه صلح می شد در جایلق

روداد ابوالهیدام را که سردار داود بن عمر بن هیره بود مقبول و آن نواحی را منصرف کرد بدین

حمدا الله مشو جایلق را عروه نیز می نامند و از نواحی لرستان در کنار رودخانه واقع و در باغات

آن اشجار نارنج و لیمو غریب شده است هر نوع میوه آن کرم سبک را بجایلق می آید

مؤلف گوید خاک بر جرد و اولاد منقسم به بلوک مشو و یکی از آن سه بلوک جایلق است و جایلق را

نیز چهار بلوک میباشد (بلوک حیره لو) (بلوک بیان) (بلوک ایفرلو) (بلوک شیشه) جایلق از حقیقت

پلاق و جیب است تقریباً هفت هزار نفر است مسافت آن تا شهر جرد دوازده فرسخ می باشد که تمام

راه را از خاک سیلا خور و بخیار می عبور میکنند باز سکنه ترکین است اما بسیار از فصاحت و صحبت

دور و بعینه مثل عربی اعراب بادیه شوش و آن نواحی میباشد اما در جایلق بسیارند و در بعضی

دهات و عابای مسلمان و در منی در هم میباشد زراعت جایلق اکثر دیم است محصول آن جو و گندم و

برکات و تخود است در جایلق هر بوزه بسیار خوب عمل می آید در اغلب نقاط درخت باغستان وجود

ندارد از اشجار بکه در بعضی اماکن یافت میشود کرد و در چنار و سید و هم خودرو است کاسب صنایع

مردم جایلق قالی بافیش که مخصوص آن هاست مجاور سربند میباشد و در فرای دیگر نواحی قالی و صابون نیز

دلوندها کاشین جایلق فریخ و مسافت کوسفند و سایر مواش ز پاده از قدر ضرورت یافت میشود

دو کوه معبر در جایلق است که یکی الوند سالی و در محلی از افغان می نامند این کوه در سمت جنوبی
جایلق واقع و شش فرسخ طول است یکسوم این کوه طور بسیار است که پس از گرم شدن هوا هوای سرد
سنة ماضیه در آن موجود است که از خوب بازمینل کبک و نیز در این کوه بسیار است بواسطه خوب هم
آن یافت میشود کوه دیگر سمران نام دارد و از کوه اولی کوچکتر و دارای چشمه ها آب شیرین کوار است
گاه گاه در این کوه پلنگ دیده میشود بعضی از طایع معبره فدیبه چند اما زاده در جایلق است که در ذیل
شرح آنها باید رود خانه در جایلق منحصر بقدر است آنهم سراب معبری ندارد چند جوی کوچک که سر هم
گذاشته یکی شده و تشکیل رودخانه داده است هر جای آن اسم مخصوص دارد فاضل ابان رودخانه سرد
در بند و رودخانه بحرین بجنابری می رسد که از آنجا بد زفول میرود اکثر ذرا و مزارع جایلق با این نبات
مشروب میشود کلبه جایلق واحد و همیده در نهر خراب آباد است اما شرح چهار بلوک جایلق بطور تفصیل
و خصایص آن از فرار ذیل است

بلوک ایفرلو

اسامی دهات این بلوک از این قرار است (داود پیغمبر) (شاه پهنه) (گلک) (نوزدر) (خلج سفلی خاک
سربند) (خلج علیا خاک سربند) (دولت کلدی خاک سربند) (فره قبا نلو خاک سربند) (انجرفله) (کبکدکته)
(وزنه سنان) (بزرگ داش) (مالچی) (پیر چپشان) (قلعه خلیفه خاک سربند) (دره ژوله) (شاه ولیه)
(افانی) (براقاب روان) (از نلق آبه) (خاندزه خاک سربند) (میدانک)

جمع این فراء از این نبات مشروب میشود از خاک سربند رودخانه تا این بلوک می آید ولی بسیار عجب است
با این معنی که تقریباً در عرق دارد لهذا ایسان بلکه های این بلوک نمیشینند شکار بکه در این بلوک یافت
میشود خرگوش با فرق و چاق فرق و میش مرغ است بسیار این و باغات در این بلوک بسیار است مثل
التره و رعینت زارع اند

بلوک پشته

این بلوک از طرفی وصل بفریه سپردر سیلا خور است از بعضی متصل بجنابری از جانب جیبید بسربند
است خاک بلوک ایفرلو و این بلوک بهم اتصال دارد و اسامی فراء آن از این قرار است (عاشور آباد) (کا
عبدالحسین خان) (کامیان ارامنه که رعینت ارمه است) (قطعات) (هوش) (دره ژان علیا لوده ژان
سفلی) (د ه حاجی) (کهنیز) (چهار چشمه) (سپردر) (شاه ولیه) (افانی) (عباس آباد) (شرنشر)
(میدانک) (دو الفلد) (باغ مور) (چغاموشان) (اشرف آباد) (سیدستان) (کلبی) (کنداب)

فشلک حاجی داراب (آق بلاغ سفلی) (آق بلاغ علیا) (ده موسی)

جمیع این بلوک نیز از اینک مشروب میشود مگر در فریه دره زان علیا و سفلی و ده حاجی و مشروب
که آب آنها از رودخانه است که از میان دره میگذرد تمام دره درخت چنار و گردو و بید میباشد
که هر خودرو است اهالی دره زانها آنها را تصاحب کرده برای مصرف خود از آن درختها میبرد و بدها
اطراف نیز میفرودند هوای این بلوک نهایت خوب و باصفاست چون وصل بخاک سرینداست شکار
کوه و کلب کمرک و کلب دری و رجاله دره زان بسیار است در زمستان عبور از اینجاها کمال صعوبت دارد
از شدت برف و یخ باهالی بدمیکند در زبان اهالی بلوک پشته بچینه جاورن باخچاری لرزی است سکنه
طبعاً شاریت در نایبغات و اشجار در این بلوک بسیار است حاصل آن نیز از سایر بلوک جا پلو کز است
اینکه آثار و کله چیزی ندارد بجز امامزاده دارد پیغمبر که بعضی از اهالی معتبره حضرت داود علی نبینا و علیه
السلام است اما این حرف بقیه است ظاهر امامزاده از اولاد حضرت رضا سلام الله علیه باشد بای کیند اما
قلیه نیست و در آنجا عظیم نارون در آنجا است که معلوم نیست چه عهدی غرس شده است در صحرای بلوک
پشته خرگوش رویه و باغ فراوان و چایرت و هویره بافت میشود شکار کاه جز دره زان ندارد اهل قریه نیز
جمیعاً تفکیک میباشد در سه راه زمستان از شدت سرما و برف رفتن از این ده بان ده نهایت مشکل است
کسی از اهالی هان در زمستان پوست رویه و دله میباشد که ناله و نعلک شکار کرده بارانند و بهود
همان بقیه کز آن میفرودند و عاشور آباد قلعه معتبره بوسنجان باجلان که سردسته سوار باجلان بود
و در جنگ موسی خان حسوند که مرحوم آدرم میرزا دولترشان کرد کشته شده است بعدها آن
قلعه را حکم دیوان علی نواب لادنصره الدوله فرود میرزا خواجگ کرد تا اگر چه علیخان دو بار قلعه را
بناخت ولی حضانت و اعتبار اول نشد

بلوک چمرکولی

این بلوک در جلگه واقع است مگر بعد از دهان که بدان اشاره خواهد شد بلوک چمرکولی
خر و سافست که خاک نشین جا پلو میباشد بگری و غوغاست که در دامنه کوه واقع شده آن کوه را
نیز همین اسم میباشد شکار کاه بسیار خوب است قوچ و میش و کلب زیاد دارد در فصل زمستان از کوه کز از
کوه الوند ساکن نیز تنگه کاهی یا پنکوه می آید بجز جلگه کوه این بلوک زیاد است قریه بکرده اجلاست
که جز دروغی است قریه ده کوچک است که آنم جز دروغی است قریه بکرده چقا سفلی الدین است قریه بکره
امامزاده فاسم و وقف خود امامزاده است در باب نسب امامزاده سنگ در دست نیست اما کیند و شرح

کزار سادات

امامزاده

امامزاده در عهد سلاطین صفویه بنا شده و مابقی نیز غیر معلوم است هکله در بکر حسین آباد است
سکنه نیز هکله از منی هستند از سادات امامزاده فاسم است لکن فلجیان نامی بود و فضا و لاد میباشد
قریه کز بلان از خوانین کرها نشهان و وفنا و لاد است کاه و پار حبیبیک (نوزد کاه بیک) (کچهر) کاه و لاد
حاجی محمدخان که بخدا نکان از اعفاد الملک و یکدایک از امیرزاده غلام حسین میرزا ولد مرحوم احتشام اللاد
خانم میرزا (سولکفران در پای کوهی کوچک واقع است کاهی شکار از کوه روغنی هم بر میدارد و با پنکوه
می آید) (نخار قریه است یعنی نشین در دامنه کوه الوند کز از واقع خود قریه در جلگه است کوه مزبور از جای
عظیم است تا فریدن چهار محال صفهان کشیده از طرف نیز بکوههای ملایر و توشیرکان وصل میباشد
اینکوه دهان کز از ملکی علی بنفحان همصنام الملک است این طرف کوه جا پلو میباشد شکار از قبیل قوچ و
میش و بز کوهی و پلنگ در اینکوه بسیار است چند کدو دارد که در پای نیز و بهار محل عبور شکار است) (پلنگ
کدان) (دال خانی نیز یک) (دال خانی کوچک) در دو فصل مذکور اهالی کز از و جا پلو کدو را کز هار اگر قریه هر دو
با نازی و نعلک شکار زیادی میدهد میکنند از چایب چاه پشته در سر این کوه که دوره چاه سی ذرع است
عمقش را حدادانا است مگر سنگ نیز یک در آن چاه انداخته اند نام آن صدای سنگ می آید که نیک چاه
نرسیده علف و چاه در اینکوه زیاد است درخت ندارد بینه ها کون بسیار یک در آن روئیده که
سوار در سایه آنها می آید کجا رستاق ده نیز یک کسند نیز یک نخار و با این ده هم اب ملک و عیش
از منی قریه نیز پراست واقع در جلگه قریه سیاه چاه در آنک خالصه پواست باغات زیاد دارد و
قابل هر فنم آبادی میباشد چهار چشمه شرفه است واقع در یک محل و هر یک از فراع رعیت نشین و آب و
ملک سکنه هر قلعه علیا است که الحقیقه چهار چشمه شهر جا پلو است که کابن و ضرابی عطارد دارد و باغها
بسیار که بهود دهان جا پلو از آن باغات است نراعت آن از این فئات مشروب میشود (شوهر) (خان
آباد) (لکان در دامنه کوه واقع است اینکوه شکار زیاد دارد این قریه بسیار یک بوده و لاجلا
عظمتی ندارد از فئات مشروب میشود) (خلیل آباد ملکی عباسخان جا پلو قلعه خوبی دارد) (بر بیان از شهر
سلطان جا پلو است این شخص سلطان قوچ بنود عیش این اسم موسی و مشهور کردیده سابقاً بشراست
میکند و این حال ثابت شده و در مدتی در من میخواند (کاکش) (فشلک سادات) (برجک) (سنگانه)
(موشله) این ده آخری و جلگه واقع است از خاک جا پلو و اول خاک کوه است چهار دانگ آن خالصه
دیوان علی است محلاً و رعیت بسیار خوب قابل و لی نعل چندان منفع به نیست از شکار اهو و کبک
بسیار دارد قوچ و میش هم نیز لاش زیاد است امیرزاده غلام حسین میرزا نایب آجودان باشی کل نظام

ولدمرحوم احتشام الدوله خانلر ميرزا که سالها در اين ولايت نواحی حکومت و ماموريت داشته
 قطعه و نقطه را بکارت دیده و مشاهده نموده و جمله احوال جا بلیق با مفروضه تصدیق نواب معری الیه
 نکاشته شده گویند زکوه مزبور من خود کبک سفید که نقطه ها داشت از کبکهای کزل کو چکتر
 بود دلم و آنچه سعی کردم که با فوس و تفنیک قطعه از آن صید کنم از بس هوشنا و چابک بود وقت
 نترسک میسر نشد (ده سفید پهلوی چهار طاق است) (خبر بالا و فوسف است یعنی مرحوم احتشام الدوله
 خانلر میرزا و فوسف کرده اند و نولیش با منولیش حضرت معصومه سلام الله علیها است) (خبر پانین ملکی
 طهر و شهر نایب مرحوم حسام السلطنه است) (برجک سادات) (اش ماسپان) (زکوه در) (حسین)
 کل زرد) (فرامک صفدر خان جا بلیق قطعه خوبی در اینفریه ساخته باغات زیاد دارد ولی الحال چندان
 آباد نیست) (مزرعه قاسم) (مکان) (کلیچر) (طبا آباد مرحوم کرچان سر نایب بود زکوه عوض طلبت
 اما محمد حسین عزاب اوند) (کندر خاک بخجیاری) (ملک جا بلیق است رودخانه کوچکی مشروب میشود
 باغات زیاد دارد در تپه ماهورها ان فضل زمستان کبک بافت میشود) (فان در میان دیند
 کوه الوند واقع نیم فرسخ از این قریه گذشته بخاک کزان و املاک علی بنی خان خصصام الملك میسند

محمد فیروز

بلوک بنات

قریه مامان ابتدا ملک نور محمد خان سردار مرحوم و پسر خود حاجی محمد صادق خان بنحسبه بعد از فوت
 حاج مشار الیه چون صبیته او در حباله از دواج امیرزاده غلام حسین میرزای سابق الذکر است با میرزا
 معزی الیه رسیده ایشان عمارت خوبی با تمام در اینجا ساخته اند مامان در جلگه واقع است رعیش
 جمیع سادات صحیح النسب و سوسی هستند اما مزاده موسوم با مامان عبدالله دارد از اولاد حضرت
 امام موسی علیه السلام است اینفریه از اب فئات مشروب میشود و فئاتان خیلی عظیم است و میان کاه
 اعتماد الملك و مامان مشرکست و در خانه معبری هم موسوم برودخانه تنک از میان فریه میگذرد
 ولی چون عمقش زیاد و رعیشش که است آب آن با این قریه نمی کشند باغات قلیلی در مامان هست ولی
 درخت در اینقریه بواسطه کثرتش خوب نمیشود در صحاری مامان با فرقی و مایش مرغ و در
 رودخانه اش مرغابی غاز بافت میشود و باه و خرگوش هم دارد اغلب حاصل این ده دیم است
 کنگه مزرعه است از مامان رعیشات هم سادات میناشند از اب فئات مشروب میشود میرزا
 نیز مزرعه ایشان از مامان ولی میرزای بی سکنه و چونکه شوره زار است رعیش آن خوب نمیشود مزارع
 ایضا مزرعه مامانست آنهم از بلوک میرزای بی سکنه میناشد شاطر در دامنه تپه واقع است ملک حاجی

محمد خان پسر مرحوم نور محمد خان میناشد قطعه خود حاجی محمد خان در اینجا ساخته کاه در
 خوشار الیه در انجامی ابتدا بقریه از اب فئات مشروب میشود کوهی مزرعه شاطر و مامانست و رعیش اینقریه
 ان راز را رعیش میکنند ابتدا ملک حاجی شیخ الملك میرزا پسرها او با نوشیرون میرزا پسر نواب حسین میرزا
 فرخند بسپا ملک قالی است صد جفت کاه و در او مشروب میشود از اب فئات و رودخانه که در بهیا
 از اب باران جاری میگردد مشروب میشود سابقا خیلی بزرگ بوده و دکان صباغی و کوزه کوهی
 داشته لکال ان دکانها معدوم است ولی تجارتی و محلات و کاشانی در ان منزل دارند و از هر منزل اجناس
 میفرودند و در فرشته ریشانی اعلی در اینجا میناشند نوشیرون میرزا در اینقریه عمارت و کاروانسرای خوبی
 ساخته دره باغ فریه معبر ناجر نشسته است در دامنه کوه واقع ابان از فئات در تپه های دره باغ و مد آباد
 در پانین بادست چوب کبک خیلی شکار میکنند در سایر فضول شکاری ندارد در ششک و صل بدره باغ و باغ
 زیاد دارد مخصوص کرد و ملک حاج خان پسر فاسخا از نجیاری میناشد مشار الیه عمارت در ان ساخته
 رزاعشان با اب فئات طاران خورده مالک است از فئات مشروب میشود در زمستان در تپه ها
 کبک و خرگوش و کبک زیاد است باغات بسپا خاصه اشجار گردو و انگور دارد آوند در میان لکال و کوه
 واقع است ابان از فئات ما چون زمین آن سنگست رعیشش خوب نمیشود دره چدر مزرعه آوند است
 و حالت انرا در زراعت در ملاطاب فریه معبر بسپا جمع خانه های ان از سنگ ساخته شده از خانم خان
 است کراب و از فئات مشروب میشود سید آباد از سادات ما مزاده قاسم است مزرعه است اینقریه از فئات
 خان آباد مزرعه مد آباد است میرزای فریه ان فی الواقع شهر است صد و پنجاه جفت کاه و در ان نسق
 میشد واقع در جلگه و سابقا ملک مرحوم میرزا فخر الدین پسر مرحوم ملا اسدالله بر جردی بود
 بعد از فوت آن مرحوم اولادش عدده انرا فرودخته جزئی از ان دارند حالا خورده مالک شده دکان صباغ
 و عطاری و فصالی دارد رعیشش ممتوال انداز فئات بزرگ که مخصوص همین است مشروب میشود
 از غراب اینکه درخت اینجا عمل میناشد خرگوش و مایش مرغ چاق و با فرقی از در مریزان از
 سادات ما مزاده قاسم است بسپا ملک حاصل خبر آباد بسپا ابان از فئات و رعیشش با مکتانند بسپا
 حاصل اینقریه پونجا است که خشک کرده در زمستان بقیه خود میفرستند کوهی در میان کوه واقع
 است چمن مید بسپا معظلی دارد قطعه خوبی حاجی فریه و در خان مالک سابق آن ساخته و چمن با عمل
 آورده در نایبستان خیلی بفریه دارد ابان از فئات حاصلش چوز سنگست است خوب نمیشود
 در کوهش کبک و نیه و فراوانست کار کوهی ندارد پلنگ کاه در اینجا دیده شده هواش بسیار خوب

پسر مرحوم محمد فیروز
 حسام السلطنه بود
 سید از فوت حاجی
 شیخ الملك میرزا

چشم اندازی باصفادارد از سریش با مقلعه غلام بخاری و جاپلق نمودار و پیداستن فلعه سببا
 معجزگی سابق در آنجا سا خند بودند واقع در روستا بود که بزود کردن آن خیلی اشکال داشت اما
 آن فلعه خرابست فرزند دامنه پتیه واقع است از اب و در خانه مامان مشروب پیشواز بنفر به هر چه
 پایش نرو بطرف بخاری برزد از آنهم رود خانه که صحرائی پیشو مشروب میکرد دفات هم دارد اشیا
 و باغ آن زیاد نیست اما قلیلی بهل آورده اند در حله واقع است نیک ملک حاجی محمود خان پسر سردار
 است در دامنه کوه واقع شده فلعه خوبی لر در عیش نیز هم قول است از قنات و رود خانه سابق الذکر
 مشروب پیشو اشیا قلیلی در آن غمر کرده اند کوهی که فریب در دامنه آن واقع شده فصل و مسنا
 یک باغ پیشو رودخانه و صحرائی آن مرغابی و قرقا دارد در لپان سابقا فریه معبری بوده این
 بود صدمه خط چند سال قبل خراب شده و رعایای آن منفرد گشته در سایر دهات سکی گرفته اند
 محمود آباد مرغی است اشیا و باغات زیاد داشته و حالا آباد نیستا بنفر به و در لپان هر دو
 از قنات مشروب پیشو حسن گریه مرغی در باغ ولی لیزع و بی سکنه است ه نو فریه کوچکی است
 واقع در همان کوه آب آن از قنات بسیار است در هم سابق لیزع بود حالا ها نام خان فلعه در آنجا سا
 و چند خانوار رعیت را آجای جمع کرده از قنات کوچکی مشروب پیشو قلیلی اشیا هم ناز عمل آورده اند
 مرغی آباد مرغی در باغ است آب آن از قنات کوچکی است که درخت دارد اما اندک خاک جاپلق از
 طرف آن فریه سبزد است که خاک بخار سبب است سکنه سه فریه گریه و از طرف سربنداز و اول کلاهی
 استاده نور و اشرف آباد بخاری از طرف دیگر از مرغی قاسم الی قافان
 در زمان سلطنت خان مغفور فتحعلی شاه طاب الله شراب نیز بوضع حالت جاپلق جزو حکومت بود
 بوده چنانکه در جلدهم روضه الصفا ناصری مسطور است که در سنه هزار و دویست و بیست و هشت
 در روز جمعه جادی الثانیه موکب خاقانی بچین سلطانیه نزل فرمود و نواب محمد فی میرزا حاکم بود و
 جاپلق با سپاه ایستاده جویدی پراسنه حسیلا مراد دار دوی سلطانیه شد

علمای جاپلق

از علمای جاپلق مرحوم میرزا ابوالقاسم مشهور بقی علی الله میباشند که در فریه موسوی در باغ از قرقا
 جاپلق در سنه هزار و یکصد و پنجاه هجری متولد شد والد نام مرحوم ملا حسن شفتی بود از شفت
 باصفهان آمده نزد میرزا هدایت الله جاپلقی که از معارف علما بود و در اصفهان بنادر اشغال
 داشت مشغول تحصیل شد و بصیبه میرزا هدایت الله را در حله نکاح در آورده در جاپلق که وطن

میرزا هدایت الله بود نوطن نمود و مرحوم میرزا در ده باغ چنانکه ذکر شد متولد شد ابتدا
 در حوزه مرحوم آقا سید حسین خوانساری بعد ما تحصیل کرد در عیانت عالیات در محضر مرحوم آقا
 باقریه از طبیبان مشهور کرده بعد با اصفهان آمده سالها در مدرسه کمران تدریس کرده آنکه از
 آنجا پیش از رفتن به امرایت بهر به در ده باغ مولود خود آمده اقامت فرمود از آن پیراهالی فرخواست
 کرد که بقیه آید قبول کرده ناخر عمر در آن شهر بنیاد ریش نالیف و افاضت پیرا خند آنجا علی
 مقام از اجله فقه و علمای امامیه در آنجا نشان در سال یک هزار و دویست و سی و یک هجری در مراد
 مدفنشان در قبرستان قر است مصفا نشان (کتاب قوانین در اصول که سالهاست محل استفادت
 طلاب است) (کتاب غنیام در فقه را بواب عبادت) (کتاب در فقه موسوم بمناجیح در ابواب معاملات)
 (کتاب جواب سوال فارسی) (کتاب معین الخواص) (کتاب مرشد القوام) (رساله در اصول خمس اعقبات
 و عقاب حقه اسلامیه) (رساله در فقه و اصول و کلام) (مفالات فی فقه و اصول و فقه در سایر
 علمیه) (رساله در فقه و اشاع و ادله سنن و کراهت) (رساله فی جواز القضاء و التخلیف بقول الجهد)
 (رساله در معرفت عموم ربانیه سابقه و معارضات) (رساله ملقب طرد ابواب خرابی و موازین)
 (رساله دیگر در فضا و شهادت)

یکی دیگر از علمای جاپلق میرزا هدایت الله جاپلقی است او والد و پدر مرحوم میرزا ابوالقاسم چنانکه ذکر شد
جاپلق نیز یک از دهات بلوک فشاویه طهران است از در جلدهم روضه الصفا
 ناصری در ذیل شرح حرکت خاقان خلدا مشیای فتحعلی شاه میر و بفریم نینب اشرف فارین مسطور است
 موکب خاقانی در سال هزار و دویست و چهل و پنج از داد الخلافه طهران حرکت کرده در فریه جاپلق از
 بلوک فشاویه طهران و پان طهران پان سربنداز و فریه سبزد

جاپلق از فرای میرزا جید ربه خانوار و زارع مخصوص نادر در جزیه زراعتی آنجا پیشو مدار

شرکت با غنات و زراعت آنجا از زمینها بود و میسند حصار بند و سکنه نادر جدید
 التماس

خانان یکی از فرادخانه های است که در سمت شرق و شمال مجورد مابین خالک و غفرانلو و
 شادلو واقع و معبر مخصوص طوایف است که هرگاه آنجا فر اول و مستحفظ مخصوص نباشند
 میشوند بدی دارد بخاک مجورد شوند

جاپلق

قره ایست در شهر عده آنجا
 قدری از آن را باقی مانده
 مؤجات سرد سبزی و کربس
 مشروب بسیار میسند
 است سکنه آن از طایفه اشرف
 و از طایفه بهلولی و پارتی
 خانوار است

چای مزعه است از مزارع فاینان قدیم التوق ایش از فنان سکنه ان هجده خانوار است

هواش معتدل

جارجم بعینه باقوت حوی جارجم شهر ناحیه وسیعی است باین بنیسا بور و جوبن و جرجان

که قرای آباد معتدل دارد و اغلب آن در کوهی است که مشرف با زاد و زمین است (ازاد در فسیه معتبر

جوز است) باقوت میگوید من بیشتر این دهان را کرده ام

حمد الله مستوفی در زنه القلوب کوید جارجم شهر کوچک است و در این شهر بفاصله یک فرسخ چینی است که

در این بنیانات زهر دار میبرد و با پنجه هنگام محاصره هیچ نشونی نمیتواند در حوالی جارجم وارد و نبرد

خانه های شهر بزرگ و بطرز خوش ساخته شده و در زیر دیوار آن دو چاه است که پوست آنها معطر است

برای معالجه درد دندان نافع است اعتقاد اهل بلاد است که هر چهارشنبه صبح پوست این چاه را این

خاصیت دارد نه روزها دیگر

در مسالک و ممالک معروف و نجهان نمای (کابین چلبی) مسطوط است که جارجم فسیه است زنده یکی

اسفرا این در نبود و یک ربع طول و سوی ربع عرض درین بنیسا بور و دیگران واقع است و اطرافش نادر

منزل زهر کپاهی میبرد که اسحاق از عبور و در لشکر خارجه محفوظ میدارد قلعه و ناحیه پر غله

و میوه دارد

صاحب قوم البلدان بنویسد و فلان که فی الباب جارجم بفتح الجیم بنیما الالفه بعد الجیم

الثانیة راه مهمله و تا اخر هاء هم فال و هم بنیسا بور و جرجان و لرین کر من اتی اقلیم و الظاهر انها

من خراسان و قد خرج منها جماعة من اهل العلم

صاحب عجایب المخلوقات بنویسد که در حوالی جارجم کوهیست و دی از آن فضا عداست که در آن

استشام کند چه در چینی بنابر عقیده مؤلف عجایب المخلوقات کوه دیگری است که در حوالی آن کوه باد

بفد ری نماند که مسافرین را برین میگذرانند در قلعه کوه هیچ چاه نماند

صاحب فرهنگ ناصری کوید جارجم بفتح جیم ثانی برآزده و سکون هم نام و لایقی است از خراسان فسیه

معمور و آباد طغر زرد دارد که در وسط واقع است اطراف آن بسیار مزارع دارد چهار صد

خانوار در آن سکونت دارند و آن در اصل جای گرم بوده جارجم معرکست آن در میان بنیسا بور

جوبن و جرجان واقع شده و بعضی فرمایان مشرفست جبل آزاد و در فسیه جوبن است

مؤلف کوید جارجم را قلعه بزرگ است که شاه فیلقه ارادان خوار دارد در وسط واقع و اطراف آن

تمام باغات و زراعت اهالی این فسیه که فریب چهار صد خانوار هستند تمام در میان قلعه ساکن

و اغلب مردمان آن بقیچکها قابله هستند بحال جارجم مشتمل است بر فسیه سه فرسخ دیگر را که

عبادش از کوه و آب و زده باشد و هر یک از این زمینها بچاه ای صد خانوار رعیت ساکن است هوای

جارجم گرم و مخصوص آن جو و گندم و اندکی شلتوک است همین سیاه سم جارجم جای گرم بوده و چنانکه

ذکر شد معترب جارجم شده از جارجم الی دره و فرسنگ و راه مابین شمال و مغرب سمت است

جاده تمام دره و ماهور و دین بلند و بفاصله دو فرسنگ کنز با بنیسا سلسله کوهیست بلند و سخت که سمت

مغرب است و در این سمت مزارع چند در فسیه است که اولی کبره و ثانی باقوت معروف موسوم است

در این سمت است که در بالای آن از زمان سلف قلعه بنا کرده اند موسوم بقلعه جلال الدین که هنوز بنی

حکم آن آثار کلی باقی است در میان این قلعه با بنا و دینت مشابه چاهی که در فسیه آن است کوهی که بواسطه

پله ها چنانکه در میان چاه فرار داده اند اصول بان نهان است و رسمت چاه نیز دره و راه مور و دینت

و بلند دارد و بفاصله بیست و سه فرسخ است که در دامن آن چند فرسخ است هم در این سمت در

مقابل فریب کوهی سخت و بلند میباشد که سمت مغرب است و با فاصله در راه آن صعبه آن بزرگ و جارجم

و حوض دیگر است از این جارجم از چشمه از آب در شنه فنان مشرب میشود

در نوشتهان پهلوسه هشتصد و دو هجری که آنتور کور کانی پورتن هفت ساله بطرف ایران و آوز عساکر

خراسان بر داری شاه رخ میز که مامو بنفوحا اذریا بجان بودند و جارجم از طرف امیر بنیسا با نهار رسید

فخ غریب نموده سمت استر آباد و از آنجا استر و نند و در فسیه کوه بارد و امیر بنیسا ملصق آید

در سنه هشتصد و نود و دو و قیقه ارد و شاه عباس اول بنیم پورش خراسان و محاصره عبدالمؤمن خان

از یک حرکت کرده بود و این واقعه در سال چهارم از جلوس شاه عباس اتفاق افتاده بنا بر اینکه تاریخ

جلوس پادشاه عباس بعد رخاسته حکام افاضل و در جارجم فاصلا از جانب عبدالمؤمن خان با

نام شاه عباس رسید با بنیسا و که بجز بنیسا در عالم مصالحه میباشد و اگر طالب صلح و نزع خون

بندگان خدای خراسان را بیا گذارند خود بفرای و بمان و بشهر که حسن پادشاه نوکان با سلطه محسن

کوردی معاهد نمود و تعیین کرد همان عهد در میان اسوار و همان حلد و بنیسا بین بر فرار خواهد بود

شاه عباس چنین جواب داد که مصالحه محسن پهلوی کور کانی با حسن بیک که هر دو اصل خدای

بودند نوکان دخلی بجا و نندارد اگر با مصالحه که فیما بین کسی که فر سلطان اوزبک و الی بلخ و شاه

طهارت حلقه معتقد شده است بلخی خراسان را بیا گذارند معاودت نمای و الا جنگ را آماده

بعد از مدتی اقامت در درگاه جاجرم باز کاغذی از عبدالمؤمن خان رسید که مبنی بر علم قبول تکلیف شاه عباس بود و آخر الامر نوشته که اگر با ما طرف گفتگو خواهی بود در جام انظار تباران و اینکاغذی از پشایان نوشته بود بعد از غریب اردوی شاه عباس رحمت جام خبر رسید که عبدالمؤمن خان وحشت کرده و یکسخت بیخ فرار نموده است

در سنه یک هزار و چهار که خبر در دوازدهم بیکه بخراسان شایع شد شاه عباس بطور ابلغار با نشینان آذربایجان بسخت خراسان ناخند در جاجرم و الففارخان و هادخان سردار که بطور طلعه پیش فرار اول کبرل جلوار در شاه عباس حرکت میکردند با جمعی از سواران او زبکی بر خود در حالیکه آنها جمعی از فرشتا پیشخان را اسپر نموده بودند و بطرف اسفرا این که اردو عبدالمؤمن خان آنجا بود میرند جنگ سختی در پیوست جمعی از مغارف سردارهای عبدالمؤمن خان از قبیل محمد قلی و در پیش و سوخترکان زند

بدست آمدند و مقتول شدند در سال هزار و هفت هجری که سال دوازدهم سلطنت شاه عباس اول بود و این پادشاه بسفر خراسان رفت در جاجرم که یکی از منازل اردو و شب لیجان مرزای ولد علیقلیان نواده در پیشرفت مقتول گردید تفصیل این اجمال آنکه لیجان مرزاکه یکی از امرای شاه عباس سمت مصاهرنا و داد داشت بصالح نام بر میگفت که جوان ساده و خوش نظر و در سلب پیشندان پادشاهی منساک بود عاشق شده و دوسه مرتبه عالم پیل و عشق خود را بصالح اظهار نمود صالح اعتراف باظهار عشق او نکرده بلکه مرابست را مخفی تا بعض شاه عباس رسا پند از طرف آن پادشاه مقرر شد که یکی از شبهها که لیجان مرزا از حضور پسر پدیده خود میرد صفا او را بقتل رساند این بود که شبی در جاجرم و لیجان مرزا بعد از آنکه در حضور شراب پادی خورده بود بچای خود معاودت میکرد صالح نیز بی از فضای او رفته با شمشیر او را از یاد آورده منصب نایب لکه زوجه او بچشم امیر زار در کوچه چای و نجسند شد و حیدر او را چند روز در اردو که در حوالی جاجرم بود کفن و دفن انداختند که عمره لناظر این باشد و بعد هاد بکر که بجای خلو ن پادشاهان چشم داشتند باشد همینکه اردو از آنجا حرکت نمود با التماس برادر کفر او را دفن کردند

شاملو

در سنه یک هزار و صد هشتاد و هشت و وقتی که حسینی خان فاجار شهر پشایان شایر مهد افای و لو حاکم اسرا با که برادر حسخان و لو و از قتل محمد حسخان پدر خود غلبه کرد و ایشان را بکشت و برادران مهک افارضا خان و در فغان بطور دشمنی پشایان نزد کرکچان زندان رفتند و ناخند حسینی خان بر ما زندان و بیرون کردن سواره بلوچ و زندی که در ما زندان بودند توانستند بگریختن و

حضرت آقا محمد خان طاب الله ثراه که در آن وقت بطور کرکچان در شهر از منوف بود بعد از اتمام این خبر بقیعه امیر احمد بن موسی الکاظم علیه السلام شهر پشایان چو اغ پناه جست کرکچان خود شخصه رفت حضرت معظم الیه طیب الله مضجعه را از بسبب پیرن آورده رجعت نیز خود داد و زکچان زند سردار خود را بفتح حسینی خان مامور نمود پس از ورود زکچان بمانند ران حسینی خان بجایم رفتند الله و بر کچان کرایی حاکم آنجا که با استقبال آمد بود قدم حسینی خان جهانوش شاه را پذیرفته پشایان در اردو جاجرم مسکن داده و خود را بکلی از حکومت آنجا منخل نمود در هنگام توفیق جهانوش شاه در جاجرم نصر الله مرزا ولد شاه رخ مرزای نادری از ارض اقدس بخدمت حضرت معظم آمده ایشان را بقبول امر سلطنت خود دعوت کرد ولی بنا بر مصالحتی چند مقبول نشد نصیحتان برادر حسینی خان از ایشان جدا شده بدست کرکچان پناه برد زکچان بعد از انظام ما زندان و اسرا بار و بدست آوردن جمعی از هولخواهان حسینی خان پشایان معاودت نمود بعد از رفتن زکچان حسینی خان از جاجرم برامپان رفتند و دوهزار سوار از طایفه ککلان کرکچان بقصد غارت جاجرم با آنجا ناخند حسینی خان بعد از اطلاع از این فتره با معدود بطور ابلغار خود را بجاجرم رسانیده با آنکه ککلان جنگ سختی نموده اسپر غنیمت گشت از آنها گرفتند و آنقدر در امر نموده بالله و بر کچان کرایی که خدما نش منظور نظر بود سپرده مراجعت برامپان نمودند

در اوایل سنه هزار و دویست هشتاد و سه هجری توشقان پیل نر که موکب ظفر کوکبا اعلی حضرت شاد شاهنشاه حجه ناصر الدین شاه خلد الله ملکه و سلطان عزم زبارت مشهده مقدمتین صوم سلام الله علیه نمود و مراجعت از ارض فیض قرین از راه خبوشان و بخینورد روز دوشنبه یازدهم ماه ربیع الثانی سنه هزار و دویست هشتاد و چهار از ارضی جاجرم مخیم سرا پرده سلطنت گردید و بعد از بگریختن زکچان در جاجرم عازم قره پتو رود و زه کرد پلند

مغارف جاجرم

از علمای جاجرم یکی ابوالقاسم عبد الغزیز بن عمر الجاجری است که در سنه چهار صد و چهار هجری وفات نمود یکی دیگر ابوالسعود ابراهیم بن محمد الجاجری فقیه است که مدتی در مسجد پشایان بود معلم و مبین احادیث بود و در سنه پانصد و چهل و چهار فوت کرد نیز یکی از علمای جاجرم ابو حامد محمد بن ابراهیم بن الفاضل السهلی الجاجری الفقیه الشافعی مقلد معین الدین است که فاضل و ذنبون و ساکن پشایان بوده و در این بلد تدوین مینموده کتابی در فقه تصنیف نموده موصوم بکتاب دیگر موصوم با بوضاح الوجوه

وفات ابو حامد در رجی سنه شصت و سهزده هجری ریشا بود است این خلیکان در وفات الامان
در دین شرح حال او کوبد و الجاجری بفتح الجیمین بدینما الفه سکون الراء و بعدها الیم هذه التنبه
الی جاجرم وهی بلده بن بنسایور و جرجان و خرج منها جماعه من العلماء

از عرفای جاجرم و مشایخ کبار ابو عبدالله فلیس ستره مینا شد می خال بوسف بن الحسین و از اقران
ذوالنون مصری صاحب مقامات مینا شد یکی دیگر از معارف جاجرم بدرالدین جاجری است از شعرا
این بلده نشو و نمای او در اصفهان و مشاکر محمدالدین همکشر از می و مداح خواجه شمس الدین محمد صاحب

دیوان بوده از اشعار او مطلع فصدی و نغظه که گفته در اینجیل ثبت میشود و هوهندا

که کرد کار کم مردم وارد عالم که کرد اساس کارم مهتد و محکم

ملا محمد مختص بنام نیز از شعرای جاجرم است رغبت او از اسام شعری و هنر بل بیشتر بوده در
سنه هزار و دویست و بیست و یک فوت شده

جاجرود

دره ایست در چهار فرسخی طهران براه مازندران و شکارگاه معروف و مخصوص
سلطین بافر و تکین فاجار ادام الله تعالی بام ملک و فرزند سلطنتام خانان خلدان است این فخری
اسکنه الله تعالی مجبوحه الجنان اول پادشاهین از سلطین عظیم الاقدار ایران که در سال هزار

و دویست و سهزده هجری بنیای عمارت موسوم بعمارث کار و انفراد جاجرود فرمود ابتدا این عمارت
خیلی با این نزار شکارگاه بود و از برای توقف مویک پادشاهی چندان ثمری نداشت لهذا عمارت دیگر
شرف دره در پناه سنگی در حوالی آبادی معروف بشکر بیک لوبنا کردند و هر سال دوسه مرتبه

بجمله شکار بیک و تهبو جاجرود در فتنه شیر از چند شب توقف بطهران معاودت میفرمودند شکار
میر و ماضی محمد شاه غانما را الله برهانه اقتدا با این مش سینه نموده سالی یک بار و بار باین شکارگاه
فترت یافته آورده شکار ملتزمین را کباب خضره معظم مخضر بیک و نه بود و شکار قوچ و میش و آنگا

و بز و گاو یافت میشد زیرا که نظم کامل در وضع قورق جاجرود نبود درین عصر هابون دامه الله
تعالی وضع عمارت فلیم که در غیر موقع واقع شده بود و چندان و معنی نداشت پسند خاطر مبارک
نشده در سمت غربی دره نه چندان از عمارت فلیم دورتر اما بلوار الخلدان نیز بیک حکم بنیای فصر

عالی مشغول میبونات حرم خانه و دیوانخانه و حمام و باغ که یکی از بناهای معظم و معتبر این عهد است
مهلت فرمودند و قورق جاجرود بطوری منظم شد که علاوه بر یک و نیمه که سابق بود در کوهها
خیلی نزدیک این قصر سلطنتی که کله قوچ و میش و خسی که بار عالی موسوم اند و تکه و بز کوهی یافت

میشود بعلا و چند سال است بحکم هابون از مالک کرم سپر ایران مثل خوزستان در آج آورده در
جاجرود درها کرده اند و بواسطه ملامت هوای زمستان در جاجرود و کثرت اشجار در اغلب جاها
که جنگل انبوهی شده است این را جاجرود کمال خوب بوی شده زاد و ولد زیاد نموده اند چهار سال
قبل ازین نیز بحسب امر ملوکانه از مازندران چند مال و از سمت خراسان و نیز چند راس گوز خرآورد
در جنگل جاجرود سر داده اند و در جاجرود از مغرب مشرق جاری است و مشرقی از آن در ضمن لغت
جاجرود یاد و ذکر شد

در دو معرعه این رودخانه بل حکم معبر بطور بتانی و معماری بسنه شده یکی در معبر کلند و ک و لو اسنا
که از همین معبر نیز بلار و بلده نور و کجور میروند بنای این بل از فلیم و کهنه بود و کاهی بعضی یک دوسه
مرتبه هم از فخرانه دیوان مبلغی بخارج مرتضی بن بلر رسانیدند اما چون مبنای این بل را استوار و استحکام

نمود در سنه هزار و دویست و پنج هجری بل را علی بل بسپا محکم از سنگ و آهک در همین محل برتو
رودخانه جاجرود ساختند که فی الواقع ابتدا راهی است که برای سهولت عبور قوافل و مرقدین بلکه
لازار کرده اند آنچه که سخت تر بنظر قلمرستان بود از سنه مذکوره ساخته شده و این راه که پیاده رفتن

از آن نهایت صعب جوانیک مال وینه از هر قبیل یا ستران عبور مینماید و بیکر نه نصرف و نوجوی خلی که
مکن است علاوه با کمال سهولت حرکت کنند این راه و قبلی که بر غسلا که از مراغ دیوان نیست بسید و شیب
بد و شیب میشو و یکشعبه شیب پلور و لاریجان و آمد و مشهد سر میروند و منتهی بخرخر میشو از راه

دیگر بهالو و بلده نور میروند بالجمله در جنب این کوراضی موسوم بلشکرک در طرف جنوب رودخانه
جاجرود بحکم دولت جناب امیرالسلطان که مباشرت و نصدک ساختن این راه بودند باغی بسپا باصفا
و بلشکر آباد و طاهر نمودند قصر وضع نیز در وسط باغ بنا کردند

بلدی که حاجی میرزا بیک مرحوم از فرزندان خاندانهای هائی در معبر نزدیک مازندران از راه سرخ حصا میوهند
دماوند ساخته است از فرار مذکور بسپت چهار هزار تومان خرج ساختن این بل کرده و خاصیت
این دیو بل نیست که در ایام بهار و طغیان آب عبور و مرود از مازندران سمت طهران و دارالخلافه طرف

طبرستان و لواسانات و نور و کجور فقط بواسطه این دیو بل ممکن است اگر این دیو بل بنا شد راه مقطع است
از این دیو بل معبر گذشتن پلهای مخضر دیگر هم برتو این رودخانه بسنه شده است بالجمله در اغلب از کوهها
جاجرود و جوانان مرند از فیل بلینک و خرس هستند جنگل جاجرود نهایت زیاد و انبوه است

و بلینکها بیکه در شکارگاه جاجرود صید شست مبارک اعلی حضرت هابون شاهنشاهی شده از نظر تعدد

شماره و عدد آنها معتبر نیست اینقدر هستند که هر وقت شکار چپان و ملنگین را با علی ملتفت ^{شماره} شده اند که در نزدیکی و حوالی آنجا بلیکه هست اینها نمونه معینا هفت تیر شست ها بون کرده است جاجر و اصلا اسم رود و بعلاوه مجاور رود به بان اسم موسوس شده از دار الخلافه بواسطه در راه بجای و میتوان رفت بجای آنرا سه سرج حصا که راه معول جاجر و داست کالسکه و عراده الی قصر سلطنتی با کمال سهولت آسان می آید از دار الخلافه در طرف پنج ساعت از این راه بجای رود می آید راه دیگر راه مخصوص شکارگاه پادشاهی است از سمت دوشان نته که از قصر دوشان نته تا قصر جاجر رود مدت سه ساعت با کمال راحت میتوان آمد اما معیوب کالسکه از این راه غیر ممکن است

سپت موع جاجر و در طور واقع شده که هنگام نشر برف های موکی منصور شاهانه با شکارگاه ملنگین رکا با علی از هر چه خوش میگذرد من جمله از حیثیت آنوقت که از بلوک و رامین که سفر مرغ پیشتر ناچار است مسافت ندارد انواع و اقسام حیوانات می آید و در نظر ماوند که زباده از چهار فرسخ تا شهر ماوند راه نیست و چون خوب از سمت لواسان که تا الحجاز پاده از یک فرسخ و نیم نیست ماکولات مرغ و آوردن ^{مشق} **چاخو یا چیشرا** مرد و منم بلفظ میشود در زند و اسنا (اوسنا) در فصل شصت هفتم مسطور است خطاب بر دشت

سپردم در فضیله بشیرت جلوه نمود همان بشیرت که خود خلق کرده بود مدت مجله بیشتر دادم من که خاتم مدینه چاخو یا چیشرا را ایجاد کردم که نهایت نماز و معبود و پسر بود و کرد کرد او سوگوار فرار داد لیکن پیشتر برای آنها شده و سواستی را و پدایا مکه تغییر در وضع و طرز داد من جمله مقرر داشت که اجساد اموان را بشو و از آنک و نزل در ادیان انداخت

چاخو قریب این است از فرای که در واقع در هفت فرسخ بجای رود در سمت مغرب بجای واقع است **جادرش** از فرای نیز ذاباد فارس واقع در جلگه که طول آن از شمال جنوب شش فرسخ عرض آن چهار فرسنگ آثار قلعه در بالای کوه از اینبند فدی را بنیادای جلگه دیده میشود که در مجرای رودخانه که از بلوک خواجه یا نخل میاید مشرف میباشد بعضی از بروج و جدار قلعه هنوز باقیست بمقداری فاصله اشکله نیز کسبت که پاره از عمارات آن هنوز برایش چشمه در حوالی ^{شست} که آب بادی دارد و مزارع اهالی الحجاز مشرف بساختر برودخانه متصل شده و در جنوب آن جلگه خارج و برود قریب کار زین ملحق میشود سباب در مسجد درین بلوک هست

جادر از فرای مشهوره بلوک الحجاز است من بلوک کات و مضافات هر شانین بلوک بر جانب شمال

رود که در آن ناحیه جار نیست واقع و فرا و مزارع بسیار دارد **جار (یا جار نلد)** بعقیده با فون هموی چاردهی است در حوالی اصفهان که اهل بلاد آنرا کار مینامند

مؤلف گوید جار اسمی از لکرستان و نام شهرهای از لکرستان در صد و سی و دوازده در غربی جنوب غربی نفلین واقع و یکی از شهرهای عمده لکرهاست در تاریخ خوانین شکی که بزبان ترکی و از مصنفات فاضی عبداللطیف افندی است اسم جار تکرار ذکر شده حتی ذکر واقع پورش آقا محمد شاه فاجار طیب الله مضجعه آنجا که خوانین شکی از این نواحی استمداد میکردند و این تاریخ در چند موضع ضبط است در تاریخ فققان نیز در مواضع عدله اسم جار و جار و نلد ذکر شده و تاریخ عبداللطیف افندی ^ح مسطور است که در سنه هزار و دویست و ده هجری آقا محمد شاه فاجار که بر فراغ اسیتلا یافت ابراهیمخان و اولاد او و فرار و بلوک پت جار پناه بردند

از فرار نقشه که از دویست و سی و هشتصد و هشتاد و هشتصد و بیست و هشت صبحی کشیده است ابان جار پناهن که جستان و داغستان و شکی و بیلقان واقع است از سمت شمال محدود با پالت بیلقان میباشد که ابان نیز پوره متصل با داغستان علیا است از سمت شمال و مغرب و وصل با پالت کاخ است رود الزان پناهن این دو پالت فاصله میباشد از سمت مغرب محدود و در رود الزان ^{شست} که این رود حایل میباشد جار و کرجستان است از سمت جنوب نیز بواسطه رود الزان با کرجستان مجاور دارد و از جانب جنوب و شرق محدود و بلوک پت شکی و از طرف مشرق محدود و بجبال الله آباد است که این جبال فاصله میباشد جار و داغستان سفلی است سمت شکی و طرف کرجستان جار دشت سمت بیلقان جلگه و سمت داغستان این پالت کوه است پای تخت جار در ننگه کوه واقع است فرای این پالت عبارتست از (شر دانی) (ما سخی) (الی کالو) (مکالیف) (باشیر سنکو) (قلعه) (شر دلف) (پاداری) (فرا قاملش) (الالو) (موزابرن) (جو غالی) (کف مقلی)

رودخانه های آن عبارتست از رود الزان که رودخانه و شط عظیمی است که از شمال کاخ جار ^{شست} شده از جار و شکی و کرجستان فراباغ گذرشته داخل بحر می شود (رود زندالی) (رود زگرلو) خلاصه و فایده تاریخی متعلق بجار از فرار دین میباشد

بعد از مفاته چالدران و شکست فاحش شاه اسمعیل صفوی از سلطان بلیخان عثمانی در سنه هزار و بیست و هجری هزاره پاشا بچیک علاء الدوله ذوالقدر که بر او عز و مرفعت و از احدی تمکین نمی نمود

شد علاوه الدوله مقبول و طایفه ذوالقدر فراری شده جمعی از این طایفه با ذوالقدر غلی
 نواده او بجای ایران پناه آورده در جارسکی گرفتند
 در سنه هزار و صد و چهل و هفت که فسون نادری شهر غازی قزوین را منصرف و سر حاکمان
 لکزی با شکست داد در سپردم شهر ناول کجی را محاصره کرد و مانند این محاصره چهار ماه طول
 کشید چون لکزی به جارسه رسید بودند بیست و زده فسون بکمال نادری شاه پیاوردند پیاوردند
 نادری شاه را بر آنها ختم آمد علی میرزای ولد امیر لکنان را به بنیادهای جارسه را مورا ساختن اهل لکزی
 جارسه را خالی نموده پناه بکوه بردند سرداران نادری شاه بر آنها حمله برد و بسیار مقبول و عاقبت
 مجبور بعضی فسون کردند

در سنه هزار و صد و چهل و هشت نادری شاه شخصه مصمم بنسب لکزی کرد بد ایشان را شکست داد
 در سنه هزار و صد و پنجاه و یک هنگامیکه نادری شاه در هند و سنان مشغول فتوحات بود ابراهیم
 ظفر الدوله برادر نادری شاه فرما فرمای از با بجان بقصد لکزی حرکت نمود در اول محاصره
 غالب آمد لکن بعلو بگردید جمعی کثیر از فسون او کشته خود او نیز بضریر کوله مقبول کرد بد
 پیشاو که خبر این فضا بنادری شاه رسید امیر صلاح خان غرغلو را با بالنا در با بجان مامور ساخت
 و بعد از او بنادری را با جمعی از سرداران دیگر با پاتر ده هزار سوار را با از اردو بکمال امیر صلاح خان
 و بجای لکزی جارسه را مورا ساخت بعد از او رود عساکر نادری بجای جارسه بخت بین طرفین بود
 لکزی فرار و جمع کثیری از ایشان مقبول و اسیر کردید

از فرار بیکه در جهات کسای نادری نوشته است بعد از فتح پیشاو رهنکامیکه نادری شاه بیست و چهار
 آباد حرکت نمود و خبر باغیکری لکزی جارسه و قتل ابراهیم خان معروض فناد و انجا امیر صلاح خان غرغلو
 بگومنت آذربایجان مامور شد در مراجعت از هند و سنان در سنه هزار و صد و پنجاه و سه در
 نادری آباد در هفتم ماه صفر غنچه خان ابدالی روانه بنسب لکزی جارسه در سنه هزار و صد و پنجاه و چهار
 در وقتیکه اردو نادری در شمال بود کرکان بود و خبر فتح جارسه و قتل لکزی جارسه رسیده که در
 پانزدهم ذیحجه اشغال واقع شده بود
 در سنه هزار و صد و بیست و نهم که با محمد شاه ناجار که بقصد فتح طایفه شوشی فرار باغ حرکت
 نمود ابراهیم خان فراری بجارسه فرار کرد و بکلیت آبخا پناه برد
 در سنه هزار و صد و بیست و هجده بعد از فتح کجی و تصرف نمودن عساکر روس آبخا را از نزال غولا کوف

از طرف سردار کجی مامور تصرف جارسه کرد بعد از جنگ سخت نزال مشارالیه با عساکر او مقبول
 شدند بعد ها این شهر تصرف روس و آمده و الان هم در تصرف آن دولت است
جارسه فریب اینست از فرای طبلس قدیم القسوق هوای آن معتدل و زراعت آن مشرب و با ز آب
 فنان سکنه آن قریب به هشتصد نفر است

چاد اسپت از توابع کوه هیکلو به اسنان بلوک طولش از لبروی الی روخانه غرسان خمینا
 چهل فرسخ و از باشت ناجاران بیست و شش فرسخ می باشد و رودخانه عظیم از کوه هیکلو به از
 طرف مغرب کردستان و از جانب مشرق خنیر آباد و در روخانه کوچک یکی از مستحق و دیگر عازما هو
 که اهالی اینجا از آن کبک مینامند ملحق بان رودخانه میشوند در این بلوک با زده حمام و پاتر ده مسجد بنا شده
چار بازار طهران عبارتست از چهار بازار که یکی لبای است و دیگری کرمی و و در سبزی
 سراجی چهارمی غلجیکری و چار بازار مسطور منتهی میشود بچارسوقی که فاصله آن تا چهار سوئیرک
 معروف طهران زیاده از صد قدم نیست

چار بازار قزوین از سواق معتبره این شهر و از بناهای شاه عباس اول و نادر
 بازار است که با این استحکام و خوبی و وسعت ارتفاع ساخته شده باشد
چار باغ علیا در سنه هزار و شش که شاه عباس اول قصد کرد پایتختی از
 قزوین باصفهان فرار دهل از دروازه باغ نقش جهان که موسوم بدریه و لث کرده بود تا کنار زاینده
 رود خیابانی احداث نمود و چار باغی در هر طرف چنان طرح شد قطعه در تاریخ بنای چار باغ بنظم در
 آورده اند که صورشان از قرار ذیل است

عجب چار باغی است عشرت فرا کرش تانی خلد گویند شاید
 چون تاریخ آن دل طلب کرد کفتم نهالش بکام دل شه بر آید

مؤلف گوید اهل صفهان الان که چار باغ گویند مقصودشان همان چار باغ است نه باغات حوالی و وضع
 خیابان چار باغ که از اولی اخر چهار دره چار باغ غرس شده و درین زمان چار باغ بدیده عظمت
 بهم رسانیده که مطرح انظار و معرفت فاضل است در وسط آب نادر طرفین سردرها معتدل است
 منواری که هر یک سردر باغ نیست چنانچه هر دو سردر حوضی بعضی باغها هنوز مشجر و برخی درخت
 پاک درخت است الان بجای اشجار زراعت میکنند در خیابان درختهای گل سرخ و غیره بسیار غرس
 کرده بودند که درین عصر معدود از این درختها دیده میشود و وسط این چار باغ سردر مد رسه

چادان
 فریب اینست از فرای
 لواسان

چارباغ است از بنای سلاطین صفویه که از انبیه بزرگ بسپاسم حکم با صفا ابراهیم بلکه عالم محنت
میشود نهاری بطن در خانه از وسط مدرسه میگذرد در میان چارباغ خاصه در فصلها
بواسطه کثرت گل و زهار و نعمان طهور و لطافت هوا و حسن موقع بد وجه است که از چیز و صف
پیرفته یکی از شعرا صفاها را است

شپده که ارم روضه انبیه رخ مجار باغ صفاها را شباهتی از

در فصل آمدن در تفریح اغلب از روزها اهل اصفهان فوج فوج در این چنابان و مدرسه مزبوره
تفریح میکنند مانند بالچه چون از این چنابان برود خانه زاننده رود رسند و از آن نیز بواسطه بل الله
و بر در چنان معروف و صبیحه عبور کنند باصله کی سردر باغ است که موسوم باغ زر شکست
از اول باغ زر شکست از چنابان نیست که آن نیز در هر حالتی چون چنابان اول میباشد و اهل اصفهان
از چارباغ بالا میگویند و این چنابان منتهی میشود بیای می رود و نیز از جریب که نهایت سعادت
داشته بهمین جهت باین اسم موسوم شده چند سال قبل بعضی قطعات مجاور سردر این باغ آباد و شجره
دیگر است کل و میوه میشود و صفاتی کامل داشته که یاد در این سنوا نشان آبادی نداشته باشد چارباغ

مشهور است با نام ملاصوفی و در این عصر معروف و چارباغ صد و منسوب بحاج محمد حسین
صدراعصفهان و در خانان خلد اشکان فتح شاه فاجار طاب الله مضحک این چارباغ نیز طر حامشای آن
دو چارباغ و در عراضا و عماره خلیفه است از چارباغ و نقاشی ابتدا میشود مدرسه هم دارد که الان خراب
این چارباغ یعنی چنابان منتهی میشود و در فیل خابور رودخانه زاننده رود که از پلهای بسپاس
معبر میگردد این محسوب میشود و تمام با سنگ ساخته شده و طبقه شرح اینجمله در جلد اول مرآت البلدان
لازمه مسطور است رسال که هر دو در وقت چهل و هفت محله مکه خان فطرس شیخ در اصفهان در گذشت
و در چارباغ جلایه و مقبره ملا محمد سراج که از اجلاد او بود مدفون گردید

چارباغ امین آباد علیا از بناهای عبداللہ خان امیرالدوله پسر مرحوم حاج محمد حسین است
اصفاها فی ابتدا میشود از پل خابور و منتهی میشود بدروازه مخنه فولاد

چارباغ طوخی در پیرن دروازه طوخی اصفهان چنابان است معروف و چارباغ که نادرا در
در این چنابان دیده میشود در وسط چنابان حوضی است در یکطرف چنابان محاذی این حوض سردر بلخ
معروف باغ قوشخانه است که از چند گاه قبل الان حکام دارالسلطنه اصفهان هر وقت از جانب
سفی الجوابان قدس مهابون شاهنشاهی خلعتی نابل و سرافراز میشوند آن خلعت با انشرفیات معوله

در باغ قوشخانه زیبای پیکر اعتبار خود میباشد از مدد و وسط باغ قوشخانه عمارتی عالی ساخته شده
است در محاذی حوض مزبور مقابل سردر بلخ قوشخانه مسجد قدیمی که عمده بنا و عمارت آن باقی و از آن
عالیه و مساجد معتبره بوده و معروف بمسجد است از فراز این معلوم میشود که مقصود از عمر عمر
الغریز خلیفه اموی است در وقت پیرن آمدن از دروازه طوخی در ابتدای این باغ که معروف
بچارباغ است در وسط و در چپ راست دروازه دو پیر سنکه نصب است از این چنابان بطرف
اردستان و بلوک بخار و بعضی بلوک اصفهان میرند مقبره مرحوم کمال الدین اسمعیل اصفهانی
که از اجله شعرا و اماجد فضیله و باعای اصفهان و ملقب بخلاف المعانی بوده دم دروازه طوخی است که
ابتدای این چنابان کمال الدین اسمعیل در فتنه مغول مقتول شده و این مقبره را در جلد اول مرآت البلدان
مسطور داشته ایم و از میان شعرائی که صاحب جوان و جلالت قدر و رفعتشان میباشد و لا تا
بمضامین بگردشافت کلام امیناز و اخضا صی نام دارد و اگر از دیوان این اسناد اشعاری که خود
متبرک مضامین است انتخاب کنند خود از منتخب بپواندست که نظیر آن در وجود نالی عنقا و ناپیدا است
نمونه را بدین چند بیت افشار مینمایم و هر خدا

نوراد در دیده من جاست کفتم که جویند تو سرگردان کفتم

رباعی

ای روی تو چو مشک زلف چو خون میگویم و میباش از عهده بیرون
مشک است لی ز فتنه در راه هنو خونسد لی امده از ناله بیرون

انضم رباعی

و فتنه که باز بلیل آشوب کند فراش چمن ز باد جاروب کند
کل پرهن در پیده خون آلود از دستخ نوبر سرچوب کند

وله

مهابت تو اگر بایک بزمانه کد فطار هفت و ایام بکسلند مهار

چارباغ طهران این چارباغ در محلی بوده که حالا ارک سلطنتی و عمارت دیوانی است بنای
از شاه عباس ماضی نموده و ماد در جلد اول کتاب مرآت البلدان ناصری در ضمن لغت طهران در طی حال
شاه سلطان حسین از آنکاشه ایم

چارباغ گروس باغیست در سمت جنوب صبیح بخار واقع و بواسطه چنابانهای طویله از

چارباغ طوخی و باغ
قوشخانه از بناهای
شاه عباس تانی است

محموب میشود

منقسم چهار ضلع شده و بهین جهت موسوم باین اسم شده در این باغ درختها نیز نری نوری هیکل سرهوا
 کشیده و با وجود عظمت فطر طور بام مرادف در یک خط منقسم واقع است که کوفی دیواری است مرتفع
 در این باغ اشام میوه ها خوب بجای میاید خاصه سیب کلابی آن که کمال امیناز را دارد در وسط باغ
 عمارت عالی بنا کرده اند در جلو یکی از ایوانها که با اصطلاح اهل بلد ناآرا ایوان نامیده میشود در طرف
 شرق حوضی از مرمر ساخته شده که بان امیناز حوض گزیده میشود حوض مزبور از مرمر زرد منقوش
 است رچهار گوشه حوض چهار مجسمه از دراز مرمر ساخته شده که از هنر آنها ابجاری میشود
 بعلاوه در وسط باغ حوضی و چشم اندازها فواره ها که کوچک از مرمر ساخته شده که از هنر آنها ابجاری
 کرده بحوض مزبور میاشوبه حوض نیز از مرمر منبت است الحوض جاری منبت کاری بخوض طوری میباشد
 که ناظر نیز ببیند کار او را میباید چهار ایوان (ناآرا ایوان) نیز که دارد که طول دهانه هر یک چهار ذرع
 و نیم است هر ایوان بواسطه دو ستون مرتفع که از چوب منبت با سر ستونها چوب منبت تر تیب یافته
 افزاشته شده است در وسط عمارت بالاخانه ساخته شده که مشرف بنا لارهاست از سبها کار ظهیر
 مناز و شبیه به پای نیزه بسیار اعلی دارد که محل نظر است از سبها که بالا کنند تا لارها منظر بالاخانه
 میشود این عمارت و باغ را مرحوم لطفعلی خان جد شاهی صاحب حسن خلقان وزیر خوانند که در اواخر سلطنت شاه
 و در تمام مدت پادشاهی سلطان حسین صفوی حکومت کرد و در سال ۱۰۸۰ در سن ۷۰ سالگی در راه حج بمکه
 و چون در امتداد زمان و انقلابات و محرابها در حرم جنت بکاه ناپا السلطنه عباس میرزا طالب الله
 هنگام عبور از کورس و قافله در روز در بخار و حوالی آن بمجد صادمخان مرحوم والد جناب حسنعلی خان که آنرا
 حاکم انجا بوده امر بخریدن فرمودند و مبلغی هم از برای مصارف و مخارج نمیران بمجد صادمخان دادند و در حرم
 مشارالیه با کمال سلیقه در مرتبه توسعه عمارت و باغ فرور کوشید ازاره ها ناآراها را امر کرده و اشیا
 محل رضا بخارا صفهائی آنها را بخاری منبت نموده و کتیبه هم که اشعار بسیار خوب دارد بخط میرزا رضا
 خوشنویس معروف در مرمرها ازاره ترقیم یافته که شعر آخری آن که ماده تاریخ تعمیر انجاست مطابق باینه
 هزار و دویست و چهل و چهار میباشد

کلیه حیران بهر آن بخش ز جامی گفت دایما شاد ابد از مقده ساین لاله زار
 دلپای را بنشر است آن در لفظ ز جامی است یعنی معادل علی جمالی را میفکنند باقی ماده تاریخ است
چهار باغ مشهد در شهر مشهد مقدس است از بناهای اولاد امیر تیمور کورکان و همیشه مسکن
 سلاطین و حکام و امرای بزرگ بوده

در سنه هشتصد و شصت و یک هجری صبح روز سه شنبه بیست و پنجم ربیع الثانی میرزا ابوالقاسم با بر کورکانی
 ابن ابیسنقرین میرزا شاه رخ در چهار باغ مشهد وفات نمود قبل از فوت در یکم از اقامت در خارج شهر مشهد
 میرزا ابوالقاسم کردش و سپهر میگرد در ویشی و ولید خرم جمع شد میخواند که ترجیع آن این پیش بود
 اینهمه نظر افکن بکون ذره باستان اهل جنون

پادشاه و ابدل بد آمد و امر در این باب نظر زده بعد از چند روزی در گذشت عبدالقاهر پسر عبد
 الرزاق صاحب مطلع السعدین در این تاریخ گفته

افتاب ملک با بر خود نماند کی چنین خورشید پنهان در خور است
 در ربیع الثانی فصل ربیع لاله را ساغر ز خون دل پراست
 چرخ را کفم جگرها چالند دیده های پر اشک دامن پر در است
 این حال است چه تاریخ است فوت شه سلطان مؤید با بر است

در سنه هفتصد و چهل و پنج حسین میرزا امیر سلطانه حسین میرزا ای بقره کورکان شهر بخارا که بر پدر
 باغی شده بود و فرار ابرق و از ریاجان رفتن بوجهی از مجتهد را با خود همراه ساخته بحجت ظاهر بقصد
 دیدن پدر و استعفا از حوالم گذارنده در باطن بخارا تصرف ملک و دفع پدر بشهر مقدس رسید
 از طرف سلطانه حسین میرزا ای بقره امیر مبارز الدین محمد علی بیگ امیر با اعلی باد و هزار سوار از هرات رسید
 در چهار باغ مشهد جنگ سختی در داده محمد حسین میرزا فرار و مقهور و اسیر جهان دو شدند
 در سال یک هزار و نه هجری که بمقتضای اندرز شرعی شاه عباس اول پیاده از اصفهان بمشهد مقدس رفت در
 چهار باغ مشهد منزل نمود و با پیغمبری که بعد از زیارت مرقد مطهر و چند شب زاعتکاف در زیر آن قبه کرد و
 مطاف و تقیه شراب طاعت عبادت چهار باغ مشهد که سرای شاهی بود منزل گزین شد

چهار باغ میرزا شاه رخ این چهار باغ در بیرون شهر مشهد مقدس است بعد از فوت امیر تیمور کورکانی
 در آنجا در شب چهارشنبه هفدهم شعبان سنه هشتصد و هفت که اختلاف کلی بنام امیر تیمور پیدا
 شد عیال امیر تیمور سرای ملک خانم و نومان آغا با سایر خوانین و شاهزادگان صفاری غریبه و فاتحه
 مضحک امیر تیمور شب فریادندار غوغا شاه و خواجیه یوسفانها را اسیر کردند راه نداده چنگ در بیرون
 شهر در چهار باغ میرزا شاه رخ ساکن و مشغول بودند و ناآورد امیرزاده خلیل سلطان شاهزاده هم ماه
 رمضان همان سال ایشان همانطور در بیرون شهر در چهار باغ فرور میبردند

چهار باغ امیر سلطان از بناهای امیر سلطان کورکان است در حوالی بلخ در بیرون شهر

که آن پانصد نفر فتنه باشند با استقبال فرشته در آن سه روز امیران و لشکران مذکور روز یکشنبه در
 نظر در آورند و اسبانی از آنی قرار مقرر دارند که بلا زمان خود بدهند که هیچ زینت سپاهی را بر آن
 خوب نیست سر پای آن دو هزار کس را نیز بکنند و پاکیزه ساخته باشند و قرار دهند که چون این امر محقق
 آنحضرت رسند زمین خدمت عزت بلباد بوسند و بیک ملازم نمایند و غنغن نموده که در سفر
 و غیره ناکاه میان ملازمان امیر و ملازمان آنحضرت گفتگو واقع نشود و هیچ وجه از وجود آن بگویند
 پادشاه هر سه در وقت سوار و کوچ لشکر امر از دور و فوج فوج خدمت کنند و نوبت کشیک هر یک
 از امر مذکور که باشد از نوبت یکهای محلی که بدین قرار گرفته باشند در نمایند و کلاک خدمت در کوفه
 بنوعیکه در خدمت پادشاه خود کسی خدمت نمایند که آنچه بنایب ملا خطه باشد منظور داشته
 اورند و بهر لایب که بوسند همین فرمان را بوالی آنجا بر نموده مقرر دارند که آن امیر را خدمت نمایند و
 مهمانی بلین دستور بظهور آورند که مجموع طعام و حلاوه و اشربه کمتر از بکهار و پانصد طبق باشد
 و خدمت ملازمان سلطنت پناه نامشده مقدس که معنی بملوفان ایالت پناه دارد چون امری مذکور
 بلازم بر بند هر روز بکهار رود و دست طبق طعام دیوان که لا بق خوان پادشاه باشد در مجلس کرامت
 پادشاه عالی اقتدار بکشند هر یک از امر مذکور در روز مهمانی خود نه را سبب پیشکش نمایند که سه
 اسب خاصه آنحضرت باشد و بگری بامیر معظم محمد بهرام خان بهادر داده شود و پنج دیگر بامیر مخصوص
 بهر کس که لایق باشد و نه اسب تمام از نظر همیشه بشکند و در بکهار نمایند که کلام اسب از قواب
 کامیاب است هر یک که قبل ازین قرار یافته باشد که از فلان و فلان امیر باشد بگویند که آنکس که چند
 بدنام است اما لایق خواهد بود و بل نخواهد بود و بهر دستور که مقرر و باشد ملازمان را که بظفر
 انشایب را مسرور دارند و آنچه بنایب غنوار کی و بکجهنی باشد بظهور آورند و خاطر آنجا است با
 که از کردش و زکار ناهاور قدی عبارت دارد بدلداری غنوار کی که در این نوع اوقات لایق
 و خوش نماست مسرور کرده این دستور هر وقت منظور باشد بآنحضرت و ما رسند بعد از آن
 آنچه لایق باشد از جانب مامول خواهد گشت بعد از طعام با منقرفات حلوا و یا لوده که از قند و نبات
 طبع نموده باشند مر باها مطبوع و رسته خطای خاصه که بکلاب و مشک و غیره شهب معطر باشد بگلشن برند
 و حاکم و لایب بعد از مهمانی و خدمان مذکور خاطر از لایب جمع نموده نابدار السلطنه هر یک باید که در
 خدمت ملازمان باشند دقیقه از دقایق خدمت نامرعی نگذارند و چون بدو از ده فرسخی لایب
 رسند ایالت پناه یکی از افاضان او بپا کار دان خود را در خدمت فرزند اعزاز شدار چند سعادت

بار نگارند که از شهر خدمت افزند خبر دار باشند باقی لشکر ظفر اثر از شهر و سرحدات هزاره و نگاری
 غیر ناسی هزار نفر که بشماره صحیح باشد از ملازمان ایالت پناه از همراه برداشته استقبال نماید و چادر
 و سپایان و اسباب ضروری را بسروستی قطار همراه برداشته چنانچه اردو را سینه نظر سعادت نشان پادشا
 بحر برد باید چون ملازمان آنحضرت سرافراز کرد و پیش از جمع حکایات اول از جانب مادی شسپار رساند
 و در همان روز که بلازم نماز کشته بر نوبت فاعله لشکر بردارد و تزول نماید و ایالت پناه بخدمت
 ایشانده رخصت مهمانی طلبیده سه روز امتزامل مقام کند و جمیع لشکران ایشان را خلعت فاخره که طلسم
 و کجای نیری دارا بهای مشهد و خانی باشد مخلع سازد و مجموع را بالا پوشش مخل بدهد و بپوشش از لشکر
 و ملازمان دو تومان ^{تیر} خرج بدهد طعامهای لوان بدستور سر پناه نماید و مجلس سلوکانه ببارد که
 نیاها تجسین او کو با باشد و فرنیها بکوش عالمیان رسد و تفصیل لشکر ایشان را داده بگذارد که معلوم نماید
 و مبلغ دو هزار و پانصد تومان نیز بی از بخوبی از سر کار خاصه شریفه که در دار السلطنه مذکور است
 در پانزده غوده صرف ضرورت باشد نماید و آنچه بنایب بندگی خدمت باشد بجز مشق داشته بظهور رساند و از
 منزل مذکور تا شهر چهار روز بنایبند و زم مهمان طعام بدستور و زاول کشیده و باید که در هر مهمانی اولاد
 عظام آن ایالت پناه مانند چاکران که خدمت بمیان باشند از ملازمان بعل آورند بشکر آنکه این نوع پیشانی
 که هدیه از هدایای الهی است همان مانده در خدمت ملازمان آنچه داشته بود با باشد بجای آورند و تقصیر نماید
 که هر چند انواع جان سپاری خون کوی نسبت با آنحضرت بیشتر بجای آورند پسندیده خواهد بود
 و چون در دابته خواهد سپید فقرت دارد که امر در درون باغ عیدگاه مخربان چادری درون
 فروری میان کبراسی طیب و بالا منقالی اصفهانی که در این ایام تمام نموده عرض کرده بود نوبت هند ملا
 نماید که هر جا خاطر عاظر آنحضرت مسرور باشد و از هر کل زمین که در باب هوا و لطافت و تراثت امیناز
 داشته باشد رضا جوی بوده در خدمت آنحضرت ستاد ملازم و ارباب سینه نهاده پیش روی عرض
 نماید که این اردو و لشکر و اسباب تمام پیشکش قواب کامیاب است خود در راه دمیدم خاطر اشرف را
 بهمنیانی که در کال استحکام باشد خویش وقت سازد و خود از منزل مذکور که فرادشته خواهند آمد
 رخصت طلبیده و توجه ملازمان فرزندار چند باشد و صباح افزند اعزاز شده و از بنیما استقبال از
 منزل پیرین آورده و سر پایی که در نوروز یا رسال برانفرزند رسال داشته بودیم پوشانیده
 و یکی از ریش سفیدان و بمای نکلوه که پسندیده و معتقدان ایالت پناه باشد در دار السلطنه مذکور
 گذاشته فرزند مذکور را سوار کند و در وقت توجه بشهر ما را در پناه قرار سلطان را در خدمت

نواب و اذرع و چادر و شتر و اسب بگذرانند که چون فرزند نواب کامیاب سوار شود از دور
 کوچ کنند و پالت پناه مشارالیه باشد و چون فرزند مذکور از شهر بیرون آید غلغله نماید که جمیع
 لشکریان بدستور مقرر سوار شوند و متوجه استقبال گردند و چون نزدیکان پادشاه عظمت شکوه
 برسد چنانکه میدان میانه ایشان بکثیر نواب بوده باشند پالت پناه پیش رفته الناس نماید که
 پادشاه از اسب فرود نیاید اگر قبول کنند در ساعت بر کرد و فرزند خود را از پایاده ساخته بیچل
 کشته دران و رکابان پادشاه سلیمان بارگاه را بوسپه فواغ خدمت حرمش آنچه مفید و ممکن باشد
 بظهور آورد و اگر نواب کامیاب قبول نفرماید پیاده شوند اول فرزند مذکور را از اسب فرود آورد
 و خدمت کنند اول پادشاه را سوار کرده دست پادشاه را بوسپه داده فرزند مذکور را متوجه
 سواری سازند و بدستور سوار گردانند و متوجه اردوی خود و منزل مقرر شوند و ان پالت پناه
 خود نزدیک فرزند مذکور در خدمت پادشاه باشد که اگر پادشاه سخنی و حکایتی از فرزند مذکور
 نماید او بواسطه حجاب جواب نتواند گفت چنانکه با بدان پالت پناه جواب بپوشد و در منزل مذکور
 انفرزند پادشاه را میماند و بدین دستور که چون پادشاه چاشتگاه تزل نماید در الحال سپید
 طبق طعام بطریق ما حاضر مجلس هشت این آورد و بین الصلواتین بکهنه رود و دست طبق طعام الوان
 بلنگری که مشهور است بلنگری محلی خانی و دیگر اطبان چینی طلا و نقره با سر پوشهای طلا و نقره
 بر روی خان نهاده مجلس آوردند بعد از آن مرپات لذیذ آنچه ممکن باشد از حلوا و پالوده بکشند
 پس هفت اسب بوقر عنا از طوبی انفرزندار چند جدا نموده جلیقه اطلس و مخمل پوشیده و نیک
 نصب باقی بر شیمی بر جل منقش نیک سفید بر جل منقش سرخ و نیک سپا بر جل منقش سبز بکشند
 و باید حافظ صابرق و موکلا فاسم قافونی و اسناد شاه محمد سرانی حافظ دوست محلی جانی و
 اسناد بوسف و دود و دیگر کوبنده و سازنده مشهور که در شهر باشند هم حاضر بوده هرگاه
 که پادشاه خواهند که سر بخش خاطر مضیض ظاهر گردند بوقف بنجر و نرتم برداخته انحضرت
 خوش رفت سازند هر کس که قابل انجلس تواند بود در خدمت سازد و روزی یک بوده باشد که
 بوقت طلب حاضر کرد و اوقات خسته ساعات ایشان از هر نوع که توانند شکفته داشته باشند و دیگر
 سفار و جعفر و باز و باشه شاهین و بجزی آنچه از جوارح که در سر کار انفرزندار چند و ان پالت پناه
 با اولاد بوده باشد پیشتر کنند ملازمان ایشان را تمام خلقها اوستیمین از هر جنس و بهر یک علیحد
 فرخوردنکس از محل الوان و خارا و تکه کلان و طلا باف پوشانند و چون بتزل خود روند و ملازمان

ایشان را بنظر فرزندار چند و اورند انفرزند مخلوق کرم که میراث با و اجداد او شب ایشان معاشر شود
 بهر یک از ایشان جدا جدا سرو با اسب فرخورد هر کس بدهد انعام کمتر از سه تومان نباشد و در
 نوزده پارچه ابریشمین از مخمل و کجای فرنگی و نیردی نماند شامی غیره که بایشان لطیف باشد و بصد
 تومان زر نقد در کسبه باقا شمد کور بکشند بلشکر بفری سه تومان نیردی که سیصد تومان بشا
 باشد بدهند سه و زدر سرخا بان و کازرگاه سپر میفرموده باشند و در این سه روز از در باغ
 چارباغ شهر که منزل پادشاهان است ناسرخا بان که عیدگاه است بفرماید که محرفه چارباغ طاق بند
 و این شهرین به بندند و بهر صنعت کوی یکی از امرای مذکور در اسرهنک سازند تا بعبص یک یک این
 به بندند انک است که چون پادشاه ان مرز و بوم را بقدم فرخنده مشرف ساخته اول شهر بکه
 ان نور چشم عالمیان بوجو خود مشرف خواهد ساخت هر انست نظر کمیا ایشان از مردم خوش طبع
 و شیرین کوی که هستند در آورد بکه باعث سرور ایشان گردد و روزیستم که از این چارباغ تکدر
 خاطر روی نموده باشد چارچیان در شهر و محلات حد و مواضع نیز بیک شهر مقرر دارند که
 جان نمایند که تمام مرد و زن صباح روز چهارم در سرخا بان حاضر گردند و در هر مکان و بازاری که این
 جنب باشند عالی و فرتر و پلاسرا انداخته باشند عورتان بنشینند چنانکه فاعله ان شهر است بدله
 در مقام شیرین کوی و شیرین کاری را بپند و از هر جمله و کوچی صاحب غم بیرون آمده باشند که
 در بلاد عالی مثل ان نباشد تمامی آن مردم را استقبال نمایند بعد از ان بان پادشاه بادی عزت کوبیده
 پای و لث در کباب سعادت نهاده سوار شود و فرزندم در هیلوی انحضرت چنانکه سر و گردن اسب
 ایشان پیش باشد بر او روید و ان ایالت پناه خود از عقب ایشان نزدیک تر بک مرفه باشد که اگر
 بعارات و منازل و بیابان رسند هر چه دانسته و سخیده عرض نماید و چون سعادت در شهر در
 این چهار باغ را سپر فرماید در باغچه که هنگام مسکن نوابها بون مادران بلده طیبه هجرت
 و خواب کردن و مشق خواندن تمیز یافته بود و الحال مشهور است باغ شایان تزل فرماید و
 حمام و چارباغ و حمامات دیگر با سفید پاکیزه سازند و بکلاب مشک خوش بوسازند که هرگاه میل
 فرماید محل اسایش بدنی باشد و روز اول فرزندار چند بطعام و از همه آنها نماید و چون ایشان غش
 متوجه خواب شوند ان پالت پناه خود تمهیدها کند که مذکور خواهد شد چون ایشان بشهر آیند
 هائوز عرضه اش نمایند روانه درگاه معنی گردانند و مقرر شد که معزالدین محمد حسین کلانزدار
 السلطنه هرات مردی خوش نویس صاحب قوف تعیین نماید که از روزیکه ان پانصد کس استقبال نماید

تا آن روزیکه شهر در آید و زناچ فرسخ نوشته شد و مهراں ابا لک پناه رساند و جمع زوایان در
 و لایان بد و نیک که در مجلس گذرد و نعلیم گرفتند بدست معتمدان داده روانه درگاه معلی گردانند که بر جمع
 اوضاع نواب هاپون ما را اطلاع حاصل شود و مهراں ابا لک پناه بدین دستور که طعام و حلایه و شیر
 و موه سه هزار طبق کشیده باشد شود و پراک ضروری مذکور بدین طریق سر راه نماید اول پنجاه چادر
 و بیست سیایان و چادر نیز لایان که بجزه خاصه بنیب کرده عرض نموده بود باد و از ده زوج فالنج
 ذری و نفعطار ما بود و بیست پنجاه طبق چینی بزرگ و کوچک و دیگر اطبانی و دیگر کمانی با سر پوش
 فلجی کرده پاکیزه داشته باشد و قطار است که در نماز خود پیشکش نماید امرای مذکور را مرشدی که
 مهمانی نمایند برین دستور که طعام و حلایه و پالوده بکهار و پانصد طبق بکشند و سه اسب بکفطار
 شتر که آن ابا لک پناه از ابدیه و پسنداید داشته پیشکش نماید و حاکم غوریان و فوشنج و کوسور و لایان
 خود مهراں نماید و حاکم باخر در جام مهمانی نماید و حاکم خاف و نر شیز و زاوه و محولات در مجالس سرای
 فرهاد خورد که پنجاه سنی مشهد است مهمانی نماید انهمی

در سنه هزار و دویست هفتاد و سه هجری عساکر ظفر ماثر اعلی حضرت شاهنشاهی صاحبقران
 اللہ شاه خلد الله ملکه و سلطانه فیرداری توابع الاحسام السلطنه سلطانزاد میرزا عم فرخنده شیم
 شهر باری مامور لشکر هرات که یکی از شهرها خراسان و ملک طوق دولت علیه ایران محسوب میشد
 کرد بدیند و روز جمع غرة ربيع الاول سنه مذکوره وارد شهر هرات شد و روز دیگر در چارباغ نوا
 و الاحسام السلطنه بارعام داده علماء و اعیان و اشراف هرات و سران سپاه اردوی نواب معظم
 در آن بارعام حاضر شده بعد از ادای خطبه بنام مبارک شاهنشاه ظل الله دام ملکه از اشراف پانکه
 در دار السلطنه هرات بنام نامی پادشاهی ضرب و سکه نمودند بجزار تقسیم کردند و میرزا سرخوش
 هروی فضیله افتاد کرده بعرض رسانید که مطلع آن اینست

که چه شد فرخ هری برای احسام السلطنه عاقبت کرد پیش لشکر احسام السلطنه

چارباغ فریه اسپنا از فرای اردستان و مسافت و فاصله آن ناقصه اردستان چها
 فرسخ است حاصل اینفریه جو و کندم و پنبه و روغن و ناس میباشد و زاعت آن از آب فئات مشروب
 میشود و نیز با بیست خانوار سکنه دارد

چارباغ دهکده است در سر لایان پشته ابورایان از چشمه و فئات هواش گرم
 سکنه آن بیست و دو خانوار است

چارباغ اسم فریه اسپنا از توابع بلوک در بقاضی شهر پشته بود در پنجاه فرسخ بلده در پشته
 دره واقع در اعشان از آب در خانه میفرود میسرود و بیشتر در بیشتر هوای اینفریه در زه سندان و ناسنا
 معدن سکنه آن از مفرقه و یوم و چها خانوار

فریه اسپنا از فرای لواسان

چارباغ فریه اسپنا از فرای هرات در هشت فرسخ از پشته واقع و مابین شمال و مشرق هرات میباشد
چارباغ ابای از فوات قدیم بود و حالا خراب است

چارباغ اسم عمارت حکومتی بندر بو شهر است آن عمارت بیست و چهار ضلع آن چهار برج
 ساخته و بهین مناسب با این اسم موسوم گردیده شیخ نصر خان از طایفه آل مذکور که سمت مصلحت
 مرحوم حسنعلی میرزای فرغانه و ولد خانان خلد اسپان فخر علی شاه طاب الله شاه پادشاه و هنوز
 خانواره او در بندر بو شهر هستند این عمارت را در عهد خانان مغفور میرزا بنام نموده است بعد
 خرابی میرسانند در عهد معدن مهندسان هشتاد و چهار اعلی حضرت ناصر الدین شاه خلد الله ملکه و سلطان
 سنگ بنی در کنار دیوار که انواعی میبایست ساخته شده و خارج بسپار کرده اند و در هشتاد و چهار برج
 گردیده در زمان حکومت مرحوم مؤید الدوله طما سبیرزا ولد مرحوم محمد علی میرزا بالاخانه در پشته
 و روی پشته بنا نموده اند که در حقیقت یکضلع یعنی یکبرج از این چهار برج محسوب میشود و نیز با
 منزل شخصی که بندر بو شهر همان بالاخانه است

در تاریخ فارس نالیق میرزا جعفر خان خورموجی در ذکر بندر بو شهر مکتور است که در او اخر
 دولت نادری شیخ ناصر خان ابو مهوری که از اعراب نجد و درجه ازان با در شاهی ناخدا با
 اعتبار بود شهر بابانی و صاحب اختیار آمد چون سیمت حجر و یکطرف متصل بر است سیمت خشک
 و احصی حصین و بر وجهی در صین بر افراشته است

مکن است بنای چارباغ را نیز همین شیخ ناصر خان کرده باشد

چارباغ قلعه است در دهه کوه سلوک سکنه آن از اهل ویران لو و در غنای لو میباشد
 که در جمع بجنورد مالیات و خانواری خود را امید هند نوک سواره دار ملک آن نیز جمع بخود است
 از قلعه از فلات قدیم سکنه آن از طایفه آکراد میباشد

چارباغ در بلوک سائلش مرغده و فریه میباشد که هر دو و چهار برج موسوم است اینند
 وصل ببلوک بکرا اند و اراضی آنها از آب جنوب مشروب میشود هر فریه چهل پنجاه خانوار دارد

چاربج اسم فریب است طلبی که قدیم السبق و بلا سکنه میباشد
چاربج اسم فریب است واقع در بلوک خشت کارج و این بلوک در مغرب شهر از مسافت
 بیست و هفت فرسخ اهلش سلاح و رزق حاصلش غله و خرما و پنبه و نینا کو و مرکبات شکار حلیک از خوک
 و دراج ایش از چشمه رودخانه فریب خشت نهر با هشتصد خانوار سکنه دارد و سایر فرای این بلوک
 را از بیست خانه الی و بیست خانه است

چاربج دو قطعه میباشد در بخورد که از دو چشمه مشروب میگردد در زراعت این دو قطعه
 دیم و از چشمه هوا بلاق و سکنه آن پنجاه خانوار است

چاربج از فرای حومه شهر مشهد مقدس در سمت راست جاده چار است
چاربج فریب است در چهار فرسخی شهر مشهد مقدس از میان ولایت حول و حوش شهر سکنه
 از بیست و چهار خانوار و از ایل تیموری مدار شرب زراعتش بر آب فسات می باشد

چاربج فریب است از شبانکاره دشتستان و کلبه بلوک که این فریب جزو آنست که مسپرد
 مغرب شهر از مسافت سی و هشت فرسخ واقع و حاصل این بلوک غله و خرما شکار صحرایش اهل و قلی
 دراج ایش از باران آبادی دهکده هایش خلی بنفاد و چنانکه در مکه دارد که دارای دو بیست خانوار
 استاده خانوار

چاربلانغ فریب است از محالایچر در زجان ملک جناب عبدالملک هوا پیش بلاق زراعت
 آن م دیمی هم او یک رشته فسات دارد که خراب است چهار چشمه که زراعت و صیغی این فریب مشرب
 میباشد سکنه آن پانزده خانوار است

چاربید قلعه است در بخورد از چشمه مشروب پیشتر زراعتش ایش هوا پیش
 بلاق پانزده خانوار سکنه دارد

چارتان فریب است از فرای فرای باغ واقع در کنار در ستر بلوک پل خدا آفرین و از بل
 ناچاران در فرسخ و نیم مسافت دارد **چارنیل** از فرای مغلفه بلوک چاکو ناه شهر است
چارخاروبه فریب است در بلوک شط بغداد مابین مشرق و جنوب بغداد واقع از اجاز
 نا شهر بغداد بخط مستقیم پانزده فرسخ است

چارچشمه از فرای بلوک پیشه جابلو است و در جابلو مسطر است
چارچشمه نیز از بلوک حمزه لوی جابلو است این چارچشمه شش قلعه میباشد واقع

در بلک محل و هر بلک از فراع رعیت نشین و آب و ملک علیحده دارد شهر جابلو عبارت از همین چار
 است چنانکه در جابلو نکاشده شد

چارچمن در حوالی قندهار است و فایع مهمه که در اینجا روی داده است که محراب
 سه سال از شاه عباس دوم بعد از فتح قلعه شینت غیر هنگام مراجعت در رویش شینت شهر صفر
 هزار و پنجاه و هشت هجری در چارچمن غنایم و قیل و اسلحه زیادی که از دشمن گرفته بود از سنا
 حضور شاه عباس گذرانید (در جنگ است پیر دل خان افغان باغی بود)

چارچوبه یکی از فراع فرا و کخانه است که در سمت مشرق و شمال بخورد مابین خاک
 زعفرانلو و شادلو واقع است

چارچوی در سنه نهصد و سی و دو مرتبه دویم که عبدالله خان وزیر از ماوراء النهر
 بقصد شجر خراسان از معبر چارچوی همچون عبور نموده هم و آمد و از مر و بجانب مشهد مقدس
 رانده این شهر را محاصره کرد و بچطه نضرت در آورد و از آنجا با ستر اباد ناخ و بعد بطرف بلخ
 معاودت نمود

چارچی از فرای محال زنجان رود در سه فرسخی شهر زنجان واقع است قدیم السبق ملک
 و بقول مظفر الملک میباشد هوا پیش معند و آبادی آن سابقا بسیار بود اکثر آبادی اینجا از مرحوم مظفر
 الدوله میباشد زراعت و محصولش دیمی است و در خانه و فسات ندارد یک چشمه دارد که مخصوص
 شرب سکنه و اهل باد است صیغی خود را نیز از آن چشمه مشروب بسیار نداست چارچند دارند که
 با اصطلاح ترک قره آفاج مینامند آب و سیده و در کال سبزی و خضار است در زندهای فریب و
 پرمه بکوبند و عوام الناس پیای آنها فریبانی میکنند محل زراعت فریب جز بیست بالای فریب کوهستان
 و مرتع می باشد (قره آفاج درخت نار و زاست)

چارحوضانگها میباشد که چکر از میدان نقش جهان اصفهان و فیما بین این میدان
 بازار مسگرهای اصفهان واقع و راه این میدان با میدان میباشد چارحوض و صل بجار
 دیوان است عمارت مشهورش چارحوض عبارتست از چند طاق و فو قانی و تخانی

چارخمی مزرعه است از سبستان قدیم السبق سکنه این مزرعه شصت و پنجاه میباشند
چاردرانگه فریب است از فرای غار من اعمال طهران این فریب خالصه دیوان علی میباشد
چاردرانگه فریب است از فرای لواسان **چاردرانگه** فریب است از رامین

چارچمن
 کوبند اسم باغی است
 در دو منزلی او کج که
 خبابان انجوضی مرسند
 چهار خبابان تک تصور
 نا آخر

چاردرانگه
 جزو دشتی است

چاردانگه شوش عبارتست از پنجاه باغخانه و یکصد نفر ذکوره و یکصد و شش

نفرانث

چاردانگه هزار عرب از اعمال استرا با بوده اینک جز و ما زنده را نشت و در خود

ابن هوشم و مسلم و د و فاجعه و د و امشتمل است چاردانگه و د و د انکه

چاردانگه چارک بلوک است بلوکات بخورد واقع در سمت مشرق این بلده و اسامی مثل

و مزایع ان از اینفر است (چادوان) (نوده) (اسفندان) (نرنگ) (سغون) (کوک) (وگر)

چاردانگه سنخا از راه بخورد که بطرف عراق می آیند بعد از دوسه منزل بجایده سنخا

میرسد مثل از و در و جلگه سنخا از فریه در بند که واقع در دیند است که پنفر بیخ امشاد دارد

و عرضاتش بسیار است و آب و میوه چارده سنخا مابین اسفراین و بخورد واقع و عبارت از چهار

قلعه بزرگ است که باندک فاصله با یکدیگر در جلگه سنخا بنا شده یکی از ان قلاع فریب انهدا

و سه قلعه دیگر یاد و در هر قلعه پنجاه الی شصت خانوار رعیت هستند یکی از قلعه ها اندغان است

دهنه در بند که وار و جلگه سنخا می شوند بفاصله پنفر سنک این قلعه واقع است قدری پایین تر قلعه

بجدا شاه و قریه سنخا معین و با سکنه و باغات است اینچنینکه از معابر ترکه بوده که هفت عباس یاد و

بناخت و قاز می آمد اند چارده سنخا باد های تند دارد و در اطراف ان جنگل اورس زیاد است

چاردانگه طلس در سال هشتصد و نه هجری که میان دو برادر یعنی پیراپیر محمد و پیر اسکندر

کوردانی بهم خورده یکا یکی بیکان بدل شده پیراپیر محمد پیر اسکندر و اگر فتنه بند می پادشاه و

بعضی از معتمدان بصوب خراسان فرستاد و در چارده طلس بند را شکسته و از چنگ محصل

خود را خلاص کرده باصفهان رفت

چاردانگه کلان یکی از بلوکات هزار عرب است و جلگه واقع شده و در خانه از مشرق بمغرب

در ان چارده کوهها اطراف این جلگه از هر قبل چرند و طیور و حوش دارد حتی حیوانات خناری و سیاه

از قبل بلنک و کرک و غیره در انجا یافت می شود چارده کلان عبارتست از چهار فریه که در زین و زرد و

قلعه و خرابه دهه باشد کندم انجام گرفته است نان خاصه سفره سلاطین فاجار همیشه از کندم چارده

بوده و هشت کلان این بلوک فیما بین چشمه علی دامغان و شاه کوه است یعنی از شاه کوه بجایده کلان شش

فرسخ و از چشمه علی سه فرسخ و چون بلده پای خرد نزدیک است بخارامه میگرد سلاطین با فر و تمکن

فاجار قبل از انکه بر تمام این استلا پیدا نمایند از صفحات ما زنده ران بجایده کلان سیلا میگرد

خافان خلد اشپان فتح علی شاه طاب الله شراه باغی در چارده کلان طرح کرده اند که معروف

بیاع شاه است که چنان زنده در زمان سرداری استرا با د و ما زنده ران در سنه هزار و صد هشتاد

و هشت چارده کلان را نقل نمود و چندین کله بنا ساخت از معارف چارده کلان رضا قلنجا امیر الشعرا

مخلص هدا پناست که از امرای بزرگ ایند و لثا بدایت مضمین معتبر و اساطیر شعراء و بقون فضی

و مکارم اخلاق معروف و موصوفه بوده و ما در نکاتش حالات امر حوم طاب زینه افشار سپهانییم

شرحی که مرحوم مشارالیه از حالات خود در تذکره مجمع الفصحاء نگاشته اند و هو هذا

شرح حالات حوم رضا قلنجا ز طیب اللبث

ولادت مؤلف فقیر رضا قلنجا المخلص هدا پناست بن محمد هادی در پانزدهم محرم الحرام سنه هزار و دویست

پانزده در شهر طهران حدوث یافته و الدم و اسفط را از چارده کلان از ملک هزار جوب بوده که سمنان

و دامغان از بلاد مشهوره آنقدر است چو ز نسبت باء و احداد او شش کال بخند می پیوسته در

اسامی آنطایفه کال الحاق می شده چنانکه حد فقیر را اسم عمل کال مینامید اند و شهادت یافته است

علی الحجه پدرم بملازمت جعفر قلنجان بن محمد حسنخان فاجار مواظبت شده بعد از حادثه او خافان کبیر

آقا محمد شاه و برادرش سفید علی خلوت و صند و مدار جنبی خود کرده بعد از شهادت خافان کبیر پارت

عبان عالیان رفتند و آغاز جلوس خافان صاحبفران فتح علی شاه بخند آمد در سفر خراسان کبیر

خبر فتنه فقیر را استماع کرده بدین نام موسوساخته بعد از سالی دو و پنج بلداری و صاحب جمعی کل منوچا

دیوانی فارس ماور و بخند ثواب شاهزاده معظم حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس مشغول بود در سنه

هزار و دویست و هجده در گذشت جسدش را بخفا شرف نقل کردند فقیر و والد و پیوستگان بطهران

باز آمدیم چون جمعی از افاریا تری در بار فروش سکونت داشتند ما نیز در شهر منوطن شدیم بعد از

چند سال والد هضمه مکه معظمه کرده بفارس باز کشیم او بمکه رفت و وفات یافت فقیر حکم انساب در

خاندان بوی مقامی محمد مهد چنان مخلص شش منوچاق بودم و تحصیل منوچاق چون زمان خورد سالی

در گذشت بملازمت شاهزاده فرمانفرمای فرزندش بر سر رفت معزز و مکرر منوچاق مناصب

شاهزاده کان معظم فرمانفرمای و شیخ السلطنه النفاها میفرمودند و تقویت منوچاق چون از بلد و

شباب آثار طبع موزون بظهور پیوست هم از جوانی بنظومات پرداخت در ان ایام چاکر مخلص منوچاق

از غزالیان مؤلف ما زنده ران افتاد از ان پس هدا پناست مخلص شد و مقاطع بعضی غزالیان بنده پناست

علی الحجه در زمانیکه خافان صاحبفران کبیر نور الله مصلحه شش را آمد شرف حضور ازانی فرمود و ششم شش

و بالطاقم بنواختن خانی و امیر الشعراء بنحو چون ملک الشعراء مغفور فغلی خان بسیار حلت کرده
بود بدین منصب منظور داشت ولی بواسطه بیماری صعب و هنگام حرکت و کباب علی از کبابها چون
ماند بعد از قضیه ناکر خافان مغفور و بعد و لشایه مدت نایب السلطنه محمد شاه بن و بعد مغفور
جلوس فرموده شاهزاده کان معظم حسینعلی میرزا و حسنعلی میرزا مغلوب بطهران آمدند نوایب فرزند میرزا
و معتمد الدوله منوچهر خان و جمعی از اکابر دولت در فارس مقرر شدند فقیرا بمبایست نوایب فرزند میرزا
منصوب شدند پس از سال و نوایب میرزاده معظم فریدون میرزا بفرمانهای فارس مامور شد
و مر از برادر خود دعوت کرد فرزند میرزا حکمرانی کرمان رفت و بنده ناچار بماند و مورد النفاها
شدند در سنه هزار و دویست و پنجاه و چهار که پادشاه بجهت قطب السلاطین از پورش بلاد شریک
الخلافت رجوع فرمود فقیر از جانب فرمانفرمای فارس مامور بطهران شدم بعد از ورود در پانزدهم
رمضان بخانه جناب قاضی اعظم حاج میرزا آقاسی صدر اعظم منزل بافته بحضور افدس شاهنشاهی شرف
کرده بنوقف جناب و التزام رکاب مخصوص شدم و تربیت نوایب شاهزاده عباس میرزا را بعهده اینغلام
فرموده روز بروز مراتب مرتب مکلف شاهانه نسبت باین فقیر ظهور و وزیر همکار چنانکه محرم خلوت و مقرب
حضرت شدم و در سفر حضرت در رکاب همی بودم و با کرام و انعام و شرف منشور و حکومت بعضی ایوکان
اختصاص داشتم و قابل خدایات بزرگ میشدند و غالباً بصحبت نواب و اشعار میگذشتند در سنه هزار و دویست
و شصت و چهار که پادشاه بجهت در قصر جلوس بفرموده ششم شوال جهانزاد برود کرد در خدمت شرف
و امنای دولت بطهران آمدم و انتظار وصول موکب فرزند زکی کوکی حضرت و بعد مدت را
از بزرگواران خلافت همی دیدم تا این سعادت حاصل و در بیکتره دار الخلافه بر کاب بوسه شرفیاب گشته
بخدمت مفرقه مامور آمدم بسبب چند از آنحضرت استعفا نمودم و بکلی عزلت افتادم پس از چندی سلطان
السلاطین شاهنشاه عهد ابو القیصر الکریم شاه خلد الله ملکه و سلطان مرعینان و سفارت خوارزم
مامور داشت در پنجم جمادی الثانی سنه هزار و دویست و شصت و هفت از راه مازندران و استرا^{تفصیل} آباد
که در رساله روزنامه سفارت خوارزم معروض شد رفتم و باز آمدم پس بر ایستناظرت صدر رسد دار
القو که مجمع علماء و حکمای فرنگستان و مدرس مستعین بر ایست مقرر گشتم و در ضمن حسب الامر بانجام
روضه الصفا حکمی رفت از صفویه الی الان شصت هزار و دویست و شصت و هفت جلد بر هفت کتابی افزودم
و با امر امنای دولت بکثیر جلد با سه نمودم و مورد اکرام و انعام شدم چون این کتاب که روزگاری در دست
بود بنام نامی نرسید و مقرر آمدم که بانمام آن کوشد و از اینجا که رسم اهل فارس است در خانه از خود

اشاره بنکته مجمع
القطاعات

شرح حالی بکارند ما شعرا خود را مرقوم دارند اگر چه منظومات و مرقومات فقیر پیش از آن است
که در تذکره بکنند لیکن از هر یک چیزی بنمونه مذکور خواهد شد

در توحید

این هفت نوی کیند پس ششده گری از شب از فراز فرود بدم و فرا
در زده صنعت صانع از او پدید دریا پیا پیا حکمت خالق ازین پیا

در صفت فضل کور و در جنوب

چه کرد افتاو لعلی چه کرد آن کز نه مینا که شرح سبب بگون حله است نال اینجا چون پیا
هوا کا فور پز سنی هماسپاب پز سنی شهر پز سنی شجر پز سنی بیضا

تغزله باری

بر گل بو پاسر و دبیل کویا ساده کویا بخوان و یاده بو پیا
بیلبل بر کل نوای خار کن آرت صلصل بر سر و ساخت نغمه عفا

ولنایگا

در آمد فرخ فری مهر کانا فری مهر کان جشن فرخ کپانا
در کینت شیر بوجو خافان خلد ایشان
تج تج لک ای دیار فرخ زا فرخ و فرخنده و نجسته و زیبا
چرخ هزار مدی ز معجزه کین کهر آمدی ز مقدم دارا
مغز عالم شد کز فبله عالم مغز دنیا شدی ز مغز دنیا

چهار دیوانه

فزه ایست از فرای حوالی فند هار پادشاه هند و سنان جلال الدین اکبر دینه
ثانی بعد از سه سال و هشتاد و بیست و زک از آن محاصره فند هار گذشت بود از جهان آباد پای
خود بفضله صرف فند هار حرکت کرده در کابل اردو زد اورنگ زیب پسر خود را با یکصد هزار سوار
از لیکو و سعادت الله خان وزیر اعظم را با یکصد هزار سوار دیگر و نه عراده توپ از جانب دیگر در و آخر
ربیع الثانی هزار و شصت و دو بیست فند هار حرکت داد اردوی سعادت الله خان وزیر اعظم در حین
طلیخان سه فرسنگ شهر وارد وی اورنگ زیب بقرینه چار دیوانه تزلزل نمود

چهار سو

مخفف چهار سو فاست که بجنه چهار بازار باشد و غالباً با این اسم نامیده شده است
کیند که در زینان دکان منعده واقع شده باشد از چهار سمت چهار بازار نشی و پیشوایان محل

و کاه نیز محله و فریه باین اسم موسوم شده است چنانکه در ذیل بیاید

چارسو بزرگ طهران در سنه هزار و دو و بیست و بیست و دو در عهد خاقان مغفور

فخعلی شاه طاب الله ثراه ساخته شده است

چارسو علیقله آقا یکی از چار سو ها اصفهان و در محله واقع که آن محله را نیز همین اسم

مینامند با محله نمیدانند و در مدینه عالی و محامی بسیار معبر موسومند و در سنه عام علیقله

در نزدیکی چار سو است علیقله لقا ظاهر از امرای صفویه بوده و در بناهای مزبور منتهی سلفه را بنا

برده و در کمال استحکام و امنیاز ساخته است سنگهای مرمر و غیره و کاشیهای قیمتی نفیس که در مسجد

و حمام علیقله بکار رفته محل توجیه ابصار و نظار مسافران و مستباحان عالم است

چارسو کوچک طهران در سنه هزار و دو و بیست و بیست و سه بنا شده است

چارسو شیراز اسم یکی از محلات معبره اصفهان است

چارسو شاه اصفهان در حوالی میدان نقش جهان و در سنه ملا عبدالله که از مداین

معبره اصفهان است در این چار سو واقع

چارسو کهنه یکی از محلات کهنه است

چارسو مقصود اصفهان بازار است در حوالی مسجد شاه اصفهان از میدان نقش جهان

وارد این بازار میشوند

چارسو مخلص اصفهان محل مخصوص است ربابار اصفهان فریب قیصر و کاروانسرا

مخلم که الان از کاروانسراهای معبره اصفهان است و بجز واقع شده

چارسو تنگ اصفهان واقع در نزدیکی دروازه حسن آباد است

چارسو نمکی یکی از چار سو ها اصفهان که واقع در سمت جنوبی شهر است بعضی

چار سو ها دیگر در شهر اصفهان هستند که اگر چه بنای آنها نسبت باینیه سایر بلاد معبره است ولی

نسبت بجاوات خود اصفهان چندان رفعت و عظمت ندارد

چارسو در نزدیکی از فرای کجور و مقبره مصفله بن هبیه شیبان در اجاست مردم یکا مشغله

مینامند از فرای که در تاریخ ظاهر الدین مسطور است در زمان خلافت حضرت امیر المؤمنین علی علیه

فوق در طبرستان موسوم بنی ناچیه مرند شده بنصر اینها پیوسته علی بن موسی شد حضرت امیر المؤمنین

مصفله بن هبیه شیبان را بنده بر ایشان فرستاده آنها را غارت و تاراج کردند و زن و فرزندان

ایشان را دستگیر و اسیر نمودند اما مصفله اسرار از لشکر بصد هزار درهم خریده از اساخت و بعضی

از قیمت آنها را داده و قدری انداد و بکریختن امیر المؤمنین علیه السلام بقیه وجه قیمت از هبیه و او

بگرفتند و بلیشکر منت کرده در خوا و فرمودند که الله مصفله لانه فعل فعل الساده و فرقی العید و این

مصفله در خلافت معاویه را و طلب شد که اگر چهار هزار مرد با و بدهند طبرستان را مستخر نماید معاویه

چهار هزار مرد با و داد چون بطبرستان رسید دو سال با قرخان جنگید و غلبت در جنگ کشته شد

و در چار سو مد فون کردید

چارطاق یکی از دهان متعلقه ببلوک جهرم فارس است اسم مزرعه ایشان از مزارع بلوک

سیرجان کوهان که رعای نصرنا باد در آن زراعت میکنند و نیز اسم مزرعه ایشان از بلوک افطاع کوهان

چارطانی در نزدیکی فرای غار من اعمال طهران

چارعلیا در نزدیکی فرای فاینات قدیم النسق از اب فئات مشروب میشود معدود

سکنه دارد

چارفانیا یکی از فرای متعلقه ببلوک کوهه شیراز است

چارفرسخی از فرای خبصر کوهان است

چارفرسنگ مزرعه ایشان از مزارع طبرستان مزرعه از اب فئات مشروب میشود هوایش

کرم است و بیست نفر سکنه دارد

چارف از فرای خدا بنده لوی خمس جدید النسق ملکی بواب والا کن الدوله محمد تقی میرزا است

هوایش بلوک و زراعت ایجاد می آید است بکشته فئات دارد که محصول و صیفی از مشروب است

سکنه اینفریه پانزده خانوار است

چارقوبه از مزارع هشون بلوک افطاع کوهان است

چارکس در نزدیکی فرای فاینات قدیم النسق از اب فئات مشروب میشود هوایش بلوک

قلیله رعیت دارد

چارک در نزدیکی فرای نواب بلوک لارستان فارس در کنار بحر العجم واقع و جزو بنادر

محبوب میشود اهالی اینجا و اکثر لارستان سنی متاخری مذهب میباشد

چارکار قصبه است در فرسخی کابل در سمت شمال این شهر جوانبار بجز او و واسع در کوه

ان کوه بزرگی واقع است دامن آن کوه کشاده و در اینجا ارغوان زار است که طول آن یکفرسخ است

و عرض بمفرغ در فصل بهار کمال صفا و طراوت را دارد و نظیر آن در هیچ جا دیده نشده آب و هوای آن فضا به خوبی معروف است بکلیه از باب جانانه دارد و مرحوم رضا فلجیان امیر الشعراء روح الله روحه گوید

شده از ارغوان دگر گلزار ارغوان زار شهر چاکار

چاکر کیند از قرای کوهستان سپهر جانش بعضی از ایلات در مزارع این نهر به پیلان ^{بند} شاه شجاع بعد از ملاقات با کلومر حسین بفتح و فروری آمد و ارشد عربت شهر از نمود در چاکر کیند نزول کرد و از اینجا بطرف مقصود راند

چاکر کف از مزارع چاکر کیند سپهر جانش

چاکر لنگ از مزارع افطاع بلوک کرمانست

چاکر مان در اسبیلای عرب به عجم و فرار نیز در جودین شهر باربری با و نامی از اهل طبرستان از اولاد ملوک عجم که ملزم رکاب نیز جود بود در مرضی حاصل نموده که بطبرستان رفته آنشکله آنجا زیارت نماید و بعد از ورود فتنون عرب بمکه در آن اتفاق افتاد اهل طبرستان با و را پادشاه خود نمودند و او چارمان را که معرب بشارمان میشو پای تخت خود فرار داد بعد از پانزده سال سلطنت که نام او را بنصر بخشینی که بشانه او فرو کوفت یکشت و خود سلطنت طبرستان را صاحب کرد و نیز چارمان اسم یکی از دهات طبرستان بود چنانکه در تاریخ ظهر الدین

مسطور است

چاکر محال از مضافات صفهان و چهار ناحیه است معروف بحال رعبه و شرح هر ناحیه از فرار دین است

ناحیه دار

حدود این ناحیه جوی شیر از شمالی بفریدین شرقی با صفهان غربی بمیرنج

قرای ناحیه دار

قریه چالش فاعله اجوی که بیست دو ریح دارد و هر دهه بر حقیقتش دوزخ فاصله با بکد بکر از بناهای مرحوم حاجی محمد رضا خان و در اینجا ایند عالیه و عمارت های بسیار خوب است که زیاد از سی هزار تومان مخارج عمارت شده بالفعل و دین خانوار جمعیت آنجا است که شش فئات دارد که دو سنک آسپا که عبارت از هشت سنک میرا باشد آباد آن جا بیست و هر سال صد غله

زمین بند را فشان اراضی را مشروب میکند حمام و مسجد بسیار خوب دارد سه دانگ فریه نیز بود بخانباخان و سه دانگ متعلق بمنسوبان او کوبند این اوقات خرابی بهم رسانیده بقیچه بازار چیده کا و اسپاهم دارد جابان ملاهاشم و ملا کریم فضلی ایجا مردمان با فضل و دینداری هستند اما و حکومت شرعی چالش را جابان معزی ایماست سپصد نمودن مالیات دیوانی ایجا پیشا شش نفر سر باز هم میدهند

قریه اشکنک محاذی چالش است پانصد قدم فاصله این دو فریه است و زمانه کوه واقع است اینجا پینال قبل سپصد خانوار جمعیت داشت حالا خرابی پانزده خانوار جمعیت دارد سه شش فئات داشت حالا چون نهر روی فئات باز است و باب عصار خانه باب مسجد و حمام خوب حاجی محمد رضا خان در آن ساخته بود چهار دانگ ملکی خانبا با خان و دو دانگ متعلق بمنسوبان مشارالیه است اراضی آنجا هر سالی یکصد هزار بند را فشان زمین دارد چهار صد و پنجاه تومان مالیات و شش نفر سر باز میدهند فریه زابان سفلی یکدانگ ملکی خانبا با خان و پنج دانگ متعلق باقا عبدالحمید و آقا حسینعلی و آقا علی و آقا محمد و آقا کاظم منسوبان خانبا با خانست بنفر سخی چالش واقع است و در فئات دارد یکی آباد و دیگری خراب حمام و مسجد خوب بناهای حاجی محمد رضا خان دارد جمعیت هزار نفر است که دو سب خانوار باشد مالیات سپصد تومان سر باز چهار نفر دارد

قریه دهکد یکفر سخی چالش هزار خانوار جمعیت چشتمه دارد حوالی چالش از اجازت ایشان میکنند مپسند بد هر که چهار سنک آسپا اب در چهار نهر میشو و بچهار فریه مرید و حسین آباد دشته هوکجان قلجیان دو حمام و سه اسپا و پنجال و بقیچه بسیار خوبه ارد عمارت های خوبی در این قریه هست از هر صنف کسبه آرد بقد رسو باب کان صباغی و نیز زنی عطاری در آن مینا شد و هشت باب عصار خانه جابان آفاستید با فریه ملا محمد حسین که از فضلی عصر اندا ایجا امامت و حکومت شرعی دانند دو امامزاده دارد حله خوانون حکیم خوانون که خدای فریه نیز بوره آفا محمد رضا امام محمد مهدی چالش بقیچه عمارت و حمام خوب ایجا حاجی محمد رضا خان و جلد خانبا با خان ساخته چمن بسیار خوبی در دهکد است که فریه بقیچه بسیار است هر سال چهار صد هزار بند را فشان اراضی است و هزار تومان مالیات و بیست و هفت نفر سر باز میدهند لی میگویند و سال است چهار هزار تومان معامله کرده لهذا خراب شده است یکدانگ فریه نیز بوره ملکی خانبا با خان و محمد مهدی چالش که عموزاده اند پنج دانگ متعلق بمنسوبان مشارالیه و در عین است

قریه باغ چهار مزروع دارد موسوم بزراعته بلنگی مزروعته شری مزروعته کریم آباد مزروعته افساره جمعیت
ان دو بیست خانوار مالیات آن سصد و شصت تومان و سر نیز چهار نفر ملکی خانبا با خانست مسجد و
عمارت ربانی خوب هم دارد حمام بسیار خوب و دو باب عصارخانه و دو باب سینا خانبا با خان در آنجا
است افزوده علی اکبر اولاد حضرت امام موسی علیه التحیه و الثناء انجامد فونت چهار رشته قنات دارد
که دو سنگ است با آنست هر رشته قناتی یکی از مزراع مفصله فوق و اکثر میبکند

قریه کا کلک یک رشته قنات دارد نیم سنگ از آن جار بست هرسانی و خرور بدین اوقات مزروع
میشود و اکثر محصول آنجا دریم است و قطعه باقی هم دارد جمعیت آنجا سی خانوار میباشد آباد کرده حاجی محمد
رضا خانست با نزره تومان مالیات دارد یک نفر سر باز میدهد قریه پیر بلوط آب چشمه دارد جمعیت
انجا پنجاه شخص خانوار ملکی محمد مهدی بختان و بستگان خانبا خانست حمام و مسجد رعیتی هم دارد اکثر
محصول آنجا دریم است صد تومان مالیات بوانی دارد یک نفر سر باز میدهد قریه ارجنک ملکی
خانبا با خان و محمد مهدی بختانست از بناهای حاجی محمد رضا خان جزو اء جدیدالتوسیع است
با آنجا بسته شده است سی خانوار جمعیت دارد محصول آنجا جمعاً دریم است چشمه ای هم دارد بقدر
خوراک از آن جار بست یک قطعه باغ هم دارد قریه هار و آباد کرده حاجی محمد رضا خان
دانک ملکی خانبا با خان و سه آنک ملکی محمد مهدی بختانست قلعه بسیار خوب استخار و با عمارت و باغ
باغ حمام خوب استانی میگویند را بن و ساله عمارت کلی خراب استخار بالمقام قطع و حمام منهدم
شده جمعیت آنجا صد خانوار بود با نزره خانوار شده است سالی صد خرور بدین اوقات از آنجا دریم است
داشته باشند باندلعت میباید صد تومان مالیات آنجا است و نفر هم سر باز میدهد

قریه سوه جان خرابه بوده حاجی محمد رضا خان آباد نموده حالا ملکی بختانست اندر دو خانه دارند
رود هر چه خواهد برباید یک چشمه بسیار خوب هم در آن است و سنگ آسپا آب دارد از
هر یک صد خرور بدین اوقات و جمعیت هشتاد خانوار مالیات یکصد هشتاد تومان است
حمام رعیتی هم دارد قلعه حاجی محمد رضا خان بالای سر آبادی بجهت محافظت فریه مزبور ساخته
هوای آنجا سرد است بسیار سرد از آنجا چشمه رودخانه زاینده رود چندان مسافتی نیست و با
اب کزن یک کوه فاصله دارد بصد هزار تومان مخارج ممکن است اب کزن را روی آب و خوا
زاینده رود انداخت و مملکتی دیگر آباد نمود که مثل اصفهان باشد

قریه بارده بسیار خوب جانی بود میگویند خراب شده یک سنگ آب چشمه دارد ملکی رعیت

بزرگ آبادی در پیش سفید مغیرین آنجا فایده فاسم آنجا محمد اسمعیل است اراضی آنجا بقدرست که در سوا
پنجاه شصت خرور زمین بدین اوقات زراعت میشود یکصد تومان مالیات و چهار نفر سر باز میدهد
قریه مرغک مرغوم حاجی محمد رضا خان آباد کرده قلعه حمام بسیار خوب چهار پنج چشمه دارد از هر چشمه
اب سالی بیست خرور بدین اوقات زراعت میشود درختی در حوالی فریه مزبور در سر چشمه واقع است معروف
است به کل آفاج گویند با این چشمه را بعوض ما به بخت پذیر شدن بشیر نیز پذیر میشود به بخت است
بشیر نیز نند است پسند میشود در هر فصل آن درخت سبز و خرور است هر جا بسیار سرد است بز با
انجامی ابد بلکه اغلب اوقات بز را آنجا هستند ملکی خانبا با خانست یکصد و نود تومان مالیات و در
سر باز میدهد پنجاه شصت خانوار جمعیت دارد قویه افانون قلعه چیده است و از ده خانوار جمعیت
دارد آباد کرده حاجی محمد رضا خان ابان از چشمه بدین اوقات ان هر سالش هفت خرور مالیات ده
تومان سر باز یک نفر پیش سفیدان خلیل خان و حاجی بابا

قریه شیخ چوپان رعیت آنجا هر ساد است اما مزاده و احوال العظیم سید بهاء الدین حوالی شیخ چوپان واقع است
جمعیت شصت خانوار مالیات شصت تومان سر باز سه نفر سالی شصت خرور بدین اوقات اراضی
اب چشمه آن دو سنگ میباشد ملکی رعیت است پیش سفیدان و مغیرین آنجا سید محسن و سید عبدالله
فریه مزبور هزار خانوار جمعیت است با این چشمه قنات هر دو و باغات بسیار خوب دارد از در خانه زاینده
رود مشروب میشود و حمام در آن است کجی حاجی محمد رضا خان ساخته است و آسپا دارد هشتصد و پنجاه
تومان مالیات است چهارده نفر سر باز میدهد ملکی رعیت میباشد میگویند حالا آنجا پنجاه صد خانوار
رعیت جمعیت دارد سنگه آنجا منفرق شده قویه کک وسط هارونی و چالشر واقع است آباد کرده
حاجی محمد رضا خان چشمه دارد و قلیل اب از آن جار بست محصولش از بیم عملی آید بدین اوقات آن سکا
بست و سه خرور مالیات سر باز ندارد جزو هارونی است

قریه آن بلاغ آباد کرده حاجی محمد رضا خان حالا منصره حسین قلچان ایلخانی میباشد اراضی آن بقدر
است که در هر سالی بیست و سه خرور بدین اوقات زمین دارد جمعیت آنجا بیست و پنج خانوار است
قریه دانان یکصد و بیست خانوار جمعیت ابان از چشمه زاینده رود دو سنگ آسپا جار بست حاجی
محمد رضا خان قلعه ساخته است ملکی رعیت است حاجی محمد رضا خان سه آنک ملکی رعیت جزو
هر سال صد خرور بدین اوقات اراضی دارد بسیار جای خوب است آسپا و حمام و مسجد هم دارد دو
ونود تومان مالیات و چهار نفر سر باز میدهد قریه خوی قلعه چیده است بقدر پنجاه خانوار

رعیت اردملکی افامحمد حسین اصفهانی مشهور بار با بستان اجمعه یک سنک اراضی آنجا بادی که
هر سال پنجاه خردار بذر افشان مالیات آنجا شصت تومان سر باز دو نفر حمام و مسجد هم دارد
قریه سوره سنجان آباد کرده حاجی محمد رضا خان حالا ملکی حسینقلی خان آنجا بستان ایمن چهار سنک
و از چشمه شالی دو بستان خردار بذر افشان آنست جزئی اشجار هم دارد و شصت بستان نومان مالیات
و چهار نفر سر باز میدهد
قریه کرم دره ملکی رعیت است اکثر سادات می چهل خانوار جمعیت آنجا است حاجی محمد رضا خان حما
انجا ساخته است ابهم از چشمه هم از رودخانه زاینده رود اشجار و اسپاهم دارد هر سال بیست
خردار بذر افشان آنجا است مالیات آنجا پنجاه تومان سر باز یک نفر قریه مار که اب از رودخانه زاینده
رود هر سال بیست خردار بذر افشان آن و جزئی اشجار هم در آن یافت میشود ملکی رعیت است حمام
و اسپاهم دارد مالیات بودوشی تومان سر باز دو نفر قریه هوز جمعیت آنجا هفتاد خانوار ایمن
از رودخانه و باغات خوب دارد زراعت آنجا هم غله است هم شلنوک و صیفی هر سال یکصد خردار
بذر افشان اراضی دارد مالیات دویست هشتاد تومان سر باز چهار نفر اسپا یک باب نصف قریه
مزرعه ملکی خانبا با شصت نصف ملکی رعیت
قریه سوادجان ایمن از رودخانه جمعیت آن پنجاه شصت خانوار باغات و اشجار هم دارد شلنوک کار
و غله کاری هم در آن میشود هر سال شصت هفتاد خردار بذر افشان آنست حمام و اسپاهم دارد مالیات
یکصد سی تومان سر باز سه نفر قدری از قریه مزرعه منعلق یکسان خانبا با خان با و ملک رعیت است
در شصت معین آنجا ملا علی و فیر علی است قریه دشتی ملکی رعیت دارای حمام و مسجد و باغات و
اسپا است ایمن از رودخانه زاینده رود زراعت آنجا هم غله است هم شلنوک و صیفی که در آن میشود
مالیات آنجا سی تومان جمعیت آن خانوار سی خردار بذر افشان آنست جزئی باغات هم دارد
چم چنگل ملکی حاجی ابوالنصر خالوی خانبا با خان ایمن از رودخانه جمعیت آنجا دوازده خانوار است هر سال
سه چهار خردار بذر افشان آنجا است چهار تومان مالیات دارد خانبا با خان اسپا آنجا ساخته است
قریه چم چنگل ملکی محمد همدان آن از رودخانه زراعت آنجا هم غله است هم شلنوک و صیفی قطع بسیار
خوب حاجی محمد رضا خان آنجا ساخته است هر سال بیست پنج خردار بذر افشان آنجا است جمعیت بیست
پنج خانوار رعیت است مالیات قریه مزرعه سی تومان است یک نفر سر باز میدهد حمام و مسجد رعیت هم
دارد قریه چم زین ملکی خانبا با خان از ایمن و دخانه مشروب میشود حاجی محمد رضا خان قطع آنجا

ساخته است جمعیت آنزده خانوار هر سال با نیز ده خردار بذر افشان آنجا میباشند زراعت آنقریه
هم غله است هم شلنوک و صیفی باغات هم دارد
قریه چم خلیفه ملکی محمد مهدی بختان و خانبا با خان از رودخانه زاینده رود مشروب میشود بیست و پنج
خانوار جمعیت آن سی خردار هر سال بذر افشان آنجا است مسجد و حمامی حاجی محمد رضا خان آنجا
است اسپاهم دارد زراعت آنجا شلنوک و صیفی است جزئی غله کاری میشود هفتاد تومان مالیات
اینقریه است چهار بسیار عظیمی دارد که قریه بیست و نوره و فطر درخت چنار است هیچ جا چنین درخت
چهاری دیده نشده است کلاً از قریه است بدون مالیات از اب رودخانه زاینده رود مشروب میشود
سالی دوسه خردار بذر افشان آن و چهار خانوار رعیت اردملکی افامحمد است
کاکا ملکی خانبا با خانست از رودخانه زاینده رود مشروب میشود شلنوک غله زرع میشود
سالی دوازده خردار بذر افشان آنست هجده خانوار رعیت ده تومان مالیات یک نفر سر باز دار حاجی
حاجی محمد رضا خان ساخته است قریه چم عالی کرم ملکی افاحسینقلی از کسان خانبا با خان است ایمن
از رودخانه زاینده رود قطعاً محضری دارد زراعت آن شلنوک و باغات جزئی و جمعیت آن شش خانوار
مالیات بیست پنج تومان سر باز نصف نفر اسپا یک مزرعه فیر آنجا دو چشمه است اسپا بیست
از کوه و سنک است که تراشیده شده روی آنرا طاق زده اند اب رودخانه زاینده رود هتکام طغیا
اب غیر تمام از این دو چشمه رود میشود بسیار معنی است فان خان شکر رعیتی بوده است آنهل
قریه سامان چهار محال تجسنا پانصد شش تومان اخراجات پل معروف نموده است فتنی پل مزرعه بود
خراب شده و راه عبور مردم درین و فوافل سد و دیگر بد حاجی محمد رضا خان پل را تعمیر کرد حالا
مردم بفرات سهولت و اسودگی عبور مردم در میانند
قریه کامکش ملکی رعیت است چهل پنجاه خردار بذر افشان آنست ایمن از چشمه رودخانه باغات هم
دارد زراعت آنجا هم غله است هم شلنوک و دارای اشجار بسیار و حمام و اسپا مالیات پنجاه و هشت
تومان سر باز دو نفر قریه ایللیکی ملکی افاحسینقلی و اقا عباس مالیات آنجا بیست و چهار تومان
این رودخانه زاینده رود زراعت شلنوک کاری و غله و صیفی چشمه ای هم دارد جمعیت آنزده
خانوار هر سال ده خردار بذر افشان آنست سر باز یک نفر زرد پل بادی حاجی محمد رضا خان کاروان
از آجر ساخته است قریه سامان یکصد خانوار جمعیت اردملکی رعیت دارای باغات بسیار
و هفتاد مزرعه دارد ایمن از چشمه هم از فشان از رودخانه زاینده رود مشروب میشود

هر سالی در این روز در افغان انجاست مالیات انجا پانصد و ده تومان است نه نفر سر باز دارد
 سه عام در این روز است که یکی از آنها را حاجی محمد رضا خان ساخته اکنون هم میگویند که انجا مسجد است
 خوبی بنا کرده اند سه اسپه دار در جناب امام محمد علی پیش نماز فرموده است فانی در زمان هشتاد و نه
 بلو در مکه کویند اگر فئات مزبور زن نداشته باشد آتش خشک میشود با معنی که زنی با هم فئات باید عقد کرد
 و آن زن شوهر دیگر نباید داشته باشد و الا ماهی یک دفعه تا هشتاد و نه زن و هشتاد و نه شوهر در افغان
 فرود آید اگر این کار را کردند همیشه بختان جبار پس اگر زن برای فئات معین و عقد نکند آتش خشک
 میشود قرنه شوراب ملکی رعیت است ابان از چشمه و بقدر یکسنگ هر کسی می خورد از افغان
 است جمعیت می خانوار جزئی باغات و اشجار هم دارد زراعت غله و صیفی واری تمام و قلعه واسپه مالیا
 ان سی و شش تومان و سر باز یک نفر

قرنه پر کشتن ملکی خانی با خان ابان از رودخانه زراعتان شلوک کاری و دوازده هزار دینار
 افغان است مالیات ده تومان مسجد و عام از اخیان با خان ساخته چم پاری ملکی خانی با خان ابان
 ان از رودخانه و مالیات ده تومان زراعتان شلوک کاری اشجار در کنار آنها بسیار دارد و سه
 هزار دینار افغان انجاست بادی و قلعه دارد قرنه چرمه مینی ملکی افانصر الله و افانصر الله
 افانصر الله و افانصر الله مخصوص خودشان قلعه بسیار خوب عارتها عالی را با بساخته اند رعیت
 جلگانه دارند دارای باغات بسیار خوب فئات و درشته و سنگ اسپه سالی پنجاه هزار دینار افغان
 است شصت هفتاد خانوار رعیت دارد یکصد و نود پنجمان مالیات هشتاد و نه نفر سلطان
 یک نفر دو باب حمام و یک اسپه دار

سورچه علیا و سفلی با فز آباد و شریف آباد چهار نفر رعیت در دامن کوه فهفرخ واقع است در حواله
 چرمه مینی بیست چهار تومان مالیات است و نفر سر باز دارد ملکی رعیت است چهار قلعه دارد یعنی خانوار
 جمعیت سر هزار سالی افغان انجاست زراعتان شلوی و صیفی مرد و ابان فئات
 قرنه فهفرخ دورشته فئات در چهار سنگ اسپه ابان است دارای سه اسپه بیست و سه عام
 مرحوم حاجی محمد رضا خان انجا قلعه بسیار خوب ساخته است ملکی محمد مهد بخان و رعیت است عارت
 بسیار خوب باری محمد بخان انجا بنا کرده هر سالی بقدر دو و پست هزار دینار افغان انجاست جلگه
 بلغات خوب هم دارد جمعیت پانصد خانوار مالیات هشتصد تومان دوازده دکان و بازار دارد و پنجاه
 باب عصا خانه عالی و پیش نماز انجا جناب ملا عبدالوهاب است که خدای معین بر او احسن کرده مشهور است

میان بخان و چهار محال است عبور و مرور از انجا خیلی صعب است شوار بوده حاجی محمد رضا خان خارج
 زیادی نموده سنگ تراشی کرده حالا کجاوه هم بطور سهولت میتواند عبور نماید بنا نا انها بکفر میگرد
 است شهرک ملکی رعیت است و پست خانوار رعیت انجا بیست و نه چشمه و سنگ اسپه ابان در مایا
 پانصد و شصت تومان سر باز هشت نفر سالی یکصد و پنجاه هزار دینار افغان انجاست جلوی حفیظ الله و
 علیخان که خدا و معین انجا هستند قرنه احمد آباد خالصه دیوان اعلی جمعیت انجا هشتاد خانوار بود
 حالا میگویند می دو سه خانوار است ابان از چشمه و رودخانه هر دو دارد رعیت انجا ارامنه اند زراعت غله
 و جزئی صیفی هر سالی چهل هزار دینار افغان انجاست مالیات پانصد و چهار تومان سر باز ندارد قلعه و

کلپسای حاجی محمد رضا خان انجا ساخته خانی با خان هم تمام بیست و نه ارامنه ساخته
 قرنه مفسیحان ابان از چشمه بقدر یکسنگ نصف چهار پست ملکی رعیت است چهار صد خانوار جمعیت
 دامن کوه جهان بین که از کوهها معروف است واقع شده کوه مزبور یکاه و کلکهای بسیار خوب دارد و کوه
 جای خوب است بیست و نه نفر سالی تمام نمیشود هر سالی بقدر صد هزار دینار افغان انجاست ده دوازده
 باب دکان از هر صنف سه باب عصا خانه یکجا بجمام بنا اسپه و هشتصد هفتاد تومان مالیات
 چهارده نفر سر باز دارد قرنه شمس آباد ملکی افانصر الله و افانصر الله چرمه مینی است چهل خانوار جمعیت
 افغان ابان از رودخانه و هر سالی شصت هزار دینار افغان انجا بیست و نه چشمه در حوالی انجا در دامن
 کوه جهان بین واقع است که اسمش رفت و ساعت صبا شد از چشمه ملخه معین ندارد بگو وقت چهار ماه
 متصل ابان چشمه چار پست بکوفت در روز چهار دفعه از چشمه بند می آید و بکلی چشمه خشک
 بعد یک ساعت فاصلی جاری میشود و وقت معین ندارد با نوا سطره چشمه وقت و ساعت میگویند

انجا را و بچکس از مردمان انجا ستر این مطلب را نقل نمیده است مالیات یکصد و هفتاد تومان سر باز
 چهار نفر حمام و اسپه دارد قرنه طافانک ملکی خانی با خان است سالی پنجاه هزار دینار افغان
 است پست یکسنگ ابان از چشمه ابان رودخانه هم دارد یکصد خانوار جمعیت انجاست مسجد و اسپه دارد
 عارت اربابی خوب هم خانی بخان انجا ساخته است حاجی محمد رضا خان هم حمام خوبی بنا کرده یکصد و
 هشتاد و سه تومان مالیات و چهار نفر سر باز میدهد

قرنه پسرک ملکی افانصر الله و افانصر الله چرمه مینی رعیت انجا ارامنه اند کلپسای اربابان پسرک بیست و نه
 ارامنه ساخته اند که انجا عبادت میکنند پنجاه خانوار جمعیت انجاست چهل هزار هر سالی افغان
 پسرک است ابان از چشمه بقدر دو سنگ اسپه ابان در مالیات و پست بیست و دو تومان سر باز چهار نفر

قلعه را با خود هم ساخته شده است فریه وردیجان و فغانستان سبک توابع
 صفویه وقت کرده اند نولینان با خود داشت مالکیت هم ندارد سالی صد خزوارید را فغانستان
 مرزها کاوچر آتش از چشمه جمعیت هفت خانوار سر خزوارید را فغانستان مالکیت سه نومان
 مالکیت بیست نومان جمعیت و از ده خانوار ابا زرد و ده خانه زابنده رود فریه جلوان
 مالکیت از بیست نومان جمعیت ابا بیست خانوار هر سالی هشت خزوارید را فغانستان ابا بیست باغات
 بسیار دارد ابا از چشمه و رودخانه زابنده رود و حجام ابا حاجی محمد رضا خان ساخته است
 شوکستان مرزها است جز و هفت خان فریه علی اباد شوره بومی در حوالی ده گره خاکش شورا
 ارضیات دارد مالکیت ابا شصت و دو نومان جمعیت و از ده خانوارید را فغانستان هر سالی دوازده
 خزوار قلعه محضری دارد

ناجیه کبار

حدودان از فراز ذیل است شمالی به پنج جنوبی بکندمان مغرب به پشتکوه بخناری شرقی بلخان
 فریه خراسی خالصه دیوان اعلی صد خانوار جمعیت دارد ابا از رودخانه کبار هر سالی پنجاه شصت
 خزوار است این فریه است مالکیت ابا دویست و بیست و پنج نومان سران چهار نفر حاجی محمد رضا خان
 حامی ابا ساخته حاجی ابا خان و ملا عباس که خدا و معین ابا هستند فریه کلوانک سرکوه
 واقع است ابا هم از چشمه ارد هم از رودخانه لسه دیوان اعلی است سی خانوار جمعیت دارد یکصد
 نومان مالکیت و دو نفر سر باز مبد هد جزئی ابا هم دارد حاجی محمد رضا خان حامی ابا ساخته
 فریه دستان خالصه دیوان اعلی یکصد و بیست خانوار جمعیت است صد خزوارید را فغانستان دارد ابا از رودخانه
 شصت و بیست نومان مالکیت و هشت نفر سر باز مبد هد مسجد حمام و اسپاهم دارد
 فریه کشتیران ملک خانیبا با خان پنجاه شصت خانوار جمعیت است حمام و اسپاه حاجی محمد رضا خان ابا ساخته
 ابا از رودخانه مالکیت دویست و هفتاد و پنج نومان چهار خزوار هر سالی بد را فغانستان این فریه است باز
 سه نفر فریه شلار خالصه دیوان اعلی هشتاد خانوار جمعیت است هر سالی صد خزوارید را فغانستان
 دارد از دامنه کوه ابا میخوشد و برهن می آید که در با میکو بند پنج شش سنک اسپا ابا از ابا جاری میگرد
 دهان حول و حوش را مشروب و بیس با صطری دارد که ابا با جمع است عرفی ابا کسی نمیداند چه قدر
 چهار صد نومان مالکیت و چهار نفر سر باز مبد هد حمام و مسجد یعنی هم دارد جمعیت ابا حاجی
 محمد رضا خان جمع او روی نموده است

فریه که هر چه خالصه دیوان اعلی پنجاه شصت خانوار جمعیت است هر سالی صد خزوارید را فغانستان ابا ساخته
 غله و مالکیت یکصد هفتاد و پنج نومان سر باز دو نفر مسجد حمام و بخاله هم دارد خوب است
 فریه کشتیران ملک خانیبا با خان پنجاه شصت خانوار جمعیت است حمام و اسپاه حاجی محمد رضا خان ابا ساخته
 دانک ملکیت جمعیت است حمام و مسجد و اسپاهم دارد در اری و در شنه فانت بسیار است یک سنک اسپا ابا از
 رودخانه کبار هم ابا میدارد جمعیت شصت خانوار هر سالی پنجاه شصت خزوارید را فغانستان ابا ساخته حاجی محمد
 که حاکم ابا هم معین حساب است یکصد و نومان مالکیت دارد فریه کشتیران ملک خانیبا با خان و محمد
 مهدی خان است هر یک سده اند دارند قلعه لری بسیار خوب حاجی محمد رضا خان ابا ساخته است در اری
 در قلعه ساخته شده است یعنی ابا بعضی از ابا برخی سلمان و ابا در کلبه است شغول طاعت و مسلمانان در مسجد
 مشغول عبادت مالکیت ابا یکصد و بیست نومان کشتیران لاجان و معنی موسی ابا چهار نفر
 از اری و ده خانه مشروب میشود هر سالی پنجاه خزوارید را فغانستان این فریه است سر باز مبد

فریه کباران معروف به قلعه سلیم هفت خانوار جمعیت دارد ابا از رودخانه کبار مالکیت شصت و پنج
 سی خزوار هر سالی بد را فغانستان ابا سر باز آن یک نفر ابا هم دارد فریه درک هفت خانوار جمعیت
 دارد ابا از رودخانه کبار میباید هر سالی هفتاد خزوارید را فغانستان ابا ساخته نول اولاد ملا ملک
 عسکر مالکیت و بیست و شصت نومان سر باز چهار نفر فریه در سجد اما مزاده جمعیت ابا صد
 خانوار اما مزاده علی اکبر برادر حضرت علی موسی و ابا علیه النجیه و الشا ابا مد فوشت خانیبا با خان
 اما مزاده را ابا نموده و ساخته است و دانک در سجد ملک خانیبا با خان چهار دانک مغلق بر عت است هر
 سالی بقدر صد خزوارید را فغانستان ابا ساخته است سجد هشتاد نومان مالکیت شش نفر سر باز میدهند
 مسجد اسپاه حمام و ابا و عصا خانه هم دارد فریه سول ملک اولاد مرچو حاجی محمد صادق کبار
 اصغرها حال منقر علی اکبر خان داماد حسینقلی خان ابا بیست ابا از رودخانه کبار هر چه خواهد میدارد
 جمعیت ابا چهل خانوار است هر سالی بد را پنجاه خزوارید را فغانستان ابا ساخته است حاصو ابا غله است ابا
 یکصد و پانزده نومان سر باز دو نفر میدهد فریه خیر ابا ملک خانیبا با خان و محمد مهدی خان
 ابا از فغانستان سی خانوار جمعیت دارد ده دوازده خزوارید را فغانستان ابا ساخته پانزده نومان
 دارد قلعه و مسجد حمام ابا حاجی محمد رضا خان ساخته است فریه دهنو قدری ملکیت
 قدر مغلق علی اکبر خان ابا از رودخانه کبار میباید در با هم از خود دارد حضرت اما مزاده عبد
 اولاد امام موسی کاظم سلام الله علیه ابا مد فوشت هوه سالی هفتاد خزوارید را فغانستان دارد

در دامنه کوه
عادی هوه

جمعیت پنجاه شصت خانوار یکصد پنجاه نومان مالیات سه نفر سر باز میدهند مسجد و اسپاه
چون بسیار خوب هم دارد سرسبز در مزرعه این آبادی ندارد جز و شلم را است این از چشمه پنجم
سنگ اسپاه مالیات پنجاه نومان

ناحیه مریخ

در جبهه واقع است اطرافش از هر سمت کوه است چینی وسط این دشت است می بین کران نخبه بکفر
زین است حد و ناحیه مریخ از این طرف است جنوبی بلوک کبار شرعی برار غریب بخناری شمالی بفرید
تمام این بلوک محراب بوده است حاجی محمد رضا خان آباد کرده مسجد و اسپاه و
و از اطراف رعیت جمع کرده آوردیم بیچ سکنی داد و دینت نفر نوکر مخصوصا واجب میداد که این بلوک را
محافظة محراب است تا بعد از حاجی محمد رضا خان خانی با هم همین حالت را داشت این اوقات در حلقه
آنها نیست کویند خلی خرابی هم سابقه است فرقه بابا جدر چندین مالک است در اینجا موقوف
اکثر رعیت اجساد است از چشمه مشرب و بیشتر جمعیت هفتاد خانوار دارد هر سالی شصت خردار بند
افشان اجناس مالیات یکصد و هفتاد نومان سر باز و نفر جام و مسجد و اسپاه دارد ملکی رعیت است
قره قیلا آباد ملکی رعیت است شصت خانوار از چشمه یکسنگ اسپاه محمول است از چشمه پنجم مالیات
از یکصد هفتاد و هشت نومان چهار نفر سر باز میدهند مسجد و اسپاه هم دارد

عباسی یا دملکی خانی با خان قلعه حاکم و اسپاه حاجی محمد رضا خان در اینجا ساخته است سی چهل خانوار جمعیت
اجناس هر سال پنجاه خردار بند افشان عباسی آباد است مالیات دو شصت سی نومان سر باز و نفر میدهند
قره کوجان پنجاه خانوار جمعیت دارد ملکی رعیت است از چشمه سراب فرید یک سنگ اسپاه در دامنه کوهی واقع
است غاری دارد معروف است با شگفت استید بعلی سر نه غار را کسی ندیده و نمیداند ناد و سه هزار قدم بلکه
ز یاد باشد شع چو اغ در ان غار رفته اند کیشانه روز هم رفته اند چیزی نفهمیده اند وسط از نخبه بار و شتاب
چو اغ ابو بدله شده قدر اب هم معلوم نیست چه قدر است فرقی است اند با چوب هم معلوم نمابند اینجا چه
این در چوبیا نه های این سید و عفتش معلوم نشده مالیات فرقه کوجان دو شصت هشتاد نومان است
فرقه فارسان قلعه حاجی محمد رضا خان در اینجا از اجناس است و در آن ملک خانی با خان و چهار دان
از رعیت است و شصت خانوار جمعیت دارد سالی یکصد و پنجاه خردار بند افشان اراضی اجناس شصت
پنجاه نومان مالیات و هشت نفر سر باز میدهند بازر و خانه و چشمه هر قدر دارد

کران حاجی محمد رضا خان سر تپه قلعه ساخته چهل خانوار رعیت دارد پنجاه شصت خردار هر سال بند افشا

اراضی اجناس مالیات دو شصت نومان سر باز سه نفر از چشمه دو سنگ اسپاه و اسپاه خانی با
خان ساخته است فرقه ده چشمه امنه واقع است چشمه از کوه در می آید پنجاه سنگ اسپاه
دارد بلکه هنگام طغیان صد سنگ اسپاه از آن چشمه بیرون می آید سه اسپاه جلوان اب ساخته اند
یکه و سوبه بلینک یکی بنهنگ یکی با زده هاسه انک از ده چشمه سه انک از اسپاه ها ملکی ایتباغ خانی با
خان و سه انک منعلق رعیت است حالا در تصرف ایالتی پنجبار بست هر سال از ده و شصت خردار
اراضی بند افشان اجناس یکصد و پنجاه خانوار جمعیت چهار صد و هفتاد نومان مالیات شصت نفر
سر باز دارد حمام و مسجد رعیتی هم در آن هست قره کوشه دامنه کوه واقع است چهل خانوار
جمعیت دارد سالی پنجاه خردار بند افشان اراضی شصت یکصد و پنجاه نومان مالیات و دو نفر سر باز میدهند
اما مزاده در اینجا موقوف است تا امروز در آن بقعه زلفه است زیرا که مرد اینجا بود صد مده
میخورد بلکه کویند اگر زن آئین هم برود که بد چارمله باشد منفضه را عضا ان طفل هم برسد

قره پرو بخان یکصد و بیست خانوار جمعیت دارد اب و در خانه از میان سنگ بیرون می آید هر سالی بقدر
خردار بند افشان اراضی اجناس مالیات سصد و شصت نومان سر باز چهار نفر جام و اسپاه دارد ملکی
رعیت است فرقه چلی بک با انک ایتباغ حاجی محمد رضا خان ملکی خانی با خان اب و در خانه و چشمه هر قدر دارد
جمعیت یکصد و بیست خانوار بند افشان هر سالی بقدر یکصد و بیست خردار چهار صد نومان مالیات شصت نفر
سر باز میدهند حمام و سه باب اسپاه دارد فرقه راست آب ملکی رعیت سی خانوار جمعیت است آب چشمه
نفسنگ اسپاه سالی خردار بند افشان اراضی اجناس مالیات یکصد و بیست نومان
فرقه چو تقان خراب بوده حاجی محمد رضا خان آباد کرده حالا دو شصت و دو و عوامل زراعت در اینجا میشود
سبصد چهار صد خانوار جمعیت دارد سالی نپاده از سبصد خردار بند افشان اجناس در اعان آن غله
مالیات شصت و هشتاد نومان سر باز چهار ده نفر و حمام و چهار اسپاه دارد

ناحیه کندان

ناحیه کندان حد دان از فرات تفصیل است شمالی مریخ جنوبی بحال بشر از شرعی بهر مریخ بخناری و شنگلو
فرقه کندان صد خانوار جمعیت دارد قلعه مرحوم حاجی محمد رضا خان اجناس است چمن کندان چمن سلطان
است معروف است چمن کفر مع است هوای اجناس است سر حد صفتها و شپش از نخوانسار و کلیا بکا
میباشد از چشمه در دامنه کوه بقدر و سنگ اما مزاده دارد معروف است بدار و در خردار اراضی اجناس با نزار و شتاب
صد خردار بند افشان دارد مالیات پنجاه چهار صد و پنجاه نومان سر باز شصت نفر کوهی در حوالی کندان

هست که از کوهها معروفند بناست از سبز کوه مینامند از نفاع کوه از سار کوههاز یاد تراست کوه
بسیار عظمی است هیچ جا مشرف بر آن کوه نیست با پیاده با با فاطر باید رو کوه رفت هر کوه فریب
یکفر هیچ مسطح است روی کوه در پاچه است بی فرسخ دوری آن در پاچه است همیشه معلو از آب میزند
معلوم نیست از خودش زایش میکند با آب برین و بارانست همچو قنای با آنکه از باد غلبه شود بسیار
این لال دارد که از بسیار صافی مایل بسبزی است

قلعه حاجی یاد معروف مجوره خرابه بود حاجی محمد رضا خان یاد کرده و قلعه اجوی ساخته است حالا
ارامه سکی دارند ملک خانی با خان و محمد مهدی خان بود اکنون حسینقلی خان الجانی منصرف است و رشت
فان دارد بقدر یکسنگ اسپا با فاست هر سال بقدر چهل خردید در افشان اراضی است جمعیت چهل
خانوار رعیت امانه کلیسام دارند زراعت غله مالباغ هفتد تومانست فریب ریو ایجان قلعه
دارد محمود خان جلجانی با خان ساخته حالا ملک خانی با فاست زراعت غله مالباغ و دشت ده تومان
جمعیت چهل خانوار با آن از فانات و یکسنگ بسیار رعیت الجا رمنی است

فریب سفید شت ملکی رعیت مالباغ یکصد تومان بنوک نصر الله خان امین الدوله اصفهانی است
چین بسیار خوبی دارد این فانات و رشت مسجد و حمام و اسپاهم دارد قلعه هم خانی با خان الجا ساخته
فریب بر جوی ملکی رعیت حالا قدری از آن فریب را حسینقلی خان الجانی خریداری کرده و کلنگه بنول مشار
الیه است جمعیت هزار خانوار دکان و بازار و کسب زیاد دارد بسیار جای خوبی است مسجد و حتم
خوب ران هست این فانات سه رشت بقدر چهار سنگ اسپا زراعت غله رعایای الجا هم معتبر باد و
مالباغ هفتصد سی تومان و سر بازار و از دفره صد هدر سالی و دشت خردید در افشان دار

چفا خور نیاید است از سنگ و خاک میان چین واقع است سه فرسخی کنده مان است رو تپه حسینقلی
الجانی قلعه بسیار معتبر و عمارتها عالی ساخته دوره چین زیاده از یکفرسخ است احشام الوار خجاری است
اب از چشمه دارد جای بسیار با صفای خوب است بلاد جود و دشت خانوار جمعیت دارد یکفرسخ است اما
آب از روخانه و فانات هر دو دارد اصطر و جانی دارد معروفست به پیزار هر شب بسبیل اشمار زیاده از
یک کور و مارا الجا جمع میشود روی هم میریزند پنه عظیمی از مار در سینه میشود صبح منفرق میشوند هر یکجا
خود میروند روزی از آنها ظاهر نیست اینست هم یکسوی نرسانند کسی هم با آنها کاری ندارد

بلوکه که جزو کنده مان و منبر دج است مالباغ سر بازار ندارد و بلاد جمع است هر ملک رعیت است فانات
دارد مالباغ چهل و پنج فریب و شش هزار و سیصد و سی نفر از فرار تفصیل ذیل است

اردل هشتاد خانوار) نافون دو و شصت خانوار) کاح صد و پنجاه خانوار) (رو و صد و ده خانوار)
چهار از صد و بیست خانوار) (بلد اجود و شصت پنجاه خانوار) (دشتک هفتاد خانوار) (در سنی هشتاد
خانوار) (جعدان شصت خانوار) (دهوش شصت خانوار) (دو پولون شصت خانوار) (بشیناه بیست و پنجاه
خانوار) (کل اسپید چهل خانوار) (ده سوخته پنجاه خانوار) (دورک علیا پنجاه خانوار) (دورک سفلی
چهل خانوار) (دبچگون چهل خانوار) (آدرکون صد و هشتاد خانوار) (دسنگر هشتاد خانوار) (مریک
پنجاه خانوار) (جمون شصت خانوار) (ده بید شصت خانوار) (معدن چهل خانوار) (سنگ چین هفتاد خانوار)
(خوانون حلب چهل خانوار) (الاه کوه شصت خانوار) (شیخ محمود سی خانوار) (باغ شیخان بیست و چهار خانوار)
(اشکفتا چهل خانوار) (دما بیست خانوار) (حارما سی خانوار) (خوسنان سی خانوار) (سرو کون علیا چهل خانوار)
(سرو کون سفلی سی خانوار) (مسن سی خانوار) (لوزک سی خانوار) (کلی بیگ هفتاد خانوار) (قلعه بابا کون
خانوار) (موجه کون هفتاد خانوار) (بیکر سی خانوار) (کرده بیست و سی خانوار) (کرک پنجاه خانوار) (کرک
سفلی چهل خانوار) (چفا خور) (بازفت

مزارع

ککک علیا) (ککک سفلی) (هفت چشمه) (سنلگون) (چشمه سفید) (آق بلوغ)

سواخ منعلقه بجا خال

خصوصیت اول علمر دنگان بجناری و کر بجان زند در نوار پنج ثبث و ضبط است محتاج بشیخ و بیان
نست نیز بلا فاصله تقار و کدورت فیا بین مشارالیه ما معلوم اریا با اطلاع و اکاه میباشند و چون
غرض اطنا ب نسی بلک حوادث و سواخ منعلقه بجا بحال است لهذا از تبیین انظار صرف نظر کرده
بمقتوی مپردازیم

بعد از آنکه کر بجان زند در سنه هزار و صد و شصت چهار با سی هزار فشان که از کرمانشهان و همدان
و فلان و راز الوار و غیره جمع او شده بود از پری مهتم فتنچ اصفهان و فغانا با علمر دنگان کردید علمر
خان نیز از شهر از اسمعیل میرزا نامی را از احفاد صفویه که او را شاه خوانده بود با خود برداشته بطرف
اصفهان و مقابله کر بجان میراند در بلوک چار بحال نلاد فریقین شده جماعت بجناری و سیبا علمر دنگان
منهزم شدند و خود او بطرف خوزستان فرار نمود کر بجان شاه طغز را با خود با صفتها او در بخت
فتابند و لغت کبل الدوله یافت

بعد از فتوحات از ری بجان خیر طغان و کجکان زند برادر کجکان در اصفهان مسموم معری المیه کرد بد
 اینجور اینهمان داشته است صفتان راند بعد از ورود بکاشان ز کجکان از نزدیک شدن عساکر کجکان
 مطلع شده بزکان اصفهان و عیال کجکان را کوچانیده بطرف بجناری رفت کجکان بعد از ورود
 باصفهان و اطلاع از کاه حالان برادر را غایب نمود و در حین گدما چار محال اردو زد شب
 سرگذشت فخر علی خان نامی که در ایام دولت کجکان از طرف زاد خان افغان او را شایسته نموده و در
 پورت باور سپیده و کجکان را مجبور نموده بود که بجهت مسکلی در فرار طفل شهر خواره خود را بانوک
 بتره از بغل مادر در بوده بابا نداخته بود بخاطر او امداد از افغان فخر علی خان در اردو بود او را خوا
 تفصیل را یاد آور و کرد بعد حکم قتل او را صادر کرد

چارمکان از دهات متعلقه بکوه هره شهر است

چارمردان اسم یکی از محلات دارالامان قم است

چارموران جزو کوه کلو به است

چارو اسم کوهی است طولانی که وصل بخجستان و بلوک زرنده میباشد طول این کوه پانز
 فرسخ است از طرف غرب منتهی میشود بکوه محرومی کوچکی که موسوسه با و جاق داغی است در دخانه شو
 از سمت شرق وصل میشود بکوهی که معروفست بپنکی و بفرنگی و با صیغ خالصه ریاط عجیب که از بناهای
 شاه عباس است عرض کوه جار و با خلافت بعضی جاهاد و فرسخ و در برخی اماکن چهار فرسخ میباشد
 طرف شمال کوه از رودخانه شور که گذشتی بطرف غربی و اوله امانزاده است موسوم بامانزاده صالح
 و مشهور بامانزاده بلینک آباد بعد از آن بفاصله سه فرسخ باز امانزاده است معروف بامانزاده پاز از اینجا
 میرسد بقصبه اشهار که در دامنه واقع است ده پانزده مزرعه از مزارع اشهار در خود اینکوه است
 با این معنی که هر جا چشمه است بی دارد آبادی کرده اند در طرف جنوبی از دخانه شو که میگذرد بفرنگی
 دو سه پارچه از دهات زرنده در دامنه اینکوه است بکچند ان آبادی ندارد در وسط کوه
 که در اینجا مایل جنوبی است معروفست بپنک و این راه طرف جنوب کوه معبر ایلات است بآنلو تعبد
 که در وقت رفتن به سیلاق و مراجهت فسلان از انبوه عبور و مرید میباشد و در بعضی مواضع
 از ایل بغدادی فسلان و بطرز ایلات سلخته اند که ز منان در اینجا اقامت دارند و در کوه جارو
 از جلش شکار کبک و تپه و زیاده و فوج و پیش و ارغالی هستند در دامنه کوه مخصوص در طرف شمال و خاصه
 در فصل پاییز آهوی بچسب شمار دیده میشود در بعضی جاها درخت جنگلی یافت میشود از قرار

نفر ایالی دهات در ایام خاقان خلد اشپان فخر علی شاه طاب الله شراه اجاها جنگل خیلی عظیمی داشته
 بود در ایام چون ایلات خیلی پر بود و فرخنده اند حالا که شده است آب کوه جار و چون که استارهای بسیار
 بزرگ قنار دارد و همین جهت در دین باید هنگام عبور خیلی احتیاط و ملاحظه داشته باشند

چاروک از مزارع فرنگی باغبان کرمان است

جاری باد فرنگی است انواع بلوک بیضا طول این بلوک از مشرق بمغرب پانزده از ده فرسخ
 و عرض آن شش فرسخ میباشد آبش از چشمه فانت در قلم نوکر از این بلوک گرفته نمیشد ولی در آن
 میداده اند مساجد متعدده و پنج شش حمام در این بلوک است

چارلیک ناحیه است طایفه هرات و بلخ

جاسب ولایتی است در نهاش رودخانه از میلافهای بسیار سرد و در این زمان از مضافات
 و حکومتان جزو حکومت این شهر میباشد در میان دره واقع شده چهار طرف آن کوهسار است
 جنوبی آن بلوک و شرق و شمال آن فرنگی کجکان از دهات مشرق آن محد و بکو هسار دارد ها
 و مغرب آن منتهی بحمال را و فرسخ میشود عرض دره که جاسب در آن واقع است شش فرسخ و طول بکفر شش فرسخ
 است کوهسار جاسب بناهای یکی از امرای عسکر به نامی دختر همین زین سفید پاره مشهور به بنو میباشد این
 امیر در نزاق و دلچیان و دهات پشتکند او حکومت داشته در آن محل در بنای محکم گذاشته که از جمله است
 که برود خانه آبارم فیه نظری برای نداعت بنو جاری ساخته این سد پنج ذرع عرض و شش ذرع
 طول و چهار ده ذرع ارتفاع دارد سنگها مربع سفید که هر یک ده مضر و در میباشد پس انداز
 تراشیده و با ساروج بکار برده و سد چنان مستحکم است که در این مدت نماد یکی از سنگهای منبر
 است در کنار سد شش کلویی از سنگ بریده که بقدر سی سنگ بازان میکند رد از خصایص این سنگ
 آنکه هر چیزی و بالای آن بنید از بنا طرف پائین قطعه قطعه بیرون می آید و هر که محتاج بنفیند
 است باز از بناهای امیر زبور اشکله است که دو فرسخی بنو در کوه معروف با شش کوه ساخته این
 اشکله بوضع چهار صفت میباشد و در این زمان پایه ها آن فرار است در آن سنگهای عرض طول
 بکار برده اند که هر قطعه سنگی بکذرع و نیم عرض و سه ذرع طول دارد و در وازده که کلفتی هر پارچه
 سنگست در این زمان که خراب میباشد چهار صفت از آن سنگها بر روی هم نصب استوار است از کنار
 اشکله چشمه ای جاریست که از آن این رعایت میباشد هوای خوب مرغی لکش دارد که متعلق بچند
 خانوار بجناری است واقع در اصل اشکوه نفر پیاده خانوار بجناری برای نداعت در اینجا قنار دارد

بالجمله امیر کورد را با هم حکومت خود در این نواحی جاسب محل است با خود فرار داده و بجهت لطافت
 و خوبی هوا و عذوبت صیقل نایبش این مکان را بسلامت و اقامت گاه خود فرار داده و اینجمل را جای است
 انداز که نرسد استعمال جای است جاسب شده است بر دشت هوای جاسب بیدار جاسب است که در اول فوس
 بسیار و شدت برف راه عبور و روز از آنجا مسدود و نا بعد از آن عهد همین طور آمد و شد موقوف است
 هفت فرس در این دره میباشد که شرح هر یک بیاید عموماً ماهان جاسب سنگلاخ و ریشه خوار است
 کا و زراعتی که قابل باشد ندارد زمینها را با بیل بکار می آورند و اکثر سالها بواسطه کثرت برف حاصل
 نشود اینجمله مملکت میشود که در حوث با بد بخت خاکستر برف را از روی زراعت بر دارند آبیهای فراتر از دره
 کوهها است که داخل در خانه وسط شده هر قریه از آن بقدر کفاف بر میدارند و فاضل آن از سوراخ کوه
 که در پایین دره ها جاسب است خارج شده از کنار دیجان عبور کرده داخل در خانه آبار میشود و هر قریه دنیا
 و سه فرس دارند که در ساها ای خشک است آب آنها را بکار می برند و این فنون هر یک از ده پشته ای نیست
 پشته بیشتر ندارد شکار کوهی و کبک و بیهود در این ناحیه میباشد است که کوهها اینجا بیلنگ بسیار دیده شده
 است که موثر است زحمت مردم شده سکته این ده ها اکثر سادات صحیح التبت اهل صلاح میباشدند
 از محمد بن چین مسعود شده که بموجب جادیت نبوی صلی الله علیه و آله اصحاب حضرت صاحب الامر علی الله تعالی
 فرجه که سبب مسیبه شده است میباشد هفت نفر از آنها از فرای سبب جاسب اند و از هیچ بلاد معظی باین عدد
 و شماره انحضرت را باری کنند نیست آنها ای جاسب کنگ شنه از علمای که دارند هر چه مشغول رعیتی هستند
 در جای خود مستند اما ساکن و مابقی در فصل زمستان در قم و کاشان و طهران یکس حلوانی مشغول
 و حلوانی را خوب میباشد کوبند بواسطه انچه در آنجا و اکثر صرف حلوانی اکثر مردم جاسب کج میباشدند
 اشخاص مشهور که بکار خدایت نظامی بیاید ندارند چنانکه مردم هفت فرس جاسب که جمعیت پادی دارند
 بواسطه شراکتی که در مرغ با او و بخت دارند هر وقت اختلاف در میان بیاید بار شود هرگز از عهد اهالی این
 ده که بیرون نمی آیند و اگر ایچا تا کسی ظهور و جلادنی داشته باشند پیران کار دیده او را بصیاح نبر این
 حالت وصف غیب میباشد با جوانان بره علم میفرستند کوبند در زمان خاندان خلد اشپان فتحلی شاه
 مغفور پیر بخار نامی از سادات بره جلادنی ختم و بعضی اعمال دیوانی را بعهد گرفتن و بعضی لطایف الجمل
 صاحب طبع و لغت داشت که از او منادی شده بودند و اگر گرفته در کلن حمام نهادند از انوقت ال الان
 ذکر پیر بخار در این نواحی مذکور و بدین اسم میباشد ناساز کار را میندگرو منتهی میباشدند

قراءت سبب جاسب

هزار جان یکی از هفت قریه جاسب در وسط فرای سبب واقع میباشد با بفری از چهار
 است که از اعلا فری به جاری میگردد بعضی از خانه ها اهالی نیز چشمه کوچکی دارد که آب آنها نیز نمند در اینجا
 چشمه خربوره شده قدر کفاف آب هکله من چپ الجبوع حاصل میشود هزار جان نسبتاً با صفا و روح
 زراعت سکنه جو و کندم است با غنای هم دارند اشجار باغات اکثر کرده و زیادام میباشد طبلی قدی و کنگر
 هوای این ساحل خفرب با اعتدال سکنه که های از چندان سوز است نه سرما و راحت سوام و هوام در
 اینجمل بافت میشود با بیل زراعت میباشد صیفی کاری ندارد چهل خانوار در هزار جان سکنی دارند و کنگر
 از سکنه سادات میباشد تمام و مسجد و کنگره دارد که از بنا های مرحوم آقا سید حسن ملتفت شاه صفا
 رضوان الله علیه است ذکر حال آقا سید حسن مرحوم در محل خود بیاید تعداد نفوس این قریه
 دو شصت و هشت نفر میباشد

دو شصت و هشت نفر میباشد

دو شصت و هشت نفر میباشد یکی از فرای سبب جاسب یکی معروفترین آن فرای سبب است که کوهها است زراعت
 با بیل میشود از حاصل میشود جو و کندم دارد آب آن از دره کوهها که کاشان در زراعت قطع
 میشود این نیز از چشمه سار دارد بعلاوه چهار فرس که هر فرس از بیشتر از ده پشته نیست هوای این قریه
 سرد و باغات آن اغلب مشجر با شجر گرد و زیادام درختها میوه بهاره هم دارد حاصل صیفی در آن بعل
 نمی آید مگر لوبیا و نخود پنبه کاری ندارد چون شتر را اینجا میکارند در سنوا تکه مرعافه بافتند علف را
 بر میدارند و در ساها تکه قدری نودن سرد شود شروع بسیار بدن غایب علف نبردند و کنگر
 بعل میباشد ولی مخصوص نخود پنبه است بکار دیگر نمخورد هوام و شیشه را بفری نیست مگر در فصل
 تابستان که پیدا میشود کبک و بیهود شکار کوهی بسیار دارد و از سکنه پنج شش نفر تفریحی اهل شکار
 میباشد جنک و دم کاری در داران نیست اگر چه هوای آن اسعد آدم کاری دارد عاقر و ماضی کبک
 عمل آوردن این زراعت را ندانند که جمال این ناحیه سنگ سخت است با این محل برای بیم کاری نیست
 نو کردی بوانی ندان و بکصد پنجاه سکنه در این قریه سکنی دارند تعداد نفوس اهالی این قریه با نصد نفر میباشد

کرمکان

کرمکان یکی از فرای سبب جاسب در دامنه کوهها است واقع است این قریه بسیار فقیرترین فرای سبب
 میباشد با سکنان این قریه امندادی ندارد و بزودی این فصل در اینجمل منقذ میشود میوه ها بهاره آن
 در فصل پاییز بعل میباشد در تمام سال زیاده از چهار ماه اشجار اینده هکله سبز نیست بکار در میباشد و
 خرف خزان زود حاصل زمین سکنه خیلی کم است لی اشجار بسیار دارند که در زیادام و قدی و مسجد
 در آن بعل ای بسیار میوه جان خود بخت هوای آن لطیف است آبها کوار و عذیب سرد و از دره ها کوه جا

میشود و در آن بدجنه است که کویا باغ از اسر در کرده اند و فایده ای که الان
 خراب است چشمه آب خوشکوار دارد که ابان بقدر کفایت سکنه قریه میباشد ابان چشمه هاب است
 در سالهای که بارش و خشکسالی این چشمه کم میشود و زیاد می باشد بارندگی است
 مردم این دهکده اکثر ساداتند و بعضی با حرفه و مکسب جلوانیستند در تمام سکنه جمعا کچل و بی مویستند
 حمام و مسجد در این قریه هستند و نه و شکار کوهی در اینجا زیاد و بیرون از چترها است در کوهها
 اینجا پلنگ زیاد دیده میشود و بهین واسطه شهاب از کوهها نمیتوان عبور و مرور نمود بجز با سی خانوار
 سکنه در این قریه ساکن میباشد و تعداد نفوس آنها بطور تقریب با تحقیق صد و بیست نفر است

وشنگان

این قریه مختصراً برای سبغ جاسب میباشد ابان از درختان و در فصل تابستان
 چشمه فانی مختصراً در لکن ابانها کوار او عدلیست مخصوصا در بالای قریه چشمه است که دور اطراف
 درخت پند و صنوبر و چنار غرس نموده اند و در عین و وسط تابستان وقت روز بدون بالا پوش در
 زیر سایه ان اشجار نمینواز نشسته زینت نمود و آب چشمه طور سرد است که هنگام اشامیدن دندان را
 بشدت منافع میدهد حاصل این دهکده کندم و جو میباشد سکنه بایبل زراعت مینمایند باغات ان مشجر
 با باغدار کرد و بادام و فندق و سایر فواکه و میوه جات پلایه است قبل از درختان کور دارد که حاصل آن غو
 میماند و غیر سکه انکور شیرین بشود اهالی این قریه به اغلی ساداتند بیست خانوار در این دهکده سکنی دارند
 و تعداد نفوس آنها نیز بیا با تحقیق صد و پانزده نفر میباشد

مزارق برای سبغ جاسب است هو ان پلاق و اراضی ان رشوه خوار و زراعت سکنه بایبل است
 حاصل شود این قریه کندم و جو میباشد زراعت اهالی از دور رشته فانی مشروب میشود این دور رشته
 فانی در بهار زیاد دارد ولی در تابستان و پاییز کم میشود اشجار باغات این قریه که در بادام و سیب
 درخت پند و سیب است سکنه اینجا عین پیشه کاسب جلوانیستند کسب معرفت اهل رزم و نیزم باشد
 در این دهکده بیست و نیند سبب بر فرای جاسب این قریه که آب است اهلا کستان نیز سکنه است کوهسار
 دارد و بهین چشمه دیم کاری در اینجا ممکن نیست حمام و مسجد در اینجا هست علیحده خانوار اینجا همی می رسد
 و تعداد نفوس سکنه که در این دهکده سکنه دارند صد و پنجاه نفر میباشد

دسوقتا

این قریه نیز یکی از قریه سبغ جاسب میباشد اراضی اینجا در فصل بهار از آب و خا
 مشروب میشود و چون تابستان رسیده مدار شرابان اراضی فانیست که زیاده از هجده چاه و چشمه اند
 زمینها این دهکده رشوه خوار است بایبل زراعت مینمایند حاصل شود اهالی فقط کندم و جو میباشد

وصفی کاری همچو کجه ندانند اشجار باغات این قریه که در بادام و فلیله فانی است صوبه بهار بسیار
 دارد انکور کی نیز در اینجا بعل می آید هوای اینجا خوب سازگار و قریه باغدار است اشخاص مردم معتد
 سال در این دهکده بسیار دیده شده و میشود از جمله سبک بود میر عبدالباقی نام که در سنه هزار و صد
 و هشتاد و دو یکصد و چهارده سال عمر داشت با این کبر سن و زیاد عمر مردی بود نهایت تیشاش
 خنده و با فتوای در سنه غیر محول نه اصلاح حاج بعضا شده در فتوه با صره او قصور و فتور بدید آمد
 بخوبی میدید و می شنیدند نهانهای او نیز اسخامی داشت هر کوه نه غذائی را بر احوال نمیتوانست جامد و خورد
 بلکه در همان وقت بکارهای زراعتی پرداخت و بیل دست گرفته کار میکرد خلاصه پیره مردی هم کوسید بود
 اولاد ذکور نداشت چند دختر او را بود که نیز او جن برادر زاده ها خود داده و اولاد و نتایج کثیری از آنها
 بهم رسانیده با اینکه وسعتی در خوردن داشت از مناعت نفس هرگز نیندک سوال نداد و پیرامون این خیال
 نکشت بلبستنج خود زندگانی کرد تا در سال غلامی حقیقی را بپسندید اجابت گفت غفره الله تعالی در قریه
 دسوقتا بیست خانوار سکنی دارند و تعداد نفوس آنها صد و سی نفر است

سحکان

این قریه هم از قریه سبغ جاسب میباشد ابان از رودخانه و چهار رشته فانیست که در
 رودخانه جفر کرده اند و هر رشته فانی را زیاده از هجده چاه و چشمه نیست لکن این دهکده در اسفل دره
 جاسب واقع است هوایش از سایر دهات و نواحی جاسب ملائم تر میباشد و اعتبار انش زبانه حاصلش نیز
 باغات بسیار ممتاز دارد مشجر با اشجار کثیره خاصه بادام که درختان زیاده از جمیع درختها غرس شده چنان
 اغلی کتان و مالپات رعایا و سکنه این قریه از بادام حاصل میشود کرد و وسایر اشجار پلایه نیز در اینجا
 موجود است اخر ملک آنها منتهی میشود سیب و اخ جاسب که از اینجا بطرف نراق و دلجان میرود جای درگاه
 خوفناکی است اغلی کتان سارقین و قطاع الطرق در آن کوه منزل مینمایند و میتوان در اینجا سدی ساخت
 ابهای زمستان در آنجا جمع شود و در بهار و تابستان فرج داد که در پیشان کوهسار که اراضی هوار
 منعلق بلایا است بواسطه این آب مزروع و مشروب شود بالجملة ملک این قریه هوار و مرغوب و حاصلخیز
 و جمعیت این قریه نسبت به سایر قریه جاسب بیشتر است صد و بیست خانوار در این دهکده سکنی دارند و تعداد
 نفوس آنها نیز بیا با تحقیق صد و بیست نفر است

معارف جاسب

یکی از معارف جاسب که در طریق عرفان و سبیل سلوک و ایقان مشارالیه میباشد حرم افاضت است
 بشاه صاحب بوده و در قریه هزار جان مولد شده و چون طفل میبود که والد او بدو روز زندگانی نمود

فصل القاصد

والله از عهد کفالت معاش ایشان بر بنامه بزرگ وطن مالوف و افاد بکفنه چند در کفالتها
 افاد کردند و هفتاد هشت میگذرانیدند تا از کفالتشان عازم کربلائی علی شده از آن عبات عشرین و
 کسب خیر نموده از اجار وانه هند و سنان کردیدند و در این مملکت مشغول ریاضات شایسته و سپر سلوک
 و اسناد کفالت مقامات عالیه نموده سلاطین هند اعتراف کردی که مل باجناب بهر ساینده شعری از پاد
 فضا بدو رملح ایشان نظم کرده صلوات وافر و پافند پس از مراجعت از معانیهای مرغوب برای پیشکش و
 اهدای حضور شهریار ماضی محمد شاه غازی طالب الله ثراه مجمل منو مشاکل پادشاه عرض دادند که از جمله
 جواهر قیمتی مرغهای سخکوی بود و از جانب کثر الوهابان شهریار کریم انا و الله بر هانه چهل نومان نقد
 چهل هزار و چهل و پنج بدون کسب عشر از پائین الهات جاسب رخو اجناب شمر و بر فرار شد و نصیر طاهر مرکب
 ایشان اینست می طهر ساله در عوض مالکات فزاد مساکین جاسب میباید و چیزی از آن بمصارف خود
 نبر ساینند و با آنکه در جاسب سالی زیاده از یکصد نومان مداخل ملک نداشتند اصلا از کسی قبول تعارف
 و هدیه و پنازی نمیخوانند و همیشه خانقاه و منزل ایشان محل نزول و وفود و هرگز خالی از میهمان نبود
 و خود پیوسته فایم اللیل و دایم الذکر با توکل موسع و مرقه میکند و ایندند و در او ان روضه خوانی و ایام عاشورا
 که اهالی فرای سبعة سایر دهات اخذ و در روضه خوانی ایشان می آمدند هر راسام و نهاد میدادند لایان
 اولاد باجناب به نقر اند که در همان خیره منزل دارند و از آنها بجزی در جاسب نینسبند بزرگوار شد آنها
 مبرنا مظهر است که دارای مکارم اخلاق و علوم ادبیه میباشد و در برادرد بکر میرزا ابوالقاسم
 میرزا محمد علی هستند که معاش بر روضه خوانی و رعبی میکنند
 بکر از معارف جاسب مروج حاجی ملا مهتاب است که بعلم و فضل مشهور و مولد و موطن او فرزند کربلا
 جاسب است شارالیه اعلی الله مقامه مردی فقیه بود و در علم افتاد و نظریه پایدی طولا و خطی بنک و ازان
 اولادی نماید و بلا عقیبتش در برادر و افار بالان در جاسب زند که با آنکه بان درجه نینشد اما در ما
 خوبی هستند

جاسک اسم دغه و اسم شهر است در اشتهای جنوبی که همان در ساحل بحر هند صاحب معجم البلدان
 گوید جاسک جزیره بزرگ است مابین عمان و جزیره کلب (مقصود جزیره کلب است که حال معروف قشم میباشد)
 از جاسک تا جزیره کلب سه روز راه است از او را ضعیف مز و عده و سکنه و عساکر پادشاه کلب را جاسک
 هستند سکنه جاسک قوی چشمه و در شید و بحری میباشد و کمال مهارت و لیاقت و اسنادی را در
 کشتی رانی و عمل کشتی ستاد دارند شنیدم که در از منته ساله بعضی سفاین که برای سلطان هند کشتی

جوان حمل کرده بودند بجهت نوقف موقوفی در جزیره جاسک لنگر انداخته و آن جواری بداخله جزیره بگرد
 رفتند طایفه اجنه با آنها جمع شدند و سکنه حالیه جزیره از جن بعل آمد و منشاء افتراع این قصه
 و افسانه اینست که چون اهالی جاسک قوی بنی بر طافتان برای هر نوع زحمت و کار هستند این
 مناسب این نیست با آنها میدهند انشی
 شمس الدین نیز این تفصیل را بعینه ایراد و ذکر می نماید بعدلاوه منو سید نخل زبادی خود رویدون
 اینکه کسی غرض نماید در جزیره جاسک بجهل میباید

جاشک از فراء و مزراع بلوک دشتی است که حاصلش غله و خرما و مرغش سلاح
 و شیر با پنجه و د از بار داشت بعضی از فراء هم در جمله ای از چشمه دارند از صنایع و حرفه این نواحی
 چیزی بیکه قابل ذکر است عبا با فست که از ششم شهر میباشد در فراء جاشک مسجک هست اما حاکم ندارند
 بعضی مطلقا حاکم در میان آنهاست اول نیست کفنه اند جاشک متر لپست که از کرمان بلارستان
 میرند

جاغز از بلوکات پلاذ مشهور مقدس است هات این بلوک (کاستان) (حصا) (شرقیه)
 (عبران) و دهکده دیگر که موسوم با اسم این بلوک است یعنی اینرا نیز جاغز گویند مسافران تا
 شهر سه فرسخ و نیم است این دهکده از دهات است که سر راه زوار واقع شده و قشکه زوار از راه
 درود و طرفیه میرند از جاغز عبور میکنند آبادی اینفریه زیاد و معمور است عمارات عالیه خانها
 متعدده دارد ابتر نا کوار و علیظ است لیکن در اطراف جاغز درختهای شمر علی الخصوص کلاس نماز دارد
 از فراء و دهات بلوک جاغز و کلها من بلوک خراسانست چنانکه ذکر شد

چاقر فریه اینست از فرای در زاباز بلوکات مشهور مقدس
چاکرین از فراء و بلوک نورا و نوبان من بلوکات و مضافات هراتست
چاکرین از فراء و مزراع بلوک النجان من بلوک هراتست در طی ذکر فریه جاده محلی از حاکم
 بلوک النجان ذکر شد

چاکر بعینه صاحب معجم البلدان یکی از قضیبات هوا است بعضی آنرا از فرای هوا
 گفته اند

چال بموجبیست طوران صاحب معجم البلدان یکی از دهات ذریاچانست در چهار فرسخی از
 که این حجاج از کال کفنه و شعری رملتشان سروده که از فرار ذیل است

عن الله ليلتي بالكان انما اليلة نقر اللبالي

بنزجال اسم محلی است راذربا بجان

چالابکان اسم کوهی است محرو طی بسپامر نفع در ملک غور افغانستان و کوه از فلکوه
 سبکوه میباشد که در قدیم این کوهستان موسویان و زبانا بوده است شعبه از هند و کش در خطوط
 میخی الواح بلینون اسمی از این کوه برده شده در لغت ساسانی که ریشه سنه هند و فرس قدیم و غیرها
 میباشد و معنی کوه است خلاصه چالابکان در حوالی زرفی که پای تخت قدیم غور بوده واقع
 است همیشه این قله مسطور و در برف می باشد قریب مسافر انشوی که چهل سال قبل بدانجا سفر کرده
 مینویسد حوره اینکوه از نصف بیاد و از ده فرسخ است که اصل ریشه بقینا دو مقابل خواهد بود
 و مریخ زیاد و پمافان همین دامن است بعضی قله جان هم اجاز قدیم و جدید بجهت سفنای ساخته اند
چالادری قریب است از قریب قباستان قدیم الشوق زاعنا بقریه از اب فانات مشروب میشود
 چهار خانوار سکنه دارد

چالیدری قریب است از قریب و در مین

چالاندره من نواع بلوک در بفا ضی نیشابور است در بفا ضی بکفر منج و بنی بلده و در سمت
 شرقی آن واقع است آب از فانات هواتش در زمستان سرد و در فصل تابستان معتدل قدیم الشوق
 و هجده خانوار سکنه دارد

چالیش قریب است از قریب مجورد که محل عبور نرکان است معابر طایفه مزبوره از شما
 تا جنوبی خال مجورد امتداد یافته فراوخانه های مغریه و جنوب غربی آن در محرای مابین مجورد
 جاجر و نردین است عبور نرکان است از آباد و عباس آباد و غیره لا بد باید از این قرا و تخانه ها باشد
 و طایفه مونت را عبور از این معابر ممکن نکرده مگر هنگامیکه با ککلان معیت داشته باشند

چالوق از قراء و مزارع زنجان میباشد قدیم الشوق و ملک اهالی ابر است معنی خانوار است
 دارد و زراعش هم این است هم دیمی است محصولش اکثر غله آیش از رود و لسانا با دباغ ندارد هواتش
 بیلانی است اهل شاهسون فورن بکلو و اجا بیلان و بکند

چالکصا در محله سنبل طهران در حوالی خانه جناب جلالتاب میرزا یوسف مستوفی الممالک
 وزیر اعظم داخله حالیه از قدیم الایام کوهی بوده و فضاز پادی موسویان اسم که ناشن سال قبل
 روز عاشورا و در محرم هر ساله اجماع و از دحام غریب از اهالی طهران اجام میشود و در زیر هوا غا

شبهه فلهه که بلا و تفصیل حاد شغم نکر روز عاشورا در می آوردند و خزان روز سایر ایام و قبا
 از نقاط بسپا کشف و جای هر کوه کما فانات بود جناب جلالتاب آقای مستوفی الممالک ثواب بزرگ و عمل خیر
 کثیر داد و در این محوطه را نرده چوبی با ستونهای اجوی نصب نموده و محوطه میان را باغ عمومی ساخته حاد یکی
 از نقاط بسپا با صفای شهر میباشد محل تفریح عامه است هوای سنبل که غالباً بواسطه انجمن
 بود بسپا سالم و لطیف شده است یک کوه چید از محل سنبل طهران هم بجای کصا موسواست

چالدران از اعمال خوی در شمال غربی نبرد واقع است اگر چه در نقشه های کماله مرسوم میشود

موضع چالدران در حوالی خوی معین میباشد اما چون تفصیل جنگ چالدران که نمایان شاه اسمعیل
 صفوی سلطان سلیمان عثمانی روی داده در السنه افواه زاید الوصف است مشهور است تا بنسوا
 در ضمن اسامی بلاد بکه مبد و میر فیم است انچا لدران صرف نظر نمایم زیرا اسکندر نرکان صاحب عالم را
 مینویسد در شهر سنه هفصد هجده هنگامیکه شاه اسمعیل در همدان بیلایشی میکرد خیر آمدن سلطان
 سلیمان بسمت ملک ایران شایع گردید مورتخ ملا کور کوبد سلطان با نریدید سلطان سلیمان در بید
 اول و

خروج شاه اسمعیل با این پادشاه نهایت مودت و دوستی بداشت از جانبین رشنه مودت مستحکم
 بود نادر شهر هفصد هجده که طایفه بکری سلطان با نریدید خان را از سلطنت عزل و سلطان سلیمان
 ولد او را بجای او منصوب نمودند سلطان سلیمان خان بنا بر اینکه شاه اسمعیل سلطان نامی را از طایفه
 در ایران پناه داده بود و نور علی خلیفه حاکم زنجان که از طرف شاه اسمعیل بود و قبضه سلطان نامی را در بید

ایران پناه آورد با عساکر سلطان سلیمان جنگیده سنان پاشا را بقتل رسانید ثلعه کاخ و بعضی از طایفه
 دیار بکر را هم سلطان عثمانی گرفت در سنه هفصد هجده هجری بالشکری خراوان رو با ذربا بجان شاه
 شاه اسمعیل که مرفق چینی جنگی بنوی با معدود که همراه داشت در عشار اول رجب از همدان غریب غور
 با بیست هزار فسون در صحرای چالدران من اعمال خوی بالشکری عثمانی مضاف داد اگر چه چنان محمد استا
 از دیار بکر با فسون ارامش شاه اسمعیل ملحق شده بودند با زسنت بعد فسون عثمانی لشکر شاه

اسمعیل معدود محسوب میشد با بجهت جنگ در پیوست شاه اسمعیل دار مردی بداد از جمله قوچ
 او غلی که از دلاوران عثمانی بود و از چرخچیان شاه اسمعیل را بقتل رسانید و الحق دران معرکه شاه اسمعیل
 اجانب نموده بمیدان کارزار اسب باخ و قوچ او غلی را بقتل رسانید و الحق دران معرکه شاه اسمعیل
 خود بنفسه شادان غلامی پر ز داده جنگ میکرد کوبند زنجیر قوی با شمشیر باره کرد و خلی از لاری
 شاه اسمعیل دران جنگ کشته شد و اسیر گردید اگر چه شکست فسون شاه اسمعیل وارد اما جلا

و شجاعی که شخصاً از او در این معرکه ظاهر و هویدا کرد بد سلب شهرت کلی او شد آخر الامر شاه اسمعیل
 فرزند او در چنین همدان آمد و سلطان سلیم سبب نیریز را ندانید لیکن زیاده از شتر و وز در این شهر اقامت نمود
 آنچه معروفست در این جنگ سه هزار نفر از قشون عثمانی و دو هزار نفر از لشکر شاه اسمعیل کشته شدند
 صاحب بلد التواریخ چنین مینویسد که چون سلطان باین بد کال مودت و دوستی با پادشاه اسمعیل
 سلطان سلیم باغوازی بکنجریان پدید آمد و کرم خود پادشاه شد شاه اسمعیل نظر باینکه سلطان
 سلیم با پدید آمدن کرده نهنینت جلوس برای او نفرستاد و نیز بغض اندر شد قشونی بر سر علاء الدوله
 ذوالقدر حاکم دیار بکر فرستاد و با قتل رسانیدن خان محمد نامی که بعد از علاء الدوله حاکم دیار بکر شد
 بو بعضی کاتبان الاوقاف سلطان سلیم نوشته بود لهذا سلطان سلیم با یکصد هزار سوار و دوازده
 هزار پیاده عزمینشاد را بجان کرد صاحب این تاریخ شخصی را که پادشاه اسمعیل جنکید و بدست پادشاه
 کرد پیاد فوج او غلی مینویسد بلکه الفوج او غلی ضبط نموده نیز کوبید و جنگ چالدران از لشکر عثمانی کشته
 مقبول شد در تاریخ صحیح فرنگی جنگ شاه اسمعیل و سلطان سلیم را از وقایع سنه هفصد و بیست و هجری ثبت کرد
 اند معروفست چنانکه سلطان سلیم بطرف ایران میآمد در مملکت خود اعلان جهاد کرد و اظهار داشت که
 با شخصی که بدعت ریدین اسلام گذاشته است شاه اسمعیل را در این اعلان خود سلطان فلی میپوش
 و علمای سنت جماعت در مملکت عثمانی و چین توانوشند که کشتن بکفر شیعه از قتل هفتاد نفر عیسوی و

زیادتر است

در کتاب دیگر از کتب تواریخ فرنگی که با کمال تحقیق و افعه جنگ چالدران شده کویا بر جنگ در روز شنبه
 بیست و نهم ماه اوسنه هزار و پانصد و چهارده مسیحی مطابق غره رجب سنه هفصد و بیست و هجری اتفاق افتاد
 نضیب کرمک صحرا چالدران را با خائن مسطوره در فوق با کج پادتی شرح و بسط و اندک اختلاف در سنه
 آن مورخین و نگارندگان عاثر ثبت ضبط نموده اند و بعضی فاق و ملاحظاتی در این سانحه مینمایند که
 اغلبی از دفا تر فاند آن مینباشند و ما انرا محض زید بصیرت و اطلاع مطالعه کنندگان مینکاریم

چون مواد معاداتی فبابین شاه اسمعیل و سلطان سلیم عثمانی مستعد آمد نامه از جانبین ارسال و
 مرسل شد که انها بر دواعی منافست مخصوصاً فرود

صورتان نامه هائیکه نگارنده موجود و مضبوط مینباشد از آنجا که عباراتی در انها درج شده که عبارات کتب
 و ملاکت را مینویسند و چون اتحاد و مودت کامله حالتی در بین علیین اسلام زاد الله تعالی دادها از
 نگارنده صرف نظر نموده نموده انرا بر طاق منبجان همکار دارد

در مقدمه جنگ چالدران پیشتر اولان قشون عثمانی بکفر از جلوداران مخصوص شاه اسمعیل را که
 جاسوسی کسب بعضی اطلاعات داخل عساکر سلطان سلیمخان شده بود کرفتن نزد سلطان بردند سلطان
 سلیمخان جلوداران زبور را با ایلی شاه اسمعیل که در حبس داشت بعد از استنطاق و استعلام بعضی
 مطالب از انها حکم بقتل نمود

امرای بغداد و کردستان و دیار بکر و اسنا جلومحمد و محمد کونه و امرای اصفهان و فارس و لرستان در
 جنگ چالدران در رکاب شاه اسمعیل بودند

در اثنای جدال و اشتغال نایره حرب قتال سنان پاشا و الی تا طول با قشون ابوبجمعی خوبطرف مینماید
 شاه اسمعیل جمله بدیه جنگ و کارزار نمایی کرد و در آن میان یکی از عثمانیها که رشادت و شهوری داشت
 محمد پسر اسنا محمد را قتل رسانید و سراج را بریده بکشت کرد و در پای اسب سلطان سلیمخان بزین انداخت و
 فخره اسباب هنر انکسار عده برای قشون شاه اسمعیل شد با وجود این لشکر و مردان جنگی ایران بیکر شب
 حمله بقشون رومی کرده حسن پاشا را محروم نمودند و جمع کبیری را از سران و سرکردگان عساکر عثمانی قتل
 رسانیدند و رعوی عظیم این جمله بقشون عثمانی دست ادر این خبر را سلطان سلیم دادند سلطان خود
 بنفسه با توپ استعدادان حربیه با امرای مین و وسار رومان ستمی که قشون رومی بود نهادند و هنگام
 کارزار بشدت هر چه تمامتر کرد و کار سخت شد شاه اسمعیل با کمال جلا در جنگ مبرک را با مجروح زخمی
 کرد بد و مفارقت غریب عساکر او نایضا و مینا ورده پیشت بلشمن نمودند و قشون عثمانی انها را
 تعاقب کرده جمعی را مقنول و بسیاری از اجمال و اطفال و عیال و اطفال انها بچنگ عثمانیها افتادند
 یکی از مردمان وضع عثمانی در آن کبر و دار صند و فی جواهری پیدا کرد که معادل دو کرب و تومان
 قیمت جواهران صند و فیچه بود

پیران این سانحه از چالدران به نیریز در منازل عرض راه قشون عثمانی هر فلباشی را که بچنگ آوردند
 مقنول نمودند

روز پنجشنبه شانزدهم رجب برای ادای صلوه سلطان سلیمخان وارد شهر نیریز شد و نماز و زوار
 شهر نیریز بجا آورد

در پنجشنبه اقامت و توقف در شهر نیریز از کارها که کردند یکی این بود که احمد قاپوچی پاشا دامامور
 باخذ و امر هواخواهان فلباش نمود و بضبط اموال انها پرداخت و هر چه بافتند بردند

روز چهارشنبه بیست و دوم رجب بدیع الزمان میرزای پسر سلطان حسین با یقرا فرما فرمای خراسان

با جمعی از ارباب عرف و صنایع از اهالی خراسان و نیز با اسلامبول فرستادند و جمعی از غلامان خاصه
سلطان سلیم مامور به تحفظی آنها شده که ایشانرا تحت الحفظ با اسلامبول رسانند

روز پنجشنبه بیست و نهم رجب بواسطه فلت و کمی از فرشتو اناطولی در و ملی در خضت انصراف دارند
روز چهارشنبه بیست و نهم رجب اردو سلطان سلیمان از ارباب رس عیب نمود در حالتی که اسب اسب
و اشخاصی پادی غرق و هلاک شدند

روز پنجشنبه سلیم سلیمان وارد شد چون اهالی بخوان با آنکه صورت ظاهر شان بفریبش شباهت نامی
اظهار نداشتن نمودند از کشته شدن خلاص معفو گردیدند ولی حکم بقشون عثمانی شد که اموال آنها
بالتام غارت کنند

سلطان سلیم از اورنگ آباد تا اسلامبول با نوزده روزه آمده و از اسلامبول تا تبریز یکصد و شصت و نوزده روزه
بهاست به پنجاه و سه روزه

بعد از آنکه انیسر بلخواجه سلطان سلیم خان اختتام یافت با اغلب بلاد فخر نامه نگاشت از جمله فخر نامه بعد
جنگ چالدران و هنگام عزیمت تبریز چاکر آمد و در نوشته صوتان از فرادید است
مضمون فخر نامه اینست که سلطان سلیمان در باب فتح چالدران بجا که آمده نوشته است

بعون الله تعالی بهمین اقبال وارد دبار از در با بجان شلیم دوم مرید بیکین و شلیم آنها را دعوت مکنوی
نمودم جوابی جز اینست که و پاداری در خصوص جنگی که رسید تا با آنچه در چهارشنبه دویم ماه
رجب فت ظهیر است که حضوره وارد صحرائی چالدران شد چون شاه اسمعیل را مقاومت و طلب

لشکر مکن نشد قشون را در وقتش نموده بکشمند از ارباب است اساجلو محمد در سمت عین و بکشمند
با خود در طرف چالدران و جنگ در گرفت قشون جمعی اساجلو محمد را سنان پاشا بیکر بیکر طرفه
از هم پاشانده با خاک یکسان نمود پس آن شکست بطرف عین و مهلمد ساختن قشون اساجلو محمد سنان

پاشا خود را قشون طرف بسار که ریاستش با خود شاه اسمعیل بوزده قبل از اینکه سنان پاشا از
شکست قشون جمعی اساجلو محمد فراغت حاصل نموده بقشون بسار حمله سپاورد شاه اسمعیل قشون روی
حمله ور شده آنها را شکست فاحشی داده بود و در آن جمع کثیری از طرفین مقتول و مجروح شده بودند

پاشا سردار قشون روی نیز زخم کاری وارد آمده بود بواسطه دشمن جیوشده جرات پیدا کرد بدو
و از هر جا برای شاه اسمعیل مدد و کمک رسیده بود طاقتی نیکو بهائین بافتند و نوبت بنورک و سایر ارباب
جنگ بدشمن حمله ور شدند چون دشمن اینچنان مشاهده کردند بدون پاداری فرار کردند و در جنگ پادار

نگیند قشون ما بعضی آنها را فرزند جمعی از سردارها و سرکردگان آنها را چه از اسب برهنه انداخته هدیه بفرستادند
شهر تبریز کردیدند و چه آنها را دستگیر نمودند و نیز محقق شد که خود شاه اسمعیل مجروح و جانی را کرده است
و بالفعل بعضی از عازمین پاشا و انشاء الله تعالی فوج حاکم علیه برای عقد خواهد شد بشارت
این فتح بزرگ را جمیع اهالی مسکنه در تبریز همدان اموحی خرمی بشارت انبساط و عیش آنها بشو
و آنچه لازم بقیش است بشارت انبوهی جلیل خداوند بکیند و خوشحالی نماید استی

چالدران چال و روزانجوره هر یک علیحدگی فریب است از فراوان حال طارم در میان
یک کوه واقع شده هشتاد خانوار سکنه دارد در زراعتش دیمی است هواش معتدل

چال سید قلعه است روحالی هزاران و سوط قلعه تقریباً مساوی با وسط ارباب طهارت است
ویرجهای آن با فیست از عاران وضع اسلوب نیز امینان معلوم کرد

چال شتر شرح چال شتر در ضمن چال حال مسطور شد
چال ق یکی از بلوک سرحدی بلوچستان است

چال قلک بعقیده صاحب معجم البلدان از شهرهای محسنات است بعقیده بعضی انبوه در طرف
بست واقع میباشد بر جمعیت معمول و دوازده معین دارد

چالکان از فراوانی طارم خسته است فیم التی و مالکین منعقد دارد بقول محمد فلان نایب الظاهر
و محمولش و فق حضرت خامس العباسی است الشهداء علیه السلام میباشد هشتاد خانوار سکنه دارد
زراعتش دیمی کمی است و در خانه از زیر دست خرمی میکند که منتهی بقبرل اوزن میشود و در تابستان
بیل از ایل شفاوی است

چالک از منزل با طاق که بعقیده بعضی عقبه حلوان هاست چون مسافر بطرف عراق عرب
رود یکی از دهات است نزدیک بیاطاق چالک است

چالکی قریب است بابی از فرای استرآباد ملکی علی خان آقای فاجار زراعت اراضی اینقریه مشرف
از دور شده فاست تقریباً بکستک آبان روز بار سدن که مشهور برود خانه شصت کلان است
میرند جمعیت چالکی بکشد و هشتاد و نفر میباشد و از فرار بکه در سفر نامه خراسان هابونی مسطور
است چالکی یکی از فرای آباد مابین منزل علی آباد و قوجان است که در جانب عین جاده در جلگه آباد خوش
هوای حاصل خیزی واقع است

چال میکان یکی از محلات شهر دار الخلافه طهارت است معروفست که شاه طهماسب اول از سلاطین

صفویه انار الله مخمتم فی خواست های باره و حصار طهران را بگذارد و موضع از زمین این شهر را
 برای ساختن باره برداشند و آن دو موضع و چاله عمیق و سبکی شد یکی معرفت بجایه حصا و دیگری موسوم
 بجایه میدان و این هر دو محقق شده چاکحصا و چالمیدان کرد بد شرح چاکحصا مسطور آمد اما چالمیدان
 تا پانزده سال قبل از این تقریباً بجای بود بسپا کشف و همیشه منزله شهر و محل رجعت کثافت سکنه حول
 و حوش شیراز آن مرحوم فرخ خان امین الدوله که از ارکان و وزرای عظام آن عهد و دولت ابد مهند بود
 با اقتضا فطرت پاک و نیت خیر که هواره میلی نام بجای داد و بقای آثار خیرت به داشت و آنجا مسجد بسیار
 عالی بنا نمود و آن محل خدیو داری چنین بنائی رفیع کرد مسجد مزبور از طرف غرب ایوان و مقصود بدیع
 و شبستان بسیار وسیع دارد که دارای چهار ده ستون سنگست در در حیات مسجد از جهات دیگر حجرت
 متعدده برای درس و تدریس و سکای طلاب علوم دینی ساخته شده و در حیات این الدله اگر بنیای این
 مسجد یا از سید مرحوم میر و حاج ملا محمد جعفر مخته معرفت چالمیدان که از اجلة علمای عصر و ساکن
 همان محله و در حواله همین مسجد مسکن داشتند با مانت توتبت این مسجد انتخاب اختیار نمود که اکنون نیز
 حاج آقا شیخ موسی شیراز شد از حرم اعلی الله مقامه حسبه الوارثه با مانت توتبت پیام دارند مشهد
 شریف امامزاده سید اسمعیل علیه السلام که از امامزاده ها صحیح التبت فرعی القدر است بنائی عالی و
 دو مناره بسپا بلند دارد در فرج چالمیدان واقع است دیگر از این بنیاد خیرت و آثار شهره که در حوالی این
 محله است آب انبار است که مرحوم میرزا موسی مستوفی متوفی در زید در الحلافه طهران در مبادی همین فرخنده
 عهد بنا کرده است کمال عظمت دارد ولی اگر در مرتبه و اتمام این بابا بار و مسجد مزبور توجهی نشود و این

شد
 جواد
 معلوم
 شد

چالوس

اعراب چالوس پادشاه چالوس میگویند صاحب معجم البلدان گوید چالوس شهر است واقع
 جل در سر حد طبرستان در هشت فرسخی
 این قصبه گویند در مقابل بشالوس شهر است و سوبه اکثره نزدیک کجور که حاکم آنجا افامت دارد از چا
 بامل از کوهستان دیلم بسپا فرسخ است
 بعضی دیگر از علمای جغرافی نگاشته اند که چالوس از بابهای معین طبرستان است زیرا که در زمان خلیفه
 محمد بن اوس که از امرای خلیفه بود حکومت طبرستان نامزد کرد و مشاوارت خود در میان قرار گرفت
 و چالوس را با حدیث خود سپرد
 مؤلف گوید چالوس حالا اسم شهر و آبادی مخصوص نیست بلکه اسم روحخانه نیز گنجد که فاصله مابین
 بلو و نزن آباد کجور و کلارستان میباشد منبع این روحخانه از نقاط مختلفه است سر چشمه آن

صفت
 امامزاده سید اسمعیل
 امامزاده زکریا از اولاد
 حضرت امام موسی کاظم
 علیه السلام است درین
 در چو در بقعه امامزاده
 تاریخ اتمام بقعه مشتمل
 و هشتاد و شش نوشته
 با همام اشاحین است
 بر علی حداد طهران و سید
 اشاحین است
 او اساق میباشد که
 در سخن و در زبان
 کند از جیش طایفه
 مصطفی خان فاجار و
 عبد اعظم نامی در زین
 منقفا ساخته اند در عهد
 شهر ناز و در صانع محبت
 طاب الله ثراه و بوی طحا
 عبید خان بکر طهران
 در سنه هزار و دویست
 بنیاد و ایوان و چاه
 ساخته و در حاشیه در
 که از فولاد است کتیبه بخط
 میرزا اسد الله شیرازی
 میشود در بنیادها دیده
 با شماره علیه شاهنشاهی
 (ناصرالدین شاه) دام ملکه
 مرتبه ها عمده درین بقعه
 بنا کرده شده و منارها
 کاشی کرده اند

آن از طالفان و کندوان و دونا و نائل میباشد با بفتنی که روحخانه که از طرف جنوب و با جریان دارد
 زهر که در نه موسوم به چالوس داخل میشود روحخانه که از سمت طالفان جار است درین موضع که در دور
 بهم وصل و یکی میشود موسوم بجالوس دیگر در دونا اشتهای سپران که دوازده فرسخ است بد ریای خیز
 میرز دهن اسم دارد و دره که مجرا و بستر آن روحخانه میباشد نیز چالوس نامیده میشود و این دره از
 طرف همین رود بد ریای حد است بلو که حاصل خیز با صفای کجور و از طرف بسیار با رضی مرغ خوش
 هوای کلاردشت بیرون بشم ایندء دره تنک و از زهر که دره سنگلاخ میباشد الی و فرسخ بعد از آن
 یک نوبه در حوالی نوج و وسیع شده و نهایت با صفا میکند در از فرار در سطح اراضی برین جنگل چمن
 میشود که دراز منتهی سالفه زراعت و باغی در این امکنه میشود اگر چه حالا هم نواحی مکزین آباد دارد
 آباد و دران زراعت و کشت کل میشود لکن بطور یقین مثل ایام قدیم نیست بلکه در حوالی پل کران که
 از پل زغالی هم میگویند و بعد از آنجا دره پل محلی شاخه شده و موسوم بیل باصری کردیده مجدداً بر دره
 شدت تنک و در وسعت میشود و اطراف آن کوهها سفح سنگی که در جنگل طبیعی اقلی میشود است نمودار
 میباشد و این جنگلها اغلب در سراسر است سبب کاستن خان مساوی که در خدمت دولت علیه
 ابراست و حکم اعلی حضرت شاهنشاهی ناصر الدین شاه خلد الله ملکه و سلطانه مامو ساختن اینرا
 صعب المسلك از کار چالوس بود که در حوالی پل ناصر بسیار از آثار این بنیاد قدیمه بعضی معلوم گشته
 باقی موجود میبود و مهندس مشارالیه خود پیکان نیز زیاد در اینجا یافته و پیدا نموده بعلاوه بقصه
 دیوار خرابه مندی دیده که حد صاحب قلعه شهری بوده و خرابه دیگر کاین حدادی و حجازی و قبور
 زیاد خرابه دیگر از قبورهای معلوم حالیه با سنگهای ریزه که خطوط کوفی داشته مشاهده کرده و بواسطه
 عدم اطلاع از زبان عربی و خواندن خط کوفی در یافت نموده که تاریخ قبور از چه زمان و کدام فرز میباشد
 و باز مشارالیه بعضی استخوانها از قبور بدست آورده که نسبت با استخوانهای مردم این زمان خیلی بزرگتر
 میباشد نیز در اغلب نقاط دره چالوس قبور زیاد در میان جنگل و جنگل انکشاف نموده با سنگهای خراب
 که خطوط کوفی روی آنها رسم و حجاری شده و دیوارها بسیار که هر خرابه معلوم بوده و آثار عمارت
 و این بنیاد قدیمه خشتی که مدخل اغلبی از سنگ بوده هنوز بر قرار است دلیل واضح و برهان لایح بر آباد
 زیاد که حالا معدوم است مشهود مشارالیه کردیده و بنا بر این معلوم میشود تو چو که آثار خرابه او پیدا
 چنانکه ذکر شد قبضه عمده بلکه فاعده و حاکم نشین این ناحیه بوده و گویند این آبادی با پانصد سال قبل
 دایر و موسوم بپور و مقارن آن سنوائی نزلت عظیمی شده کوه مجاور شهر بود و شهر خراب شد و شهر را با تو

نمود و نفره ایجار نیز مؤیداً بنعقد و گفتار است از خوابه شهر بوجرین مستقماً میگرد که نظر
 در با محله بخارن بوده و بازار عمده بزرگی داشته علاوه در خود شهر هم خرید و فروش غله بلوکات و اطراف
 میسده است بوجای اطلاع صحیح طایفه خواجه نندرا شاه عباس بزرگ انجاسکنی داده است بکلمه
 از روضخانه های بکجا لوس میزند روضخانه فیح ساز و روضخانه زالوس است که در محلی که پل کران است و چنانچه
 فرسخ بد ریامانده این دو روضخانه یکدیگر وصل شده داخل رودخانه لوس میشود و رودخانه آنرا نیز چالوس
 میزند شاه راه خلی معین بکراست مستحقان بنعمه فرخنده مهده است بدان اشاره رفت از شهر سنندک شروع
 میشود و منتهی بساحل بحر خزر میگرد و یک ثلث مسافت آن از کاره روضچالوس میباشد و در چندین نقطه
 بواسطه پلهای معین از رودخانه چالوس عبور میکنند و در این زمان آبادی بسیار مخصوصاً نزدیک بلدیای
 هسنگ موسوم بچالوس است مصیبت این روضخانه بحر خزر در حوالی پالورده است

صاحب معجم البلدان و سایر جغرافی نگاران عرب مسافت و بعد چالوس را بری هشت فرسخ اعتبار کرده اند ولی
 بقینا این تعیین سهواست بلکه مسافت و در چالوس از ری هجده فرسخ بل مجاز است و روضخانه چالوس
 بجز این از ماهها حاصل میشود که نسبتاً بسیار از ماهها و روضخانه دیگر ندارد

در ذیل شرح طبرستان یا قوت حموی چالوس را یکی از فضیلت عمده آن نواحی شمرده میشود پس اعیان البلدان
 ای طبرستان دهستان جرجان است آباد امل و هی قصبتها و سایر به و هی مثلها و شالوس و هی مقارنه طاب
 و نیز با قوت منویشیدین تا چند لایم علی غنیه فرسخ باز با قوت در شرح حال کلار از قول ابن فضال نوشته در سنه دو و شصت چهارم در روض بودم و از این بگذرد
 من امل مدینه بقال طابا کامل غراب شیدم که مکتب بشی در مجلسی حاضر بودم و از اهل بیعت فلام در انجلس جمع نشسته شخصی از مجالسین
 ثم شالوس و هی ثغر الجبل و هذه مدن السهل مجلس این کلام پیغمبر را بیان کرد الخیر السیف الخیر السیف الخیر مع السیف فقیه که از انجلس جدا شدیم در
 خواب آوازی بگوئیم رسید که این شعار را میخواند

و این زینا تا که تا اثر احفنا یقیم بالسیف مینا و اهاب العمد
 پیور بالشرق فی شعبان منسبا سفا لنبی صفی الواحد القمد
 فینح السهل و الاجبال مقننا من کلار الی الجرجان فالجبل
 و املام شالوسا و نحوهما الی الخیر ابر من اربان فالشهد
 و بملک الفطر من حرشاساکنه ملاح فی الشجر نجیم اخر الابد

ذکر تواریخ متعلق بچالوس

در حکومت عبداللّه بن جازم که از قبایل خلیفه مامون حکمران طبرستان بود مردم چالوس فریاد کردند و

نام ملقب بپنجم مرد و آنکه از طایفه جازم در چالوس بودند و با اهالی دیلم هم عهد شدند که نواب
 خلیفه را بخود راه ندهند

حسن بن بوی که از قبل برادر خود مغز الدوله در عراق و دی سلطنت میکرد و با قابوس و شمکری دیلی در
 نزاع بود از ری انجمن و فسون زیاد بچالوس بجنبش شمکری رفت و در چالوس با فسون و شمکری مصافح
 او را شکست شمکری نپایه به الشاهر بالله علوی بر حسن بن بویه از چالوس بعد از این فرسخ با مل رفت و خیر فوئت
 علی بن بویه که بوی سپید آمد با گذاشنه بعراق آمد

در سنه بیست و پنجم شهر رمضان سنه دو و شصت پنجاه هجری اهالی چالوس اهالی کلار سناق بستید حسن بن
 زید داعی کبر بیعت نمودند و از این مدینه بد تا پراختار کردند علی بن نصر و عقیل بن مرزور در مسجد چالوس
 برای حسن بن زید گرفتند محمد ابو العباس از طرف حسن بن زید و شنبه بیست و پنجم شهر شوال همین سال که داعی
 در امل حکام با طرف پیغمبر سنندک چالوس را که شد داعی کبر بعد از انفرام از سلیمان بن عبداللّه بن ظاهر حاکم سنندک
 که از طرف بنی عباس حکومت می نمود از امل بچالوس میماند بر نا از دیلمان و کلان با و ملک رسیده با سلیمان
 مقاتلت کرد و همیشه ملاذ داعی کبر از فسون سلیمان چالوس بود و اینواضه در سنه دو و شصت پنجاه واقع گردید
 بعد از فتوحات در چالوس را بمفان از پیغمبر شاعر فسیده برای داعی کبر خواند که مطلع آن این بود (الله فرد و این بید)
 دلعی فانک بر شاعر زده گفت بعینک التراب هلاقت (الله فرد و این بید) و در حال خود را از کبر بنی فرقتند و
 خود را برهنه کرده در بخاک میمالید و مکرر میگفت (الله فرد و این بید) انگاه حکم کرد شاعر را بضر و
 سیل برین کردند پس از چند روز شاعر با آمد و این ابیات بر خواند

انا من عصاه لسانه فی شعره ولریماضر اللیب لسانه
 هنی کفرنا ما را نیم کافرا بخاه من طغانه ابانه

خاطر داعی از او خوشتر کرد بدنا روز مهرگان که بیست و ششم اسفند ماه قدیم است این فسیده بر خواند
 لا فضل بشری و لکن بشریان عرقه الداعی و یوم المهرجان

داعی را در اعتراض کرده گفت چرا مصرع ثانی را مقدم نداشتی تا ابتدا بلائی نمی کرده باشی شاعر گفت ایها السید
 افضل الذکر الا الله و اوله حرف النقی داعی گفت احسنت احسنت ایها الشاعر
 در سنه دو و شصت هفتاد و یک حسن بن بید داعی کبر جهان را بدو کرد و محمد بن زید برادر و کفر خود را که معرفت
 بداعی صغیر است ببعهد ساخت داعی صغیر از جوان خود را بسیار رسانید ابو الحسن نامی که داماد داعی کبر
 و خرابان او را بصرق در آورده بود داعی بر روی داشت بعد از ورود داعی صغیر فرار کرده بچالوس رفت و در آنجا

عده ای

الاحرى سنة مذكوره على الفقه در چالوس بر ابو الحسن ثلث و اورا با مابا بعينش بگرفت و خراب بر او
خود را بنصرف آورد و بعد او را تلف کرد تا رافع هر شهره و الى خراسان از طرف بنی عباس بجنگ داعی صغیر
آمد داعی صغیر بعد از استخفاف در قلعه کجور نایب رافع را که در چالوس بود بگرفت در حالیکه رافع در خواب
چهار فرسخی چالوس مسکد است چون نایب مفاومت نداشت داعی صغیر از چالوس بسیمت طالقان فرزند
فرار کرد

بکر بن عبد العزیز بن ابی دلفنا الحلی که داعی صغیر پوینست قبول خدمت او را نموده علاوه بر آنکه روزی ملاقات
هر از بار هر از بار در هم باو بخشش کرد و او را چالوس در میان حاکم ساخت لیکن در خفا سپرده بود که در
فخاع که او منوشد تم داخل کرده و چنان کردند و فرار در نائل در سر ایلیشام در کنار رود شهر واقع است
این بفضل در خلافت العنض بالله بوده

دو اسبیلای ناصر کبیر بمملکت دیوان و غلبه او بر محمد بن معلوک که از قبل ساامان بر آمد و دیوان حاکم بود
پیر عم خود سید حسن بن قاسم را چالوس فرستاد تا با محمد بن معلوک که با پارتیه هزاره در آنجا اقامت داشت
سید حسن بن قاسم معلوک را منفرم ساخت از رودخانه کبیر در دور و معرفت نیز بوزار باد معلوک
خون گشتگان که در کنار آن رودخانه قبل رسیدند و پامیرف و حجاج چالوس را سید حسن بن قاسم با زمین
هوار ساخت الخطل شاعر حسن بن قاسم را در باب این فخر ملاح میکند

وانت بحجة بیورد التی اجرب فیها اللدما سبولا
فانک معلوک العین بعینه بزهدی اللدالمخدة و عقولا
فلمت نه مکل سام طرفه بلقی اذا لقی العد و همولا
فغیر نظم نهل بعیب عبا به لبطا لبوا المؤمنین بنولا
حتى اذا فر و ابعث بنا لهم کیدا لعداؤه هولوا و نهوبلا
فانی بها حیل الاله و احرفن تلك الحجام فعضتک تعطبلا
و نزلت اقدامهم فی الکفراد صلوا اللغاء و نالوا و اقبلا
خلوا معسکرهم و ما ذخر و ا و خواد ما و جواشنا و جولا

خروج الثامر بالله زیدی الوسوم بجعفر بن محمد بن حسین بن علی بن حسن بن علی بن زین العابدین
علی بن اسیطال علیهم السلام الشهیر بستیدا بنی در چالوس بوده است و سلطنت حسن بن زین
نفرار بکر در زید النوارخ نالیف حافظ ابر و نوشته است در سنه دو و بیست و شصت یک عهد حجاج خراسان

و در طبرستان و جرجان را در ماه صفر جمع کرد و نامه بر ایشان خواند که خلیفه یعقوب بن لیث را بخراسان
حاکم نکرده و از جمله عاصیان است که بی دست و پا خراسان آمده و هم در این سال بود که حسن بن زید بطبرستان
مراجعت نمود و چالوس را آتش زد از جهت آنکه مردم چالوس در آن فرصت با یعقوب بن لیث موالاتی کرده بودند
و ضیاع ایشان را با فطاع دلم داد

در مروج الذهب سعید نوشته است طبرستان که اسم حقیقی او حسن بن علی بن محمد بن علی بن حسن بن علی بن اسیطال است
است در سنه سیصد یک هجری طایفه سپاه پوستان را (مقصود بنی عباس است) از طبرستان خارج نمود و طبرستان
سالیان دراز در دلم و کپلان منزهت سکنت آن نواحی که در جهالت و نادانی فرزند و روش معان را

پیری میگردند و طبرستانها را بدین حقیقتی خدای پستی دلالت نمود بدین اسلام داخل شد جز بعضی از سکنت این
دو مملکت که در کوهها بلند و قلعه جان و در کوهها عمیق و ما منهای محکم سکنتی داشتند و تا این زمان بمذاهب قدیم
خود باقی هستند طبرستان مساجد زیاده در این نواحی بنا کرد و مسلمان برای مصلحت از این طوایف جنگی در زفر
و چالوس سخکها قاتی بنا نمودند چالوس که محیط بیک شخصی بود و دیوارها منرفع داشت و سلاطین عباسی
کرده بودند همیشه را بجا فزون زیاد داشتند برای فتح حمله بلمان و این قلعه بعد از فتح طبرستان با
بود تا اطرافش از قلعه مصلحتم ساخت

بموجب سلطنت نارنج رشید در سنه ششصد و نود و چهار در زمان سلطنت الحاج ابو سلطان که
فتح کپلان کرد و بمقصد داشت که از چهار راه فزون بکپلان بر دایم چوپان از راه اردبیل امیر فتلوشا
از راه خلخال امیر طوغان و امیره و من از راه چالوس خود سلطان از راه لاهیجان

(ابو بکر محمد بن حسن الطبری الحالیوسی الشهیر با بو جعفر ضو و اعظ و محدث که در بنیشتا بو تحصیل کرده بود
در چاه صد هفتاد و در چالوس متولد شده و در محرم یا نصد و چهل و سه رامل وفات نمود

چالوسیدر (یا چالوسین) واقع در عراق عرب است یا بمعنی که در چهار فرسخی خان بخار در
راست آن از نزدیک از قلعه باره عمارت بنظری ابد که خراب شده و رخنه است موسوم است با شد چالوسیدر
این ایله از بناهای خلیفه هرون الرشید است در ترکی همان قلعه خرابه در شط آنار پیل می پیداست
هنوز چند دیواری در سمت است شط باقی و این قسم آثار که غالباً از عهد بنی عباس مانده بقاصله ها

مختلفه السید با شماره متصل میباشد
چالو از خزارع که مسپرکشان و قدیم السنواست حاصل آن ثنبا کو و خروزه و جوق و جوقندم پاشا
چالو جلایا احداث است بلاسکنه واقع در سبستان

دیشته شوا اسلام

چالزافر از مزراع فربه بزرگ کاستانست که بنوع منشی المالك ميباشد
چالريگيا فربه اينست رشتن فريحي اصفا مابراه کرم و کليپا کان کاروانسرای بزرگ معبري در چاله
هست که مترکاه فوافل و عابرين ميباشد

چالچال از فرای حوالی که هانتهان ملكی جنابا فاما محذوقی مخهدکرها فاشه فابست ماهی دستلف
داسنجاهه واقع است

چالرجار مزعه است از مزراع صابن قلعه ایلان شاهسون فورن بکلود در اینجا بلاق مینامند
بیلافاست

چالهنر از دهان بلوک شمیران طهران غریبه در اینجا درونی هوایش کرم و آبش که سه چهار خانوا
رعیت این ده است باغ هم دارد

چالین قریه اینست جزو بلوک آباده طول جگله این بلوک از شمال جنوب پنجمین است از ده فرسخ عرض
آن چهار فرسنگ مینامند صنعتها ای فاشوسازی و جعبه بست

چالکچ آباد دهکده است فایم النسق در طارم ملكی حاجی سید محسن در سطح دره واقع و اطرافش
کوه است چهل خانوار سکنه دارد در اعش دمی است و خانه از پایش دره مبلکد که نفعی باهل فربه مینماید

چالجم در دو متره بنشایورد در طرف جنوب مشرق این شهر واقع است از فراد مسطورات بعضی جزایر
نکارن دو دینست قریه از نواع جام است باغات زیاد دارد و میوهجات بسیار از جام و فرای نواع ان بعل می آید

خزیره بابا شیخ جام کمال لطافت و حلاوت دارد از آب آن فناقت گویند و زردی که جام در دامنه کوه چالینست
که در مستنابان کرم و در تابستان خنبل سرد است و جوی مسطورات جهات ای حاجی خلیفه جام فصبه

اینست که در سه رجه طول و می فاشش عرض دریا خزر مینامند

این بطوطه در سفر نامه خود موسی بنحفه النظار مینویسد من در سنه هفتصد و چهل و هشت جام را دیدم شهر
حد وسطه بزرگت که کوچک باغات زیاد و اشجار بسیار دارد چشمه ها کثرت و انهار بسیار از وسط شهر جاریست

بیشتر درختی که در اینجا غرس میشود نوتست که بزرگ آنها بمصر عمل آوردن این شهر مینماید
از فرار معروفی این شهر شیخ زاهد عابد شهاب الدین احمد جامی است ابن ابراهیم شیخ احمد معروف به شیخ زاده است

که یکی از سلاطین هند و راجا سلاطین جمالا شهر جام و متعلقان ان با ولاد شیخ زاده فعلق در آن بیعتی سلطان
ابو سعید غولند و با کمال استقلال این شهر را اداره نموده و صاحب مکت فراوان هستند شخصی که طرف اعتماد

بود و این بود که چون سلطان ابو سعید بخراسان سفر کرد در حوالی جام نزد یک خانفاه شیخ زاده اردو زد

شیخ زاده او داد کمال جلال پذیرفته هر چادر یک داس کو سفند فرهاد و بهر چهار نفر از آحاد و افراد کسا
نیز یک داس کو سفند بخشید بدو و آب چهار پایان علوفه داد

نکارند که کویا کچه مایه جام و خورش و دشت کمان مسافت زیاد است اما غالباً این شهر مو و صده در چاروا
و بیخای نر که جنوق بوده چنانکه بچاه و یکسال قبل از این الله فلیخان و الخوق دو مرتبه در ظرف دو سال

بجام ناخن این بلده را ویران ساخت در سال اول تمام اهالی فربه اعفان را با سپهر بد سال دوم مردم
فرای رواندنی مرغاب با سپهر فشد جام حالا انها شهر سرحد بلوک مشهد است بلهران و مدفن شیخ جام

علیه الرحمه مینامند و شرح احوال شیخ مینماید

ذکر قلاع و قراون مزراع جام

قلعه نوش اب ملک محذوق فلیخان جامی هوایش معتدل بیست خانوار دارد جدید النسق و از آب فغان مشروب میشود
اطرافش را ایل سبکولی که هزار خانوار مینامند مرغ خود فرار داده اند نوکر دیوانی ندارد قلعه فرغانه

دیوان اعلی است اب در و خاش و بیست و سیصد و پنجاه خانوار دارد بتول سوار است در شهر سفید و
نصر الله خان جامی است که این قلعه بتول و است در اطرافش ایل بنهور و سبکولی که جزو هزار خانوار جدید

النسق مینامند واقع شده اند هوایش معتدل است شهر جام ناز و آباد خراشست یعنی که دو دینست قلعه
خراب دارد و سابق هر آباد بوده قلعه کارز بداغ در دامنه کوه واقع است از آب رود کوه و چشمه سار

مشروب میشود فغان زیاد دارد خرابه است صد خانوار از ایل بنهور در اینجا هستند سی سوار دیوانی دارد متعلق
بشکر الله خاش قلعه آباد با پردیغ فرخ است خالصه دیوان ها یون از آب رودخانه مشروب میشود

فغان هم دارد بتول بیست نفر سواره است هوایش معتدل و یکصد و پنجاه خانوار دارد اطرافش ایل بنهور
از طایفه سبکولی که هزار خانوار مینامند سنی مذهب است سفید کل مرز ایل سبکولی کو سفند ارها

در زمستان بیست سفید سکنه مینماید شهر قلعه آباد پر است بیست سفید رضا فلیخان و عبا فلیخان
جامی که اینجا را بتول دارند اهالی اینجا جدید النسق مینامند

قلعه سفید سکنه از آب رود کوه مشروب میشود هوایش معتدل در شهر قلعه آباد واقع است و فرسخ مسافت
بقلند آباد دارد اطرافش ایل بیست شهر سفید سکنه پر است قبا ایلادی ندارد بیست نفر سوار دارد سرکرد

انها محذوق فلیخان جامی است فایم النسق مینامند سکنه اش هزار خانوار است حسن آباد ملک نصر الله خان
چهل خانوار سکنه دارد از آب فغان مشروب میشود در هزار فدی قلعه آباد واقع است اطرافش ایل سبکولی بنهور

جزو هزار خانوار جدید النسق و قس نوکر دیوانی ندارد قلعه پردیغ و فرسخی نر بیست و نر در میان

کوه واقع شده صد خانوار دارد مالک آنجا صد نوماست اطرافش ابل ندارد فئات و چشمه سار دارد نو
 ندارد و عیش قدیم النشوق است با جز در سمت کوه آن واقع است پیش آنجا که خدا جبار است
 قلعه ده نوسه فرسخی نرب به سمت غرب دامن کوه است چهل خانوار دارد اهلش سنی مذهب کوه سفندار نه و
 فتلان و مینا صد خانوارش از اهالی غور و باختر از ابل فئات مشروب پیشو ملک مهاد بقلی میرزا است نوکر دیوانی
 ندارد مکنه اش قدیم النشوق میباشد قلعه آقا محمد عرب نزد یک بوکار و جلد بد النشوق ملک رعینا از ابل فئات
 مشروب پیشو بسینه خانوار جامی دارد در دامنه کوه واقع است اطرافش آباد هوایش سرد است قلعه کتبه شمشیر
 اهلش حد بد النشوق میباشد در هزار قدمی فتلان آباد واقع است هوایش معتدل بسینه خانوار سکنه دارد از ابل
 فئات مشروب پیشو ملک محمد رحمان فاجار هوایش مثل حسن آباد است

قلعه حد رآباد ملک جلد فلجان جامی است از ابل فئات مشروب پیشو هوایش معتدل اطرافش ابل تهور سیکو
 در نیم فرسخی فتلان آباد واقع است این تهور هم جزو هزار خانوار فتلان آباد است که در اطراف فتلان آباد و قلعه جبار
 دو نادران نشین دارند سکنه اش حد بد النشوق میباشد فاد رآباد هوایش سرد سینه است و پنجاه
 قدمی نربانفا و افتاده از وودخانه مشروب پیشو ابل جزئی که مشهور بکوبیانی است آنجا سکنی دارند قدیم
 النشوق است یازده نفر نوکر سواره دارد بتول سوار است بسینه نفر نیز سوار و واجب سنی بکر دارد که جمعا
 سی و یک نفر پیشوند در پیش سفید و یک زاده سوار کل از خانها ابل در اطرافش نیست متصل بمزار است
 سکنه اش هشتاد خانوار و سنی مذهب میباشد

نرب سفید سمدان شیخ احمد زید پیل احمد جامی است سکنه اش قدیم النشوق هوایش معتدل از ابل و خان
 زواع پیشو یک فئات هم دارد که دو سنگ اب جاری دارد نوکر دیوانش به نفر میباشد صد خانوار
 سکنه دارد سمت شرقش مسافت شصت فرسخ ابل ترکان افتاده است ناز و آباد که بالفعل خراب است
 دو از ده فرسخ مسافت دارد خود نرب در الحکومه جام است که محمد ابراهیم خان سردار فاجار است قلعه
 قدیم آن که نزدیک بمزار است در هفتصد سال قبل ساخته شده حال خراب است قلعه که حال آباد محل حکومت
 بمفاصله هزار قدم از مزار دور است در سته هزار و دویست ده ساخته شده حال آباد است باغات زیاد
 دارد پیشتر از سکنه اش سنی مذهب می باشند زیاد از صد خانوار شصت ندارد

حسن آباد در نیم فرسخی نرب واقع است از ابل رودخانه مشروب پیشو سکنه اش یکصد خانوار از ابل در
 و سنی مذهب میباشد بسینه نفر سوار ملزمی دارند هوایش مثل نرب است در اطرافش ابل نیست طرف شرقش
 چون نرب ترکان نشین است سر کرده و در پیش سفید آنها آقا جواد بیک است

قلعه اهام و پر یک سکنه اش سی خانوار و هند هبشان سنی میباشد از آب وودخانه مشروب پیشو هوایش
 معتدل اطرافش ابل سمت شرقش ترکان مرد پنجفر سوار دیوانی ملزمی دارند در پیش سفید محمد خان و محمد جان بیک
 سکنه این قلعه حد بد النشوق میباشد به فرسوخه در سه فرسخی نرب واقع است باقونی در یک فرسخی نرب
 واقع است خانوار که سنی مذهبند از آب وودخانه مشروب پیشو ده سوار دیوانی دارد هوایش مثل
 هوای نرب اطرافش ابل ندارد فئات دارد و غرابه و جلاست سمت شرقش مثل نرب ترکان نشین می باشد سکنه
 آنجا قدیم النشوق میباشد سر کرده آنها با باخان شاملواست امتحان در سه فرسخی نرب است از وودخانه
 مشروب پیشو هوایش معتدل اطرافش ابل ندارد سمت شرقش ان ترکان مرد واقع است بسینه نفر سواره دارد در نرب
 نربوره بتول آنهاست پیش سفید محمد جان بیک حد بد النشوق در سه فرسخی نرب واقع است سکنه آنجا بیک
 خانوار است سر کرده جبار بیک است قلعه کلانه در وونک در دامنه کوه واقع است هوایش سرد است از ابل
 فئات و چشمه سار کوه مشروب پیشو اطرافش ابل نیست یکصد بسینه خانوار ابل جامی دارد این قلعه قدیم است
 در نیم فرسخی معتدل آباد است پیش سفید امریک جامی است

قلعه سراز فئات و چشمه سار مشروب بسینه یکصد خانوار جامی دارد قدیم النشوق پیش سفید نرب قلعه بیک جامی
 این هر سه قلعه نزدیک بسید بکر است ملک رعینا است بتول خانی باخان میرزا است هوایش سرد است
 قلعه حسک نزدیک در نرب پنجاه خانوار جامی قدیم النشوق دارد از فئات و چشمه سار مشروب پیشو پیش
 سفید آنجا که خدا علیجان جامی است قلعه کار نیز نو در نیم فرسخی نرب واقع است در شرق پر و واقع
 است ملک خانان خان و حاجی صفر است از فئات مشروب پیشو در اطرافش ابل ندارد سکنه آنجا سی خانوار و جلد
 النشوق است عابا از جامی و غیره میباشد هوایش معتدل قلعه بوکار نزدیک بقلعه سراسان
 فئات مشروب پیشو دامن کوه است ملک ملا احمد جامی و حد بد النشوق میباشد ابل ندارد سی خانوار سکنه
 جامی دارد قلعه سلو تپه در نیم فرسخی نرب واقع است بسینه خانوار دارد در دامنه کوه واقع شده است
 از فئات مشروب بسینه بعضی از فئات کوه سفندار ابل تهور آنجا قتلای مینا بسید نوکر دیوانی ندارد پیش
 سفید صاحب ملک نصر الله بیک نایب جام این قلعه سمت غرب نرب واقع شده است

قلعه نو ملک عینا خان برادرش در سه فرسخی نرب سمت غرب آن واقع است ابل در اطرافش ندارد از فئات
 مشروب پیشو نوکر دیوانی ندارد هوایش معتدل است نازه آباد شده بهر جهت ده خانوار شصت مذهب دارد
 قلعه محمود آباد قدیم النشوق میباشد هوایش معتدل از آب وودخانه مشروب پیشو و بسینه خانوار دارد و در پیش
 و پنجاه سوار که نصف آن اور کچی است و نصف آن جامی است ابل ندارد در پیش سفید سر کرده سواره قدیم نصر الله

بیک نایب محمد و بختان و علی رضایی است فلعله لکن قدیم السنون و بیک محمود آباد صد خانوار
 سکنه اش از نیکان مروی میباشد از آب رودخانه مشروب پیشوایی در نزدیکی ندارد شتران مروی است
 سواره دارد در پیش سفید رچم بیک و یار محمد بیک است و او پیش معندل در چهار فرسخی نرب واقع است
 فلعله سفرده در دامنه کوه واقع هوایش معندل است از آنجا تا محمود آباد دو فرسخ راه است
 سفید محمد رضایی شصت خانوار از او رکنی و جامی دارد از آنجا چشمه سار و فواید مشروب میشود قدیم
 السنون است نوکر پوانی ندارد مگر مال رعینا است فلعله در ویج هوایش سرد است لکن رعینو
 در دامنه کوه واقع است صد خانوار دارد بیک صد خانوار شرا و رکنی و دو صد خانوار شرامی میباشد
 قدیم السنون است از آب رودخانه و فواید مشروب پیشوایش سفید آنها امیرخان و بختان و میرزاها
 ایل و اطراف ندارد فلعله عبدل آباد و پیشوایان خانوار دارد دامنه کوه واقع است از آب کوه
 و مشروب پیشوایان سوار بدو پوان میدهد هوایش سرد است ایل در اطراف ندارد در چهار فرسخی
 محمود آباد است پیشوایان خانوار خان و اسیر ملک و اولادان او است قدیم السنون میباشد فلعله
 هوایش معندل است از آب کوه مشروب پیشوایان صد خانوار هزاره دارد مذهبشان سنی میباشد چهل سوار
 بدو پوان میدهد اطراف ایل بسین پیشوایان سفید خانبا با خان هزاره قدیم السنون متعلق بجام است

تواریخ منعلق بجام

در سنه هفتصد و هفتاد و هجری و ایام سلطنت سلطان ابوسعید خان امیر سپاه اول و ایل خراسان ندری
 اندیشید که در طوی نری که بعد و مکر شاهزاده پیشوایان که داعیه سلطنت ایران و فتح خراسان داشت
 بدست آمد و وی خود مبتلا نیز و پرامیر مکتوب ز پیشوایان بدینین ایضا لکن امیر مکتوب فرار داد چند
 ساعت قبل از انعقاد طوی شخصی بخانه امیر سپاه اول رفت باو یکوب شاهزاده پیشوایان در صدد گرفتن
 تو میباشد از ندر تو مطلع گردیده است چنانکه فرار داده بود شد و چون امیر سپاه اول این بشنید
 در نیک با معندل سوار شد که خود را عراق رساند و رجاء مبارک شاه که کشته در پهنه با او داشت
 باو گرفته او را بقتل رسانید و ماده قتل امیر سپاه اول را چنین گفته اند

در هفتصد و هفتاد و هجری و ایام سلطنت سلطان ابوسعید خان امیر سپاه اول و ایل خراسان ندری
 در سنه هفتصد و هفتاد و هجری و ایام سلطنت سلطان ابوسعید خان امیر سپاه اول و ایل خراسان ندری
 در سنه هفتصد و هفتاد و هجری و ایام سلطنت سلطان ابوسعید خان امیر سپاه اول و ایل خراسان ندری

در سنه هفتصد و چهل و هشت هنگامیکه مسعود سرداری اغلب از بلاد خراسان فرار نمود و بوجام

والی جام

مسعود خود ساخت که از آنجا بسین هرات حرکت کند سلطان طغان بنو سردار خود را با پنجاه هزار مرد
 بدفع مسعود سرداری بجام فرستاد شکست فاحشی از فسون مسعود سرداری خورده مراجعت نمودند
 حسین غوری والی هرات اعلان جهاد با طرف نمود از جلو و عقب مجاوران بسین هزار نفر مسعود سردار
 حمله کرده او را شکست دادند

در سنه هشتصد و دو و امیر تیمور کورکانی وقتی که بقصد پیشویش هفت ساله بسین ایران حرکت نمود
 امیرزاده در سنه و امور بفارس گردید که بانفاق برادرزاده امیرزاده پیشوایان طرف بغداد رفت
 در غزه پنج سال هشتصد و هشتاد و یک و جلوس میرزا شاه رخ کورکانی امیر سپاه خواجده امیر الامراء
 دل بد کرده با جمعی از اعیان هرات راه فرار گرفت میرزا شاه رخ نیم شب مطلع شده اثر آنها ناخن در
 جام با نهار سپید بعد از اسما لثا نشان را معاودت داد

در سنه هشتصد و پنجاه و پنج هنگامیکه ابوالقاسم بابر کورکانی بعد از میرزا النور بیک و عبد اللطیف
 بر سر سلطنت خراسان و در هرات مملکت بود میرزا سلطان محمد بن بایسنقر کورکانی که در فارس و عراق
 سلطنت داشت بطبع شجر مملکت خراسان بسین هرات رفت و رجاء فریقین نداشت نمودند و جنگ بسین ندر
 پیوسته بابر شکست خورده با هفت هزاران مرد که بدو رسید همان سال تحطی عظیمی در خراسان بمجوس
 در هرات شد

در سنه هفتصد و سی و پنج هنگامیکه شاه طهماسب اول بقصد دفع عبید الله خان اوزبیک بسین هرات رفت
 خوانین اوزبیک در زار آباد منجالی جام در مقابل مسعود شاه طهماسب در روز ناسوا عاظم اورد و زدن
 صاحب نخچه التواریخ علاء فسون اوزبیک را بکشد بسین پنج هزار نوشته در سار و فسون جام در روز
 عاشورا آتش حرب بشعل شد و ایند اشکسته بعضا اگر شاه طهماسب را در آمد امیران بسین هزار نفر از
 فسون اوزبیک مقتول و خلقی که سردار فسون بود زخمی شد

در سنه هفتصد و چهل و سه در سلطنت شاه طهماسب عبید الله خان شیبانی سپیدم میرزا اباسپا اوزبیک
 مامور ناخن جام نموده خلیفه رسول که از طرف شاه طهماسب طلی خراسان و در مشهد مقدس منوقت
 بود در جام بسین اوزبیک رسیده آنها را منظم ساخت

در سنه هفتصد و هفتاد و هجری و ایام سلطنت سلطان ابوسعید خان امیر سپاه اول و ایل خراسان ندری
 در سنه هفتصد و هشتاد و هجری و ایام سلطنت سلطان ابوسعید خان امیر سپاه اول و ایل خراسان ندری
 در سنه هفتصد و هشتاد و هجری و ایام سلطنت سلطان ابوسعید خان امیر سپاه اول و ایل خراسان ندری

باده هزار مرد و بابران نهاد بسین خان دو الفند رحاکر جام باد و هزار و پانصد نفر بر آنها حمله کرده

مقبول شد و هزار نفر از عساکر فریباش راه عدم به پوتند

در سال نهمصد و هشتاد و شش در زمان سلطنت شاه محمد صفوح جلالت خان ولد محمد خان اوزبک
جام را غارت نمود

در سنه نهمصد و هشتاد و نه که علیقلی خان عباس میرزا ابن شاه محمد و در هرات شاه عباس خوانده بخت
جلوس داد و امرای خراسان سوای مرتضی قلیخان نرکان و الی مشهد مقدس تکین نمودند شاه محمد قصد
خراسان و نیشاب علیقلیخان نمود و اخرا امر کار با صلاح انجامیده شاه محمد مراجعت کرد و عباس میرزا بوزارت
علیقلی خان حکومت خراسان باقیانند شد قلیخان حاکم تربت که مرد مدبری بود از حاکم مشهد مقدس
استدعا نمود که بجز میرزا بارت مرقد مطهر رضوی سلام الله علیه بشهر مشهد آید و پس از حصول امان چون
بان شهر در روز پنجشنبه سیل یافت و جمعی را بجام فرستاد شاه قلی سلطان حاکم آنجا را کشته آنجا
بجز منصرف کردید و مشهد مقدس و جام مستفلا امر او را شد

در سال نهمصد و نود و پنج جلالت خان ولد بن محمد خان اورکچی باشش هفت هزار نفر جمعیت بناخت خراسان
آمد و جام را غارت و ناخن نمود مرتضی قلیخان نرکان و الی مشهد مقدس بر او عمل کرده در جام او را
داده بقتل رسانید

در سنه نهمصد و نود و هفت شاه عباس اول بقصد منازعه با عیبد الله خان اوزبک روانه خراسان
شد و مرشد قلیخان وزیر اعظم در قسطنطنیه معزول گردیده شاه عباس با جام رواند و لحاظ از آنجا بواسطه
فوجان فرهاد پاشا سردار عثمانی در کجور و روجمال او علی حاکم بغداد بهمدان فرسخ غریب نموده
معاودت بعراق کرد

در سال هزار و بیست و پنج در سال بیست و نهم سلطنت شاه عباس اول فراتر از نام اوزبک جام را
غارت نمود

در سنه هزار و دو و بیست و سی در زمان سلطنت خانان خلد اسبانی فخر علی شاه فاجار طیب الله فیض
و حکومت شاهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه در خراسان چون بعضی خود سر بها از حاجی فرزند
میرزا و الی هرات مشهور شاهزاده حکمران خراسان بقصد نیشاب و بیست هرات و اند عطا محمد خان افغان
در جام از جانب حاجی فرزند بنی بصره و استکان آمد غوربان را پیشکش نمود که شجاع
السلطنه معاودت نماید و لمسئول او مقبول شد شاهزاده عطف عنان نکر تا هرات رفت
ایشهر را منصرف شد

در سنه هزار و دو و بیست و چهل و دو و الی قلیخان و الی خوارزم باغواهی محمد خان و الی بجام ناخن و آنجا را
غارت نمود و در محو آباد جام اثر از او کرده شیخ چید را من اسبک اسبها سوارهای او پاسبان پارو کرده
بجام در ارد و میکردید الی قلیخان بخیال اینکه سواره شاهزاده شجاع السلطنه استخالف فرار
بر فرار اختیار کرده تا سرخس عزمان نکشید صبح جامان ایضا که از ایشان بغارت برده بود بعل و آنچه
در ارد و الی قلیخان باقیاننده بود بدست آورده و نصاب نمودند

در سال هزار و دو و بیست و پنجاه و سه که موکب شهر بار میر و ماضی محمد شاه غازی انا و الله بر هانه منوچه
پور ش هرات بود در بیست و هشتم رجب آصف الدوله الی خراسان با چهار عراده توپ
د و هزار نفر فتوا از عساکر ظفر آثار از جام باند خود و شبرغان رفت

ذکر معارف و مشاهیر جام

شیخ جام از معارف کابری جام صاحب مملکت و مشهور بکرامات بوده و صاحبان ملوک و بزرگان
ارباب معرفت و تصوف در هر عصر و زمان نسبت به شیخ بزرگوار اظهار حسن عقیدت و ارادت نموده اند خواص
شمس الدین محمد حافظ شیرازی علیه الرحمه در مقطع یکی از غزلهای خود فرماید
حافظم بر جام جام استای بسیار و زینده بند که برسان شیخ جام را

و ما شرح حال شیخ جام احمد ندبه پیل از روی سند معتبریکه نویسنده آن ابوالکلام ابن علاء الملک سجستانی
و در سنه هشتصد و چهل و پنجم میرزا شاهرخ کورکانی نوشته منکبیم و هو هذا

شیخ احمد جامی در فریه ناموز ناخیزه شیز در سنه چهار صد و چهل هجری منوکل شده تا سرتیسین و دو سال
زندگانی آشفته غیر منظم داشت رفتار او چندان بر وفق شریعت و طهره نبود در سرتیسین سالگی از جمیع
معاصی نایب نادم شده در کوه نمک مرغاری معتکف شد و دوازده سال تمام روزها روزه گرفت و محفل
ریاضات شاقه کرد بدین بکاست جهان بسیار است پس از آنکه بزور صفا باطن منمحل و بکارم اخلاق منمحل گردید

صیبت قدس شرف مقام او با فطرت عالم رسپل از هر جانب سالکان طریق و طالبان مسلک ایقان و تحقیق و در
بجای ملش آوردند از میان انقاسن کبیر اش کسب رجات نمایند و کشف و معضلات کثرت و از دهام اهل ارادت
او را مانع از ریاض و جلد در عبادت آمد لهذا از کوه نمک مهاجرت کرده بکوه دیکر جام مقام نمود و شش سال
دیگر در این جبل جمل نفس را در زیر بار ریاضت داشت همت بر تکمیل آن میکاشتن تا بادش منزلت رسید و سفینه
مرادش ساحل از عالم غیب ساحل لایب مورد الهام شد که مدین خلوت و عزت منفضه کشته و در معاشرت
و مرادش با یاد باره طریق پر دانی سرگشتگان وادی جبرئیل را هادی راه تحقیق باشی آن وقت بوجوب الهام

بارشاد پرداخت و سپید را سالک راه و مشاد ساخت از کرامات او یکی اینکه پیش از وفات خبر داده بود
 که سلطان یکبار از در باطن بطایفه اسمعیلیه را در مپور زد و سلطان سنجی بجای پدر بر آنکه سلطنت
 جلوس خواهد نمود و همانطور شد که شیخ خبر داده و سلطان سنج در زمان سلطنت خود کمال ارادت را
 بشیخ مپور زد و غالباً در امور دولتی و مملکتی با او مشاوره میفرمود اگر چه معروفست که شیخ تحصیل علوم
 ظاهری نکرده اما از سنه یانصد و یک هجری تا سنه یانصد و سوس و چهارده جلد کتاب در ادب شریعت
 طریقت و حقیقت تصنیف و تالیف نموده و در خالصه المقامات ابوالمکارم سابق الذکر پنج کتاب از چهار
 کتاب شیخ را اسم میر و مینو بسید که سابق کتب شیخ در زمان فتنه چنگیزی مفقود شد خلاصه شیخ جام
 سن پیری سفری که معظه زاده الله تعالی شرف و تعظما مشرف شد پس از نسل تفصیلاً عالی و مراجعینجام
 در حرم سنه یانصد و سی و شش داعی با آنها النفس المطمئنة از جمیع الریک را ضمه مرصده را بسید انجام
 گفته بر باض فریب خرامید

وضع کیند بقعه شیخ از این قرار است آنک بسید عالی که بالای آن در برج مربع بلند ساخته شده
 شخص وارد بد و مسجد پیشو مسجد اول و موسو بکیند سفید است و مسجد دوم معروف مسجد که مایه سخن
 مسجد مربع مستطیل و در طرف شمال و جنوب بلند و بافته است و محاذی در کیندی است در جلو کیند
 درخت پسته کفنی که مقبره شیخ در سایه آن درخت است بلا فاصله پشت این محوطه مسجد سپید و سی
 میباشد و بعد خانقاه و اکنون اغلب این ابنی خراب است خانقاه کوچکی که در جانات شیخ بنا شده حالا
 باقیست و چندین مرتبه مرمت شده و بد و یعنی دهه اول از یکی از بناهای شیخ معروف و شیخ الاسلام
 قطب الدین تعمیر نموده است بعد از سنه یانصد و یک سلطان سنج میباشند در سنه یانصد و سوس ساخته شده
 مقبره شیخ موسو بکیند سفید است از ابنی سلطان سنج میباشد در سنه یانصد و سوس ساخته شده
 پس از آن در سنه هفتصد و سه ملک عیبات الدین محمد کرب همان مسجد را وسعت داده بنام مدرسه در
 سلطنت میرزا شاه رخ کورکانی در سنه هشتصد و چهل و شش امیر ملک شاه نامی نموده است مدرسه
 کوچک دیگر در اینجا هست که بنای آنرا نسبت با میر تقی میر هندکو بنید و متیکه شاه عباس بقصد بوس
 فندها از جام گذشت نظر بانکه شیخ معروف و فتنه بود حکم خرابی مقبره او نمود چون قبر را بنس
 کردند طوماری پر از آمله که شیخ عقاید مذهبی خود را در آن درج کرده بود و بموجب آن طومار
 نشیخ شیخ ثابت میکرد پدشاه عباس از کرده پشیمان شد و نذر کرد که اگر فخر فندها را ورامتیر شود
 نه تنها این خراب کرده است مسجد را بسازد بلکه از نوعی بنا نماید و از محاسن اثنا فاند فندها مقصود

عساکر شاه عباس کرد بد و در مراجعین بند و خود وفا داد نمود و آنچه حالا باقیست از بناهای شاه
 عباس است آن عبارت از باغ بزرگ کیند در سمت شرقی مقبره و در باچه در وسط باغ است و علموا از آب
 صاف سماهی ز یاد باجمله مولا ناکاهی بنظم اشعار نوحی منبوه نمونه افکار حقیقت آثار او را بدین دو
 بیتا قصار مینماید

نه در مسجد گذارندم که رنگ نه در میخانه کاین چهار خطم است
 میان مسجد و میخانه راهی غریب عاشقان ره کدام است

جای اسمش عبدالرحمن و مقلید نور الدین مولدش در حوالی جام در اوایل عمر تحصیل علوم و کمال
 پرداخته در فنون فضا و دارای مقامی معلوم گردیده پس از تکمیل علوم ظاهری صورتی منوجه کسب
 مقامات باطنی و معنوی گردیده در سلسله نشیند به صاحب جاه و مرتبه بلند آمد و رسائل جامی در
 تحقیق مطالب عرفان و تدقیق مراتب سلوک و ایقان حد خود و حسن اسلوب و مرغوبی دارد و عدد
 بسیار میباشد و از جمله شرح باغی است که بر فصوص الحکم محیی الدین عرابی و باستانیها بنام عالی
 مطبوع تصنیف نموده و سایر مصنفات جامی نیز نظیر عریبا فارسی از یاد و اغلب صفت شهرت دارد
 از جمله هفت شوی است معروف بسبب الحوکه اسمی آن از این قرار است (سلسله الذهب) (سلاهان
 و ابسال) (تحفة الاحرار) (سجدة الابرار) (یوسف و زلیخا) (لیلی و مجنون) (خز دقانه اسکندری)
 نیز از کیند جامی است (نقش الاثر که تذکره الاولیاست) (اشعة اللغات) (الواجب) (شرح فصد
 خریه قارص مصری) (شرح ایبات امیر خسرو) (سخنان خواجہ پارسیا) (ترجمه چهل حدیث) (منافع موش
 خواجہ انصار) (بهارستان) (شرح بیتمین مشوی) (شرح رساله مناسک حج) (رساله عرض فایده)
 (رساله موسیقی) (فوائد ضایعه شرح مشکلا الکافیه) (رساله معانی) و دیوان غزلیات مولا نا
 مشحونست بقصاید خوب و غزلیات مرغوب و ترجمان بسیار نماز مشرب مولا ناصافی و در حال
 حیات جنابش مرجع زهاد و عباد و فضلا و دانشمندان خاصه سالکین مسالک معرفت و عرفان در
 سلطان ابو سعید کورکانی و سلطان حسین میرزا باقر اسپیا معترف و محترم و در مجالس سلطنت
 وجودش مغنم میبود و وفات آنجناب بعد از سفر حجاز در سن هشتاد و یکا الی در سنه هشتصد
 و نود و سه هجری و از سی چهل هزار شعر مولا نا باین دو سه شعر اقصا مینمایم که در دفتر او درین
 فن معلوم مطالعه کنندگان کرد

سلام علی الطه و پسین سلام علی الخیر النبیین

تحات وصلک اولدین عمرات شوقه الحشا زغث بسینه کوانشی که نزد زبان کاشا
 همه اهل مسجد حومه و در صبح و دعای شب من و ذکر طره طلعت نور من العداة الی العشا
 زهجران بر لب امدجان غناک الایالیث شعری ابن الفاک
 زهی محاک در چشم خونفشامشنا بلب نوجانی و من بنده بجان مشناق
 هاشمی مشهور زاده مولانا عبدالرحمن جای از شعرا و دانشمندان جام است
 نظام معروف بنظام الدوله واسمش احمد در دفر خوارزم شاه نویسنده معنری بوده شعرایم
 بدینسروده است
 خواجه شمس الدین محمد الکوسو الجامی از اولاد کبار شیخ جام شیخ الاسلام احمد الجامی النامی
 و از جمله عرفای جام است صاحب مقامات و دارای مراتب کشف و شهوت در سال هشتصد و شصت
 و سه سیرای جاودانی صحت نمود فیروزی در حوالی مسجد جامع هر بنا است نزد بکر رفیق ابو
 پزید مرغزی
 قطب الدین محیی جامی الاصل نیشابوری المولد ملکی بابو الفضل است عازم جلیل القدر و
 صاحب مقام بوده وفات او در سنه هفصد و چهل هجری میباشد
ذکر جوامع بلاد مد بمالک محمد
جامع ابر ابن مسجد در سنه هشتصد و هشتاد و هشت هجری ساخته شده وضع بنای آن
 از فرار دپل است
 دو در این مسجد راست و مقابل یکدیگر یکی در سمت شرق و دیگری در طرف مغرب از در شرقی بوا
 سه پله وارد کریم صحن شده بلافاصله بصریح مسجد که تقریباً هشت ذرع و دوازده ذرع طول دارد و در
 میان این حوض عمیق که پنج پله طولانی از چهار طرف آن ساخته شده و از پله ها پائین رفته بسطح آب رسید
 آب این حوض که در هند و مدخل آن طرف جنوب و خارج آن در سمت شمال بوده حالاً راگد و ایستاده است
 و جریان ندارد زیرا که مجری از عدم اهتمام متولی و غیره خراب شده و ترک حوض علف رو شده است سمت
 جنوب مسجد مقصود و ابواب است در هفتاد و دو در و ارتفاع آن ده ذرع و دو منار کاشی در دو
 گوشه ابوان ساخته شده که حالاً خراب و زباده از دو ذرع باقی نیست سمت شرق و مغرب ابوان در
 شبستان است که بواسطه یکدراز شبستان وارد کینده میشود کینده و شبستانهای اطراف و همچنین
 ابوان از اجراست در این وقت از کج کاری و کاشی کاری آن اثری باقی نیست بر دو دهور زینت خارجی

نخچه با عمرانی کفایت کرده که بنازک کاری بنا پر دازد و با وجود خرابی امام جمعه ابر در تخت کیند
 نماز میخواند چند حجره اطراف صحن است دوسه نفر طلبه آنجا سکون دارند سمت شمال هم شبستان و
 مدرسه است بنای اول هم اسم خورادر لوح سنگ مرمر بسیار شفاف خود بخط کتیب بسیار نماز نوشته
 امام در این لوح جزایکلمات مسطوره در ذیل چیزی باقی نمانده
 (امرینما هذا الخان و تسبیل فی سبیل الله الملک الامیر الاعظم الاکرم خلف عاظم الامراء فی العالم الام
 بعتظرا نارخ باقی نمانده و دستخط علی انصافی از اباسم بانی مخونوده است که کویند حاجی علیخان نامی
 که از امرای سلاطین صفویه بوده وقتی این مسجد را تعمیر کرده است آخرین تعمیر این بنا امر جو عبدالله میرزا
 دارا ولد خانان خلد اشپان (فخالی شاه) طاب الله شراه نموده فی الواقع این مسجد و محله ابر را از هم جدا
 میکنند و در محله قدیم در مشرق قضیه واقع شده آبادی حالاً در محله غریبه است که جدید است اما قدیم
 الاقام تمام آبادی سمت شرق بوده قلعه خرابه که هم قلعه نل و هم قلعه دارا بگویند در این محله است
جامع امر شینا مسجد بیست و چهار عالی یا صفا که دارای چهار ابوان بزرگ میباشد
 در سمت غنله ابوان و کیند رفیعی است که ظاهر آن کال شباهت بکینده مطهر حضرت امیر المؤمنین علی بن
 ابیطالب علیه السلام دارد منظر این کیند زاهد الوصف مطبوع و خوش وضع و در بنای آن کال سلطنت
 بکار برده اند بعضی از اهل بلد گویند که بتای این کیند و کیند بعبود الدین علیه السلام بکینده بوده در مسجد
 کج بر کجا پاکیزه و نظریه است اندانه که عباراتش از کتیبه بخط کوفی بدیده میشود و چنین معلوم میگردد که
 سازنده آن مرد صاحب صنعتی بوده است این مسجد را شش در میباشد که از چهار در آمد و شد میباشد
 و دو در دیگر محل عبور و در نیست در صحن مسجد بطریق سرداب شبستان بسیار کیند بانی مسجد معلوم
 نیست از فر این چنین مستفاد میشود که تقریباً هشتصد سال قبل از آن ساخته اند این زمان بعضی از
 مواضع آن فرسوده اند و محتاج به تعمیر است در سمت غربی مسجد مدرسه ایست متصل بمسجد
 مشتمل بر حجرات تخناتی و فوفاتی و در بام متصل بمسجد مدرسه مناره بلند است که در مناره کلد شده
 ساخته بوده اند و آن کلد شده خراب شده و چیزی از آن باقی نیست لی مناره بر قرار است در طرف شرقی
 مسجد باز وصل بمسجد تکبیر است که در بام عاشورا و غیره در آن روضه خوانی نیز به داری میباشد
 در شمال مسجد ابوانی بزرگ که مقابل مقصود و کیند واقع است در این ابوان دو مرتبه چشم
 اندازی با صفا دارد و بیاضی بزرگ که مشجر با شجر مختلفه می باشد نظر میکند فی الحقیقه محل تفریح و
 تفریح است در بام نا بستان که باد شمال میوزد برای آسایش و راحت بیشتر بجائی از جاهای آن

نواحی است و بجانب جنوب این مسجد آب بارش بسیار وسیع معین است که در فصل زمستان آنرا می آید
آب میکنند و در تمام بهار و تابستان بمهر می رسد و کافست این آب با وجود عذوبت و کوار
در تابستان چندان سرد است که کوفی آنرا با نج با این درجه برودت رسانیده اند

جامع استرآباد بنای این مسجد در سنه هشتصد و چهارم شده ولی بانی معلوم نیست از
بعضی معین استرآباد چنین مسموع شده که بانی مسجد از اهل نشن و از آنکه معروف بطایفه استر
هر حال وضع حالته مسجد چندان بد نیست چندان هم خرابه ندارد از فرار مذکور موقوفات زیاد داشته
در نيزمان دونفر مجتهد را بنسبت امامت بنامند یکی جابا آقا سید مصطفی و دیگری برادر آقا

شیخ صالح
جامع اصفهان در این شهر مسجدی که آنرا جامع نوان گفت مخصوصاً در این شهر است بلکه متعدد است
اما مسجد جامع قدیم که اهل بلد مخصوصاً آنرا مسجد جامع میگویند مسجدی است که در حوالی میدان کهنه
اصفهان واقع در محله که معروفست بدارب مسجد جامع و مسجد فیه (بوسحاقیه) بانی این مسجد ملک شاه
سلجوقی است و اتمام خواجه نظام الملک طوسی زیر ملک شاه ساخته شده تاریخ بنای آن نیز بنا
هشتصد و در عهد همین پادشاه یعنی ملک شاه سلجوقی با تمام رسیده است صفت و وصل بانی مسجد است
معروف بصفتی عمر و عقبه اهل بلد است که بانی صفتی خلیفه اموی عمر عبدالعزیز است در صورتیکه
این عقیده مطابق با واقع باشد صفتی را عمر عبدالعزیز بنا کرده و ملک شاه مسجد خود را طور ساخته که با
اتصال داشته باشد با حجر عظیم و رخت با وین و شبستان و وسعت این مسجد زیاد است چون مرید و هو
خراب بهر بنامند سلاطین صفویه نیز امرت کرده و بعضی تفرقات نیز در اصل بنا نموده اند تفرقات در زمان
مابین شمال و مغرب مسجد مغرب و حرم ملا محمد فی ملاحظه بفرمجلسی است که غالباً اهالی بلدان مغرب
فاخره میخوانند و اسمها از آن ارواح زکبه زاهر و میباید ابواب مسجد متعدد و از هر در مسجد و سمنی
در وسط مسجد حوضی است بالای حوض پاره ها عمارت ساخته اند که در بعضی از فضول برای نشستن
خالی از لطف و مفای نیست

جامع دیگر که در آن نماز جمعه خوانده میشود مسجدی است که معروفست مسجد شاه و در قسمت میدان نقش جهان
اصفهان که محاذی با سردر قصر و ملاصق چهار سو مقصود است افع میباشند این مسجد از بناهای شاه
عباس اول و در سنه یک هزار و بیست و یک هجری قمری تمام به بنای آن نموده اند الحاق نظر این مسجد در هیچ جا دیده
نمیشود و بنای واحد است که دیده از آن استای آن سپهر عظیم و رخت بنا و عظمت و شان و شکوه و استحکام

آن و کاشه با سبب نماز قطعه سنگهای بزرگ مرمر و غیره و کتیبه ها خوش و درها عالی که در آن نصب شده
و بکار رفته هر در عالم خود بد وجه امتیاز دارد که عاشارت کنندگان را و اله و مبهوت نماید
مسجد دیگر مشهور مسجد شیخ لطف الله است بانی این مسجد نیز شاه عباس اول است و قبل از مسجد
سابق الذکر بنا کرده یعنی در سنه یک هزار و ده هجری ساخته شده در میدان نقش جهان محاذی
الافا پوساخت و وضع این مسجد بسیار عجیب است کمال منانت و استحکام را دارد کاشی کاری و کتیبه
وضع کندان مطرح انظار است چون پس از اتمام اول شخصی که در این مسجد امامت کرد شیخ لطف
نام از علمای آن عصر بود مسجد با نام موسوم شد و بعد از آنکه شاه عباس این مسجد را تمام نمود همت خود را
مهربانی اتمام مسجد بمراتب عالی ترا از این بدید بساختن مسجد شاه مزبور پرداخت

جامع دیگر مسجد حکیم است بنه آن حکیم داود طبیب است که دو سال بکهنه از و پنجاه و پنج هجری بساختن این مسجد
مشغول شده کوبند و لث و ثروت زیادی حکیم داود در هند و سنان تحصیل کرده چون با صفتها
آمد اتمام باین بنای خیر کرد الحاق این مسجد نیز با وسعت و عظمت و از اینبه عالی و آثار بزرگ و دلیل بر علو
همت مرحوم حکیم مشارالیه است

جامع دیگر مسجدی است در محله میدان معروفست مسجد سید زیناها می مرحوم حاجی سید محمد باقر شتی (شفی)
اعلی الله مقامه که در سال هزار و دویست و چهل و دو مشغول ساختن آن شدند و اصول و مبانی آن
در کمال خوبی بطریقی بسیار پسندیده و ممتاز تمام شده و نازک کاری آن الی الان صورت تمامیت یافته است
مغرب و حرم حاجی سید محمد باقر طایفه شیره در طرف شمال این مسجد واقع است در نزدیکی یک از درها و باز
جامع دیگر در اصفهان است از قدیم و جدید که چون بعضی این مسجد بنسبت آن ذکر آنهاست نظر نمودیم

جامع یاد کوبه این مسجد از بناهای خلیل الله است در مسجد نوشته اند السلطان بن
السلطان شیخ خلیل الله تاریخ بنای آن هفتصد و هشتاد هجری میباشد و وضع آن غریب و بطور
شگفتان ساخته شده تمام چنایط و مقصود مسقف است میان مسجد محوطه مربعی است که سقف
ندارد از فراتر این معلون و مستفاد دیگر در این محوطه از بنای مسجد قدیمتر است بطرز سورخانه
که در حوالی یاد کوبه و معبد هند و هاست بلشک احتمال می رود که این نقطه در قدیم الاپام معبد
پرسنن بوده بعد احکام پادشاهان اسلام مسجد را در و معبد ساخته اند

جامع بنظام مسجدی است که در کتب شگفتان مسجد تاریخی است که از آن چنین مضموم میشود
که در عهد شاه خاندان این مسجد نام وقت تعمیر کرده اند تاریخ تعمیر مقصد و هفت هجری است

ذوالفقار
از قبیل مسجد فافان و مسجد
مسجد طبری و مسجد علی
مرحوم حاجی آقا محمد جعفر
آباد و غیره
جامع ابروان
این مسجد از بناهای حسن پهلوی
حاکم ابروان بدین محل ساخته شد
است که حدیثاً بنا با حاکم
سر راه باشد

دو پیرون همین در که دارای جلو خازن است و وسیع معین است در مد رسه صدر و در حمام مرحوم حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم مرحوم شهریار میرزا محمد شاه ماضی طالب الله تراه در این جلو خا خاسته و بالای سردر قصبه از بدایع اشعار مرحوم فخرخان ملک الشعراء مخلص بصبا در مدح خافان خلد آشتیان طابثه نثره و توصیف این مسجد معظم کتبه شده که مطلع آن فصبه فرید است
 شه نشاه زمان چشمه و روان خسر عالم خداوند زمین دارای ایران دا و راعظم
 و در ضمن این فصبه غراماده تاریخ بنای مسجد را چنین برشته نظم کشیده

رقم زد منشی کلک صبا از بهر نارنجین بود این مسجد فخر علی شه کعبه دوم
 کتبه شرا بط و لوازم نفع و تکمیل این بنای عظیم القدر رفیع الشان از نر بنیان و استحکامات
 حسن نظر و سایر ملاحظات منظور و مرعیه شده است از جمله منبری بدیع از سنگ مرمر دارای سوره
 پاره در مقصوره نصیب است که نهایت نماز و قابل ذکر است در طرف مشرق و مغرب و در این مسجد
 بسیار عالی و غرقات و بالا خانه و غیره هر دارای حسن موقع است در هذ السنه بطرف قد و قد
 افکن همایون شاهنشاهی ناصر الدین شاه قاجار دام الله ابام ملکه نجات و مرنها در این مسجد
 نموده اند و دو منار عالی در جنبین کلد شده ساخته اند

جامع خرم آباد مسجد جامع خرم آباد از بناهای شاه پرو در سلطان دختر اغر و سلطان
 این مسجد را در سنه نهصد و هفتاد هجری بنا کرده و تاریخ بنا و در محراب رسیده که در سنه ساختن
 خراب پیدا کرده در زمان شاه ساطا محسن صفوی رسال هزار و صد پانزده هجری با این بادشا
 انرا مرمت و تعمیر کرده اند باز بعضی جاهای آن خراب شده سی چهل سال قبل خدای خان حسون در
 آن پراخته چند سال قبل نیز بوجوب صیقل و تعمیراتی خرم آبادی حاجی زکی قاضی بعضی تعمیراتی
 نموده است فبله مسجد که سنک تاریخ در آنجا نصیب است شبستانی بوده که بکلی خراب شده است
 سرفه دیگر مسجد بجه است

جامع خوی چند مسجد در خوی هست آباد و خراب که صدق لفظ جامع بر آنها میشود ولی
 در هیچک نماز جمع نمیشوند برخلاف نماز جماعت که در همه آنها خوانده میشود از جمله مسجد است که
 بانی اول آن مرحوم حسینیان دینی بوده و مسجد را چوب پوش بطرف خوشی ساخته تاریخ بنای
 بکهار و دو و بیست و دو از ده هجری بوده است و هزار و دو و بیست هشتاد و هفت در زمان حکومت
 خود مرحوم شیخ الدوله آنرا از بنیاد کنده مجدداً از کج و آجر و سئو نهاسنی بنا نموده کوبند

مسجد از این قدیمی تر در خوی نیست و موسوم مسجد خا خاسته مشتمل بر سه کویچک بسیار خوب
 فشتکی است بگر مسجد است که مرحوم آقاوند ملا حسن شیخ الاسلام ساخته و بدست مرحوم آقا حسین امام
 جمع بود بعد از آن در سنه لادن مرحوم مانده است این مسجد فریب الهام بود سال گذشته که سنه
 هزار و دو و بیست و نود و شش هجری باشد حاجی ابراهیم ناچار از آن بیخ کنده با کج و آجر سنون سنگ بنیاد حکم
 و خوب مجدداً بنا نمود مد رسه سبید در جنب این مسجد است بگر مسجد است که بانی آن مرحوم ملا محمد قاضی
 بوده و در سنه هزار و دو و بیست و شصت و هفتاد مرحوم علیخان ماکوئی مرمت کرده باین معنی که با کج
 و آجر بنیاد حکم و فشتک این بنا را تجدید نموده است سخن خوبی دارد دیگر مسجد است که مرحوم میرزا آقا
 برادر زاده مرحوم حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم مرحوم شهریار میرزا قاضی محمد شاه طاب الله تراه از
 بر مرحوم آقاوند ملا احمد سلطان الذاکرین ساخته این مسجد چوب پوش است بگر مسجد است از وجه تسمیه
 مرحوم حاجی بابای ناچار نیز در عصر شهریار میرزا اسکند الله فی باض السور ساخته شده و معروف
 به مسجد بابا است

دو مسجد نیز در خوی است که خرابه است بگر مسجد که مرحوم حسینیان دینی سابق الذکر باسم خافان خلد
 آشتیان ساخته و معروف به مسجد شاه است بنای بسیار عالی اما ناقص مانده و خراب شده
 دیگر مسجد است که مرحوم حاجی مطلبخان ساخته بنای مرتفع با محرابی بنا کرده آنهم چون
 ناقص مانده خراب گردیده است

جامع دامغان دو مسجد بسیار قدیمی در دامغان هست که بر هر یک لفظ جامع صدق میکند
 هر مسجدی دارای یک منار است که از این دو مسجد که خراب معروف بنای خانه است اهالی کوبند بکم
 حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام ساخته شده از این مسجد حالا چند سنون باقی است
 مسجد دیگر که الان آباد و دایر است کوبند در زمان خلافت خلیفه مامون ساخته شده ولی سنگ
 برای بنوشت این ادعا بدست نیست تاریخی هم ندارد که چیزی از آن مفهوم و مستفاد شود مساجد کوچک
 قدیمی هم در محلات دامغان زیاد است که در شمار جوامع نیست

جامع زرقان این مسجد دارای ایوان بزرگ است واقع در وسط جنبین آن دو مناره و در هر
 طرف ایوان بزرگ سرد ایوان کوچک نباشد عرض چاه مسجد بسیار دراز و نیم طول است و
 شش دوازده و یکبارک دو و حوضخانه با چاه علیحد و یک نیز زمین و یک اطاق شرف و یک اطاق قلی و
 پنجاه و یکستون دارد بانی و تاریخ بنای مسجد معلوم نیست بعضی بر این اند که این مسجد بسیار قبل ساخته
 شده

و لا اعتقادی بر این قول و بموجب گفته امام جمعه در قول که گویند از سصد سال قبل امام ابن مسجد
 با اجداد این جانب است بنا بر سصد سال قبل مسجد را ساخته باشند
جامع دهاوند این مسجد عبارت از یک محوطه که مربع مستطیل است در سمت جنوب مقصوره
 واقع شده که اصل مسجد گفته عبارت از هفت گنبد در سمت شمال و مشرق و مغرب بکری بنیام از قدیم بوده
 حالا از آثار قدیم چیزی باقی نیست مگر مناره که در ضلع شمالی شرقی است و فرسای پیر که از این مناره خراب
 شده آنچه از آن باقیست چهارده الی پانزده ذرع میباشد شلبستان در طرف شمال است مقصوره از طرف
 عرض مستوی و چهارطاق از طرف جنوب ارد و چهار ستون و دو پایه از مشرق و مغرب از طرف طول
 محراب مسجد برخلاف سایر مساجد مسطح است بعضی کاشیکاره و خشتها کاشی یا چیر یا چیر در برخی از مواضع
 مسجد کار کرده اند که چندان امیناز و فله منی ندارد در روی کاشیها این چند کلمه نوشته شده
 طلبکار خیر است و امیدوار امیدیکه دارد خدا با بر آرد

سابع حاجی سلطان محمود فی سنه ثلاثین و الف ۱۰۳۰

سقف مسجد قدیم طاق بود در چند دفعه تعمیر نبوش نموده اند اصل تاریخ مسجد را در سمت راست محراب
 چهار ذرع از زمین بالاتر در حجر بن خط کوفی از یک پیرون آورده اند ولی چون در پنجه چیزی جز سطر است
 که بسم الله الرحمن الرحیم است خوانده و معلوم نمیشود در ستون اول طرف راست محراب چوبی که
 زیر پایه طاق است این عبارت نقش شده (امر بعادت هذه المسجد المبارکة الشریفه المعظمه بعون الله و
 حسن توفیق حسبه لله و طلبا لرضانہ با مبدئوا با خردی در این وقت مختم الاعظم مغرب امراء
 السلاطین خواجہ با فوٹا بغاوت مہمون نصیبی شد بتوفیق الله تعالی فی سنه ۸۱۲ شہو سنه اثنی عشر و
 ثمانئہ ۸۱۲ حرره علی بن فتح الله) این تاریخ یکی از تعمیرهای این مسجد است در ستون اول طرف چپ که مفا
 ستون اول است اینکلمات بقاعده مسطورہ روی چوبی بر چہ اطاق نوشته شده (سابعی خیر خواجہ مصطفی
 ابن جمال الدین طاووس غائب خیر الدین و الاخره فی ایام سلطان السلاطین شاہ اسمعیل صفوی خلد ملک
 تاریخ سنه سبع و عشرين و شصانہ ۹۲۷ کاتبه محمد علی شیخ) این تاریخ تعمیر دوم است که از مسجد شده
 در هر طرف چپ چسبیده مجرای که مقابل آن خط کوفی از یک پیرون آورده اند اینکلمات در چوب مکتوب
 (بانی هذه الاسطوانة بعد من هذه الزمان جدد حاجی میرزا علی بن حوج حاجی میرزا علی با کاتبه العبد المذنب
 العاصی اسمعیل بن مظفر القاضی ان فی الحینه تفر من ابن لعلی و حسین و حسن عمل اسناد مقیم بن اسناد
 ابراهیم احدی ثانیین بعد الف و قع تعمیر هذه الاسطوانة فی الدوله ابو المظفر السلطان شاه سلیمان الحسینی

الموسوی الصفوی) در ستون دوم طرف راست نوشته شده (بانی خشت المربع محمد رئیس از نفع الله عمل
 الدین محمود تجار) خلاصه این مسجد فیما بین محله قاضی محل حرکت واقع شده در ب مسجد و سنگ است در یک
 سنگ سواد فرمان شاه عباس در حاشیه ثبت شده در یکی تاریخ طاعون است ماصورت هر دو وارد
 ذیل محضر تکمیل فواید مطالعه کنندگان متکابریم

صورت فرمان شاه عباس

حکم جهانمطاع شد آنکه در این وقت بنا بر شفقت غایت شاهانه در باره شیعیان الکاه دماوند و خوار و کوه
 از ابتدای فوشان بیل فوجیهان ایشان را در رسد یکجا شهر مضا سوا می فوجیهان بتکلیف اجاره داده میشود
 و صدق مقرر داشتیم مستویان عظام دیوان اعلی این رقم عطیه را در دفتر خلود ثبت نموده بفرستند
 بقواعد آن راه ندهند آنچه قبول و مواجیه همه مقرر است طرفت دانند و آنچه مقرر است اردون است
 حواله میشود تا فوجیهان شهر مذکور را سال بسال که نموده نتمه را بخواجه ارباب حواله نمایند بقول بان الکا
 ملکورا قسط و مقرر داشته شد یکجا شهر مذکور را از قبول خود بر طرفت طلبی نمایند که کمتر
 که خدا بان الکاه مذکور بحقیقت سپید اگرستی در میان شیعیان بوده یا مردم محلی از خلایق باشد
 تخفیفان داده نمیشود و نسخ مخرج در سنه شصت و نهم فرخانه های بون فرستد که در دفتر ثبت نمایند و دانسته
 باشند اگر نینمان نموده باشند در دنیا بازخواست خواهند شد در آخرت در خدمت حضرت امیر المؤمنین و امام
 المتقین علیه السلام شرمند خواهند بود و تعمیر کنند تخفیف مذکور ببعثت الهی و بفرست حضرت رسالت پناهی
 گرفتار کرد و دو پایه که در ستون دوم الشرفی است سنگ نقش نموده بر در مسجد جامع نصب نمایند و در دعا کوفی دوام
 دولت قاهره تقصیر نکنند در شهر شعبان سنه اربع و عشرين و الف ۱۰۲۴

صورت تاریخ طاعون

در سنه هزار و دویست و چهل و هفت از فضا سپهر کرج قحط و ناشر نجوم ثوابت ستار قهار در اکثر بلاد این
 ناخوشی من طاعون و دشت بافت و فخل چنان بسیار از اهالی آنها از یاد آمد و واقعه پله پله مابند است
 نموده فریب هزار نفس را بجا و از فضا فراء داعی حق را ببتک اجابت گشتند از اینجای باعث ساعی خیرات و مرگ
 معارف بانی مسجد و سایر موقوفات رحمت غفران پناه الواصل الجوار لله و جعل الحیره مشواه اعنی حاجی الحرمین
 الشریفین حاجی زین العابدین جالکافی الملقب به بابا جهل انصاری و انباء او ابوالقاسم و ابوالحسن و عبد الله
 مع صبیته و همشیره و حاجی خانم و خدیجه خانم با جمعی از متعلقان نجیب خاندان خلد برین خرامیدند
جامع مری در خلافت منصور عباسی بر آرد را بن خلیفه که از جانب او حکومت

من اهل التصوف الذين نادوا بآداب الله تعالى الاخراج منهم والابرار المنقذين جميع اثني عشر من سهامها
 فريضة على بصامغان وجميع الاراضي الواثية في بلاد الخليل بظاهر وبعرف باكارسه (باكاريه) و
 جميع الاراضي المعروفة باكارسه ونصدا ايضا بجمع خمسة عشر سهام من سهام فريضة نديجا
 باورجين (ملولان) ونصدا ايضا بجمع خمسة عشر سهام من سهام الفريضة المدعوة بشيشين و
 نصدا ايضا بجمع جميع الرعي المرفقة بقاسمان التي هي على وادي بزيج ونصدا ايضا بجمع
 اثني عشر فريضة بستانا اكرام بقزوين بعرف بدسك (بديسك) تمايلي النهر الذي يجري في الميا
 الى البستان منها اربع قطع على عين الداخلة في البستان من مجرى الماء فطعة منها بعرف بكاردره
 (بكاردره) وثلاث قطع منصلة بها وعلى شمال الداخلة في البستان من مجرى الماء اربع قطع
 منها بعرف ببستان غوره واطعة منها بعرف بشبوه وثلاث قطع منصلة بها واربع قطع تمايلي
 البستان المعروف بالده خدام الذي يفي فطعة منها بعرف بزيجون ليه وتصدا ايضا بجمع
 واحد من سهام الفريضة المدعوة بصامغان على الخان المبنى بهذه الفريضة وتصدا ايضا بجمع
 من سهام الفريضة المدعوة بجوران على النهر الذي امرت بحفره في هذه الفريضة وعلى عمارته بيت البر
 على عماره المسجد الذي هو فوق هذا البيت على التوالي السفلى الماء فيه ليصرف فاضل دخل هذه الصدقة الى
 ثمن اللؤلؤ ولسان اللؤلؤ والرساق البلده والكبيرة واللات المحتاجين اليها وقد امرت بالتولي
 بالديرة التي يدها على باب الجامع العتيق الصوفية وافضيت اليها ثلثة من البقور الثمان في
 الشهور الثلاثة رجب شعبان ورمضان ويذبح في كل شهر بقرة ويصدق للجورمها على الفقراء والسائرين
 ويصدق مع كل واحدة من البقور الف ريف وربع واحد على الفقراء حسب حاجتهم بعد اذ في حال الجور
 وفقت جميع ذلك وفما صحح امرها موثقا بالشرط المذكور في عقود الوقفية ابتغاء مرضات الله و
 طلبا لتوابعه وطلب اعفائه فلا يجل لواله ولا ظالم ولا منقلب ولا غيرهم يبدل ذلك وينبغيه من فعل ذلك
 فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين واجرا فاق على الله وقد عهد الواقف المنصدا
 هذه الصدقات عهد الله وميثاقه الى كل قيم ومثولي يقوم بامر هذه الاوقاف المذكورة فيمن
 المنصورة والمدرسه والجانبا فيها واهل الحرم وغيرها من جوار الله تعالى من عشر وثواب على ما
 قال الله تعالى وانوا حفرة يوم حساده فافضل من ذلك ببدأ بعمارها المحتاجة اليها فاذا زاد عليها بمرورها
 الى الوجوه المذكورة في عقود الوقفية فزم الله امرنا نظره هذه الاثار خادناش بعهد الله دعالة بالفقو
 العفوة والرحمة والرضوان لعقله

ابن كتيبه بالاسم كطفها في تاريخي بالاولاد كحاشية طافها بخط نسخ
 سنة استتمت الى تمام سنة است

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين بسم الله الملك الخالق الخبير المحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام
 بنبي محمد سيد البر ومام المنقذين ورسول رب العالمين الى الخلق اجمعين ورحمة الله على من اتبع الهدى
 ومعدن الوفاء وعلم المهاجر والافاضة علم ائمة الاعلى به وامر الله والعلاء اعلى جوف الاوس والاسرار ثم
 على شيخ المعرف والامر المنور على نورنا ظالم يوم الدارين على امير المؤمنين على الوصي سبعة وعلى الافاضة
 رضوان الله عليهم وعلى جميع الصحابة الاحيار الى يوم الدين ورحمة الله على امير المؤمنين وامام المسلمين
 وابن عم الرسول وزوج النبوة الحسين مظهر العجايب ومظهر الغرائب الشهاب الثاقب خالق كل غائب
 نقطة دائرة المطالب على نبي ابي عليه السلام بعينه في ايام دولة الملك العادل السلطان المعظم
 مالك العرب العماد الدنيا والدين ابي شجاع محمد بن ملك شاه قسيم امير المؤمنين امر الله لعزته واعلى
 الافراد قدره وولايته الامير الاسفهدار محمد الدين ائمة الوصي ابا الله عليكم ولله

بزيور الارضين امير المؤمنين شاه الدنيا والدين وقد جرى الله تعالى ذلك على يد الامير الموفق ايضا
 الافعال المجاهدة في الله ابو منصور خادناش بعهد الله العادي ابتغاء مرضات الله وطلبا لتوابعه
 من اليم عذابه وسئل عفايه ومشارعا الى مغفرة ربه وجنة عرضها السموات والارض اعدت للمتقين
 مدة سبع سنين اقله شهر وستة اشهر وخمسة اشهر وثمان وخمسة اشهر وبحمد الله على ذلك خو جلد
 شكره وكفى شكره ويقول هذا من فضل ربي ليؤتي الشكر ام اكره ومن شكر فاستمرك لثمنه ومن
 كفر فان ربه غفور كريم ونسئل الله ان يجعل ذلك منه خالصا لوجهه تعالى برحمته ولا ينافسه سبحانه
 ويجعل من الذين يتوفونهم الملائكة طيبين يقولون سلام عليكم ادخل الجنة بما كنتم تعملون ورحم الله
 من نظره يوم اغداه قبل خروج الامر من يد فاته لا بد منه ولو من الدنيا والاخرة

سواد لوح مسجد جامع طريفين

اما بعد غرض از شرط و نصوير اين سطور ان بنسبت كه دره عامه بچي نيل سال سابق نصيب آف وغيره
 وقور چيان هيا بون اعلى عرض نموده اند كه چنانداري دار السلطنة فرزين ابواب جمع بنسبت بمبلغ
 پانزده تومان نيز بزي هم ساله بايشان مقرر شده بوده واز ابتدا سنه مذكوره بر طبق عرض
 وكارواشرداران دار السلطنة مزبوره پروا نچه شريف توابع خانان خلد اشپنا فردوس مكان موع
 بنايخ شهر شعبان المعظم سنه ١٠٤٨ عزا صدر يافته كه چون بجز من سبيله دار السلطنة فرزين هر كز قبايلا

معمول و معارف بنوع و رسم محدث بدعت است استند نمودند که رسم محدث معمول نگردد و کلانترها
 دار السلطنه زبوره نصداق خود که در ایام جلوس خاقان کنیستان که مرحوم سلیمان وزیر و داروغه
 منصف دار السلطنه زبوره بوده و وجه زبوره را شخصی اجاره نموده بود وزیر زبوره مشارالیه را داخل
 محضری در دست داشتند بدین اعلی فرستاده دیوانیان بحقیقت سبده چون رسم محدث بوده اجاز
 مذکوره را بر طرف خود و وزیر کلانتر شرح حال فوق را عرض نمودند باین مقرر فرمودیم که مستوفیان
 عظام وجه زبوره را از فاشتر اخراج نموده من بعد یکبار حواله و اطلاق ننمایند بجهت حاکم و وزیر
 کلانتر که امداد حسابی نموده هر ساله حکم مجلد طلبند و در معامله هذه السنه بی طلبی است که
 کمتر بن بندگان درگاه خلافت پناه سپهر دستگاه عزت ایشانه عباسی از چند سنه پیش برده بعد از تحقیق
 تشخیص ظاهر و محقق گردید که از نارنجی و در حکم جهات مطاع افتاب شعاع الی الان جماعت بقالان و کمالان
 میدان و محلات و قیاداران کاروانسرایان دار السلطنه زبوره از هر قری غله و سایر چوب که بوزن
 درمی آورده اند از هر شتری مبلغ چهل دینار و الاغی بیست دینار و از هر چکر روغن مبلغ یکصد دینار از هر
 و مشت و کاز سایر اجناس چهل دینار و پنجاه دینار و هشتاد دینار کاپوش بعلت قیاداری هوای مسکنند
 ساله مبلغ کلی بعلی آورده اند بعد از آنکه حکم حضرت هالی شوع شریف و حال نجسته اعمال و اعیان و کمالان
 اجلاس و جماعت بقالان و کمالان و کاروانسرایان و سایر ارباب بیعت نموده فریاد یافتند که چو وجه
 قیاداری از دیوان اعلی تخفیف و نصداق مقرر شده بود که موجب فایده و برابری و وضعاء و
 مساکن و بر طرف شدن بدعت و رسم محدث بوده باشد و جماعت اشراف کمالان و غیره مذکوران خوف
 در لباس مذکوره مبلغها خطر از رعایا و مساکن میگردند من بعد البوم جماعت مذکوره از هر قری شکر
 غله و سایر چوب که یکصد من نیز بوده باشد مبلغ ده دینار قیاداری از شتری از روغن و خرما و
 سایر اجناس مبلغ پنجاه دینار قیاداری بیست دینار بعلت هوای از رعایا و فرزندانش با ملنا صفة و المساوا
 باز یافتند از اجناس مذکوره ستم از روغن و انکور و غیره چیزی بچشم که با صلاح چاشنی گویند
 بر ندارند و منعرض حال ضعفاء و مساکن نشده لکن آنکه بدعا کون دوام دولت ابد مدت ولی نعمت اهل
 عالمان اشغال نمایند و اگر بخلاف سطور علی نمایند بغضب سخط الهی و نفرین حضرت رسالت پیا
 و حضرت ائمه طاهرین گرفتار گشته شود و مفضوب الیدی بوده باشند و نیز در این باب از هر جماعت
 مذکوره فوق التزام باز یافت شده که هرگاه خلاف سطور ظاهر شود واحد از ایشان یکبار اضافة
 طعم نموده باشد مبلغ دوازده تومان بجا کرد دار السلطنه زبوره بدانی باشد و عیانه و وقع الاجلاس

وکان ذلك في شهر ربيع الاول سنة

سواد لوح مسجد جامع طرف کسبا

چون مدت زمانی بود که ساختن دار السلطنه زبوره مقرر شد و همش از هم نواب یک شهاب شاهزاده والا کهر
 مدار و صاحب بلند اختر عالم تقدر علی نغمه میرزا غیث بهشت برین کشته صاحب عطوفت و افتاب مرحوم شهر
 بلوکات زبوره و ناباشند همرازه اهل این بلاد از نیک و بد بمقتضا فایده قطری که در جلالت ایشان کمون داشت
 از فیض تربیت مبارکشان رهنمودت آموختند و کمون فدا شدند و مصلحت خدمات لایق تر جموع کشته
 شایسته شدند و بین الامثال سابق کشتند بمکافات و نذات خدمات چندین ساله مورد مستحق فایده
 گردیدند بنا بر عدل و داد نواب الاوصاحب کونهاد رأی مبارک و میل اشرف مایل بظهور آسایش خلق
 و با شخصاد عای خیر بجهت دوام و بقا عمر و دولت ملک همایون پادشاه مجاهد ظل الله روحی من روح فدا
 توفیق چشمه مفصو و مطلوب چنان بود که در خنده هر کونه مفاصله ساینه آن باعث توفیق و نزل
 عباد است بر افکنده و بن و بیخ آن بنبروی بازوی همت و بیغشان برکنده شده نام نیکشان بسا در کار مایند
 چنانکه بعد از هفت نواب الالبسمت خراسان که حسب الامر قبله عالم و عالمان فاضل اعتبار و مایند از هر
 و حکمرانی ابولایت مطر و فظ و مهمات این صفحات بنیاب برادر والا کهر یکف و تقالک ما مرجوع آمد مقارن
 ناستی کردار و رفتار صاحب مدار فرمودیم و حسب الامر نواب عظم الیه در مقام اسرافه اهل این بلاد از نیک
 عموم سکنت محلات زبوره را از هر کونه مجملات دیوانی که از روغن و غیره در عهد قدیم مخترع بود از نارنج
 شهر رمضان المبارک ۱۳۳۰ مایند ما بعد ما عاف و با منتهال امر نواب صاحب کسبا بقید لغت نامه ای
 مرفوع القلم فرمودیم که دیگر بعد ها از مباشرین سرکاری مملکت و کد خدا بان محلات و با با و یاکاران ایشان
 دست انحواله و بنی صادر و وارد و داد و ستد هر کونه عوارض محلات اعم از حواله نقدی یا صادر
 وارد و لایق از مقوله هنگام و در و در و شاه و خوج مهمانتر دین و تزل بهما و مطالبه فرود و
 نظروف و عمل و کسبک تجارت و عمل رف و در عمارت و مجملات باغبانان باغات سرکاری و خانه نزول
 بعلت کردی بای شیخ کان بهر اسم رسم که در محلات معمول میداشتند و فوف و فم و فم را از حواله محلات
 مرفوع دارند مقرر آنکه البجاه رفیعا بکاه مجتد و مجتد همراه مقرر الحاقان میرزا بزرگ وزیر سرکار و
 مستوفیان و مباشرین سرکاری کلانتر و محال نجسته اعمال و کد خدا بان و در شریف و فاطمه سکنت فر
 مضمون حکم محکم قطع را بکوش عیوبت بنوش اصفا و ثبت فاشر خلود کرده از شایسته تیسر و مختلف
 از حکم والا را موجب نانی را فی الا و باعث غضب نفرین و لغت ابدی و عدم رضای خالق بچون دانسته

در هیچ عصر از اعضا بنفرض انفرادی و تو بیخ بنوی و اخروی را بر خود نپسندند و در عهد
شناسند مگر برای شهر رمضان المبارک استند فدا نفق علماء الشعب بل جمع الفرق والممال علی ان باقی هذا
البناء الخیر جوار الله و صید لیه و خیر تبه کلا بلا یس المرء و د فی لعنة الله و ملائکة و کینه و رسله حرره محمد
المولی المختص بمایل

بعهد درک فخلی شهنشاه هر پناه ملک و دین افتخار تاج و تکیه
علی بن شهنشاه عادل که مسجد و منبر از آن نظام پذیرفت همچو ملک و دین
چو یافت رخصت نصبت شهر با نیرت بعزم نظم خراسان ز خطه فر و دین
ز عدل قال و فر شهنشاه امام و پیر کتک کزین برادرش این بود و بر کز بدامین
پد عای شهنشاه شاه و الاجاه که آفرین نیز داد وی از کهن و مهابت
زد و دوده بدعت ستم ظالم ظلم چو کعبه کفر از جهان رسو مین
نکاشت حکم رفیع و ساند ذکر دعا بعرض مایل امین شور و روح الامین

جامع قم

مسجد جامع قم که اکنون در آن نماز جمعه جماعت میشود از بناهای ابو الصدیق حسین
علی بن آدم اشعری است اینجا از مسافران و سباحتان شنیده شده در هیچ شهر بکلی مسجد نیست که مقصود
آن باین وسعت ارتفاع بوده باشد بجز حال کمال استحکام را دارد دیوار آن را با ساروج طوری کشیده اند که
از سنگ سخت تراست باین نهایت رفیع و منین در عهد خاقان خلدا شیان فخلی شاه طالب الله شاه در این مسجد
بنا کرده اند

مسجد دیگر مشهور مسجد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است واقع در نزدیکی دروازه حضرت معصوم
سلام الله علیه بنی امیة اشعری که وکیل و وفوفات جناب امام حسن عسکری بوده بفرموده آنجناب علیه السلام
این مسجد را بنا نموده طرف جنوب آن مشکینی یافته و طرف شرق بکلی خراب شده بود این واقعات حاجی علی بنی تاجر
کاشانی طرف جنوب از نصف طرف شرق را یکجا بر داشته هم از اول ساخته و مینسازد

مسجد دیگر در محله عشقعلی مشهور بهین اسم میباشد بسبب آنکه ایست بانی این مسجد معلوم نیست مسجد دیگر
میدان مبر است که موسی بن فرنج در پهلوی خانه خود که محل تولد حضرت فاطمه بنت موسی بن جعفر علیه
السلام بود ساخته است دیگر مسجد موسویان است که پهلوی بقعة موسی بن جعفر مشهور موسی بن جعفر واقع
و از بناهای السبع اشعری است دیگر مسجد و مدرسه جناب حاجی ملا صدوق است که مرحوم میرزا آقاخان نور
صدا عظم بنا کرده اکنون معر و جناب حاجی مشاواله نماز جماعت در آن میخوانند

جامع کاشان مسجدی که در کاشان با اسم جامع معروفست چنین مشهور است که از بناهای صفیه خاتون
دختر مالک اشعری است و محراب دارد که در یکی قبله کج و در دیگری راست است او ای شبستان و کنبه و حوضخانه
اباد است هر دو فنی اهالی محله در مرمت و تعمیر آن کوشیده اند تا رنج بنا معلوم نیست

مساجد دیگر که فی الحقیقه در شمار جوامع است یکی مسجد و مدرسه سلطان بنیست که در عهد خاقان مغفور
فخلی شاه البسه الله حلال النور آباد شده و نهایت خوبی صفار دارد مسجد دیگر واقع در محله در اصفهان
از ابنیه قدیمه است بانی معلوم نیست تازه حاجی علی بنی تاجر تعمیر نموده است از مساجد خوب دارای صحن
و شبستان است مسجد دیگر واقع در محله ملا که تقریباً سی و پنج سال قبل مرحوم محمد تقی خان بنیاد کرده
بسبب عالی و با عفا مشتمل بر شبستان و کنبه رفیع و حوضخانه آباد و دایره است شبستانی هم محاذی
این مسجد قبل از بنای این مسجد ساخته اند که آن نیز دارای حوضخانه آباد است مسجد دیگر مسجد عبادت است
بناهای خواجهداد الدین که در شصت و هفتاد و سه سال قبل ساخته مخوی بر ایوان زمستانه
و تابستانی و کنبه بزرگ و شبستان بزرگ زمستانی و تابستانی و صحن و چاه و وسیع و حوض
و حوضخانه جداگانه منبر و محراب کاشی این مسجد نیز بکلی داشت از دو سال قبل تا حال حاجی علی بنی تاجر
هفتصد و هفتاد و هجرت آن نموده مسجد دیگر در چهار سوق مشهور بمیان چال دارای حوضخانه
و از ابنیه قدیمه است بانی آن معلوم نیست در محله هم مرمت لازم دارد و از مساجد خوب شمرده
میشود مسجد بالا بازار از بناهای قدیم است که تعمیر مرمت زیاد میخواهد مسجد دیگر در میان چال

از بناهای حاجی محمد حسین نیز بر روی و با اسم بانی مشهور است هشتاد و پنج سال قبل بنا کرده است
مسجد واقع در بازار مسجد آباد بنیست بانی آن بعضی در قدیم و برخی در پنجاه و هفت سال قبل شده مسجد
واقع در محله کلهر از ابنیه قدیمه در هفتصد و هشتاد و سه سال قبل ساخته شده بانی معلوم نیست
مسجد که در شهر از بناهای هفتصد و هشتاد و سه سال قبل و بانی معین نیست مشتمل است بر شبستان
تابستانی و حوضخانه مسجد حاجی محمد علی و مدرسه تقریباً شصت سال است ساخته شده آباد است
مرمت لازم ندارد مسجد محله در بزرگ و مینصد سال قبل بنا شده و گاهی اهل محل از مرمت کرده اند
دارای شبستان و تابستانی و حوضخانه میباشد آباد است بانی معلوم نیست مسجد محله در ک آباد
از ابنیه قدیمه مخوی بر مرمت تختانی و وفوفانی و حوضخانه تاریخی و بانی معین نیست مسجد محله در سوچان
که تقریباً شصت سال قبل از مرحوم حاجی عبدالرزاق ساخته و آباد است

مسجد بزرگ بنیست مشتمل بر ایوان و کنبه و شبستان از بناهای مرحوم حاجی سید محمد تقی

پشت شهک است که در پنجاه سال قبل بنا کرده است که نام تمام مانده و خرابی هم بهر سائید مسجد
 کلنگه پشت شهک دارای شبستان و مهنای بزرگ و بانی اشخاص منفرقه میباشند تقریباً چهل سال قبل بنا
 کرده اند قدری مرتفع لازم دارد مسجد پشت دروازه لنگر که از مساجد خوب بوده تاریخ بنای آن معلوم
 نیست تعمیر کل مسجد پشت شهک دروازه اصفهان فریب هشتاد سال است نباشد و بانی
 حاجی محمد باقر نام است تقریباً هفتاد مسجد وسط کوی در کاشان هست که در عداد جموع نیست

جامع کرمان

یکی از جموع سنبلج که در الملک کرد سنانست مسجد دارالحسان است بانی
 اما الله خان بزرگ میباشد در سنه هزار و دو و بیست و هشت پنجاه بنیاد آن بنا کرده مسجد پشت عالی
 و شبستان نماز که در کرمان مشهور است کاشی کاری میباشد و بعضی از کاشیها آن رنجه شبستان
 از بیست و چهار عدد است و سنگ دارد دو ایوان بزرگ یکی رو بقبله و دیگری رو بمشرق در این مسجد هشت
 ورودگاه جمع در این مسجد نماز جمع خوانده میشود در جنب این مسجد مرحوم اما الله خان مدرس ساخته
 که دو طاقی بزرگ و یک طاقی مدرس در ده حجره دارد منوالی مسجد و مدرس شیخ مدرس است فریب اهلجان
 و بعضی باغات وقف آنجا است تخمیناً سالی و شصت و سه صد تومان ملاخلان موقوفه است حال فریب
 بیست نفر طلبه در آن مدرس تحصیل میکنند

مسجد دیگر دارالامانست از بناهای اما الله خان کوچک بنام شاه خان ^{و بنای} است که در سنه
 هزار و دو و بیست و هشت بنیاد کرده ابوانی عالی شبستان بزرگ و سه غرفه و دروازه حجره دارد و
 منوالی آن فخر العلماء میباشد خلیفه در خان مرزعه ریاض حاجی آباد و قفا نجاست تخمیناً سالی و بیست و
 دو و بیست پنجاه تومان ملاخلان موقوفه است فریب طلبه در حرات مسجد نیز موقوفه تحصیل اند
 مسجد دیگر مسجد اما مراده عمر بن علی بن الحسن است منوالی این مسجد شیخ معروف میباشد سردانک
 مرتبه مفاز و چهار دانگ مرتبه فوجیاق و چند باب در کان و قفا این مسجد است تقریباً سال هفتاد
 هشتاد تومان ملاخلان موقوفه است پنج شش نفر طلبه دارد این مسجد بواسطه فریب جوار
 اما مراده است بعضی تعمیرات لازم دارد و مسجد دیگر در محلات کرمانست که در
 جموع نیست

جامع کرمان

مسجد جامع کرمان موقوفه کتیبه که در در بزرگی این مسجد بنا میشود از بناهای
 محمد بن خلف المنصور است که در سنه هفتصد و پنجاه هجری بنا نموده و منتهی کتیبه منوره نیز بنا این
 امر بنیاد ذلک المسجد تقریباً الى الله تعالى العبد الضعیف الحاج الى حمد ربه الغفور محمد بن خلف المنصور

علی بن الحاج الخراسانی در العشر الاول من شهر شعبان بموجب خطوطی که در بالای مناره و کنگه
 منقوش است در سنه هزار و صد و هفتاد و شش مجد نقیخان نامی در زمان کرمان زند مسجد منوره را
 تعمیر کرده است قبل از این تاریخ هم در عهد شاه عباس ثانی شاه رخ نامی مرتب این مسجد را خند
 ایوان بزرگ محراب بسپا خوبی دارد که در سنگهای مرمر آبیات فرانس را در نهایت خوش خطی کتیبه
 نموده اند و حجاری کرده کاشیهای معرق چینی مانند بسپا نماز بکار برده و چنین رقم کرده اند اعل
 خواجه تمکین عنایت الله بن نظام الدین معمار اصفهان شبستان بسپا خوبی در کمال امتیاز و وسعت
 مرحوم حاجی سید جواد مجتهد کرمانی برای این مسجد ساخته که الان آباد است بنا بر تاریخ که بر روی
 سنگ شکسته مرثم است قدری از آن سنگ مفقود است مسجد منوره سابقاً بیرون شهر کرمان بوده
 و چون تعمیرات فرزند را آبادی بهر سبب حالا وسط معوره شهر واقع است طول صحن مسجد شصت
 چهار ذرع و عرض آن چهل و شش ذرع است

یکی دیگر از مسجدهای معتبره این شهر که فی الحقیقه جز جموع است مسجد پشت که آنرا مسجد ملک میگویند بانی
 بسپا فدی است طولش یکصد و ده ذرع و عرض هفتاد و چهار ذرع بزرگترین مسجد کرمانست و چون
 مکر مرتب شده و تعمیرات در مبانی اصلیه او کتیبه آن داده شده تاریخ بنای آن معلوم نمیشود بکار
 خرابی از اینبند فدی در این مسجد هست که کج بری آن بسپا غریب دیدنی است جناب امام جمعه کرمان
 نقیاحن والده للمرحوم اعلی الله مقامه کونید ملک فاوردین جبرائیل میکائیل بانی این مسجد بوده گویند
 هشتصد و بیست و هشت سال قبل بنا نموده خلاصه این مسجد بواسطه مرتبههای منواله آباد و چند نفر
 امام در آن نماز جماعت میکنند

جامع کرمانشاهان

در کرمانشاهان مسجدی که الان صد جامع بر آن شود دو مسجد است یکی
 باسم جامع معروفست از بناهای مرحوم حاجی علیخان پدر محمدخان امیر نظام میباشد صد و بیست و یکسال است
 بنامش از سایر مساجد بزرگتر و بزرگتر است صحن مسجد وسیع و اطراف حجر است و شبستان دارد یکی مستطاد دیگری بیضی
 تمام صحن مسجد سنو مسجد استستانی سنگ است خلوت منفرقه خوبی هم دارد مسجد بسپا خوبی نیز مرحوم
 عابد الله در باره سال قبل بنا کرده که اکنون بنیادها امیناز را دارد دراز جموع شمرده میشود

مسجد دیگر هم در کرمانشاهان هست که چون مفقود ما ذکر جموع است عرض نکارش آنها نمیشود
جامع کلیایکان مسجد پشت عالی از اینبند فدی بانی و تاریخ بنا معلوم نیست از فریب چنین
 معلوم میشود که هشتصد سال قبل ساخته شده و از نضار بن امام درویش آباد کرده کتیبه شیخ ابوال

منیع داشته حال ابوان خراب کیند با فیسست شمال مقابل کیند شبستان بسیار زیکست عمارتی عالی در وی
بوده منهدم شده مجددا بنا کرده اند و نام تمام مانده دود را بنویسند از جانب مشرق و مغرب در طرف شمال
سرخ با شکوهی دارد مسجدی در سنه پنجم از خاندان بنی العابدین حضرت علی اله معصوم در کال خوی و صفای
استیقام در کلیسا بکان ساخته اند که از بناهای این عهد بوده است

جامع کجند این مسجد از بناهای شاه عیسی اول است که در سال هزار و پانزده بنا نموده و تاریخ آن
مطابق است با تاریخ فتح کجند چنانکه یکی از شعر گفته (تاریخ فتح کجند کلمه شامخی است) معمار این مسجد شیخ
طباطبائی رحمه میباشد و از روی کمال علم و استاد طوری که طوطی و دیوان مسجد را ساخته اند که در ظاهر
سایه بیک اندازه معین از دیوار زمین می افتند که در الحقیقه از دیوار همان سایه نصف النهار را تشخیص میدهند
رومها که سبک معهود دارد و یاد سنه ساعت خور از نصف النهار فرار میدهند با این مسجد آمده از دیوار سایه
دیوار ساعت خور را کوی میکنند و اخلاصی کامل بجهت این فقره دارند خلاصه کرده اند مسئله آخره نزدیک شد
در بابی مسجد هیچ نمرد بد نیست بلکه خوشی بهای علیه الرحمه تفصیل بنای مسجد را در سنه ششم نموده بعد از
فرا بجا نهادن آن کرده اند زیرا که معین است مسجد و منبر افشون فرا باغی منهدم ساخته و مدتی هم کال خرابی با
بوده تا در سال هزار و دویست در عهد سلطنت شاه شهید بعد از آنکه شاه فاجار طاب الله تراه جو را
ز باد او غل فاجار بیکریک و صاحب اختیارا لک کجند فرا باغ مسجد و منبر را موقت تعمیر نموده است فراغ این موقت
و اسم تعمیر کننده در منبر این مسجد که از چوب متین است مرشم میباشد اطراف مسجد در سه استیلا یعنی که اصل
مسجد مثل مدفن اما از دکان در وسط صحن و سبعمی در تحت قبه منافع واقع و در صحن حجر است که جای طلاب
محصلین علوم میباشد در مسجد سوای اوقات نماز دایما مقفل است محراب آئینه کاری است فرش مسجد حصیر
پاک و تیز است چهارهای بلند و کهن در اطراف مسجد یعنی ما این کیند و محراب بده میشود که در قدیم الا قام غرس
نموده اند چهار طرف مندرسه حوض ساخته اند که آب و آنجا جاریست در ابوان جلو مسجد سنگ مرمر است که فیه
حسن علی بن کلبعلخان فاجار بیکریک کجند و فرا باغ است که در سنه هزار و پنجاه و شش بنا کرده
در طرف سرد مسجد دو کلد سنه بلند است که بنا شده شباهت دارد جلو مسجد چنانچه با این بیست اعرض
طول است شبیه چنانچه بان فریب که اطراف افراد زمان قدیم چکارا شنند و از فرا این معلوم است که از
بناهای صفویه است که کابن اطراف وقف مدرسه میباشد از فرار نفی بر منوی سالی چهار هزار و
منافع موقوفات مدرسه است (منان نفر بیامعادل سه هزار و ده شاهی است)

جامع کیلان مسجدی که در رشت با اسم جامع معروفست بعضی را عقیقه اینست که حاجی جمال

پدر هدا پناه الله خان رشتی این مسجد را بنا نموده برخی مادر هدا پناه الله خان را بانی مسجد میدانند و این
که بطور یقین بانی معلوم نیست در صورتی چون رو بخوابی نهاد و محتاج بر موقت تعمیر بود در سنه هزار و
دویست هفتاد و هفت با هفتاد و هشت چند نفر از تجار رشت بترکت بنای موقت بنا کردند و این معنی
که بنای اول را یکبار منهدم ساخته و در بی عرض طول مسجد افزودند و از نو بنا کردند ولی بنای مجدد
نام تمام مانده و با بنیاد رکن شد بن مسجد را مدرسه بوده که حالا بکلی خراب است مساجد دیگر باز در کیلان
هست که هر چند امینا زاد ولی در شمار جوامع نیست

جامع مرند این جامع در محله قبه چشمه در سمت شرق شهر است در ب مسجد جامع دو بغیر نسبت
طرف دست چپ داخل مسجد در دست که داخل میشود بمقصود مسجد بالای ایند را بن مضمون نوشته شده
(امر بجدید العماره الصدرا لکبر بواج حسین بن سید الدین محمود بن تاج خواجده و آخر شهر شوال سنه
هفتصد و چهل

جامع مرو ابو مسلم مروی که در سنه یکصد و سی هجری در مرو و آنجا و داسنیل و تسلط یافت
مسجد جامع مرو را در سنوات اسنیل و افتخار خود بنا ساخت بوجیب مسطوران صاحب معجم البلدان در مسجد
در بلخ صحن بنا شد بکوی غلو نجفی و دیگری بشافعی

جامع فرینا ده سال قبل در مرز میان مسجد جامع بنا کردند ولی قبل از بنیاد در همین مکان
مسجد جامع بوده که بمرو در هور خراب شده و کسی تاریخ و بانی این مسجد را نمیداند همین قدر معلوم است
که از این بنیاد قدیم بوده

جامع مشهد مسجد جامع مشهد مقدس الحقیقه همان مسجد کوه شاد است این مسجد در واقع
صحن جنوبی مرقد مطهر حضرت رضوی صلوات الله علیه محسوب میشود بناهای کوه شاد آغاز و جبهه مرزا
شاه رخ بن امیر تهور است این مسجد یکی از این بنیاد بسیار عالی محسوب میشود کاشیهای معرق و غیر معرق آن
با چینیها بسیار مناز منبوا تیرا بری نماید محل نظر است در این صحن با مسجد چهار ابوان و شبستان است
و درهای آنها از اینفر است در دی بیاض تیریک در دی مجوطه معروف بنیابن پاکه مقبره مرچوشیخ طاب
دری که سمت خانه حاجی میرزا موسی خان و در کتب که معبر عام مبرد اما ابوانها و اسامی آنها

ابوان مقصود با کیندی شبستان عالی دو کلد سنه بلند کاشی که دهند این ابوان دوازده فرس
است و بنیاد بجز در و نیم ارتفاع دارد و طول آن سه و چهار ذرع ارتفاع کیند بکدر وسط واقع است چهل و یک کلد
و قطر آنها ابوان بجز در و ارتفاع هر یک از کلد سنه ها چهل و یک ذرع است بنای این ابوان در سنه هشتصد

و بیست و نه از محستان آن است که الی الان محتاج بنعمت شده

ایوان دیگر که بیست و نه مظهر است معروف با یوان دارالستاده می باشد که در مقابل مرقد منور حضرت
رضو سلام الله علیه در در جنبین آن دو کشتن است ایوان دیگر ایوانیست که در اطراف مسجد است
خوب هست محوطه مسجد معروف بمسجد پیرزن است الحی صفا و بهای بنسجی و استحکام و حسن موقع و
مقام آن زیاده از آنست که در جرحه نخر آید

مسجد دیگر معروف بمسجد شاه از اینها و زیاده است و اکنون جز دو منار و یک کتیبه که فریاد نهاد است
چیزی از آن باقی نیست و جرجان آن بر در ایوان و بنا بود شده وضع بنیان و کاشیکاری معریف و غیر آن
کمال امتیاز داشته است آثار آن ظاهر است

جامع ملاپیر از بناهای مرحوم شیخ الملوک است که در شصت و سه سال قبل بنا نموده در دروازه آباد
که فاعده و دارالملک ملاپیر است

جامع نایین کوی مسجد جامع نایین را خلیفه مومو و عمر عبدالعزیز ساخته است چند خشت که اساسی خلفا
در آن ثبت شده موجود است لی تاریخ منبر سینه هفتصد و پانزده هجری میباشد و تاریخ در بیست و نه
هفتصد و هشتاد و چهار است

جامع نیشابوی بموجبه خطوط طبرستان در لوح سنگی که در این مسجد دیده میشود چهار صد سال
قبل علی نامی مشهور بکبری بانی مسجد قدیم نیشابور است این مسجد را وای بنیست و ایوانی بزرگ و از بی تو
رو بجز اینها ده است موقوفات مسجد بقدر هشت که در این سنوات بعد از وضع مالکات سال و شصت
نومان عاید میشود و اگر هر ساله این مبلغ بمیرفت مسجد سید هر آنچه کمال آبادی خواهد داشت

جامع ورامین از این بنا فقط آثار محضری باقی است فاصله مسجد بامین قلعه نیشابور و
پانصد قدم میباشد داخل مسجد که با وجود خرابی از بنی عالی محسوب میشود و در شمال است بالای
در مسجد در لوح بزرگی که در در و نیم طول و یکدفع و چهار کعبه عرض آن میباشد از کاشی آجر رنگ است

تاریخ بنای مسجد که در زمان سلطان ابو سعید خان ^{نور} در هفتصد و بیست و دو هجری است و اسم باقی
آن که محمد بن محمد بن منصور الفوهلی بوده بخط ثلث بزرگ سفید بر جسته ثبت است و عین عبارت
آن اینست ذکر القیم اولی بالنظیم و هذه العماره الجامع و سایر النازل الاعلی و السلطان

المعظم و الخاقان الاعظم مالک و قاضی الامم و سلطان السلاطین العرب الیم ابو سعید بهادر خان خلد
الله سلطانه العبد الضعیف محمد بن محمد بن منصور الفوهلی نقیل الله لمرضاة سیدی ولد الخلفاء

الحسن بن محمد سلمه الله تعالى سبعة في شهر سنة ۷۷۲ هـ عرض دُخل مسجد چهار ذرع و نیم و سه
صحن بر او طرف غربی یکی منهدم و جز مسجد است که این سمت خرابه عمارتی نداشته و مجرد دیوار بوده
با آنکه مدرسه ضویبه که مورخین نوشته اند و الان اثری از آن نیست علامتی یافت نمیشود که بدان توان
داشت که اینها سه مسجد و در کدام نقطه بوده و صل با این مسجد در این سمت واقع بوده بدانستند
دیواری هم حایل مابین مدرسه مسجد باشد طول صحن مسجد بیست و یک ذرع و مرکی از بیخ طاق و چهار

جز و هر طاقی سه ذرع و نیم و هفت ذرع فرس اندازه دارد عرض مسجد نوزده ذرع و دهنه ایوان
مقصوده ذرع و نیم و چهار ذرع عرض دارد و سه ذرع و نیم دهنه طاق در ب مقصوده است در طرف
در ب مقصوده در ایوان دو لوح از کج ساخته شده لوح سمت چپ اسم شاه رخ بن امیر نیشابور است که در

زمان او مسجد تعمیر شده و در طرف دیگر اسم یوسفخان تعمیر کننده میباشد و تاریخ شهر خرم سینه
خوانده میشود چون مرزا شاه رخ در سنه هشتصد و هشت سلطنت یافت معین است که بعد از هشتصد
عده دیگر بوده چون با کج ساخته بودند محو شده است کتیبه رفعی دارد و صحن مقصوده مربع مستطیل است

و پانزده ذرع و نیم طول و ده ذرع عرض آن میباشد کتیبه مقصوده که بخط ثلث و از کج است سوره مبارکه
بِسْمِ اللَّهِ اسْمَاءُ شَرِيفَةٌ وَلَا يَمْنُونُ اَبْدًا اَبْدًا مَا يَدْعُوهُمُ وَاللَّهُ عَالِمُ بِالظَّالِمِينَ و کتیبه ایوان مقصوده
اَبْدًا كَرِيْمًا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اِذَا تَوَدَّيْ لِّلصَّلٰوةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ اِلَى الْجُمُعَةِ فَلْيَحْضُرُوا مِثْلَ مَا يَدْعُوهُ

مسجد دیگر هشت و دو این خراب کتیبه ها بخط ثلث دارد که خوانده میشود در یک سمت آن کتیبه ها فقط
(المسجد الشريف) دیده میشود در سمت دیگر سنه هفتصد و هفتاد و یک است صحن مسجد حالا فرسنان
کرده اندا هل بلد کونیندا بچا مقبره کوبک الدین است بنابر آثار مسجد خرابه در ورامین در سمت شمال نایین

دیده میشود این مسجد مسقف بوده حالا همان جدار باقی و سقف بجز در و فرسنانست در یک ضلع این
مسجد مقبره سید فتح الله می باشد در سنه هشتصد و نود و نه این مسجد بنا شده محرابی از آثار این مسجد
باقیست با کاشی معرف سید اعلی آیه شریفه و انزل فی قلوب المؤمنین تا آخر آیه مکتوب است در داخل

محراب در ضلع (لا اله الا الله الملك الحق المبين محمد رسول الله صادق الامين علي في الله امير المؤمنين)
خط ثلث کتیبه شده است

جامع هرات مابین دروازه خوش و هرات واقع و بموجب گفته صاحب تاریخ هرات معین
الدین محمد الزجی سبزی که از شاگرد های مولانا عبدالرحمن جامی است موضع مسجد بطنین نفاط
شهر است از جهت سلامت و خوبی آب هوا زیرا که وقت بنای مسجد چند نقطه از نفاط شهر هرات را

انحان کردند باین نوع که چنانکه کوه سفید که نازه ذبح کرده بود نه یک راد در نقطه گذاشته که کوه
 از فایده مصلحت جامع هرات
 بکلیت که در سنه هشتصد و
 در روز جمعه که میرزا شاهرخ پسر
 جمعی را آمدند و بعضی را پیش
 که از احدی از آنها آمدند و از فضل الله مسجد را در این محل فرار دادند و الا بیاید جامع را در وسط شهر بنا کنند بانی مسجد بنا بر شرحی که
 اسرا بادی بود بعنوان اینکه بعضی
 میرزا شاهرخ پسر که در سنه
 میرزا شاهرخ زده ولی که در بغداد دولت خود بنا نهاد و قبل از انعام این بنا در گذشت برادرش سلطان شهاب الدین بواسطه اشتغال بکار
 در آمدند و از زمان میرزا شاهرخ
 و بعضی که با احدی از آن بواسطه
 با مقبول با اخراج بلد شدند و در
 در پانصد نمود و هفت تمام نمود چون چندی بران بگذشت بسبب غلبان چنگیزی و خرابی و لای خراسان
 تاریخ این واقعه گفته اند
 سال تا وی هشتصد و سی بود
 روز جمعه پانزده صلاحت
 قطعه سرحد شد
 در خراسان و بلخ هرات
 که بود و در سیاه طبرستان
 خواستند شهر خود را بنام
 از جمله اشخاصی که جلاوطن دادند و کار سه چهار سال را در شش هفت ماه تمام کرد چنانکه در غنای او ان مقصود زباده از شش هفت ذرع
 امیر سید قاسم پسر میرزا بود که
 سمند و در آن شد و غنای حکایت
 و شکایت حال را بنام ستا و آید است معین الدین اسفرایه این لفظ را در ضمن قطعه تاریخ فرار داده و صورت قطعه از فرار زبده است
 بنظم آورده که بعضی بیانات از
 فرار زبده است
 ایامشان ایام شقا هنگام آن شد که
 جهان مرغ دل طبرستان کند با کسی
 هفتاد قاسم پسر کوهان که
 عزم دهن شکر بر لوطی کن
 مراد پیش که کسان
 و علاوه بر استحکام و مناسبت اصل بنا زبده با داد کامی کاری و نفسها بدیع و تجاری را بنام مسجد نمود و طاق
 و در واقعات این فووش اسلمی و خانی بیار است چون میرزا قاسم از چوب کرد و در هم شکسته بود میرزا از سنک
 مره که سنک از او لا بیست جواف بدست آمدند و بیست از یاد خریدند شریف داد و اختیار الدین حسن تاریخ
 میرزا قطعه گفته که صورت آن از فرار زبده است
 از هفت زبده که شد میرزا مکتل که غایت رفیع بر عرش سر کشید
 هر که کسی بدید میرزا سنک هر تاریخ شد هم تا هر که کسی ندیده
 صاحب جلیل القدر در خلاصه اخبار وضع مسجد را از بنفزار بنویسید

ای مسجد

این مسجد جامع مشتمل است بر چهار صد شصت و یک رواق و چهار صد و چهل و چهار پیل یا
 و طولش سوای عرض دیوار دو شصت و پنجاه و چهار ذرع و عرض صده و پنجاه ذرع و طول صفت مقصود
 شصت و پنج ذرع و عرض بیست و پنج و در هنر طاقش بیست و شش ذرع و طول صفت شمالی بیست و سه
 ذرع و عرض پانزده ذرع و طول صفت شرقی بیست و شش ذرع و عرض پانزده ذرع و طول صفت
 جنوبی بیست و دو ذرع و عرض سی و سه ذرع و نیم و طول کتیبه مقبره ملوک بیست و چهار ذرع و عرض
 بیست و سه ذرع و طول صحن مسیحه صد و چهارده ذرع و عرض هشتاد و چهار ذرع و این بقعه شش
 دیوار یک از مسازین فزک که شاهان و قشیر گوید در این وقت مسجد جامع قدیم بکلی هرا بیست مبنی که این مسجد
 بر دیوار آن ساخته شده بود معادل است با هفتصد و بیست و هشت ذرع مقصود
 در سلطنت میرزا شاهرخ کورکانی که هر شاد بیکم زوجه میرزا شاهرخ بدست امیر شیری در خراسان
 بنای مسجد جامع گذاشت ولی تمام نشده در گذشت
جامع همدان جامع عتیق همدان که معروف به مین اسم است در وسط شهر واقع و بنای عالی و
 معین است جمعی از ائمه جماعت در هر ضلعی از اضلاع این مسجد نماز میخوانند بانی الباقی و خان ننگه
 ولی تاریخ بنا که در چه سال ساخته شده معلوم نیست نیز در وسط شهر مسجد جامع معین نزدیکی مثل
 برادر سرد و طاق بزرگ و شبستان بامر مرحوم خافان خلدان شیان فتحعلی شاه طاب الله مضجعه
 بمراقت مرحوم آقا خوند محمد حسین بنا نموده که تا تمام مانده است و سی و چهار سنه فرعی سنگی برای این
 مسجد تمام کرده بودند که کال امینا را داشت چون در همین اثنا حضرت خافان علی بن علی بیست
 جاودان روان شدند مسجد بحال نامی ماند و سنوفا بعضی را در شهر و بعضی را که در کار حمل و نقل
 بودند در بین راهها بحال خود گذاشتند و البته بنای که بحال نامی یافتند را در بانهدام خواهد شد
 در حلات همدان مساجد خوب از قدیم وجود بدست است ولی در شمار جوامع نیست
جامع تبریز کوه پندابند سلطان علاء الدوله که شایسته بن علی بن فرامر زین سلطان علاء الدوله
 کالجی مسجد عالی ساخته که معروف به مسجد عتیق شد این جامع را ساخته بود یکی روی قبله و یکی بازو
 کلاه و وزان قدیم و دیگری بطرف صدر کلاه در دهله آستانه مقابل صفت بزرگ کالجانه ساخت
 در سنه هفتصد و بیست و چهار مرتضی اعظم سعید سید رکن الدین محمد بن سید نظام الدین محمد
 قاضی در قبلی مسجد قطعه زمین خرید و طرح مسجد خواند و صفت و کتیبه و مقصود و غیره را با بسا
 حکم بنا نمود اما تمام نشده بانی در گذشت بموجب صفت او شرف الدین علی در تمام آن سعی کرد و وضو

ترتیب

بر سر کیند فدیم بساخت و منقحی عظم امیر شمس الدین محمد خلف سید رکن الدین محمد که در آن وقت در تبریز بود ز بلوهای ممتاز بنکو حجه کیند مقصود فرستاد و در سنه هفتصد و هفتاد و هفت هفتاد مسجد حکیم امیر شمس الدین ساخته شد و بصره الدین بچی مظفری در طرف سنه کیند مقصود و صفه طنبی عالی بنا کرد در زمان میرزا شاه رخ کورکانی شاه نظام کرمان و زارت نیز با فتنه جامع کیراکه کچ اندود بود بکاشی تراشیده الوان نیز بنی نموده کیند سوره مبارکه انافخا انجذب بهاء الدین هزار است که سر آمد خوشنویسان آن عصر بود نصیب در شاه نشین کیند مقصود محرابی از مرمر کار گذاشت و در پیش طاق صفه دوازده امام بکاشی منبت ساخت و بر بالای طاق این کور کعبه از پیغمبر ابراهیم الفواعل الخیر بکاشی نقش کرد و در محض مسجد با پای حفر نموده باجر و کاشی مرمرین کره پند و آب محو آباد را جاری ساخت و پنجره آهنین بر سر پایاب در محض مسجد گذاشت و فراشته بر در مسجد بنا کرد و کاروانسرا در پیرون در مسجد بود که در شبان فروشان در آن بودند از اهر به خراب کرده ساخت در مسجد کرد و ده دکان در همین و بسیار ساخت بنا نمود در میان ساخت حوضی ساخته آب نشت را در آن جاری کرد و در کیند مسجد اسم میرزا شاه رخ را بکاشی ثبت نمود و در آن درون مسجد طرف راست کیند مقصود جماعت خانه عالی بنا کرد نیز در در مسجد چاه آب سرد کنده چاهخانه ساخت و منقش نمود و بعد آن چاهخانه فو خانه کرد بدو در زمان شاه طهماسب آقا جمال الدین محمد و زارت نیز با فتنه مسجد را تعمیر کرد و در مناره بنا نمود و برای مناره طرفین دورا فرار داد و در هشتصد و شصت دو امر نظام الدین حاجی فخر جهان شاه القاب مان میرزا جهان شاه را بکاشی تراشیده در مسجد نصب کرد و در زمانکه امیر جلال الدین چقاوق شاهی حکومت نیز داشت و حجه او بی فاطمه خوانون محض مسجد جامع را بسنگ مرمر فرست نمود و در سنه از مرمر در دو جانب صفه گذاشت و غیر خطیب که از چوب بویبر است در عوض آن از کاشی الوان مرمت داشت و خاک این میرزا حکم مشارالیه بپشت شتران و در آب از کربلائی معلی آوردند و بعد هابن بومست مسجد قیام نموده اند و بر موقوفات آن افزوده و وضع حاله مسجد بعد از مرتهاد را نیز همان از فرار دین است

مسجدی است بسیار بزرگ واقع در وسط شهر کینه در داخل حصه بلده مذکوره مسجد مانند آن نیست آنچه در این مسجد داخل میشوند و در راه دیگر هم دارد که از آنها کمتر عیب میباشد و صحن وسیعی دارد و در وسط آن ماهتابی مسطحی است سرجوی آب هر یک از فانی در اطراف صحن چکان دارد کیند بسیار وسیع منقحی در سمت قبله است که داخلان بکاشیهای الوان ممتاز و کیند بها

خط کوفی که مشتمل بر آیات مبارکات قرآنی و غیره میباشد مرتین است نیز بعضی از سوره کلام الله مجید را بخط ثلث در قاع در حواشی کیند و جلو کیند کرده اند در طرفین کیند مزبور و در واقع است که چون جمعیته مصلحتین زیاد شوند جماعت متصل با نجام میشود در نا بینان در این کیند نماز جماعت میخوانند و دو شبستان این مسجد است که در فضل زمستان در شبستان که در طرفین همین و غیره صحن مزبور است صفوف جماعت آید میشود این شبستان بسیار وسیع طولانیست از دو در داخل آن میشود شبستان دیگر در جانب شرقی است بسیار وسیع است در جانب غربی که در طرفین بسیار مشرف است مسجد واقع و مشتمل است حوض شنی بسیار بزرگی را که متراب و فضا باد است اما چون در این بهمان دایما آب از آن نمیکند در حوضخانه کوچکی در جانب آن بنا کرده اند که آب آن از چاه است نیز حوض کوچکی در همین محل نازده احداث شده که متراب شود است و تخمینا سه ذرع پائین تر از سطح زمین این مکان میباشد حوضخانه کوچکی هم مقابل یکی از دو مدخل شبستان است که بجهت فضل زمستان مسقف شده و در مناره بسیار بلند این مسجد است که مشرف است تمام عمارات بلده و فرای حوض خارج هر دو مناره از سر تا پا کاشی الوان ممتاز است در وسط هر دو و قفسه اینست با اندازه فامان اشخاص بلند داخل این دو مناره مثل هم نیست با این معنی که در یک مناره از یک قطار پله بالا میروند و از قطار پله دیگر پائین میآیند بعکس راه صعود و نزول مناره دیگر فقط یک قطار پله است چنین مشهور است که اسنادی معار با شاکر خود قرار داد که هر یک میباشند ساختن یک مناره شوند و طوری بنا کنند که بعیند و مناره نظیر هم باشند و عمل یکدیگر را نیز در اثنای کار باز دید نمایند و چنین کردند پس از اتمام فضل و در حمان کار اسناد بعجل شاکر همین بود که اسناد راه صعود و نزول مناره یکی فرار نداده بود بعکس شاکر که از این نصیح اسناد عقلت داشت

جامع دیگر مسجد چقاوق است که در سنه هشتصد و چهل و یک زوجه امیر مشارالیه بی فاطمه خوانون این مسجد را بنا نموده است

جامع دیگر جامع سر پیک است کیند در جانبکه این مسجد ساخته شده کاروانسرای بوده و در جنب کاروانسرا منقحی عظم سعید امیر معین الدین داماد امیر شمس الدین محمد بن سید رکن الدین محمد فاضل آن کاروانسرا خراب کرده مسجد بساخت و صفه کیند و جماعتخانه بنا کرد و با پای حفر نموده میاه جلدی در آن جاری نمود و در کاین در اطراف مسجد خرابه و ساخته بر آن وقف کرد و در هفتصد و سی در راه مسجد منهدم شده خواجیه توکل فریونی دوباره مجد پندان عمارت نمود و خواجیه خیر الدین فریونی کیند

تذکره

لفظ معنی زمین را میگویند عارض
 خلط است و این که در جوامع این
 لفظ را میگویند شاه بنا بر اینست
 که اسامی این لفظ را این معنی
 استعمال کرده اند معلوم میشود
 فی الواقع اندوه و غم است
 فرمایند
 ابلهان تعمیر میکنند
 در شکست اهل دل جلد میکنند

در پیش ساخته منبری زینت داد و جماعتی از زمره آن کرد و در سنه ششصد و چهل و هجتم و صیبت حاجی
 خواجہ جان نیری مبلغ بکفر آورد بنار خرج با پای جماعت خانه نمود و بنز پنهان آن افزودند تا محو
 یکی از فرای معبر سفید بادک است معبر و باد نقر پیاد و پشت خانوار دارد بواسطه
 مالک و آن سابق کرد سنان که از بنی اردلان بودند از اغلب منال و عوارض و بواقی معاف بوده بالفعل
 نیز عوارض آن کمز است فر پز بوره از اب چشمه که معروف چشمه سفید است مشروب میشود در حوالی آن کلب
 زیادی صید مینمایند و اغلب در سنان بکجا داخل فر پز و آبادی شده سکنة آنها را میگویند جاشوران

از طرف شمال با کوس و از سمت شرق با همدان و از جانب جنوب غرب با کردستان هم خاک است

جامشوران از فرای حوالی کرهاشهاش سبزه ماهی دشت

جامکاران از دهات و رامین است

جانب بلوکسند ریلو چستان واقع در کوهستانها بین لاسار و مکران مشتمل است بقلعه را
 مرکبات خوب نخلستان زیاد دارد آبش از فاضلش لثو و زرت در آن بعل میناید سکنة مال و موا
 و نیز کوه سفید و الاغ دارند

جانکی از توابع و متعلقان مال میر بوده است مال امیران اینج قدیم است که
 حالا خراب میباشد طرف مال میر چینی و یکطرفی زار و بیشه است محل زراعت هم داشته حالا
 و عارات که محل سکونت باشد در مال میر نیست این فتن است بجله زراعت هم دارد اطراف
 مال میر کوهسار و جنگل است دارای درخت بلوط زیادی است فوالت بسیار در مال میر بوده که
 حالا خراب است بعضی از فوالت را در زمینان حسینقلیان ایلخانی تغیر و مرتع و آباد مینمایند بجز حال
 جانکی بلوکسند واقع در پای کوه عظیم که معروف و موسوم بکوه منگشت میباشد طول بکوه در
 طرف قبله چمنساده فرسنگ است جانکی بطول در دامنه این کوه واقع شد در وسط کوه اما مراد است
 که او را شاه منگشت میگویند و اهالی اما مراده را خلیج حرم میدانند و معلوم نیست که امام زاده
 با اسم کوه موسوم شده یا کوه را بنام اما مراده نامیده اند کوه منگشت را پامستند در برف و در طرف
 جنوب مال میر واقع است حد جانکی از طرف جنوب و بعضی است از سمت مغرب یعنی میشود بجاک رامهر و از
 جانب شمال بجاک چنار میماند شمال و مغرب جانکی محل و میشود بجاک کند زو که از توابع شوش
 است از طرف شمال اول خاک جانکی چشمه باران کرد است که دو سه سنک آب دارد از باران کرد نافع است
 که خاک فتن جانکی است بکفر بیخ است قلعه نزل از بناهای محمد تقی خان چنار می چار و نیک است که در عهد

خانان مغول فتح شاه طالب الله شاه بر روی تلی که نهر سیاه چاه ذرع ارتفاع دارد بنا نموده و معروف
 بقلعه نل شده و الوار نل را بضم نلفظ کرده قلعه نل میگویند این قلعه دارای چند برج است چاهی بالای
 نل حفر کرده اند که اهل قلعه از آن آب میکشند این نل و قلعه وسط جلگه میباشد میان باران کرد و
 قلعه نل بقعه است معروف بخجک سوار در قلعه نل هم چشمه است که بقدر چشمه باران کرد آب دارد
 از قلعه نل تا باغ ملک که یکی از آبادیها جانکی است و فرسنگ است باغ ملک جای سکنا طایفه
 زنکنه است این طایفه زنکنه قبل از نادر شاه افشار در کرهاشها مسکن داشتند در زمان نادر شاه
 باین ولایت آمدند آثار خواب و بیو نوات مغرب در باغ ملک دیده میشود و آن آثار را اهل بلد مخفی
 میکنند و در بالای هر مخفی هست بقعه دارد که از امیر المؤمنین مینامند و بقعه دیگر نیز
 در آنجا هست که معروف بدایا نخلیل و دیگر مشهور بقاسم علی

رو در خانه کوچکی از کوه منگشت از طرف قبله سر از بر و جاری میباشد یکی از فرای مغرب جانکی ابو العیاض
 است این دهکده خلیه مغرب بوده آثار این بقعه عارات و کار و انبار و حمام و مسجد که از یک و سنک ساخته
 بوده اند در آن پید دارند است بقعه دارد که از اسرار بخش میگویند قریب القیاس از آب رودخانه نرین
 مشروب میشود پس از آنکه رودخانه این فر پز را مشروب کرد بیخ ملک می آید و بطرف قبله میرود و در آن
 و از نواح جانکی دیگر جانکی از آب نرین رودخانه مشروب میشود از باغ نرین سیاه چاه فرسنگ که گذشتی
 میداد است طایفه نمینی که از آب جانکی مینامند در میدان و دافامت دارند و این محل از قدیم مسکن
 این طایفه بوده است

رو در خانه که از کوه منگشت جاری شده بطرف نالامگاه طایفه یعنی میرود و املاک آنها را مشروب میکنند و
 نیز می آید و اراضی میداد هم از آب آن مشروب میشود در میدان و آثار این بقعه و علامت آبادانی قدیم مشهور است
 از میدان و نالامگاه نرین بیخ است طایفه کرزنکنه در سر لاسکنی در نالاب سر لاسکنی از چشمه است که از امیران
 میگویند و نمینامند سنک آب در آثار این بقعه از سنک و کج در کوه هست این بقعه از سر لاسکنی بر امیران
 اخر خاک جانکی نیک است که نالامگاه نرین میباشند و اخر خاک جانکی اول خاک یعنی از اول نالامگاه است
 از محلات جانکی کل که است این نالامگاه جانکی است بطرف شوش و معروف نیز بکوه جانکی است
 است وسیع و چند رشته فاضل خراب در آن دیده میشود چون کل و کجاء زیاد در این محل میرود از حال
 کل که مینامند نل در وسط این محل است و پائین نل چشمه که امان قلیل و بقدر کفایت و اینست و فاضل
 ندارد باین توان زراعت خود تولد و جاری و ب هم که در و محراب است از کوه جانکی است در این دو محل

زراعت بهم پیشتر که آبادی جایگزین پیشتر بود ایلات میگویند در نوبه و جوار و باغها داشتند
 و زراعت و سبزی را بجا میآوردند و طایفه گند و کدو که از طوایف شوشتر است پیش از این در جاکلی نهر پیاسه
 هزاره خانوار بودند و حالاً ششصد خانوار از آنها باقیست که باقی منقرض شده اند و جاکلی شهر
 هفت هزار خانوار است پنج جاکلی معروف است کمال امین از خوبی زاد او در سرچشمه معروف است و سبزی
 دو صورت در سنگ منقوش است تفصیل این دو صورت را حسینقلی خان الجانی بخنداری ولد
 جعفر قلخان که بر جفا در حال آن نواحی کاهی کار می کرد و هر ساحی از آن حد و در آنرا آنچه پیشتر
 در نوبه ابوالعباس که بالتعبیه و پله بیان کرده در سفرنامه بارون بوریا پست فارت روس که بان ناچه سفر کرده شرح وضع
 از عطر و رایحه خوش برنج جاکلی دو صورت منقوره مسطور است بلکه عین صورتها منقوش در مرتم می باشد

خلیجی که با این معنی که از اشرف
 نا اقامتگاه خود بنده که البته زیاد
 از آنکه در نوبه بود هر دو صورت و در لوحه دو قبی که طرف بسیار است یک طفل است و در میان دو نفر که یکی با پدر باشد و دیگری
 بر رخ طبع می شد عطر و رایحه زن و عجب اینست که البته وضع و طرف از این اشکال کمال منافع و بی شباهتی را بنویسند و اشکال
 بر رخ خطا اشکار بشناسند که گوهرهای فان بر طاق و سظام و تخت جمشید و غیرها بسیار است دارد یعنی مطلقاً مشابهتی
 میجو پارسیان از یکسان و مساویان و غیرهم ندارد بعلاوه بر لباس آنها خط منحنی رسم شده اب
 مال میرزا شعیب سلیمان است از وضع حالته مال میرزا معلوم است که شهر بسیار زیکی بوده حالاً مال
 و ملایجان جزو بخنداریست از معارف طایفه بخنداری در بن عمر حسینقلی خان بن جعفر قلخان است
 که الجانی کل بخنداری چارلنگ و هفت لنگ بسیار است و از معارف قدیم یکی محمد تقی خان چارلنگ
 بانی قلعه نل و یکی علی رضا خان که از بنی اعمام محمد تقی خان بوده است

جان آبادی که آن را جهان آباد نیز گویند واقع در سیستان است قلعه دارد که آنرا سردار جان
 بیگ خان بلوچ نیز پیانود سال قبل از این ساخته است سردار جان بیگ خان جدمردار و بر این
 بلوچ بسیار شده سال قبل حاجی میر علیخان حشمتی الملک میر نایب قلعه جان آباد را تعمیر
 نموده است همیشه ساخلود و این قلعه بسیار خندق دو در قلعه حفر کرده اند که در ایما پر است
 قطره بوار قلعه چهار ذرع و نیم است همان آباد در نیمه منحنی هر چند در سمت غربیان واقع است
 نوزده فرسنگ و جان آباد بسیار است که با خود جان آباد بیست فرسنگ پیشتر و هر دو از بزرگ بسیار میمانند

و جان آباد هرکشتن بر ناک سپاه است
 جان آباد قریب بیست فرسنگ از سیستان در طرف شرقی در پاچه پستان و در سمت شمال جلالت



صوت شعبه سلیمان

واقع است

جان قربان لوی واقع است در کنار رود سیم بار در جوبن زراعتش آب هوایش گرم بسپت خانوار مسکنه دارد

جانی آبادی قریه ایست از فرای بلوک جویم (خواجند) و بیست شهر از بلوکات فارس واقع در جلگه از شمال بخوبی طول آن چهار فرسخ است عرض آن نیز هفتصد رمی باشد رودخانه که منبعش از این بلوکست پس از آنکه زراعت اینجا را مشروب بنمایند و جویو بیغیر از آباد می رود و از همان طرف برود قریه کارزین ملحق میشود

جانی باد از بلوک فرایستند است و فارس طول جلگه فرایستند از مغرب مشرفی بخیند از شرق عرض آن نیز هفتصد رست و مسجد و یک حمام در این بلوک هست اکثر مسکنه مکاری میباشد محل فستاق ایلات فستقائی است آبش از چشمه قنات گرمسیر است زراعتش انشوی است

جان احمد قریه ایست از فرای قریه چار کند بلوک سپر جان

جان جوی از فرای قدیم السنو طیس بلا سکنه است

جانوان از فرای قدیم السنو طیس است از آب قنات مشروب میشود سکنه ندارد

جانوان قریه ایست از نواحی اصفهان

جاورد قریه ایست از فرای بخان رود خالصه بنول مظفر الملک میباشد هوایش گرم و کسپر و محمولش هم دمی هم آب از رودخانه زنجان رود مشروب میشود صیفی کوی هم در آن میباشد

جاوردیس قریه ایست از فرای بلوک عورقان از بلوکات هرات در شمال رود هری رود واقع و متصل بلوک انجیل واقع خیابانی در آن حدود است که مقابر بن رکان در آن بسیار است

جاورستان صاحب جم البلدان گوید بعضی را عقیده است که جاوردستان محله ایست از همدان و برخی بر این اند که قریه ایست از فرای همدان قریه شهر ابوالمعالی حسین بن جعفر الکرجی در جاوردستان منور شده و مقبره او در کجاست

جاوردیس نیز جوی مسطوری است بمجم البلدان قریه ایست از فرای رود در سفر سنی شهرت عبد الله بن بریده ایست از جاوردیس از اهل جاوردیس است

جاورین از فرای طیس است قدیم السنو آب خنجر چاه خانوار مسکنه دارد

چاه ابوطالب موسوم بدرد و ازه است واقع در خاک سپستان در سواد راه فرایه به مالان

باشگاه کوه در طرف غربی رود هریمند

چاه انگرسنه ده کله ایست و جلگه هرون آباد و منتره کرمانشهان از هرون آباد که بکر بندگی در طرف دست راست واقع است

چاه بار چند آبادیست بنا چیه که از نواحی بلوچستان

چاه برک قریه ایست از منغلقات بندر بوشهر و مضافات

چاه برمه قریه ایست از فرای نواحی لارستان فارس

چاه بلك قریه ایست و جلگه هرون آباد و منتره کرمانشهان از هرون آباد که بکر بندگی در طرف دست راست واقع است

چاه پهن قریه ایست از فرای شنه فارس بلوک دشتی فارس از غلبا زاب باوان مشروب میشود بعضی از فرای هم از چشمه دارد چون رودخانه در این بلوک جاری است که در هر جا با اسمها نامیده میشود

و مخصوصاً در محلی از آن مندا میمانند صاحب ترهت القلوب شنی منداستان خوانده است طول جلگه دشتی از مغرب بمشرق فرای بسپت بخنجر است عرض آن بقا و تا زده الی پانزده فرسخ

حاصل این بلوک غله و خرماست صنعت مکسب اهالی عبا باقی است که از چشم مشروب میمانند سکنه خالی از شرارت نیستند

چاه تر از منغلقات لارستان است

چاه نل قریه ایست از فرای نکستان از بلوکات فارس طول جلگه این بلوک از مشرق بمغرب بخینداه فرسخ است عرض دو فرسخ دو مسجد در این بلوک بنا شده است

چاه تلخ قریه ایست از نواحی کوه کلو و پارس

چاه تلخ جزو نکستان است

چاه حسین جال قریه ایست از فرای بلوک دشتستان

چاه حد از فرای قدیم السنو طیس است آبش از قنات و هوایش معتدل میباشد

چاه خارا قریه ایست از بلوک برانجان من اعمال بندر بوشهر در حوالی اینفر به پیمان مهر علیخان شیخ الملک و شتون انگلیس در سال هزار و دویست هفتاد و سه فرای انفاق افتاد اراضی اینجا

رمل است هند و اندک همی عمل میآید اهالی عبا باقی شتری میمانند طول جلگه برانجان چهار فرسخ و عرض نیز هفتصد رست

چاه درول فزیه اینست بلوک شبانکاره دشتستان و طول بلوک شبانکاره شش فرسخ
عزیز آن نیز همین قدر است

چاهر از متعلقات نون باطیس است

چاه زبر از دهات جلگه مرون آباد دو متر است که هاشم داشت

چاه زری از دهات جلگه مرون آباد است

چاه زری ایضا از دهات جلگه مرون آباد است این هر سه هکده در طرف راست راه
واقع است در صورتیکه از مرون آباد بگریزند

چاه سنا از مزارع قدیم النسب فاینا است که اسکندریه دارد مزارع دیگر از آن زمینهاست

چاه سرخی از متعلقات نون باطیس است

چاه سینا منزه است بنمایین نیشابور و نیشابور

چاه عزیزخان یکی از منازل عرض راه فراه است در خاک سپستان بمسجد برج عالمدار که آنرا
هم مینامند در طرف شرقی در پاچه زمینستان واقع است

چاه فاسم فزیه اینست نواح بلوک دارفارس طول این بلوک از مشرق بمغرب تقریباً بیست و پنج فرسخ
عزیز تفاوت یعنی از شش فرسخ است که اکثر فرای این بلوک مسجد ساخته اند

چاه کز یکی از منازل عرض راه هرات است بقند هار در خاک افغانستان و در چاه فزیه فرسخ فراه و در
طرف جنوب شرقی آن واقع است آب تلخ و شور دارد آبادی هیچ ندارد هواش در تابستان بسیار گرم میشود
در سنوات خشکسالی شدت حرارت هوا و وزیدن باد سام مسافرین را تلف مینماید

چاهک نقاط آثار خرابه بود در بین راه طهران بمانند در واقع در جلگه طهران در سمت مشرق
این شهر طرف جنوب البرز با بر و خالی از سکنه متعلق بود و در زمان محمد اول اسانی و زنجبار علیتی حکیم
الملک و پیشخدمت باشی سلام از این ابداع نموده فنان از آن کرده باغی و عمارت و آبادی را ایجاد
کرده و حکمیتش را تاییدند

چاهک از فرای بلوک بوآناد فارس است صنعت حرفه ها این بلوک فاش و حجیمه ساز است چاه
که مسکو و سمرقند در این بلوک بعلی بسیار حاصل صیفی و شکر و در خود پیدا شود

چاهک از مزارع قدیم النسب باطیس است اینست از فنان سکنه اش یکصد و سی هشت نفر است
مستدل میباشد

چاهک از متعلقات میان ولایت حول و حوش شهر مشهد مقدس مسافت آن از شهر
فرسنگ سکنه است ده خانوار هواش بطوریست که از آب فنان است

چاهک از فرای دود آنکه زنجان است قدیم النسب و ملک خورده مالک مینامند اینست از چاه
باغات نکور و اشجار میوه دارد زراعت آن بنه کاری غله و میوه هواش معتدل و ابل شاهسون
اینانلود را بجا بلاق مینمایند

چاهک ملکان از متعلقات شادکان حوالی ارض اقدس قدیم النسب و چاه خانوار سکنه دارد
از اهل بر این شهر از فوات هواش معتدل است

چاهک مزرعه اینست از مزارع قدیم النسب اینست از فنان و هواش بسیار است

چاه کوهپایه فزیه اینست از فرای بلوک لارستان فارس

چاه کونا بلوک کهنه نواح و مضافات بندر بوشهر واقع در شش فرسخی شهر در طرف شرق
اراضی آن شوره زار و رمل دهند و آنرا بسیار خوب میوه را بجا بعل بسیار دارند طول مضافات بوشهر از
مغرب بمشرق بیست فرسخ و عرض آن بیفاوئنا هشت فرسخ است شش فرسخ در بین بلوک غله و عرصه
عده است شکار آهو دارد قصبه این بلوک را نیز چاه کونا مینامند

چاه کوند از متعلقات نون باطیس است

چاه مبارک فزیه اینست نواح بلوک لارستان فارس

چاه ملا از مزارع میان ولایت حول و حوش شهر مشهد مقدس است از آب فنان مشرب میشود
هواش معتدل است خانوار سکنه دارد

چاه فزیه اینست از فرای سبز در میان کوه واقع هواش بسیار خوب معتدل است از فنان
چشمه زراعت میوه دارد اشجار آن نکور و سایر میوه جات سکنه آن بسیار است

چاه فزیه اینست از فرای طوس خراسان در چاه در باطی است که آنرا باطی چاه و باطی فرد و
نیز مینامند در تاریخ حافظ ابرو مسطور است که چون حکیم ابوالفاسم فردوسی شاهنامه را با سلطان
سبکتگین تمام نمود و سلطان از ادای صلحی که بفرموده بود عهده کرده براه تقاعد و مختلفت حکم بطور
فهرست طوس و آنرا شد سلطان محمود خواست بفرز عهده خود را جبران نماید و دل فردوسی را بدست
آورد و عجبی که آمد و صلحی معتدله برای او فرستاد چون آن وجه بطوس رسید فردوسی بر حشا بزدی
پیوسته بود و از او خبری باقی نماند دختر آنمال را قبول نکرد سلطان فرمود از آن مال در راه طوس

و سرخ شواب روان مردوسی باطی سا خندند یک بجایه از ارباط چاه خوانند و اینحال در چهار
وده هجری بوده است رباط سنک اینست رباط چاه پختن سنک است سرله سرخس

جاید محلی است در لرستان

جایرو فزیه است از فرای زنجان از محال فرای کچلو ملک حسینقلی خان باور واقع در پای کوه
غله از دیمی است فراغت آن ندارد ولی وسعت هم زیاده است آب آن از چشمه است که از میان
آبادی جاری میشود هوایش پلانی و بسیار سرد میباشد سکنه آن سی و پنج خانوار است

چایشالی

فزیه است از فرای قره جزایب هوای خوبی دارد چهار فصلش فزیه باغها
اهالی بعضی کوسقندار و برخی ذارع اند غله و خز بزه بسیار خوب دارد و در صورت بارندگی آنکود
فراوانی در آن بعلی آید و در شرفنا هم دارد ملکی بخت است

جبا

بنابر مسطوران صاحب مجامع البلدان جبا اسم شهر یا ناحیه است در خوزستان جمعی را عقیده
این بوده که شهر عبادان داخل این ناحیه است عبادان در میان بصره و اهواز واقع شده برخی بر این اند که جبا
با بجز بصره شهر دلی این را میسازد پسند از عارف که در این شهر یا ناحیه منولد شدند یا منسوب یا اینجا
میباشند ابوعلی محمد بن عبد الوهاب الجبائی است از طایفه مغزله که کتابهای زیادی تالیف کرده است
این شخص در سنه دویست و سی و پنج هجری منولد شده و در سنه سیصد و سی و هفت فوت نموده است
او ابو القاسم است که در جبر علم و فضل بلکه مراتب توفیق و در این اوزار داده از پدر بوده و در سنه سیصد
و بیست و یک درگذشته است

جبا نیز عقیده با فون حموی یکی از دهات شهران بوده است

جباخان

چنانکه در مجامع البلدان مسطور است می است و حوالی بلخ ابو عبد الله حافظ بن
علی الخلی که در ربيع الاول سنه سیصد و پنجاه و هفت فوت نمود از اهالی جباخان است

جبالبارز

کوهستان است طول و عرض که در سمت شرقی شمال جیرفت واقع میباشد چشمه فون
در این کوهستان بسیار است هوای آن لطیف تر است و چراگاهها خوب دارد باغ و میوه جانان زیاده
جبال بارز سیلان جیرفت است اهالی ایلات و مالدار هستند و زمستان اکثر آنها بجز فون آمد اول
بهار جبال بارز معاودت میکنند جبال که نقره بسیار دارد و با فصد غنای بسیار است در کوهستان
جبال بارز منوطن اند اغلب آنها چادر دارند و بعضی کپر و گنول کوه جبال بارز را بنام جبال بارز هم
میکوینند در آن کوه جبال بارز در فدیام الا بام بند معنی شده اند در این کوهستان هر قسم شکار

هست از قبیل فوج همیشه و نیز تکه و خر و پلنگ و روباه و شغال و کبک و پتکوز باد و در آن کوه
آهو و گور بسیار است شنه کوه جبال بارز از طرف مشرق از سرحد بلوچستان است در هر جا انگی
و از جانب مغرب وصل بجایک برسد سیر است که آنهم در هر جا بنامی نامیده میشود و از جانب جبال بارز
آبی دیمی است حاصلش گندم جو نخود عدس رزن گندم ماش لوبیا زیره انبوزه بادام کوهی
آنکود هلو زرد لالوچه انار انجیر خرما نارنج و از انجیر بنه و اورس و کوک و پشم و روغن و کشتک و جوا
و کلم و شال آن معروفست که آن اینست سفید است با قدری پشم و زیره و پسته و درها میخند و قبل
به بناد و میبایند و از انجیر بند و شان میبند و روغن و عده پشم و کشتک جبال بارز را بشهر که مان می آید
علاوه بر کوسقندار و رباط جبال بارز صاحب غنایم واحشام هستند طایفه جبال بارزی در جیرفت
ضیاع و عقار بسیار دارند خصوصاً خوانین آنها بعضی معاینه جبال بارز طوری سخت و صعب است که سوار
بندرت میشوند عبور نماید معدن مس و کوه کرد و سرب و فستاد و زغال در این کوهستان موجود است
در بعضی کوهها آثار سنگ ز یاد و فلجها کوه چیل بسیار است که منهدم شده در بعضی قریبها
از فرار مذکور فوج چهار ذرع قد دیده شده است در جبال بارز و مزارع معتبره است جمله فزیه و امکنه
که آنرا انجیر هم میگویند طواغیت چندین مرتبه سکنی دارند و هر طایفه را اسم مخصوصی است عده نقوی
سکنه امکنه نیز بسیار و هفتصد نفر است که در کاه معروف یک در کاه حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
علیه السلام و محل معروف بلهوان مراد و مقبره بابا سعد و بابا خالص و هر طایفه از اماکن شهر انجیر
یکی دیگر از قریب معروف جبال بارز فزیه گرگان است که در قدیم آنرا کبر مکان میگفتند انداهالی اینجا
نیز با فستین و صاحب غنایم واحشام اند مثل سکنه انجیر و عده نقوس آنها نیز بسیار هزار و سیصد نفر است
و هر چند طایفه جدا گانه میباشد و اسم مخصوصی دارند از آبادیهای معتبره که در واقع منطبق بر یک
یکی گزم است که واقع در وسط سیلان و قشلاق میباشد خیلان زیاد دارد و خرمای اینجا بسیار خوب
در گرگان باغات و مزارع و میوه ها سرحدی بسیار است و از هر چیز زیاد تر کرد و است که حل به بناد
میباشد گرگان از انجیر کوار اثر است مباح چشمه سار از طرف مشرق شمال و جنوب میباشد و فون
جلکه از شمال جنوب میرود آنرا کوهستان گرگان متصل بر یکدیگر است و خاکش مشی محال
بلوچستان میگرد و چند قلعه معظم در فله های کوه نواب گرگان است از جمله یکی قلعه شاه سموران آن
آثار خورهای نزدیک در آن دیده میشود که برای بسنک تراشیده اند و در خانه از بالای کوه مذکور
میکند شنه و هفت بابا اسپای معتبره است حالاً در خانه چهل پنجاه ذرع پائین افتاده و مشهور و برود

فرز است کوهی در وسط جلگه کوپر میباشد موسوم بکوه طوق در اینکوه نیز قلعه معظی بوده که حالاً از یاد
 اهالی گریبان سافار شید و نثار بوده اند در معادن اینکوه هستان پیش از این کار کرده اند در
 موسوم بجوار و راختا نارد کابن حاسانی هست سنگهای عظیم در آنجا دیده میشود که مخصوصاً بکار
 بوده آب غزوه خا از چشمه ایست که در کوه وسط جلگه گریگان میباشد و از اینجا نادر ساری که از
 فرای معبره چرفا است شش فرسخ کوبند هر وقت آب این چشمه که شود یک مشک آب از چشمه دوساری
 آورده در این چشمه میریزند آب چشمه زیاد میشود همچنین هر وقت آب چشمه که شود یک مشک آب از این چشمه
 بد آنجا برده میریزند آب طغیان مینماید یکی دیگر از فرای معبره جبال بارز قریب مسکون با مسکان است
 سکنه اینقریه و نواح نیز ایلات و صاحبان غنایم واحشام اند چندین طایفه در اینقریه ساکن اند و هر
 طایفه اسم خاصی دارند خراغ و باغات اینقریه زیادتر از فرای سابق الذکر و آب هوایش بهتر است زیرا
 که از نواح اینقریه است آبادی بسیار معبری است واقع در پنجفرسخی چرفا دارای بختلات و درخت
 نارنج و میوه ها سردی افضل الذین که مانی صاحبان اینقریه کرمان موسوم بعقد الفلح للموقف الاعلی
 در نقره آب و هوا و صفوا و بها و خضارت و تضارت و اشجار و آثار بسیار از خیلها بافته بوده است
 مراتع و علوفه قریب مسکون (مسکان) زیادتر و سیلابات خوب و چشمه سار دارد فاضل آب چشمه سار
 داخل رودخانه سخت در میشود و بطرف چرفا رودخانه شور میرسد کوهستان اینقریه مرتفع و
 سخت و صعب شکار بسیار دارد عده نفوس اهالی اینقریه تقریباً سه هزار نفر است در اینقریه
 است که در علیای آن زراعت میکنند و در سفلا ی آن آب جاری است در وسط این نخل در صفا
 بیست فرسخ عرض پنجاه و سوه طول هیچ کجا نمیرود و زمین مشبک است از منافذ باد بیرون می آید
 طپور و خوش که از بالای اینقطعه زمین عبور کنند می افتند و دستگیر میشوند اگر کوه سفندی با
 مرغی را دود قفله در آنجا نگاهدارند میبرد اگر انسان هم صورت خود را نزد بلکان منافذ رود و اندکی
 نامل و زینت کند مدهوش میشود صدای عجیب آن منافذ بگوش میرسد و باد با صیحه از آنها
 موزان کوبد بعضی جبال از خارج میشود اگر آب آن سوراخها بریزند فرو میزند مردم جبال بارز عومار شید و شکاری
 راجال بارز نوشته اند ماخذ معلوم نیست
 هستند عده کل سکنه تقریباً ده هزار نفر از معارف و خوانین جبال بارز میباشند که خان شیر و جو
 غلام حسینخان و ناصر خان و علیخان و بعضی خوانین دیگر که هم مردم آن مجرای جبل صاحب اسمی
 میباشد جبال بارز از اعمال هم و نرهاشیر است مابین مشرق و جنوب هم و از نیم نا جبال بارز نیز
 هشت فرسخ است در میان کوه واقع میباشد چنانکه از اسم او معلوم میگردد

جبل جبال عبارتست از عراق عجم حاکم مطابق شرحی که علمای جغرافیه قدیم از قبیل استرابون
 یونانی و غیره در کتب خود ضبط نموده اند و این مملکت ناموسوم میدی کرده و ما شروع مینمائیم
 با آنچه استرابون در این باب نگاشته و نیز بتیاقوال سایر جغرافیه نگارهای یونانی و بعد عربی بعد
 عجمی که راجع بمذکب جبال با عراق عجم است مینگاریم بعون الله تعالی و مقدمه اشاره بوجه ششمیه
 مدی مینمائیم

و جغرافیای مدی

قدما که این ناحیه را مدی مینامند و سکنه آن را مدی میگویند چنین معتقد بودند که اهالی این ناحیه از اول
 مادی بن یافت بن نوح علیها السلام مینباشند لهذا آنها را منسوب بمادی نموده میدخوانند و مملکت
 آنها را مدی گویند یعنی مملکت او مادی مؤید این قول است فصل دوم سفر تکوین نورانی شریف که در این
 فصل در تعداد اولاد حضرت نوح علیه السلام بافترا مینماید بعضی گویند مملکت مدی بارز میان قدیم
 میگفتند و نیز چه آن میماند است یعنی مملکت سپریا و ایران واقع است استی

استرابون یونانی که از معارف مصنفین قدیم یونانست پنجاه سال قبل از میلاد مسیح متولد شده و با سلاطین
 اشکانی که در ایران سلطنت داشتند معاصر بوده گویند مدی منقسم بدو قسمت است مدی که
 و مدی صغیرا قاصدی که پاره ای تخت در او المملک آن آنگاه آن که همدان حالاً بنا شده بوده (نص کارنده
 گویند آنگاه آن با همدان حالیه با در حوالی همدان بوده) آنگاه آن شهری عمده و سابق برین یعنی در زمان
 سلطنت طایفه مخصوصی که در مدی سلطنت داشتند پاره ای تخت این طایفه بوده و در این زمان محل
 سیلاب و سلاطین اشکانی است که بواسطه خوشی و اعتدال هوای آنگاه آن فضل نایبستان را در آنجا
 شهر میسازند و در زمستان در شهر سلوسید (مقابل همدان و ایوان کسری) در ساحل دجله
 و حوالی بابل اقامت مینمایند مدی صغیر مشهور به آب و ریاضین (آذربایجان) میباشد و وجه ششمیه
 این نقطه را بن اسم اینست که آن روایت نام حکمران این ناحیه آنجا را با اسم خود موسوم ساخته است
 و هنگام غلبه اسکندر بایران قبل از اینکه این قسمت مدی فخر ضمیمه سایر منصرفات فتون مقدس
 آید خود آن روایت پیش کشی کرده ابابا آن خود را که از طرف دارا در آنجا حکومت داشت از سایر اقطاع بگد
 موضوع تجزی کرده مملکتی بر آن خواند و خود را پادشاهی مستقل نامید هنوز از اولاد و نژاد آن روایت
 در این سمت مدی سلطنت دارند و با خانواده سلاطین اشکانی و شامات وار من و صلح نموده و
 پیدا کرده اند با جمل مدی صغیر با آن روایتین از طرف مشرق محدود است بدین واسطه از طرف مغرب بقیعنه از مدی
 است

پس بجزوخ یونانی که در وقت
 شش سال قبل از میلاد مسیح
 بوده و چون در وقت سیستل
 و غیره که بنا بر روایت حکام
 پوروش اسکندر بعد از طغیان
 با فضلال دارا بنخانواده سلاطین
 در ایران بن معارضه و جنگ
 خود را با روی اسکندر رسانید
 اظهار افتخار و اطاعت او را
 نمود و اسکندر حکومت آن روایت
 را چنانکه در سلطنت دارا
 داشت مستقل آید و آنگاه

ص

اگر چه در وقت فتح مشهور و از سمت شمال نیز بقسطنطنیه از مدی که بر کوه مد و در سمتی بجزر میباشند و از جانب جنوبی بحد و مابین آن
 یونانی و سایر مورخین در کتب
 در مدی صغیر در پارچه است و موسوم بر اسپونا (در پارچه و مینا) که همیشه ملک بردگان میباشند و اثر و
 جزایران یونانیان در مدی که بدست
 دارم مخصوصاً تقی بن محمد و غیره خاصیت این ملک اینست که اگر شخص دست و پا با سایر اعضا خود را با آن آورد مفاد بسیار شایسته آن عضو
 مایشان را نکرده اند و بلای
 عارض میشود که علاج آن محض است با لیدن روغن و اگر پارچه با آب این در پارچه فرو برند پسوسد که
 و غیر اینها که معلوم و مستفاد
 میگردد که مایشان کردستان
 حاکم است

ع

سم با سیرت شهر با بلوک بوده اما بصرف همسایگان نیز بود در آمد مجدد از اسلاطین مدی صغیر تصرف نمودند چنانکه سم با سیرت از تصرف
 در صبح نادر بن محمد بن ناصر استرآبادی
 این اسم دیده نشد از آنجا که استر
 خود درین صفت از آسیا سیرت
 و برای این که این ساحل را ندیده بلکه
 محض اطلاع از آنجا است این صفت
 نوشته مکن است هر کوه باشد

ع

عقبه جوی از بلوک و در آنست
 اروپا نیست که فاذا همان نقطه
 و محلی است که شهر حالیه نیز در آنست
 انداخته شده و در پایه اروپا است
 بلحاظ این میان این دو شهر بوده

ص

اباد دارد و غالباً آن آباد و دایره است مگر طرف شمال که بعضی کوهستان سرد با بر دارد و طایفه
 گادوس (طوالش) که حرفت و معاش آنها منحصر بر اه زدن و قطع طرف راست آنجاها سکونت دارند این طایفه
 از ارضی و بلاد دیگر بدین ساحل مهاجرت نموده و اهل مملکت نیستند زیرا که از این جنبش مخلوقند
 کوهستان زاگروس (کوه پاطان حوالی کردند) دیده میشوند هفتصد و ده سال قبل از میلاد مسیح که
 سلاطین مدی هر دو ضمن از مدی را در تحت سلطنت واحد داشتند منافع و تسلط و پایداری شیخ و
 غالبشان تا آنجا که شامان رسید و بود بلکه در تمام آسیا بالاستقلال سلطنت و حکمرانی میشوند
 (مقصود آیام سلطنت پیشدادیان و کیان است) اما در سلطنت اسپناج (افراسیاب) کچسری پاری
 بر آنها غلبه نموده و مکرر در سینه پانصد و نود و یک قبل از میلاد صمیمه پارس نمود و پادشاهان
 از نواده کچسری بودند باز در همان بلاد پیش می نمودند بلکه سلاطین مقدونیه که از اولاد سلوکوس
 نگار نیز مملکت اسکندریه بودند و چندی در ایران سلطنت داشتند نیز برای پلا میسر غالباً فصل تابستان را

از شامان با سلوسید همان زمانند این بود وضع و حد و مدی صغیر

اما مدی که بر حد و دامت از طرف مشرقی به پارفا (طبرستان) و قد از سلسله خیال کوسی و طوایفی که در آن
 نواحی سکنتی در نلسپنا وحشی هستند و همیشه از سلاطین ایران باج میگیرند مگر وقتی اسکندر در فصل
 زمستان بر آنها تاخته و غالب آمد و از طرف شمال حد مدی که بر کلان و مازندرانست از جانب جنوبی حد
 بکوه پاطانی که در جبال پشت کوه لرستان و از سمت مغرب بار من مدی که بر مغزار و چین زیاد است مرعی
 و مرابع بسیار در مدی مخصوص مرغ است ماد پان و یکی از آن مرابع موسوم بر هی یو یو میباشند یعنی دانه
 الل و اب این مرغ در بین راه فارس در بند خوار واقع است در عهد سلاطین کبان پنجاه هزار ماد پان که مملکت
 بسطنت بود در آنجا قرار میدادند این مرغ از پلجیهای سلطنت بوده و اسپها خود که معروف بر نری بودند
 از این پلجیها مباد و این قسم است مخصوص اصطبل خاصه پادشاهی بوده امینا از این چیز از سایر چیزها بعضی
 مخصوص بوده است که کز در سایر چیزها و نقاط دیگر ایران و یونان میروید و آن علف را سیلینوم یا سیلف
 بالوزرن مینامند و وضع هیکل مدی که بر طور دشت که عرض و طولش مساوی میباشد قسمتهای عرض آن
 چهار هزار و یکصد است ایند امینا یک کوه زاگروس (پاطانی که در سینه مکه میباشد) و تپه های آن
 در بند خوار است مابین آنکه از این مملکت جبال طبرستان میسر سیلینوم و علف زیاد است و این مو
 و اغنام چنانکه از کاپادوس (سبوا و فخر مایه حالیه) تا طول عثمانی و قنقیز و ایران و خراج گذار این دولت بود
 هر سال علاوه بر وجوه مسکوک و نفوق که عاید خوانه میشود بجزر و پانصد راس است و هزار راس طایفه و پنجاه
 هزار گاو و گوسفند و بافت میفودند اما از پالت مدی و مقابل آنجا از کاپادوس اخذ میشود مگر قند
 اینست مسطوراً استرآبادی که نگارنده بعضی حواشی بجزیره توضیح و تحقیق مطلب بر آن
 افزود

این حکیم دانشمند طبیعی که در سنه بیست و سه بعد از میلاد مسیح در شهر جودن ابطالیا متولد شد
 و نصابینف و معروف است در باب مدی چنین مینویسد
 پای تخت مدی ایگانات است و سلوکوس پادشاه که از سرداران اسکندر بوده و بعد از اسکندر پسر
 و غیره سهم او شد ایگانات را بنا کرده است و ایگانات در هفتصد و پنجاه هزار فد می شهر سلوسید که
 مقابل مداین و از اینبه همان پادشاه است واقع میباشد و از طرف دیگر در چهار کوه قدس که خوار است
 و از بلاد مشهوره مدی یک فاذا کا دیکری کان زا کا دیکری آیامیا که معروف فی راهان است که با صفاهان
 باشد هیکل خاک مدی واقع شده است مغرباً بطرف مغرب و مورباً نیز سرحد پارسی است (طبرستان)

پس این دو کوه عقیقه ما اینست که در
 نصوص این نیست که سر کور ایگانات
 پایه کرده بلکه قضا و اینست که
 ایگانات را در وقت و غیره نموده است
 زیرا که بوجوب اسناد و اجازت معتبر
 ایگانات قبل از سلوکوس است
 وجود داشته چنانکه در نوا بیخ
 ذواتا اسکندر مخصوصاً فیخ
 ایگانات ضبط شده است

پس این دو کوه عقیقه ما اینست که در
 نصوص این نیست که سر کور ایگانات
 پایه کرده بلکه قضا و اینست که
 ایگانات را در وقت و غیره نموده است
 زیرا که بوجوب اسناد و اجازت معتبر
 ایگانات قبل از سلوکوس است
 وجود داشته چنانکه در نوا بیخ
 ذواتا اسکندر مخصوصاً فیخ
 ایگانات ضبط شده است

پس شرقان بحر خزر و طبرستان جنوب خوزستان و فارس و مغرب رود آد باب (زایب کردستان) و شمال زمین و بهترین مغل از آن که در ادویه و بخور است بویان و مملکت روم استعمال مینمایند از مدی ارض حلیفت یا الجدان طیب که از ادویه معتبره است رمدی عمل میاید لمو مخصوص مدی است چنانکه بویانها درخت لهور درخت مدی مینامند و اگر چه میوه آنرا میخورند لیکن در ادویه علی الخصوص در زبانی همو

نکارند که بویان شهرین زاید
همین زمان در فارس و عراق
مدن گویند و این قبیل از بایب
نسبت میداست
لأن هم از جیش لمو شهرین
دو نفر کشتان نایبند این بند
که اغلب بلاد در کشتان زایدند
لمو شهرین در هیچ بلد از شهرها
فرا نمانده است نباید در طرف
اسپانول و بر نوال اجابا

خلی بکار میبرد و هر چه خواسته اند بر دست راحل و نقل کرده بویان بیرونند ممکن نشده است پادشاه مدی و اعیان آن مملکت تخم این میوه را داخل ادویه نموده با ما کولات مزوج و صرف مینمایند که با جود همان آنها معطر کردد از معادن معروف مدی معدن زمره است که با لوان مختلفه و بسیار مناز است اما غالباً بزرگ سبز مینامند و اگر در وقت استخراج از معدن رنگ سبز خوبی نداشته باشد از آب شرب و روغن آلوده مینمایند خوش رنگ میشود لیکن با چرخ چلی نریک ازین در ترم دیده نشده است

موقوف بود به است مؤیداً بطلب است آنچه نوریه شرق بلان ناطق میباشد چنانکه در فصل پنجم از کتاب این مسطور است که بلشصر ملک بابل ضیافتی که هزار نفر در حضور او شراب نوشیدند و اصنام زدند و سبب و بخرین و آهین و چوبی و سنگ را بشیخ نمودند در آن ساعت انگشتان دست انسانانی بر آمد در برابر شمعان بر کج دیوار قصر ملک بنوشته ملک حصه دست نویسنده را می دیدان اجا که مطالبی که آن دست

نوشت بر ملک معانی انطالی غیر معلوم بود و بنفهمید حکم کرد چنان و کلدانیان و فالگیران را احضار کنند تا انطالی را ترجمه نمایند تا بتوانند فهم کنند با اشاره بلکه در انبال علیه السلام را که جزو اسرار بود طلبیدند و در انبال انکلات را ترجمه نمود و یکی از مطالبی که آن دست بنویسیده بود ترجمه اش این بود (پس مملکت تقسیم کرده شده است بمدان فارس داده شده است) مؤلف گوید از این عبارت معلوم میشود که مداین فارس از هم جدا بوده است مداین همان مداست چه در نوریه شریف و چه در

کتاب سایر اینها نیز که مملکت مداین و اهل مداین ضبط شده است آیه می گویم که فصل یعنی فصل پنجم از کتاب انبال نیز بدین مضمون است در پوش مداین در حالتی که نخبینا است دو ساله بود مملکت را منصرف شد اسم کچسور را در نوریه شریف کورش مسطور نموده چنانکه در فصل دوم کتاب انبال در آیه اول این فتره دیده میشود یعنی این عبارت است که (در سال سیم کورش ملک فارس و فلان و فلان اینهم دلیل دیگر است بر مضمون ما زیرا که کورش را که مضمون کچسور یاد بگری باشد فقط ملک فارس

میشمارد پس فارس مدی و سلطنت بوده است از یکدیگر مجزا

مضمون استیاج است

باز بود و روم و تیغ کوبد بنوس بعد از فتح مدی ببلان مملکت و فلان دولت غالباً مدان جمله پارس نیز همین روزی نوشته است سیم امیر مملکت اسپین زوجه بنوس بعد از شورش خود پادشاه شده و شهر را بل و بساخت نگاه با کباتان سفر کرد و از آنجا بملکت پارس پان رفت

بموجب اسناد معتبره و اقوال مورخین و مصنفین چنانکه مشهور است باید هنگام زوال دولت سلاطین ساسان بنوس شخصی را باس نام (فریدون) از اهل مدبر سار و ناپال که آخرین پادشاه از اولاد بنوس بود خروج کرد و سر کوه پارس پان و اعراب را نیز با خود منفق ساخت و ببلان سلطنت سار و ناپال را قلع کرد

هر دو در شرح حال فاراوت پادشاه مد کچسور دروس که کعبه ادا باشد و تفصیل آن نیز نکات شریف است که ببلان پادشاه آگفا و فاعث سلطنت مد نگردیده بجهانگیری مصمم شد و اول مملکت مدنی را کرد تخت بعبت حکم این خود را آورد پارس پارس پان بودند

بنا بر گفتار سیستان از آریاب سپهر که بعد ها شرح آن نیز نکات شریف استیاج سپهر کاسان پادشاه مد چون بر سر سلطنت جلوس کرد در اول پادشاهی دختر خود مند از بکا مینر ملک پارس تزویج کرد بعد هاشمی در خواب دید ناگه از سینه دختر او رتبه و آن ناک بر تمام اسپاسا سپه افکنده از مغان بغیر این خواب را خواست که شد از این دختر سپهری منولد شود که تمام اقلیم فرورد را استخر نماید چنان شد یعنی طفلی منولد کردید و او را آزاد خوانند و او را پارس لشکر با کباتان پای تخت مدی کشید و بر استیاج جده خود غلبه نمود و مدی پارس را در تحت سلطنت احد را آورد و ملقب بکچسور کردید

و عنقریب این جمله را ففضل بیان خواهیم نمود انشاء الله

بنا بر تحقیقاتی که محققین از باب تاریخ و سپهر در باب استمداد میران نموده اند چنین مستفاد میشود که سزبان در فترت اولام در ایران منداول بوده یکی نندوان لغت و لسان مخصوص بدینی بوده که کتب لغت و علمای این ناطق و متکلم بان بوده اند بگری که زبان مخصوص پارس پان بوده است سیم طیلوی که زبان مردم پهلوی بوده و پهلوی اسم مخصوص اصفهان و اغلب بلادی است که در مد با عراق و عجم حاکم واقع شده و فرودوسی علیه الرحمه در دو سر جای شاهنامه اشاره مینماید باینکه زبان کبان پهلوی بوده پس زبان اهل مد که کبان سلاطین آنها بودند پهلوی بوده است چنانکه زبان پارس پان در

و اختلاف لسان مگر پارس و لیل دیگر است بر مضمون و ما نحن فیه پس بر مطلقه کندان فقرات مسطور در فوق باید که تحقیق روشن و ثابت خواهد شد که بدو مملکت مدی و مملکت پارس در تحت سلطنت واحد نبوده بلکه از یکدیگر جدا و سلاطین این دو مملکت غالباً با هم

بک از دلا بک بکر با نفاک کج
بودن مدی و پارس از یکدیگر
قول جمله مستوفی است
کتاب ترهات الفلوی که گوید
پای تخت کعبه ادا و اگر شکر
کبان در اصفهان بوده است
که یکی از بلاد جبال محسوب
میشود یعنی مدی

جدال و نزاع نموده و هر يك از اين دو ملكت حد و معين داشته است عقيد جغرافي نگارهاي
 فرك بعد از غور و رفتن كامل اينست كه حد و خاك مدی قدیم تحقیقا از شمال بدر پای مازندران
 و از مشرق بخراسان و از جنوب بخراسان و خوزستان و از مغرب ببلاد خیره و موصل منتهی و متصل
 بوده است غالب نقشه ها اروپائی نیز همینطور نشان میدهند با آنكه تفاوت بجزعه اما حد و دور
 تصور مزبوره غالباً بغير مبر کرده و بشبه بقوت وضعف پادشاهان مدی بوده و بعد بجز و سلطنت
 پادشاهان فارس شد و خود بر اسر و لغی نبود و سعت و عدم و سعت متحد بد حد و آن بميل و اخيرا
 سلاطین پارس بوقت بعد از انقراض زوال سلطنت پادشاهان بزرگ اسپر و که مقرر سلطنت آنها نبود
 و در حوالی موصل بواول ساختی که طرز و وضع مدینت یافت و دولت آن استقرای گرفت مدی بود
 و بعد از آنکه مدی را کهنه و ضمیم فارس کرد و در چنین بونانی ملكت پوران را هم مدی میگفتند و هم
 که اصلا پارسی باشد چنانکه جنگهای بزرگی که سلاطین ایران از این بعد با بولنیا نموده اند بچنگ
 مدینت معروفه است با جمله مدی چنانکه ذکر شد منقسم بدو قسمت بوده مدی شمالی که آذرو پارس
 باشد و آن عبارتست از آذربایجان حالیه که مدی مغربش نیز نامیده اند آولو ببلاد و ریح منسوب
 که این قسمت از مدی خالی از اعتبار نیست بلکه در وقت جنگ میتوانده هزار سوار و چهل هزار پیاده حاضر
 میدان جنگ نماید و مدی که شرح آن مسطور شد بعضی از علمای جغرافیه گفته اند یکی دیگر از
 شهرهای قدیم مدی را ساس بود که فریبین حالیه باشد و این شهر را بونانیان سپر و پولی مینامند
 یعنی شهر سپر و بلاد و حد و خاك مدی بعینه مورخ دیگر از فرار دپلا است بشیر و انان
 کبلان عراق عجم مازندران آذربایجان و آذردشت ملكت مدی میباشد

اینست خلاصه احوال جغرافی نگاران قدیم بونان و روم و غیره در باب مدی و بعضی اشارات و تحقیقات
 اما احوال علمای جغرافی عرب در باب مدی (جبال) از فرار دپلا است
 بوجبه جغرافیه این حوقل که یکی از علمای بزرگ عرب است و علم جغرافیه جیل مشتمل است که کوفه و ماه بصره
 و مضافات و نوابغی که متصل است باین دو بلاد از آنچه ما از ادباء و اطراف این دو بلاد داخل کردیم
 بنا بر این حدیثی از اقلیم جبال تا بسایان خراسان و فارس و اصفهان و سمت شرق خوزستان است و حد
 عربیان آذربایجان و شمالی بلاد دپلم و فریبین وری میباشد وری و فریبین و ابهر و زبجان از
 جبال مفرد شده و بدپلم پیوسته است زیرا که بلاد مسطوره محفوظ بگوهرهای دپلم شده بوضع
 فوسیت حد جنوبی جبال عراق و بعضی از خوزستان است جبال دارای مداین مشهوره است و معظم

انها همدان و بنور و اصفهان و قم است شهرهای کوچکتر مداین مزبوره از قبیل کاشان و نهاوند
 و لود و کوچ و برنج امثال اینها در جیل هست عفری یا بجزر که محتاج الیه ماد در معرفت این بلاد
 خواهد بود ذکر خواهیم نمود اما مسافات و اقصای این بلاد از فرار دپلا است

از همدان تا اسداباد موافق آنچه صاحب مسالك الممالک ضبط کرده هفت فرسخ است ولی ابن حوقل
 پانزده فرسخ نوشته آنچه بنظر منجم می آید سهواً القلم شده است ضبط مسالك الممالک صحیح می باشد
 و همدان شهر بسیار بزرگ دارای محستان کثیره و انبار جار پیر و اشجار مثمره بر فایده و انواع غلات و حبوبات
 و اهالی آن مؤدب صاحب فضل و مروت که نزرگ مذاکره و قطع مدار سدران نموده اند و همدان علی
 التوام با نعمت و خصیصه فراوانی و ارزانی توأم است بکثرت اغنام و احتیام و لبنیات معروفه
 صنوف تجارت و مزرعیه معاملات عمران دایره معمول است زعفران روذر و در همدان بفرش
 میرسد و نمود و خلش زیاد است روذر و از توابع و اعمال همدانست همچنین اسداباد و آن شهری
 است که اهلیش را صلاحت است منات خلق است بار سابق و سبب دخل و نفع کثیر و اسداباد
 ناقصه التصوص هفت فرسخ میباشد و قصر التصوص شهر است همدان منبر است از مسخرات موش
 مظفری و از قصر التصوص تا دران هفت فرسخ میباشد بقول ابن حوقل ولی بنا بر مسطورات مسالك
 الممالک چهار فرسخ است از مازران تا فخره النغان پنج فرسخ و از فخره النغان تا ابی ابوبکر که فخره است
 چهار فرسخ و از آن تا بسنون که بسنون با شد و آن کوه عظیمی است و فرسنگ و دهی است و اینجا
 که از اساسانیا نامیده اند و در کوه بسنون غاری است که در آن صورثا سبوی دیده میشود که
 کسری بران سوار است و آن اسب معروف بشید است از بسنون تا فرسین که کوه اشهان باشد
 هشت فرسخ است و آن شهر بسیار لطیف الهوا و خفیف الماء با بهای جاری اشجار مثمره و فوور نجا و
 اندلی و مرتفع و مرغزارهای خوب رمنه انواع چراكندکان بطور زیاد و چشمه ها آب که جویان اند
 و چنانکه کثیره و بخارهای نافعه و از کوه اشهان تا بسیدته هشت فرسنگ و از بسیدته منبر است که برای
 نوبن صلاحیت دارد و از اینجا تا مرج القلعنه نه فرسخ است آن شهر بسیار صفا که برگردان حصاری رفیع
 منبع می باشد و آبها در آن طعمه موجود و اغنام بدرجه از آنست که کوه با هیچ قیمت ندارد و از مرج حلوان
 ده فرسخ است حلوان شهر است که در طی عراق ذکر شده زیرا که اول حد عراق از نواحی جیل همان است

اما راه از همدان تا بنور از فرار دپلا است
 از همدان تا مازران چهار فرسخ و از مازران تا اوزان چهار فرسخ و از اینجا تا اسداباد که وصف

نصفقان ابو محمد قدح و پیراد نموده اند اما چون عمدت مصنفه و را قدر و جلالی عظیم در عالم پیا

از وجه اعتبار سافط نکرید

واصفهان از دو شهر است یکی معروف به هودیه و یکی موسوم بشهر سنان و مسافت میان این دو شهر دو میل راه است مثل مسافت میان این دو شهر و زبده و در هر یک از این دو شهر یک بلایه بود تیز رنگ از آن دو قصبه میباشد و در بزرگی مثل همدانست بنای هر دو از خشت یکل میباشد و این دو شهر پر آب و کوه است و در این شهرها جبال است عرصه خاکش و سبزه است اهل و مالش بیشتر و نجار و بخار در آن اکثر و نغاه و خجرات و فواکه و طبیات و صادرات و واردات و ایندکان و روندکان ایند و بلد زیاده از بلاد دیگر است بلده مرم و مدخل و خلیج مانند است از برای فارس و جبل و خراسان و خوزستان و در تمام بلاد اقلیم جبال شهری نیست که بقدر هودیه شهرها با بر و ساپرد و آب مواشی بارکش داشته باشد و از ارتفاعات و منسوبات این بلده با فته های فطنی پدید و در سیمانست پارچه ها که در این و پنجه های نقش و سایر ثواب بر شیمی و پینه که حمل میشود ببلاد عراق و فارس و سایر شهرها جبال و خراسان و خوزستان و نظر یافته های اصفهان از جهت پاکیزگی و لطافت در هیچ بلدی یافت نمیشود و زعفران و فواکه آنجا را بعراق و سایر نواحی میبرند و از عراق تا خراسان شهری بزرگی اصفهان نیست مگر ری

و کرج شهر شیب پاکنده و فرا و مدانش جمع نیست این شهر معروف کرج بود لطف میباشد و ابو دلف و اولادش در این شهر بودند تا زمان آنها منقضی شد و زوال یافتند و این دو عمارات آنها مثل بناهای سلاطین است حضور عالیته و مبان رفیع و فضاهای وسیع دارند و زرع و هوا آنها زیاد است اما در کرج بسیار زمین و مرغزار و محله های پاکیزه ترهت نیست از بر وجود و بلاد دیگر فواکه و میوه جات با آنجا میآورند و ایندانش از خشت و گل است شهر شیب طولانی بمقدار دو فرسخ و دو باره دارد یکی از آن دو بازار بزرگ و مسجد جامع واقع است در میان ایند و بازار صحرانی است بزرگ (در مسالک الممالک فاصله میان ایند و بازار راضی کبر نوشته اند و ایند و منازل و عمارات و حمامات آن مواج و بر یکدیگر اند)

و بر وجود شهر شیب فراوانی و از زانی پر خیز و برکت فواکه در محل کرج و محال دیگر میباشد یعنی همدان و دینور هم بسیار طول شهر از عرضش بیشتر است یعنی بقدر و نیم فرسخ طول دارد و زعفران بر وجه زیاد است و شهر بر وجود حوله بن علی ذی القدر بود لطف مینماید داشته است

و هاروند شهر شیب واقع در دامن کوه بنا پیش از کل و انهار و بسیار آن بشمار و فواکش بسیار و بجهت خوبی زیاد و میوه ها از ابرار و عمل میباشد و هاروند و جامع است یک عبقق البنا و دیگر چیز جدید و در ذرا و در کوه پاهای شیب نیز وسیع و در آن زراعت زعفران زیاد و بدو وجه کال است در بلاد جبال در هیچ جا بخوبی زعفران رو و ذرا و بر بعل نماید و این زعفران را بر وجود برده و از فرط خوبی همای عراق و سایر نواحی میباشد و در ذرا و در افرازی کثیره است مینر و محرابان در محلی است که معرفت بکسب روزانه میباشد و آن شهر کوچکی است که بنای آن از گل است پر نعمت آب آن فراوان و اشجارش زیاد و عمارت و افزون و در عشر بسیار

و حلوان شهر شیب در دامن کوهی که مشرف بر اصف است ما و را در صورت عراق بصورت در آوردیم بنا شهر حلوان از خاک و خشت ایند است که نیز دارد و تفریبی نصف دینور است اما دینور با آنکه از پیشتر ناعمل برف و بیخ جبال دو فرسخ است و بعقیده صاحب مسالک الممالک از دینور ناعمل برف و بیخ بکتر میباشد شهر شیب با حرارت هوا که خلستان و درختان آنجا زیاد است و آبها و رودخانه های وسیع و عریض در اعمال و اطراف آن میباشد و در حصار شهر شکسته و اختلال بهم رسیده است.

صبره و سپهران دو شهر کوچکی هستند و غالب ایند این دو شهر از یک سنگ است مثل شهر موصل دارای خرمای بسیار و کرد و دود سنبله و پخته که در بلاد صرد و جرم است در این دو بلاد آب و اشجار بسیار است با وجود ترهت پاکیزگی و در خانه ها و محلات آب و آن میباشد

شهر زور و بلده کوچکی است که اگر اطراف و جوانب آن را احاطه کرده اند و نزدیک عراق است و حاکم و امیر عاملی در آنجا است و محلات پاکیزگی و خوشی و عیش و فراوانی و حسن مکان و کثرت نعمت و فراوانی آن نسبت بحالت و سعادت صورت دخل و در عیش میباشد و همین طوری است نیز شهر سهرورد در حالت صفت خیر و برکت سهرورد بسیار است و غلبه کرده اند بر آن اگراد و بزرگی و کوچکی آن بقدر شهر زور است اکثر اهالی آنجا خوارج بودند و از آنجا کوچ کردند مگر آنها بلکه از فرط حبس طن بخواری و سقوط نفس راضی شدند و اقامت نمودند با کمال ایند و بلد با خصبت نعمت است بر کرد هر یک حصار شیب فرزین شهر شیب بر آن باره و حصار میباشند و جامعش داخل شهر است و فرزین از برای دین و پیشتر و فعلی مسجود و در بعضی ایات نام نوعی است فرزین سرحدی بود که از آن باد یلم جنک میگردند و مسافت میان فرزین و مفریاد شاهی دینم دوازده فرسخ است طالقان از فرزین بدینم نزدیک است و فرزین آب

جاری بنا و مکرم بقدر آسایش اهل این آب از مسجد جامع میکند در فئات آنها و با ما آورد
 و فرزندانی بخار و درختها و موها و زراعتهاست که کلا در پی است از حاصل آن بحوالی و جاهای نزدیک
 حمل میشود و بعضی از خوارج در قزوین بودند که هفتصد هفتصد کسی آنها را ملاقات نمیکرد خلاصه اهل
 قزوین با خیر فطری و طبعی و احسان و بیکوئی و از معارف قزوین ابوالفاسم علی بن جعفر بن حسان المتکلم
 است که اهل بصره او را متکلم و متفلسف میدانند و بقول مشهور باذکوت ترین اهل زمان است و
 حافظه او از هر کسی با دو تیز و زبرد صاحب خراسان میباشد و در زمره اشخاصی است که ریاست قزوین
 کارها بر ایشان مقرر است از اهالی قزوین بعضی معارف و خراسان میباشد که ریاستی دارند و
 دارای علم و فضل و پاکیزگی میباشد

خانه
 قم شهر پیش با حصن و حصار و فراوانی نعمت آبخانه های تم از چاه و میاه باغات و مسابین از در و
 نوآباد و شکارستان و قندق و در آن نواحی دیگر قندقی نیست مگر در شهر لا شتر (الشتر) که در
 آن قندق زیاد است در جمیع جیل نیست مگر در صبره و سپروان و شارسا است و نام آن ملک و
 قلیل است و بواسطه نزدیکی بلاد مذکوره بجزایر قلهای آنها بسیار خوب میباشد با جمیع اهل
 شیعه هستند و احدی آنها مخالف مکرده و غالب مردم این بلاد عرب هستند

کاشان شهر پیش کوچک بنای این شهر و شهر فرم هر دو از کل است سایر بلاد جیل نیز همین طوری است
 مگر در آن بنای آن از کج است جمیع شهرهای جیل لطیف متقارب میباشد و در تمام جیل در پاچه کوچک
 و نزدیک نیست شهر متصل بدی با هم مطلقا ندارد و فتر عظیمی که قابل کشتی رانی در آن باشد در جیل
 نیست مگر در فاصله و کشیده شده است در میان کوههای جزیره که از نواحی زمینیه می باشد که
 دامن و آن دو فتر هر دو خنجر است که با خارج میشوند از جبال بجهت آنکه میریزند بدجله و من
 دو فتر را بخوبی بنام از خنجر منبری که دارند و آن خنجر و منبع در جبال جزیره است همین آذر با بجان
 و نواحی موسس در پناه ام و بر شهرهای جزیره و نواحی موصوفه جبال شاهق و تلال شامخ و پست
 بلندها و دره ها صعبه غالب است مگر با این همدان و روی قائم که جبال و صعباتش که است بلاد دیگر
 احاطه دارند جیل از حد شهر زوز نا حلوان و صبره و سپروان و لور و اصفهان و حد فارس را چ
 بکاشان بسوی همدان نامنهی می شود بسوی قزوین و نواحی دیلم است کوههای صعبه از حد شهر زوز
 نا آمدند است در میان حدود آذر با بجان و جزیره و نواحی موصل و آن واقع است در طول
 و بسیار میباشد که عرضش نه در یک موضع بلکه در مواضع علی بدو سو فرسخ ناچهل فرسخ و بیشتر

که در آن دیده میشود بکثرت در بیابان و صحرای هموار و این کوهها مسکون و دارای اهالی است
 و سکنه آن اگر در جمهره و او تیره و مهر تیره و غیر هم میباشد از اگر در شهر زوز و عمد است جبال در
 آذر با بجان میباشد صعبت بختها و آسانی و هموار بها و جیل است ناچهل قبی بر کوههای جزیره
 و حد و سفلائی از جیل از نواحی شهر زوز نا نواحی کاشان و حد و دوزستان معروفه با همین است
 که ماه کوفه و ماه بصره باشد و جبهه نسبت دادن جبال دیلم بدیلم نیست که این جبال بنفسه قائم میباشد
 برای آنها اسلاطین مخصوص است فقط اتصال آنها از جانب شرق بکوهها اطراف بستان و جرجان است و این
 مغرب بکوههای آذر با بجان و میان بند و فاصله و حاجری نبود تا قابل آنها ذکر کردن سؤر و اضافة میشود
 دیلم را بسوی معامله خراسان و یک فتر بسوی آذر با بجان اگر چه صاحب مسائل الممالک در وصفی همین
 بیان را میکند یعنی منضم میباشد در دیلم اگر چه دی خود قائم بنفس است بجهت آنکه اتصال ری بدیلم اتصال
 واحد است در میان حاجری که اسباب استحقاق افراد ذکر دی باشد نیست پس تره و ری از نواحی خراسان و
 تره از جبال شهره میشود و در آن شهر پیش که در مشرف بکند از بنداد شهری هموزن از آن نیست اگر چه پیشابو
 از جهت عرض و وسعت رفته بلند تر از کازری است اقاری از جبهه پورت و پوسینکه ایندیله خراسان و
 غنا و ثروت و عمارت هموزن از پیشابو است شهری واقع است بکفر بیخ و نیم مضر و جز زمین و غالب آنها
 آن از خاک و خشت میباشد

و از جبال شهر این نواحی کوه دماوند است و آن کوه پیشت بسیار مرتفع و بجز من شینه ام اینست که بجهت زیاد
 ارتفاع و بلندی تا مسافت پنجاه فرسخ است کوه دی که احدی بالای آن کوه رفته باشند و
 افسانه های ملیح از این کوه حکایت نقل نمائند و میگویند جمیع جاد و کرها در پناه آن کوه سکنی گرفته اند
 و ماوی کرده (صاحب مسائل الممالک در وصف جبال دماوند و بلاد جزیره و فتر است که صحاح تاکنون در
 کوه دماوند زنده است) و کوه هشتاد که بنشیند با شد و آن کوه پست بلند و عالی که احدی بالای آن نرفته
 راه اشخاصیکه بکعبه معظمه میرند از پیشابو نا حلوان در پایش و در بعضی از همین کوه است از ری نا حلوان هم
 عبور حاجان از آنجیل است روی کوه صاف و هموار میباشد که کوه مخصوصا تراشیده شده است از بالا
 تا پایش و بار ارتفاع چند فامت از زمین روی کوه در کال نرمی صافی حجاری شده که بعضی از مردم که شاید
 عمرین بحال حفظ باشند و در کتاب البلدان خود ذکر نموده و آن کتاب نفیسه است در معرفت احوال این است
 که بعضی از کاسه اراده کرده اند که بر این استبدن بازاری در آن کوه نمایند دلیل شود بر توت و شوکت و
 تسلط آنها و در پیش آن کوه که محلی که فرساست مجاده عرفی مکان نیست شبیه بنار که در آن چشمه آب است

جاری در آنجا صورت دایره است چلی خوب بعضی بر این اند که صورت اسب کبری است که شبیه نام داشت
 و صورت کبری که بر آن اسب خوانند نیز صورت شده و صورت زن کبری که شیرین باشد در سقف
 آن غار است که از آنجا صیقل آن غار را در آن کوه دیده بود برای حکایت نمود که در بالای غار فریاد
 بمسافت زیادی صورت هیکت خانه و اطفال و معلی است از سنگ در دست معلم چرخش شبیه بشیر و
 ناز پانز که با طفال میزند و نیزها شخص کف در آنجا صورت مطبخ و زن طباطبخی را دیدیم که با اسب ناز
 بود و در یکجا بر اجانه نصف دیکسایه های معمول سورایخ دارد و در سنگ ن طباطبخی کفکری با کچک از
 سنگ و دیگر کوهی در این نواحی نیست که معروف مشهور باشد و کوه سبلان مشرف است بر اردبیل و
 با عنقاد من از کوه دماوند نیز کراست مکر است که سبلان موضوع وحد شده است از کوهها بلکه مضایق
 و مواج شده است اثر و با بلندتر یک بان شد تا علو و بلندی آن مشهور کرد و کسی را ندیده ام که بالای
 بلندی آن کوه رفته باشد و جبل الحارث بدلیل اعظم از هر دو است و جبال خرمیته جبال مشرفه
 منتهی است که خرمیته در آن جبال است با یک خرمی منسوب بخرمیته است در فرود هات ایشان مساجد
 ساخته شده و فرات فرات منبایند و نسبت کذب دروغ با ایشان میدهند و میسازند که آنها مانند این
 هیچ دینی نیستند مگر با احد و نفی محرمات و نفوذ این نواحی جمعا طلا و نقره است طلا بر نقره غلبه
 دارد

اما اوزان از همدان و ماهان چهار صد رهم است ندانسته ام من که در جمیع بلاد جبل معدن طلا و نقره
 باشد مگر در نزدیکی اصفهان معدن سره است که آن معدن مواج فارس است غالباً کسب اهل جبل
 کوسفندار پسته شبانی و قوت غالبان شهر است آنچه از شیر جبل آید یعنی پند چل میران و فارس و غیرها
 میشود و این بلینت را بخوبی صف میکنند و اما دیوان و مفر حکم آن در زمان ماد روی است بخبر
 اینکه سلطان ابن اقلیم ابو علی الحسن بن بویه است که در روی نوطن و اقامت نموده و جبال بنامه در نطق
 او است باج و خراج این مملکت با و اصل میشود و مرتفع میشود از جبال در حال مجاوره از برای عمل
 اصفهان از زمین فارس و هزار هزار دینار این بود عقیله ابن حوفل و صاحب مسالك الممالک
 در جبل

صاحب کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم در باب اقلیم جبال و توصیف شرح آن گوید
 این اقلیم کبابه شرفان و مشرب با هلمش عسل و انواع شیره ها است اشجارش از صیقل کرد و و آنچه میباشد
 فی الحقیقه اقلیم است منزه و پاکیزه و با صفا و آراسته پر کبابه و با طراوت با قدر و مترت از بلاد معتزله
 عظیمه

آن شهری در همدان و اصفهان است چون این اقلیم و بلاد آن را شرح دهم مرتب و برتری آن بر سایر
 اقالیم هر طالع کنندگان معلوم کرد و از بلاد این اقلیم در نوبت با صفاست که ما نشانه و نهار و نند و غم
 و کاشان و دماوند و قرچ و فخران که ما بکارش آن خواهیم پرداخته در اقلیم جبال هیچ وقت از سال
 که ما حرارت هوا نیست حشرات الارض و جانورهای موزی از قبیل کبک و مکر و مار و عقرب و کرم
 و غیره یافت نمیشود در تابستان سراسر این اقلیم همیشه باغ و بوستان است در زمستان هم نرم و
 زغال را قیمت بهائی نیست نیز در فصل بردن هوا کوشش نکند و فواید است که از اطراف و نواحی این
 اقلیم حمل بخراسان میشود و نیز سبب این اقلیم تا آخر سال دوام میکند مردم این اقلیم هر عاقل و حاذق
 و هو شیار و زمین میباشد برای این اقلیم عیبی نیست جز اینکه سرهای آن شده است و در
 زمستان بواسطه کثرت سردی و کوبه اهالی شکافند و دست پایشان کیود و رو به از نواخته
 و آب از پنبه روان میباشد اما در این اقلیم از طایفه حنیله اشخاصی هستند که درجهت معاویه
 افراط و غلو مینمایند نیز از طایفه بخاری هستند که طوایف هادیته را با القراحه تکفیر میکنند
 (بخاری حقیقی مدعیان در روی) و نیز از معاویه اقلیم جبال نوازه خست راضی و زلزله وجود اغشا
 سلاطین و سختی و اندوه است همیشه اهالی در قبض و بسط و باس و رجاء و شدت و فرج و ضعف
 و قوت هستند و درمی از اضطراب و نردید فارغ و این مینباشند و هر کس داخل این اقلیم شود از
 همه علایا با سفلی یعنی از جانب جبال با بودی از افری کی و بر شاها و هوا و نیز مبتلا بمشغله و
 گرفتاری میگردد و اگر در آنچه بیان مینمایم تعمق و بغفل مینماید مطلب مفهوم میگردد و خلاصه
 اینست که هر کجا مشرف است عراق از حد صبره همان اقلیم جبال است که وصف و تحدید شد اما مراد
 اصفهان سخنی است آشکارا و این که دانستند باندک نامی آنرا فهم مینمایند و در رفع شبهه خلاصه
 و مناظره میشود و صورت آن از فراد ذیل است

ما اقلیم جبال را سه لایه و هفت ناحیه قرار دادیم و اصفهان را داخل آن عداد کرده و آنرا بر حسب
 صورت بسیار بلاد جبل ملحق نمودیم اما وصف آنرا مفرد نمودیم و در طی بیان و شرح این اقلیم اشکا
 و نکته غامضی را که در اصفهان است یاد کردیم بنابر این اولین شهر جبال از جانب جلگه و دشت شهری
 است بعد از آن شهر همدان بعد شهر اصفهان و نواحی غم و کاشان و صبره و کرج و ماه الکوفه و ماه
 البصره و شهر زو و امارای و لایه است پاکیزه و پر آب دارای راضی و سبزه و دهات بزرگ و رسانیق مغز
 و میوه ها خوب است و این همان ولایتی است که طمع ایالت آن هم برین سعد شفی را بشهید نمودن

حضرت سید الشهدا حسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام مخربین نمود و اختیار کردی با آتش دوزخ
چنانکه خود املعون گفته است

الزلزالک الرئی الرئی منینے ام ارجع ما تو ما قبل حسین
و ذقک النار الی الی الی و فیها حجاب و ملک الرئی قره عینے

یعنی با آتش کهم و بگذرم از روی با آنکه روی آرزوی نیست با باز کردیم کاهکار و عاصی بواسطه قتل حسین
و حال آنکه در قتل حسین آتش است که هیچ حجاب و مانعی در جلو آن نیست ملک روی نیز روشنی چشم
من است در اعدای و اخبار است که چون خاک روی محل رو پندن سپر است لخت کرده شده است
رئی بر روی عیار است با چهره پست از مردمان سفله است مخضر خاکش ملعون و مانع از قبول خواست و
هر دن الرشید گفته است بنا و چهار منزل است دمشق و قرقوری و سمرقند و روی را روی نریلان بن
اصفهان طرح و رسم کرده و بیان داده است رجز است که روی در ایستاد درهای زمین و محل میل
و رجوع عامه خلق میباشد و از هر سو روختند با یکدیگر که در روی عروس پناست که در زمین
بسیار خوش هوا و معتدل و کدو خراسان و کرکان و عراق میباشد و اسم دیگر برای فسیله از شنبلیله
و بنا فتم از بلاد و امصار توابع روی آه و ساره و فرزین و آبهر و شکسته الخوار است و از نواحی آن
قره و ماوند و شهرت و در میباشد و از فری و دهات و روستا بق روی قومین و قصران الداخل
و قصران الخارج و ستر و بهران و قره و جوی و سبزو و فرور و زرام میباشد اما همدان و لایق است
که در وسط این اقلیم واقع است شهرت بسیار عظیم و آباد دارای آثار و ابنیه قدیمه و همدان بن
فلوج بن سام بن نوح علی بنیسا و علیه السلام از ابناء نهاده است گفته اند جبال بمنزله عسکر است
و همدان امرو و سپهدان است این شهر را ابو خوشکوار است نوحی شهر بزرگ و وسیع نهاده و بسیار
وافر و کثیر و درخت های بیشمار و اشجارش در هم و اثمارش کواری و لذیذ و خاکش مهیج
فقال و دهات و روستا بقش از بسیار خضارت و صفا محل نظر و جای تجت است بالجلد
بعضی از کتب دیده ام که روی و اصفهان داخل بلاد پهلویین نیستند و بلاد پهلویین همدان و
ماسبدان و مهر جانتانست که صهره باشد و ماه البصره که بنهاند باشد و ماه الکوفه که
دینور است از بلاد تبعه همدان است آباد و آره و سیدرامن و پیر و سپراوند و رود راود و
طرز است از نواحی ماه الکوفه و ماه البصره و ماسبدان میباشد اما اصفهان را بر اقلیم جبال محل
نمودن از قبیل قیاس کردن مسائل شرعی است نظر این فقره است مسئله و حکم پنجم آورده خاطر و الاغ

بنابر رای مذهب علمای مشهور ما که اهل عراق هستیم چنانکه گفته اند چون ایند و چون شبان
از دواصل مختلف قیاس کرده اند و عشا کل شده و دو حکم میباشد یکی اقلیم جبال و اقلیم جبال
آن دو شیء و بهر اصلی نصب است و دو حکم مختلف عطا شده است با معنی که استر و حمار مشابه کرده
شدند در ساکن بودن در خانه ها و بدن چهره احراز و دوری نمودن از پنجم آورده آن دو و معتقد است
و نیز شباهت بهر ساینظان دو در حرام بودن کوشش شبک پس عطا کرده شده با استر و حمار از هر اصل
حکمی همچنین است اصفهان چون در زبان و علامتهای دیگر مشابهت مشکاکت با اقلیم جبال بهر سایند
و از آن طرف داخل در حدود فارس شد بنا بر آنکه برای فارس چهار حد فائدا شده و یکی از حد و در ربعه
اصفهان را فرار داده اند و احیای آمد که ما با اصفهان عطا کنیم از هر یک از اقلیم جبال و فارس یک و
فهمنی و برای اصفهان مرتبه و حکمی فرارده هم اما بهره اصفهان از اقلیم جبال اینست که از ادر جزو
این اقلیم ذکر و وصف کنند و سهم و بهره آن از فارس بودن در انخطه است با رسم و علامت آن و
کوبند چو اصفهان را مثل دو کوش در قول شافعی فرار ندادی در وقتی که اختلاف کردند در اینکه
آباد و کوش از سر است با از صورت شافعی برای دو کوش حکم ثالثی فرار داد (یعنی از سر شمره
نه از صورت) و شستن حدیدی و مسح کشیدن با نقراده و چنین است حال اصفهان و قیاس که از جعی
بقارس نسبت داده شد و از جهت دیگر جبال و در انصورت و احیای است که از هر دو رسم و علامت
آن جدا و منفرد کرد و در انخطه دیگر فرارده هند با فصل و متری که جدا کند اصفهان را از جبال
و هم از فارس جواب گویم این قیاس محل فاسد و باطل است زیرا که نومیان ایند و جمع نکرده بعلت
وسیعی واحد هر کس که فرعی را بر اصل قیاس کند بدون علت جامع قیاس او فاسد است و اگر بگویند
علت جامع میان ایند و اینست که هر یک از این دو را چیزی که محدود و منتهی است نسبت قوی حکمی
جذب میکند جواب اینست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمودد و کوش از سر میباشد و در خصوص
شک و اشکال ما من نفع کرد بد و چگونه میتوانیم از اصل فرارده هم از برای چیزی که در او شک داریم
و اگر بگویند معنی قول پیغمبر که فرمود من الراس انشئت که در کوش در سر هستند جواب گویم که عقل
اباد دارد از اینکه رسول خدا صلی الله علیه و واله فرماید که شمره و فائدا بر آن مترتب میباشد
گفتند که کوش در سر است حال آنکه مفصو و منظور پیغمبر صلی الله علیه و واله از این فرمایشش
نوعی حکمی است که محل اختلاف شد از احکام دین و جبا پانند و بنیابن موضع کوش را هرگز دیده که
کسی بگوید کوش در کوش است با در شان و بالفرض که این اصل صحیح باشد قیاس نمودن اصفهان را

بر اقلیم صحیح نسبت نبر که این قیاس با اصول مخالفت دارد زیرا که فستق علی چهارده اقلیم و یک شهر خواهد شد و آن یک شهر باقی خواهد ماند بدین هیچ نظری و چنانکه گفته ام ما با این نسبت کسی را بگرگشت بجای آورد (مراد از این و نیز در رکعت نافله عثمان است) چرا که از برای آن بگرگشت در اصول نظری نخواهد بود و اگر بگویند چیست نظر چهارده اقلیمی که تو مستخرج و مستخرج شد و مملکت اسلام را بر آن اقلیم تقسیم کردی جواب اینست که نظر هفت من فرار داد سخن است که کل عالم را چهارده اقلیم تقسیم نموده اند یعنی هفت اقلیم آباد و هفت اقلیم خراب اگر ایشان از آن اقلیم قطعه را بداند میگردند با فاصله میگردند و آنچه جانبی را منصف میباشند آن وقت قیاس کردن و حمل نمودن اصفهان بر جیل صحیح میشود و اگر بگویند چرا اصفهان را مثل دو گوش فرار دادی که لا محاله از سر هست و در صحرای تکفی اصفهان از فارس است جواب اینست که فهم عرف در مذهب اصلاست و تعارف مقدم بر قیاس میباشد همچنانکه ما نیز مقلد دانشم و اصفهان را در عداد بلاد جبال شمردیم و علی الحقیق مردم اصفهان را از جبال دانسته و شناخته اند و معروف و منسوب بجبال است اگر بگویند بنا بر این اصفهان را از جبال فراریده در صورتیکه در عرف ناس هم همین قسم معروف و شناخته شده جواب اینست که شهر خصه فرار دادن و تخریب پادشاهان حدود و اقطار ارض را و فرار دادها و شمیمهای ایشان نزد ما و در علم ما نیز از اصول است و مثالهای ایشان در این فن که علم جغرافیا و قسما اقلیم باشد مثل احکام صحابه است و علم شریعتها نظیر که فقهاء مخالفت با صحابه نمیکند در چیزی که صحابه در آن رای و فتوی دادند ما نیز مخالفت ملوک و سلاطین نمینمایم در چیزی بیکه آنها رسم و وضع نموده اند آنچه نیز با ایشان علی الحقیق اصفهان را در خطه و رسم فارس داخل نموده اند و حدود و دیار فارس با اصفهان و برودان چهار قسمت کرده اند بناء علی ذلك این دو فخره نیز در اصل و دلیل شد که میکشند اصفهان را از این جهت و نمی بینیم راهی و وجهی غیر از حمل کردن اصفهان بر فارس که ذکر شد

چون در قصبه اصفهان و جانشینت بسیار بزرگ و آباد و معمور اهالی آن بسیار خیر و صاحب جود و مقلش این شهر شهر بخاریت و معاملات است آب چاههای اصفهان شیرین و خوشکوار است و نوکه و میوه های آن لذیذ و بسیار هواش در کمال لطافت و صفواتش سبک و خوب خاکش بجز آنکه بجز آنکه صورت بخت میباشد عمارتش خوش وضع و بدیع تجارتش معتبر و مقبول ارباب حرف و صنایعش نیز هوش و با ذکاوت از جمله شتاجهای قابل ماهر دارد مصنوعات و منسوجات اصفهان را با طراف و اکناف عالم میریزد مردم اصفهان منصف بصفت سنت و داخل در طریقه جماعت و

الحقی خلقی بسیار بزرگ و با فطانت میباشد مسجد جامع اصفهان را ست بسیار معمور و رفیع البنا است بجای عاتق دایره هوای این بلد از حیث حرارت و برودت کمال اعتدال را دارد و حشرات الارض جانورهای موی از قبیل بک و موش و کزنندگان دیگر بافت نمیشود بنا بر این و این بخت نصر چون بر پیشانی مقدس غلبه نمود و سبب بافت بنی اسرائیل را از اینجا برون کرد آنها در بقیاع و اماکن ارض کریمش و جسیغی نمودند تا شهری را پیدا نمایند که شبیه بیلد خودشان باشد و در آن ساکن شوند هیچ جا را بوضعی که میخواهند نیافتند مگر قصبه بود پس اصفهان را نهادند و آنجا مسکنی گرفتند اما این قصبه الحقیقه طبش است که در آن کاوان چرا میکنند و فوی که در زبانهای ایشان کرفکی و عجمه هست و از صفت ظرافت و سخاوت عری و بری هستند و در زرع عامه های آنها با لشها و محذره های کوچک و چیزهای دیگر است که اسباب بزرگی تمام آنها میشود و در معامله و بیع و شرای آنها فساد هست با سهای کهنه را که در دیارند محض در پارچه پاره مینمایند مذهب اهالی غالباً حنبلی است در دوستی معاویه غلو دارند و اشتیاقی در این بلاد بدیده میشوند که کرده نان در موزه ها و جامه و آسپندهای خود پنهان کرده گفته گفته بدها میکنند و بند با مویز میچاپند خضر وضع اصفهان بدمشق شبیه است این شهر و عمارتش از خاک و خشت میباشد اما خاکی که نظر از او در هیچ جا ندیده ام بازارهای این بلد بعضی بسقف و برخی مسقف است مسجد جامع که در بازار واقع است مشین و محکم البنا و ستونهای آن از سنگهای بیکار و چرم و در و در جانب فیلی آن مناره ایست که ارتفاع و بلندی آن هفتاد ذرع میباشد و تمام بنای مناره از خاک و خشت است معینا هیچ آثار خرابی در آن دیده نمیشود و تغییر پذیرفته است در و دخانه از وسط شهر میگذرد که شهر را دو قسمت نموده اما اهالی از آن آنچیز خوردند بلکه بمیبالان در کار این و در دخانه کرده بعضی کما فانت در آن میریزند این قصبه را در و از ده در و از ده است اصل شهر تا قصبه بود تیره و مهمل راه است بر گرد آن حصارهای بسیار مشین و محکم و رفیع و بلند کشیده شده و پل بسیار عظیم بر روی و در دخانه بسته اند و جامع دیگری در این قصبه است که بسیار مستحکم ساخته اند بنای این مسجد قدیم نیز از بنای شهر است

خولجان از جانب خوزستان شهری بزرگ و معمور است و نوکه آثارش غیر محصور و بسیار بلده است واقع در دامنه و پای کوه که اشجار کرد و و نوکه زیادی دارد و در آن مسجد جامع است خوش وضع و طرز ساز کرد و دراز دکا کین و بازار واقع است در آن بلده آبسپنج جاری که از بازاها و کوهها و معابر شهر میگذرد و منخل را چشمه میباشد که منبع آن در کوه است در راه قصبه بود تیره واقع

و بر فراز کوه قلعه ایست که از فراز مذکور همیشه آب میزوردر آن قلعه میباشند و خرابی باد شامها همیشه در آن قلعه بوده است
 و از شهر کوچکی است در اقلیم جبال در حوالی نهر طاب انواع اطعمه ماکولات این بلده فراوان و از آن است میوه جات زیاد بسیار خوب دارد چنانکه ماد را پنجاه هشت من نان بوزن و من خودشان را یکدرهم خردیم و بر این فاس است نرخ سا بر ماکولات و فواکه مسجد جامع بسیار خوش وضعی در سنه سصد و هشتاد و هفت هجری در این بلده ساخته اند
 اردستان بزرگترین از بلده هاست که در طرف بیابان خاگ اصفهان واقعست بازارهای پاکیزه خوش وضع و مسجد جامع معمر دارد و مشایخ و فقهایی این بلده بسیارند و این بلده در زمینی واقع است آرد مانند بواسطه سپیدی و نرمی خاک و اشفاق اسم این بلده از همین است یعنی در اصل اردستان بوده و بعد آنرا محقق نموده اردستان گفته اند

کاشان بلدی است واقع در حد بیابان این شهر عظیم ال اسم و قدیم میباشد اطراف آن مزارع و قرا خوب و غنای عدس و میوه کثیره دارد اهالی کاشان با حدائق و باغها مخصوصا در حرف و صنایع و ساختن نظریه مس در این بلده معدن سنگ مرمر و لا جوردی بدیم که معدن بخوبی آن در هیچ بلدی ندیده ام و این بلده را عقارب عجب است گویند و قوی که ابو موسی اشعری از فتح کاشان عاجز شد عقب زیادی از حوالی شهر بنا نهاد کرده و آنها را در سبوغا سفالی و کوزه ها نموده بواسطه کند و محقق بدرون شهر انداخت و سکنه کوچکی را در آنجا گذاشت و از عقارب سنگ ناچار شهر را تسلیم نمود اما اصفهان شهر نیستند و آراسته و کرج از مضافات اصفهان بوده مگر اینکه بعضی از خلفا آن دو را از مضافات ری همان فرار دادند و همیشه دو این و کتبت شرح این ولایت را جدا گانه و باقراده مسطور داشته و ذکر آن مقدم بر هر بلاد بوده بجهت بزرگی و رفعت شان آن در نزد ملوک

وسلاطین

وری بلد است با جلالت و بهاء و نبالت و صفات کثرت مفاخر موصوف و بوفور ذخایر معرفت با مفاخر فواکه مشون و با نوع نعم مفرق اسواق آن وسیع و خانان معتبر جماعتی آن با نظافت و نبالت آن منزه و پیوسته نعمت است و از فانی برای مردم ری حاصل و از شرکندگان و جانوره ای مودی محفوظ فوات کثیره و میوه و آفره و مکاسب عدله و تجارت نفیده دارد و در این شهر از علای اعلام و عوام بزرگ و فواکه با عقل و تدبیر بسیار است محلات دی پاکیزه و طبیعت هواش لطیف و خاکش طریقه و با نظافت

وضع است اهل ری با جمال و کمال و عقل و فضل و برتری میباشند و مجالس تحصیل و مدارس تکمیل و فرجه اهل بلد و صنایع عجمه بدایع ظرفه و مکارم و خصایص ایشان زیاد است هیچ کویند خالی از فضا نیست هیچ بزرگ و درین علم و درایت محسبش صاحب اسم و خطیبش بلبل و ادیب و مختصری زیب و زینت بلاد اسلام است از اتهام بلدان محسوب میشود و در آن از پیران و مشایخ فقه و علم و ارجا جلیل القدر و ائمه و اولاد و پیشوایان و زهاد و سپاهیان و سران لشکر و ملوک عظیم الشان از جا است از خصایص ری فوریت و بیخ است از برای فضا عیش ذکر و بیانیست برای پشایش اسم و فشان طلب و محصلینش را علم و اخلاق است و ساقش را قدر و مترکز معنایه کما تجانها خوب عجب دارد و بسیار خوب از خیزه و غیره و (روژه) که اسم دوم کاشان از عراق اعلی و اسفل و وضعی خوش آیند دارد در ری است ری را قلعه شهر است که اسواق رفیع و خانان عالی دارد و آلات و ادوات صنایعشان نفیس و پاکیزه است و زوی ما وارد شدیم با بوالعباس الزیدادی که منسوب بیزد آباد از فرای ری است این در وقتی بود که ناصرالدوله دلی وارد ری نشا بود در محل بازنه صفائی منزل داده بود گفت من نمیدانم بنشایور شهر است یا این خوب یا کز که آباری مثل بنشایور هست هر یک از حصان مجلس سخن در این باب داشتند اظهار نمودند و عقیده خود را بیان کردند انگاه من شیخ را دعوت نمودم که گفت بنشایور از ری بزرگتر است اهلش عینی را انداماری پاکیزه تر و با صفا و آیش تر بنشایور است بالجملة محسنات بنشایور زیاده از آن است که ما وصف نمودیم عجبی که دارد این است که آتش مهمل است و خیزه اش فانی و علمایش مفضل اند غالب گوشت خوراک اهالی گوشت کواست همز من نیز که است فضا از بسیار کجوشان سب و فلویشان مخزن عصیان و مکر و جباغی منکر و منافض و اتم جماعت مختلف و مخالف چنانکه امامت جامعش و زوی با حقیق مذ هاست و زو کما شافی مسلک و بعضی شعر او صاحبان از جوزه در باب ری گفته اند

الری فیهادرهم کدانیق والجزیرة اعلی علو الخانیق
 واللم فذلقی باشواهیق وکر بهامن فاطع وساریق
 اسری للجمیات من عفاغی ولیس البامور من زرافیق
 یخلف بالطور وبالسنایق اتی علی حق فخر صادق

وهوا از حصک عین الفاسق

بالجملة دور شهری قهر بیا بکفر سحر است اما اطراف آن قدری خراب میباشد و مسجد جامع در کاشان

شهر داخل در حصار است در پشت مسجد بنا و عمارت نیست و قلعه و باره شهر نیز خراب و بایر میباشد اما محلات و بنا و عمارت دیگر در خارج شهر ساخته شده معوی و آباد است لیکن بازار و کالین و اسوان دایره در داخل باره است در داخل شهر شهرهای جاری آبهای و از صفت در محوطه و قنات بسیار میباشد و کما بجزایر معروفی در کار و انرا نیست که واقع در روزه اسفل است محل فروش خربزه قریب مسجد جامع است و قریب شهر نیز یک کسب تا کستان زیاد دی دارد و برگرد شهر حصار پشت محکم آب خوردن آنها از چاهها و آب باران و نهر رودخانه است که در آنها شهر واقع است و این شهر محل معدن فقه و حکمت است

و همدان مصر ملک است یعنی شهر بزرگ و بزرگ و قدیم و آتش سرد و کوار است چشمه ها بسیار دارد و در آن جامعی است شیخو البیان و عتیق البناء اهل همدان چایلو سوس منقذی و باغ با و فقر امهران و خوش رفتار باغات همدان بسیار است مسجد جامع که واقع در بازار است عمارت و بنا آنست در غایت استحکام و اعتبار میباشد بازارهای همدان سر سبز است قلعه در وسط شهر دیده میشود که خراب و بایر است برگرد شهر حصار و باره موجود است خلاصه همدان شهر شیب پاکیزه و قنات نان این بلده از آن و حلو بافتن مناز و نیکو و کوشش و این شهر زیاد است عیار از خصایص مذکور باز همدان را محسنات است اما هواش بسیار سرد و اهلش محسود و مکرم و نیکو پرستان مذکور و غلوستان در حق معاویه و فتنه الحقیقه معدن و جاپگاه رعد و برق و برف و دره است چنانکه یکی از شعر گفته است

التارة همدان ببرد حرها والبردی همدان ذاء مسعم
والفقر بکیمت بلا دجرها والفقرة همدان ملا یکتم
قد قال کسری حين بصر لکم همدان فاضر فوافلک جهتم

خلاصه و زبیری همدان آن معوی و آبادی قدیم باقی نیست و پاکیزه تر و سزاوارتر و آبادتر از همدان یعنی اهل همدان بر آکنده و منفرد شده اند و علمای آن که است در روی و نوق همدان است کشته و دولت و ثروت آنرا برده است همدان در دامنه کوه واقع و آب و عمارت آنرا از خاک و خشت تمام است سخت خاکش چهار فرسنگ و چهار فرسنگ باد و فرسنگ در دوزخ میباشد شهر همدان مرتفع و عالی است اسد آباد نصیبه شهر کوچکی است از مضافات همدان عمارت آن محکم البناء و بازار و معاملاش رواج و

بارونق و محل خیر و بر کشتن عسل در اسد آباد زیاد است فخر کسری در بکفر سخن آنجا است و یک تل رفیعی در مهانه اسد آباد و همدان فاصله است آبهای جاری دارد و مسجد جامع معوی جدید البنا است اسد آباد در کوهها با صفا واقع شده است طرز محلی است که فخر کسری در آنست از جمله افناده و قیمت اشیاء و ما کولان آن خصوصاً نان ارزاق است بازارهاش مستقیم و ساده و بسیار است (روژه) و (بوسند) که نام دو محله از همان محال است معدن بادام است بادام بیکن فلوب بچهار است که هر دانی شش یک در هم باشد و در آنجا نهر عظیمی است روزه واقع مابین جبال و فرسین است (فرسین نزدیک بنور و معرب که ما شهاست) بهر حال روزه جانی با صفا و اطرافش بسیار است و باغ میباشد مسجد جامعش در بازار واقع و عالی و خوب و بانی آن عضدالدوله دلیلی است در آنجا خانه و عمارت خوب خوش وضعی است که در طرف معبر و جاده واقع است فناء آنجا بخوبی معروف است

و قصر اللصوص نصیبه کوچکی است در آنجا قصر و عمارت است از سنگ که عمارت بر روی سنبه های سنگ بنا شده است صنایع عجیبه در ساختن آن عمارت بکار برده اند و بنا و نند و آن ماه البصره است شهری بزرگ و پر آب و اشجار و کثیر الامار و در آن دو مسجد جامع معتبر است

و مزراع الزعفران که دو شهر دارد و مسجد جامع در آن است افغ در وسط شهر که در اقلیم جبال مانند ان عمارت و وجود دارد و یکی از دو شهر مزبور رود را و در است مزراع الزعفران در آنجا است و شهر دیگر سپر و نده بسیار است که در دامنه کوه واقع است شربشان از آب چشمه ها و بسیار است زیاد و آثار بسیار و اشجار بسیار دارد

و دینور که ماه الکوفی است شهری پاکیزه و آباد است اهلش ظریف و نظیف و اسوا فشریم و پوکسند و در دینف و آتش سرد و کوار و محلی از آن نظیف دیده نمیشود در دهن چشمه ها و نهرها کوهها و لوله فرار داده اند که بواسطه آنها آب از چشمه ها خارج و جاری میشود و بسیار است باغات را آب میدهد و مسجد جامع بنور و در بازار و کالین است برهنه آنجا مسجد فیه است نیکو و مفصو و کبندی از کبهر از آن مفصو و کبندی که منافع از زمین مسجد باشد نده ام و صبر که همان ماسب است بلدی است بزرگ و معور کثیر الخیر و دهان و رسائین متصل شهر است و محل وسیعی است که در طرفی سخن واقع شده

و کرج ابودلف شهر است مرفع و عمارتش از مفضل و منقطع و مسجدش مختصر بفرود است آبهاش بعبینهها
 طو است که در شرح دیور ذکر نمودیم و ابن اظلم جبال کرج دیگر هم دارد
در کرجی از شونای مطلقا قلی جبال

جبال اظلمی است که هوای آن سرد است و در آن بسیار آب و لطیف و اهلس بالطاق و لیا
 و از بلاد جبال فقط اصفهان شهر است که در آن بهودی پیش از نصاری است و کبر و جوش بسیار است و
 علماء و فنهای آن معروف و مشهور میباشد و بکثرت خیرات و میراث و عوض و مذکور و مذاهب آنها مختلف
 امارت غالب مردم مشرفی بخاری بود مگر اهالی کوهپایه ها شهر که زعفران به میباشند و در حدوث قد
 حقیقت فراتن توفیق دارند و از یکی از اصحاب صاحب عباد شنیدم که میگفت صاحب در هر چیز افرار میباشد
 در خلق و مخلوق بودن فراتن و با عبد الله زعفرانی را دیدم که عدول از مذهب با او اجداد خود کرده بود
 مذهب بخاری را اختیار نموده و بدین جهت اهل رسانین از او تبرک کردند و جنبی مذهب در ری بسیارند
 با صفت زیاد و عوام اینطایفه از فضیلتها نمکین و صنایع در مسئله خلق فراتن دارند اهل قم شیعه
 میباشد و در مذهب خود غلوی دارند و جماعت ترک کرده بودند و جوامع را خالی گذاشته تا آنکه در کن
 الدوله حکم کرد مسجد را بسازند و عمارت کنند و ملازم آن باشند اهل همدان و نواح آن اصحاب حدیث
 و اخباری هستند مگر مردم دیور که حاضر عام میباشد و در اینجا اختلاط اصوات است از جمله مذهب
 طریقت سفیان ثوری و واج است ذکر فصول اقامه را و در فقه میگویند چنانکه رسم اهل اصفهان است
 همین بوده است از فرائد قول ابو عبید و الحانم را قبول کرده اند و ادغام او در کثرت و بخاری نشان نافع
 و مفید است چیزی است که از ری عمل بلاد دیگر میشود و ها و با فته های مخصوص است که از بلاد دیور
 و از پینه میباشد و کاسه ها چوبی مله ها که آلت و خنثی بطبر است از قبیل جوال و زو شانه ها و از فرین
 انواع کساها از قبیل کلم و جودا ب کانه از کرم سپاه و هنر و کاب جامه و زعفران بسیار از همدان
 و اطرافش جامه و زعفران و اقسام زنبیلها و پوست و باه و سمور و موزه و پنی و از شر که دهی است
 از دهان ری طبلسانهای بنکو که نوعی از بال پوش است و کلمهای ممتاز حمل میشود و از خصا بصری
 خز و انواع سفیناوا است از اصفهان نمسکود و اقسام لبیات و از کاشان قمیها و آقا به ها
 مسی است در این شهر معدن لاجورد و سنگ مهران است از دیور شیر و دغ و پنی و فر و پنی را
 است که از منسوجات کتان و حریر باشد و در ری کسانی هستند که در باب خلق فراتن کمال تعصب را
 دارند همچنین در فر و پنی در میان دیور فیه اهل سنت و جماعت اند منعبین بسیارند اهالی همدان

بهر تعصبند اما نه در مذهب اما صفات آبهای این اظلم غالب آبها صفا از چاه است و ردی و
 ابی سها مال میاورد و هر کس از غراب بنهر فرین را بنوشد مثلا بشفا فلوس میشود و انگشهای
 او را قطع باید نمود و آب ندر و در سال و خوشبخت هوای آن لطیف و بنکو و ما به نجیب فواکه و میوه
 ری ردی است و عجایب چند در اظلم جبال است از جمله شریب به بیست و نوبت عجبی به بد میشود که بعضی
 بعضی صورت دارد و آب کبری است نهر اصفهان را محلی است که ابان نهر در آن محل فرو میرود و جز پند
 کسی نزدیک آن محل نمیشود و در دهات محال روید است اصفهان نلهای بیک هست کوه ماست که
 هیچ وجهی بدان ریگها را ایجاد نمیکند و در ناحیه کاشان حصار است دوران حصار خند و واحا
 کرده است حصار شهر را یک و پهن کرده است در یک و در حوال خندق و از آن یک چیزی در خند
 نمیریزد و اگر بریزد همان لحظه باد میوزد و از این رو می اندازد و در وسط آن یک صحرا بنیست یک
 فرسخ در یک فرسخ و کاه و کوسفند اهالی را در این صحرا چو اناز درنده از تپ میبکند و صد در تو
 کاشان کوهی است که رشحات و قطرات از آن مثل عرق میروند و در اول پستان نمیناید و در هر سال
 هینکه بحد ناریخ فرس قدم ماه نیز روز نهار با هم موافق آید و جمع شود مردم در آن کوه اجتماع کرده
 ظهر فهای با خود دارند و با سنگهای کوچک که با اندازه کف دست آنظر آنها میزنند و میگویند ای کوه
 سیرا بکن ما را از آب خود و فلان غله ما را مشرب و غنا و فلان در دما را چاره ساز و در آن وقت برای
 هر یک بقدر حاجت آب جمع میشود و در نواح کاشان فسمی از روید بنیست که بر روی زمین پهن و خنثی
 میشود و حالت شیشه سفید درخشان بر آن بهم میسازند و در دوها انرا استعمال میکنند و در نواح
 اصفهان منزع و چراگاهی است که مارها عظیم دارد و طولان مارها از یک ذراع الی پانزده ذراع می
 و در دهان فهندان مارها هست که اطفال با آنها بازی میکنند و مارها آنها را میگریزند و درها
 زار جانان دهی است و سوم بمانه و در بن ده چو بنیست کوچک که خلفه نجف ساشین است شیار یک
 راه می رود و مثل چراغ روشنایی و درخشانند که دارد و محل در روز سبز رنگ بد میشود و در این
 ناحیه سنگی است شبیه بگر مدینه منوره و آن سنگها را چون بهمن ننداش از آن بیرون می آید و در کاشان
 ابی است که زراعتها را مشرب و بسیار از آن وقت میخورد و مثل سنگ منجر میگرد و در قهستان ابی است
 که هر کس از آن آب بپاشد کلوی او را زلو میکند و در حال همی و غار بنیست که آب از آن میچکد و سنگ
 میشود و در رشتان غامدان چشمه است که در فصل بهار از آن ماهی بیرون می آید و پس از ماهی مارها
 بسیار و بعد از بیرون آمدن این دو جنس آب چشمه فرو میرود و تا یکسال ز باد اثری از آن بنیست ذکر

جامع فضبه بود پدید درختی است از فراز مذکور شبیه بدرخش و قواق
 اما معادن اقلیم جبال در رستاق قهستان و در نهر کوه چک و بزرگ معدن طلا و نقره موجود است
 و در قهستان معدن مومبائی و در ساغند معدن زاج خوب است که در بنگونی فریب بزاج مصر است
 و در اصفهان کوه سمره هفت

اما اوزان در بلاد جبال با اختلاف است من دی در پنجم شصت مثقال و در طالشان سیصد مثقال
 و من سایر بلاد این اقلیم چهار صد مثقال است در ری کوشه با بوزن رطل میسجد والات واد و پچا
 عطار پیر بن خراسان میسجد و من شهر و محلات اصفهان سیصد مثقال است و من فضبه بود پدید
 همدان است اما کپله اشان آن نیز با اختلاف میباشد هر پیده فخر و شکر کف میباشد و جویبار در سنا
 هفتصد مثقال بود پدید پزده من بوزن در سنان میباشد و سنگشان خراسانست سنگ در
 در هر صد مثقال یکدر هم و ربع زیاد میشود و سنگ بطر سنان بر سنگهای سایر بلاد نیز حج دارد و اهل ری
 اسامی خود را بنام می دهند چنانکه علی و حسن و احمد را عکاکا و حسنکا و حمکا میگویند و همدانها احمد و
 محمد و عیسی را تلفظ میکنند و اهل ساوه ابو القاسان و حسنان و جعفران تکلم میکنند و اغلب کینه
 اهل قم ابو جعفر است کینه بیشتر از اهل اصفهان ابو مسلم و اهل نر و بن ابو العسین و السنه آنها مختلف
 است در ری با استعمال نموده میگویند راده و راکن و اهل همدان میگویند طم و انا و بیشتر استیجا
 اهل نر و بن قاف است اکثر ایشان جید را میگویند و زبان اهل اصفهان و حشی است کلامشان هدا
 و در زبان اعیان فریب الماخذ فریب المخرج نواز زبان اهل ری نیست رنگ و اهل ری نیز نر و بن
 مردم بلاد دیگر است یعنی سایرین بسیار دیده اند و در این اقلیم جبال شاهن و لال شاخه میباشد مثل پتیبون
 که کوهی است بلند و رفیع و املس و مکر آن رتقاء و صعود و نکل آن و در آن غار است در غار چشمه آب جاری
 و کوه دیگر کوه دماوند است که فی الحقیقه نهایت غت و صناعت دارد و از پنجاه فرسخ مسافت پدید
 و از اهالی دماوند شنیدم که میگفتند احدی بالای کوه دماوند نرفته است بگر جبال جز مته میباشد که رفیع
 و ضعیف است اهالی این جبال با اختلاف مرتبه هستند و غسل جنابت میکنند و مسجدی در فرای آنها
 ندایم و میان من و اینطایفه مباحثه داشتند و گفتیم با مسلمانان بجهت اینکه شما معتقد باین مذاهب هستید
 با شما جهاد و جدال نکردند گفتند ما مکر از جمله موحدين نیستیم گفتیم اگر شما از موحدين هستید چرا انکار
 فرمایید و رد کار کرده و شریعت را مهمل گذارده اند گفتند ما هر سال اموال بسیار برای سلطان میفرستیم
 خلاصه مشاهده نبرد در این جبال بنافتم

نبرد در این اقلیم از اینه آثار اکاسره و مواضع و رسوم فرغند موجود است از آنجمله قصر شیرین و بلو
 خسر و قصرهای نوشیر و ان و قنات و نهری که در بلندی کوه کنده بمقدار یکفرسخ و در این نهر شویا
 و شیر و مشروبان دیگر جاری میگردد و محبوب اهل این اقلیم چنانکه در ابتدای شرح جیل بدان اشاره رفت
 یکی بلا هفت اهل اصفهان و علوی بیکه در حبه معاویه دارند و از یکی زهاد و عباد اهل این اقلیم نزد من
 تفریق بچید نمودند من ضد ملاقات او نمودم و از فافله عقیق مانده شب ترا و اقامت کردم و از او چیزها
 سؤال نمودم تا پرسیدم عقیده خود در حق حضرت صاحب الامر علی الله فرجه چیستند العباد بالله ما سئلا
 گفت و گفتند چیزی را آورده است که ما عالم و معتقد بآن نیستیم گفتیم آن چیز کدام است گفتند است معویه
 مرسل بوده است گفتیم تو چه میگوئی و عقیده خود در دنیا چیست گفت من همان طو که خدای عزوجل فرمود
 میگویم لا یفرق بین احد من رسله ابو بکر و عمر و عثمان و علی و معاویه همه مرسل بودند گفتیم تو مرد عاقل
 با خبری نیستی اما آن چهار نفر خلفای پیغمبر بودند و معاویه سلطان بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 فرمود است خلفای من خلفا بعد از من سه سال خواهد بود و بعد از آن خلافت مبدل بسطنت خواهد شد
 آن شخص از شنیدن این کلام بر آشفته شد و شروع بنسب و ملامت من نمود و چون صبح شد مردم اظهار
 داشتند که این شخص را فضا است اگر من خود را بقافله نبرسانم مرا میگردانند و از آن وسپاست میگردانند
 و نظر اینفقره برای آنها بسیار است از رسوم آنها یکی اینست که جامه ها کهنه را از طول پا میسوزند و میسوزند
 یا یکدیگر انبی دارند و مباحث تمامهای آنها شنواستند و تمامه اهالی مثل ساده و مخدّهای کوچک می شدند
 و اخلافتشان مثل محوش و آدابشان منکر و بد است و جبال از بازار آنها خروج میباشد و اعظم بلاد جبال دلم
 و ری است اول کسیکه مردی و دلم غالب شد و ایند و ولایت از چند خلفای آل سامان تفریح کرد حسن بن
 بویه بود که خود را ملقب بر کنالدوله کرد و پیشش بویه را بوی بدالدوله و برادرش علی را بفخرالدوله و پسرش
 فثون ایشان در دامغان بود و عوام بر خانه و مزراع ایشان غلبه نمودند و اکثر مردم از جور و ستم آنها جلا
 وطن کردند و این سلسله از برای سلطنت آن باصلاحیت نراند و سپاس است باین عجب غریب رسوم بدداریان
 متعزض و کاف و میراث و ذات میشوند و جایزه و انعامی که دادند نا حال چنان بگری میبارند و در جنگها
 صاحب و لزه و هینت و ثبات و صبر میباشدند و فتح میکنند و ملکنی وسیع و دلی قوی دارند چنانکه در ملک
 چین و بن صیبت آنها ساریست با پادشاهان زمان و سلطان مشرق زمین مقاومت نمودند و خلفای
 عباس در پناه ایشان هکشتند و اقلیم سبعة ر فضا قدرت و اطاعت ایشانست و جزیره و خلیج در این اقلیم
 که است سنگین نیست مگر در اصفهان و نواح آن دخل فضبه بود پدید سه هزار درهم است و خراج ری هزار درهم

و مباح از مضافات آذربایجان میباشد نیز میگوید ماوشان محلی است بسیار پاکیزه و پر آب و اشجار در نزدیکی
همان و ماضی بوالحسن الباقی در توصیف ماوشان گفته
اذا ذکر الحسان من الجحان فجهلا بوادی ماوشان

خلاصه از فراع معروفه واقع در نواحی جبال قلعه کشف است بضم کاف و شین مع و آن قلعه کوچکی است
واقع در میان نزاب و سطر نزدیک مصب ناز در سطر و در دره و متره اربل در جانب غربی این شهر
در حوالی قلعه کشف مزارع و چراگاههاست که مسکن طایفه ناز میباشد این خوفل گوید همدان
در وسط بلاد جبل واقع است زنجان در منتهای حد شمال و در جانب جنوب زنجان ابهر میباشد
و کوه دماوند در منتهای حد شرقی است در جهت غربی دماوند بیک مایل با بلجانب جنوب شهری واقع است
و در مابین ری ابهر طالقان و ناز است این دو شهر از وسط مابین ری ابهر مایل جنوب هستند
نیز این خوفل گفته ساوه در طرف غربی و جنوب طالقان است آوه مابین غرب و جنوب ساوه است
و در جنوب طرف مغرب شمالی همدان میباشد و نوازند در جنوب همدان و اصفهان در انتهای جبال است
از طرف جنوب بلاد عظیم و شهرهای بزرگ جبال همدان و دیور و اصفهان و قم است و مادون اینها در
عظمت شهرکشان و نوازند است از مضافات همدان از ناوه است آن قلعه است این ناچه اسم بهمدان
لباب گوید ضبط از ناوه بفتح الف و سکون زاء مع فتح نون و الف و او و هاء میباشد از همدان نازند
پیشتر فرخ است از همدان ناساوه سی فرخ و از ساوه ناری نیز فرسنگ است از همدان نازجان ناره
شهر و ریاز سی فرسنگ و از همدان ناصفهان هشتاد فرخ و از همدان ناول خاک خراسان نفرسیجا
هفتاد فرخ و از ساوه ناز نفرسیجا دوازده فرسنگ و از قم ناکاشان نیز دوازده فرسنگ و از ری ناز
سی فرخ و از دیور ناز شهر نیز چهار متره و از اصفهان ناکاشان سه متره است

در لباب چنین نگاشته شده که شهر قم در سنه هشتاد و سه هجری بنا شده و بانی آن عبدالله سعد
و اخمص و اسحق و نعم و عبدالرحمن بنو سعد بن مالک بن عامر بن الاسفیری و ایشان از اصحاب عبدالرحمن
محمد بن ابی بکر بودند پس از آنکه عبدالرحمن از حجاج بن یوسف ثقفی شکست خورد و هزیمت یافت
ایشان در محلی که حالا شهر قم است قامت نمودند و در آنجا هفت فرسنگ بود هرگز بیک بهم و جمع کثیری
از اهالی همان فرقه دور آنها جمع شده و ایشان با آنها متفق شده و رؤسای هر هفت فرسنگ را بگشتند و بر
فرای هر فرسنگ اسبیل و تسلطی تمام یافتند و آنجا شهری بنا کردند آن هفت فرسنگ هفت محله شهر گوید
و چون اسم یکی از فرسنگها بود بعضی از حرف این اسم را بجهت اختصار حذف کرده و کاف را هم

بقاعده نری که معمول عریضت بدل بقاف نموده قم تلفظ نمودند و شهر نری بور با این اسم موسوم گردید
و عبدالله سعدان نری داشت موسی نام آن نری از کوفه بقیم آمد و شیخ را در قم آشکارا و ظاهر کرد
از شهرهای جبال رود را در استان خوفل گوید رود را در شهر کوچکی است پر آب و اشجار فواکه
و انارش خوب فراوانست اطعمه ماکولاتش کثیر و کرمها و روغن در او در آنجا هفتاد و هشت درجه عرض
رستاق و از برای بلده در اینجا زعفران خوب ممتاز نسبتا بعمل می آید در لباب گوید رود را در بقیم راه
مهمله و سکون و او و ذال مع فتح نون و الف و او و مفتوحه در آخر آن نیز راه مهمله بلده است
در نواحی همدان که مولد جماعتی از اهل علم میباشد یکی دیگر از بلاد جبل نری نوازند است از لباب مسطوحه
که زرنده بفتح زاء مع و سکون نون و در آخر آن دال مهمله بلده کوچکی است از نواحی اصفهان
و بنا بر آنچه در اطوال نگاشته شده زرنده از حیث طول هفتاد و هشت درجه عرض و هفتاد و هشت درجه
عرض آن می و هشت درجه عرضی و هفتاد و هشت درجه عرضی طول زرنده هفتاد و هشت درجه
عرض آن می و هشت درجه است ایضا در لباب گوید بلجانب بضم دال مهمله و کسر لام و سکون با بلده است
بنواحی اصفهان و در لباب کاش نری گویند و نیز از فرای شهر نری بنواحی اصفهان را و نوازند است در لباب گوید
دوازده بفتح زاء مهمله و او و مابین آن دو الف و سکون نری از آن دال مهمله است منسوب باین نری را
داوندی گویند باز بنا بر مسطوحه لباب بلجانب بفتح لام و سکون نون و جیم و الف و نون شهر سب
بنواحی اصفهان و کاروانسرای بلجانب کاروانسرا و خانه بنسنت بیام معروف منسوب بلجانب را خانی گویند
زیرا که نسبت داده میشود بجای کاروانسرا بنسنت محل نزول قوافل است بنا بر آنچه در مشرک نگاشته شده
حجی بفتح جیم و تشدید یا اسم است از برای شهر قدیم اصفهان ایشان شهر را بجی می گفتند بعد ها موسو
بشهرستان شد و اکثر اینی آن میر و زمان خراب و پیران شد نگاه زن بهودیه که نمول زیادی داشت
در آن حد و بنای عمارت و آبادانی گذاشت تا رفتن و رفتن شهری شد و شهر بزرگ اصفهان همان است
و مبان بهودیه و شهرستان بقدر یک مایل خرابه میباشد و مابین حجی شهر عشق اصفهان و بهودیه بقدر
دو مایل مسافت میباشد نیز گویند وجه تسمیه اصفهان به بهودیه اینست که نخت نصر بعد از آنکه بنی امیه
خراب کرد اهل آنجا را بصوب اصفهان کوچ و اشغال داد و در آنجا برای خوشخانه ها و منازل بنا نمودند
و میر و ده و نور و نصاری عوام و شهر حرمی که شهر قدیم اصفهان بود خراب و منهدم الا در آن کرد
و محله بهودیه آباد و معمور شد و مسلمانان نیز بدان محله آمدند و با بهودیه مخلوط گشتند و آنجا را که وسعت داشتند
ناشهری عظیم شد اما همان اسم بهودیه را باقی انداختند بهودیه را نامیدند این خوفل گوید در غالب بلاد جبل که

مردی عراقی بم است که هستان موی است که در میان همدان و ری فم که چندان کوه ندارد و هر وقت
 بخوابد در بلاد جیل را می بیند که از شهر زور سپر و حرکت کن و در پیش فاحلوان و از جلوان تا اصفهان
 و از اصفهان حرکت تمام می نماید فارس و جیل تا کاشان و فم و از فم بر کرد بسوی خرمین و شهر و در راه
 کوی بیخون بهیم باه و سکون را در فم و فم خا و معی لری از آن و او الف و در آخر شهر تا جیل است و فم
 اصفهان مشتمل بر چند فرسخ است و در باب مسطور است که هم بر بنام هممل و فم سکون با بعد از
 آن راه هممل و هم بلده است بین اصفهان و شهر از آنجا از حد و اصفهان است در مشرق مینکارد
 که فوهار التویه است بضم تون و سکون و او فم با و هاپران الف و در هممل موضعی است بسیار و
 منزل از روی در راه اصفهان باز در باب کوی بظن بفتح نون و طاء هممل و سکون نون ثان و در آخر آن را
 معی بلده کوچکی است بنواهی اصفهان سمعا کوی بلده نام است که میان نظر و اصفهان فرسخت است
 مسافت میباشد

حمد الله مستوفی شرح عراقی بم را که اقلیم جیل باشد و وضع مسطور در ذیل آن گشته است

عراقی بم نومه است در و چهل پاره شهر و اکثر بلادش هوای معتدل دارد بعضی کوی و برخی سردی مایل است
 حد و دش با و لا پانز آذر با بجان و کردستان خوزستان و فارس و مفازه و قومس و جیلانات پیوسته است
 طولش از سفید رود تا نزد صد و شصت فرسنگ عرض از جیلانات تا خوزستان صد فرسنگ در مایل
 از بلاد عراق چهار شهر معتبر است در این معنی گفته اند

- چهار شهر است عراقی از آن بجهنم کوند
- اصفهان کاهل همان جلد مقراند بران
- همدان جای شاهان کز قبل آب و هوا
- فم بنسبت که از اینهاست لیکن او تر
- معدن مردی کان کرم شیخ بلاد
- عرض و طولش صد و صد بود و کوی نبود
- در اقلیم چنان شهر معظم نبود
- در جهان خوشتر از آن بقعه مخم نبود
- نیک نیلک از چهره نباشد بد هم نبود
- ری بخوری که چوری رهم عالم نبود

نسخه دیر بخط پد رحیم امین الدین نصیر مستوفی که در عهد سلاجقه مستوفی در بیان عراقی بوده در آن نسخه چنین
 نوشته بود که عراقی بم دو هزار و پانصد و بیست و هفت مان و کسری در آن زمان برای دیوان حاصل داشتند و
 اکنون بجهت خزای و لا پنهان کاسته است

اصفهان در او سه شهر است اصفهان و فرزدان و فارغان اینها را از اقلیم چهارم شمارند اما بحسب
 طول و عرض حکما از اقلیم سیم گرفته اند اصفهان در اصل چهار پاره بوده است کمران و کوشک و جوباره

و در وقت با چند نرغ بعضی را طموت پیشدای برخی را جمشید و ذی القربین ساخته بوده اند چون
 کعبه اول و کبابان آنرا در الملک ساختند کثرت مردم آنجا حاصل شدند و بیرون دیوارها را همکندند تا
 بند و بیخ با هم پیوسته شهر بزرگ شد رکن الدوله حسن بن یونس از یار و کشید و بار و بار پیشین بکفر آمد
 میباشد چهل و چهار محله و دوازده دروازه دارد و هوای معتدل است در تابستان و زمستان و کراه و
 سره چنان بنوی که کسی از کار باز دارد و زلزله و صاعقه باوند که موجب خرابی باشد و کثرت اتفاق افتد
 خاکش مرده را در پرتو بریزند و هر چه بدان سپارند از غله و غیر آن بنکونک همدارند و تا چند سال بنا نکند
 و در بیماری مزمن و با کمر بود زنده رود در جانب قبله بر ظاهر شهر و پشت از او نهر همدان شهر
 جاریست آب چاهش در پنج پاشش کزی باشد و در اندک کوی با یک سد و هر نیم که از جا
 دیگر بوند و در آنجا زرع نمایند اگر هیز از مقام اول ربع ندهد کز نیز نباشد الا انار که آنجا نکونک است
 آن نیز از نیکون آب و هواست که انار در هوای معتدل بنیک آید و شعر غله و دیگر از او پیوسته وسط
 باشد اما نرغ میوه نه پانز از آن بود و میوه های آن زباده از حد خوب و نازک است بخصم سبب و به
 و آمد و بلخی و عباسی و زرد الوی و مری و سرخی طرغش نیز نیکو میسازد و خرزبه اش تمام شهرین است
 و از این میوه ها از بسیار شهرین شکی نتوان بجای آورد و بسیار خوردن آن مضر نیست میوه ها آنجا را
 ناروم و هند میزند و علفخوارهای بنکونک دارد و هر چار پانز که آنجا فریب شود و چندان توانائی داشته است
 که جای دیگر فریب شود و در آن پانز غزارهاست بزرگترین مرغزارش بلاشان و شکار کاهای فراوان
 و بنکونک دارد و هر شکاری در او باشد و در آن شهر مدارش خانقاه و ابواب بسیار است از جمله مدینه
 که خوابگاه سلطان محمد سلجوقی است مردم آنجا سفید چهره و مردانه باشند و اکثر شافعی مذهب در آن
 درجه عالی دارند حقوق دیوانی اصفهان بمقام فرات است در سنه خمس و ثلثین خانی سوی و پنجون حاصل داشت
 و لا پنهان هشتاد و چهار صد پاره دیر بیرون از فزارع که داخل دیهها باشد اول ناچه جوی در نواح
 شهر باشد و هفتاد و پنج پاره دیر دارد و معظم فرای آن طهران و مارما بان و جوادان و شهرستان که آنرا
 شهر نواصفها گویند اسکندر روی ساخته و فرزند ساسانی بنجد پیش کرده و در نیم ناحیه ماربین پنجاه و هشت
 پاره دیر است اکثر در جانب غربی شهر فرای عمده آن خوزان و قرطان و ربان و اندان و بحقیقت این ناحیه
 همچون باغی است چنانکه باغستان اکثر مواضع بهد کبر پیوسته است در این معنی گفته اند

ماربینی که نسخه دارم است افتاب نندان درم دارم است

سیتم ناچه کوراج می و شش پاره دیر است شنه و اشکاوند و فرادان از فرای معظم این ناحیه است این

ناحیه نیز چون باغستان پوسنیکی باغستان و دیهها با هم متصل چهارم ناحیه فهاب میخوانند چهل پانزده
 دیه است هفتاد و دو داران و رجاورسان معظم بن فرای بن ناحیه است آبا کار میخورند و بدین سبب
 فهاب میخوانند پنجم ناحیه بر خوارسی و دو پاره دیه است و در جزر معظم فرای است این ناحیه نیز آبا کار
 و دیگر نواحی را آبا زنده رود درین ناحیه بدین جزیرین است سفند پاراشخانه ساخته بود ششم ناحیه لیجان
 بیست پاره دیه است هفتم ناحیه بر آن هشتاد پاره دیه میباشد فارغان فصبه ناحیه است و دیهها
 معظم این ناحیه طور است که در دیگر ولایات آن شهر میخوانند زیرا که در هر یک از آنها کابیش هزار خانوار باشد
 و یازار و مدارس مساجد و خانقاه و حمامات دارد و حقوق دیوانی و ولایت صفهان پنجاه تومان است و از
 اکابر شیخ علی اصفهانی طبرستان نجاست از اصفهان نادر دیگر ولایات عراق عم مسافان بر اینو حیا است تا رسیدن
 سی و چهار فرسنگ تا پنج لریز که چهل و پنج فرسنگ تا بر وجه در کوه چک شصت و شش فرسنگ تا جریادگان
 سی و یک فرسنگ و نیم تا لیجان سی و پنج فرسنگ تا ری هشتاد و شش فرسنگ تا شهر فیروزان شش فرسنگ
 تا ساوه شصت و چهار فرسنگ تا سلطانیه صد و شش فرسنگ تا قرین نود و دو فرسنگ تا قم پنجاه و دو
 فرسنگ تا قومش فارس چهارده فرسنگ تا کاشان سی و دو فرسنگ تا کرج چهل و پنج فرسنگ تا نظر
 بیست فرسنگ تا ناین بیست و شش فرسنگ تا آنهاوند هفتاد و چهار فرسنگ تا همدان شصت و
 دو فرسنگ

فیروزان شهر شنبه و ششم بر کمان رود بالای اصفهان از اقلیم سیم است که بساخته است در آب و هوا
 و غله و میوه و پنبه و غیر آن و خوی طبع مذ هب فیروزان مانند اصفهان است حقوق دیوانش سیصد
 تومان و چهار هزار و پانصد پناواست

تومان ری این تومان را جزری شهری نبوده است لیکن در آن شهر آن ورامین است
 و موضع دیگرش منعاف می آید هر یک فصبه شده است حقوق دیوانی آنجا هفتصد تومان بوده است
 و ملک ری چندان عظمت داشته که حکومتش در دل عمر سعید باعث قتل حضرت امام حسین علیه السلام
 شد و آن حکایت مشهور است

ری از اقلیم چهارم است ام البلاد ایران میباشد و بجهت قدمنا از شیخ البلاد خوانند شهری که مسرت
 و شالش گرفته و هواش منعفن و آتش ناگوارند و در او با بس پنا بود شهری را سبب پیغمبر علیه السلام
 ساخت و هوشتک پشدادی بر عمارت آن افزود و شهری بزرگ شد بعد از خرابی منوچهر بن بد عمارت
 کرد باز خرابی یافت المهدی بالله محمد بن بود و امینو العباسی اجای عمارت آن کرد و شهری عظیم شد و بارش

دوازده هزار کام است طالع عمارتش برج عقرب باهل شهر را بر سر سنگی خاصیت افتاد زیاده از صد هزار آدمی
 بقفل رسبند و خرابی تمام مجال شهر یافت و در فترت مغول بکلی خراب کرد بد و در عهد غازان خان ملک
 خراذین ری حکم بر اینج خانی در آن اندک عمارتی کرد و جمعی ساکن گردانیدند

قلعه طبرک بر جانب شمال شهر در پای کوهی افتاده است ولایت ری و بار فصران در پس آن کوه و دیگر نواحی و دیهها
 در صحراست ثمانت ولایت سیصد و شصت پاره دیه است و دیه ولایت فصران و زرین و فیروز بهرام که
 فیروز ساسانی ساخته است و اکنون فیروز بهرام از مشاهیر فرای اینو ولایت است کلبه چهار تا
 منقسم میباشد ناحیه اول هنام و در و شصت پاره دیه است و رامین و خواوه از معظم فرای آنجا است و نیم
 ناحیه سور فرج و در و نود پاره دیه میباشد و شهر و شند و روابو از کیفیت از معظم فرای آنجا است سیم
 ناحیه فتالویه است در و سی پاره دیه است کوشک و علی آباد و کامین و حرم و قروح و قروح اعجاز معظم فرای
 آنجا است چهارم ناحیه غار است سید شمیمه غار است که اما مزاده از فرزندان امام موسی کاظم علیه السلام
 در ری قتل گشتن کردند و از آن ظالمان فرار نموده در نواحی چال کلین غاری پدید آمدند اما مزاده
 پناه بدان غار برده و غایب شد و الحال آن ناحیه را بجهت غایب شدن آن بزرگوار ناحیه غار میباشد
 و در و چهل پاره دیه است که طهران و مشهد اما مزاده حسن الحسن مشهور و مجتهد شیخ علمها السلام
 که چنان موسوم است فیروز بهرام و دولت آباد از معظم فرای آن ناحیه است غله و پنبه آنجا منجری کو
 آید و بس پنا بود و اکثر اوقات آنجا فراوانی و ارزانی باشد و مخط و نسکی از روندن در ث اتفاق افتد و از آن
 ولایت غله و دیگر اوراق به نسبت از ولایات برسد از میوه هایشان نادر و در عباسی و شفا لور و انکود
 بکوست اما خوردن میوه های آنجا از بنا این نبود و عمارت بلده ری در زمان افضل الشعراء خواجه
 بندار رازی پدید میجو حیا است صد و سی و شش هزار و چهار صد عدد و حمام یک هزار و شصت و
 شصت و شش عدد و مساجد چهار هزار و چهار صد عدد و طوا حین یک هزار و دو صد عدد و
 کاروانسرا و از ده هزار و هفتصد و شش عدد و مناره پانزده هزار و سی عدد و پنج هزار و چهار
 و پنجاه عدد و عصارخانه یک هزار و هفتصد عدد و قنات هجده هزار و نود و یک عدد و محلات نود
 شش محله و در هر محله چهل و شش کوچه در هر کوچه چهل هزار خانه و در هر کوچه هزار مسجد و
 در هر مسجد هزار چراغدان از طلا بغیر از نقره و مس و غیره و مجموع خانه ها هشت هزار و هشتصد
 هزار و ششصد و شش خانه بوده است که مردم نشین بودند و اهالی شهر و اکثر ولایات شبی اشیاعی
 آداب قومه که آنجا چند موضع بکرجی باشند و اهالی آن ولایات بنا موضع را بدین سبب قومه خزان میخوانند

و در دی از مزار انبیا بسپا است از اکابر اولیاء بسپا آسوده اند چون ابراهیم خوام و کسائی
 سابق قرای سبعتی حسن الفقه و هشام و شیخ جمال الدین بوالفتوح و حقوق دیوانی آن
 ولایت با آنچه داخل آن نومانست پانزده تومان و یک هزار و پانصد بنار است
 طهران و ضمیمه اینست معتبر و آب هوایش خوشتر از دی است در حاصل مانند آن در ما قبل اهل آنجا
 کثرت عظیم داشته اند

و در این پیش از اینها دیده بود و اکنون ضمیمه شده در آب و هوای خوشتر از دی است در محصول غله
 و پنبه و موه هاما نند علی الجاشعری اثنته عشری اند و تکریر طبعشان غالب است

توقان سلطانیه و قزوین

اگر چه این نومان اول نغز و بن منسوب بود اما چون در بن چند سال شهر سلطانیه را انشاء فرمود
 و دارالملک ایران ساختند از مقدم داشتن اولی بود و در نیرهان نر پاره شهر است

سلطانیه از قلم چهارم است شهر اسلامی از غون خان بن ابافا خان بن هلاکوخان مغول بنیاد
 فرمود و پسرش الجانیو سلطان محمد خداییده نغمه الله بخراند با تمام رسانند و بنام خود منسوب کرد
 طالع عارنش بر ج اسد است و در باروش که از غون خان بنیاد کرده بود و از ده هزار کام و آنکه
 الجانیو سلطان میساخت و بسید فانا و تمام ناکرده ماند سی هزار کام و در و قلعه است از سنک
 نر شیده که خوابگاه الجانیو سلطان است دیگر عمارت در آنجا است و در آن قلعه و هزار کام بود هوا
 بسدی مایل است آبش از قنات است بنک هاضم و چاه آنجا در دو سر کزبست نایب که در و کلاست سر
 و کمر سپرد و حوالش بکروزه راه است هر چه مردم را بکار آید در آن و کلا پات موجود و بسیار است
 و علفزارهای بغایت خوب فراوان دارد و شکار کاهای بنک و آنکون چندان عمارت عالی در آن شهر است
 که بعد از نیر پز در هیچ شهر دیگر نباشد مردم آنجا از هر کلا پات آمد و آنجا ساکن شده اند و از هر ملک
 مناهب هستند و زیاتشان هنوز بکرویه نشده اما بسیار سی مزوج مایل نر است و حقوق دیوانی آنجا
 بمقام قراست در بن سالها اگر ارد و هاد را آنجا بنبوی بی تومان از و کلا پات حاصل است و با وجود
 ارد و هاد بیست نومان و از سلطانیه نادر یک بلاد عراق بحج مسافت بر اینجواب است

نابهر نر فرسنگ است تا طارم ده فرسنگ تا اصفهان صد و شش فرسنگ تا اسد آباد سی و هفت
 فرسنگ ناری پنجاه فرسنگ تا آنجان پنجاه فرسنگ تا ساوه چهل و دو فرسنگ تا سراسر پنجاه فرسنگ
 تا همدان سی فرسنگ تا نر صد و چهل پنجاه فرسنگ تا نر پنجاه و شش فرسنگ تا فراغ و از آن هفتاد

و دو فرسنگ تا شیراز صد و هفتاد و شش فرسنگ
 قزوین از قلم چهارم است در حساب ثغور میباشد چنانکه پیش از این ملاحظه در عاریه
 بوده اند احادیث بسیار در فضیلت این بقعه وارد است مشهور و در نر و بن رافعی مسطور منها عن جابر بن
 عبدالله قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله اعزوا قزوین فانه من اعلی ابواب الجنة و بدین سبب آنرا
 باب الجنة خوانند و احوال آن اگر چه در کتاب کزبده مشروح است آنجا نیز بحال ربط سخن را یاد میکنیم
 در کتاب البیان آمده که قزوین را شاپور بن اردشیر با بکان ساخت و شاد شاپور نام نهاد و همانا
 آن شهری بود که در میان روضخانه های خزر و دو و ابهر رود میساخته اند و آنجا اطلاق بار و پدیدار است
 و مردم آنجا در پاره هر چه که بار دشت با بکان منسوب است مسکون اند و مشهور است و در کتاب نر و بن مسطور
 که حصا شهرستان قزوین که اکنون محلی است در میان شهر شاپور و کلا کاف ساسانی ساخته است
 تاریخ عمارت آن ماه ابار سنه ثلث و ستمین و اربعه اسکنند و طالع عارنش بر ج جو اطلاق آن بار و هنوز
 باقیست نیرهان عثمان برادرش زید بن عبده الاموی بن سعید بن العاص با پالت آن نر فرسنگ و آن
 حصا را مردم مسکون کرد ایند و شهری شد و الهادی یا الله موسی نر همدان را نخواستی شهرستان دیگر کرد و
 مدینه موسی خوانند و غلامش مبارک نرک شهرستان دیگر ساخت مبارک یاد خوانند چون دولت هادی
 هر بن الرشد رسید اهل مدین مذکور فغلبت بالمد و نر علاج خود بد و انها کرد ندر و نر که محط مد این
 نکره و دیگر محلات بود بنیاد فرمود و بجهت وفات او با تمام نر سپید نادر عهد معتر خلفه موسی بن لو فاد است
 دو سینه پنجاه و چهار هجری عمارت آن با و با تمام رسانند و مردم مسکون کرد ایند و شهری معظم شد
 از او بعد و بیست سال صاحب جلیل اسمعیل بن عیاد رازی وزیر فخرالدوله دلی در سنه ثلث و سبعین
 ثلثمانه جهه آنکه خرابی مجال باروی او راه بافته بود و او در کتب احادیث پده آنکه نرکون نر لغز الزمان بقرب علم
 بلدة بقالطاف و بن هی باب من ابواب الجنة من علته عارف سوادها و لو بقدر کف من طین غفر الله له ذنوبه صغیرها
 و کبرها بنجد بکارت بار و کرد و جهه آنکه مردم در کتب احادیث خوانند و بر و اب عمر عبدالعزیز بن ولای سنی علی الصغیر
 مدینتان احدیهما من ارض الدلم یقال لها قزوین و الاخر من الروم یقال لها الاسکندر ربه من رابطنی احدیهما
 بوما و لیل و جیه الجنة و قال عمر عبدالعزیز بن اللهم لا یمنی حتی یجعل فی احدیهما دارا و منزلا و جهه خود در آنجا
 عمارت عالی ساخت بر محل جوسق آن زمین را اکنون صاحب آبا خوانند و در سنه احدی عشر و اربعه جهه
 تری که میان سالار ابراهیم بن مرزبان دلی خال محمد الدوله بن فخرالدوله با اهل قزوین بود خرابی مجال بار و
 بافته امیر شریف ابو علی جعفری مرتضی آن خرابیها کرد و در سنه ثلث و سبعین و خمسائه و ذر صد الدین محمد بن

عبدالله مراغه بخند عمارت بار و کرد و اکثر روی باد بجزر آورد و شرفه های اجر ساختن و معماران
 امام جلال الدین بابونه راضی بچو لشکر مغول آن بار و را خراب کردند و در بار و صد هزار و سیصد گام
 است (در نسخه دیگر ده هزار و سیصد گام است) بخلاف ادر و ابرج هوانش معند است آبش از
 فوان و در و باغستان بسیار است هر سال یکونوب آب خیز سقی نماید و انکور و بادام و فسق
 بسیار از آن حاصل شود و بعد از سقی میل سفار خزینه و هند و آبکارند بآنکه دیگر آب نخواهد
 برینکودهد و اکثر اوقات آنجا از زنی غله و انکور باشد ناشر بکوست از صوبه هاش انکور و لوزج
 خوشبخت شکارگاه و علفزارهای بکودارد بخصیص علف شتر و گنیز از دیگر ولایات باشد و شتر و
 باقیمت از دیگر شتر است بر سه فرسنگی فر و پن چشمه آب است بکول خوانند در روزهای گرم تابستان
 آب شتر میخ بندد و اگر روز خنک بود میخ کنز باشد و چون شهر که شود از آنجا آرند و مردم آنجا
 بیشتر شافعی میز هباند و در کار دین بغایت صلب میباشند و اندک حقی و شیعی نیز باشند و با وجود
 فرجوار هرگز مأمور ملاحظه نشده اند و در آنجا مشهد اما خزاوه حسین پسر امام علی مؤمنان رضی
 علیه التحیه و الثناء و فریاد از صحابه و مراد اولیای کبار بسیار است مثل خواجه احمد غزالی و رضی الدین
 طالقانی و ابوبکر شادانی و ابراهیم هروی و حر التماج سامری و ابن ماجه محدث و عاک و فلک
 فر و بنوی و نور الدین و جمال الدین خلیجی امام الدین راضی و غیر هم و حقوق دیوانی آنجا بمغافر است و
 مبلغ پنج تومان و نیم بد فر درآمد و لا پیش کابیش سیصد پاره دبه و مرز عم است ضمیمه طبیبان فاجیه
 و در آن دههای معین است چون فار بچین و خار ج و فر قسین و شال و سنکر آباد و سپاد ها و سوسو
 و شهر بسیار و شرف آباد و فرک و ما از زمین و امثال آن ولایت را نیز پنج تومان و نیم حقوق دیوانیست
 ابهر را اقلیم چهارم است آنرا کبیر و بن سبا و ش کپانی ساخت و در آنجا قلعه کلین است در ارباب بن دارا
 کپانی ساخت و برادرش اسکندر روی با تمام رسانید و بران قلعه قلعه بکر بهاء الدین از نسل اناک
 نوشتگین شهر کبیر سلجوقی ساخت و مجید ربه موسوم کرد ایند و در بار و وی شهر پنج هزار و پانصد
 کام است هوانش سرد میباشند و آبش از رودخانه که بدان شهر منسوس است از حدود سلطانه
 بر میخیزد و در ولایت فر و بن میرند غله و میوه آن بسیار است و بنک آید اما نا نش میخ بکونوب و بنیه
 که آید از صوبه هاش امرود بحسنانی و آوی بو علی و کلاس بکوست مردم آنجا سفید چهره و شافعی ^{مانند}
 اما غلق بر طبعشان جاری بود و بر ظاهر شهر از شیخ ابوبکر طهتان ابهر است لا پیش بسپند
 پنج پاره دبه است حقوق دیوانی شهر با ولا پیش بکونومان و چهار هزار دینار است (صاحبزاده



نقشه عراق عجم با جبل
یا میدی

مقیاس

میلیا

الفلوب بعضی بلاد بکره از عجم را چون بالصر احد داخل این مملکت ذکر کرده ما نیز از نگارش آن چشم پوشیدیم

مؤلف گوید اینست عقیده جغرافیه نگاران قدیم که زمین در باب عراق عجم با جبال پامکد یا متحد است که هر یک از عجم خود با ملاحظاتی که داشته اند نموده و ما اگر در صدد تحقیق بعضی مطالب اظهار نظر است نواحی و بلاد که بر دره و اتفاقا افتاده و اخلافاً بیکدیگر آمده با حال آنکه بر بنیادیم از آنست که جمیع آن و لا یان و فصاحت بلکه فراوانی از غیر نیدر در فتنه می که ماخذ و منبای نگارش ما شده و موافق خود بیاید و بعون الله تعالی هر یک را در محل خود و صحیحی کافی و جامع خواهیم نوشت استقصا تمام در هر محلی خواهیم نوشت بحال آنکه بنیادیم قلم جیل بقایا بنفد مین و ذکر سوانح و سیر متعلق با این اقلیم چیزی در نظر نداشتیم

تواریخ متعلق بجبل پامکد یا عراق عجم
مقدمه

مخفی نمائند که در کتب تواریخ و سیر عرب و عجم از طبقات سلاطین که قبل از طیفه ساسانیان در عراق
ایران سلطنت کرده اند تاریخ صحیحی که بدان مستند توان شد و محل اعتماد محققین و دقیق بابان
عصر باشد بدیده نباشد و آنچه بنحی و او هام و خیالات و اعتقادات نیست که از میزان عقل سلیم خارج از
حلیه بر این واد که ساطعه عطا شده است زیرا که اولاً قبل از ظهور سلاطین ساسانی اسکندر رومی
(مقدمه) و سرداران او طوری ردهم بیان مآثر قدیم ایران و اطلاق و اعلام علم و صنعت این مملکت و
سوزاندن کتابخانه ها و این احوال آثار و رسوم عجمی و مقر بودند که فریبی بران منصوص نیست
کس را بصیرت و اطلاعی دران سوانح باشد میداند که چیزی مزرک اسکندر و سرداران او نشد که برای
انکشاف حال زمان مقدم باقیمانده و بعد از آنها نیز ملوک الطوائف اشکانیان مدت زمانی ایران را
آسوده نگذاشته در بنیاد انقلاب اغتشاش داشتند و اگر چه در میان طیفه اشکانیان چندین پادشاه
فادر مقدمه پیدا شد اما چون امتدادی هم نرسانید و علی الاتصال با قیصر روم و الکبری مشغول
نزاع و جلال بودند مجال نداشتند که مورخین را بکارشراجار محرک و مشوق آیند و نیز آنی که در ارتقا
امنیت و انتظام راه داشت و کثرت هر چه در سامانی اوضاع و امور ملکی نیز مانع فراخ بال و خاطر
اهل مملکت بود و با عدم الحیجان و اساسش ممکن نبود که بالطبع مورخین چیزی نگارند بصیرت مملکت
نشور و نمایا بدو اثر نماید و تمهید نیز پیش مطالب سوانح سلطنت برآورد بنا علی هذا اجازت همان
نگارش سیر در طاق نسبتاً گذاشته شد و این علم شریف همچو آن عصر و محو کرد بدین علا و قریب

سلاطین طبقه مذکوره یعنی اشکانان از نکارش حوادث زمان و گذارش دوران خود بر آن نقل
 و نسخ رفتند چنانکه در اغلب تواریخ عرب و عجم جز اسمی از آنها مسطور نیست بلکه تمامی اسامی آنها
 بنهر قوم نشده و سواى نام سى بکفر پادشاه اشکانی که در کتب مورخین یونانی ضبط است نام
 و نشان دیگران از دریغ کلام ساقط است شاهدان بعد ما کتب معتبره اهل اروپا است که بدقت
 و خوبی متوجه و مدرک حوادث آن زمان میباشد و مخصوصاً در تواریخ یونانیها و رومیان که
 پیوسته با اشکانان در جدال و قتال و طرف مقابل بودند بسیاری از وقایع سنین سلطنت
 و فتوحات و مجلدات طبقه ضبط است ما پاری باری عز اسمی جمله ذکره در نکارش مجلدات
 مرثا البلدان در موقع مقامی مناسب انجمله را ابراد کنیم انشاء الله تعالی و امیدواریم که شرح
 سلطنت این سلسله سلاطین ایران را که فی الحقیقه از بزرگترین پادشاهان این سرزمین بشمارند
 مسکون عن نگاشتن و از قلم نیندازیم خاصه در صورتیکه اسناد معتبره در این باب با ما هدیه
 بدین آورده ایم تا بنا اگر کسی فرض کند که قبل از ظهور اسلام عجم تواریخ صحیحی داشته اند که مطابق
 واقعی اطوار و اخبار مروی و اعصار آنها بوده میتوانیم گفت شیراز غلبه و استیلاى عرب و غارت
 نمودن ممالک و سوزاندن کتابخانه ها بقیه السیف اسکندر و سرداران او و حوادث متوالیه بعد از
 اینوارد نابود شد و آنچه را بنعمه زمان جزو زنی افزان در کتب تواریخ مشرق زمین ملحوظ دانستند
 میشود اغرافات غیر ممکن و با فسانه مشبهه است از این قبیل است اغلب کتبات شاهنامه که با وجود
 عصمت باید مشک بلبل نار و پلایت عبیده شداد در جزایر امکان در آید مثل سلطنت هزار ساله که
 که سخاک و داسنان دپوسفند در ستم سنان و هفت خوا اسفندار و خلاصه نیست که برای زمان قبل
 از سلطنت ساسانیان تواریخ و نکارش صحیحی از عرب عجم در دست نیست برای اصلاح اینکار و تصحیح تواریخ
 زمان مذکور اسلام شقوق رجوع بتورات شریف و تواریخ مورخین قدیم یونانست که نه تنها عین مطالب
 آنها باقیست بلکه نسخه اصل آن کتب هنوز موجود است با این حدی که امکان آن سیر معتبره را با فضی که
 در دست ایم تطبیق کنیم و توفیق بهم تا آنچه و نقاوه که حاصل شود مطبوع و مقبول ارباب را بنف
 و خرمندان اهل مملکت شود و اگر صاحبان جهل مرکب اینستند بنفند زبانی نیست زبانی که روی سخن بجای
 ایشان نباشد و برای زهدا طینان و اعتماد عفا از مطالبه کتدکان این کتاب اظهار می نمایم که
 ناریخی که ما در ذیل شروع بان خواهیم نمود و ان سبت ویر تا ریخ مدی خواهد بود (چهره مد در آن زمان
 عبارت از جبال مصطح عرب و عراق عجم حالبه است) از قول هر دو مورخ یونانی و اکثر یونان طبیب

یونانی و سایر مورخین آن عصر است هر دو شخصیتی است که در زمان سلطنت یمن که مملکت یارده شهر در ارد
 بود سفری با سبأ نموده و بقول مشهور بسیار که جزو مملکت و سلطنت ایران بوده آمده و با حکما و علمای آنصر
 مروده و هر بطره بهم رسانیده و اطلاع کامل از اوضاع ممالک ایران و تواریخ آن حاصل نموده و چون از زمان
 کچرخ تا او آن هر دو نژاد از یکصد کسی سال نکند شد و همین قدر فاصله داشته البته برای هر دو نژاد
 ممکن بوده که از حالات کچرخ و سواخ و وقایع عهد و عصر این پادشاه مطلع و مستخبر گردند پس گمان هر دو
 در وقایع مسطوره در ذیل است که معتبره و قوی قابل اعتماد است همچنین اکثر یونان طبیب یونانی که چهل سالگی
 بعد از هر دو نژاد آمده در دربار یکی از سلاطین ایران که موسوسو یارده شهری ثانی و از طایفه کچرخ است
 سال طبیب خاصه بوده و فی الحقیقه با این سواخ بعید العهد نیست آنچه نگاشته در خورد و ثواب
 چنانکه در این عصر عهد معدنک مهذا که جناب کز طولوزان حکیمباشی مخصوص حضور اعلم حضرت
 شاهنشاهی دام ملکه بخواند تاریخ سلسله جلیله فاجار طاب الله ثراه و حوادث زمان شهر یار کثیرا لا قتل انویند
 از جزئیات حالات مرحوم آقا محمد شاه فاجار طاب الله ثراه و حوادث زمان شهر یار کثیرا لا قتل انویند
 خبر شد بخلاف آنکه فصد استطلاع از گذارش امور و حوادث سلاطین غزنوی سامانی و غیر هم که با کتب
 قدیمی طرفند تا بدین شبهه با اسنادی که موجب یقین باشد و با تصریح از اعتبار آن سخن را ند چندان قابل
 نخواهد آمد پس از تحقیق این مقدمه شروع بمقصود کرده کویم بعقبه هر دو نژاد و اکثر پاس و تواریخ نریف
 و پلین و آرین و زوسین و پلو ناریک و اکثر و توفوق و غیره و غیره اول پادشاهی که از نژاد کیمان و فارس
 در تمام ایران سلطنت کرده کچرخ بوده است مورخین مشارالهم طبعات دیگر سلاطین از قبیل پیشدادی
 و سایر سلاطین قبل از کچرخ را پادشاهان مد (جبال) میدانند اگر چه آنها گاهی می پادشاهان محکم و سلطنت
 داشته اند و اجداد کچرخ که سلاطین فارس بودند اغلب بعین آنها را میگردند چنانکه میاید و بعد از آن
 کچرخ و مملکت اسینا از حدی خود که پادشاه مدی بود و سابقا بدان اشاره نمودیم یونانیان کچرخ را
 پادشاه مد پارس میخوانند و از آن بعد نیز سلاطین بزرگ ایران هر دو نژاد یونانیان جنگ کرده اند
 آن جنگ را اهالی یونان جنگ مدی نامیده اند و ما مخصوصاً تاریخ مدی را که جبال است می نویسیم
 آن وقتیکه بعقبه مورخین قدیم بای سلطنت را نگاشته اند از زمان کچرخ که سلطنت مدی را بر سر
 مد و پارس یک شت چنانکه میاید

اینک باصل مطلب شروع کرده کویم بعضی اسناد تاریخی در باب مدی بدست است از انجمله حضرت چند
 میباشد که از اکثر یونان طبیب یونانی مانده است از آن قبیل از غلبه ندوس پادشاه آسیر مملکت مدی

عفت
مقتصد سال سلطنت عت
سلطنت طایفه عت
که هر لقب عت بوده
نه اینکه عت بگفته
و مقتصد سال سلطنت

در نوردیدن بساط سلطنت و پادشاهی پادشاه این مملکت که ظاهر یکی از جمعیست پان بوده و
زمان حد و شایان واقع عت است با او ان علیه حاکم نازی با برن چند از مطلب بیان واضحی که قابل
اعتماد و استناد باشد در میان نیست اگر چه اکثر پاس دو سه نفر از سلاطین مدی را ذکر می نماید
اما قابل اعتنا نمی باشد بنا بر این مامید و ایندای نارنج مدی از غلبه بنیوس بر عم پونا بنان با
حقاک بعقیده عم فرار میدهم و در ضمن بدگر مختصری از حالات سلاطین اسپری که بنیوس از
آنها بوده میردازیم
در نوردان شریف در کتاب ناهوم مملکت اسپر آشور ثبت و مسطور شده است فی نوابضا با صلا
نوردان شریف بنیوس است چنانکه در کتاب ناهوم نبی است که این تفصیل را یعنی غلبه اریاس که فرزند
باشد باخرین صحیحان که سار و نایال است از پیش خرداده بود و عین عبارت این است
پادشاهی از آشور بجهت فوجات پیشینش منکر شده و از اخراج قبایل باخریان بجز بود پس خود
بیشتر و رسوائی انداخته و زمان عیش و عشرت را تعیین کرده بلسکر خود بسیار شراب میداد
پس هر در دشمنان بتوسط عدول کشندگان از شهر من توان غفلت و غیبت ایشان مخبر شده پس باینجا
بمشون آشور بان حمله آورد الی آخره

در تعیین حد و آسیر اختلافت شهر بنویای تخت آسیر در حوالی موصل بوده است بعضی مورخین
مملکت آسیری را مخصوصا از زنه الرقم و کردستان منصرف عثمانی میدانند و برخی جزیره العرب را بین
الشیطان بافشنه بهر حال دپود و مویخ که جمع کتده نارنج اکثر پاس طبیب است کویا سلاطین آسیر
پادشاهی که بوجود او توان مطئن شد و اعتماد کرد و هیچ شک نیست که چنین پادشاهی بوجود آمده
و بوده است بکنیوس است که کارهای عم و اعمال خطر عظمه در عالم نموده و اسم بلند آزاره خود را
در صفحه روزگار و منون نوارنج و اسفار مغلد و باد کار گذاشته است صاحبان تاریخ بنیوس را یکی
از نمازده میدانند بهر حال این پادشاه از بدایب جوانی نهایت جنگجو و رزم طلبک بصفه مشهور و شجاع
نفر و جلالت معروف و موصوف بود جمعی از مردمان جنگ دیده کار آزموده را با خود منفق ساخت
فوجها از جوانان قابل مستعد فراهم آورد و تربیت داد و بآنها آداب رزم و حرب مشق محل مشاق و در پان
مدی آموخت از این جمعی فتونی بسیار مستعد و لشکر عجم را بجز زیاد و با پادشاه عرب که عار با ثوث
نام داشت مصلحت و منفق کرد و ممکن است که عار با ثوث صحاک باشد زیرا که بعضی از مورخین که از جمله
ابوالقاسم است صحاک را حارث نوشته اند و این لفظ با عار با ثوث در شباهت نیست خلاصه آن وقت

عربستان کلام دلبران و پیشه شیران بود بنیوس با فستون خود و عشا کر عرب که او را بیکت و باری آمد بودند
ابتداء ناچار بابل را مستخر ساخت اگر چه شهر بابل هنوز بنا نشده ولی آن بلوک و نواحی که بعدها شهر بابل نام
ساخته شد از قدیم الا بام بابل نام داشت ابادها بلکه شهرهای معتبر دیگر غیر از شهر معروف بابل در آن زمان
در آن بلوک و نواحی دایر و معمر بود با کجلا ناچار بابل را که بنصرف آورد بر اجاج اراج و منال فقر داشت
و از خانواده سلطنت هر که داد را بجا یافت بقتل رسانید و عرصه ملک را از وجود آنها خالی ساخت بعد
باز من نهاد و آرزایش پادشاه ارمن را از توجه یافتن استعداد فتونی و قصد کشورستانی که داشت
خبردار کرد و پیام فرستاد و از زوال ملک و نکبات بدبختی خائف هر اسان نمود پادشاه ارمن چون در
خود قوه مدافعت مفارقت با چنین خصمی نمی بدید بطریق دانش و حرم را پیش گرفته دشمن را بمال استمال
کرد یعنی تحف هدا با و پیشکش می بل برای بنیوس هدی کرد بلکه او را بقشون و اسلحه نیز کتد و تقویت کرد
و بسطنت خود مستقر بر فرار کرد بد و شرط کرد از آن وقت بعد در تحت تبعیت در ربقه اطاعت بنیوس
پادشاه آسیر باشد انگاه بنیوس با چنین استعداد و نداد و کار و فستون متکاثر از عساکر عرب او من و
آسیری بجهت مدی باند فار بنیوس پادشاه هدی بعد از زد و خورد و مدافعت و مجادله اخرا لامر شکست خورد
اسیر و دستگیر کرد بد و بنیوس پادشاه مدی با باز ن و فرزند نانا و بدار زده مقبول ساخت نکارند
کوید فار بنیوس که اکثر پاس مویخ نوشته بد و هیچ شبهه ندارد بدی جمعیست پان است چنانکه بنیوس با فستون
است یا والی صحاک و اینکه مورخین صحاک را کشته اند علت اینست که اوله در قدیم الا بام که سپاه است
فنا باین ام که بوده از شرط فرات بانظر جاهل هر سامان و هر طایفه بوده ایشان از عرب تصور می کرده اند
ثانیا چنانکه ذکر شد منی از فستون بنیوس عرب بودند و نه الحقیقه در میان آن سپا انبوه و در تمامی
آن فستون عساکر عرب جنگجوی و نام آوری و لشکر بلاد مخصوص مشهر کرده اند از این جهت مورخین
عجم چنین تصور کرده بودند که خود بنیوس هم عرب باشد احتمال دیگر هم هست آن نیست که بنیوس
بعد از فتح مدی همان پادشاه عرب را که با او متحد بود یکی از سران و بزرگان عرب را که از منسوبان او است
عرب بود از جانب خود ولی و فرما فرمای مدی کرده باشد مسعود گوید صحاک را بعضی نازی
ندانسته گویند عجم شاید شخصی که از قبل بنیوس الی مدی شده کلمه عرب نبوده بلکه عجم بوده است
و نیز عربستان قدیم بعقیده عجم فقط همان ناچار عجم بوده و ابونواس شاعر گوید

(وكان من الصحاك بعبد الحائل والوحش في مساربها)

و نسبت خود را بصحاک میرساند و این صحاک پادشاه زاده عرب بود باز مسعودی گوید که صحاک اسپر

ارواد اسب بوده لفظ ارواد اسب خلی به آریا نوس با حار با نوس که پادشاه عرب منفق با نینوس
شیر است نیز اکثر باس منو پسند نینوس شخصی زد و سنان خود را در مک و الی کرد شیخ ابو علی مسکویه

و فتحان بسیار کباب و ظاهر
درین بلد مخصوص بکجا جان
جانبه ز عبد الوهاغان
فصل الدوله وزیر مختار است

در تاریخ خود که موسی و نجار با لام است و حالات و نسب سخاک چنین گفته است
پوراسب هو الذی یسمی العرب الفحاک و علم استیضاح التام منه و نکر خواص اصحابه له فدر الراجا
من استخلص لنفسه و تبرع علی حی فوی ثم فصد قهر بینه و تبعه حی ظفر به فنکل و اشره بمشاور و فداکان
جم نقلت البلدان قبل ذلك الی ان جوی علیه جوی کان الفحاک هذا ابن عم الفرس انه من ولد جوی مرت
و بین جوی مرت من الابهاء ناج و الیه نسب العرب فقال لهم ناجی و هم یلقون پوراسبی لاذهاق و قوم بزعمون
ان جمشید زوج اخه من بعض اشراف اهل بینه و ملکه الیه فولدت له الفحاک و اما العریق فم یسب الفحاک
غیر هذه النسبه زعم قوم انه مزود و زعم آخرون ان مزود کما مله من قبله علی کثیر من اعماله و لا یبغی ان یزاد
من اخره فیما فصدنا له اکثر من هذا البذلک لا یقطع غرضنا

حاصل معنی اینست که پوراسب همانست که عرب با و را سخاک مینامند چون در سلطنت جمشید انقلاب
حاصل شد از سخاک فرار کرد و سخاک او را غایب نموده تا او را دستگیر کرد و پس از نکال و عذاب حکم
کرد باز از اعضا جمشید را از هم مفصل نمودند و جمشید را از آنکه گرفتار سخاک شود در بلاد کوش
میکرد تا رسید با و آنچه رسید و این سخاک با جمعی بیغم بوده از اولاد جوی مرت (کومرت) و میان او و جوی
فقط ناج فاصله بوده و عرب با فیه سخاک را با بن ناج نسبت داده تا جی گشته اند و این ظاهر هر پوراسب
لقب داشته اند جماعت دیگر با عقیده اینست که جمشید خواهر خود را پس از اشراف خانواده خود تزویج
کرد و او را سلطان بنمود و سخاک از خواهر جمشید متولد شد اما عرب نسبت سخاک را غیر از اینها
ذکر کرده قومی بر این اند که سخاک همان مزود است طایفه دیگر گویند مزود از عمال سخاک است که پیشا
از اعمال سخاک موقوف نمرد و بوده حرفها دیگر هم هست که ما را از مفضو باز میدارد انتهی

مؤلف گوید ظاهر اینست
لفظ ناجی همین ناجی است

فردوسی علیه السلام در شاهنامه گوید

- چو جمشید را بخت شد کند رو به تنگ آوری بدش جهاندار نو
- برفت بد و داد تخت و کلاه بزرگی و دیهیم و گنج و سپاه
- توان کشت و کشتی بر و شد پناه سپردش بسخاک تخت و کلاه
- چو صد سالش اندر جهان گشت پدید ز چشم هر مردمان تا پدید
- صدم سال روزی بدید با جوی بدید آمد آن شاه تا باک دین

چو سخاکش آورد تا کعبه بچنگ بکاپک زمانه ندادش درنگ
بازه مرا و را بد و نسیم کرد جهان را از و پالک و بی بیم کرد

علی ای حال غلبه سخاک با بران بزعم مورخین عجم مطابق است با فتوحات و غلبه نینوس بر آنکه مملکت عجم
در انوقت عبارت از آنجا بوده و هزار سال سلطنت که مورخین عرب عجم بسخاک نسبت میدهند
است با هشتصد هزار با هزار و سیصد سال که مورخین یونانی بران جزو ممالک منصرفه سلاطین
آسیه میدانند بسخاک بکفر نبوده بلکه استخاض چند که منوالیا منقلدان سلطنت بوده اند بسخاک
نامیده شده اند لفظ سخاک معرب به آذ است که بمعنی عیب آفت هر دو آمده یعنی آفت ده ماهه
و فری

خلاصه بعد از آنکه نینوس پادشاه آسیه بر پادشاه مدی غلبه کرد و این مملکت را منصرف شد اعلی
بلاد آسیه را نیز بچینه نرفت و در آمد عیاره آخری از نینوس مصر تا (ثانانی) که عبارت از نینوس در حالته
باشد و بر مسلم کرد بد و در این ممالک و سیصد علم فرمان روائی بر افراشته بعد از نینوس سیم امین
(شهران) ملکه آسیه را و بعد نینوس پادشاه شد و بعد از ساختن شهر شرفی بک کرده با کبانان
(هدان) آمد و از کبانان بملکت پارسی فرستید و سیم امین بناس با نینوس و تم پسر او بخت پادشاه
این ممالک یعنی المسالک که پدر و مادر او فتح نموده بودند و سی هزار اولاد و اخلاف او و شل بعد نسل
علی التوالی و التناوب سلطنت و پادشاهی کردند و آخرین پادشاه از سلسله نینوس موسوم به
(سار دانا پال) بود و بعضی از مورخین سلاطین شهر پارسی را از سلسله نینوس را چهل و پنج پست پند
پس از این فقره محقق و معلوم میشود که آن مدت که سلطنت این بدست پیکانکان و در غیر آن
سلاطین خودشان بوده افسانه نگاران عجم و عرب نسبت سلطنت تمام آن روزگار دراز را بسخاک
داده و مدت او را هزار سال گفته اند عبارت از آخری مدت هزار سال سلطنت سخاک که گویند همان
اوقات حکمرانی سمن یا چهل و پنج نفر سلاطین اولاد نینوس است که آسیه سلطنت کرده و مدتی نیز
در تصرف ایشان بوده زیرا که نفر بیان هزار سال مدت اختلال سلطنت سلسله سلاطین عجم
بار و زکار حکمرانی سلسله نینوس خلاصه عصبه اکثر باس اینست که مدت بک هزار و سیصد و شصت
سال سلسله نینوس سلطنت کرده اند چنانکه شرح آن بیاید بعد یکی از سلاطین مدت سلطنت را
منفرض ساخت و ساخت ملک عجم را از پیکانکان برداخت و تفصیل انقضای سلطنت سلاطین سلسله
نینوس از هزار و پندار است

چو سخاک

چو سخاک

ساردا ناپال آخرین پادشاه سلسله بنویس در سسوق عنصر و فرود مابکی و اشتغال بمشاغل خستید و ولوع
 بملاهی و اهل در مهام اموی پادشاهی از اجداد خود گذرانیده بود و اغلبا وفات در در حمانه بانسوان بسوی
 وجه امن الوجوه بکار دولت بمپداخت فقط مشغول بود که برای گذرانیدن وقت خود اختیار کرده بود باقی این
 دشمن با ناپال نفع ابریشم بود چه خود را مانند زمان آرایش میکرد و بغازه و سفیداب غیره می آراست
 لباسها فراخ و جامه ها نازک بطرز زنانه در بر میکرد بلکه در آراستن ظاهر خود نیز پورها و البسه فاخره
 بیش از نسوان مقید بود حتی صورت خود را در تکلم نازک و لبت میکرد که مانند زنان سخن گوید با نهنک
 نرم و ملائم دلیری نماید و چندان بعیش و عشرت مایل بود که سنک مضحی در حال جهات برای خود فرمایان
 داد تا نراشیدند و این عبارات را بر آن نفر و رسم نمودند (ای کسیکه از اینجا میگذری بدانکه تو برای مردن
 زانیده شده در پیصورت عمرت بر خود را بعیش و نشاط صرف کن هر جا بساط عشرت و بزم عیشی گشوده
 بینی بخت با بجا بود تا چشم درین سرای فانی باز داری از تمتع و لذت بدینستا چشم میوش و لذت دور
 زندگانی خویش را بدان که برای اموات هیچگونه عیش و شادمانی نیست منکه پادشاه بزرگتی بنویسوم اکنون
 خاکسرم و برای من هیچ نماند جز آنچه بیکه در زندگانی خوردم و آنچه برین را بدان مستعم نمودم و پروردش
 دادم و آن لذتیکه از مباشرت بانسوان بر دم و غیر از اینها که کفتم آنچه از مملکت و حشمت شوکت و نای
 داشتم همه را گذاشتم و رفتم)

بالجمله اگر باس کوید شخصی از باس نام از اهل مدیر ساردا ناپال خروج کرد نکارنده کوید مورخین یونان
 اسم آن شخصی را که بر ساردا ناپال خروج کرد آریاس و آریاک و آریاکوس و آریاکت (فریدونی) هم ضبط نموده اند
 و آریاس با آریاک و آریاکت هر کدام که باشد با پیشین که پید فریدون بوده زبانشیبه است بقی این
 طایفه کلمه معروف به آریاس بوده اند موسی خورفی مورخ مشهور از من اسم فریدون را و آریاس و
 خدار میس نوشته است از آنجا که افراد لرغنی فرین معنی محسنین آفرین آمده بقی فریدون لقب
 بوده است چنانکه اغلب سلاطین مکه از نسل آفریدون ملقبی با این لقب بوده اند

باری آریاس سر کرده دهنه قشون بود که هر سال مقررا از مملکت مکه بفرین پویای تخت دولت و مقر
 سلطنت اموی فرستاده میشد و این بموجب قانونی بود که سلاطین اسپر داشتند که باید با جمیع
 ممالک منتر خودشان یکدسته قشون بر حسب سعت کجا پیش آن مملکت همیشه در پای تخت
 ساخلو باشند و ملت ساخلو بودن آن قشون یکسال بود چون این ملت منقض میشد آن دسته
 مرتضی میشدند و میرفتند و دسته دیگر بجای آنها میآمد آریاس در مدت توقف خود در پای تخت

باز کرده قشون بابلی که بلز پس نام داشت طرح مرافقت نمودت و نخت بلز پس از علمای معروف کلدانی
 و در علم نجوم و ستاره شناسی مهارت بکمال داشت مکرر بار بار بسبب گفت در طالع توجین می بینم که
 بر تمام ممالک مشرفه ساردا ناپال اسپینلا و سلتط پای آریاس نیز از آنجا که هوای پادشاهی در ساردا
 و همیشه خاطر بر اندیشه اینکار میکاشت شنیده بود که ساردا ناپال بن آسانی و عیش و راحت
 مشغولست از حلیه غیرت و اهتمام در انتظام امور دولت عاقل محض نه بد اطمینان خواست عرکات
 و اعمال ناپسند ساردا ناپال را برای العین ببندد و اگر بدیده باشیده مطابق باشد و در اقدام بیک
 چنان و مختصلا امانی و آمال خود نماید لهذا با یکی از خواجه سمریان در بار بنای خلطه و آفرین کردن
 و جام طلائی با و نیاز نموده نیاز مند و مقننه این شده که پیرا در مجلس خاص ساردا ناپال راه دهد آن
 خواجه سر مقصود آریاس را قریب حصول داشته او آنچه را از صفات ذمه عدم قابلیت ساردا ناپال
 شنیده بود معاینه دید و مشهور او کرد بد که ساردا ناپال جز عشرت و طهور و لعبه طلبی را طالب نیست
 و تمام مهام مملکت داری سلطنت را بیکاره از کت رها نموده چنانکه لانه طبیعت هر پادشاه آخر
 سلسله میباشد بکلی براه اغفال و ملاهی می رود و از انظر فسخان بلز پس ستاره شمر نیز چون نظر
 بود قلب آریاس قوی شد و بجزده فضائل و نوید ناپسند آسانی دگر کم و مستظم گشته نوای طبعان
 بر افراشتن را بپشورش بلند کرده سر کرده فارسپان و اعراب را با خود مشغول ساخت و با چهارده
 قشون و عساکر منقعه پارس و عرب مدی و بابلی که چهار صد هزار نفر میشدند و ساخلوئی بنویس
 بودند ارد و از شهر پیرن زدند و بنای هر کشته گذار شدند ساردا ناپال که ازین عاقله آگاهی داشت
 دفاع و قتال شد و یاد شهبان لشکر ملل و ممالک دیگر که با وی یکدل بودند از شهر پیرن آمده بجای
 سخنی و پیاپی قشون رخ نمود و شورشبان شکست فاش خورد و شهر و مقرش شد و در وقت
 عقب نشینی شاه بگوهر در نعل بعد از دو سه روز دیگر باز خود را بی نموده بطرف شهر پورش آوردند
 مجددا ساردا ناپال عساکر شورشبان را انقباض نمود و قبلا از آنکه ناره قتال اشتعال یابد رسو
 تر دانه فرستاد که پادشاه دو پشت طالان که معادل سه کرد و دو یکصد و نود هزار تومان پول این
 زمان باشد بر هم انعام و جایزت بشماردند که سر آریاس مکه را بجهت و اهدا و ارسال خارید و اگر
 شخصی درازند مجبور بیاورد مضاعف انقباض از خزانه دولت عظیم و جایزت خواهد بود عساکر
 منقعه آریاس از سر کرده و تابین چنان متحد و یکدل بودند که هیچ اعتنائی با این سخنان فریبده نکر
 آتش حرب و کینه را بر افروختند و آغاز قتال نمودند و مکرر بعد از شکست فاش خورد و روی

جنگ برآفتند و دیگران بهمان کوه پناه بردند و ساری باغبان چون ایندفعه هم جزاها را از بد بختی
 و ثمرات هر عیب و فرار ازین شورش و طغیان چیزی ندیدند افسرده دل و آزرده خاطر شده معتم فرار با و طای
 خود کرد پند بلز پس با بلی آنها را مانع شده بیاداری استناد کی وجدان بخیر بضر کرد آنها با رستم و بختک
 نهادند ایندفعه نیز مغلوب گشته چنان منهرم شد که تا بابل فرار کردند و آری با رستم منگری برداشت
 بلز پس بعد از وقوع این قضیه شبی از اول ناصح مشغول بدین کواکب نوشتن طلسمات و نیز بخت کردید
 علی الصباح بصران سپاه و رؤسای لشکر آگاهی داد که اگر بجز روز دیگر خود داری نموده با خصم مقاومت
 عمل است که می نماید و مقصود خود خواهد رسید اتفاقاً روز چهارم خیر رسید که عساکر با خیزی برهم هر ساله
 مجتهد رستم بفریب و نموده بجهت ساحلو چون در نینوی نیش آمد و در حوالی آنجا اردو زده اند آری با رستم شد که ایشان را
 در نینوی با شد چه با که با
 (با خیزان) که مورخین
 بویان نوشته اند عیان تا آنکه گشته شود با آنها و از رفتن برفت و وامداد ساردا ناپال باز در داخله صبا بقصد حرکت کرده
 از حد و همیشگی و اتفاقاً
 و فتنه از کشتن بویان
 عادت و سخافت رای پیشه هم ساردا ناپال و سوهال رعیت ضعف کار دولت بیان نمود و سپاه با خیزان
 با خیز سعاد خود مسا عد ساخت پادشاه خفته دل از این تمهید خصم مجتهد رزم بجز بود و از سر فتنی که
 در نینوی فوده آسوده خاطر خوش دل سرگرم باده ناب ملزم بسیر راحت و خواب بود که نیم شبی علی لنگه
 آری با رستم و اولطغان نموده هر چه از عساکر او بچنگ آورد از دم شمشیر کند رانند و بقیه السیف منبر
 و فراری هر نیمه بکنی مخفی و متواری شدند و در این حرب چندان از سپاه ساردا ناپال کشته شدند که شط
 فرات از بسپار خون کلگون کردید ساردا ناپال پادشاه بشهر نینوی که بخت و سالی بن (باید سپاهان باشد)
 بر آمدن خود را سپهسالار نمود و او هم در محاربات مقبول شد و سه سال شهرت نمود در بند محاصر بود
 آخر سال رستم آب شط طغیان نموده بکشمنداره شهر با ناز سه هزار و ششصد ذبح خراب کرد و
 باغبان و از شهر شدند ساردا ناپال خود را در آتش انداخته شبوزا پند و آری با رستم خرقه سلطنت او را
 پوشیده تاج او را زینت کرد خوش نمود و برادر بکه سلطنت استغفار یافت و تمام ممالک و سعه سلطنت
 آسپهر امصرف شد و بلز پس با بیاداش خدمات و زحمات عطیات شاهان داد و حکومت بابل تسلط
 بعد تسل او را مقرر آمد و بلز پس علاوه بر عطا با و تکریمات که از آری با رستم یافت بواسطه این فتح بزرگ
 و کار خطیر در میان همگان و اغلب اهالی ایالات که در سلطنت آسپهریان گرفتار و بیخ و تعب
 بودند مشهور و بلند آوازه گردید

عبد

عقبه بعضی از مورخین دیگر اینست که آری با رستم از جانب ساردا ناپال حاکم مدی بویه و ابتدای شورش او
 در سه هزار و صد هفتاد و شش سال بعد از هبوط آدم و هشتصد هفتاد و شش سال قبل از میلاد
 مسیح میبود و سلطنت سلاطین مدت سیصد و هفتاد سال استقامت داشته و در نظر از این سلسله است
 کرده اند و انقضای آن در شانزده هزار و چهارصد و نود و پنج سال بعد از هبوط آدم علیه السلام
 و صد و نود و پنج سال بعد از بنای شهر رزم بوده اگر چه بحساب فوق مدت سلطنت سلاطین مدی
 سیصد و نوزده سال میشود

خلاصه آری با رستم بقسمی که ذکر شد سلطنت آسپهر را منقرض نمود و حکومت بابل را بلز پس داد که نسل
 بعد نسل مخصوص او و اولاد او باشد و آنچه در نینوی یافت از طلا و نقره و جواهر و نفایس با کجا نان
 پای خود حمل نمود و نگارنده گوید بلز پس همان کاوه آهنگر معروفست آری با رستم فریب و ن ساردا ناپال
 سخاک آخری در نینوی پارسی و نازی هم نوشته شده که یکی از بخت نصرهای بابل و هام بن کوزین
 ناز بن کاوه است ما چون کاوه را همان بلز پس پیدا کنیم این حکومت نسل بعد نسل از کاوه پابلز
 بر هام رسیده و خبر صحیح است

حکیم ابوالقاسم فردوسی علیه الرحمه بعد از آنکه سلطنت سخاک را با هزاران افسانه برشته نظم
 کشید و بیان میکند در انقضای سلطنت او چنین نوشته است که بعد از حرکت فریب و ن بجز بیک کاوه
 آهنگر بختک سخاک

نظم

براند و پیش کاوه پیش سپاه	دلش پر ز کینه ز سخاک شاه
بار و ندر و اندر آورد رو	چنان چون بود در دینم بجز
اگر هیلوانی نمانی زبان	بنازی نوار و ندر در جله خوان
بختک رسیده سر جنگو	به بیباک مقدس نهادند رو
چو بر هیلوانی نمانی زبان	همین کنگ در خواهش خوانند
بنای کون خانه پاک دان	بر آورد ایوان سخاک دان
چو از دشت نزدیک شهر آمد	از نیشهر چون پند بهر آمد
ز یک پهل کرد آفرید و ننگا	یکی کاخ دید اندران شهر شاه
که ایوانش بر نژدگیوان نمود	تو کفنی ستاره بجو اهد نمود
فرزنده چون مشق بر سپهر	هر جای شادی آرام و مهر

باشند و وسیع علیه الرحمه نیز نوشته که کعبه ادا از نسل فریدون بوده است صاحب جمع التواریخ هم
 اسم کعبه ادا را آرش نوشته و این مطابق است با مستطورات اکثر پارس که در و سس آرش نوشته است
 مورخین قدیم یونان را عقیده اینست که اهالی مدی ساپر بلاد و مالک و نقاطی که در نهر فرات با سس
 چون بعد از روز کاری را زب ساپر سلطان مانده بود و زمام مهام بلاد و عنان امور عباد یکبار
 مطابق و درها بود و حقوق فاطمه انطوائف و ام به قدر و بها و انواع خنلا و انحاء علال در کار کاتر
 علال راه یافته و از فقدان سپاسند من حال رعیت سپاس مشرف نبیاهی بود تا که هر خود آنها در و سس
 بیاد شاه انتخاب اختیار کردند نگارنده گوید اینوا فعه مشابه و مطابق است با انتخاب عجم کعبه ادا
 بسطنت هر دو و کوبید در میان مدیان شخصی بود عاقل و دانا و موسوم به در و سس از اولاد فرات
 شهره میشد مؤلف را عقیده اینست که فرات و فریدون است آری با سس اسم دیگر است چنانکه حال ام
 سلاطین محض احترام و تعظیم بالقباب استماع مختلفه بخوانند چون خداوند کار و خدو و خرد و سلطان
 و پادشاه و غیره به حال بموجب مستطورات هر دو و سس و کوشه فراغت و ذوابه انقطاع
 نشسته بود اما کمال میل باطن با سلطنت و حکمرانی و فرمانروائی داشت پیوسته در خفا خور
 مستعد و آماده اینکار میداشت و بنیاد را مشغول بود بلاد مد و طوایف مدی از هم دور افتاده
 منترق شده بودند و سس را شهر آبادی که ساکن بود با قضای اعتباری که کسب کرده قضاوت
 مینمود و آن بلد و ناحیه نسبت بسا پر بلاد و نواحی مدی اشظام و امنیت و وضع هیئت مدنی داشت بر
 خلاف سکنه ساپر بلاد مدی بدی شهر و زکری بر میبردند و از عدم سپاسند مدی و قانون مدی
 حال و عباد و با اصلاح و احطاط داشت مدی بر بنیاد که نام بنک در و سس بلند آوازه شد و شخص
 او مشهور و آفاق گردید آوازه که بار خجسته اش با مصارف و وصیت دادش مباح عباد رسپنا زدو
 و نیز بک هو خواه او شده با الطوع و الرغبة و امالک و قاب خود کرد اینند و رفته اطاعتش را زب
 کردن خود کردند و در الحقیقه قاضی القضاة تمام اهالی مدی کردید اما لقب اسم سلطنت نداشت
 همینکه تمام اهالی مدی بلجود محتاج دیدند در قضای و حکومت خلل کرد و علانیه اظهار داشت
 که اگر شما جماعت محتاج و من محتاج الیه هستیم باید بعد الیوم با من برخلاف سابق رفتار نمایند چرا که
 عمر کرانما به و وفات عزیز خود را بیکاره صرف و وقت کلاه شما میدارم و آن با مور شخصی در کانی خود نمیشود
 و محض صلاح امور و آسایش حال جمیع لذات و تمتعات را بر نفس خود حرام ساخته ام و نیز و
 جان خویش را از عموم راحت محروم داشته ام پس باید در میان نوع شما امتنازی داشته باشم خلاصه این

شناع و غلات در و سس زکار فضا مجتهد موجب مرج و باعنا انقلاب اغنشا در بلاد مدی کردید
 طرق و شوارع از امتنا افتاد و وجود و نظا اول شایع شد مکاسب معاملات مختل ماند و ساتو غیر از
 منهویت با مال را با باعنا فبله حقوق و نوا میسر را بها و وقتی نمایند الکن از خوف دعای باطله
 ارباب فن و اصحاب اغراض بر ملک و مال خود شان مشوش و پریشان حال گردیدند و در یک شد که رسته
 کسبند شوی و ملک مدی که بزور شمشیر آری با سس از نهر فرات کجا که بعضی طایفه بنیوس سلاطین اسپر و پادشاهان
 بیکانه و اجنبی خارج و مستخلص شده بود و باره بدست غیر میفند و ذلت رفتن سکانه را پشان را طار
 و حادث شود آخر الامر حجت طنی و حجت ملتی سدید کردید که بیکر شباها امدی منفق القول و مختلرا
 شده نیز در و سس آمدند و او را بسطنت با استغلا اختیار کردند و سس که از نمیدان
 مقلدات امید و نرف حصول انبرام و وصول بدنی مقام داشت فرصت غنیمت شمرده و مسئلت ایشان را
 علی الفور اجابت نمود پس فرمان داد که چون شوکت و حشمت سلطنت را مفرقی در خود و جا بجا کنی
 و مترا رفیع البناء لازم است قصر ملوکانه و بنای فراخور سلطنت در یکی از نقاط منخبه اما کن منترقه
 خوش آب هوای مملکت او ساخته شود و برای حفظ و حراست جو سلطنت فراول و پاسبان جعفر کردد
 بموجب فرمان در و سس در نقطه که موسوم با کبانان بود شهری قصر بنا کردند نگارنده گوید اگر چه در
 اکباتان و محل آن اختلاف است بعضی آنرا نض سلیمان خسته هم گفته اند اما ظن قوی اینست که اکباتان همان
 همانست یعنی هم بر این اند که پای تخت کعبه ادا شهر اصفها بوده ولی در نظر نگارنده این قول ضعیفست
 خلاصه آن شهر قصر حکیم در و سس با کمال رفعت شکوه ساخته و پرده خند شد و با انواع منربینات و
 آرایشها که در خور ساری سلطنت و شهر پاری بود آراشته و منترق کردید و تفصیل بنای شهر اکباتان و
 طرح و وضع قصر در و سس را اگر روز کا و امان داد و با فرصت مجال تو امان کردیم در بعضی مجلدات کتاب
 مرآت البلدان در طی لغت همدان مشروح و مدبسط ذکر خواهیم نمود بعون الله و حسن توفیق
 آیام و اعول فرزند مکر را که بعد از آری با سس بود تا زمان جلوس در و سس انچه مورخین یونانی نوشته اند
 مطابق است با قول مورخین عرب و عجم منها اینست که سلطنت نوچهر و نوز و زو و فراموش و منترق
 اما بموجب بعضی از اشعار شاهنامه که در بیان وضع انقلاب مملکت و اقتضا کعبه ادا است باز مطابق
 میشود با تاریخ یونانیان و چنین مضمون و مستفاد میشود که کعبه ادا همان در و سس یونانیان باشد

نظم

وان اشعار از فرار د پل است
 پراکنده شد رای بیخ شانه
 هر کار بی روی بی سپاه

کسی با پدا کون ز تخم کبان بنج کنی بر کمر مپان
 نشان داد موبد با فرخان یکی شاه با فر و بنج جوان
 ز تخم فریدون بل کعباد که با فر و بر زاست بلارم داد (الماخرم)

بالجمله دوسه سال سلطنت بلا استقلال از پنجهان در گذشت و سلطنت را پیشتر
 فراتورت گذاشت کارنده گوید هر دو موزخ اسم سپرد و سوسر (کعباد) را فارا تورت نوشته
 اما فردوسی علیه الرحمه چیزی بد و اشاره نکرده شاید از نسخی که حکم زبور شاهنامه را از زو آنها
 نظم کشیده اسم فارا تورت افتاده باشد و باین جهت است که سلطنت کعباد را یکصد و بیست سال
 نوشته اما صاحب سبیا استر که گوید یکا و س نوه کعباد بوده نه شپار و ووزخین دیگر یکا و س را
 شپرا نوشته اند که همان فراتورت پونا پیمان باشد و فراتورت کعباد یک نکتد دیگر هم هست
 و از اینست که کلنه موزخین عجم را رسم و عادت چنین بود که در طبقات و طوایف سلاطین عجم
 و آن طوایفی که حاجی و غیر از خود پارسیمان بوده اند مثل همین سلاطین مدی خصوصاً هر یک از ایشان
 که در ایلیت فرود مایه بوده و در سلطنت خود آثار و باسائی باقی و برقرار و نام بنکی از روزگار خود
 پیاد کار نگذاشته اسم او را از قلم تاریخ نگاری انداخته اند و ان بیگانگان که مخصوصاً مصدق
 ضرر و صدمه و آسیب هم برای پارس پارسیمان شده بعد اسم آنها را از سلسله سلاطین خارج
 و از دفتر شهر یاران محو و حذف کردند و این پادشاه مدتی چون غلبه پارسیمان نمود لهذا او را
 که نام و روزگار و نام او در تاریخ نگذاشته اند همچنین چون او در پان کار شد بنی که از بنا فرمال گشته
 شاید بعضی ذکر نام او را ننکد دانسته و لا یق نکارش ندیده اند و تمام ایام سلطنت پیر و پیر یکصد
 و بیست سال فرار داده اند چنانکه اکثر پاس موزخ که کتاب تاریخ خود را از روی مسطورات کتابها
 کتابخانه عجم جمع و تالیف نموده نیز ذکر می از این پادشاه نکرده است اما هر دو که از جای دیگر بخوان
 کتابخانه های بل انکشاف مطالب نموده است نام برده فردوسی علیه الرحمه و اکثر پاس طبیب و این مطلب
 منقول العفید و یکقول هم شد و چندها داشت که ذکر شد بالجمله فراتورت کتبنا و فواعن بملکت مد
 و سلطنت موز و نکرده آغاز جهانگیری کشور سنائی کرد و اول ملک و ملت را که موز نمود پارسیمان
 بود پس از تصرف آنجا عساکر مکر و پارس را منقول ساخته شیخ پارس مالک و بلاد آسپار را خن و موز
 نمایان کرد تا آنکه بملکت آسپار حمله کرد و با سلاطین آنجا که از اولاد سار دانا پال بودند جنگ انداخت
 باینکه در آن زمان انطا یف کال ضعف و غور را داشتند و از مالک منصرفه سلاطین قدیم آسپری

وینکان خود جز همان مملکت آسپر و شهر نه پنجهان را منصرف نبودند بواسطه سوندی در وضع حرکت
 فثون عساکر فلپله پادشاه آسپر عساکر کبیره فارا تورت غالب فابو آمد در حوالی شهر فرخون فارا تورت
 مقبول و عساکر شهنشهرم کرد بدو و لفت کو بدین حکایت خالی از شباهت نیست با آنچه در شاهنامه مسطور
 است که کاوی نامی از بنا پنجهان در در رهوخت کتک با منوچهر عمار بنی کرد و در رهوخت کتک همان نه بنواست
 مسعود اسم نه بنو را بنوی بنویسد آسپر با ناء مثلثه و آتوری نکاشته و محل آنرا که بنی بنی کند مطابقت
 میباشد با همانجا بنکه فرنگها آنجا را بنویسند و آن در حوالی موصل است انکشافات در آنجا کرده اند
 باری پس از گذشته شدن فارا تورت پسرش کبا کسار پادشاه شد کبا کسار جنگجو را زید رید و در بدو جلوس
 بار یک سلطنت فو این نظامی مملکت مدی امشید ساخت و مثل پدینای جهانگیری نگذاشت و پادشاه
 لیدی اعلان جنگ نمود (لیدی و رانا طولی عثمانی است) سازد پای تخت قدیم آن حاله بارساوت
 مشهور میباشد و در پرن جنگ بود که کسوف کلی اتفاق افتاد و تفصیل این کسوف موافق
 تاریخ هر دو ت از فرار ذیل است

جمعی از طایفه بزرگ سپت در زمان سلطنت کبا کسار در مدی از مملکت خود فرار کرده پناه بجد
 آورده بودند نگارنده گوید طایفه سپت در خراسان بلکه در دشت فغان حاله که محل آنرا که
 ساکن بوده اند و بعقیده بعضی نام او را انهم سکونت داشته اند خلاصه بدو از جانب کبا کسار
 سپت ها مثل شاهر عارض که از یک نقطه از نقاط مملکت بنظلم و شکایت آید بدین فرقه شدند بعد
 که کبا کسار توجیهی مخصوص برآه آنها نموده و چون در فنون فارس سپت ادب پیر اندازی مهارت
 کامل داشتند جمعی از جوانان نجیب زاده مملکت را بآنها سپرد که ایشان را سواری و پیر اندازی بیاموزند
 علاوه بر این شغل نظر باینکه در شکار و صید هم آنها دستی داشتند همیشه بشکار رفتن برای کاوش
 خاصه و مطبخ سلطنت انواع و حوش و طوطی و صید نموده می آوردند اتفاقاً وقتی جمعی از آنها مامور
 بشکار شدند و صید بچیک آنها بنفاد و دست خالی مراجعت نمودند کبا کسار که طبعاً غیور و تند خو
 بود بر آنها خشمگین شد بکال در شنی و ناخجاری با آنها رفتار کرد انظار بفره هم از غیرت و عز و دیکه
 داشتند تا باینکه ملامت پادشاه را بنی آورده اما بواسطه جلالت و شوکت سلطنت قدرش اظهار
 خصومت و اعلان عدوان نموده روزی چند بر باری و نامتلا کردند بعد یکی از جوانان نجیب زاده را
 که پادشاه با آنها سپرده بود شربت کنند سر بریده بدن او را پاره پاره کردند بطوریکه هیچ معلوم
 نمیشد که این گوشت انسانست یا حیوان و بحضور پادشاه آورده عرض کردند بشکار رفتن بودیم

این آهوی فریاد ز صد ماست پادشاه بخوابد که سپرد که طبع کند شکار چنان که از پیش مصمم
 و مستعد قرار شده بودند دیگر روز حاجی پادشاه کهشتان غذائی که در شب پادشاه صرف کرد
 گوشت بدن فلان امیر زاده بود و خوشتر از کرده بکسر از مدی شهر سارث که پائی تخت لپدی و
 سلطنت الپات بن ساد پات بود پناه بردند پادشاه مگر هر قدر بر سرسل و رسایل مفسرین را
 طلب کرد الپات ماطله و دفع الوقت نموده تا کار از مکانی و مراسله بجای آید و بخاریه انجامید و پنج
 سال منوالی بن الجابین جنگهای عظیم روداد تا اول سال ششم در یکی از ایام که ناپره جنگ و
 جدال در غایت اشتغال بود علی الغفله فرس آفتاب منکسف روز روشن چون شیار کردید
 عساکر فریب از وقوع این حادثه چنان قرین و حشمت دهشت شدند که فوراً دست از جنگ و
 مقاتله کشیده و بایب مصالحه باز نمودند و فرار مصالحه را برین دادند که آرینی دختر الپات را بجای
 نکاح و ازدواج اسپناج پسر کاسار در آورده و رفع ذات البین را بدین موصلت نموده و بدلبه
 پیوند نمایند نگارنده گوید منرا وجه دختر الپات با پسر کاسار همان فرات و جنگ کاوس است با دختر شای
 هاماوران باری عصبه مورخین یونان در باب کسوف این بود که ذکر شد طاله فیلسوف و منجم مشهور
 که ششصد و شصت سال قبل از میلاد متولد شده و از اهل فیلیسوی بوده این کسوف را قبل از وقوع
 استخراج کرده بوده است که بواسطه ادله و حساب نجومی در سنه معین شد که چه وقت این کسوف
 روی داده است و آن تاریخ را صحیحاً تا آن زمان می شد معین کرد که هیچ جای شهر و شهر بد باقی ماند
 اما اهل تخم و علمای این فن از زمان قدیم تا کنون هر چه خواسته اند که در سنه مفروض بصحت این
 مسئله را معین کنند نتوانسته اند عقیده پلین حکیم اینست که این کسوف یا نقد و هشتماد و پنجمال
 قبل از میلاد مسیح بوده و زنی حکیم فرانسوی معروف با دقت کامل سال این واقعه را ششصد و
 بیست و پنجمال قبل از میلاد ضبط نموده است کاسار در سنه یا نقد و نود و پنج قبل از میلاد
 مرده است این واقعه در سلطنت او رخ نموده است پراخی پلین حکیم نوشته است مفروض بصحت
 نمیتواند بود پلین که تخم معروف که در مائه سابق بوده بدقت حساب کرده این کسوف بقول او در ماه
 فوریه که مطابق است با ماه دلو ششصد و بیست و پنجمال قبل از میلاد واقع شده
 چنانکه فاضل بخر رودان شمس خیر ملک صاحب تاریخ خود گفته است (اغلب حوادث و خبر و بیکه
 در کنار فرات با دجله روی داده فردوسی بواسطه قلت اطلاع در کنار همچون مینکار و میر این
 فاسر است همین جنگ که در مازندران نبوده بلکه در مملکت ناطولی اتفاق افتاده باز اگر هاماوران

مکلف بواسطه فریب جوار بملکت شامان و بین که مضمون فردوسی از هاماوران آنجا بوده فریب
 بصواب بود اما مازندران بدین شهر نبوده است کاسار یقیناً کیکاوس است در ناطولی جنگ کرد
 و این کسوف روداده چنانکه ذکر شد و کاوس سپاهش نیز کور نشدند بلکه آفتاب گرفت و بدین
 که هر جا فردوسی جادوگران را در نوشتن اسامی منجم بنیسی بوده است که با استخراج و از روی علم
 این کسوف را خبر داده بود و اولاد را که مینویسد حکام مازندران شده همان الپات بوده است که با او
 مصالحه نمودند و ما اشعار فردوسی را شاهد می آوریم مشها اینست که بر حکیم نبرد کور مشبه شده
 بجای هاماوران مازندران نوشته است اگر چه بلا فاصله جنگ هاماوران را هم بعد از این جنگ
 مازندران نگاشته و نیز ممکن است که بگوئیم در کتابی که ماخذ و سند تاریخ نگاری فردوسی شود
 کاتب سهواً بجای هاماوران مازندران نوشته بوده است در هر صورت اشعار فردوسی را که
 در ذیل مینگاریم میتوان شاهد صحت این خبر قرار داد

نظم

چو بگذشت شب روز نبرد پلین جهاجموی چشم نار یک شد
 ز لشکر و پهره شد پره چشم سز نامداران از ویر زختم
 چونار یک شد چشم کاوس شاه بد آمد ز کردار او بر سپاه
 ز مازندران مهر نرا بخواند ز اولاد چندی سخنها بر آند
 چنین گفت کردای او نکند زید مباد که از کرده کفر برید

خلاصه کاسار بعد از غلبه بر پادشاه لید حمله نکند و فوجات خود را ناطولی که حالا
 موسوم بقزل ایریاک میباشند در ساینده بعد برای خوشخواهی پدر و استقام و کفر و بصفت پلین
 هاد و پادشاه آنجا را مقبول و شهر را منهدم و خراب کرد در این بین که مفروض و مغز و بفتح و
 نصر بن خیر باور سپید که مد پاس نام پادشاه سبت بالشکری ابنوه بملکت و حمله آورده اند کاسار
 مجازاً آنها را در مکه استقبال نمود بعد از جنگ و خون ریزی زیاد آخر طایفه سبت
 بر فزون کاسار غلبه نموده و مدت بیست و هشت سال این طایفه مستقل در مکه و در تمام
 ممالکی که کاسار منصرف بود سلطنت میکردند نگارنده گوید این واقعه با کفر قاری کیکاوس در
 بین و آمدن افراسیاب با بران مطابق است با حمله طایفه سبت در تمام ممالک آسیا منفرقی شده دست
 نظامی کشوند و در این مدت کمال فتوحی و منجم را بر عا پای قدیم پادشاه مکه نمودند آسایش و امنیت
 بالمره سلب و منافع شد اموال و انفس در معرض هب و همد در آمد تا اینکه کاسار پادشاه مدی بعد از

بسیست هشت سال نامل و انقطاع از ملک و مشاهده و تحمل شداید و مکاره زباده از حد اضطرار حمله
اندیشیده و فتنی رؤسا و بزرگان اینطایفه وحشی را دعوت نمود و بعد از پیودن شراب زیاد بانها
در حالیکه هکی مست طالع شده بودند و از خولیش بجز افناده یکدیگر تمام آنها را بقتل رسانید و
با بن جمله و قتل و لطیفه و تمهید نه تنها مملکت مدی بلکه تمام ممالک را که قبل از غلبه طایفه سیست تصرف
بود ممالک بشد و چون دور محنت و روزگار هرمان را صابر بر سر برد خداوند جل و علا او را در بکار
باشاهد و لنت هم آغوش ساخت و پس از آنکه چهل سال دیگر سلطنت کرد بعضی از مورخین
در ششصد و شش سال قبل از میلاد مسیح علیه السلام در گذشت و آسینا ز پسر بجای او بر سر
سلطنت جلوس کرد و در بد و سلطنت دختر خود مندا را بر کاسه پسر پادشاه پارس نزیج نمود و اعزاز
که کرد و پس (کچس) باشد از او بعل آمد و شرح اینحال و حوادث بشک ساخته و مفضل با یاد
نکارنده گوید در بنوعی اگر بیان حالی از اکثر پارس نمانیم حالی از مناسبتی نسبت با آنکه جمله معترضه است و
چون نکارش صحیحی که مینواند روی با فسانه های مورخین عم تطبیق کرد همان تاریخ اکثر پارس طیب است
اگر چه تمام آن بدست نیست ولی من بد اعتماد مطالعه کنندگان کو نیم اکثر پارس هفتاد سال تمام در ملایط
همین پادشاه ایران بوده باین معنی که در او از سلطنت همین برادر او که در جوانی از جانب او حکومت
اناطولیا را داشت رسال چهار صد و یک قبل از میلاد که در پارس برادر او آغاز مخالفت نموده ادعا
سلطنت کرد و یکصد هزار قشون بوی فراهم کرده با سپرده هزار نفر سپاه پونانی که در خد مشا و بود
و از جمله سردارهای معروف پونانی اکثر قشون بود متوجه عرب برادر کردید در فریه کونا کاسا در
حوالی شطرنجی فنی بن شد و عساکر پادشاه بر سپاه کرد و در جوان (کچس و جوان) غلبه کرد و او را
مقتول و عساکر او را متفرق و مفرم ساخته جمعی را نیز اسیر و دستگیر نمودند و از جمله اسیران یکی اکثر پارس
طیب بود که با یونانیان آمد و اسپر پادشاه ایران شده هفتاد سال در خد مشا و اسپر بر بنای این
اطلاعات اکثر پارس که با ان اعصار قریب العهد بوده و مدتی در این سر زمین اقامت داشته قابل
کمال و ثوفاست علا و بر این خود اکثر پارس کو بدین تاریخ خود را از روی بفرهای سلطنت جمع
و نالیف نمودم دینفر همان دینفر فارسی است که بعد معرب شده خلاصه اکثر پارس گوید بعد از غلبه
طایفه مدبر مملکت اسپر مدها مالک تمام اسپا شدند و اریاس (فریدون) را که بر سار دانا پال
پادشاه فی بنو غلبه کرده بود بسلطنت مستقله و مالک اترقانی خود اختیار و انتخاب نمودند
و او بسیست هشت سال سلطنت کرد بعد از او پسرش موداس (منوچهر) پنجاه سال پادشاهی نمود

پس از آن سوزار مونس (نوند) سی سال و بعد از بتکا (افراسیاب) پنجاه سال فرمان روائی داشت
نکارنده گوید اینکه ما آرتیکار افراسیاب بدینم از آنست که او لا اکثر پارس بنویسد آرتیکار پسر سوزار
بود بلکه همین فلان اشاره مینماید که بعد از او سلطنت کرد تا بنا نظر داریم آنچه فرموده می در شافنا
ذکر کرده در موقعیکه افراسیاب نود و پنج سال آورد و دستگیر نمود ^{حاکم} فرمایند

نظم

بزد کردن نود و پنج سال نشن را بحاله اندر افکند خوار
ز پیش دهستان سوی بی کشید از اسبان برنج و بیک خوی کشید
ز نوران بیامد با برن زمین جهانی در آورد ز برن کین
کلاه کفانی لب بر نهاد بد پادار دادن در اندر کشاد
بشاهی نشستند بر این زمین سر بر ننگ و دل بر ز کین (الی اخره)

بعد از آن آر بیان (زو) بسیست دو سال سلطنت کرد بعد از آن (گر شاسب) چهل سال و در سلطنت آن
جنگ عظیمی میان پارس و طایفه کادوس که در کبلان در محلی که حال اهلوا لث ساکن اند سکتی داشته در گرفت
و تفصیل این واقعه از فرار ذیل است

پار سوند (فرخنده) نام که اصلا پارسی نه پارتی جوانمرد رسید و عالی همت بود و بلا نهایت طرف میل و
الفات مشا و در بلکه عالی امور بی صلاح و صواب بدید و نمیکند شد در حقیقت همت زار و داشت
از جهات سر از خدمت گر شاسب بر نافت و بواسطه نسبتی که با یکی از رؤسای طایفه کادوس داشت با سر او
و یکبار سواره پناه بطایفه کادوس بر دیود و در مویخ سیدی فارضانی و در بخش پار سنده (فرخنده) زنجی
و با جمال میکند راندا مینکولای دمشقی از شرح داده و چون حالی از فایده نیست اینتر بکر آن پسرانیم
بنکولای گوید در زمان سلطنت آرنانی (آرنه) پار سنده نامی از اکا بر که هم بر حسب صورت مردی شید و خوی
اندام و سار بود و هم در معنی شخصی آرنه و زبیر و دانشمند در حضرت سلطنت قریب متر لئی کمال
پا فترم طرف اعنا و اعتماد پادشاه بود هم طرف میل و داد پار سپان طایفه خود و در کلبه اموهوا
طریق حزم و احتیاط را کاملاً رعایت میداشت و آثار فطانت و علایم مناسبت از ناعسبش هویدا بود
در قشون حرب ادا بطعن و ضرب کمال مهارت را داشت در جنگ خواه رزم سواره باشد خواه
حرب پیاده سر آمد مردم روزگار خود میبوی و همچنین در رمایت شکار و اغلب سپید شکارهای درنده و
از قبیل شپری و بلیک و بر بود حاکم با اینکه در انوقت از قبل پادشاه مدی و نانی بر سر نامی بود بخلا

میل و سلفه پار سونده که مشیر و مشار و وزیر دربار بود رفتار صمیمی و هوای دل خویش تنگانی میکرد
 یعنی شپو مردی و پهلوانی را بیک نهاده طریق عشرت و تن آسائی پیش گرفته پویش و طرب شعور
 و بله و ولع و شغوفی که از خدمت دولت کسوده و در لبز نشاد مانی غنوده پار سونده شکایتکار
 بابل را نیز پادشاه برد و مستند عی غزل و شد بلکه نفویض حکومت انبار برای شخص خود متمنا کرد اما در
 آن زمان بنا بر قانونیکه آریاک با آریاس (فریدون) در کار ملک گذاشته بود بعضی بک و وزیر اگر چه طرف
 میل و اعتماد پادشاه میبود حکام را از حکومت عزل نمیکردند گزشتنه از این همچو با اعمال شخصیه بود
 مواخذه و مسئولیت نمیداشتند و قدس و شرف را شرط بلیت بر همان عدم لیاقت خدمت نمیدانستند چنانکه
 و بدان راجع بنفس خویش است از خادم فقط انجام خدمت بر جوهر و اطاعت امر و ولت را میخواهند
 بنا بر این مقدمات شکایت پار سونده از حاکم بابل بفرستد و حال از این بفرستد و پار سونده از حصول مامول
 و قبول مسئول خود در حضرت ملک ها بوسه کشش و انقیاد چندی که گذشت روزی پار سونده عزیمت
 شکار کرده از اکباتان (همدان) پای تخت بیرون آمد و بطرف بابل بشکار رفت از فضا پای انفا فیه در
 حوالی یکی از اردوها حاکم بابل شب بلبنونه نمود چون عدا و شایان و وزیر اعظم و سپهسالار اگر چه
 با حاکم بابل برده در در هر جا سمر شده بود عساکران اردو از و زد و زهر آگهی یافته و علی القفله
 بر او ناخن و براد مستگیر نموده نزد حاکم بردند مشارالیه وزیر را بخو و نخانه و حرم سرای خود برده
 ریخت و سبک او را از اسب جدا کردند و بر کرد و مانند نسوان عارض او را پیش داده در سلاک
 مطربان و رقاش جای داد و اجبارا بنواختن ساز و خوانندگانی از او و رقص او را داشت و نااهتسال
 بدین هیچ گذشت و هر چه پادشاه مدد رنجست و نفیض و کشف حال و وزیر اعظم برآمداری و جزئی از
 بنافتن او فریاد کرد بابل را بیک از خواجده سرا بان خود ختم آمده او را بنیبه نمود آنچه غفله از بابل فرار
 کرده خود را با اکباتان پای تخت رساند و ماجرای بجز پادشاه رساند و در همان حال آگ گری با اکباتان
 شناسایی طلب پهلوان و وزیر اعظم گسیل و روانه نمود و مقرر کرد بد که هر گاه حاکم بابل شام و تکامل
 در فرستادن و رها کردن و وزیر در فرستاده قبول عذر نموده جفا او را ما خود دارد فرستاده
 است چا پارت با فرستاده باشنا تمام خود را ببا بل رساند و سپهسالار را مستخلص کرده بر عراده سوار نمود و با خود نیوس
 (شوش) که پادشاه بداجا فاشلا کرده بود برد بعد از آنکه پد پرائی و احرام تمام در خوا و بعل آمد
 پار سوند تفصیل و سرگذشت حال خود را معروض حضرت سلطنت نمود ادخواه شد پادشاه در میان
 سال بقصد بنیبه حاکم بابل با نصوص سفر کرد حاکم از بود که شخص زبردت کار دلی بود یکی از خواجده سرا

گرفت و کلان افاده معنی
 صاحب بکند مثل خوالیکر
 و خنجر و غیرها اما از آنک
 با آن معلوم نیست چه مقصود
 است چا پارت با فرستاده

پادشاه را با خود بار کرده و بنوسط او یکصد طایف طلا که عبادت و تفریح و سی هزار تومان حالیه با
 با یکبار طلا آن نقره که آن نیز عبادت را با نصد و هفتاد و پنجاه تومان این زمان میباشد ببل و بکصد
 مشیر طلا پیشکش گذارند و شرط پوزش در معدن را بجای آورد پادشاه از سر تقصیر او در گذشت
 و این که پادشاه که ناشی از سستی عنصر و ضعف حال و میل ببال بود بر طبع پار سونده بجای ناکوار
 داشت که از این پس در حضرت سلطنت میباشان و منزله نخواهد بود و از هاجا علی القفله فرار کرد و بیا
 بطایفه کادوس بر چنانکه بدان اشاره نمودیم و پس از این واقعه یعنی فرار پار سونده و پناه بردن بطایفه
 کادوس و اظهار مخالفت و باغیگری نمودن پادشاه مدرا هشتصد هزار نشون مستعد مسلح بود و پار سوند
 از جماعت کادوس پان دو هشت هزار نفر نشون جمع آوری کرده در ننگ و دهنه دره تلاق و تقابل نمیشد
 و شکست عظیمی بقشون آرته وارد آمد پنجاه هزار نفر از ابطال عساکر و قبیل رسیدند و این فتح سببند
 که طایفه کادوس پار سونده را بپادشاهی اختیار کرده نازند بود با استقلال تمام در میان آنها سلطنت
 حکم فرمود و کلانان ناچه و ان طایفه را از تحت سلطنت مکه خارج نمود و فرسید برین خود مجلس و مجتبی
 داده بجاعت با ذرو ناموس و جان سوگند داد که ابدا بنیبت سلاطین مدرا اختیار نکنند چنانکه نکردند
 نازمانی که سلطنت بکچس رسید و آنها را مطیع ساخت از اطرف آرته بعد از آنکه از پار سونده شکست
 خورد چیزی نگذشت که از غصه در گذشت بعد از فوت آرته آرینه بیست دو سال سلطنت کرد و
 پیرا از او اسببیا را سه سال پادشاهی نمود و در زمان سلطنت او طایفه یارت که عبادت را از سکنه
 ماندران و خوارزم و دهستان باشند با و شوریده بنیبت انقاد پادشاه ساس (نوران) را اختیار
 کردند و این جهنم ما بین پادشاه مد و پادشاه ساس ناد نزاع و نا بهره عناد مشتعل شد و بعد از
 چند سال و چند جنگ آتش فتنه و فساد با بصلاح و و دادخاموشی و رفع ذات بین کرد بد و در طی
 مصالح شرط شد که پارت کافی التاب و جزو سلطنت مذب باشد و و پادشاه با هم دوست و مؤلف
 و در وقت ضرورت و لزوم از یکک سپاهی و اعانت حربی در خوهم مضایقه نکنند و شرایط خطاب را
 در هر حال منظور دارند نگارنده کو بدین تفصیل بمصالحه افراسیاب و زو پادشاه ایران بنا بر آنچه
 فردوسی علیه الرحمه بیان مینماید بحالی از شیا هت بنیبت نهایت اینست بواسطه مغلوب بودن استبداد
 که فردوسی بدست داشت چند سال پیشتر یا عقبتر این مطلب ذکر کرده است در سلطنت زو
 فردوسی همین قدر بیان میکند بعد از آنکه جنگ بسیاری مذب آنها میان عساکر افراسیاب

نظم

ایران شد

زهر دوسپه خاستا و از غو
 فرستاده آمدن ز دیک زو
 بیانا بخشیم روی زمین
 سرایم بر یکدیگر آفرین
 بچشند کفنی بر هم و بداد
 ز کار گذشتن بنارند باد
 چوز بنکونه آمد سخن در میان
 بز کاران نوران و اهرابان
 نشسنند با صلح و کشتند باز
 که از کینه با هم نگریم ساز
 ز چگون همی نام بر مرز نور
 ازان بخش کفنی ز نزد پل تو
 از نبردی ترکان بچونیده
 چنین بخش کردند تخت و کلاه
 سو پارسلشک بر نراند
 گهن بود لیکن جهان کرد نو
 همان لشکر بولد و فشد باز
 چو سال اندر آمد بختشاد
 بر هر دو ساله خورشید و شاد

بعقیده اکثر پاس سلطنت طایفه ساسان را نیز همان با ملکه بود بسیار رشید و مرد صفت موسوم
 به زر زینر بنکولای دمشقی اسم زینر را زوزن ناما مینویسد اما بنظر نگارنده قول اکثر پاس اصح است
 زیرا که این اسم حاله در ایران معول و متداول است و بعضی از نسوان داده میشد و خلاصه سنیبار اس از
 شدت کھولت و کبر است در اکتانان اهدان این جهان را و داع گفته رخت بدیگر سر کشید و پسرش اسپادس
 که دیگر مورخین یونان از اسپادس میگویند و مورخین عم بعضی از دهاک و برخا ازدها و غیره و ظاهر
 افراسیاب و تیم باشد جانشین او شد و مغلوب گنجرو پارس کرد و بد و سلطنت مدی بکنج و غلق

نگارنده گوید اینکه مالفظ
 افراسیاب را که مورخین عم
 و عم پادشاه توران میدانند یافت چنانکه بیاید
 در طی کلمات خود ابراهیم
 اسپاد را بعقیده مورخین یونانی دختری بود متدان نام و چند نفر از مورخین دیگر بجای متدان آمده اند
 محض نیست که فی الجمله توفیق
 و طبیعتی میان اقوال مورخین
 نوشته اند بالجمله و ادا بکامینر کاوس نام ملک با والی زاده فارس تزویج کرد بعد از این فرا و جن مشتی و خواب
 دید که نالی از سینه متدان رویند که با طرف و اطراف عالم شاخه های آن ساپرا فکنده است بجز خواب
 خود را از مؤبدان جو باشد ایشان منفق القول جواب دادند که از دختر پادشاه پسری متولد خواهد شد
 دهیم و الا ما خود مطلقا
 بفراسیاب توراتی معتقد
 که صاحب نواح و نیکن و مالک اکثر عمالک روی زمین خواهد کرد بدما بعضی از مورخین نوشته اند پادشا
 نکاشد شده نیز نوشته در خواب بد متدان بقدری بول کرد که شمش عمده از روی زمین را بون شر کرد و فرو گرفت نگارنده
 تا ندکه کاوس را مینر
 گوید این همان حکایت فریج فرنگ پس دختر افراسیاب است با سپا و ش و آتین شد و بکنج و خواب
 پارس بدی بکنج و غیر از
 کجا و سر بکنج اسان پادشا
 بدین افراسیاب بنیاد شد از آن مولود عاقبت محمود قضا هلاک دختر و طفل و دادن آنها را بد
 مدی بوده

پیران و سپه ایمن شدن آنها بنده بود و در بنورد فردوسی علیه الرحمه فرماید

نظم

چو بیا بهره بکنش از تیره شب
 چنان چون کسی کان بلزند ز شب
 خردشی بر آمد ز افراسیاب
 بلزند بر جای آرام و خواب
 چو آمد بکر سپوز این آگهی
 که شد بنره آتین شاهنشاهی
 پسر سید کمر سپوز ناچجوی
 که بکشتای لب بد شکفتی بکوی
 چنین گفت پر هله افراسیاب
 که هرگز کسی این نریند بچواب
 بیابان پر از مار دیدم بچواب
 زمین پر ز گرد آسمان پر عقاب
 سر پرده من زده بر کران
 بگردش سپاهی ز کند آوران
 یکی باد بر خاستی پر ز کرد
 درفش مرا سر نگو نثار کرد
 سپاهی از پیران چو باد در ما
 چه بنره بدست و چه بنره و کان
 بر تخت من ناخشدی سوار
 سپه پوش و نیزه و دران صد هزار
 بر آنکجندم ز جای نشست
 مرا ناخشدی همه بنشند دست
 مرا پیش کاوس بریدی دمان
 یکی باد سر نامور پهلوان
 جوانی که رخساره مانند
 نشسته بدی نزد کاوس شاه
 دو هفتاد اش نبود هیچی سالی پیش
 چو بدی مرا بنشند در پیش خویش
 دمید بگردار غزده میخ
 مهانم بد و نیم کردی بشیخ

بزرگ فردوسی را آغاز داستان سپا و ش و تقصیل شکار گویو و گودرز و طوس گوید پس از رفتن شکار
 گاه و نزد یک شدن بمالکت نرک در بنشند دختری یافتند و آن دختر صبیحه گریه پوز برادر افراسیاب
 بود چون از نثر ادا و پسر سید بچین جواب داد

نظم

بد و گفت من خولش کر سپوزم
 بشاه افریدون کشیدم و دم
 بعد از آنکه کشتوی زیاد از با بنشند و در میان طوس و کبوشند آخر الامر مقیم شدند که او را
 بطور هدیه نزد کاوس برند در بنورد فردوسی فرماید

نظم

چو کاوس روی کینرک بد بد
 دلش مهر و پیوند او بر کشید
 بد و گفت خنر نر زاد تو کینست
 که چهرت بماند بچهر پر لبت

بگفتا که از امام خوانوینم ز سوی پدر آفرینم
 ز دخت سپهدار که سپوزم بدانسو کشد رشنه و پیرم
 که او هشتم خوشتر از پشایا وی از نجه نور با جاه و آب

خلاصه کار و سواد برتره گرفت و سپاه و لشکر بجای آمد پس بنا بعقد موزخین نازی و پارسی چنانکه
 فردوسی نگاشته یکی از زندهای چکاوس از اقوام افراسیاب بوده دیگر از اسپاوش منولد شد
 که بدست افراسیاب هلاک کرد بد با کجین و کافر اسپاب را هلاک کرد در این مسئله بنام موزخین
 قدیم یونانی و موزخین نازی و پارسی اختلاف است ظاهر بعقد موزخین یونانی که معاصر بوده اند
 بیشتر میتوان اعتماد کرد بهر نقل بعقد موزخین یونان پیر از نژاد و بیج مندان و کامینر و خواب بد
 اسپانژ و بغیر موبدان اسپانژ فوراً موزی بسیار فرستاده و مندان را بهمدان که پای تخت بود
 احضار نموده بقدری اورانکا هداشته که وضع حمل او شد و لیکر از وجود آمد پادشاه هارپاک
 (هارپال) وزیر معتمد خود را طلب نمود و خفته طفل با او سپرد که تلف نماید هارپاک که طینتی پاک داشت
 نخو است نام خود را بخون بپکاهی آورده کند طفل را بشبانی از شبانهای پادشاه مهر داد نام داد که آنرا
 برده بر فراز کوهی بگذارد تا هلاک شود و وجه شبان را که طفل بهمان سر داشته و تازه فوت شده بود
 دل بحال نیره پادشاه بسوخت و از شوهر نمآ کرد که بجای فرزند او را اختیار نموده تربیت کند شبان را
 نیز بپروراند و تحت آموختن زوجه خوشتر از پذیرفتن و از کشتن طفل در گذشته با وسپرد تا تربیت کند او را
 اغراض نامیدند و اصل اغراض آغاز داد بوده چه آغاز یعنی برانگیزاننده مهر داد شبان هر جا
 منتشر ساخت که نیره پادشاه کشم مدتی از این فقره گذشت طفل بسن نیز ورشد رسید روزی جمعی
 از اطفال ده دوازده ساله بر سبیل ملامت بازی تو را گرفته و او را شاه خواندند اغراض که همان
 کبر و س (کجین) باشد از همان اطفال چند تن را منصب دادند از بعضی را فرول خاصه بر خور افشون
 پیاده کرد خلاصه آنچه مشاغل و مناصب از مژ در بار دولت بود بدانها بخش و تقسیم نمود بعد حکم داد
 بهورش و تسخیر دیوار خرابه که بجای قلعه دشمن فرض کرده بود اطفال هر یک جلالت نموده و زودتر بجو
 دیوار خرابه رسیدند نظریه عسین و آفرین و نوازش شدند و هر کدام نبل نموده در پرده سپیده بودند
 موزی بویج و سخط و سبناست آمدند از جمله پسر یکی از کدخدایان خالص پادشاهی که او هم با اطفال
 در پیر شریک بازی شده بود چنان بزد که تمام بدن او از ضرب نازبان سپهاسد طفل ضرر و بتریدر
 رفته بدن خود را وانمود کدخدای مشا و اله از شدت نفرت و غضب بحال طفل خود را بر داشته بشهر
 حضور

پادشاه رفته ماجری با بعضی سپاه و نظم از دست پسر چوپان پادشاه شدت بر آشفته مجله مهر داد
 شبان و پیر او را احضار نمود همینکه مهر داد و اغراض بحضور پادشاه رسیدند پادشاه بر اغراض
 خطاب نموده گفت چگونه جرات نمودی که نسبت پسر یکی از کدخدایان ما چنین رفتار کنی اغراض عرض کرد
 پادشاه چنانکه ذات مقدس پادشاهی نظر بر پاست کتبه و اخبار نامی که در مالک خود دارد که کشت
 کند بیادش یعنی در خود مینماید و هر که خیانتی بکفر سیاست در حقیقت عنان مال و جان و زما
 جات و ممان نام کافی در قبضه اخبار حضرت پادشاهی است این بنده نیز چون دقیقه چند از طرف جمعی از
 اطفال در بهر سلطنت بر کن بده شدم و هر یک از زبردستان خود را بخد منی مامور نمودم این پسر در
 اجرای خدمت خود تکامل نمود و مستحق قتل شد چون آلت کشتن او را موجود نداشتم بضر بسو
 فاعت کرده او را سبناست نمودم و الحال حاضر م اگر بیکر ده ام و خلاف نموده بهر چه رای پادشاه
 از سبناست جزا اقتضا فرماید بن دردم شباهت صورت اغراض با خانوادہ سلطنت علی الخصوص
 بمندان دختر پادشاه و بجانب و نیز کدغشی و فصاحت قول و طلاف لسان و وجود خاطر و ادب
 ظاهر او که هر از روی طبیعت و باقتضای جبلت بود چنان پادشاه را فریفته و شهنه کرد که بی
 اختیار مهر او را در دل گرفت و برای او گمان حاصل شد که شاید هارپاک پسر مندان را آنگشته باشد
 و این طفل از آن او باشد اگر چه در لباس و سنائی و بر حسب ظاهر پسر شبانست اما از ناصبه او
 آثار شوکت و ابهت هویداست کدخدای دادخواه و پیرش را انعام و احسان نموده روانه ساخت
 مهر داد شبان را در خلوت طلبید پس از پز و هوش کامل و تحقیق و حقیق معلوم نمود که این پسر از اصل
 شبان بلکه از دوده سلطنت کمال بخت و خرمی مر او را دست داده اما کینه هارپاک را که فردا از
 امر نمود نیز در دل گرفت و اغراض را بجزر خانه فرستاد و وزیر را احضار کرده بعد از اظهار
 لطف و رضامت ز یاد از اینکه نیره او را بقتل رسانده باو گفت حالا بشکر آنکه این صفت
 عظمی پسر خود را که همسال و مجرب صورت هال اغراض است همبازیگری و بعبارت سلطنت قریب
 و خود نیز امشب کمال شرف بر سر خوان مخصوص پادشاهی برای صرف شام حاضر شو هارپاک صفت
 القلب ساده لوح، با لطافت پادشاهی سرور و مغرور شده علی الفور بجانه آمد و فرزند عزیز
 خود را بسرای سلطنت فرستاد و خود نیز بر حسب امر و دعوت پادشاه در سر شام حاضر شد خوان
 الوان نعمت کسندند انواع اطعمه اشرفی فراهم چندین همسکه حضار نشستند و خوردند و نیز بیک
 برخواستن و برچیدن سفره شد طشتی از طلا که بر روی آن سرپوشی بود آویخته هارپاک نهادند

پادشاه از او پرسید که غذای امشب را چه طور بافتی جواب عرض کرد که شکر و ممت خدای را همیشه از خوان کرمانه محظوظ و در سفره پادشاهی از انواع اطعمه و اغذیه لذیذ به بهره مند و ملذذ شد علی الخصوص امشب که طبخ در نرین و طبع اغذیه و خورشیدها درجه اسنادی و مهارت را بخرق عادت و کرامت رسانده است پادشاه گفت پس میدانی که از کوشش چه صد مرتبه حکم داده ام برای تو غذای نرین داده اند و نمونه از بقچه آن گوشت را برین طشت منیا شد بر دار و نگاه کن هار پاک سرپوش بلکه برداشتن سر پدیده عزیز خود را در طشت بد پادشاه پرسید استی از کوشش چه شکاری خورده عرض کرد آنچه میل و اراده پادشاه است همان برای ما بندگان خوبست و جز شکر و رضا چاره نیست این بگفت و تا پایان مجلس جلوس خود داری نمود هیچوجه جنت خود را منغیر اللون و ظاهر حال تو فرین اندوه و ملال نداشت بعد از انقضای مجلس بخانه رفت و در حالیکه داشت از کینه شاه منلی بود و خاطرش از قتل فرزند افسرده و مستمند بنا بر این در صدمه تمهید و تلافی برآمد و مخاصم پادشاه را که همت بر نسبت اما از نظر استیاز بعد از آنکه اغراض شناخت و دانست که بنیره او است با آنکه درش بمهر او مایل و مقنون بود باز گاهی خواب دیدیم و تعبیر مؤیدان را بخاطر آورده بهمانک همیشه در پی در قلبش خلیجان میکرد و در مغان و مؤیدان محض تعلق و خوش آمد پادشاه عرض کرد خدای خواب پادشاه تغییر خود را نمود و هر چه باید بشود شد و اغراض سلطنت رسید و همان سلطنت و فرمان روائی موفقی او با طفال دهافین کفایت بخت و طالع او را کرد دیگر بنا بد از او هر اسان بود استیاز ازین رهگذر آسوده خاطر شده اغراض را اجازت داد که بیارس نزد والدین خود چون مدتی گذشت هار پاک وزیر که در گاهی بود سودای دشمنی استیاز را در دیک دماغ می بخت شخصی را از مهران و خواص خود نزد اغراض فرستاده او را بخالف استیاز بر آنکس بنیره را بدشمنی بنا بلطف افسانه و چنانچه بضر و محرب کرد فرستاده که مردی نا نا و آن نموده بود بکلیس اغراض را از کم کرد و او را بکین استیاز و ادار نمود اغراض مجلسی از اعیان و بزرگان پارس نرینت انقفا داده از معایب حالات و مساوی عادات استیاز شریک از گفت و سخن از نام و ننگ و مردی و جنگ بسوی ناندنا پارسیان را با خود یک را می منفق العقید کرد آنگاه آهنگ جنگ استیاز نموده لشکری بفرستاد و در تبصیر یکبانه نهاد استیاز با دل غافل و از کید وزیر اعظم بجز چون از بغاوت آگاهی یافت خود وزیر را پس سالار خوش نموده بمقابله و مدافع لشکر پارس بنیاد سپهسالار همیشه با در و اغراض نزد یک شد خود مجربا بار دوی و رفت سر طاعن بر آستانه او نهاد و بیعتی ای اختیار کرد و سایر پسران سپاه هم چون این بدیدند و شخصاً بنهر از سو کردار و روشنی اطوار

استیاز ریخته خاطر و دلشک بودند و واقف سپهبد نموده بار دوی اغراض ملحق شدند و سر در خط فرمان وی نهادند اغراض بکلفت مضاربه و زحمت محاربه با سپه انبوه مد و پارس بجوالی پای تخت رسید استیاز با مختصر قشونی که در پای تخت حاضر بود ند اغراض را استقبال کرده جنگی سخت بنمایان رودار و عاقبت استیاز مغلوب منکوب کرد پله خود اسپر بلکه بعضی مقبول شد و سلطنت طایفه مدی که بکسر استیاز هشت سال مندا و ده و ام با فتنه بود با این آسانی منفرضه زایل کرد بد و این انقلاب تقرض دولت مد در صد نمود و پنجاه سال بعد از بنای شهر بم و سه هزار و چهار صد و نود و چهار سال بعد از خلفت عالم و پانصد و پنجاه و نه سال قبل از میلاد بوده و پنجاه و نوزدهمین بعضی خلافت جزئی در وقایع و سنین دولت مدی هست

بعقیده هر دو تا این پادشاه مدعی آریاس بوده که در هفتصد و پنجاه و نه سال قبل از میلاد مسیح بر سر سلطنت این مملکت جلوس کرده است بعد از او سی و سه هفتصد و سی و سه سال قبل از میلاد بعد فارانویز در ششصد و نود و نود قبل از میلاد بعد استیاز در پانصد و نود و پنجاه و نه سال قبل از میلاد پانصد و سی و نه سال قبل از میلاد بعد سپه و س که کجسر و پادشاه پارس باشد در پانصد و سی و چهار سال قبل از میلاد بر آنها غلبه کرده و مدتی را ضمیر پارس ساخت

مؤلف گوید ما بعد از آنکه روایات مختلفه اسناد معتدله در باب سلاطین مدی مدت سلطنت آنها بدست آمدیم و هر یک با هم موازنه و تطبیق کردیم و سنجیدیم معلوم شد که اسناد مدت سلطنت سلاطین مدی بیشتر از یکصد و بیست و هشت سال بوده بلکه بوجوب روایات اسناد صحیح عدله اسامی سلاطین مدی و مدت سلطنت آنها مطابق است با جدولی که در پندیده میشود

اسامی سلاطین مدی مدت سلطنت آنها			
مدت سلطنت	اسامی سلاطین (۱)	تاریخ عالم سلطنت	اسامی سلاطین (۲)
۲۶	ارباک	۳۱۷۵	کار دیسا (یا) آر بیان
۵۰	مورداس	۳۲۰۶	درویس (یا) آرفاس
۳۰	سوزارم	۳۲۵۹	فرانورث (یا) آرین
۵۰	آریکا	۳۲۸۶	کی کسار (یا) استیاز
۳۳		۳۳	آباند (یا) استیاز

بالجمله اغراض بعد از غلبه بر استیاز و لشکر مدی ملقب بکجسر و شد چه کی در لغت چهلوی که زبان اهل

مدی است بمعنی پادشاه است و خسر بلفظ پارسی بمعنی خورشید پادشاه میباشد چون سلطنت
 و پادشاهی در بر عبادت مسلم شده و خسر را با هم ترکیب کرده کجسر و ش نامیده اند و این لقب که در میان
 سلاطین احواف و اغصاب و تاجدین باقی بود مثل که لهراسب و کشتاسب و کهن و غیره چنانکه در نواد
 عجم هم چنین نوشته شده و وقتی از لفظ کی از سامی و الفبا بلفظ سلاطین خارج شد و بهمان الفبا
 سلاطین پارسی نامتلف شدند که بکلی رنگ غلبه کردند و انجاریا پارسی مستقرا و مستقلا سلطنت و احد
 قرار دادند و چون مفسوما فقط نکارش نایب مدی بود نازمان انفراد سلطنت خانواده مدیهها را
 از قول قدمای مورخین یونان نکاشتم شرح سلطنت کجسر را برای لغت فارس گذاشتم و امیدوارم که
 در طی خبر انبای آن مملکت آنرا بوجهی شاهان ابراد نامیم

ند نیل

بعضی تحقیقات لاجع بمطالعه مسطور در فوق است که اگر مخلوط و تلفیق آنها میشود کلام قدری کسینه
 بنظر بسیار بدین بر این تمام آنمطالب محض زید بصیرت در خانم بر بیان مینمایم
 مملکت مد در زمان اسپنار از یکطرف محدود و در دهالی بوه که فزل او ماغ باشد از طرف دیگر بر و پنجاب
 دایمال پیغمبر علیه السلام معاصر اسپنار و کجسر بوده است
 اگر در نوارات شریف اسپنار در پوش نوشته شده و بزعم بعضی از مورخین در پوش خالوی کجسر و
 اسپنار بوده است گوئیم دلایل دیگر بضعیف این قول مینماید و حق هاست که هر دو لقب یعنی دین
 مغلوب شدن اسپنار سلطنت مدی منقل کجسر شد و در پوش معاصر دایمال که داراب باشد همان
 اسپنار است چرا که داراب لقب است این لقب را به بسیاری از سلاطین مدی پارس داده اند
 یکی از آنکه ما بر اینکه افراسیاب و هم همان اسپنار است اینست که ما افراسیاب را از اولاد پادشاهانیم و
 طایفه مدی نیز چنانکه ذکر شد خود را از همان دوده میداندند
 دلیل دیگر اینکه در کتب نوار عجم مسطور و مشهور است که افراسیاب فرار را با ذریابجان آمد و در انجا
 کشته شد چگونه بعقل راست در سنه هاید که شکست افراسیاب را نظر و همچون باشد و خود
 در ذریابجان سپرد و گرفتار شود از ذریابجان چون جز مدی بوده شاید مقصود از ذریابجان
 همان مدی باشد

فرماید

تفصیلی که کال شیا هت را بمسطور را ت مورخین عجم دارد تولد کجسر است و بجای دادن پیران
 و شبهه فرنگیس و او را از شر افراسیاب بعد طفل را بشبانان سپردن چنانکه فردوسی علیه الرحمه

فظ

فرماید

شبان کوه فلون را بخواند و از آن شاهزاده سخنها براند
 بدبستان سپرد آن دل و پند را جهاججوی کرد پسندیده را
 که اینرا بناد بد چون جان پاک بناید که ببندد و با باد و خاک
 براند کاش بر سبکی تمام پریشش کیندش هر چون غلام

و بعد تفصیل بر دین کجسر را فراد افراسیاب آنچه روی داده تمام مطابق است با واقع که ذکر شد ضمه
 اینست هر دو لقب پیران و شبهه را هار پاک نوشته است

در ناریج فارس که مؤلف آن شخصی بلخی است برای ملک شاه سلجوق نوشته مسطور است که زن کیکاویس
 دختر افراسیاب بوده و در همین تاریخ مینکارد که بعد از افراسیاب چندی که شواسب سلطنت کرد
 که شواسب برادر افراسیاب بود و این باز دلیل است بر اینکه اسپنار همان افراسیاب است زیرا که
 کی لغت پهلوی است اگر افراسیاب از اهل مدی که بلسان پهلوی تکلم میکرد ثبت شود چرا اسم برادر او
 کی شواسب بود

فردوسی علیه الرحمه در دو سه جای شاهنامه اشاره مینماید که زبان کبان پهلوی بوده پس زبان
 اهل که کبان سلاطین آنها بوده اند جز پهلوی نبوده است بعد از سلطنت کجسر و زبان درباری کج
 شد و زبان مند اول عامه همان پهلوی و پهل اسم مخصوص اصفهان و اغلب بلادی است که در
 مدی با عراق عجم حالیه واقع شده

مدی چنانکه ذکر شد منقسم بدو قسم بوده مدی شمالی که آت رو پاپین و عمارت از آذربایجان
 حالیه است مدی صغیرش نیز مینماید سلاطین مخصوص پیدا کرد بعقیده بعضی از مورخین
 یکی از سلاطین مدی صغیر آت رو پاپت بوده که در سنه سبصد و سی قبل از میلاد مسیح علیه
 السلام بسطنت رسیده و در ماری در صد و شصت و دو سال قبل از
 میلاد در ماری مینماید در هشتماد و نه قبل از میلاد در ماری
 دارپوس آتروا و اسه در سی و شش قبل از میلاد و سی و یک سال
 قبل از میلاد مسیح علیه السلام سلاطین اشکانی ابن ابالت با
 ضمه مملکت خود ساختند و پادشاهان انجاریا از سر بر سلطنت و صفحه
 مملکت بر انداختند

میتواند باشد

مؤلف کوبدای بود عقیده و اقوال مورخین قدیم یونان در باره مدی با جیل با عراق عجم نازمان
 غلبه کجس و برمد و فراردان مد و پارس را در تحت سلطنت واحد اما و فایع و سوانح مهمان ملک
 از زمان کجس و تا کون بعد رتبه که اگر نکاشته شود خود کتابی بسط و معظم خواهد بود و مادر
 اینجمل اقصا می کنیم بفقوحا بنکه عساکر اسلام در جیل نموده اند و بعضی فایع که در زمان خلفا
 اموی و عباسی واقع شده و چون بلاد ری در کتاب فئوج البلدان که فی الحقیقه مخصوص است بفقوح
 اسلام این فایع را بهر از هر مورخی نوشته ما مقاصد مذکوره را از آن کتاب ترجمه کرده در این
 محل منکایم

فتح حلوان

چون عساکر اسلام از کار جلولا فراغت حاصل نمودند هاشم بن عیث بن ابی وقاص لشکر جزیری
 بحرین بن عبد الله بجلی ابواجمع کرد که در جلولا اقامت کنند که سده و چالی فیما بین مسلمین و دشمنان
 اهل اسلام باشند بعد از آن سعد با سه هزار نفر از مسلمین نزد جبر آمد و قرار داد که با این هزار
 نفر و فشوئی که ابواجمع جبر بودند بتسخیر حلوان روند و چنین کردند و چون جلوان نزدیک شد
 نزد جبر بنا چینه از نواحی اصفهان که بخت جبر بطور صلح حلوان رافع کرد با بعضی که منعرض
 کسی نشدند و اهالی ریجان و مال امان داد و هر کس میل بفرار داشت قرار داد احدی نکند مانع
 نشود بعد جبر در عزرة (عزرة) بن قیس بن عزیة بجلی را جلوان بجای خود گذاشت و
 بجانب بنور رفت ولی این شهر غیر مفتوح بماند و قریسین رافع کرد مثل فتح حلوان پس از آن
 جلوان آمد و در اینجا بعنوان ولایت بود تا عمار با سر بکوفه آمد و بواسطه مکتوبی با او اعلام نمود که
 عمر بن خطاب امر کرده است که اباموسی اشعری را امداد نماید جبر بر عزرة بن قیس را در حلوان جانشین
 خود کرده برفت و اباموسی اشعری در سنه نوده بیامد (مقصود از امداد جبر ابوموسی اشعری را
 امداد در جنگ نهادن است)

یکی بکر از بلاد جیل نهادند است فتح لشکر اسلام نهادند و مفضل در ذبل لعنت ثبته الزکاب
 ذکر نموده ایم

فتح بنور و ماسبدان و مهر جانقند

همینکه ابوموسی اشعری از نهادند بکشت بنور رسید و بنجر و زرد در بنور بماند و بکر و ذوقال
 که پس از این قتال اهل بنور را ضی بدادن جز به شدند و قبول ادای خراج نمودند و برای جان

و مال و اولاد و عیال خود امان خواستند ابوموسی آنها را امان داد و جانشینی برای آنها از هر اهل
 خود معین نمود و بماسبدان رفت و با اهل ماسبدان مفاصله اتفاق یافتند و اهل سپروان با ابوموسی
 بوضع صلح بنور مصاحبه نمودند که ادای جز به خراج کنند و عساکر اسلام در میان آنها منتشر شده
 برخاک سپروان غالب آمدند و جاعلی لعنه الله علیه است که ابوموسی ماسبدان را قبل از نهادن و نفع کرد
 و ابوموسی عبدالله بن قیس اشعری سائب بن الا فرج الثقفی را که داماد او یعنی شوهر دختر او بود
 بصیره که شهر مهر جانقند باشد فرستاد و او این شهر را صلح افخ کرد بدون اینکه خون پیزی نگیرد و
 و نفوذ اهالی را نماید و اهالی بنول جز به خراج نمودند و جمیع کوره مهر جانقند بقتل و در آمد

فتح همدان

مغیره بن شعبه عامل عمر الخطاب در کوفه بعد از عزل عمار بن باسرج بر بن عبد الله بجلی را بمهدان فرستاد
 و این در سال بیست و دوم از هجرت بود و جبر با اهل همدان مشغول مفاصله و جدال شد و تیری در اثنا
 جنگ بجیشم او خورده کور شد و اخر الامر همدان فتح کرد و با اهالی صلح نمود مثل صلح نهاوند و برادری
 آنجا فرغ غالب آمد و این در آخر سنه مذکوره اتفاق افتاد و افدی گفته است جبر در بیست و چهارم
 هجرت همدان رافع نمود بعد از ششما از وفات خلیفه و دوم بعضی دیگر گفته اند مغیره بن شعبه نفع همدان
 رفت و جبر در مصلحه او بود و این بلد را مفتوح نمود و مغیره همدان را ضمیمه حکمرانی کثیر بن شهاب
 حارثی نمود عباس بن هشام از پدرش از جدش از عوانه بن حکم روایت کرده که کوبد سعد بن وقاص
 چون ولایت کوفه یافت علاء بن وهب بن عبد بن وهبان را که بکجا از بنی عامر بن لوی بود و الی ماه و
 همدان نمود اهل همدان غدر نموده نفی عهد کردند علاء با آنها مفاصله نمود اخر الامر در تحت اطاعت
 او درآمد و او با آنها مصاحبه نمود که ادای خراج زمین و جزیره و رؤس خود را بدهند و صلح نماید
 برای مسلمین با و دادند بنا بر این منعرض مال و اولاد و عیال آنها نشد

فتح قریه کاشان و اصفهان

همینکه ابوموسی عبدالله بن قیس اشعری از طناوند بازگشت با هواز رفت و پس از استقرار در آن
 ساحل بقر آمد و چندی در این محل اقامت کرد و شهر قم رافع نمود انگاه احف بن قیس را که نام او
 صحاک بن قیس التیمی بود مامور کا شان کرد و این شهر را بقلبه گرفت و ملحق با ابوموسی شد و
 خلیفه ثانی عبدالله بن بدیل بن ورفاء الخراسانی را در سنه بیست و سه هجری باصفهان مامور نمود
 بعضی گفته اند عمر ابوموسی نوشته که فشوئی باصفهان مامور نماید و او حبشی باصفهان فرستاد

عبداللہ بن عبدجبار صلحا بعد از قتل فخر کرد بشرط اینکه اهل حای ذای خراج و جزیه نمایند و این با
 در مال و جان خود مکر اسلحه و آلات حرب که از بن جنس آنچه داشته باشند بخوبی تسلیم نمایند و
 عبداللہ بن عبدلخفین قیس را بالشکر ابو اجمعی و یهودیہ فرستاد و او با اهل یهودیہ صلح کرد مثل صلح
 با اهل حای بن بدیل برخاک اصفهان و بلوک و نواحی آن استیلا بهم رسانید و عامل آنجا بود تا یکسال
 از خلافت عثمان گذشت بعد عثمان سائب بن قریع را بجای او والی اصفهان کرد و محمد بن سعد که یکی از
 غلامان بنی هاشم بود از قول موسی بن اسمعیل و او از سلیمان بن مسلم و او از خالوی خود بشیر بن ابی امیه
 روایت کرده که کویداشعری باصفهان ورود نمود و بن اسلام با آنها عرض داشت آنها از قبول آن نکا
 کردند گفت پس قبول جزیه نمایند و فرمودند لهذا با بنو وضع یعنی با اینکه جزیه دهند با آنها مصالحه نمود
 و پس از مصالحه با بنی عدو مکر را گذاردند بنا بر این با آنها مقاتله نمود و بر آنها غلبه کرد محمد بن سعد
 که من و او از اهل قم میدانم گفت هشتم بن جمیل از حاد بن سلمه و او از محمد بن اسحق روایت کرده که کویدا
 ابن بدیل خراجی با اصفهان فرستاد و مرزبان اصفهان پیر مردی بود معروف و موسوم بقاد و سقا
 (قاد و سبان) (قاد و سان) (قاد و سقان) بدبل و او را حاضر نمود و با اهل شهر بعضی مرامت و کشتن از
 پاری پیر مرد مرزبان باز داشت هیکه قاد و سقان اینجا ملتزم را مشاهده نمود سر مرد پیر انداز را که وثوق
 تمام بنظر اندازی مهرار ایشان در این فن و اطاعت آنها نسبت بخود داشت انتخاب کرد و از شهر بیرون آمد و
 عازم کرمان شد که از فضای پیر خود رفت خود را بدو رساند این فضل و جزا معلوم و مجموع عبداللہ بن
 بدیل شده او را بالشکر می فرمود تعارف کرد چون با و رسید قاد و سقان در صورتیکه برتری و شرافت داشتند
 او شده گفت بر نفس خود بیترس از خطر هرگز کن تر این شخصی که می بینم خطا نخواهد کرد اگر جمله کنی نور با بنی
 خواهیم انداخت اگر مبارز طلبیم بدان تو خواهیم آمد پس ازین گفتند و بعد از آن بدبل آورد و ضرب با و
 حواله نمود که بقر بوسن بن او وارد آمد و بن شکست فاش زین ازین جدا شد آنگاه قاد و سقان بعد از آن
 بدبل گفت ای مرد من با تو قتل تو نبودم و نیستم و تو را مرد عاقل شجاعی یافتیم آیا بهل داری که با تو بر کردیم و
 کنیم با اینکه اهل بلد من بجزیه دهند یعنی هر کس در اصفهان ماند جزیه دهد و هر کس که فرار نمود منظر او
 نکردی و شهر را بنو تسلیم کنیم این بدبل را رضی شده با قاد و سقان مراجعت نمودند و جمعی مفرح شدند و فایان
 گفتار و عهده نمود که گفت ای اهل اصفهان من شما را مردمان لبم پسندیده ام شما اهل همین کار هستید که با
 کردم کویدا بن بدیل و نواحی اصفهان کرد شکر کرده برداشت و کوه ان نواحی غالب آمد و با آنها در خراج
 رفتار و معامله کرد همان رفتار و معامله که با اهل اهواز نموده و گفته اند فخر اصفهان و حال آن قدر

از سنه بیست و سه در بعضی از سنه بیست چهار اتفاق افتاده و مردی است که عمر بن خطاب عبداللہ بن بدیل
 را بالشکر می دانند کرده میگویند ابو موسی شدند و هم و کاشان را فتح کردند و هر یک را هم در اصفهان مشغول
 جنگ کردند و در مقدمه ابو موسی اشعری اخف بن قیس بود و یهودیہ را هم با هم فتح نمودند بطوریکه
 شرح دادیم بعد از بدیل جمعی را موقوف نمود و جمعی آنجا که اصفهان ورود کرده بران غالب آمدند و صحیح ترین
 اخبار اینست که ابو موسی قتم و کاشان را تسخیر نمود و عبداللہ بن بدیل جمعی یهودیہ را منصرف شد و
 ابو حسان زبیدی از مردی از ثقیف روایت کرده که کویدا عثمان بن ابی عاصی الثقفی را مقبره اش باصفهان
 کثیر شهاب بن الحصین بن ذی الغضنه الحارثی که قلبا ما بل بعمان بود و با علی بن ابیطالب علیه السلام
 خلوصی نداشت و مردم از دور حسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام پر آگند کرده و قبل از خروج مختار بن
 ابی عسبه پاد را و ایل خراج او در گذشت مختار در حق او گفته است اما و رب التحاب شدیدا العفاب شیخ
 الحسب متر الکتاب لبشیر قمر کثیرین شهاب القری الکتاب شخصی بود که معاویه او را بری دستبندی
 داد و چند کاهی از قبل معاویه و مدتی از جانب عاملهای معاویه زیاد و مغیره بن شعبه روایات مزبوره حکومت
 داشت پس از آن معاویه بر او غضب کرد و او را در دمشق حبس نمود و او را از تن میگرداند اشیرج بن هادی مراد
 اسباب استخلاص او شد و مرزبان معاویه بر بقره کثیر را پسند کرده بعد از آن بن زیاد نوشت که او را حکومت
 ماسندان و مهر جاقنق و حلوان و ماهین و هلو بعضی املاک در جبل با فطاع داد و او فصری بنا کرد معروف
 بقصر کثیر در محلی که از اعمال دینور محسوب میشود

عمری از هشتم بن علی روایت کرده که کویدا در سفر بود سید قیادش پاره شد کثیر بن شهاب سوزنی از کلاه
 خود بیرون آورد با نخ و آن بند را بجای خود دوخت زیاد با او گفت تو مرد با خوی هستی و مثل تو نباید
 بپیکار بماند و او را ولایت بعضی از جبل داد

کلبی و ابوالیقطان گفته اند بعد از بدیل قیس ابن عیسی را پام مروان والی اصفهان شد از آن وقت عنبر بن ابی انجا
 رفتند و کویدا بعد از بدیل و ابودلف فاسم بن علی بن ادریس بن معقل العجلی در سفر خود بجهت بعضی مقاصد
 با برخاز کسان خود جمیل آمدند و بفریاد از قری همدان موسوم به مسج دود نمودند و بنای کردن املاک و
 مزایع را گذاشتند و ادریس بن معقل بر سر یک از تجان ناخنه مال او را از او گرفتند و ناچار اخف کرد با او را
 خفه نموده بعد مال او را منصرف شد آنگاه ادریس را گرفتند بکوفه بردند و حبس کردند و این واقعه در زمانی
 که یوسف بن عمر الثقفی در عراق ولایت داشت در عهد هشام بن عبدالملک واقع شد بعد عیسی بن ادریس
 بکرج نزول نمود و بر آنجا استیلا یافت و قلعه آنرا بنا نمود و آن حصنی گفته بود و ابی دلف فاسم بن علیسی

قوت یافت و شان نزد سلطان بهم رسانید و قلعه مزبور را نیز لشکر و کوچ را شهر تپه ادوان کرج
بودلف گفتند و کرج امر و ز شهری از شهرهاست

ز یاد بن عبدالرحمن از بزرگان و اشیخ اهالی سپسر و این پیمانید و گوید سپسر را سید کوبند زیرا که
در پستیهای ررض واقع است و پیمان پیشینه هائی که عده آنها سی پیشه است و گفته شده است سی
و سپسر را سپسر صد خانه نامیده اند یعنی سی سرکه سی پیشه باشد و صد چشمه زیرا که آب آن از چشمه است
عده چشمه هائی که صد پیمان باشد خلاصه اشیخ مشا و الهام گفته اند سپسر و حوالی پوسن چرگاه مواشی اگر
و غیر هم بود و در سپسر برای و اب اغنام خلیفه مهنگین مادیه پیشند و آن اغنام سپرده بشخصی بود
که او را سلیمان بن قزاق میگفتند از غلامان مهنگ که صاحب صحراء قزاق در مدینه السلام بود و شریکی با
سلیمان بوده و موسوم و معروف بسلام طفوری که غلام ابی جعفر منصور بود و او را بمهنگ گنجدند همین که
قزاق و خانقین اطراف در خلافت مهنگ بر گنده شدند این ناچه را الحیا و مجمع خود فرار دادند و از هر
جانب بدین ساحل آمد مسکن می نمودند و کسی از آنها چیزی مطالبه نمیکرد زیرا که این محل حد همدان
و دینور و آذر بایجان بود سلیمان بن قزاق و رفیق او این طلب را بهمدی نوشته و عرضه نمودند و عرض
و شکایت آنها را بجهت و اب اغنام که داشتند و از دستگیر آنها خائف بودند اظهار کردند بهمدی لشکر
معبری بآن ناچه فرستاد و سلیمان و سلام نوشت که شهر را بکنند و خود و اعوان و رعایای که دارند
در آن شهر ساکن گردند و آن اغنامی که از دستگیر بر آنها نماند بواسطه آن شهر محقق و محروس
سلیمان و سلام شهر سپسر را بنا نمودند و در آن سکنی گرفتند و ضمیمه آن شهر شد رشتاق ما بهنج از دینور
و رشتاق جوذهر از آذر بایجان از کوه مرز و در سطف و حبابیجر (خابجر) (خابجر)

مشایخ اهل قزاق که ناچه این صلح سپسر و این کرد که گویند چون جوشی حکمران جبل شد اهل قزاق
را کوه چابنده و از محل و ما و ای که داشتند راند و جرش را فادی بود معروف تمام بن هانی العبیدی
اکثر اهل قزاقه پناه با و برده و او با بر آنجا قیام نمود و خوشی پیش مال را داد امیر کرد ناد رکشت و پیش
بعلمان از عهد اینکار بر نیامد و این در عهد خلیفه مامون بود

خلیفه مامون هشام مرزی را بقیم فرستاد در وقتی که اهالی قزاق باغی شده و مخالفین می نمودند و مالک
نمی دادند و به هشام حکم داد که با آنها جنگ کند و لشکری با ممداد او فرستاد او بدین گفته رفتار نمود
و بدین قیام از که بجای زبیران بود یکشت و حصار شهر قزاق را خراب کرد و با خاک یکسان نمود و هفت

هزار در هم و کسری مالیات برای آنها فرار داد و حال آنکه پیش از این اهل قزاق از دوی هزار هزار دینار
مالیات شکایت داشتند بالجلد در خلافت المغز بالله بن منوکل با زاهل قم نقض عهد کرد و خلیفه المغز
بالله موسی زبیرا که در جبل عامل او بود و ما مور بخار به طالیپین که در طبرستان ظهور نمودند شده
و او را با غلبه فتح کرد و بسیار از خلق آنجا کشته شدند و المغز بالله حکم کرد بسیار از معارف و جو
آنجا بیدار و روانه نمایند

جبان بقول صاحب معجم البلدان اسمی است که اعراب یکی از نواحی اهواز میداده اند
جباه نیز به وجهی است که صاحب معجم البلدان نام یکی از نواحی فارس است ممکن است که همان
جبا که سابق ذکر شده باشد و بر بعضی مشبه گشته جباه گفته باشند

چیدک قریه ایست که حال بحاس و در زجان خالصه یونان قدیم السنو محضول آن غله که هم دبی
و هم آبی است از ضی آن از چشمه مشروب میشود هواش سیلابی است باغات ندارد فقط چند درخت میزد
این آبادی دیده میشود سکنه این قریه پده خانوار است

چندر از قریه سنک است بلوک سر جام و بیوه زن میباشند ملکی رعیت است دور رشتان دارد
هواش سیلابی و عده سکنه دو سب نفر

چقلو قریه ایست که در زجان قدیم السنو ملکی جماعت شاهسون بدر لواز طایفه قزاق
دارای بیست خانوار سکنه و زراعتش دیمی و آبی است فاش ندارد ناچه زراعت آبی است از روستا قزاق
مشروب میشود از هر فیله حاصل صیفی و شوی در آن عمل می آید باغات آنکورا و شیخار سید و سجد و
غیره دارد هواش گرم است

چقلو از قریه نواح خرقانست نصف نواح دیمی و نصف آب میباشند در پابین بادی کوه
امانزاده مد فونست موسوم با مانزاده اسمعیل عقیله اهالی اینست که این امانزاده سپر و واسطه
حضرت امام زین العابدین علیه السلام است گویند که امان عقیله از او دیده شده به حال قزاق نگاه دها
اطراف دخول و خوش است که از چهار پنج فرسخی سالی و دود فخر کور و انا تا باین امانزاده مشرف شده
و کوسفند آورده قریه ای میباشند با واحدا و محسن حسین خان خرقانی مالک قدیم قریه چقلو ملک و
آب مخصوص قزاقین بزرگوار و بقعه را هم ساخته اند

جبل بانی از نواح خرقان فر کوز لو و در دامنه کوه واقع است این رواج چشمه محقری هم دارد
ملکی خوده مالک و جمعیت آن پانزده خانوار میباشند

جبل انارویه از قرای بلوک صیفکان فارس میباشد بلکه این بلوک از مغرب شرقی فرسخ و عرض از نیم فرسخ الی بکفر سنخ رودخانه دران جار بست فرای چند را طرف رودخانه واقع و هر را باغات نارنج و لیمو و سایر میوه گیتان گلستان کی هم در این حد رود پنه میشود شلنوک کاری نیز دارند با زراعت شوی قلیلی بود خانه مزبور بر رودخانه خضر ملحق میشود مسجد و حمام معبر در این بلوک معتقدند

چلو فریب این بلوک فرای کلابت بخورد در کنار رودخانه سیم بار زراعت انفریه از همین رود مشروب میشود هواش گرم و مسی سکنه اش بیست خانوار

جبل از قرای کلابت جوین است من محال خراسان کوه پاپه میباشد از آب فغان مشروب میشود

جندر از معلقات بویه زن بلوک سرخ است و در شفته فغان دارد هواش سرد و بسیار

جهر بعقیده با فونقه نصب است رساله خراسان و در عراق و مصر هم چند محل است که همین اسم را دارد

چیر مزرعه است از مزارع بخیر و زراعت آن مشروب با چشمه هواش معتدل و سکنه اش چهار خانوار

چیمخال اسم رودخانه است که از کله خال شروران سواشته از پاپین نوشهر بیست شرف جای شده از شمال بخود آباد کن شده داخل بحر خزر میشود

چیکرد یکی از شعبه نالار ایلام قریب که در ساحل داشت همان چیکرد است از قرای مازندران و اصل رودخانه از میان بلوک بخیر و کیک خوزان میکند در چین معروف است که مغرب ابراهیم ادم در قریب چیکرد رود است

چنارویه مزرعه از محال کرمانست واقع است در کوهستان آبش از چشمه رود میباشد

چیزود فریب از بلوک سرسپاب کرمانست انفریه در نزدیکی هونک و در هشت فرسخی شهر کرمان در طرف مشرق و شمال واقع میباشد جای خوش آب و هواست باغات زیاد دارد که با شکار مخلقه شکار و حاصل اشیا آن خوب و انکور و سایر میوه جاتش که هم نمناز میباشد قریب مزرعه هم از فغان هم از رود فغان آن دور شده است آب رود آن از چشمه است که مجرای آن از کوه است در چنود هندوانه بسیار خوب بجای میآید عده نفوس جزو د نفر با هزار نفر است تمام نایابی داشت مرحوم محمد اسمعیل خان وکیل الملک آنرا از نو بنا کرده حمام بزرگ بسیار خوب در آن بساخت کاروانسرا نیز دارد که از بناهای قدیم است مسجد آباد و یکسجد خرابه در چنود هست یکدیگر یکدیگر خراب یکدیگر آباد در آن دیده میشود

بازده کارخانه شال بافی دارد که مشتمل بر حاو و چهل و یک دستگاه میباشد آسیاهای معتدل از فغان و جلد با باد و خراب معلق با نیفریه میباشد مزرعه آن انواع چنود موسوم با اسمعیل آباد خرابه بود آن نیز مرحوم محمد اسمعیل خان وکیل الملک آباد نمود

چمن از قرای ایچرود در بجان میباشد قدیم النسق هواش بسلامت زراعت آن دیمی و آب چشمه در کنار آن هست قدری از زراعت صیف آنها را مشروب میباشد در ری شکار میوه نیز دارد سکنه آن چهل و پنج خانوار است

چچان رود در سمت مغرب ولت آباد ملا بر واقع در کنار رودخانه و از املاک خالصه سنا زراعت مشروب میشود حاصل و زراعتش آبسپنج باغ ندارد اما مرغ خوبی دارد سابقا ده پانزده خانوار رعیت آنرا لوار داشته حالا مختصر بد و خانوار است معدن شوره خوبی در این محل هست و دوازده سال قبل در این معدن کار کرده اند حالا مزرعه است از چچان رود تا د ولت آباد سه فرسنگ است و در خانه که چچان رود در کنار آن است از ملا بر میکند و در پاپین فصل زمستان شکار حقا و اردک و پرست و سایر مرغها و آب بسیار دارد و عرض آن قریب شصت هفتاد ذرع است مسند آن از اول خالک ملا بر تا طائمه دوازده فرسنگ و از آنجا رودخانه کاماسب هاوند سه فرسنگ که کلابت نیز ده فرسنگ میشود

چچان جبل فریب است در سمت مغرب ملا بر در دامنه جنوبی کوه کزند که فاصله مابین ملا بر و نو دیرکان واقع است از آب است ملکی امیرزاده محمد علی میرزا ولد مرحوم حاجی خسرو میرزا و قریب هشتاد خانوار رعیت دارد باغ و بیشه آن قریب صد جریب است محصول و زراعت باغات آن از چشمه سار مشروب میشود اغلب زراعتش دیمی است هواش بسلامت و در زمستان بر فشان قطعه باغی بالای تپه دارد با مرتع و چراگاه در تابستان هوای آن بسیار خوب است مسافت آن نود و یک با چهار فرسنگ تا نو دیرکان یک فرسنگ است

چچک از مزارع بلوک زهرخان بنسنا بور واقع در هفت فرسخی شهر است زراعت آن از آب و خانه مشروب میشود اهل فرای حوالی از املاک آنند و زراعت میکنند خود مزرعه خالی از سکنه است و آبش در زمستان سرد و در تابستان معتدل و قلم النسق میباشد

چچی فریب است از محال قبه در هزار و دویست و بیست و پنج فرسخی شخه خان در بند در چچی از فغان مسکنت خورد

چحاف بقول صاحب معجم البلدان محله است از شهر نیشابور

چحاس فریب است در بین مشروران و قبا و در نزد باغستان

چخزود یکی از قلاع بند است در مازندران واقع در سوکلا از کج و آب رسا شده حمام حوضی دارد

در فله کوه است آثار آن باقی است

جد قبا از فراز مزارع ابهر رود زجانست فلیم النسق ملک خوانین چکر نداعشان غله اشهم
آب و دم دمی که او ان از حقیقه مشرب میشود سکنه آن شصت یک خانوار

جدان مزارع اینست مزارع طبرستان منجان فایات فلیم النسق مشرب و با آب فانات

جدان مزارع اینست مزارع کربال من محال فارس که سرد سپر است در سمت مشرق شیراز
دوازده فرسنگی واقع میباشد حاصلش غله و برنج است آبش از رودخانه

جده دو مدرسه از مدارس بسیار معتبره است که یکی دامدرسه حبه بزرگ میگویند
و دیگری دامدرسه حبه کوچک و این دو مدرسه هر دو واقع در بازار و مجاور شهر در وسط
معوره و آباد و دایره طلاب علوم دینی در آنها منزل دارند

جدید فربه اینست فراهی چمکان فارس این بلوک در طرف مایل جنوب شرقی شیراز در بیست
سفر فرسنگی واقع است حاصل آن غله و خرما و لیمو و پنبه و برنج اراضی آن از آب فانات و چشمه مشرب میشود

جدید فربه از نواح کربال من محال فارس است حاصلش اکثر ششوست شلنوک کاری هم میکنند
طول بلوک کربال از مشرق بمغرب پاده از بیست فرسخ و عرض هشت فرسخ در این بلوک هشت حمام و
مسجد هست این بلوک از رودخانه اینست که معروف است بمیاشد فاین کربال و اصطهبانات و این
که فاضلاب رودخانه کربال در این میریزد

جدید یکی از آبهای بلوک میان آب شوش است

جرا اسم محالی است بسیار معتبر از محالات سلطان آباد عراق و وصل است بحاکم ملا در
فرا و آبادیها و املاک معتبره حاصل و زراعت و فراز هر پنل و ذکر هر یک در محل خود بیاید

جرا باد بعینه صاحب جم البلدان معرب کربا باد است آن فسیله است نزدیک مرز
چراغ از بلوکات ولوی سواد کوه و عبارت از یک آبادی یک بلوک است یک حمام دارد

اماد این بیست حاجی فیر نامی ساخته اما مزاده دارد مشهور با ما مزاده سید شریف کبیر هم دارد سه
محلله دارد یکی خواب و حلالی از سکنه که از فراز تقریر اهل بلد سکنه آن محلله سید قتل اما مزاده شده اند

مندان اینسان بر افقاده موسوم بر حاجی یا پانزده سال را خیره بوده اند اما الحال هیچ اثر از آنها نیست
دو محلله دیگر الوندی و ساروق اند هم با غرض و شفتلا در هر دو محلله چراغ که از مغرب مشرق میماند

و طول یک فرسخ و عرض فرسخ میباشد محدود است از طرف مغرب کوه نارم و از سمت شرق برود بار

چراغ که مجرای رودخانه چرات است بر اندواز سمت شمال بکوه زرد که آن طرف کوه زرد بلوک است
و از سمت جنوب بکوه لی پشت در نقطه جنوب شرقی کوه سنک منقعی است موسوم بسوان از فراز تقریر اهل

بلد و وجه شمشیر این محال بسواد کوه همین است یعنی سوان کوه بوده سواد کوه شده در آن کوه مشبه بچوخی
از سنک و ساروج آثاری است که با بد آثار و بقیان قلعه باشد طرف مغرب که آثارهای دره چواتند و شبه

میشود شعبه جنوب غربی و شعبه طرف شمال غربی دره جنوب غربی موسوم بنارم است که یکی از مجرایهای
رودخانه چرات است دره شمال غربی موسوم بنختگاه است از اینجا هم آب جاری است و لاه سواد کوه معرفت

در اینجا پلان می آمده اند آثار پنج شش تخت در اینجا است که روی آنها چادر میزند و رودخانه چرات هم
زمنها جلگه مسلط و مشرف است بواسطه شطیح زمین و بر چیدن سنک زمین و قطعات معینه معلوم

میگرد که در سوانق ایام تمام این دره مزروع میباشد الحال هم قابل سبب خرابی و ریل و افشان بلکه مجاور
این نیست مگر بواسطه کمی سکنه اینجا با وجود این هشتاد و چهار نفر نوکر میباشند این دره قابل سالی هر

فر و بار ارتفاع و حاصل است و در خانه چرات بر اندواز اینجا به آلاشت از اینجا به کلون از اینجا بکار منرا از
بیشتر کلا با آب راسته وصل میشود کوههای چرات نیز پیش کل دار دپلنک و کرک و در و باه در این جبال است

در کوههای شمال اندامارهای قنار زهر دار دارد که محض کزیدن شخص هلاک میشود پنج فرسنگی دارد و
ملا مکتبی کوه سفند چرات غالباً از سوی دینه دار میباشد در کوه دم کوه سفند بنه دارد

باین جهت کوه سفند های دینه دار از مسندان در خود چرات میگذرانند و بشلاق نمیرند از دودره او
تنک سنگی ارجاری است که داخل رود چرات میشود این دو آب هزار ذرع بسکله یک مسافت دارند از دودره

بیلا سمت جنوب یک آب است که موسوم به باب سربین و نده میباشد که در اینجا فصل واسطه تابستان است
آب دارد بعد از این پشته است که نیم سنک آبه اورد غاری در این پشته است که نفیسل آن از اینفر است

از دانه پشتهالی غار تقریر با یک ساعت راه است هزار ذرع بغار مانده پیاده بصعوبت بالا میرود در غار
عرضاده ذرع و طول آن طرف مشرق ده ذرع و طرف مغرب چهار ذرع است در غار رو بمثال است داخل

غار که میشود بقدر پنج شش ذرع عرض و ده ذرع طول فضا نیست سقف مثل طاق است شش هفت
ذرع ارتفاع دارد در جای آب هست مقابل در سمت جنوب منقذی است که سر بالا میرود و سنگهای تو

روی هم سوار شده و داغ آب دارد کوه با در زمان بهار و بر فانی ازین منفذ جاری بوده بقدر چهل ذرع
که بالا میرود فضائی است که باید با چراغ رفت بقدر پنج ذرع در پنج ذرع بالا از آن فضائی است مثل فضا

اول از طاقان آب جاری است فطره فطره هر فطره منجذ شده لوله کشیده داده بعضی که ز یاد شده بشکل

طاق داغ

پنج چند شاخه منسکل شده است از آن لوله های صفت است و بی آن که چکیده است از منسج شده و با
آمد و سفید رنگ است چندان حجرت ندارد و سست است از آن نمونه آورده شده وسط آن سنگ
سخت است معلوم میشود بطول زمان حجرت تمامه بهم میرساند طرفین را بالا و خاک سفید دارد اما آنچه
از سفید صفت است بعد از آنجا دشپه بر مر است بلکه مر صاف سفید خوبی است لوله ها سست است اما
اینکه بشکل پنجه و غیره منسکل شده است و بی آن سست جو فان سخت و مر است

ارتفاع جلگه چران از شمران هشتصد پاست

چنانکه مذکور شد جلگه چران محد و دانست سمت شمال بکومزد که فاصله است با این سواد کوه و بندگی
چراغی از بلوک نواح فلاحت است منسکل بر چند فرس که کوچک زبان رعایای آنجا بواسطه مجاد
بارا هر مز و جبهه ممانه عرب و لری است فی جراحی کار شط فلاحت و افشده و آب جزا کستان از این
شط است ز راعی سکنه بی نفر با مقصر غله است عده سکنه جراحی تخمینا دو هزار و هشتصد نفر است
استفاد ملک جراحی پیش از اینقدر است که حالا بنظری آید در عهد خافان خللا استیان فتحلی شاه فاجا
نوز الله مضی اهل جراحی خیلی پاره از حال بودند یا بنوعی جراحی نفر آید است و پابانی که اسباب
و کشت فراوان بود لهذا اجاع و جمعیتی در آنجا بود در حکومت مرحوم نوچه خان معتمد الدوله و طغیان
چوبی غراب شد و اتفاقا در همان اوان ناخوشی و بابر ز کرده اهل آنجا همسان گنجشد و نفر بکه ما به آبادی
حالت و پراکنی بهم رسانید و سدان از آب برد و دیگر کسی در صدمه مرتف و اصلاح آن بر نیامد و بجای آنجا
باقی ماند رودخانه این بلوک نیز موسوم جراحی میباشد

چراغش فریه اینست از فرای بلوک لارستان فارس بنوعی که نل محرومی بسیار نفعی است در اطراف
این خانه ساخته اند خانه که خدای چراغش که غالباً مردم معتقدند اعدا نیست در فله نل میباشد که و اینبار
زیادی در اطراف نل ساخته شده نفر بسیار نصد خاوار در جواس است بعضی نلست یک تمام و در مسجد
خاورد نخلات و زراعت آنجا از آب باران مشروب میشود مردم مش شیعی مذ هب سلاح و روز ندر فریه نیز
در کنار بحر العجم از منغلفات بنادر محسوب میشود

چراشا فریه اینست و لا پت جوبن
چراغ از فرای قبه داغستان

چراغچه از مزارع سعید آباد سمرجانست از ولایت کرمان

چراغ حصار فریه اینست از فرای سهرورد از محال زنجان قدیم النشوی ملکی مهر زاعلی مستوفی
پیشکار غسه محمول اینفر به غله و دی است یک چشمه ضعیفی دارد جزئی بویخته کاری میشود و اراضی که
و بواسطه کمی مریخ احتیام و اغنام نگاه نمیدارند

چراغ زرعی نیز از فرای محال سهرورد زنجان و قدیم النشوی است آن ملک محمد الملک و شایک
دیگر ملک مهر زاعلی مستوفی سابق الذکر محصولش غله و دیم جزئی باغات دارد از چشمه مشروب میشود
صافی کادی هم میکنند و آبش سلاق است سکنه آن بیست پنج خانوار

چرام صاحب محم البلدان از حزه اصفهانی نقل قول کرده که در جرام فصبه اینست در فارس که اعراب
جدام مینامند

چرام از نواح کوه کیلویه فارس است شاید همان جرام محم البلدان باشد

چرام طسوج فریه اینست از فرای بلوک کوه کیلویه فارس سمت مغرب شهر از میناف چهل و شش فرسخ
محصول آن کوسپر و سرد سپر سرد و و آبش نیز هم از رودخانه وهم از چشمه است
چراوند مریخه اینست از مزارع بلوک فصر کاشان

چرازان بوجیه سطورات بعضی جزایر نکاران معرب در با بکان و ببله اینست نمایان کرکان و آب
چرب مریخه اینست از مزارع مجورد که از آب غلات مشروب میشود زراعت آن آب هوایش کوسپر
سکنه اش بیست خانوار

چربست بقول باقوت حموی فصبه اینست در جبال البرستان راه منحنی دارد

چربوکه از مزارع قوچان (خوشان) آبش از رودخانه سکنه مزارع دیگر از اراضی میکنند
چرخ نیز بعقیده باقوت شهرتست در فارس

چرخانک از مزارع معتبره بلوک زرنده است صد و هجده خانوار سکنه دارد آبش از فغان و محسوس
کنده و جوعده نفوس سکنه تقریباً چهار صد و بیست هفت نفر

چرخیا بعقیده صاحب محم البلدان و لا فصبه اینست در خالک بلخ تا بنا قریه ایست در حوالی بلخ

چرخیا صاحب محم البلدان کوه چرخیا فصبه نیز یکست نمایان ساوه وری

چرخاب اسم یکی از محلات قدیم اصفهانست که در اسپتلائی افاغنه خراب شده

چرخان بعقیده صاحب محم البلدان چرخان شهرتست در خوزستان در تریبکی شوش

چرخ بند نیز بعقیده صاحب محم البلدان شهر کوچکی در آذربایجان پاد در منستان

چرخ از مزارع طبرستان است و محال فاینانا است قدیم النسخ مشرب و بازار اب فانات
جرکان بعقیده صاحب معجم البلدان بلده اینست فینا بن غزنین و کابل در نزدیکی شهر اربابان
جرم باقوت هوی گوید عقیده عمرانی اینست که جرم در دار الحکومه رسنای ساق بهو است که نام اینست که بهو
 کرده باشد زیرا که دار الحکومه بهو خسر و جرد است منشأ سهو ظاهر این باشد که سکنه آنجا را چون گاه از
 روی تخفیف جرمی به گویند و عمرانی مشبه شده و حال آنکه جرمی تخفیف خسر و جرمی است
جرکان از مزارع قدیم قران است از آب غر مشرب و به پیشو اینتر عدد رکنار و در خانه انار بار و در جیبان
 فردوس واقع است این ان از سکنه شهر هم مینباشند اینتر عدد بنول منول پیاشی حضرت معصوم سلام الله
 علیهاست

جرموس بعقیده صاحب معجم البلدان رسنای است رخا که کرمان که دار الحکوم ان جرم فانات است
جرموش قریه اینست از فرای و کلا بتر شهر که باغات زیاد دارد اینتر قریه از اب فانات مشرب و آب است
 از قدیم است صوبه جات سردسیری دارد سکنه آن دوازده خانوار است
جرمیل بقول باقوت هوی قلعه اینست رخا که زوزان سکنه آن از کردهائی هستند که انها را
 بچند مینامند

جرعی مزارع اینست از مزارع سبز و آبی و آب از فانات سکنه آن ده خانوار
جرزبان بعقیده صاحب معجم البلدان معرب کزبان و شهر نیست در نزدیکی طالقان واقع در کوه
 که بر شنبه جبال خور متصل است این شهر در نزدیکی مراد و میناشد

جرزجان جز بلوک دارا جرد است که صحرائی دلکشا و فضائی باصفاست این جلگه هشت فرسخ
 در شش فرسخ است طول جلگه از مشرق بغرب عرض از شمال بجنوب از کره سپهر تا ما هوایش معتدل است
 آبش از روخانه وفوات و حاصلش غله و بنیاکو و خرما و مرکبات و پنبه و قلیله شلشوک و مومبائی
 دارد بکفر سخی فضا از خرابه شهر قدیم که از بناهای دارا بنی پدیدار میناشد در جبهه کلبی در انجا آمد
 است کوه موسوم بجدن در شمال و شرق جلگه واقع است کل سرخ انار پیا جرمائی در انجا و انراست
 مشرق اینکوه بلوک سبزه شمالی نیز مغرب اصطها فانت معادن نملک الوان و مریشپنا و غیره از بلوک
 ازین کوه است شکار این بلوک دراج و کبک و پته و آهو و خوک میناشد و شکارهای کوهی فاد هرگز
 اصل فضا را بحد بکهر از و پانصد خانوار است

جرزوان باقوت گوید جرم و ان را خراسانها گزوان تلفظ میکنند و ان عبارتست از

شهر خرجان واقع در جبال آباد و پیر جمیع سکنه آن منقول این شهر در میان دو پشته است و بمکه
 شباهت دارد

چرزه قریه اینست از فرای طارم قدیم النسخ واقع در میان کوه مالک فریه سادات و ساکن در همین قریه مینا
 راه صعب کرد نه فاهواری دارد بیست و پنج خانوار سکنه قریه است بزبان فرس قدیم تکلم مینا بند و رعنا
 از آب و در خانه مشرب و به پیشو هوایش معتدل و با صفاست

جر قوه صاحب معجم البلدان گوید اصل جر قوه چار کوه است با عقدا من فضا اینست نزدیکی باصفها
 نکارند که بلوک غالب اینست که جر قوه جو قویه و ان معرب کز گوید و بلوک است بلوکات صفاهان واقع در
 مشرق شهر صفاهان بقا صله ده فرسخ یعنی از شهر تا ابتدای این بلوک نفرتیا چهارده فرسخ که آخر حال آن
 بیست و چهار فرسخ از شهر صفاهان مسافت دارد و منقسم است بدو قسمت جر قوه سفلی و علیا فضا مینا
 به پیکان میناشد و در جر قوه سفلی واقع است الحال آبادی این بلوک با ده از پیکان است از صفاهان بلوک
 کوهی است دشت هوار که زراعت میشود و این دشت هم ریگی است و هم خالی و قدیمی شوره زار که کوه مینا
 نیز دارد اب آن بعضی چشمه بر فانات و آب و در هیچ ندره هوای ان متوسط میناشد حاصل ان بکندم است
 که از اکثر کندمهای صفاهان بهتر است کمال نریت دارد دیگر پنبه است که در هر جا مشهور میناشد از
 پنبه جمیع بلوکات صفاهان بلکه از پنبه مصر و هند و سایر بلاد ایران بهتر و پنبه کاغذ و آن معروف است
 و نریتیا هیچ پنبه در اطراف ارض از چشمه نریت و سفید بهتر از پنبه جر قوه نیست مگر یک قسم پنبه امریکا
 نیز از حاصل جر قوه نریت است که ناز و عمل آورده اند و نریتیا جر قوه نیز از نریتیا بلوک صفاهان سوی
 صفهان بهتر میشود حاصل آن پای افزای معروف و گیوه است که در پیکان از هر جا بهتر در سینه میکنند با کثر
 بلاد ایران میند و گیوه پیکانی معروف است مردم این بلوک شجاع و دلیر اند سواری و شجاعت آنها من بلوک آباد
 معروف مشهور است از اکثر اهالی قبا بل بیشتر و پیشتر

چرک قلعه اینست رخا که بخورد هوای معتدل دارد ده خانوار سکنه آن میناشد زراعت ان
 آب چشمه مشرب میشود

چرک جز بلوک خراسان این بلوک از بلوکات قریب باعندال فارس و در طرف مشرق جابل محبوب
 شیراز بمسافت شانزده فرسخ واقع میناشد طول جلگه این بلوک نخبنا شانزده فرسخ و عرض نفا و پنج فرسخ
 نهم فرسخ الی بکفر سخی و نیم است حاصلش غله و مرغ و مرکبات و آبش از روخانه شکار این جلگه کبک و قلیله
 در آنجا است

ده فرسخ میناشد نزد رجوی
 زاینده رود است در بعضی
 مواضع چهار فرسخ و زیاد
 دراز رود است طول این بلوک

چرك از فراغ بلوك كوهپايه كه هاست محصول آن فقط جو و كندم است چيز ديگر بچل نمي آيد
 ايش از فغانستان
جرکان صاحب معجم البلدان كويد جرکان اولاً فر به ايش نزد يك جرجان ناپناه هلكه ايش در
 حواله اصفهان
چرك از فراغ بلوك ابرو رود ز جغتو در دامنه كوهي واقع كه مرز است بين خوارزم و خراسان نيز
 نقر از خوانين نوي عام حاجي مصطفی فلجان مير شكار در اين نيز سكوت دارند و همه شكار چي ميباشند و
 ايلي زياد دارند كه كره هاي بسيار خوب از آن ايلي بچل ميبايد و اسب چركي معروفست محصول فراغ غله
 و ديوان چشمه سار جبل مشروب ميشود تا فصيحه سلطانه در فراغ است هوايش بيلاق و در و پشت و پشت
 خانوار رعيت دارد

چركشك فر به ايش از فراغ بلوك ساو جيلان من بلوكات طهران
چركني در سال يكصد و سي و شش هجري در خلافت ابو منصور و انفي نيز بد بن اسلكه بچكوت
 شيران و در بنيد مامور بود از نعلی طابفة قر به بغداد شكاست كرد و نيز بركه براي دفع اين طابفة
 اين بود كه فلاح فندبه كه در سرحد بوده تعبير ميبند و از طرف خلافت حكم برتشانها صادر شد بچكوت
 سفنان بود كه حالاً انرا چركني ميبگويند و پس از مرگت چين خانوار شامي انجا ساكن نمودند

جرکان بعقیده بعضی از جغرافه نگاران زيار نگاه معبره است در خراسان
جرکان فوش از فراغ عمال ز جغتو است هوايش گرم و بسيار پائين دره خانوار سکنه دارد
چرم مرز به ايش از فراغ مرز به ايش در زراعت ان باب فئات مشروب ميشود
جرهابق از فراغ بلوك خفرك و مرودشت فارس است طول جلگه اين بلوك از شمال بجنوب
 نچنانچه فرسخ و عرضش پنجاه فرسخ است در بعضی فراغ اين بلوك تمام ساخته اند و در اكثر مسجده بنا نموده اند
چرمانه زوي بنا به سطورات تاريخ در پشتك در سنه ششصد و نود و سه غازان خان بعد از آنكه
 قتلشاه را بدفع امير نوروز مامور كرد و ابا خلو خوش از طرف قتلشاه رسيد غازان خان قتلشاه
 را بسطام طلبيد و انرا انجا از راه چرمانه رود بچرجان آمد
چرم بلك از فراغ بلوك سر جام است چيني دارد كه معروف ميباشد
چرمشت از فراغ بلوك صهمكان فارس است
چرفغان از دهات اپورد بوده و انرا جرمانه نيز ميبكشد اند خواهد رسيد در تاريخ غازاني

كويد

كويد امير نوروز بن كه در سنه ششصد و نود و يك مامور دفع امير نوروز بود در سملقان و جرمغان
 فشا مپشتي كرد و غازان در اسرا باد
 بعقیده صاحب جيبا السير در ششصد و هشتاد و نه امير نوروز بعد از آنكه خيدين بار غازان را شكست داد
 و او را فقه و اباطر فاشه اباد دو ايند از طرف فارغون جبهه نوپان و فسون نپادي بچك غازان مامور شد
 غازان فون كرفته بجانب نوروز نورداند نوروز از رادكان بقصد مفاخره و مفايله با جرمغان آمد اما چون
 و فسون غازان را زياد بديد بسمت تركستان كرفت

جرمکان همان جرمغان است
جرمق صاحب معجم البلدان كويد جرمق شهر است در يك ولايت پر آب و اشجار حاصل خيزي كه ما كولا
 ان ارز است اصطخری نوشته است در سر راهي كه از اصفهان بخراسان ميرود بچركه ايش كه انرا جرمق
 مينامند و ان عبارتست از يكي از فراغ ثلثه كه خيم آنرا سده ميخوانند و اسامي فراغ ثلثه مذكوره بناق
 و جرمق و او به ميباشد تا خراسان خيل مسافت دارد سده در گذار و خانه كوچكي واقع است در آن
 نخل و چشمه منعد و اراضي مزروع و كله كو سفند ميباشد و بعضی جرمق بلجرمه نوشته اند

چرمق فر به ايش بلوك ميان ولايت شهداست
چرمي از قلعه جات چناران زعفران لوي خراسان است و خانوار سکنه دارد زراعت ان از آب
 فانات مشروب ميشود

چرمستان صاحب معجم البلدان كويد چرمستان نام محلي است در جبال خيكل در سمت همدان باشد
چرميز از فراغ كوهستان كه هاست ايش از چشمه ميباشد
چرمين بعقیده صاحب معجم البلدان فصيحه است در قسمت مرتفع خاك مرده
چرنداب صاحب معجم البلدان كويد چرنداب اسم رود خانه و فصيحه است نزد يك نيز صاحب فرهنگ
 انجمن اراي نامت كويد اسم محله ايش از محلات نيز به شبح كال الدين مجندي كويد
 نيز نيز اراحت جهان خواهد بود پيوسته مرود زبان خواهد بود
 ناد رنگشم آب چرنداب بچكيل سرخاب ز چشم من روان خواهد بود

چرنك از فراغ طيس سنه ميباشد از آب فئات مشروب ميشود سکنه ندارد
چروي فر به ايش از فراغ ولايت سمنان هوايش بيلاق و ايش از فانات ميباشد
چروان صاحب معجم البلدان كويد چروان اسم يكي از محلات اصفهانست بچكيل حاد باغان باشد

چروان

جروان اسم یکی از منازل سپهر جانش نیز باشد

جروانکن بقیده صاحب معجم البلدان قصبه ایست در سجستان مغرب کرمانکن

جرو صاحب معجم البلدان گوید جرو و شهر قهستان است معجم آن را سردر میگویند

جرو بقیده صاحب معجم البلدان اسم محلی است در فارس در اینجلی بنامین زلفه و اهلای بصر

بزرگ در کعبه بن عبد الله بن خالد جنگ عظیمی اتفاق افتاد

جرو فرقه ایست که فرای سرپشته فاینات قدیم السنو از ابفات مشرب میشود هوایش کرم

سکنه اش چهل خانوار است

جروس صاحب معجم البلدان گوید جروس شهر است در جبال غور مابین غزنه و هرات این اسم را یک

فرز اهلای آنجا میگویند

جروف از فرای کرمسپر کارون فارس واقع در سمت مغرب شهر از است بسافت هجده فرسخ حاصل

غله و برنج و بنا کوایش از دروخانه وحشته است

جروک مرز است از مزراع زنجان رود خمسه جلدی السنو سکنه آن شصت خانوار و از طایفه

دوین میباشد ذراعان غله است

جرون در فرهنگ ابن جریر نامی است که جرون اسم و لایبی بوده نزدیک به بندر هرات

از بناهای اردشیر و گفته اند نزدیک بم بوده در عهد صفویه شاه عباس ماضی بندری ساخته و آباد

نموده که به بندر عباس مشهور است فرایند جرون منسوب بوده اکنون نیز جروف نام خوانند و اصل این

لفظ جرون است جرون مغرب است شرح بندر عباس در جلد اول مرآت البلدان نگاشته شده است

جرهر صاحب معجم البلدان گوید جرهر طبعی است که غالباً استخوانده بنامند در جلد اول

مرآت البلدان استخوانده ذکر شد

جرج صاحب معجم البلدان گوید جرجه نام محلی است در فارس که سکنه که بخوانند حمد الله مشنوه

گوید جرجه شهر کوچکی است در لفظ که خوانند و در زیر شهر از است بنامی که از عمارات عالی است

برای شهر از است درین معنی گفته اند

از خطه شهر از کتابش مطلب کز زیر کوه دارد و از بالابند

هوایش کرمسپر است آتش از رودی که بدان شهر منسوب است حاصلش غله و سبزی بود مردم آنجا سلاح

و در باشند و موضع چند از توابع آنجا است

نکارند گوید جرجه اسم بلوک است در فارس مشتمل بر مشا زده فر به در میان جنوب مغرب شهر از بنامین

این بلوک و شهر از اول بلوک مستوی بسیار است ثانی بلوک کوه مر ماصرم یکی از فرای جرجه جلعفیان نام

دارد هوایش کرمسپر است این از طرف طول از جانب مغرب متصل با راضی کار و در است سمت شرق بفرای خط

و فوجین هر سده حاصلش غله و برنج و بنا کوا و جویان که از آنجا کجند و خشکاش است فلیلی مر کبات و چند اصله

نخل در بعضی از فراموجود است اهالی این بلوک زارع و رعیت پیشه شکارش از وحوش آهو و خوک و از

دراغ و جبار و پنوم مرغاری در آن نواحی است که در فضل زمستان زگرش در سیه تا نماز نیست آتش

از رو و خانه ایست که انهم معروفند جرجه میباشد و منبعش از کوهستان کوه مر ماصرم از منبع تا قریب

ده فرسخ جانب شرق و میان جنوب مشرق جرجان دارد پس از آن میان جنوب مغرب چهار فرسخ در

کوهستان حرکت میکند بلوک جرجه که رسید از کوهستان خارج میشود آتش شهرین و کوار است و

مخاضی جرجه از سمت شرق رودخانه شور و باطلی میشود و هر جا بمنت جنوب جبار است حوالی قریب که

از توابع خشک است رود قارباب که از توابع تنکستان میباشد در دروخانه کوچک با و متصل میشود

کار فر به دالکی از کوهستان برین آمده فرسخ در اراضی دشتستان جرجان دارد تا بدر با میرین از

جرجه که گذشت رعایا و زارعین را علاج از آن شرب نمایند تخلسان دشتستان از آب این رودخانه

میکرد و ولی بزراعت آنجا چندان فایده ندارد هر قریب بلوک جرجه از بنیله یکصد خانوار است کمتر قریب

که مسجد بنا شده باشد و تمام مخمیر بکباب که در فر به سپر جرجان واقع است در نهایت کتب است

جرجان فرقه ایست که باب در ملایر در سمت مغرب و لث آباد فناد مختصر دارد بیشتر محصولات آن

دیم است تمام و مسجد دارد رعیتش بنیست خانوار و آبادی واقع در جلگه هوایش بنیست بنامی که ها کرم

بیلای نیست سافت آن نا شهر و لث آباد چهار فرسخ

جرجی محلی است در سبزوار هوایش بیلای آتش از فناد سکنه اش دوازده خانوار

جرجیل صاحب معجم البلدان گوید جرجیل در اصل گرج است آن قصبه ایست در حوالی مرز

جرجیفان فرقه ایست از بلوک حومه شهر شهر از طول جلگه این بلوک از مشرق بمغرب و از ده فرسخ

عرض آن از شمال بمجنوب فرسخ تقریباً ده باب تمام و پانزده مسجد در این بلوک هست آتش از فناد

که از جهات مختلفه احداث شده کوار این بناها اب فناد رکن آباد دپلی است که وقف بر خود شهر است

و حالاً فطره از آن شهر بنامی است شهر از فناد معروف بنام است که کلا ترهای سابق شهر از وقف کرده اند

عده آبی که سابقین و ذراعها را مشرب میباشد از فناد چند است که در اراضی شهر احداث نموده اند

چون آب بطریق فواره از اینجا میجوشد معروف بچوشک است بجز که معدن نمک است در شرق فراه
بمسافت چهار فرسخ از شهر واقع است از فراع مستحکم کوهی که موخین سابق نوشته اند در چهار فرسخ
شهر بوده آتاری علاقی نیست الا طغر فهند که حوالی مقبره شیخ سعد علیه الرحمه میباشد

جرتیسر فریه اینست از فرای بلوک ساوجیلاخ طهران

جربقیان مزرعه اینست از مزارع کوهیاپه کرمان

چریک مزرعه اینست از مزارع برکوه فایان قدیم الشویانیش از فغان میباشد سکنه ندارد

چریک اسم یکی از علاته ماوند است رسمت خوب شهر واقع و دارای ملک حمام میباشد و مساجد
کوچک نیز دارد

جرین فریه اینست از فرای زیندر و زینجان قدیم الشویان ملک خورده مالک از طایفه پانلو هوایش
بلاق زراعتان دبی و آبپشت از رودخانه مشروب میشود صیفی کاری هم میکنند چهل و پنج خانوار سکنه دارد

جرئی صاحب جم البلدان کوبیدجرئی سلف است صیانه قم و همدان

جزء بعقده صاحب جم البلدان اسم رودخانه اینست و حوالی عسکر مکرم در خوزستان

جز فریه اینست از فرای بلوک آباءه افلید فارس صنعت اهل اینفریه فاشق سازی و جعبه سازی میباشد
که بهترین بنا و در اینکار کمال استاد و مهارت را دارند

جز فریه اینست از فرای معوره استرآباد خالصه دیوان اعلی هوایش بلاق از رود مشروب میشود
چشمه دارد که ابان خیلی گرم است

جز فریه اینست از فرای بلوک کرمان

جز صاحب جم البلدان کوبیدجز فصبه اینست در نزدیکی اصفهان نکانند کوبیدجز عرب کرمان است و آن
فریه بسیار معنی میباشد در سفر سخی اصفهان مرزاه طهران آبان از فغان و مایل شود هر کوبنده حاصل آن

وافر و خوبا بنیبه عالیله مسجد و حمام و غیره دارد که بر بناهای شهری بیشتر شبیه است آثار قدیم در آن باقی
میشود و معلوم است که عظم و اعتبار آن در قدیم زیاد بوده کار و افران بمقدار فاصله از آبادی

که مگر لگه خوافل و مرفیقین و از کار و انشای حکم بسیار مناز خوب بنای آن از اجزای معارف و نجوم
آقاوند ملا محمد باقر کرمانیست که در مقامات عالیله عرفان و تجرد مشارالیه اهل زمان و مکرم اخلاق و فایده

او کرد که هنوز آن مجلس و بیان است از وجوه اعیان اصفهان محسوب میشود ابداً سخن شعر در اصفهان نیز اصفهان بنام عمل کرده اند چند
سال پیش نیست که مرحوم شده است فتح الله در جنبه

بند مشهور استرآباد است
که بهترین بنا و در اینکار کمال استاد و مهارت را دارند

او کرد که هنوز آن مجلس و بیان است از وجوه اعیان اصفهان محسوب میشود ابداً سخن شعر در اصفهان نیز اصفهان بنام عمل کرده اند چند
سال پیش نیست که مرحوم شده است فتح الله در جنبه

جزآباد از مزارع قریه حسن رود کاشان است

جزوه فریه اینست از فرای نون و طیس

جزرون از مزارع بلوک زرنده کرمان است

جزعی از مزارع کوهستان کرمان است

چزک فریه اینست از توابع بلوک در بقاضی نیشابور واقع در هشت فرسخ بلده هوای آن
در زمستان و تابستان معتدل است زراعت آن آنچه اینست از ارباب فغان مشروب میشود دبی هم دارد بی
و شش خانوار سکنه اینفریه است

چزک (با چزک) از توابع طبرستان محلات فایان قدیم الشویان است از ارباب فغان مشروب میشود
هوایش گرم فریه یکمزار و پانصد و پنجاه نفر جمعیت دارد

جزا فریه اینست از فرای حال طارم قدیم الشویان اغلب دبی کمی آبپشت که از رودخانه
میشود باغات و صیفی کاری زیاد دارد هوایش گرم است آثار و آنچه در آن بعمل می آید یکصد و ده خانوار
سکنه اینفریه است

جزفوق فریه اینست از توابع آباءه فارس حرفه اهالی فاشق تراشی و جعبه سازی است
از فرای بلوک قفزی فارس است آباد بهای این بلوک چون در کوهستان و میان دره ها

میباشد میتوان گفت این بلوک ده فرسخ در شرق است آبش از چشمه سار و رود آبهاست که از آنجا برودشت
می آید سرد است زراعتش خوب نیکو عمل می آید بسیار این در این بلوک نسبت به نخ حمام و سایر مجلد دارند

جزن از مزارع جبال بازرگمان است

جزند فریه اینست از فرای سوزوار هوایش بلاق فغان است سکنه اش شش خانوار

جزنیق صاحب جم البلدان کوبیدجز نیق شهر آباد است و از دریا بجان در نزدیکی مراغه آثار این شهر
سلاطین عم و پادشاهان در آنجا دیده میشود که هر خراب است

جزنیان از مزارع خالصه بلوک کرمان است هفت خانوار سکنه دارد

جزنیک از توابع سپستان است آباد کرده طایفه شهرکی و جای معنی بود ملا و سادات زیادند
آنجا مسکن دارند قلعه معنی داشته قدیمی خراب شده سبصد هفتاد و دو خانوار جمعیت دارد و علاقه
نفسر آنجا فریاد و پانصد هفتاد و هشت نفر میباشد پانصد شصت و سه خوارین را نشان

جزنیکن از مزارع خالصه بلوک کرمان است هفت خانوار سکنه دارد

جزنیکن از توابع سپستان است آباد کرده طایفه شهرکی و جای معنی بود ملا و سادات زیادند
آنجا مسکن دارند قلعه معنی داشته قدیمی خراب شده سبصد هفتاد و دو خانوار جمعیت دارد و علاقه
نفسر آنجا فریاد و پانصد هفتاد و هشت نفر میباشد پانصد شصت و سه خوارین را نشان

جزنیکن از مزارع خالصه بلوک کرمان است هفت خانوار سکنه دارد

جزیران فریاد است از فریاد بفرورد در بختان قدیم النسق سکندرش پنجاه خانوار محصولش غله که هم در بخت
هم آبی رود خانه از میان دره میگذرد که زراعت اینفره را مشروب میباید رود خانه قزل اوزن هم از
یک سمت فریاد است که بعضی زراعت پنبه و شلنوک و باغات از آن مشروب میشود اینفره وصل
بخاک طارم و خلیل است فریاد موسوم بشور بلاق که چشمه سارها دارد اهالی فریاد پنبه
به بلاق میبند باغات و جنگل زیاد دارد اغلب رعایای اینفره بزغال فروشی میکنند هوای
جزیران گرم است

جزیره فریاد اینک فریاد بلوک خرفار من زراعت این بلوک از رود خانه مشروب میشود

جزیره از فریاد کوه پایه اصفهانست

جزیره صاحب معجم البلدان گوید جزیره شهر چستانست که سکندر گز میگوید و در مصنفین عوام

جزیره منوچسپند

جزیره از فریاد نگارش صاحب معجم البلدان معرب گز و محلی است در خراسان که در آنجا فیمابین اسد بن
عبدالله و خاقان جنگی روی داد

جزیره کاوان صاحب معجم البلدان گوید جزیره کاوان که از اوقات بنی کوی بد جزیره بنی کوی است در پای فارس
مابین عمان و بحرین در خلافت خلیفه ثانی عثمان بن ابی العاص الثقفی بن جزیره واقع و مستخر که در سابق آباد
و مزروع بوده

مسعود کوی اینجزیره سیصد و سی و سه پارچه و فضا آباد دارد و در آنجا کوهی است که در آنجا کوهی است
اسم هر یک در حرف و مقام خود بیاید و نگارش این جزیره اقتدا بصاحب معجم البلدان نمودیم
جزیرین بعقیده صاحب معجم البلدان که از ابو عبدالله بخار روایت کرده فضا این جزیره در یک
پشتابور

جزیرین بن صاحب معجم البلدان از ابو عبدالله بخار روایت کرده که در جزیرین فضا این جزیره در یک
اصفهان در جای باصفای پر درختی واقع است که چشمه ها عذیبه دارد یک مسجد جامع و یک منبر در این
فضاست

جستن صاحب فرهنگ انجمن آرای ناصری گوید جستن بر وزن سنان اسم محلی است فریاد
بشهر رود و پیور که از بلاد کردستان میباشد

جسیر جواد که معبر جواد و جواد بن کویند در موضعی واقع که رود کز و کز و کز و کز یکدیگر متصل شده

واظر جنجون خاک معان و از سمت شمال فریاد میباشد این جس معبر عبو بنجاک شبر و انان است
است کجس و بعد از آنکه از سلطنت است کشید از معبر جواد عبور نمود و غایب شد بر حقیقت این خبر
عالم است

در سنه هفصد و شش هجری که شاه اسمعیل اول صفوی بعد از فتح شبر و انان چون قصد عبور از رود کرد
نمود که بطرف آن دیار بجهان بیاید از معبر جواد گذشتند با لوند میرزای نرکان در آن وقت

در سال هفصد و پانزده که مجدداً شاه اسمعیل بقصد نینسرخ شامار آمد که دم از سر کشتی و خود سر کشتی
بشبر و انان آمد بود بهما و نیت جسر از رود معبر جواد گذشت و بعد از اسپلای بران نواحی مجری از آن میر

عبور کرد و در فریاد رفته نشاند پیشه کرد و درین سفر بود که جسد شاه جلد در آن شبر و انان نقل با بریل
در زمستان سال یک هزار و پانزده هجری شاه عباس اول بعد از فوجان کر جستان و کجس قصد شبر و انان کرد

و رفت در تصرف عساکر عثمانی بود نمود چون از معبر جواد عبور کرد بواسطه قطع جسر آمد و تمام باقی
عبور نمودند و در روز عبور و مرور طول کشید و از سرها و کمی کشتی مال و نبت زیاد تلف شد و در آن

که بنفوحان باغستان و شبر و انان فانی شده بود علی یک جوان شبر را مامور بساختن جسر در معبر نمود
وارد و بی برخلاف رفت و رفتن از جسر جواد گذشتند بار دیگر آمدند

نادر شاه افشار در سال هزار و صد و چهل و هشت حکم نمود در حوالی همین معبر جواد در طرف جنوب خاک
حالیته ایران که معان باشد و از ده هزار خانه و مسجد و رباط و حمام از چوب کل مجاری بسازند تا در آنجا
ناج گذاری کنند و بشیر ابطا بنکار اقدام نماید و در بیست و ششم شباط سال پنجاه یعنی باجلدا
نادر شاه واقع شد

جسین بزرگ فریاد است از فریاد سبز و از رعشان از این فضا مشروب میشود و در رشته فضا دارد
سکنه آن پنجاه خانوار که بعضی غریب سید و ملامی باشند

جسین کوچک بنی از مزراع سبز و راست از این فضا مشروب میشود سکنه آن شش خانوار است
شور میباشد

چسور از فریاد طبرستان است محصول آن کندم و جواتش از فضا قدیم النسق است و هواش گرم
میباشد

جستین صاحب معجم البلدان گوید جستین بنی جیم بعقیده ابوسعید بکسر جیم بعقیده ابونعم الحافظ ام
حله اینست در مرو سابقاً قبرستان بوده و چند نفری از صحابه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که معبر

برین و گران بوده اند و اینجا دفن شده اند بعضی جبین بلجستین نوشته اند

جشار از مزایع جبال با ذکرهاست مخلوق با بحر آب آن رود است
جشت صاحب معجم البلدان گوید بکلیم عجم فارسی یعنی چشماست آن فصبه میباشد در یک
مران

جشکلان از مزایع طبرستان است قدیم النشوی الاسکنه

جشم نیز صاحب معجم البلدان گفته است چشم چشم است آن فصبه است این معنی در پیشانی و نکازند
گوید چشم از فرای سبوار در کنار کال شود واقع هوایش معتدل و از آب فشان مشروب میشود

چشمی از مزایع کوه کرمانست

ذکر بعضی از چشمه های معروف

مؤلف گوید در نخل که ما بعضی از چشمه های معروف را اسم میریم اینست که مفصلاً ما نکاتش جمع
چشمه ها باشد زیرا که اسفند خارج از ماغز فیه است در ذکر هر دو در خانه و نهی چون سر چشمه و
مصبت بجای آید نموده و میبایم در آن ضمن معرفت کامل باحوال چشمه ها حاصل خواهد شد در اینجا فقط
بعضی چشمه ها که با اسمی معروف و بمنزله علم و اسم مفرد میباشد نوشته میشود تا بگویند

چشمه آب گرم در شهر فرعی زنجان سمت غربی و بلوک ارغمانه کنار تپه چشمه آب گرم واقع است
با این معنی که از یک حوض تری چندین چشمه جاریست که آب همه بقدر خمس سنگ است بواسطه در و چشمه آب
که داخل چشمه ها میشود حوض در کمال اعتدال است لحدت دارد که نمیتوان زیاد میان آب توقف

چشمه آب گرم لاریجان واقع در آبادی که هاب است مسافت این چشمه آبادی تاریخی که از فرای معظم
لاریجان است که از یک فرسخ میباشد این چشمه هفتاد درجه حرارت دارد

چشمه آب طبع بزعم بعضی مورخین و نگارندگان آب این چشمه واقع مضر تملیح است گویند کوهی
بلند در جوار کوه دنا که از مشاهیر جبال در میان اوضاعی فارسی عراقی واقع است میباشد و پلان در دنا
کوه مزبور است بنای بکوه بر روی دو پایه سنگ است که بشما به بل بدیمی اتفاق افتاده و رو عظیمی از پایین
آن جاریست چشمه آب آن کوه دنا میجو شد و بر روی پل سنگی میریزد و از دو طرف و اصل بر و در خانه
میشود در هر ناحیه و ملکی که مایع پیدا بد و نشویش مایع خوارکی باشد شخصی این چشمه آمده آب در ظرفی
آن ناحیه ملک نموده و گویند میجو ام سار مایع خوار بقیلا بجا آید و شرط است که در پین راه در هیچ مقل از منا

ظرفا بعد کور و این زمین نکند از دو هر جا که منزل کند نظر آب را بر سه یا چهار رخ پا و نیز بعد از
بناچه ملک مضمون او را بر مزارع و اراضی باشد بر روی سپاه موسوسا بعد از زبادی در نخل پیدا
ابد و مایعها را صد کرد و بخورد تا تمام شود نکارند که گویند این بقول معروفست و لی دلیل عقلی ندارد
دو سنه هزار و شصت و شش شاه عباس تیماشای چشمه آب طبع رفت از فرار معروف چشمه آب طبع در خولی این چشمه

چشمه اخوخ از مزایع خامان کرمانست

چشمه ارج نیز از مزایع خامان کرمانست

چشمه اسبی خاک یعنی چشمه سفید خاک از چشمه ها که نواست از جنوب شمال جاریست نیم سنگ آبی است
چشمه انگار شکر و انگار که در سربع فرعی کاسم از خاک طبرستانست چشمه دارد که آب آن
بخوبی معروفست میژار صافی توانی در حضور خاگان خلد ایشان فحلی شاه طاب الله تراه در توصیف
آب چشمه انگار گویند

سلسبیل است انگار و خب الماوی از آه آبجانبست غلان خف اینچنانست خو

در فصل تابستان آب چشمه انگار دو سنه ولی در فصل بهار چهار برابر میشود

چشمه اوش اسم قهرمانیست در سبزواری خوانوار و شکر و کوسفند بسیار دارند

چشمه اینجد از چشمه های نواست از جنوب شمال جاریست یکبار آب دارد

چشمه بلخانی چشمه است که کوهها در مغان در طرف جنوبی دره که بیست چشمه علی می آید
و در جانب راست جاده واقع محوطه و حصار کوچکی در دو راین چشمه ساخته اند و چشمه در وسط
است آب چشمه غلظت و بد رنگ و با عفت و در ذرع پائین تر از سطح زمین جریان دارد این آب مرکب
از گوگرد و آهن و چینی معروفست که اگر چیزی از فاذورات و کثافات همان آن بیندازند باد و طوفان
عظیمی بر میخیزد مورخین قدیم در فخر این چشمه اغرافات نوشته اند و گویند کثافات را پاک میکنند و
از چشمه خارج سازند باد و طوفان زرع نمیشود و هوا آرام نمیکرد با لجه چشمه باد خالی در دامن کوهی
که پشت آن محال هزار جوی از ندرانست

صاحب تهرات القلوب گویند در پیغمبری یا مغان چشمه است که از اهراد خوانی خوانند اگر از بخا سنگ
چیزی را و افکنند باد و سرما و بارندگی میشود و چون بر دارند فرزندشند و چنین چشمه در ملک غزنین
هست صاحب غایب الخلوفاث گویند ذکر تا این محمود القزونی از قول صاحب غنچه الغراب نقل مینماید که
جبل دامغان چشمه است که در او بخا سنگ بیندازند هوا بشدت مختلف میشود که بیم اهدام این چشمه

آنچه محققین بدقت نظر معلوم کرده اند چشمه بادخان علی خاوری عادت و خارج از دایره طبع طبعین
 بنسبت باد نندی که از بحر خزر بر میخیزد و غالباً به سوی این باد از نقطه شمال مغربه جنوب شرقی است
 مواضعی که در محوطه بحر خزر واقع شده اغلب و چار باد های سخت بجز در پهنیاشند و چون دره که
 آب چشمه علی از آن جریان دارد و در سمت شهر دامغان و جلگه که این شهر در آن واقع شده امتداد دارد
 و چشمه بادخان نیز در محاذ آن است دره بسیار کاهمی فندان کافور درین چشمه بر حسب اقلان معادن
 شده است بازمان و زیدین باد های سختی که از بحر بر میخیزد و عوام الناس از قدیم الاپام تا کنون چنین
 تصور کرده اند که وزیدن باد شدید در جلگه دامغان با اختلاف هوا بهر نوع باعث انداختن
 نجاست در چشمه بادخان بوده و هست نامستمر رفتن و پاک کردن آن میشوند البته مدتی طول
 و از برای باد های سردانه و حدی است پس چنین کان میکنند که ابتدای وزیدن باد بواسطه نجاست
 در چشمه بادخان و قطع آن بجهت پاک و غیر کردن آنست اگر غیر از این که گنیم باشد مسئله از قاعده
 طبعین خارج است و بعداً نمیتوان قبول کرد و عقلاً در امثال و نظایر این امور که مطلقاً داخل بدین
 و مذهب ندارد براه عقیده بنسبت است و تفاوت آنچه را ماخذ و دلیل عقلی است پس بدین و آنچه برخلاف
 است و مینمایند

چشمه بابی در جبالبا از کرمان چشمه است که از او بخار منعقد خارج شود و آن را چشمه باد مینامند
 جوانان از فیل پور و مار و هوام اگر از آنجا عبور کنند میمیرند

چشمه بار اسم از معدن است از مزارع برین رود در بخان هواش بیلاقی و مخصوصش در پی آبی از رود خان
 مشرب و بشو سکنه اش بیجا خانوار است

چشمه بادکن از مزارع چولانی از بلوکات مشهد مقدس است

چشمه باغ از مزارع طیس سنندج است و اشرف آنست که از فغان سکنه آن خانوار است
چشمه پریان واقع در فریب پریان از قرای خرفان فرا کوز لو مینامند این شهر در دامنه کوه واقع است
 و آبش رود آب چشمه پریان در میان دهکده است سه اصله درخت چهل عظیم دارد چنین مشهور است که فی
 شیخ ابو الحسن خرفانی در اینجا مینامند سنندج مزارع هم دیده میشود که خط از آنجا میگذرد و آنجا مینامند بخوانند
 مردم آنرا محرم میدانند شصت خانوار رعیت فریب پریان است

چشمه برنج بعضی از چشمه را چشمه برنج میگویند که در حوالی کجی واقع و از فغان این
 محل قتل سلطان حمزه میرزا و بعد شاه محمد صفوی است که بعضی مورخین تاریخ آن را شب بستان دوم

ماه ذیحجه سنه نهصد و نود و چهار و برین طوری که نوشته اند از جمله صاحب تاریخ عالم آراست و تاریخ این
 قضیه در سال نهصد و نود و شش و صاحب بده تاریخ در بیست و هفتم ذیحجه سال نهصد و نود و
 چهار نوشته در هر صورت تفصیل آن از این قرار است

سلطان حمزه میرزا از کجی عزیمت عراف کرده بچشمه برنج نزل کرد و در شب بیست و دوم با بیست و هفتم
 ذیحجه سنه مذکوره در محل نزل نمود و بنزل علیقلخان که از مقر بان بود رفته تا نصف شب مشغول بخروج
 و خوردن شراب بود نصف شب سنه طایح از منزل علیقلخان بیرون آمده با چند ملا زمان و غلاما
 بجایگاه خود آمد و فصد رفتن در محانه کرد فضا او را بالا چینی که نوشخانه بود و جوارح خاصه را در
 آنجا نگاه میداشتند برده در آنجا درختی طلبیده استراحت نمود خداوردی دلاله که شخصی مجهول
 النسب بود و در فریب دلاکی میخواست و در طفولیت ملازمت سلطان حمزه میرزا تا بل کردیده و در چند
 خدمت محرمین بهم رسانیده و شرفی و جاهی یافته فراوان و نگاهبانان سلطان حمزه میرزا را به
 اینکه شاهزاده با هندی فصد خلوت دارد و در کوه از خب باطن خجری که شاهزاده برگرداشت
 کشته چند زخم بر شکم و پهلو و سلطان حمزه میرزا زد و کار او را فسادت دران وقت فتاح نام پیری که
 بامر شاهزاده بخدمت آمده بود داخل الاچوق شده و آنجا را بدید و بیرون دوید و فریاد برآورد و
 مستحقظین خبر شدند و بی هیچیک جرات داخل شدن در الاچوق نمینمودند و نیک شربت دارد
 الاچوق شد و جراحان و اطباء را حاضر ساختند ولی کار نکند و شاهزاده تسلیم کرده بود

چشمه پهن مزرعه طاسبند و او را با بیست و هفت رسنه شمالی ملا بر واقع و متعلق بخوانین چار و دو
 است سکنه دامنه کوه مسکن دارند رعیت این مزارع از الوار و پاتر ده خانوار است و رعیت آنست
 و صوفی هم دیدم است هواش سرد مرغ خوبی دارد مسافت آن تا دولت آباد پنجاه سنه میباشد
چشمه پهن مزرعه پنج و در شمال ملا بر واقع و مسافت آن تا شهر دولت آباد سنه سنه
 اسرار با بیست و در دامنه کوه واقع است و رعیتش هم و هواش بیلاقی رعیتش از طایفه الوار
 و پاتر ده خانوار چشمه مرغ خوبی دارد

- چشمه جدی** از فرای کوهستان کرمانست
- چشمه پیلان** از مزارع بلوک زرنده کرمانست
- چشمه زرش** از مزارع کوهستان سوجان کرمانست
- چشمه چلچک** چشمه است متعلق بنوا از جنوب شمال جاری میشود و نیم سنه آب دارد

چشمه چشمی از طلاع بلوک سرجام و پیوه زن بکج جلال آباد است که از بناهای نواب الاحسا
السلطنه میباشد این آبادی از چشمه اینست معروف بچشمه چمن شاه هوای این قلمه گرم است فغانی دارد
که با بر و آب میباشد

چشمه جلی غلامعلی چشمه اینست در بقره محلی شانزده شهده غلظت این چشمه منسوب است بجای غلامعلی
نامی قد هاری از اهل ثروت که شغل او جواهری بوده وقتی ترک شغل نمود بکار این چشمه آمد و در آن
و عبادت مشغول شده و در خفا در حوالی چشمه برای سایبان خود غریز کرده این چشمه در زیر کوه
واقع و مرتعی وسیع دارد که شخصی سهولت از آن عبور کرده بعد از هر سده که در وسط آن میل سنگ است
و آب از اطراف میل جار است در خفا چنار و کاج کهن قوی و اطراف دیده میشود جای باصفائی است

چشمه جلیب یکی از چشمه های رود سلطانیه است در آن جلگه بهرین آب از این چشمه جاری است
چشمه جلیب مزعوم است که کوهی متعلق بقره زاغه که یکی از دهان اریابی و در سمت جنوب
ملازم واقع و پیش کوه مزبور نهادند است این چشمه در باغات ندارد در عابای زاغه از آن واقع میگردد
مرتعی بسیار خوبی را نیز در آنجا مشاهده میشود مسافت آن ناد و لنگ آباد بقره سنک
چشمه حسن آبادی مزعوم است و ناحیه سریشه فایان قدیم التتو و حالاً با بر است

چشمه حسن عبداللہ از ناحیه طیس مسنا و نیز با بر است
چشمه خردوک از فرای هران است بطرف مشرق مقدس
چشمه خوانون از مزارع در بیاضی از بلوکات نیشابور است و سمت غربی فریه چنان در
دامنه کوه واقع قدیم التتو و خالی از سکنه است از چشمه ها پیش در زمستان سرد و در تابستان معتدل
چشمه خیرج از مزارع ناحیه طیس مسنا قدیم التتو پیش از فغان و بلا سکنه میباشد
چشمه میرزاخان چشمه اینست متعلق بنوا از مشرق بمغرب جاری و نیم سنک آب دارد
چشمه نرین از مزارع ناحیه طیس مسنا قدیم التتو و بلا سکنه است

چشمه نرین مشهور بکننداب و سمت شرقی ملازم و در دامنه کوه واقع است فغان مختصری دارد
اغلب و اعشش در آن است این آبادی اریابی و متعلق بنوا است در زمستان از کثرت برف و شد
سرا عبور از این محل مشکل میباشد مرتعی بسیار خوبی در بهار هواش خوش و صفائی دارد ناز باغات
در آن احداث کرده و باغچا رنشانده اند مسافت آن نا شهر و لنگ آباد شش فرسنگ است

چشمه سادات از عمارت کرمه افغان که بجا میشت بر نند در سمت چپ راه فریه اینست موسوم
بچشمه

بچشمه سادات
چشمه سادات از مزارع کوهستان بلوک زرنند که هاست سزده خانوار و عیب دارد
چشمه سارگرو کوشی از چشمه های طغر لجر بلوک زرنند که هاست

چشمه سبزی در بلوک کلکان خراسان واقع است و سمت شمال شرقی نیشابور و مسافت آن تا
شهر نیشابور هفت فرسنگ و عمارت است از دریاچه که هزار قدم دور است آب چند چشمه کوچک
از اطراف دریا جمع شده و در خود دریاچه هم چشمه ها هست و زیاده از چهار سنک آب از این دریاچه سبزی
کلکان جاریست فیصله بچشمه که چهار خانوار سکنه دارد در حوالی چشمه سیواست هر قسم شکار در این
و اعی سبزی است فضائی که چشمه سبزی در آن واقع شده محوطه است که تقریباً پنجاه قدم دور آن
مباشند آب چشمه سبزی از کوه پرین که مشرف به نیشابور است جاری میباشد در دریاچه چشمه سبزی
ماهیها نیز کسب و مرغابهای زیاد دیده میشود اطراف چمن و فیزار است

صاحب ترهه القلوب چشمه سبزی را بجزه مینامند و کوه پدای بنجره بولایت خراسان مجذ و دطوس است
دورش بقر سنک بود از آن دو جوی بزرگ به نیشابور میرود و هر یک زیاده از بیست آبساکردان بود
و هیچ ملاحی بجزه را نتواند برسد و بقرش بنارد و رسیده حکایت است که از آنجا برآمد و نیز در جردا
بکشت مشهور است

از رفایع غریبه که مورخین نسبت بچشمه سبزی میدهند اینست که کوه پداهل نجوم در زاچه طالع نزد
ایشم که عجم آنرا بزرگ در بزرگاری کوهها را کوه پدای چینی بدو نوشته بودند که وفات او در خراسان
و در کنار چشمه سبزی است نزد چون این گفته را شنیده بود بر خود محترم کرده و فرار داده که هرگز
بخراسان نرود از فضا و فوق او را عافی عارض شد و اطباء معالج را منحصر برفتن در آب چشمه سبزی
دانستند بالقره و بدانجا شتافت و در آب چشمه سبزی زنده گشت چنانکه کاری از میخان در دل او پیدا
شد و با خود اندیشید که جانش که اسباب استقامت و صحت و عافیت من بوده بچشمه محل مضر من مضر
کرده بوده اند و آنحال اسبی از آن چشمه بیرون آمد و ملازمان نزد او خواستند ان اسب را بزن کنند
همچکس از عهد بر نیامد تا نزد خود با بنکار پرداخت و در چمن انداختن فشفون اسب لگدی نیز جرد
زد و او را هلاک کرد و بچشمه فرود رفت تا کند گوید و رگش در شدن نزد جرد بلکدا اسب مورخین اتفاقاً
دارند و محل مقبول شدن او را بعضی در جهان نوشته و بر خود م سر آورده ولی صاحبان خارج نکارستان
و کز پدای ترهه القلوب بکار چشمه سبزی مینکارند و در ترهه القلوب نیز جرد بزرگاری را بزرگ کنند

چشمه سبزی در بلوک کلکان خراسان واقع است و سمت شمال شرقی نیشابور و مسافت آن تا
شهر نیشابور هفت فرسنگ و عمارت است از دریاچه که هزار قدم دور است آب چند چشمه کوچک
از اطراف دریا جمع شده و در خود دریاچه هم چشمه ها هست و زیاده از چهار سنک آب از این دریاچه سبزی
کلکان جاریست فیصله بچشمه که چهار خانوار سکنه دارد در حوالی چشمه سیواست هر قسم شکار در این
و اعی سبزی است فضائی که چشمه سبزی در آن واقع شده محوطه است که تقریباً پنجاه قدم دور آن
مباشند آب چشمه سبزی از کوه پرین که مشرف به نیشابور است جاری میباشد در دریاچه چشمه سبزی
ماهیها نیز کسب و مرغابهای زیاد دیده میشود اطراف چمن و فیزار است

صاحب ترهه القلوب چشمه سبزی را بجزه مینامند و کوه پدای بنجره بولایت خراسان مجذ و دطوس است
دورش بقر سنک بود از آن دو جوی بزرگ به نیشابور میرود و هر یک زیاده از بیست آبساکردان بود
و هیچ ملاحی بجزه را نتواند برسد و بقرش بنارد و رسیده حکایت است که از آنجا برآمد و نیز در جردا
بکشت مشهور است

از رفایع غریبه که مورخین نسبت بچشمه سبزی میدهند اینست که کوه پداهل نجوم در زاچه طالع نزد
ایشم که عجم آنرا بزرگ در بزرگاری کوهها را کوه پدای چینی بدو نوشته بودند که وفات او در خراسان
و در کنار چشمه سبزی است نزد چون این گفته را شنیده بود بر خود محترم کرده و فرار داده که هرگز
بخراسان نرود از فضا و فوق او را عافی عارض شد و اطباء معالج را منحصر برفتن در آب چشمه سبزی
دانستند بالقره و بدانجا شتافت و در آب چشمه سبزی زنده گشت چنانکه کاری از میخان در دل او پیدا
شد و با خود اندیشید که جانش که اسباب استقامت و صحت و عافیت من بوده بچشمه محل مضر من مضر
کرده بوده اند و آنحال اسبی از آن چشمه بیرون آمد و ملازمان نزد او خواستند ان اسب را بزن کنند
همچکس از عهد بر نیامد تا نزد خود با بنکار پرداخت و در چمن انداختن فشفون اسب لگدی نیز جرد
زد و او را هلاک کرد و بچشمه فرود رفت تا کند گوید و رگش در شدن نزد جرد بلکدا اسب مورخین اتفاقاً
دارند و محل مقبول شدن او را بعضی در جهان نوشته و بر خود م سر آورده ولی صاحبان خارج نکارستان
و کز پدای ترهه القلوب بکار چشمه سبزی مینکارند و در ترهه القلوب نیز جرد بزرگاری را بزرگ کنند

چشمه سبزی در بلوک کلکان خراسان واقع است و سمت شمال شرقی نیشابور و مسافت آن تا
شهر نیشابور هفت فرسنگ و عمارت است از دریاچه که هزار قدم دور است آب چند چشمه کوچک
از اطراف دریا جمع شده و در خود دریاچه هم چشمه ها هست و زیاده از چهار سنک آب از این دریاچه سبزی
کلکان جاریست فیصله بچشمه که چهار خانوار سکنه دارد در حوالی چشمه سیواست هر قسم شکار در این
و اعی سبزی است فضائی که چشمه سبزی در آن واقع شده محوطه است که تقریباً پنجاه قدم دور آن
مباشند آب چشمه سبزی از کوه پرین که مشرف به نیشابور است جاری میباشد در دریاچه چشمه سبزی
ماهیها نیز کسب و مرغابهای زیاد دیده میشود اطراف چمن و فیزار است

عالم
ظن آنست که سهو کتابی باشد و مصنف همان بزه کار مرقوم داشته

چشم سبز از مزراع کوه غر کرمانست

چشم سبز از فرا و مزراع طبرستان

چشم سبز از فرای دره دینور و در سمج چپ دره واقع است

چشم سبز از مزراع بافت نریمان کرمانست

چشم سبز از مزراع بلوک کوه پاپیه کرمانست

چشم سفید از مزراع میان ولایت مشهد مقدس است

چشم سفید از فرا و مزراع طبرستان

چشم سفید از عمارت کرمانشاهان که جاهی شنیده اند یکی از فرا آنکه در سه چپه واقع است چشم سفید

چشم سفید از مزراع چار محال اصفهانست

چشم سلیمان در حوالی وساری چرخ چشم آبیست و زیر سنک سفید صلیب و تفریاش سنک

از آن چشم جاری میشود این چشم را چشم سلیمان نامند و گویند قدمگاه حضرت سلیمان است بر آن چشم از

مشرق بفرستند بعضی اهلای چهل قدمگاه در آنجا هستند سکنه نیز بار تا نخل می آیند و نذر و قربانی می آید

و خون قربانی را در آب میزنند اگر مارها و ماهیها آب آن خون خوردند بزعم خودشان نذر و قربانی مضبوط

شده است حاجت بر آورده میشود و آلا فلا بالای یک از این زیارتگاهها که مشهور و موسوم است به چشم

در قلعه کوهی در مسافت بیست و سه فرسنگ از مسان و چون رسم و تجاری شده ظاهر یکی از چشمها

قدیم بوده است

چشم سنک نو از مغلغات لاسم و نوا میباشند

چشم سنک از مزراع مؤمن آباد قانیات قدیم السنو و بلا سکنه میباشند

چشم سوزانی یکی از محلهای سراجی توپسکان و متصل با راضی شهر است مالک آن محل اهلای

توپسکانند که قطعه قطعه خریدند و محل زراعت خود فرار داده اند از حیث آب و ملک نهایت خوب

مرغوب میباشد هر کهزار ذرع آن از ده تومان الی پانزده تومان خرید و فروش میشود

چشم سوک چشم آبیست در پهلوئ قضیه توپسکان واقع چند درخت کهن سال که در آنجا درخت

سال میگویند در سراج چشمه رویند و محل تفریح اهل قضیه است از اول بهار تا اواخر زمستان در او

که از خارج باین ناحیه می آیند در سراج چشمه سکنی دارند و در چهارشنبه آخر صفر که چهارشنبه نور

تمام اهل شهر سراج چشمه میزند و در آنجا بعضی غار خورده بر می کشد شکر که مراجهت میکنند لکن بسیار

جای باصفای نماز است درختهای حوالی چون محل اعتقاد اهلای میباشد هر کسی به نیت حاجتی که میخواهد

شاخه آنها که میزند و آنقدر که کند بر آنها که زده اند که ناچار است دست بر سر است بگردن درخت بر که سبز نمیشود

اب چشمه کواریست قلیل و چند قطعه باغ از آن مشروب میشود چشمه سوک مطلق با سمعیل خان زند که از

چشمه کوار است قلیل و چند قطعه باغ از آن مشروب میشود چشمه سوک مطلق با سمعیل خان زند که از

چشمه کوار است قلیل و چند قطعه باغ از آن مشروب میشود چشمه سوک مطلق با سمعیل خان زند که از

چشمه کوار است قلیل و چند قطعه باغ از آن مشروب میشود چشمه سوک مطلق با سمعیل خان زند که از

چشمه کوار است قلیل و چند قطعه باغ از آن مشروب میشود چشمه سوک مطلق با سمعیل خان زند که از

چشمه کوار است قلیل و چند قطعه باغ از آن مشروب میشود چشمه سوک مطلق با سمعیل خان زند که از

چشمه کوار است قلیل و چند قطعه باغ از آن مشروب میشود چشمه سوک مطلق با سمعیل خان زند که از

چشمه کوار است قلیل و چند قطعه باغ از آن مشروب میشود چشمه سوک مطلق با سمعیل خان زند که از

چشمه کوار است قلیل و چند قطعه باغ از آن مشروب میشود چشمه سوک مطلق با سمعیل خان زند که از

چشمه کوار است قلیل و چند قطعه باغ از آن مشروب میشود چشمه سوک مطلق با سمعیل خان زند که از

چشمه کوار است قلیل و چند قطعه باغ از آن مشروب میشود چشمه سوک مطلق با سمعیل خان زند که از

چشمه کوار است قلیل و چند قطعه باغ از آن مشروب میشود چشمه سوک مطلق با سمعیل خان زند که از

چشمه کوار است قلیل و چند قطعه باغ از آن مشروب میشود چشمه سوک مطلق با سمعیل خان زند که از

چشمه کوار است قلیل و چند قطعه باغ از آن مشروب میشود چشمه سوک مطلق با سمعیل خان زند که از

چشمه کوار است قلیل و چند قطعه باغ از آن مشروب میشود چشمه سوک مطلق با سمعیل خان زند که از

چشمه کوار است قلیل و چند قطعه باغ از آن مشروب میشود چشمه سوک مطلق با سمعیل خان زند که از

چشمه کوار است قلیل و چند قطعه باغ از آن مشروب میشود چشمه سوک مطلق با سمعیل خان زند که از

چشمه کوار است قلیل و چند قطعه باغ از آن مشروب میشود چشمه سوک مطلق با سمعیل خان زند که از

چشمه کوار است قلیل و چند قطعه باغ از آن مشروب میشود چشمه سوک مطلق با سمعیل خان زند که از

چشمه کوار است قلیل و چند قطعه باغ از آن مشروب میشود چشمه سوک مطلق با سمعیل خان زند که از

چشمه کوار است قلیل و چند قطعه باغ از آن مشروب میشود چشمه سوک مطلق با سمعیل خان زند که از

چشمه کوار است قلیل و چند قطعه باغ از آن مشروب میشود چشمه سوک مطلق با سمعیل خان زند که از

اسکنه الله فی دار السور در سنه یک هزار و دویست هفتاد که از دار الخلافه طهران عزیمت ماوراء النهر نمودند در سر این چشمه منزل کرده امر فرمودند در سمت غربی چشمه عمارتی عالی بنا کنند عمارت مزبوره عیار قسنا از آلا در و در جنبین ان اطرافهای متعدد بطرح و طرز خوشی ساخته شد و آب چشمه از دو سمت عمارت جاری عمارت را از جهات جدا کرده و راه عمارت فقط دو پل چوبی بسیار در سمت جنوبی این جهات مسجد بنا کرده اند و در جنبین محراب مسجد تارنج بنا و تعمیر روی دو سنگ رسم شده است مسجد عرض اطولاد و طاق میباشد چنانچه در سمت شرقی چشمه است در پاچه شرقی و باغچه وسیعی دارد و در ضلع سفلی در پاچه که سمت شرقی و محاذی و مقابل عمارت بالاست آلاک بلند و سردر عالی ساخته شده که از یک طرف منظر آن باغ و در پاچه از جهته دیگر بصحرای مجرای حرم آب چشمه نظر دارد تارنج بنای عمارت نظمانتر از در دو سنگ منقور و مرشم شده در دو سمت آلا در نصب است چنانکه عین عمارت آن در دبل بنیاید در محاذی فوران آب جوی نیز در کسب از آب چشمه با صفا و لطافت جاری منتهی می شود و در این باب با خالهای سپناه است که اهالی صید آنها خوب بنا داشته از اینجهت در امی کرده و خیلی نزدیک شده اند اطراف حوض درختهای بید و صنوبر و چنار و غیره است که همه قوی و بهر جانب سایه افکن میباشد عمارت چشمه علی را مرحوم میرزا محمد خان سپهسالار اعظم با مرفق قدرتها یون تعمیر نموده و در سفر خیرات خسر وادی زیارت مشهور مقدس و سرکشی مملکت خراسان که در ده پنجاه سال هزار و دویست هشتاد و سه هجری شروع باین سفر شد و نکرانند نیز شرف الترام رکابا علی مستعد بسو و اینجمل را برای العین دیده هینکه چشمه علی در جنام پادشاهی شد بجهت عکاست و بنکونی آب هوای ان امرها یون شرف نفاذ یافت که در کار چشمه تخت و عمارت بنا کنند و تا از ان معاودت موکب سعود خسر وانه انرا بانجام رسانند آب چشمه علی در سفر مزبور که مفارن او آخر بهار بود زیاده از نسبت سنگ بنظری آمد شرح چشمه علی و در موکب اعلی بدین ساخت لکشتاد در سفر نامه خراسان مسطور است و صوت و تقصانه عمارت چشمه علی و تارنج بنا از قرار ذیل است

صورت تارنج عمارت و تقصانه

در چنیکه را با تظفر آبان و الویر نصرن علامت پادشاه عدالت پناه و شاهنشاه گردون بازگذا
 فهران الماء والطین ظل الله فی الارضین المؤمنین بتا پیدات الملك الجبار ابو النصر فخلع شاه فاجا
 خلد الله ملكه بجز چشمه علی و در سفر نامه او از بکته ماوراء النهر از دار الخلافه طهران شده لکشتا

کردیده اینکان دلفروز بچشم جنام ظفر انجام پادشاهی شد ای صوابنای پادشاهی شلق پذیر کرد
 که در بنظر لادم مسائل عمارت ساخته آید که راه روان از نابافتاب پناه و از رنج راه ارامگاه باشد
 و وقف صحیح شرعی نمودند این عمارت لکشتا را بسرا کار فیض آثار حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه
 و علی آبان الطاهرین در سنه هزار و دویست هفتاد

مادۀ تارنج منظر محراب صا در تارنج نکار مرص مختصر هینما

خروانچ حشم فحصلی شده آنکه هست اسنان اورا مطیع روز کار او را دلبیل
 آن شمشک که در نظر جهاندار بندید چشم کرد و نش نظر و دیده عفلش عدیل
 دولت از عدلست بلمنت این در آنکه هست بر بقای دولت او عدل او محکم دلبیل
 شاک از غم نیاید همکس را نا بدهر همتا و روز مخلوقات را آمد کفیل
 چون بعزم ماوراء النهر شد از روی پادشاهی دل قوی از پاری و جلیبیل
 کرد منزل اندرین فرخنده جای با صفا شد ز فیض مقدس این چشمه شک بسلیبیل
 کشتن بر یاد رنگ و قوی ز بسیار است از هابون حکمش این دلکش بنای بدیل
 دور نه از جلالت این دلکشتا تر لکشتا این منقش فیض نکاری اگر بر چه میل
 جنت تمام در فرزند بهر تارنجشها این بنا فخر جهان و بن چشمه آب سلسبیل

تاریخ بنای مسجد را نیز بدینگونه بنامشده نظر در تارنج

شرفخ لقا فحصلی شاه آنکه میباشد فصا امر و قدرتی و سپهر و رنگ فرافسر
 شهنشاهی که میسایند شاهان چهارم بر راه موکب اور و بخا در که او سر
 ز فخر و مهر او باشد عباد رباع خار و کول زبذل وجود او آید چو خار و خوار سیم و
 خلاصی داد همد جمله اسپران مسلمانا بلسنج بخارا بر کشتید از ملک ری لشکر
 چو این ز بنید منزل شد مفر و کوشیا وزان فرخنده آمد طبع شاه معدک کشر
 مقرر داشت قلبر باشو این مسجد عا چه مسجد همچو باغ خلد روح افترا و جان پر
 فراز دل بر بحر ابدان اصحا قوی بلان سان کرد عشاق طاق امرویی دلبر
 غمخوار علو طاق ان ابوان کسرا و مکلذ باجیلای سنک او سر آت اسکندر
 ز سفک الشکر و فلک را کو بر کوهها ز جعل پایه اش حوت زمین را لزه بر پیکر
 عزیز چون شد تمام از بهر تارنجشها ز امر قبله عالم میباشد کعبه در بحر

اما تواریخ قدیمه متعلق بحیثیه علی امغان اسناز فرار ذبل میباشد

دبوز مویخ مشهور کوبد اسکندر بزک وقتی که بقومس رسید این ناحیه را چنان آباد و معرور
و پرنعت و علوفه و آذوقه فراوان دید که فصد کرد چندی عساکر خود را که بی نهایت خسته و کسل
بودند را آنجا اسایش و راحت دهد پس از چند روز اقامت در قومس رفع خستگی فسون بست
(جر جان) حرکت کرد و او کین منزل او بعد از طی چهار فرسخ راه دامنه کوهی که در دهنه دره انشا و انشا
بود و در خانه معنری موسوم به ایشی بونیث از این دره جریان داشت و وضع جریان آن با بطور
بود که ابتدا که از چشمه بیرون می آمد تقریباً ناشتد در غ محط مستقیم روان بود بعد کوه کوچک
سنکی که به پتیه پیشتر مشاهده شده است برخورد از آنجا نضیر در جریان آن بهم می رسید و از میان دره
سنکی عبور کرده بعد از آنکه از دره خارج و بجای که داخل میشد صحرا و همپاک نام پیل را مشرب و به پستان
(همپاک نام پیل اسمی است که بونا پنها شهر قومس را بدین اسم می نامیده اند و معنی آن شهر صد
دروازه است)

پولیب مویخ که در دو پست شش سال قبل از میلاد مسیح متولد شده و هشناد و دو سال
عمر کرده چنین مینویسد که آنتیوکوس سیم که یکی از سلاطین سلوسی بود وقتی که از عقب اربان
(اردوان) اول پادشاه اشکانی بطرف مازندران می رفت چندی در همپاک نام پیل (قومس) توقف
کرد و بعد در دامنه کوه لبونا که اول منزل او بجای مازندران بود رسید و کنار چشمه ایشی بونیث
که از کوه لبونا بیرون می آمد و بهین منزل او شد و از آنجا به سپهر نکس (ساری) رفت و شکست
فاشتی بفشون اردوان وارد آورد

چشمه علی دری

این چشمه از زیر سنگ صلب خاری که در طرف شمال شهر قدیم
ری واقع بوده خارج شده بجای جنوب جاری میگردد بنا بر تحقیقات و اطلاعات نگارنده
قلعه دری بندی که خلیفه مهدی عباسی بنا نمود بالای همین چشمه و روی نخند سنگ بوده
چنانکه حالا آثار آن باقی و نمودار است نیز احتمال میرود که قلعه طبرک همین قلعه دری بندی
بوده باشد و سایرین از این اسم موسوم ساخته باشند و چون در لغت فرس طبر بمعنی کوه
است چنانکه طبرستان بمعنی کوهستان است و طبرک با کاف که در فارسی علامت ضمیر است
معنی کوه کوچک است و این قلعه بر روی کوه کوچک واقع شده ممکن است بعضی از مورخین
ازین جهت این قلعه را طبرک نامیده باشند بعضی گویند منوچهر این قلعه را بنا کرده و برخی

قلعه طبرک را زبیده نوشته اند بهر حال چشمه علی دری در سوابق و سوانفا پام آب زیاد
داشته چنانکه داعی که در سنگ باقی و نمودار است گواهی میدهد لکن فوایتکه در بالای آن
حفر کرده اند آب آن را بقدری کم کرده که در فصل پائیز یک سنگ یا نهایت یک سنگ
و نیم آب دارد و این آب از موقوفات حضرت عبدا العظیم علیه السلام اسناز شهر طهران بدو
راه بزاویه مفلسه و فصبه شاهزاده عبدا العظیم میرود یکی راهی است بخط مستقیم و بیشتر
معمول راه دیگر از راه چشمه علی است که قدری از جاده مستقیم مخرف و بالنسبه دورتر است
چشمه علی فنیابین فصبه شاهزاده عبدا العظیم و آبادی و باغ دولت آباد که از باغات مبارکات
دولتی میباشد واقع است خاقان خلدا آستان فمخلی شاه طابا الله شاه که اغلب بحیثیه علی
بنفخ می فرستاد در سال هزار و دو و بیست و چهل و هشت حکم فرمودند در بالای چشمه علی
صفحه را هوار کرده بر روی سنگ نمثال ان پادشاه زبجاء را با بعضی از شاه زادگان
منفور سازند و بعضی اشعار در دوران صفیه کتیب کرده که از تاریخ این عمل خبر میدهد
چون تمام صور و اشعار را در یک صفحه مشهود و معلوم نمودن خالی از اشکالی نبود محض
تیبین و تشهیل عمل مادر یک صفحه صور را آشکارا ساختند و در صفحه دیگر اسامی صلیبا
صور و کتیب اشعار را آنچه باقی مانده مینگاریم تا گاهی به مطالعه کنندگان وضع
شمس و ظاهر باشد و آن دو صفحه در روز بعد بنظر هامرسد در این حوقلا اسم
چشمه علی را سوری نویسنده بقعه ابن بابویه در نزدیکی چشمه علی میباشد همچنین مقبره صفایه کتیب
قبل از حفره مضجرحوم حاج میرزا صفایه که از اجله مشایخ عرفا و ارباب دانش بود و در طهران بر حنایزی
پوسته جالب اثر فلج مشهوره در نزدیکی حنایز احسنجان سپهسالار اعظم و وزیر امور خارجه بنا نموده اند در حوالی چشمه علی است

چشمه علی شهر

فره اینست در کنار رودخانه فم قلعه و زراعتی دارد در کنار رودخانه کوهی است در رنگ
در سر کوه چشمه اینست موسوم بحیثیه علی و دره مخرج آب تقریباً ده کوه و ابان پائین از سطح
مثلاً یکی که در نهایت غلبان و جوشش باشد و گاهی از شدت جوش کف میکند و بقدر کجوب
از سر چشمه بالای آبد و بعد فروکش میکند اما پائین حالت است اما آبش گرم نیست و با وجود جوشش
سرد است و شور

چشمه علی حیدر

فره پائین در سمت شرق ملا پیر واقع متعلق بخوانین شاملوزراعت آن

بعضی از فئات مشرب میشود و اغلب دریم است می خانوار رعیت اینقره است قلعه خوبی محمد و لجان مشرب
فوج که از خوانین شاملواست و اینجا ساخته چمن و باغ دارد در خیابانهای باصفایست محل سکونت اهالی سرپتیه است
بلاق بعضی میباشد در مسلمان بقسمی زمین میگرد که راه عبور مسدود میشود و اینقره در مرد کزاز واقع
مجد و حاتم زمین خوبی دارد در بهار شکار کبک و اینجا پیدا میشود ناد و لک آباد شش فرسنگ است و سه
مزرعه دارد که همهای بخند در حوالی است

چشمه غلام از مزارع ناحیه فشار و دقانیات قدیم السنو و بلا سکنه است

چشمه فرخار از چشمه ها شاه کوه که مابین سمنان و دامغان و کرکان واقع است میباشد این چشمه در
دامغان جاری است و اغلب برای خالصه آبیاری مشرب میباشد

چشمه فین فین اسم دو فرس است از فرای کاشان واقع در دامنه کوهی که در بکر سخی شهر است مشهور
بکوه دندان هفت کله میباشد و فرس را فین علیا و فین سفلی مینامند و چشمه دارد که بعضی از فئات آباد
اگر چه چند چشمه در آن محل کشته شده ولی ظاهر چشمه باستانه فئات بهر حال از جاهای باصفایست و در فئات کاشان
و در هر جا معروف است چشمه تقریباً ده سنک مساحتی است در جلوان سلاطین موقوفه عارفان عالی پناه کرد
و باغات بسیار منازح نمود و نیز حکیم خاقان خلد آشیان فخر علی شاه نورالله مضمحه در کنار باغی در فین
عارف سلطنت ساخته اند که زایل الوصف محل نظر است از مالکات کاشان برای خرج مرمت این عمارت مبلغی
منظور و مقرر داشتند بعضی گویند کاشان سابق کسی است که در این محل بنای آبادی عمارت گذاشته
ولی سکنه درین باب بدست نیست بهر حال علاوه بر دو فرس فین بعضی علیا و فین سفلی آب چشمه فین به لاجر و سن
و ناجی آباد و در فین که از مزارع حومه شهر میباشد هر دو در هر یک قسمتی مخصوص دارند و قسمتی هم
بشهر میباشد در الحقیقه ده هزار نفر از اهالی که از این آب مشرب میشوند گذران مینمایند چشمه فین مشهور
بچشمه سلیمانیت شرح فین در محل خود مفصلاً بیاید

چشمه قلعه ابرار از چشمه ها طفر کجورد بلوک زرنده کرمان است

چشمه فاضی مزرعه جوزان ملا بر است در سمت شمال جوزان در دو فرسنگ دولنا آباد واقع جای سکنه
در دامنه کوه است پشته خانوار رعیت دارد و از الوار میباشد مرغ خوبی چشمه آبی دارد و زراعتش در بهار
در بهار ابلان بجهت تعلیف بلای جانمی آید

چشمه فاضی از مزارع قریه مرغان کاشان است

چشمه قصبان از دهان همدان و ملکه مرحوم ملا ولی الله است که از معارف عرفای عصر میبود

چشمه کازین فانیست قدیمی از جلگه کوچکی که زرنده لاری است از اعمال دماوند از طرف غرب
جاری بوده حالا اغلب خشک است گاهی نیم آبی میدهد و کوبند فرورفتن در آب آن برای بعضی امراض حاد
نافع است بقیه اهالی آن نواحی اگر لاریوت تنقیه شود و خیار آب خواهد داشت

چشمه کای در بلوک مانده است که مابین مغرب و شمال بجنورد واقع میباشد
چشمه کاه در پراست در کنار و قسیم بار منعلق بجنورد در زراعت آن آبی هوایش گرم پانزده خانوار
سکنه دارد

چشمه کزک منعلق بنوا و از جنوب بشمال جاریست یکچهارک آب دارد

چشمه کزنده از چشمه ها طفر کجورد بلوک زرنده کرمان است

چشمه کز از مزارع خنامان کرمان است

چشمه کاف منعلق بنوا و از جنوب بشمال جاری است نیم سنک آب دارد

چشمه کلستان از مزارع خنامان کرمان است

چشمه کرمشک از مزارع بلوک زرنده کرمان است

چشمه کنداب ملکی خوانین اسد آباد که خود ملک میان حد خاک اسد آباد و نو سپر کاشان و چند
است در جزو نو سپر کان مالکات میدهد این ملک دریم کاری است نهایت مرغوب لیکن حالا رعیت ندارد چشمه
در بالای آبادی است که ابان زیاده از یکصد جریب از ضلع مشرب مینمکند آب خوردن اهالی از چاه است
این ملک از رودخانه هم دور افتاده و بجز چشمه مرغوبه و چاه سکنه آبی بکنار چشمه کنداب مابین مشرق
و جنوب نو سپر کان و طرف جنوب کوه خان گز است

چشمه کنداب از مزارع شهر ولک آباد ملا بر است در سمت شمالی شهر واقع و دریم کار است مرغوب
دارد تقریباً دو سال است قلعه در آن جناب حاج میرزا احمد بنا کرده و موسوس بجنود آباد شده است

چشمه کیلاس از شهر شهلا مقدس بچمن قهقه چهار فرسنگ و از چمن قهقه چشمه کیلاس بچمن فرخ
میباشد چشمه کیلاس در فضای دامنه کوه واقع و تقریباً ده سنک با غلظت ناگوار از آن جاریست و وقت
حضرت رضا سلام الله علیه میباشد آب چشمه کیلاس در حوالی شهر آب سکنه کلستان ملحق شده از جنابان
صحن مقدس میکند و زراعت چشمه کیلاس چهار است آب چشمه کیلاس در شاه عباس بچمن مقدس آورده و مرغ
این چشمه سلاقی بسیار معنی است اطراف چشمه بنا نشانی و نه و چکن رو شده و چشمه زیاد عین است از برای
اشخاص نابله هم غرق شدن است از چشمه کیلاس بچمن کو باغ برادگان می رود

ج ش

چشمه لاجی منعلق بنواست از مشرق بفرج جاری و یکسنگ آب دارد
چشمه لای یکی از دهان دژوند و مسافت آن ناشهر دماوند تقریباً نیم فرسخ است بقصر پهلوان
 حسیخان پسر مرحوم احمدخان نوابی که ملقب بمحمدالملک بود میباشد در عین این ده که بنیست خانوار آن
 چشمه از طرف شمال غربی از میان سنگ پرون می آید که اغلب اوقات یکسنگ و نیم آب دارد و هر وقت
 که چون این چشمه از میان سنگ پرون می آید چشمه لا معرف شده اما احتمال دارد که چون بالا تر از این
 چشمه از طرف چشمه بنیست که بجلگه دماوند جاری باشد آن چشمه را علی گفته اند بعد از کثرت استعمال
 چشمه لا شده باشد هشت فرساز در افشان چشمه لا است انجاری کبوده و بید و بزر بزی و بعضی درختهای
 میوه دارد در آنجا جانی بسیار با صفا و هواش در تابستان ملائم و خوب زمستانش سخت است در
 یک تمام و یک مسجد و یک آسیاب است عاریتاً در آنجا چشمه لا یکی از چشمه لای پسر احمدخان در اینجا بنا کرده
 مجرای چشمه لا پائین سنگ مشابه سنگ پاهنی سبک و مختل سفید رنگ میباشد و از این جنس سنگ
 چون در اینجا زیاد است سنگین اطراف مزارع را با آن سنگها نموده اند و معلوم میشود که ولای بیشتر
 مجرای آب زیادی بوده که سابقاً از اینجا میگذشته بعد منجر شده زواعت در چشمه لا یعنی از چهارلی
 فرخ حاصل دارد ارتفاع چشمه لا از زمین هشتصد پاه میباشد
چشمه لوج از مزارع خندان کرمانست
چشمه مادی از فرای در این طهران است
چشمه ماسکینین از چشمه ها طغر کجورد بلوک زرد رنگ کرمان است
چشمه ماسکینان نیز از چشمه ها طغر کجورد بلوک زرد رنگ کرمانست
چشمه ماسک زرد هم چنین از چشمه ها طغر کجورد بلوک زرد رنگ کرمانست
چشمه ماسکوان ایضا از چشمه ها طغر کجورد زرد رنگ کرمان است
چشمه ماهی از مزارع خزل در دامنه کوه کرد سر فرخ و بنی خاوند واقع است لیکن خرابه و دیم کاد
 آب خوردن از رودخانه کاماسب بر میدارند زمین آن پست و بلند است چشمه کوچکی دارد ماهی در آن
 پیدا میشود در کوه آن فوج و نهو و کبک وجود دارد
چشمه مراد از مزارع طبرس مسنامن محال فایناست
چشمه مرغقان دره منعلق بنواست از جنوب شمال جاری و یکسنگ آب دارد
چشمه معدن اسک از جلگه رینه تقریباً سه هزار قدم که پائین می آید در رینه سنگ سنگی است

که ابتدای

ج ش

که ابتدای آبادی اسک از اینجا شروع میشود سمت جنوب بخند و اسن کوه چالک و ذوق چشمه آب
 معدن بزرگ اسن از دامنه سمت جنوب جریان دارد این چشمه تقریباً یک است از مصلح طعام و آهک
 زیادتر و قدری زجاج و کمی گوگرد فورانی که داود از اسپد کار بونیک یعنی هوای غالی اسن این آب معدن
 که از چندین موضع میجو شده و سنگ بنظر آید اما آنچه جریان دارد و داخل رودخانه لاد که سر چشمه است
 است میشود زیاده از یک سنگ نیم نیست اجزای معدن و اجرام از خونی است که منجر میشود چنانکه حالا
 از بس در خانه نامین چشمه نلی که تقریباً سی ذرع ارتفاع دارد و قوس محیط او پانصد ذرع میشود از
 اجرام و مواد این آب تشکیل یافته است آنچه از این اجرام محال موجود است بواسطه لطافت اجرام دیگر
 که جزء هوا شده است همان آهک فقط است مثاید قدری گوگرد و نمک هم باقی مانده باشد و این آب کمی
 معدنی دارد دور منبع این آب دیواری کشیده شده و بخار و عفویشا بوساطه اسپد کار بونیک
 جداست که اگر سر آن چشمه باز نباشد و شخص غیر معناد علی الغفله وارد شود مبتلا بصداغ میشود بلکه
 بعضی اطباء دو چار سکنه میکردند کارند و فنی که چادر پوش روی آن زده شده بود و هوای
 آنجا حس غفله وارد شده زیاده از دو دقیقه طول نکشید که دو چار صداغ منحنی کرد بد حالتم
 تغییر نمود و این از اثر اسپد کار بونیک است که در آب میباشد
چشمه معدن ساو جلاغ مکر در کوه قصر فرهاد در سبصد قدمی پل ساو جلاغ چشمه از
 بالای پنه میجو شد آب آن طعم زاج سفید دارد پس از قدری جریان میجو میشود و سفید است و
 این آب میجو شده برای درد دندان نافع میباشد
چشمه هرچین اسم یکی از مزارع فایناست
چشمه نعل از مزارع کوهستان سپر جان کرمانست
چشمه نعمت از مزارع کوه غر کرمان است
چشمه ننگ از مزارع طبرس مسنامن محال فایناست
چشمه ابای فرهاد است فرای دره جز من محالات خراسان واقع در پای کوه الله اکبر آستان
 کوه جاری اهلیش کوسفند دارد و زراعستان دیم کادی است
چشمه سیر فرهاد است فرای دره زنجان قدم التوق ملکی خورده مالک هوالبشیر پل
 زراعش دیمی و آبی است بقصر پهلوان کوه واقع و چند چشمه در محاد دارد که صفتی آنها را مشرق
 میسازد سکنه آن بنیست خانوار

چشپن از فرای بهر رود زنجان و قدیم القسوق ملکی نواب ولا رکن الدوله محمد بنی نیراوار ملک
مشهور سربند است مشقت هشت خانوار رعیت دارد زراعت آن غله است بی و آبی که ماز و دولنا باد
و در وقت شرب میشود در میان کوه واقع هواش بیلانی و ابل اینانلو انجا بیلانی میکنند

جعدان از محلات اربعه اصفهانست

جعفرآباد از توابع بلوک ارسجان فارس است طول جلگه این بلوک پنجاه فرسخ و عرض آن
هفت فرسخ مساجد متعدده و پنج شش حمام دارد زراعت صیفی و شتو و بیا این میوه جان سربس
این بلوک خاصه اناران بسیار خوب است آبش از قنات

جعفرآباد مرز عرابستان دولت آباد ملا بر جزئی باغات دارد زراعتش آبی و ملکش ارباب

جعفرآباد از توابع بلوک بیضا است طول جلگه این بلوک از مشرق مغرب زیاده از ده فرسخ
و عرضش شش فرسخ آبش از چشمه و قنات مساجد متعدده و پنج شش حمام دارد

جعفرآباد از فرای مرز جیدر است واقع در جنب رودخانه چند سال است قناتش رسیده
شده جزئی آبی جاریست باغات آن خشکیده است جعفرآباد اسم یکی از مزارع قم است

جعفرآباد بنر از مزارع مرز جیدر است آبش از قنات و جدید القسوقه خانوار رعیت دارد

جعفرآباد اسم یکی از قلاع بجنورد است سی خانوار سکند دارد هواش گرم سبز زراعتش از آب
رودخانه مشروب میشود

جعفرآباد مرز عرابستان چناران و عفران لوحید بالقسوق آبش از قنات و سکنداش ده
خانوار است

جعفرآباد از فرای ولا پشته شیز است خالصه دیوان آبش از قنات ولی یکی مسدود در تریکی
کویر واقع و ده خانوار سکند دارد

جعفرآباد از فرای وچان (خوشان) است بیست خانوار سکند دارد

جعفرآباد بنر از فرای قوچانست پنجاه خانوار سکند دارد زراعتش از قنات مشروب میشود

جعفرآباد مرز عرابستان توابع بلوک در بقاضی نیشابور در سمت شرق بلده در سه فرسخی
واقع زراعت آن از آب قنات مشروب میشود هواش سرد و در تابستان معتدل است قدیم
القسوق و بیست خانوار سکند دارد

جعفرآباد مرز عرابستان بلوک ریوند نیشابور در جنب فرهنر شاد واقع زراعت آن

از آب قنات مشروب میشود قدیم القسوق و خالی از سکند است هواش در زمستان و تابستان گرم است
مرز عرابستان انجا طیس مسلمان محال فایناث

جعفرآباد مرز عرابستان از فرای اسفاباد از اب در دهانه دهند زراعت مشروب میشود ملکی
مرحوم محمد و لجان نظر پیا صد شاتر ده نفر جمعیت دارد

جعفرآباد اسم دو مرز عرابستان کانتانجمله جعفرآباد ملکی حاجی سید جعفر طباطبائی تاجر که
جدید القسوق در دفر سخی شهر در دامنه سنکلاخی است که اراضی آن از جهت عمل آورده و فواید جاری است

و باغی با صفا مشجر و احداث کرده و اینچه عالی در باغ عموده که در وسط عمارت حوضی است که ثلث آب قنات
وارد حوض میشود و در ثلث از دو طرف میوه درواز کنار اشجار صنوبر سفید در جاری شده وارد

اصطخری میشود که نظر پیا چهل و پنج ذرع طول و سی و پنج ذرع عرض و نیم عمق دارد و اطراف آن
از هر سمت درخت غرس شده و در کنار آن باغات و عمارت است اغلب اشجار انجا فواید بسیار است

زمینی چندین نذر در ولی حاصل درختی آن بد نیست
جعفرآباد از مزارع بناسرکانت

جعفرآباد از بلوک چارده که سمت جنوب بجنورد واقع است بسیار است

جعفرآباد از مزارع زبدا باد سپر جان کرمانست

جعفرآباد از مزارع سعیدآباد سپر جان کرمان است

جعفرآباد بنر از مزارع سعیدآباد سپر جان کرمانست

جعفرآباد از مزارع نصرآباد سپر جان کرمان است

جعفرآباد از مزارع بلوک زرنند کرمان است

جعفرآباد از فرای شاهرود و وسطام است در رشته قنات مختصر دارد و قلیلی باغات
جو کندم آن خوب میشود عده سکند نظر پیا صد و پانزده نفر است

جعفرآباد حور امین از فرای بلوک غار و قنات فواید بسیار است
جعفرآباد اسم دو مرز پاز فرای بلوک ساوجبلاغ طهرانست

جفر آباد از فرای بلوک و رامین طهران است

جفر آباد جگل نیز از فرای رامین طهران است

جفر آباد صدگر نیز از فرای و رامین طهران است

جفر آباد از فرای بلوک شهر پار طهران است

جفر آباد شمیران فرقی بسیار با صفائی است و صل بدربند شمیران قدیمی است از

نیز این واقع و بخوش هوای معروف است

جعفری دو فرسخ میباشد در محال شبلیب پستش که چهل و هفت خان و تخت دارد که عده

نفوس آنجا در وقت هشت نفر است

جعفری فرقی است از بلوک در بقاضی نیشابور در سمت غرب بلوک و در چهار فرسخی آن واقع

و اغلب از آب خان مشرب میشود و در زمستان سرد و در تابستان گرم قدم التمش است و

پانزده خانوار سکند دارد و زراعت صیفی و شکر دارد

جعفری مزرعه است از محال فانیات

جکی از شامی که بیاد کوبه می آید اسم یکی از چار پارخانه های این راجگی است

جعلقیان اسم یکی از فرای بلوک جوه فارس است

ججین متعلق به محال تار بجراصفهان است

ججالبک از دهان کرمانشاهان و مشهور بدلاکت است

ججاق (یا ججق) صاحبزاده القلوب کوبد آب جغتو از کوه های کردستان مجذوب و در پستگاه

بر میزند و بر دهانه کوه کشته با بنهر صافی و آب جغتو (نفتو) ملغوشه بدیای شور طسوج که دریا

ارومیه باشد هرگز طولش نیست پنجه سنگ باشد و رودخانه صافی بر چشمه اش کوه سهند است

و در زیر مراغه داخل نفتو میشود و سر چشمه نفتو از کوه های کردستان در حوالی دره ستامی باشد

داخل جغتو شده بدریاچه طسوج میریزد و طولش پانزده فرسخ است

نکارند کوبد جغتو قبل از استیلا می مغول موسوم بزیر رود بوده مغولها آنرا جغتو نفتو نامیدند چنانکه

داخل

در ساحل جغتو ما بین عساکر موسی خان و ارباخان مغول رود موسی خان غالب آمد و در سنه هفتصد

و چهل و یک سلیمان خان مغول از نبر عازم شده و امیر شیخ حسن چوپانی بانو خان مغول که بسمت آنجا

می آمد در ساحل رود نغونو باور سپید نلانی فریقین شد

کی نبر هندی که بهلمی ملک صاحب در عهد خاقان مغول فتح علی شاه طاب الله ثراه با بران آمد در جغرافی

ایران که نالیف بوده کوبد جغتو از اعظم نهر های آذربایجان است که هر چند آنرا مندا و جویان ندارد اما

عظمت آن که نیست منبع آن از کوه های اردلان است جریانش به شمال است تا داخل دریاچه ارمی میگردد و پیش

بدریاچه هفت فرسخی مراغه است ما هپهاست که یک ربع و نیم طول آن است و درین رود هست صید بسیار

مصطفی جلوی رود جغتو و جغتو و نغونو و نغونو مینویسد

چجاد یکی از فرای بلوک که مفرود فارس است طول جلگه این بلوک از مشرق مغرب شش فرسخ و عرض

آن سه فرسخ و زراعتش از رودخانه کرمش و به پیشود شلوك کاری زیادی دارد چار پنج حمام و چهار پنج

مسجد در این بلوک هست

چخار فرقی است از توابع کوه کیلویه فارس

چخله از فرای بو شهر است

چخاکوب از فرای بلوک بسطام کرمانشاهان است

چخان از فرای بلوک جویم و بیله شهر فارس است این بلوک کرمسود میانه جهرم و لارستان و مشتمل

بر بیست و دو فرسخ طول جلگه این بلوک از شمال بجنوب و سه فرسخ و عرض پنجه فرسخ در بعضی از فرسخ است

حاصل غله و سایر جویم و پنبه و لبنان کوبد دارد

چخنائی اسم یکی از محلات نواست

چجند اسم یکی از قلاع مجبور است زراعت آن ابرو از چشمه مشرب میشود هواش معتدل است

چهار خانوار سکند دارد

چجر از مزایع محمد آباد که کجا که نشین دره جز من محالات خوانند میباشد

چجر فرقی است از بلوک استر آباد از رود آب مشرب میشود و بکصد و سی فرسخ است

چجوق سعد که بخور سعد هم مینویسند از فرای مراغه شرور است در سنه هفتصد و شش در انجیل

الوند میزانی مکان پادشاه اسمعیل جنگی نموده است

چجاکلان از دهان کرمانشاهان و نزدیک بطان و سطام است

جغتو

جفت رودخانه است که از سپا کوه کردستان جاری شده در نزدیکی مراغه داخل نهر صافی شده
بلند با چاروی میریزد نکارند که بدان همان رودخانه جنواست که بعضی جفت نوشته اند
چفتان متعلق بطارم است

جفتکوس از مزارع قم و نزدیک شهر است ملک خدام آستانه حضرت معصومه سلام الله علیها
و سالی شصت فرسود و در آن کشته میشود چنانچه از چهار جمع مزارع قم بهر است

چقلان اسم قلعه است از قلاع دره جزین محال خراسان

جوق یکی از قلاع بجنورد است واقع در کوه خاکی زراعستان دیم و آب از چشمه دارد هواش معتدل
سکنه آن چهل خانوار

جوق قریب است از ناحیه فرا بر جلوی زرعستان دیمی و آب از چشمه مشروب میشود
هم دارد هواش بسلامت سکنه آن چهل خانوار است

چقابل مزرعه است در پاپن کوه کتر و شرقی و سه فرسخی نهاد است که خاکی آن بفرسود متصل بجا
برو جرد است در کوهستان واقع و زمین آن بر خاکی بسیار میشود در طرف جنوب چشمه ای دره
دارد که در وقت باران مشهور بدیده باغ اسرارضوان وصل بکوه میباشد قدری از آن را
از آب چشمه مشروب میشود باقی دیم کاواست قریب و پست بفرسود دارد

چقاخورد از محال اربعه اصفهان است

چفاسرخ پشته است میان باغات و آبادی شهر کرمانشاهان چقیم انداز بسیار خوب دارد همه
خانه و مسجد و بازارهای شهر بدیده میشود

چفان یکی از قریب جوشانست مشتمل چهار مزرعه در خانه دارد که داخل دروازه میشود
زراعستان دیم و در اطراف قلعه است و پست خانوار سکنه دارد بسیار از آنها نیکو میکنند

چفراشو قریب است از بلوک دیونند پشته بورد در جنوب بلده و در یکفرسنگ و نیمی آن واقع در
مشروب از آب فشان میشود هواش سرد و در نایبستان معتدل دیم النشوق محصولش
کندم و جو میباشد

چقماق از قریب بجنورد و در شرق واقع زراعستان از آب فشان مشروب میشود قریب
چهل خانوار سکنه دارد که بعضی بلوک اند و در ملک بقریه مشرب

چقماق اسم دره است واقع در سمت شرق دره میانکه یکی از دهان ملاپراست

سه انگ خالصه سه دانگ را باو است چشمه آبی دارد رعایای دره میان در آنجا زراعته میباشد
زراعته دیم و در زمین پیلای سخنی است بر فزاید در نایبستان هواش خوب ناد و ک آباد
بجنورد سکنه راه است

چقماق از قلاع بجنورد است زراعستان دیم و هواش بسلامت سکنه آن دیم
چقورا از مزارع میان ولایت حول و حوش شهر مشهد مقدس واقع در میان کال فدیما النشوق با
آب فشان مشروب میشود

چقوبویش از قریب سمرقند زرعستان فدیما النشوق ملکی خورده مالک ده خانوار و عقیقه
محصولش غله دیمی و چشمه دارد که چند قطعه بوجنه را مشروب میکند بعضی صیفی کار هم دارند این قریب
در کوهستان واقع و هواش بسلامت است

چقوکل از قریب شادکان من محال رضافدس فدیما النشوق سکنه آن در وازده خانوار و از رودخانه
کشف مشروب میشود

جکان بعقیده صاحب معجم البلدان محله است نزدیک دروازه های هرات
جکانیستا از مزارع طبرستان من محال فایناستند حالا باهر میباشد

جکران بعقیده صاحب معجم البلدان فصبه خاکی سجنستان است بعضی جکران نوشته اند و چون
ابو سعیده رعایت نیک صرف را کرده جکران نوشته من قول او را معتبر دانستم

چککلو از توابع بلوک بیقنا فارس است

چکنه دو فرسنگ است در سر کلا پت بنشای بورد یکی با چکنه علیا میگویند دیگری با چکنه سفلی
دیوان و فدیما النشوق هواش سرد و سبزه از آب چشمه مشروب میشود

چکین اسم رودخانه است در جرجان
جلاباد صاحب معجم البلدان گوید جلایا دمعری بکل آباد است آن سابقا اسم محله بوده در بنشای بورد

جلاد از قریب بلوک جویم و پست شهر فارس است

جلال آباد نیز از قریب بلوک جویم و پست شهر فارس میباشد
جلال آباد از قریب بلوک خفرک و مرقدش فارس است

جلال آباد نیز از قریب بلوک کربال فارس میباشد
جلال آباد مزرعه و قلعه است در رتبه حرام بنای قلعه از توابع الاحسام السلطنه سلطان

مراد برناست آتش از چشمه چمن شاهي هوايش گرم است و تفریح با پنجاه نفر سکنه دارد
جلال آباد از فرای بلوک در بقاصی پشاور بود و سمت شرقی بلده در قمر سنگی واقع در اعلا زاب
فناش مشروب میشود هوايش در زمستان سرد و در تابستان گرم است فلیهم السنو و پانزده خانوار
سکنه دارد

جلال آباد دو مزرعه است در ناحیه فشار و در فاینات یکی در جلال آباد علیا و دیگری در جلال آباد
سفلی میگویند این دو مزرعه در فلیهم السنو و مشروب با زاب فناش هوايش سرد است و سکنه اش در خانوار

جلال آباد از فرای برکوه فاینات است سکنه آن تفریحی است و سکنه اش در فلیهم السنو

جلال آباد از مزارع فربه نوش آباد کاشان است

جلال آباد از مزارع سعید آباد سپهر جان کرمان است

جلال آباد دو جلال آباد است کوچک و بزرگ و هر دو از نواح بلوک را و کرمان است

جلال آباد از مزارع دشتاب کرمان است

جلال آباد از مزارع بلوک داین کرمان است

جلال آباد از مزارع فدیه بلوک زرنده کرمان است هفتده خانوار سکنه دارد

جلال آباد از مزارع هیر و شهر بلوک زرنده کرمان است

جلال آباد از دهات پستانانست بنای جلال آباد قدیمی یعنی یکی از نارنج (نارنج) قلعه ها

که دره بان شهر ناهدا بود و از اینجا که شهر ناهدا گسیب بزرگ بود و چند بنی نارنج قلعه اش
آثار و علامت آبادی ناهدا طولاً از جنوب با شمال دو دوازده فرسخ و عرضاً از مشرق بجزر فرسخ
کویند که شاه سبزی این شهر را نموده و پس از آنکه زمین را سفند بار و دیگران بنای خرابی سیستان را
کنداشتند شهر ناهدا هم خرابی و در آمد و ول امر میبود یکی آنرا منهدم ساخت پس از دو و بیست سال
مردم بند بروج در میان خرابیها بنای ذراع و آبادی را گذاشته از جمله ملک جلال الدین خان
پیر ملک بهرام خان معروف بیکانی قلعه جلال آباد را آباد نموده قلعه و دارک مستحکم و خاکریز خندق
و چهار دیواریان و چهار سون ساختند و نسبت بسایر دهات پستانان قلعه جلال آباد بقاعده
بناشد بکبرتری می رفیع در وسط ارضه دیده بان و مستحفظ است شصت سال قبل جلال آباد
پای تخت حکومت پشاور و چهل و دو مزرعه پشاور جلال آباد بوده در اواخر عهد حاکمان
مغفور صفی شاه طاب الله شاه طاب الله بلوچ سریند و طاب الله شکر که با هم همدست شده طاب الله

بکافی را از سیستان بیرون کردند و قلعه جلال آباد را خراب و دهات را در میان خود تقسیم نمودند
تقریباً چهار ده سال قبل که حکومت سبستانا بپیر علی خان حشمتی الملک راجع شد جلال آباد را آباد کرد و قلعه
ارک خرابیست در بروج وسط ارضه را حشمتی بد باقی تعمیر نموده اند حال جلال آباد قصبه مغربی میباشد
و باصله و هجده خانوار رعیت دارد که عده نفوس آنها تقریباً دو هزار و شصت هفتاد نفر میباشد
بکباب جام و دو مسجد در میان قلعه و دو باب در بقلعه بقاصه پنجاه فده بکباب مسجد مغربی واقع
است چهار اصله درخت کوره که اطراف مسجد است دوره هر درختی دو ذرع و نیم و دو ذرع و یک ذرع
و سه چارک و ارتفاع آنها بیست سه ذرع و هجده ذرع و شانزده ذرع و چهار ده ذرع و این نوع درخت
کثر را در سبستانا هرگز نمیکند و گویند فده مکه حضرت امام ثامن ضامن علیه السلام میباشد و در سبستانا
مربوب چهار پارچه سنگ سلیمان است که یکی در وسط نبر و یکی در نیم و یکی در نیم و یکی در سبستانا
دارد بالجه جلال آباد در سمت مغرب بود هر چند در چهار فرسخی این رود واقع است در نهر همان سبستانا
فریب جزو جلال آباد است اول دولنا باد دو تیم ده رند سبستانا چهارم ده دنگی پنجم ده فزانی ششم
ده بروج یوسف هفتم قلعه کولک هشتم ده عباس نهم ده کبر آباد دهم ده ابراهیم یازدهم
ده مسترخان دوازدهم ده نیتیک سیزدهم ده کلونجی

جلال آباد یکی از فرای نرهایس و خاصه دیوان می باشد هشتاد و شش خانوار رعیت دارد و
آن خوبت هم چیز بجای می آید سکنه علاوه بر رعیت مالذاری هم میکنند کاهای مقبول فشنک کارکن و
غیره دارند

جلال آباد بعقیده صاحب معجم البلدان اسم قلعه است در قومس

چلاو با چلاون صاحب تاریخ طبرستان در ضمن غزنیها میگوید بنی طبرستان گویند حضرت
صاحبفران از بر که ناشر راه سرخس بولاشنا آمد از مشی علی بهادر و سونجک بهادر و بیشتر هادریم
منفکای صفت شکر آراشته در موضع کراخ بغراول امر ولی رسیدند و جنگ سختی پیوسته بیشتر
نبری در همان رسیدند و دودندان و از بنی برآمده با وجود این زخم خصم خود را بدست آورد و سرش از
تن جدا کرد و پیش حضرت صاحبفران آورد آنحضرت بر جلا و ناهدا و فرزند کرد در موضع کراخ بر سرش
باور زانی داشت قلعه بر رون را بچنگ گرفته کوفال انرا بسا سارسانندند و بر آه چلاون و ناهدا

از آب کرکان گذشتند در نواحی که بود جامه شاسمان نزول فرمود

جلالوند بعقیده صاحب معجم البلدان قصبه است در پلک تم

یکی از بلوکان طبرستان
و ما زنده را است الحال
بتول منشی الملک است
قلعه بسیار قدیم گفته
دارد

چنانچه شنید از فرای در امین طهران است
جلد باقان بعقیده صاحب معجم البلدان فضیله خاک مرو است
جلد نجف نیز بعقیده صاحب معجم البلدان فضیله است در نجف می رود
جلدک از مزاج و فرای همان ولایت شهید مقدس و مسافران فاشهر دو فرسنگ
 زراعتش از آب فشان مشروب میشود هواش معتدل جلد که حکیم فاضل کیمیائی صاحب کتب و
 مصنفات مشهور در علم صنعت کیمیا ظاهر منسوب با پیغمبر باشد و از مضغانات و زراعت آن
 فی شرح الملکشی شرح معتدله بر دیوان شندور الذهیب حکیم ابو الحسن اندلسی و نایب الفکر فی شخص
 عن احوال الحجاز و بلاد المشرق قانون طلب الاکسیر و شمس المیزان طرح الاکسیر و مصباح فی علم المقناح
 و برهان فی علم المیزان و ستر الکتون در شرح رساله بیون و شروح و رساله دیگر است
جلد جند اسم فریبه است از فرای بلوک فرج رود فرزند کوه مازندران
جلد فاج دو موضع را جلفای نامند یکی محلی است در ساحل رود ارس که جزو پنجون محسوب
 میشود و جلفای حقیقی همانست الان هم همین اسم معروفست از اشخاص فقه که از جا را دیده اند
 چنین مسجوع شد که فرستان کهنه و آثار خرابه قدیمی زیاد در آنجاست معجزان مرد و دره دزو
 بلوک کرک را از روی این بطرف پنجون معبر جلفا مینامند این جلفا را اسکج جلفا میگویند یعنی جلفا
 کهنه و آن از شهرهای قدیم و در عوالم ایتام موسوم به آریام من بوده در دامنه کوه بطول واقع
 و مشرف بر رود ارس است چند قلعه کوچک که پیشتر برج شهابت دارند را طرف این شهرهای محظوظ
 آن ساخته بودند بعقیده بعضی از مورخین از زمان است که این شهر در زمان آبادی چهار هزار خان
 داشته و آثار خرابه که پیدا است گواهی میدهد که شهر خلی قدیمی و معتبر بوده است اما عجیب است
 که با وجود نزدیکی رودخانه مطلقا باغ و اشجار ندارد مگر تبر روی رود ارس از معبر جلفا پل سا
 شد و معدوم گشته است چنانکه مشاهدن مسافر فرانسوی فرار و ششصد و هفتاد و سه مسیحی
 یعنی نود و بیست و هفت سال قبل از این از رود ارس از معبر جلفا گذشتند پل خراب بوده و هم او
 مینویسد که بیست سال قبل که ناو رینه مسافر دیگر فرنگ از آنجا عبور کرده او هم پل دیده در زمان
 که عساکر امپراتور کورکل از پل جلفا عبور نمود پل که باقی از بنای آن پل است نامی بوده بر فرار و معبر
 مردم میبوده و عبور عساکر امپراتور از پل جلفا معروف به پل ضیا الملك مطابق است با سنه
 هفتصد و هشتاد و هشت هجری و در ظفر نامه تپویی نگارش شرف الدین شرح آن مفصلا مسطور
 است

و معاین عبارتش و در ذیل نقل مینمایم
 شرف الدین جلفا را جولا هم نوشته که در پل ضیا الملك فطره است که در زب طانی بکون کرد و در طوائف
 و کسی نظر آن در جهان نشان نداده چیدر و لا پت پنجون بقرب فرجه جولا هم که در اینجا از دامنه کوه میگذرد
 پلی از سنگ تراشیده در غایت استواری و استحکام و نهایت همواری حسن نظام بنوعی ساخته و پراخته اند
 که صندل و عسل و دراک از مشاهده آن چنان میماند و از جمله طافهای آن دو طاق چنان عالی و وسیع افتاد
 که عرض یک پنجین شصت گز باشد و پاره و از آن یکی که قدری نیک تر است و در وقت آب میخورد اجناس طافه
 و پنجاه و پنج کوزه ای است که در زمان طغیان آب به بل از طاق بزرگتر میکند و که متصل است بکوه و فرزان
 چنان بکوه پیوسته که در آن عالی مانده و آن را کاروانسرا ساخته اند و از هر طرف پل دروازه از سنگ بر
 آورده اند و بغایت خوب برافراخته اند
 حال در حوالی جلفا طرف خاک منقطع بر و سبب خانه و تلکراخانه و محل سکای سرحله را ساخته شده و از این
 طرف ابران در خاک کرک زمین همین منوال
 اعلم حضرت شاهنشاه ایران ناصر الدین شاه خلد الله ملکه دو مرتبه از معبر جلفا عبور فرموده اند یکی در عهد
 صبی و زمان ولعهد بود که بجهت ملاقات امیر طووس نکلائی مرحوم که با پروان آمد بود نشرف عبور کردند
 سفر در ماه رجب سنه هزار و دویست و پنجاه و دو و از معبر جلفا عبور فرمودند و ملز مین رباب معلی عینی خان
 فاجار خالوی پادشاهی امیر نظام محمد خان زنگنه و حاجی ملا محمود معلم خاصه میرزا علی قزوینی امیرانایک
 مرحوم) و محمد طاهر خان فرزند بی وکیل و میرزا محمد حکیمباشی بودند دفعه دیگر در غزمت و کبها چون در سفر
 تالیف نگهستان بود که روز سه شنبه چهارم جمادی الاول سنه هزار و دویست و پنج از معبر جلفا عبور
 فرمودند و ملز مین رباب علی در سفر جناب اشرف امجد حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله سپهسالار اعظم
 و جناب عصمتا الملك و جناب ناصر الملك و جناب امین السلطان و جناب کز طووسان حکیمباشی مخصوص اعلم حضرت
 هاپون و هم بقایان امیران خور و حکم الممالک و اجودان مخصوص امین السلطان و خان محقق و جعفر فلجان
 غلام محمد باشی و فتح خان سپه مرحوم فتح خان امین الدوله و ناظم خلوت و قاضی علی آبدار باشی و آقا
 میرزا محمد و حاجی حسن آبدار و حاجی محمد بودند و بنده نگارنده نیز باین شرف مستعد بود
 اما جلفای دیگر از محل خارج شهر است مشاهدن مسافر فرانسوی که در زب ان سلطنت شاه سلیمان
 دمشق و قارن سنه هزار و هشتاد و هفت هجری در ابران بوده که بزرگترین محل خارج شهرها
 در بنا جلفای است که بکلیت بیخ طول و بیرونیکر بیخ عرض آبادی است و از عبارتت از دو محله

سلیمان

جلفای عتیق که شاه عباس بزرگ بنا کرده و جلفای جدید که شاه عباس ثانی ساخته جلفای جدید
 از هر عجزه امیناز و برتری بر عتیق دارد کوچیها موسومند و در اغلب آنها اشجار غرس شده اما
 داخل خانه های جلفای قدیم بواسطه مکت سکته آنجا بهر است در فصل زمستان علی الاضال آب در محلات
 جلفا جریان دارد اما در تابستان بنوبه و هفت استیخ کوچیها دارد که امندا آنها از مشرق مغرب است
 یعنی از کنار رودخانه بطرف کوه بعلاوه کوچیها کوچک هستند که از جنوب بشمال میروند و بان کوچیها تقاطع
 کرده است از آن خوب و چند جام و دو کار و انرا و یک میدان و بازه کلیسا و یک مکتب خانه مجیده اطفال انکور
 و یک مکتب خانم موسوم بکوزه و آن که مدرسه دخترها میباشد در جلفا یک و یک و یک است و در عتیق
 میباشد کلیسا جلفا سابقا بسبب معابد ارامنه ساده و بی نقش و آرا بود یکی از بخارا ارامنه که از جلفا باقی
 سفر کرده بود و کلیساها آنجا را دیده در مراجعت کیش را مجبور کرده تا حکم داد کلیسای جلفا را بطرف معابد
 کافر لیک منقش نموده تصویر زیاد از پیچان و آینه خوشان بدو ابرو رسم و سقف را منقوش ساختند این قشره
 خیلی اسبب و هن شده باین معنی که مسلمانها بطور غماش او را معبد میپوشند و نمیتوان در برابر روی آنها
 و از دیدن این تصاویر عیب و بان را لغز میگویند که بقیاسل و هیاکل سجده کرده و نضاد بر در پیش میباشد
 و فنی که من در جلفا بودم دو سه مرتبه ارامنه بر خود حتم کردند که نضاد و بر با عوسان ندانما از سر این که مسلمان
 نسبت با آنها منقش شوند که یکی از اسباب خوشی و غماشای آنها را از دستشان بدر برده جو را اقدام با بنکار
 نمودند سه هزار و چهار صدالی سه هزار و پانصد خانه در جلفا هستند بیونانیکه در کنار رودخانه است بی
 عالی و منقش میباشد و شب بچهارت سلطنتی است شاه عباس اول و شاه صفی اول که زیاده میل با ارامنه
 خانه های آنها همانی مرفیه و حال این منزل آن وقت بخارا رمی نامکت و ناچر یک در دست سصد هزار تومان
 دولت داشته باشند با داشت
 اشوی

در میان بخارا رمی ناچر یک در مکتب داشته باشند به باشد خلاصه آنچه بدقت ملاحظه شده اینست که
 در ماه ذون سنه هزار و شصت و چهار مسیحی که مطابق با سرطان سال هزار و سنه ده هجری را مندر از جلفای
 کهنه که کنار رود است شاه عباس بزرگ کوچیها بنده با صفهان آورد و در جلفا سکونت یافتند و بی الحقیقه
 جلفای صفهان را هم اکنون باید در عداد بلاد شمر نه محلات و اگر نه در کنار و وصل بشهر صفهان بود
 معتبر و آباد بقلی آمد چهره در نیرمان که ظاهر از آبادی آن کاشه باز داری محلات و انبیه معتبره و باغات با صفا
 و از جاهای خوب تر و دیناست

نامه شاه سلیمان صفوی بامیر اطورد و لشاطر پیش نوشته و مدخلی بجلفا دارد سواد این نامه در کنار
 از دفتر وزارت خارجه اطرد پیش استنساخ و در یافت نموده درین محل ثبت میباشد
 در آخر سطر سیم از اشعای کاظم فرخ چپار زینت کاغذ شاه سلیمان مهر کرده (سلطان جهان وارث ملک سلیمان)
 مهر مهر و ناچار در تاج حسبی الله اللهم صل علی البقی و چهارده معصوم دور مهر کرده شده تاریخ
 مهره بقر است

الله الرحمن
 لئولئلس پادشاه
 هو الله سبحانه

لطایف لطفا نامها و شرایف نفقات محبت سما از روی کال داف و داد و غایت صدق و اتحاد با او
 تعظیم و تکریم و اشام اعزاز و تقسیم بجایب صغیرت محبت شریف و صوبت و ارفاق عالی دای ۲
 المانیه و زو مانیه و هوکار تبه و بهیمیه و الماسیه کراسنه و الکلا و نینه و اسرتیه و پور کوندیه و برابانسیه
 و کار نینه و کار نیل و مراویه و لوکسان برتی و دو لایب سبزه تبه و سر شم بر تبه و نکر و سوسو تبه و هسرتیه

و فرانس و فرانس

غیر و کاپات انقاد نموده مکشوف رای مهر آرای و مشهود ضمیر منیر اثر انجلا مسکر دانند که ششم
 شمامه نامه مؤالفه خنامه که درین و کلا بوسله شکفتن از هزار مبارک با دجلوس وجود مقلدس بر و درنگ عرش
 فرسای شاه و شهر یاری و دادن داد تحت سعادت بنیاد بصد زان اشرف فادس در صدر عظیم القدر
 معلای بارگاه سلطنت ناچداری یاری باوی از شاخسار خامه مودت غیر عطر بی بی جامع اثر و جهان کعبت
 ریزه موافق که بیان شده بود بزم ارم بسط حبت نشان و محاف خلد شاکل بسو عنوان در و نون و بهای
 بیایان افزود و بوی مجید کلزار مؤانست درین بنازه دماغ محبت بی انداز را عجز موز غوغ بعضی
 مرابست که بزبان قلم دوستی رقم جریان رفته بود انشاء الله لوازم آن در وقت خویش بشاید بعمل خواهد آمد

وایمانی که در خصوص رجاء رفاهت پادربان کر بست سکنه دار السلطنه اصفهان
واذن بخند یک نپسه که در مقام جولاه نام اینجا جهنم ایشان بنا شده بود عوده بود پلبر و فوق
رضای ان عارج معارج شوکت واعنلا امر قدرند رضانا افضنا شرف نفاذ
باخت پیوسته سلوک مسلک صدق و صفای پشهاد والا بوده باظهار هر کونه مراد مشتید
ارکان اتحاد خواهند کردید

منقبال احوال مفردن برضای ذی الجلال باد

جلفار بعینه صاحب جم البلدان جلفار فصبه است رتزدیکی مرد شاهان که از جلفار هم می
و معری بکلیت است

جلفار از فراوانخانه هاست که در سمت شرق و شمال بخورد مابین خاک زعفرانلو و شادلو
واقع است

جلفان یکی از فرای طبرستان در نزدیکی در بند بوده

جلفلان از توابع شهر ورد زنجان قدیم القسوی ملک خورده مالک و پنج خانوار سکنه در آنجا
فریه معینی بوده است زاعنا اینجا آبی و بی بکفنا خرابه که آب سحرشید دارد که از کنار فریه جاری
وزراعنه بکشد هواش که سپر است

جُلک صاحب جم البلدان کوپدا بو سعد از کتاب ابو بکر مرد و به الاصفهان نقل کرده کوپد جلیک
فصبه است و حوالی اصفهان

جلماش بعینه صاحب جم البلدان فریه بزرگ است در سناق قطاب اصفهان مسجد بزرگ و
میزی دارد

جلمباد فریه است از فرای سبزوار در میان کوه واقع هواش پیلان آتش از دور شنه فقات
اشجار بلغمی هر چیز دارد زراعش هم است شکره را بنفریه بیستامی باشد

چلمسنگ قلعه است در زمین سرجام

چلنگ از فرای قدیم القسوی ناحیه را کوه فابنا است تقریباً هزار و یکصد سکنه دارد

چلوق یکی از فلاع بخورد است اقع در کنار رودخانه سیم بار زراعش از همین رودخانه
مشروب میشود هواش گرم و سبب سکنه اش شصت خانوار

جلو آباد صاحب جم البلدان از ابو سعد نقل کرده کوپد جلوا باد فصبه است نزدیکی همدان

جلوان از چهار محال اصفهان است

جلوند از بلوک از سجان فارس است

جلوار از توابع کربلا فارس است

جلیان از بلوک که مسیحی شریک شریک از مسافت بسبب هفت فرسخ واقع هواش معتدل
حاصلش غله و بنای کوه و موه جانش آتش از قنات و چشمه از شکار و قاج و کیک و اهو دارد در بلوک
سروی است که سوی ذرع ارتفاع و در ذرع قطر دارد

چلیچر از چهار محال اصفهان است

جلیل آباد از فرای بر جلوی زنجان است قدیم القسوی سدانک خالصه دیوان و سدانک

ملکی خورده مالک چهل و پنج خانوار رعیت دارد زراعش ان اوی و دیمی صحرای محل زراعش انفریه
وسیع و چشمه ساز با قنات که زراعش را مشرب میکند باغچه های منفرد در آن هشتک و شکر
زباد بجهت شرب در راه خلیج و شرب نیز در اینجا ساخته اند هواش معتدل است

جلیل آباد از مزارع میدک کاشان است

جلیل آباد از فرای ورامین طهران است

چس اسم فراتر از است در هر ناحیه و بلوک از توابع مالک محروم از جمله لجان

چهای زیاد دارد که هر یک با اسمی موسوم است مثل چ علی شاه و چ طای و چ کاک و چ کوسال و چ گردان
و چ چید و غیرها و کلیه چ با اصطلاح لجانها اسمی می گویند که رودخانه بهم رسانیده و با اصطلاح اهل
جفر اینا مانند راسی کاپ که در دریا بهم میرسد این چ در رود بهم میرسد و آن قطعه پیش رفتگی را
چ میگویند و آباد بکند و اینچنان باشد اسم آباد کننده را با اسم دیگر را که بمناسبتی با آن آبادی داده باشند

مضاف الیه لفظ چ قرار داده میگویند چ فلان چ بهمان و ممکن که این اصطلاح در جای دیگر هم
باشد ولی نسبتاً مزارع و فرا در نواحی و بلوکات هر جایی هست که اصلا در نزدیکی رودخانه نیست و باز
باسم چ مشهور است بناء علی ذلك کوپد چ اسم فریه است از بابی در ملایر در طرف جنوب شرق و در
چهار فرسنگ دولنا باد در کنار رودخانه که از بر وجود بملا پر می آید واقع زراعش این از رود
مشروب میشود هم کاری هم دارد در زمستان چلی مرد میشود ببلایق سخنی است مرغ خوبی دارد

در اینفریه هم می ساختند

چراغ احبین از مزارع فریه طایفان قم است که در کنار رودخانه انبش در اعلا رودخانه

واقع است

چم ایسیا

چم ایسیا خراب

چم امیرخان

چم پل کوچک

چم تنگان

چم چنگ

چم چنگل

چم حاجی مراد

چم حاجی میرزا رضا

چم حسین آباد

چم خلیفه

چم رمضان

چم زالی

چم درویش

چم زین

چم سرخ

چم سرخس

چم سعدآباد

چم سعدی

چم شهاب

بنز از مزراع قریه طایفان قم است

همچنین از مزراع طایفان قم میباشد

از فرای کوه هیکلو به فارس است

از مزراع قریه طایفان قم است

بنز از مزراع طایفان قم است

متعلق بچار محال اصفهان است

بنز از چار محال اصفهان است

از مزراع قریه طایفان قم است

بنز از مزراع قریه طایفان قم است

همچنین از مزراع قریه طایفان قم میباشد

از چار محال اصفهان است

از مزراع قریه طایفان قم میباشد

از فرای بلوک کامپوز فارس است

مردعه ایست از قریه چشمه آبی دارد محل مسجدها و دروغ عوامل اسلام از آن غنیست

مسافت آن تا ناهانده هفت فرسخ و نیم واقع در کنار رودخانه کاماسابلا در آن می ششپندان از

وحوش خوک و کبک و از طيور کبک دارد

از چار محال اصفهان است

فشار واقع است در طرف غربی ناهانده هفت فرسخ و نیم واقع مرئی است جای در آن

ندارد از وحوش و طيور قوچ و میش در آنجا هست

از مزراع قریه طایفان قم است

از مزراع قم است

مردعه ایست از ناهانده بلا سکنه جای بکری و ج عوامل است بنز او مسطح و متصل

بنصب ناهانده در طرف جنوب واقع می باشد

از فرای بلوک کامپوز فارس است

چم صالحی

چم صفر علی

چم عابدین

چم علی اکبر

چم کبود

چم کرک

چم کور

چم کلاسر آباد

چم لطفعلی خان

چم لوج

چم محسن خان

چم مهدی

چم مرزائی

چم مرعی

چم نوروز

چم پچی

چم

چم

چم

چم

چم

از مزراع قریه طایفان قم است

بنز از مزراع قریه طایفان قم است

همچنین از مزراع قریه طایفان قم میباشد

از چار محال اصفهان است

در طرف غربی در سه فرسخی ناهانده در میان رودخانه که از توله سرکان بنهاندی آید

و داخل نهر کاماس میشود واقع زمین مسطح و جای هفت جفت کلو از آب رودخانه مزبور مشرب

میشود تقریباً پنجاه نفر جمعیت دارد

از فرای بلوک کوار فارس است

از فرای بلوک دشتی فارس است

از مزراع قریه طایفان قم است

از فرای کوه هیکلو به فارس میباشد

چشمه و مردعه ایست در شمالی آن متعلق بخزل و جزو حاله است در این چشمه ها

هست آب چشمه داخل آبماران شده در دو آب خزل داخل رودخانه کاماس میشود صحرای آن علف

و مرتع خوب است شلوک عمل می آید از ناهانده و نیم لوج هفت فرسخ مسافت و در طرف غربی این

شهر واقع است

از مزراع قریه طایفان قم است

بنز از مزراع قریه طایفان قم است

همچنین از مزراع قریه طایفان قم است

از فرای بلوک کوار فارس است

از مزراع قریه طایفان قم است

بنز از مزراع قریه طایفان قم است

از نواح بلوک گلدار فارس است

بعفنده صاحب محم البلدان است قدیم یکی از شهرهای فارس است بنام است چشمه پان اسم

بان شهر داده شده

از مزراع جبالبارز کرمان است

جم آباد از فرای هم است

جم برجون از توابع اربقانی بنشاید و در ریاضه فرسنگی از شهر در شرقی مشکان واقع است از فنان هوابش در زمستان سرد و در تابستان گرم قدیم النسوق ایل قوچان در بنفر به پورث میکتند

جم رنگو از فرای شبانکاره فارس است

جمامو بعقده صاحب معجم البلدان محلّه است از جرجان متصل بخندق شهر و کوبداهالی جمامو تلفظ مینمایند ولی در محله پان جمامو مینویسند

جماد از مزارع کوهستان سپهرجان کرمان است

جماد آباد از فرای بلوک فشاویه طهران است

جماران فریه است از فرای شمیران طهران در دامنه کوه البرز بالای بلوک که حالا بکار بسته معروف است واقع دهکده آباد و با صفا و بنا و دان نیز چندین مسافتی بنا شده و مینامند بنا و دان و حسن آباد ملکی نگارنده میباشد از اهالی دار الخلافه اعیان و غیره بجهت خوب آب و هوای جاران در فصل تابستان بانقر به آمده بیلا میشه مینمایند چند باب در کان از فیصل عطاری و بقالی و قصابی منقرق از یکدیگر دارد تقریباً چهل پنجاه خانه و یک حمام دارد مسجد تکیه مخصوصی هم در بنفر به هست و رعیش از آب فنان مشرف میشود حاصلش کندم و جو بعضی جو باشد بکر زینش سنگستان بعضی صیفی کاری و باغات میوه هم دارد از معارف جاران که از اعیان شمرده میشود عالیجا با فاسد مسجد باقر چهار ایلست صاحب املاک و فنان و باغ و عارفی ممتاز که در همین دهه کده بنا کرده اند

جماع سو در نوزده و سی خاکی واقع و رود آچین از نزدیک اینجا جاریست

جمال آباد یکی از فرای شمیران طهران است بالای بنا و دان واقع عمارت و باغ خوب و جرم خا محمد ناصر خان ظهیر الدوله در بنفر به دان که فنان مخصوص دارد سکنه اغلب سادات مینمایند

جمال ایلاد از دار الخلافه طهران که به بنفر به رود جمال آباد در بین راه در جابست که از آن گذشته بمیانج میر و نند از فراد تقریباً یک فرسنگ است از اهالی جمال آباد نمینا پنجاه قبیل از بن نایب السلطنه مرحوم محمد علی خان خلیج و اباده نقر در جمال آباد قراسوران گذاشته که بلای محمد نامی از اهالی کت فراباغ نزد محمد علیخان نوکر شد شکور نامی برادر کربلای محمد با سر خانوار جمالی آمده ساکن گردید و فتنه رفتند چند خانوار دیگر هم آمده در جمال آباد ساکن شدند الحال بیست و پنج خانوار در جمال آباد ساکنند و در آنجا از بناهای شاه عباس دارد چهارطاق بزرگ چهار سمت کاروانسراست و طاقی از طرف طول جنبین طاق

ارحصار

بزرگت از طرف عرض بکطاقی چهار زاویه هم اطاق است نیش طاقها از اطراف طویل است بزرگت و در شکل قلعه است که شش برج داشته باشد باین جهت آجار از جمال آباد مینامند ماده تاریخ در ضمن این چند شعری است که در سردر کاروانسرا در سنگ سفید نوشته شده بخط نستعلیق

بعهد دولت شاهنشاه جهان عباس که هست ثانی عباس در عدالت و داد

بنا نهاد اغوی لو امرید بواسش رباط جانبی شد در جمال آباد

بنای دولت و آباد نا ابد محکم که کرد بهر شهر این خانه دعا آباد

چو بافت صورت تمام این خط زخیر بسی قدرتی بازی بهتر بن اسناد

بانفاق همان کشت فاضا تاریخ رباط جانبی شد در جمال آباد

دو فنان شاه عباسی دارد که بر دو هم یکچراک آب دارد جعفر فلجان پسر محمد علیخان باغی در اینجا احداث کرده دو فنان دیگری آجارا مشروب میکند هر دو فنان از شمال بخوب جاریست آبادی بالای بلند و باغ در پیشی واقع شده از جمال آباد بمیانج دو پل میباشد اول پل است و چشمه خیلی بنای محکم مرتفع دارد میان دو پل طاقی که از دو طاق جنبین بزرگتر است و طاق کوچک است که رود فرات از آن پل عبور میکند پل دیگر پل میانج است بیست و چهار چتر دارد در سنه بار سربل هزار و دو و بیست و نوبت و نوبت بعد از عبور مویک ها بونی چهار چتره آن خراب شد از پل گذشتند و از میانج میشوند

جمال آباد از آبادیهای سپستان است شش فرسنگ از توابع جمال آباد میباشد اول دهه لیز و دوم کی ستم دهه ملا علی چهارم دهه اسمعیل قنبر نیم دهه پسر جعفر ششم دهه اکبر محمد جمال آباد را طایفه جمالی در سنه هزار و صد و سی و دو بنا نموده و حالا طایفه کلای و مردم طیندان در آن سکنی دارند نو و شش خانوار در جمال آباد هست که عدّه نفوس آنها شصت و هشتاد و دو نفر میباشد

جمال آباد از فرای حومه شهر است

جمال آباد از مزارع حومه کاشان است از بکر شنه فنان که مخصوص اراضی همین مزرعه میباشد مشرف میگرد حاصل آن کند و جو و صیفی جز بز و هندوانه و خیار است جوز ف و کربک خوب هم دارد

جمال آباد از فرای بلوک ارسجان فارس است

جمال آباد از فرای سبزوار هواپش پلک و آبش از فنان و از ده خانوار سکنه دارد

جمال آباد از مزارع برکوه فاینا است قدیم النسوق تقریباً یکصد نفر سکنه دارد

جمال آباد از فرای طارم است هواپش پلک و آبش از محلّه رعیش که و اطرافش جنگل است

جمال آباد از مزایع بلوک سارکاشانست
جمال آباد از توابع هشون کرمان است
جمال آباد از توابع دشتاب که کرمان است
جمال آباد از فرای و رامین طهرانست
جمال آباد در پهنای دشت و از خاک خسته اول آذربایجان
جمال کله اسم یکی از محلات شهر اصفهانست
جمالی از فرای کوه مره فارس است
جمالی یکی از مزایع و فرای طبرستان است
جمانی از مزایع کوهستان سپر جان کرمان است

چچمال اسم بلوک است حاصل جزایر توابع کرمانشاهان و در سمت شرق این شهر واقع ابتدای حد شمالی
 چچمال از اول در بند است که معروف به ننگ دینور است این ننگ طور است که نرسد بکفر هیچ راه از طرفین
 جمال شامه متصل ببلوک کرمانشاهان و در دینور و در شکل داده و وسعت عرض ننگ بعضی جاها
 پانصد ذرع و در برخی مواضع بدو پست ذرع میرسد این ننگ از سپید و غیره بطور انبوهی در این ننگ
 روئیده و جاهای بسیار با سفاد دارد از میان ننگ نهری جاریست که منبع آن بهای کند و له و دینور و بعضی
 مباحه اراضی کلیه است از این آب جمع دهان بلوک چچمال مشروب میشود و فاضل آن در نرسد بکفر هیچ
 کاما سبب بر نرسد چچمال را چشمه سارها و سرابهای متعدد است که اسمی آنها از فرار دینور است
 (سراب چشمه سهراب) (کچهر سراب) (سراب برناج) (سراب بخوبران) (سراب بدوبان) (سراب شنجی آباد) (سراب
 زرد آباد) (سراب جوکلان که از مزایع سمت کان است) (سراب بابا و لکه در سفید چقا واقع است) (سراب
 نادر آباد) (چشمه زکرمه مشهور چشمه شاه مارانست)
 هنگام طغیان آب بعضی از این سرابها داخل رود دینور میشود و بر غیر رودخانه کاما سبب بر نرسد سراب
 بپسینون هم جزو چچمال محسوب میگردد چند سراب هم هست که آن طرف رودخانه کاما سبب واقع و از جمله سراب
 خلیفه آباد که ملکی ظفر الملک میباشد و سراب کل که ملک ورثه مرحوم علیقلی میرزای صلوات الله علیه است
 حاصل فرای بلوک چچمال کندم و جو و شلتوک و بعضی حیوانات و در برخی مواضع باغات و اشجار نیز دیده
 میشود کثرت حاصل چچمال معروف است اسمی فرای این بلوک از فرار دینور است
 (سمت کان ملکی نکارند) (حسین آباد) (چشمه سهراب) (کچهر) (ازان اوزان) (براقناب پابراقنابان)

بافرا باد (نازلینان) (برناج) (دبیر سراب برناج) (مارانق) (کاشانق که چهارم از ریزه در) (سفید چقا)
 (بیدبان) (سبخی آباد) (وزاب باز د آباد علیا و سفلی) (محمود آباد) (بخوبران) (چندر آباد) (علی آباد)
 (نادر آباد) (مزدک میارک آباد) (اب بارک) (بخت شیرین) (علی آباد) (مال امیری) (موسی آباد)
 (کاوکل) (علی کردان) (حذری) (فراولی و چمیطان) (بیشون) (چقا کلان) (کلوس) (اهنگران)
 (کرک وند) (فوزی وند) (چچون آباد که ملکی سادات دکه میباشد) (دودانکه ملکی و پس علیخان و
 قدری هم ملکی خورده مالک باغات جزئی دارد جمعیتش پنجاه خانوار و طایفه ناکلی در اینجا مسکن دارند
 در نادر آباد سنکری هست که هنگام شکست عشق عثمانی نادر شاه افشار دیندار است در سمت کان قلعه
 قدیمی مشهور است که جای معجزه که در شاهنامه اسم او مسطور است بوده از آثار قدیمه در سمت کوه
 پرو مشهور است با ناز در باچه معجزی است که خسرو پرویز مجید بیلاف خود ساخته که از آن زمان الی
 الان باقیست و بلو فریادی در دریاچه بیل آمده در میان ننگ دینور نیز بعضی علامت و آثار قدیمه مشهور
 میگردد از جمله فرهادی است که طاقی است از میان کوه بریده و چند پله مخروطی و پیمان طاق میرود نیز در
 ننگ دینور مکانی مشهور بنظر گاه مول و معاره است معروف بطول پله سوراخ که در آنجا در باچه آب
 هست کسی اشهای آنرا ندیده و ممکن نیست آنرا برود و در پشت چشمه سهراب جا بپست مشهور
 بابنا حوضی در اینجا ساخته اند که اب جاری در او است معلوم نیست که آبش از کجا می آید و کجا میرود
 در براقنابان جا بپست مشهور ننگان شامه در مامه

جهر از مزایع قم است از نهر زرع کبدان مشرب میشود سالی یکبار بارند و در آن چکارند
جهر از فرای طبرستان است
جران از فرای بلوک سرجام آبش از دودر شنه قنات نقر پیاصد و ده نفر سکنه دارد
جرقلندار از مزایع میان ولایت شهد مقدس است در پنجمین شهر واقع قدیم التمش و موقوفه
 حضرت رضا سلام الله علیه و از ده خانوار سکنه دارد آبش از قنات و نرسد بکفر چقا واقع است
جمرک از فرای بلوک دشتی فارس است
جمرید از چهار محال اصفهانست
جمران از مزایع قدیم قلم است دو آبادی دارد یکی کرکاب که آنرا هادی و همگام میگویند و هم
 و همگام و امامزاده میباشد که در آنجا مدفونند یکی قلعه جمران که در قلعه تودر نو بوده در این نرسد
 سالی پانصد خردار بندگشته میشود ملک مرغوب دارد از نرسد بکفر سارکاشانست بکفر سارکاشانست

عرض و طول مزراع است و دوازده حصه میشود و شش حصه از خوانین بکند شش حصه از سازین
چهل از مزراع طام قدیم الفسوق و ناعش آب از فغان مشروب میشود ابان قلیل و کمی باغات دارد
مواش که بسیار است

چمن آباد در این آب انخواف بالا نکانده کوپد شرح چمن مرغانی در ضمن نکارش آنجا نوشته خواهد بود
شد آنچه در اینجا نوشته میشود اسم فرا و مزراع خواهد بود

چمن افشار از مزراع کوهستان سپر جان کوهستان
چمن عربین دره این کوههای پای پر نو سرکان ملک خوانین سرکان و مزراع این مزراع آن

آبادی آنکوه مشهور میشود بکوه سرکان و کوه اشکبخت از منی هم منقلاست بکوه نر که از سرکان و شهر
نوسرکان از آن کوه بهر آن مرند مزراع چمن عربین محل بز و ج عواملاست خسته محض دارد

چمر هشتادان از نواح خبیر که مانده
چندان از مزراع موج و توتی دیوان و محل شکار و چرای ایلچی دیوانست منبع حقیقی و دخانه
دلچای از چندانست

چمدار از فرای شادگان من محالانارض افدر است آب از رودخانه رواندخ که معروف است بچو
بناشد بکشته فغان دارد مواش معتدل است

چمنی از فرای بلوک و امجد فارس است
چهر از فرای طارم است ملک علی بنی خان سر نپ پناه خانوار سکنه دارد زراعت آن آبی و دبی

مواش معتدل بعضی باغات دارد
چمیل آباد از مزراع هشون کرمان است

چنابد صاحب محم البلدان کوپد چنابد رسنا فستق است در خاک بنشاید بود در الحکومه
ان فضا اینست که آن را گویند میانند حمد الله مشوق کوپد چنابد را در تلفظ گناید کوپد شهر می گویند

که بر کوه در ساخته حصار محکم دارد چنانکه از بالای آن تلریک باغات و دیوها و ولا پنها مجموع در
نظر باشد اما هرگز آن تلریک باغات نباید آبش از کادز است آن کادز چهار فرسنگ دازی دارد

و چاه آن پنجاه فصد که میباشد و چند موضع از نواح آنست که مجموع را آباد کادز باشد و بیشتر
کادزها از طرف جنوب و شمال هر دو دو فلعه بر و طرف فغانست که را فلعه جواسپ خوانند و یکی فلعه

دزخان حاصلش غله و میوه و بریشم فراوان باشد کادز کوپد گویند با عوام گرن آباد تلفظ میکنند
قلعه

قلعه کوچکی است در آن خندت سکنه اش زیاده از یکصد نفر نیست سر چهار بابی کان دارد اما فراوان
نواح آن بسیار است

جناباد بعضی بلده است در فغانستان
جناب صاحب محم البلدان کوپد جناب شهر کوچکی است در خاک دینا و فارس صاحبان علم هیئت

انرا از اقلیم سیم دانسته گویند هفتاد و هفت درجه طول و سی درجه عرض دارد من مکرز آنجا را دینا
منها بعد از در پاسه فرسخ باشد یک چلیبی از دینا آنجا منداست که کشیدهها بواسطه آن شهر وصل

میشود و در دریا جزیره خارک است ازین شهر که از طرف شمال بجزیره مهر بند شهر اول مد و بان است
و از سمت جنوبا کرب و بند شهر سینتر است بندر شهر یا اینکه چندان مغیر نیست از لنگرگاه کشیدههاست

بعضی گویند این اسم از جناب بن طه و ثاخذ شده چنانکه در لفظ فارس میباید سکنه آب چاه میخوردند
و آب چاهشان خیلی شور است جز می محل این شهر یاد در بحرین میباید مهر و بان و سپر آن غیبی کرده ولی این

سهمو عظیم است بر آنکه این شهر از فارس است و بحرین در خاک عربستان انظر در بار واقع امیر ابو نصر
همین مهو را کرده و میخورد که این مهو ابو نصر میباید و اسباب خط خرمی شده باشد از جناب ناسپران

پنجاه و چهار فرسخ است
جنار (یا چنار) از مزراع هرز آباد بلوک زرنند که مانده است

جنارندان از مزراع هشون کرمان است
جنارک صاحب محم البلدان کوپد ابو سعد جناره را بضم جیم نوشته و ان فضا بر طرستانست مابین

ساری و استر آباد
جناشک نیز صاحب محم البلدان کوپد جناشک قلعه اینست مابین بحر جان و استر آباد با سنجام و منا

معروف کادز کوپد جناشک که اعراب اینست جناشک کوپد از فغان معروف با حصانت و پیوسته محل محض
سران و بزکان که در مازندران و بحر جان و استر آباد حکمرانی نداشتند بوده است

جنباد از فرای مزراع فایان قدیم الفسوق هواش سرد سکنه اش چهل خانوار
جند صاحب محم البلدان کوپد جند اسمیکه را کیند میگویند و ان فضا خاک بنشاید بود است ابو منصور

کیند فضا اینست رستاق است در بنشاید بود شهری هم در فارس با این اسم موسوس است بقول حمد الله
کیند رستاق کوچکی است در خاک بنشاید بود هواش گرم حاصلش کندم و میوه و در با حین در حوالی

قلعه اینست بسیار است

جنت یکی از فرای کاشانست

جنتاباد اسم یکی از مزارع قم است

جنتاباد یکی از مزارع سبزوار است اشجار صیبه دارد آبش از فغان سکنه فرای یکی از اراضی

میکند

جنتاباد از فرای بلوک در بقاضی نیشابور است و یکصد سنک و نیمی بلده و در سمت شرق آن واقع

زداغندان از فغان مشروب میشود هوایش در زمستان سرد و در تابستان معتدل قدیم السق بود

خانوار دارد

جنتاباد از مزارع طبس منامن محالات قانیات و بلا سکنه است

جنتاباد از مزارع قوام آباد کرمانست

جنتاباد از فرای فرنگچلوی نجان در دامنه کوه واقع قدیم السق و زراعت آن یکی دیم و دیگری

دیم زار مشرب باد هوایش بسیار آس از چشمه سار که از جبل بر میخیزد بسبب بیخ خانوار سکنه دارد

ججان صاحب جم البلدان کوبد ججان را بعضی ختاجان میگویند و آن شهر است رفارس

ججورد نیز صاحب جم البلدان کوبد اصل آنکه کجورد و قضیه است نزد یک نیشابور

جندار از فرای بلوک ساوجبلاغ طهرانست

جندسین از فرای ابهر رود و نجان پانزده خانوار رعیت دارد زراعت آن دیم و بسبب آبش از چشمه

جندفرخ صاحب جم البلدان کوبد جم این لفظ را بند فرخ و آن قضیه است یکصد فرسخ نیشابور

جندفرقان نیز صاحب جم البلدان کوبد جندفرقان را جعفرقان میگویند و آن قضیه است نزدیک

جندق و بیابانک عبارتند از هفت فرسخ مختصر و فرای سبعمه و مسافت و امتداد

خاکش بسبب بیخ و در نهایت تنگی و سختی متصل بجاک سمنان و دامغان و اغلب مسافتها را

دو لایه و نیزه میباشد مزارع آن از فغان و چشمه ساران که بر زمین نخی و نخم از مزارع حاصل میباشد

اسامی فرای اینولاینها نیز است (جندق) (فرخی) (حور) (بیاضه) (اردیب) (ابراج) (مهرجان)

انواع فواکه بسیار است در جندق و اردیب ابراج هست اما در فرخی و حور و بیاضه و مهرجان غیر آن

نخل و درختانار هیچ نیست آبش از فغان است و در مسلمان هوا فریب باعثدال است عده نفوس این

ناحیه و مزارع را قصد فقر و غلبه با زراعت شغولند و بعضی هم شتر داری میکنند مخصوصا این خاک را

از آن وقت که ساهالی نیست از طرف کوبد یکصد فرسخ از نیشابور و آن است

ابادی

آبادی آن معلوم نیست آنچه مان شده صحرای حول و حوش ناچهار فرسخی که کوبد نرسیده در سالها

بارندگی انفوزه و قدومه اسفزه و زیره بعل میاورد و برای ففراء در فصل بهار بدینواسطه عیشی

در سنو اینکه خیل بر فی آید علفی میزدند که آن نخم بوجنه شبیه است سکنه از امعاش میمانند و نخم این

علف را جمع کرده در آن میمانند و از آن نان میزنند این نان ناکرم است خوشبو و بجز نیشابور در سراسر

خیلی سخت میشود و خوردن آن دشوار است عرفه اهالی ساحل مشک آب و دوختن نوعی نخم چکه است

که از آن عرجه میمانند همزم و زغال اینصحر افزوان و صدهن همزم نان سی شاهی فیمت دارد از معارف

جند و میرزا ابوالحسن مخلص بیضا شاعر معروف است که از اساتید شعراء محسوب میشود و در انواع شعر

از جند و منزل و قطعه و غزل و مثنوی غیر هادی طولا داشته و سر داری بهر بجا و سابل نظمه دیگر که اغلب

هجو و مطایبه است عالی از لطافت و ظرافتی نیست بلکه شان و مرتبه دارد و نوسنجان نثر به نغمه نغمه

و محل نظر است بواسطه بیخ سبده و منجنان اشعارش زیاده از این است که در این کتاب کجند در اوایل

این عهد ابد ممد بیجا جواری رحمت نزدی پوشش پرها بیخا خاصه میرزا اسمعیل و میرزا ابوالهیم از کالات

بد رحمتی و فردا در اند و از معارف ارباب کمال میباشد

جندقوی از ناحیه فرابرجلوی نجان قدیم السق و دارای بیست خانوار سکنه است آبش از

رودخانه و هوایش معتدل است

جندویهر صاحب جم البلدان کوبد جندویهر قضیه خاگ طالقان خراسانست اول بخاریه که

مابین ابومسلم خراسانی و قشون بنی اقره رود دارد در اینجا بود

جندکهنه با جند بوخسرد بعقیده صاحب جم البلدان یکی از هفت شهر خنرو است و از او

اللدائن نیز میگویند و بشهر انطاکیه شباهت داشته در حوالی این شهر منصور ابومسلم خراسانی کشت

جندکسابوی صاحب جم البلدان کوبد جندکسابور یکی از شهرهای خوزستانست از بناهای

اردشیر و اسرانی را که شاپور از روم گرفته بود اینجا جمع کرد و ساخلوی در اینجا گذارد حمزه کوبد این لفظ

ابتدا جندی و شافور بوده یعنی بهر از انطاکیه از کثرنا است اما جندی ساپور شده ولی این فقه کوبد

و فتنه شاپور راه که کرد و مفسد شد همها نشد و صل طلبی بر آمدند و اول به نیشابور رفتند چون

اورا یافتند گفتند نیست شاپور و این بسیار است اسم این شهر شد بعد بشهر شاپور خواست فغان از این

سؤال کردند که بدینجا برای چه آمده اید گفتند شاپور خواست یعنی در طلب شاپوریم و اسم این شهر

باین مناسبت شاپور خواست میباشد آخر الامر چون او را در جندکسابور یافتند یاد کردند که جندکسابور

یعنی سیم شاپور را و این عبارت نیز اسم این شهر شد خلاصه شهر بزرگ معبری است آنگشت و وزیر
 رودخانه مشغول و نخل فراران دارد یعقوب بن لیب صفاری که در سال دو و شصت و شصت و شصت
 مجوزستان آمد بواسطه اسحکامی که چند شاپور را بود و نیز یکی آن بولا پات یکدیگر در این شهر غلبرگش
 و در سنه و شصت و شصت پنج در همین جا در گذشت هنوز فراوان پندار است اما فتح این شهر بدست
 اسلام چنین نوشته اند که در خلافت خلفه ثانی در سال نوزده هجری بعد از فتح نغان و مسلمین بجا
 چند شاپور پر داخل شدند هنوز قیام کرده بودند که دیدند روزه های شهر باز شد و سکنه پرت
 آمدند مسلمین جوایز بکشتند سکنه کفشد شامبا امان داد بدماهم تسلیم و راضی شدند که خارج بیم
 و تمام را این بدار مسلمین انکار کرده کفشد پان ما و شاکشکوی امان نشد و ما امان نداد چون
 سکنه زیاد ابرام در این باب خود ند مسلمین در مقام تحقیق برآمدند و معلوم شد بکفر غلام مکف نام
 از جانب مسلمین کاغذی جعلی بسکنه شهر نوشته و شرایط مصالحه را معین نموده مسلمانها خوا
 ممکن این طلب نگشت ولی سکنه کفشد ما کان کریم نوشته از شماست بشرایط ان اقدام نمودیم حالا
 دیگر هیچ بنیاد که مکر اینک نظر از دور شهر پر و بد مراتب را بخلیفه ثانی نوشتند خلیفه در جواب نوشت
 که بر و فو نوشته جعلی عمل کنند ما مسلمین دست از محاربه کشیدند و رفتند این نفره بوجوب و ا
 سبقتی بی بلا در می گوید بعد از فتح نوشهر ابو موسی اشعری بچند شاپور رفت سکنه نرسیده امان
 خواستند و با ایشان امان دادند اصلا بکسی از قبلی وارد نیامد و مال احدی نیز نبرد تلف نشد مگر
 اینک سلاح سکنه را تمام بگرفتند ولی بکشمی از اهالی که در حوالی کلان جمع شده بودند ابو موسی
 زیاد را بدفع ایشان مأمور کرد و بعد از جنگ آنها را مطیع و شهر کلان را فتح نمود

جدین

صاحب معجم البلدان گوید
 احتمال میدهم جدین محلی
 باشد در خاک عهدان

حد الله مستور گوید چند شاپور را از اقلیم سیم شاپورین اردشیر بکان بساخت و شاپور دوا کاف
 در او عمارت بسپا کرد شهری مسط و کر سپهر است و این شهر وینبشکر بسپا دارد
 نیر بعقیده صاحب معجم البلدان اوله قبسه است نزد یک شاپور تا بنا شهر است از
 که مان مسافت آن ناسپه جان و بر سپهر سه روزه راه است
 جزیره نیز با فو کوبد عوامانه خیزه را گنجه هم میگویند و آن اوله شهر است معبر در خاک ازان
 مابین شیروان و اذر بایجان در شانزده فرسخی بر عدو واقع اهالی اجتری میگویند تا بنا بعقیده
 این قبضه شهر است در خاک کابل نکار نه گوید شرح کجی در هر کاف بیاید انشاء الله تعالی
 جندک از فرای سبز و اراسته و این پلاقی و ذراعش از اب و در خانه و کاخ اراست

جنقان صاحب معجم البلدان گوید جنقان محلی است در فارس و مخفی ماند که این جنقان غیر از
 جنقان اختر خوارزم است

جنکستان فر پراست از نواح ماهان کرمان

جنک از مزارع کوهستان بلوک زرند کرمانست

جنکله از فرای سبز اراسته با اب و در خانه سرخ محله مشروب پیشوا اهالی در

سباه مرکو که در دهنه کوه واقع است پلان صفا پند جغت اینفر به سپهر شصت نفر است

جنوجرد بعقیده با فو حوی جنوجرد قبضه بزرگ است در پنج فرسخی و در قوافل که از مر

به بنشاپور میر و ندرت لاشان در جنوجرد است من در سال شصت و چهارده از انجا گذشتم

و چنین بخاطر می آید که جنوجرد بازاری وسیع و خانه های ششک و مسجد بزرگ و باغات دارد

جنوک از مزارع فشار و در فایات قلمم السنو و بلا سکنه است

چنار از نواح کرمان فارس است

چنار از مزارع طبرستان من محال فایات است

چنار از فرای بلوک اباد فارس است

چنار از فرای دره جزم من محال خراسان هفده خانوار سکنه دارد

چنار از فرای نرب چند ربه در میان کوهستان واقع در اعدان از اب و در مشروب پیشوا

سکنه آن سی و هفت خانوار بعضی باغات داشته که حالا خراب است

چنار از مزارع حسن اباد کاشان است

چنار از اسداباد که بککاو در هر طرفه است عباده فر پراست موسو بچنار در

واقع اشجار زیاد دارد خالصه دیوان است از ماده هم در دهنه در نزد یکی اینفر به میباشد

چنار کون از فرای ما و نداشت پیش خانوار سکنه دارد

چناران قلع است از فلاع بجنورد واقع در میان دره از اب چشمه مشروب پیشوا بچنار

سکنه دارد

چناران در ایشان دره ها آری پمان نوشهر کان در جمع اینده درخت چنار و بنده مرچیا

پنجسال فاشو تراش و لایق از این درختها خردید مثل بید سر کرده بمصر فرستاده هر ایندرختها

خود رو میباشد لطافت هوای این دره مشهور و چشمه ساران زیاد و مشی بکوهی میشود که از آنجا

منامند و انتم کوه همدانست اهل سرکان اغلب مپوهای خود را بد و شرک گرفته اند از کوه اشکنه چندان
 میزند و میفر و شد و در وقت عصر مراجعت لبرکان می نمایند کوه ها این ناحیه کلا از باب چشمه سار و
 کله های الوان و علف های خوب طرح انظار است کار چشمه سارها نوبتای زیاد می رود بخود خود و هم
 در این کوهستان بسیار است شبنم سنگ دارد شبیه جوهر گوگرد دانه های نخود سیاه است
چناران از قریب نیشابور و در شش فرسخی بلد در دامنه کوه در سمت علیای مرتبه موشان واقع
 نزاع آن بعضی از ارباب مشروب پیشود بر عیال از آب و در خانه فریب گرفته اند این قدم التوق و هواش
 در زمستان و تابستان معتدل بپنج خانوار سکنه دارد در اعش صیفی شتو و سکنه کوه سفید
 زیاد دارند

چناران از قریب نیشابور چنان کرمانست

چناران بیکر خان متعلق قزل و در طرف غربی نهانند در هشت فرسخ و نیمی واقع جزئی ملک است
 محل دوسه جفت کاه جنکله هم دارد از باب تریه یکی بلرستان خالی از سکنه است چشمه کوچکی در این محل
 هست که جزئی آب از آن جاریست کوه آن غرض و خوک و قوچ و میش دارد آخر خاک قزل است که بعد
 کرمانشاهان و لرستان اتصال می یابد

چناران بیکر خان ناچاران سابق الذکر نیشابور و نیمی جزئی ملک است محل دوسه فرسخ
 عوامل جنکله هم دارد در اعش پیشو چون مرغ خوبی دارد کاه ایلات با نجاری می یابد در سایر جهات مثل
 چناران بیکر خان است

چناران یکی از بلوک فوابع مشهوره است از سمت شمال محدود است بحال فوچان و از طرف
 جنوب بمیان ولایت در زاب سمت غربی و جنوب غربی کلکان و شاندریز و از جهت شرقی رادکان و در خانه
 چناران دور شده است کپر و در خانه که از نیشابور می آید و منبع آن فیزی است در کوهی از سمت نیشابور
 که منبع آن اخلد می باشد فوابع چناران خرابه و سبیل خانوار باقی مانده در بلوک چناران از آثار فوابع
 خرابه شهر میچانست کوه پند منسوب بچناران است آباد کرده او است

چنار رود از قریب کاشانست

چنار سرخ فوابع این سرچام نیشابور یکصد نفر سکنه دارد

چنار سفول از قریب کوه کلبه فارس است

چنار نادر از قریب بلوک سرچاهان فارس است

چنار و پیر از قریب بلوک کوه پیاپی کرمانست

چنار و پیر از قریب کوه هبنان فارس است

چناره اسم یکی از جو پها ساری نوبل سرکان است محل است از اراضی مرغوب و برای درخت بود
 کند و واقع از نیمکان نیشابور از قدم که سر بالا می رود نامانزاده بالای نیشابور واقع است و سوم نامزاده
 اسم عیال از اولاد بلا فضل حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام و دو هزار قدم که از این اما نمانزاده و شهر
 سر از پیر شوند کوهی است که از اولاد رستیا می نامند مکانیست در کمال لطافت هوا بالای آن پیکر می بینند
 جمیع نوبل سرکان در مدنظر است اگر در اینجا عمارت سازند منظر آن بی نظیر خواهد بود مابین این پیر و
 اما نمانزاده پیر است که از اسفندی می گویند ملک خورده مالک و اراضی آن مرغوب تر از سایر اراضی
 سر است

چناری دهکده ایست از نهاوند در طرف غربی و در سه فرسخی شهر واقع در پائین کوه متصل
 بکوه کرد پیر شش چشمه کوچک دارد که آب جمله بقدر نیم سنک است غالباً اراضی آن دیم کاد است و آب آن
 که محل پست حوضکاد در کوه آن از حوض خرس و کرد و از بطور یک یک پیدا میشود اراضی آن دیم کاد
 و نیشابور و پیر جمعیت دارد

چناری متعلق بقایان و با بر است

چنار و مال از قریب مزارع بلوک چناران مشهوره است واقع در سمت فوچان

چنار از قریب مزارع طبرستان واقع در جلگه فوابع التوق هواش معتدل است از فوابع محصور
 کندم وجود و نیشابور است

چندلا از قریب سواد کوه است هشت خانوار سکنه دارد

چنک از قریب نیشابور است حاله در پیران اکثر طوایف و ایلات بلوچ ایلات و ایلات است

میکنند و اعیان از اب کال سالار مشروب پیشو باغات ندارد سکنه آن نیشابور است

چنکاس از قریب بهر رود در نیشابور و ملک نواب لارکن الدوله محمد فی مریز و از

دو دانگ مشهوره است چهار خانوار سکنه دارد محصور است در دیم و آبش که از رود آب مریز است

آباد مشروب پیشو باغ ندارد در اعش براب علف در وسط کوه واقع هواش بسیار است ایلات است

اینانو در اینجا ایلاتی می نمایند

چنکور از قریب مجاس رود در نیشابور حاله در پیران فوابع التوق نیشابور سکنه دارد در اعش

از بکر شده فئات و یک چشمه مشروب به پیشو حاصلش غله دمی آبی

چنگوره از فرای خرفان فرا کوز لو است و اعش نصف آبی و نصف دمی باغات و میوه جنگ زیاد دارد بکصد خانوار در اینقره ساکنند

چنگور از فرای بجاس رود زبجان خالصه بوان و فدیهم النسق بی خانوار سکنه دارد محصولش غله آبی و دمی از آب رودخانه مشروب میشود و چشمه آب هم دارد بوجوه کاری میباشد هواش پلانی است

جوابین از فرای بلوکات مضافات بندر بوشهر طول از مغرب بشرق بیست فرسخ عرض تفاوت یعنی از شش فرسخ الی هشت فرسخ اراضی شوره زار و در مل هند و اند دمی بسیار خوب در اینجا جابل میباشد سکنه بجای شتر گیسو را علی میباشد

جوابان اسم فریه است در بین راه ننگابن بلا همچنان

جواد آباد از مزارع عربی باد سپر جان کهنه میباشد

جواد آباد از فرای در امین طهر است

جوادان از فرای رابر و اسفند فیه کومان است

جوادری از فرای دماوند است و پانزده خانوار سکنه دارد

چواله مرز عدالت از مزارع رود آورد و لیرکان بکصد و سی جری پاراضی دارد بدون آب

ملکی مرحوم میرزا شفیق فو لیرکانی و موقوفه حضرت سیدالشهداء علیه السلام است

جواندان بعقیده صاحب معجم البلدان فصبه است در فارس

جوی پای از مزارع طبس ستان منجالیات قدیم النسوان است از فئات هواش معتدل است پنجاه خانوار سکنه دارد

جویادام از فرای رابر و اسفند فیه کرهاست

جویبار مخفف جویبار و از فرای کرهاست در پنجفرسنگ شهر در طرف جنوب آن واقع فریه مغرب

مشرقی است پاده از چهار صد باغ دارد و فواکش نیکو است و فئات که یکی موسوم بکوه ریز و دیگری معروف بکوه ریز است آب هر دو بعد و بنه موصوف جویبار را مشروب بسیار از مزارعی در بنقره میباشد

که از مزارع شاهزاده حسین میگویند و مردم آنرا از بارش میکنند در حوالی این مزارع مرحوم محمد اسعبل خان وکیل الملک کاروانسرا و بازاری باغی موسوم بیباغ فرزدوس ساخته و آباد نموده و بقاصله میباشد

مرز عتبات کرده و آنرا اسمعیل آباد نمیدانند که مشتمل است بر باغات وسیع و عماراتی رفیع است و آبش در آن

در جویبار بعل میباشد و دست خانوار در جویبار ساکن و عده نفوس آنها شتر پیا هزار و دویست نفر میباشد

جویبار صاحب معجم البلدان کویدان لفظ بمعنی خراب است (مقصود جویبار است) چند محل موسوم باین اسم است که جویبار یا جویباره محله است در اصفهان ثانیاً فصبه است نزدیک هرات ثالثاً فریه یا محله است از جرجان و رابعاً فصبه است نزدیک مرز

جویبان نیز صاحب معجم البلدان کویدان اصل جویبان کویدان و آن فصبه است نزدیک مرز **جویبار محلی یا محله** اسم محوطه است نزدیک شهر کوه آن بعضی کوه سفند در راه دارانجا هستند شهر و ماست که سفندان خود را بشهر آورده میفر و شند

جویپان از مزارع میان ولایت مشهد مقدس است در هشت فرسخی شهر واقع بیست خانوار سکنه دارد از آب رودخانه کشف رود مشروب میشود هواش معتدل میباشد

جوی کسب اسم یکی از راههای قوچانست با اراضی نرکان نشین

جوی کشت از فرای بلوک چنارانست ثبتمت قوچان

جویر صاحب معجم البلدان کوید جویر فصبه است نزدیک نیشابور

جویرفان صاحب معجم البلدان کوید جویرفان اسم رستاقیست از خاک اصغر که دار الحکومه است مشکان میباشد

جویری نیز صاحب معجم البلدان کوید جویری مخفف جویباره است که اسم یکی از محلات اصفهان میباشد

جویبق صاحب معجم البلدان کویدان لفظ بمعنی خانه و سرانگشته که مسافرن در آن منزل میکنند ابوسعید کوید جویبق هم منسوبند و در لغت فرس بمعنی زمین است که در آن جویب میکارند نیز بمعنی کاروانسراست و چند محل باین اسم موسوم است اولاً جویبق مرز ثانیاً جویبق نیشابور ثالثاً جویبق حوالی سنغ

جویبق از مزارع میان ولایت مشهد مقدس در چهار فرسخی شهر واقع است از رودخانه کشف فدیهم النسق هواش معتدل و از ده خانوار سکنه دارد

جویبنا باد صاحب معجم البلدان کوید جویبنا باد را جویبنا باد و جویم آباد نیز میگویند و آن فصبه است هلووی بلخ

جویبن بعضی گویند جویبن شهری بوده از اینجه کبانی و بر خشت بنای آنرا میرام جویبنه میگویند

غریبان هفتاد و هشت رجه سوی قفقز و عرض شری و یکد رجه شهر پس آباد در جای باصفائی باشد
 بم از کور میا میزند که معنی فری باشد گویند عضد الدوله بویه مکر با بنشهر تفریح میرفت لیکن از بس مر
 کفشد ملک بکورد رفت عضد الدوله اسم اجارا تغییر داده فرود آباد کرد بنا بر قول ابن قفنه اردشیر بن بابک
 انشهر را بیابان بنام آبادی ساخت و اردشیر بنامید و اعراب چون خوانند انشهر را بوضع دارا بجز در سید
 و در اجنابک الشکله بنیاد کرد این پادشاه چند شهر دیگر هم ساخته که هر یک را در موضع خود ذکر کنیم اصطلح
 اردشیر شهر جو را در زمینی که آب را که فراوان داشت بنیاد نهاد این پادشاه در چین مجادله دشمن
 نذ کرد هر جا بر خیم غالب آمد در آنجا شهری از انشکله بنیاد یافت در محلی که شهر جو بنیاد شده بر شین
 توفیح کرد بنا بر این بنیاد از زمین را خشک انداخت و شهر جو را بساخت انشهر نیز یکی در عطف اصطلح
 باروی معبر و چهار دروازه دارد در مرکز شهر در و یک مسطحه بنائی عالی نموده که اعراب طربال و عجم
 ایوان بنیامند و آن هم از بناهای اردشیر و انقدر مرغی است که طرف اعلای آن بر تمام شهر و حوالی شهر
 میناشد در طرف رو بر بالای کوه نهری جاری و نجیب کرده بود که از این نهر آب با انشکله که در بالای
 مسطحه جاری نموده می آمد و حالا بناهای روی مسطحه خراب است مصالح آنرا در جای دیگر کار کرده اند
 اصطلحی گویند شهر جو را بنیاد شد و یکطرفه ساخته و در شهر هر عمارت و باغات و بنا بنی است
 مسافت انشهر تا شهر از بسبب فرسخ میباشد در جو کل مرغی هست مثلاً موسوی جو که کمال خوبی را
 دارد رنگان روشن و سرخ و ستری شاعر در حالیکه مدعی بر این شده که خالدی بسپا از اشعار
 او را سرشته نموده گوید

فدانشنا العالم غارانه فی الشعر غارات المغا و پر
 انکلی عن غنوا و غنث اهی من الغنید المغا طبر
 اطیب من نسیم الصبا جاءت بریا الور من جو

اما انشهر عساکر اسلام انشهر را احمد بن محمد بن جابر از قول جمعی از فضلا نقل کرده که بوی جیش عرب مکر
 با انشهر بوش برده و بمقصود نرسیدند تا اینکه رحب اتفاق عبدالله بن حاتم از انصرف شد تبیین
 آنکه روزی یکتنر مسلمان نماز میخواند و در پهلوئی خود خرچینه داشت که نان و گوشت در آن بود از
 قضا سکی رسید و خرچین را بر بود و فرار کرد مسلمان عقب آن سگ رفت بیک مدخل مخفی که بشهر
 راه داشت رسید و چون بر این مدخل و قوف یافت عساکر اسلام بهدانش او از همان مدخل شهر ورود
 کردند و شهر را گرفتند بعد عبدالله بر عمارت عضد اصطلح کرد و اجارا بپورش و غلب مکرش لیکن بعضی

از مصنفین گفته اند جو را بعد از اصطلح مسلمانان شد
 محمد مجدی و بنکار و وقتیکه اسکندر ابر از افغ کرد چون در پی فرود آباد بواسطه عمل مستحکم کرد
 وسط کوهها دارد آنقدر حصین است که نمیتوانند از آن منصرف شوند لهذا آب و در خانه خنایان
 را گردانده آن صفی را در باغ منفرق ساخت و مسیله سال بعد اجا بشکل مراب بنشهر و با بکان
 خواست انصفی را خشک بنیاد کرد که شهری بنا کنند مهندسین با مهران را خواستند مشورت کردند و
 العمل ایشان اول یکی از قطعات کوههایی را که بمنزله بدنه مراب بود سوراخ کردند همسنگه نزدیک
 سوراخ باب برسد و بدنه آن قطعه کوه دو میخ آهنی نیز آید که بسپند و باز بخبر یک بسپادهن میخها
 او میخند که عمل جانت در آن بنشینند و کار بکنند تا وقتی که باب رسند فوراً ایشان را باز بخبر آید بکنند
 که خفه نشوند و نماز بد بخن آید که رسپند فر صند بنکار را بنافشد و آب بخبرها را پاره و عمل جانت
 را تلف کرد هنوز در بدنه آنکوه میخ و حلقه دیده میشود که نصیحت

صاحب ترهنا القلوب کوید فرود آباد از اقلیم سیم است در میان شهر عاری عالی ساخته و چند
 بلند کرد اینده که هوایش خوش شده و از کوه بقواره اب بران بالا برده و گرد آن دکه عظیمی کرده
 که آن عمارت را ایوان خوانند تک بوفت آنکه اسکندر روی فرخ بلاد مسکر در جنبه آنکه به طرفین آنجا
 رفتن بگر بویه فر روی با سبب فت از فرخ آن عاجز شد آب و در خنایان را از زم اول بگردانید و
 در اجاداد نا انشهر خراشید و بجز کشت اردشیر با بکان خواست آن بجز را خشک کرد اند تا بر
 اجا باز شهری بسازد براره (برازه) معمار طرف شک نفی برید و بوفت آب کشید از بخبر میا
 بست ساله مانداب فوت کرد و ز بخبر یکسست و راهلاک کرد ایند و سفن آن میرود و در کار فر
 می افتاد نادره شد اردشیر بر آن زمین شهری ساخت و اردشیر خوره نام کرد عضد الدوله در طی
 بخبر عمارت آن نمود و فرود آباد خواند هوایش گرم و منعفن است این از در خنایان می آید
 و اکنون باب برازه مشهور است کلابش خوشبوتر و بهتر از دیگر و لا پات و مردمش متمیز و بصلا
 باشند

صاحب ننه المجالس کوید باب هوای فرود آباد بسپا مضرب و غیر سالم میباشد از آب و در خنایان
 خنایان مشرب میشود کلاب بسپا خوبی در آنجا می آید سکنه طبعاً مندین و ملائم هستند
 مؤلف کوید فرود آباد از بناهای اردشیر ساسانیست از جاهای خود بسپا آثار خند و عرض و عبق
 آن دیده میشود دیواری داشته که موسوم بمبار بوده و عمارتی از سنگ ساخته شده که بجای کج

با این یاد
 تعمیر
 کرد

سرب بکار برده اند آثار آن هنوز نمودار است مخصوصاً علامتی از درب عمارت مشاهده میشود
 فیر و زاناد در این عصر قضیه است که آب هوای کوارد و سالمی دارد و باغات مرکباتش بسیار است و درخت
 پناوی نیز زیاد بها معطر می دارد در ای آن جاد شش گوشک ده شیری سر میدان ده خلوت کلبک خود
 باغ شاه کلیسای احمد آباد هرگز نمودن نوده بین دولت با درخت چنان آمد سبک شاه در
 نقش رسم در قلعه دختر است که در حوالی فیر و زاناد در بالای کوه واقع شده تمام دارد در کوه غار
 و طولانیست که بکنفر زعت اخل غار میشود و در تمام که میشود نادر است صحیح تمام را اب که فیر و زاناد
 بکار چینیست طاقها و جاها پاکیزه در سنگ وضع و ساخته شده که هر را از سنگ برده و بیرون
 آورده اند مکان و صبیحی در طرف دیگر است ظاهر اجامه کن تمام باشد هلیزی دارد که از جامه کن بکرم خانه
 میرد هنگام صعود بالای کوه در پین ده بغاری هستند که معرفت بخارن کسی میباشد در پهلوی غار
 دو چشمه است که از سنگ برین می آید چشمه ها کوارد و مکان خیلی با صفا و خوش هواست بنای قلعه در
 بالای کوه سختی است حار و درخت بادام و اشجار جنگلی دیگر در این کوه روئیده است قلعه محلی است که در
 قدیم ایام آباد بوده لکن عمارت را بعد خراب کرده اند قلی از چهار دیوار قلعه باقی است چهار طاق رفیع
 نیز بر پاست یکی که در این عمارت بکار برده اند بسیار سفید است در نیز همان نظیر آن وجود ندارد
 در طرف دیگر جایست بنفاره خانه معروف در کوه دو مجلس تصویر رسم شده و منقور است این دو
 مجلس دراز یکدیگر میباشد و مجلس اول صورت و یاد شاه بابک پادشاه و ولعهد است که حلقه
 بدست گرفته عهدی بنده و پین آید و نفر چیزی گذاشته شده تقریباً محوطی شکل و شبیه شمشیر
 در پشت یک از آن دو چنان فرود پنا پنداده که اوطانها آدم کوچکی است نیز بدست مجلس تصویر
 دیگر نیز در کوه است که عبادت است صورت سوار که هر یک نیز بدست دارند و بر اسبهای آنها
 بر کشتوان و بار و نفر در مجادله اند هر یک نیز بکراه دیگر زده و یک سوار از اسب رغل طیده
 و اسب یک سوار از یاد آمده و سوار میخواهد از روی اسب بجزر و سوار دیگر پیاده را در بغل گرفته
 میرد و کلاه یکی از سوارها بشکل کلاه ساسانیان گروی میباشد از کوه که پایش می آید
 انشکده هست که نیز میره و سوم است رجهوا انشکده بازده طاق زده اند و در هند طاقها
 عرض بنای آنها رفیع است عرض دیوار زباده از سه ذراع است الحی بنانست و رفعت و وسعت
 و استحکام این طاقها کمتر دیده میشود و ظاهر نظر آنها در هیچ جای بنا نشده باشد فرس و مبتت
 و کج بر پهای قدیم هنوز باقی و بر فراز است این بنا چهار دیوار دارد که در هنگام شستن در آن مکان

از اطراف

از طرف کوه و بیابان نما است در یکمیناب بسیار از هر طرف مثل در اجار است در حوالی و میان آن
 ناچشم کار میکنند زار و اشجار بسیار است چندین چشمه یاد رخنه پنا دارد و طرف دیگر میباشد
 عمیق نیز در همان سمت میباشد میان چاه که نظر اندازند در پای نواحی هستند که از جویان این رطل
 است خداوند که آن در بابکام سر زمین جاری میشوند در هر یک از طاقها که بنشینند نیز از سبز
 و آب جویان چشمه ها جلوه و صفائی مخصوص دارد و در طرف دیگر آثار عمارت و ابنیه غریبه که
 در زمانت و ممانت نظیر بناهای سابق الذکر بل ارفع و اوسع میباشد مشهود میگردد ظاهر آنجا
 خراب باشد این عمارت قبل از ولادت حضرت رسول صلی الله علیه و اله در سالان و فیر و زاناد
 عده آباد و انشکده بوده و شب و روز مستمر در آن انش شعله میکشید است و از روز بنا
 آن انش ان مسطی نگردد در آن نولد حضرت رسالت پناهی یک اعلاما ثابن بود که این انش کشته
 خاموش شد و در پناچه جای انش نمودار کردید و اکنون مانند حوض مد و پیش طرف انشکده علا
 بر چشمه سارها فواش بسیار خوب و قدیم ایام بوده که حالا فرایست هفت این فواش در شک
 کوه است که در اینجا نیز انشکده کوچکی بوده حال آنرا بقعه مقبره اما مراده مانندی ساخته اند
 و زیارتگاه شده در آنجا مردم بطلب حوائج می آیند

انشکده فیر و زاناد معروف مانشکده فارس است چون در این ملک انشکده یابن اعتبار و عظمت
 فارسین نداشتند انداز باب سپهر و فضاهرا ذکر می از آن نموده انشکده فارس گفته اند خواجه
 علیه الرحمه گوید

سینه کوشه انشکده فارس بکش دیده کو آب رخ دجله بغداد بیر

وجه تسمیه این انشکده بیری بر از روی حقیقت معلوم نیست ظاهراً چون در بعضی انشکده بود بعضی انشکده
 انشکده است غرض از این لفظ انشکده بهرام باشد یعنی برم ورم بوده ورم و دام که بهرام باشد و
 بعضی فاش برم بپر کرده و نیز چون برم بفارسی معنی لابل اصطر و چشمه علف مرغ است شاید این
 محل را بملاحظه کثرت بهاء و خضارت برم بپر گفته باشند یعنی انشکده و لابل بهرام حال آنکه در شهر
 با انشکده جاری کرده بود آخر الامر با بنابر نسبت نیز که هر چینه که از سنگ و سار و ج پاکل و آهک است
 بودند و اسامی دروازه های عده فیر و زاناد از این قرار بوده کوآزه سمت شرق موسو بلید و آزه مهر
 دروازه سمت مغرب و دروازه بهرام طرف شمال دروازه هر طرف جنوب و دروازه اردشیر و فر و حالبه
 فیر و زاناد هر یک از چهار خانان ناد و پست پناه خانوار سکنه دارد و حاصلش غله و جویان و بیخ و سبزه

شکار شکرک و دراج و نهو و از و خوش خوک و آهو آتش از رودخانه اما معارف نیز آباد یکی ابو بکر
محمد بن ابراهیم مصنف فاضل عالم است در علم انساب و تفسیر که در سنه سیصد و پنجاه و نه هجری وفات کرده
یکی بکر احمد بن فرج حشری فرزند بکر محمد بن زید و محمد بن خطاب محمد بن حسن و اشهر از همه محمد بن
محمد بن ابراهیم فرزند ابادی صاحب کتاب فاموس است

جور صاحب معجم البلدان گوید جور اسم محله است در نیشابور و از معارف این جور ابو طاهر محمد بن
حسین طاهر بنی فلسوف معروف در جهان که در سنه سیصد و پنجاه و سه وفات کرده یکی بکر محمد بن اسکاب
نیشابوری که در سنه دویست و شصت هشتاد و یک گذشت و حسین بن علی که در سیصد و نود و چهار فوت
شده و ابو سعید احمد بن محمد و محمد بن زید نیشابوری و ابو صالح محمد بن احمد که در سنه سیصد و چهل و یک
در اصفهان متولد شد و در جور نیشابور ساکن گردید و عمر بن احمد و غیره

جور نیز صاحب معجم البلدان گوید جور شهر کوچکی است از هستان در سرحد پابان از
آب فشان مشروب میشود باغات اطراف آنرا احاطه نموده

جور بعضی صاحب معجم البلدان قصبه است در نزدیکی اصفهان

جور از قزاقی ساوجبلاغ طهران است

جور از قزاقی آنکه سراب رود طهران است

جور از قزاقی لواسان است

جور از قزاقی و دامین طهران است

جور از قزاقی ساوجبلاغ طهران است

جور از قزاقی محال زنجان رود زنجان است قدیم التشو هوایش معتدل محصولش دیمی
آبی که آب رودخانه که از سایر فرجاده است مشروب میشود

جور از قزاقی طارم و در کنار سفید رود واقع زراعت آن آبی و از قنات مشروب میشود
بکصد نمود خانوار سکنه دارد که مسپر است

جور از قزاقی نیز چند رتبه در دامنه کوه واقع جزئی باغات و زراعت دارد که با آب
فشان مشروب میشود شانزده خانوار سکنه آن می باشد

جور از قزاقی دشت ابکر است

جور از قزاقی زنجان رود زنجان قدیم التشو محصولش دیمی و آبی رودخانه کوچکی

از همان فریب چهار پست که آب آن از چشمه سار است حاصل صیفی بعضی اراضی از آن رود مشروب میشود
منبع این رود از دهنه است که موسوم بعاشق لوده می میباشد تقریباً شش فرسخ راه باغات دارد در کوهساران
فریب مرغ و چین و چشمه سار خوب هستند هوای آن بسیار است

جور از قزاقی محال ابهر رود زنجان قدیم التشو زراعت آن غله دیمی و آبی که از آب فریب مرغ
چشمه سار خود مرغ مشروب میشود هوایش معتدل است

جور از قزاقی ناحیه بندر بندر فانیات قدیم التشو آبش از قنات هوایش بسیار است

جور از قزاقی طبرستان منام محال فانیات قدیم التشو آبش از قنات هوایش معتدل سکنه
شش خانوار

جور از راهها و فرجاده هان است که در سمت شرق و شمال بخینورد مابین خالک زعفرانلو
و شادلو واقع است

جور صاحب معجم البلدان گوید جور شهر است از کرمان بازارهای متعدد و جمعیت زیادی دارد
اسم فریب است ابتدای خالک خلیج فرم در صورتیکه از عرفان بقیم بیابند

جور از قزاقی ملا بر است قلیج خان سر تپه مالک سابق این فریب قلعه در اینجا بنا کرده مشتمل بر پونا
و حمام گویند می هزار تومان مخارج آن قلعه شده است خراب است فریب سیصد خانوار رعیت هزار و پانصد

جری بیخ و بیشه فشان و رودی دارد اغلب زراعت جوران آب است قدری دیمی کاری این فریب زراعت
معتدله است از جمله اوضاع آن که شکارگاه خوب میباشد که می دارد موسوم بلیشکر در معرفت است در زمان

کچسور قزاقی در آنکوه واقع شده و بدین واسطه موسوم بلیشکر در شده غاری در آنکوه هست مشهور بغار
کچسور و عاقبت بر این آنکه کچسور در بغار غایب شده و گویند در زبانه فرکه مرز عهده است در دامنه شمالی

کوه لشکر در جنوبی مابین چندان رخس و آثار قدیمی که دیده میشود فریب کوه در زان است بالکل در کوه لشکر
معتدل است خوبی موجود است شکار پیش در آنکوه فراوانست مرغ خوبی دارد در بهار ابلان بچشمه تغلیف

بدینجای آبناب و هوای آن بسیار خوب است جوران پانزده مابین چندان و در همین دره واقع است کوه لشکر در سمت
جنوبی این دره و کوههای باران پس قالی باغ و غیره که فاصله خاک شتر (چرا) می خزان است در حد شمالی

این دره از مشرق بمغرب کشیده شده در فریب جوران بباله صربان داخل رودخانه ملا بر میشود ابتدای
این دره از گل نخل و از فریب گاسا میباشد هات خوبه را این دره هست

جور از قزاقی کوهستان زرنه است آبش از قنات میباشد

جوزان کوه اسم از سرایست از نزارع فایان قلم النواران فایان مشروب و بیشتر چهار خانوار

سکنه دارد

چونچال از فرای سرایباد در میان دهنه در بالای کوه واقع شده آبش از چشمه هواش پیلانی

چهل و یک خانوار جمعیت دارد پیلانی اهالی کوه را مینامند

جوزجان از فرای در ابرجد فارس است

جوزجان و جوزجانان صاحب معجم البلدان گوید این دو لفظ اسم یکجاچه بزرگ است در خطه

بلخ مابین شهر بلخ و مرو و الرود واقع در الحکومه این ناحیه بود و بنام دارد سایر شهرهای معتبر این ناحیه

ایبار و قاراپایه کلاد است همچنین بنام علی بن الحسن علمها السلام در اینجا کشته شد مدتی کوه بود

و قنکه اخقین فیس سردار فستون اسلام در طحارستان بادشمن مقابل شد یکسخت فستون طرف

مقابل در جوزجان جمع شدند فرج بن حابس تمیمی مدفع ایشان مامور شد و بعد از چند فقره جنگ که

خط از مسلمان مقبول شدند عاقبت دشمن مضمحل و جوزجان در سال سی و سه هجری مسخر شد و کثیرین

عزیز شاعر گفته است

سفر من التیجاب استقلت مصارع فینه بالجوزجان

الی الفصین من رستان خوط افادم هناك الاقرعان

در تاریخ غیبی چنین مسطور است که ولایت جوزجان در ملتان با نام آل سامان آل فرغون (فرغون) را بود

و با عنایت به پسران سید از سلطه خلفی منتقل گشته و مکارم ایشان زیاده از اندازه اوهام و افهام

و اکاف اعطاف ایشان مفسد غر با و ادبای اطراف ممالک و افاضل با حسان آنها مایل آمده و ابو الحارث

احمد بن محمد غرغره دولت و جمال جلالت آنها بود با همتی عالی و نفعی مغالی و امیر بیلکین کریم از کریم او از

بهر پسر خود سلطان بمین الدوله خواسته بود و او در پی بیتم از بحر جلال ناصر الدین از بهر پسر خویش

ابو نصر حاصل کرده و اسبیلب مازج جانبین مستحکم گشته و چون ابو الحارث وفات یافت پادشاه سلطان و لای

(جوزجان) را بر پسر او ابو نصر مقرر داشت چهار صد و یک و قنکر بدیع همدان و ابو الفتح بستی و دیگر

شعرا و عمر در مدح ایشان فصاحت و غر و مشورت را پراختارند

جوزدان با فونت همور کوبد جوزدان را اهل اصفهان کوزدان تلفظ میکنند و آن فضا بزرگ است

ترد یک روزانه های اصفهان

جوزدان از فرای حومه اصفهان است اهالی آنرا جوزان میگویند

جوزر از نزارع فریه سرکان نوبسکان در زهر دست صبان رودان که از نزارع آر نمانست

واقع تقریباً دو پست جری را ضعیف و چهل و شش جری باغ دارد بالای میان رودان که کار جاده

سرکانست اما نزاره موسوم با ما نزاره عبدالله و مشهور با ما نزاره بنوا و جری شصت آن به بنوا است که

سابقه مرد و کندی نداشتند در پیشی محترم معروف به بنوا بر خود ختم نموده که بنای در آنجا بگذارد

فریه نزار نومان بمر و زان اهل و لا پیش پول کرشته بمصرف بنای آن رسانند و خود نیز مثل عمل جات

بلکه بیشتر کار میکرد انصافاً خیز زحمت کشیدن تا این بنا را تمام کرد ز یاد از بیست سال نیست که در پیش

بنوا فونت شد در یکی از واپای همین اما نزاره مد فونست این اما نزاره با غیبه دارد و چون جانی تصفا و

معدن الهواست در بهار و تابستان در او پیش بنای این محل میسازند و هر قدر میل دارند آنجا میسازند

بفرد و نیست قدم که از اما نزاره بالای کوه میرند چشمه است که قلیل آب دارد اصطخری در زهر چشمه

ساخته اند بعد از پر شدن این نزاره ها کرده ثلثی از آن با غیبه را مشروب مینامند و دیگر جوزر برود

سرکانست که رودخانه از میان این را ضعیف میکند

جوزق صاحب معجم البلدان گوید جوزقا و لا فضا به است در حوالی بنشای بورنا یا فضا به است

ترد یک هزار است

جوزقان نیز صاحب معجم البلدان گوید جوزقان و لا فضا به است خاک هداست تانی اسم کوه بیست در حوالی

که مسکن اگر است

جوزقان فریه است قله بی من بحال خراسان هواش معتدل میباشد از آب فغان مشروب میشود

جوزک از فرای جدید بنجور و آبش از چشمه زراعتش در هم هواش پیلانی پانزده خانوار سکنه دارد

از فرای شهر بایک است

جوز و شهر از نزارع کوهستان کرمانست

جوز و ک از فرای سجاس رود در نجان قلم التوقها الصده بان هفده خانوار سکنه دارد و محصور

غله آب در پی از آب چشمه مشروب میشود درختش منعم بهر بید

جوزی از فرای کله در فارس است

جوسف صاحب معجم البلدان گوید صحیح این لفظ را مینامند چهلین حال فضا به است خراب و فضا به است

و محظ که منعلق بر سنان فلول (پهلوی) در خاک اصفهان که متصل بممالک کرمانست باشد بعضی جوسف و جوزا

بل محل دانسته اند

جوسف از مزاج کوهستان کرمانست

جوسفان صاحب محم البلدان کوبد جوسفان قصبه ایست از اسفراین و آنقدر تری و بلندیهاست

که میتوان آنرا یکی از محلات شهر شمره سکنه جوسفان را کوشکان مینامند

جوسوق نیز صاحب محم البلدان کوبد جوسوق قصبه ایست در یک ری تا بانام قلعه ایست در فرغانه

منعلق بری ثالثا نام محل دیگری است در حوالی ری که آنرا جوسوق الحلیفه مینامند

جوش بعقیده صاحب محم البلدان قصبه ایست نزدیک طوس

جوش نیز بعقیده صاحب محم البلدان قصبه ایست از خاک اسفراین

جوشان از فرای خیمه کرمان است

جوشقان از فرای اباده واقفید است

جوشقان قلعه ایست در مجبور آبش از چشمه زراعتش آب هوائش ببلای سکنه اش بازده خانوار

جوشقان قلعه ایست قدیمی را اسفراین نزدیک شهر کهنه در سمت مغرب شهر واقع جای پاینده

چفتک و آب آن از رودخانه مویس خاوار سکنه دارد

جوشقان از فرای معتبره کاشانست در چهار فرسخی شهر واقع از آب و چشمه بزرگ و کوچک

فنان مشهور بحسبین آباد مشروب میشود زراعتش شوی آب آکدم و صیفی عن جوزنی و بعد از آن

کرچک اگر چه ارضی آن رسوه خوار است طوری پنبه کاری میکند که بکین بدان بکر و جوزنی

میدهد سایر چیزها هم بقدر کفایت سکنه بجای مباد باغاشان عمدتاً انار و انجیر سرخ است چندی هم

دارد عدله نفوس جوشقان تقریباً پانصد و پنجاه و شش نفر است معدن سنگ مرمرش و جوشقان

میان آن نیز بهر و شیرک و فرج آباد مرحوم امین الدوله فرخ خان است سنگهای سفید صاف بقدر

دو ذرع و دو ذرع طول دارد

جوشقان یکی از فرای حومه ایست از محال و لایه کاشان محسوب مابین جنوب و مشرق این شهر واقع است

به بلائیه بلای پول نواب و الامیر الدوله وزیر علی بن علی است محصور غله و غیره است کشتهش جور میشود

جوشین از مزاج کوهستان افطاع کرمانست

جوشروش از مزاج مبان ولایت مشهد مقدس در سه فرسخ و پیمانی واقع قدیم السو آبش

از مزاج مویس خاوار سکنه دارد

جوفان از مزاج چاران زعفرانلو است

جوفان (یا جوفغان) صاحب محم البلدان کوبد جوفان قصبه ایست منعلق بحر جان

جوفراغل فریه ایست از محال آنکه دره جزین محال آن خراسان سکنه آن چهل و هفت خانوار

میناشد

جوقاباد جزو محال نوماشیر محسوب میشود پیش از این شهر معظی بوده ولی حال سه فرسخ

در این محل هست یک قلعه خان که املاک زیادی دارد دیگری علی آباد و یکی هم جوفولک آباد در عیالای این

فریه صد و سی هشت خانوار که علاوه بر اعیان عالم را هم میسختند و زراعت هم چیزهای آردند

جوفربور از فرای دشتی فارس است

جوفزین فریه ایست از محال ایچرود در بجان هوا بپوش معندل محصولش غله دیمی و آبی و ده خانه

کوچکی دارد که از چشمه سار جاری میشود صیفی هم در جوفزین بجای مآید

جوقین از فرای شهر بار طهر است

چوک از فرای مستی فارس است

چوک (یا جوک آباد) شهر است که نادر شاه مابین ابورد و کلان بنا کرد و وجهه بنا کرد

نادر شاه این شهر را در این محل این بود که در اینجا متولد شده بود بعد از نادر شاه این شهر خراب شد

شخصی از طایفه افغان ساکن هند که از هندوستان نافر و بن التزام رکاب نادر می آید و در این

اجازه زیارت بیت الله الحرام شرفها الله تعالی خواسته و آنده شده تفصیل مراجعت نادر شاه و از

هندوستان نافر و بن در رساله نکاشته که آن رساله را در دست او بجا می آید و او را اسم

خود را اظهار نموده خلاصه این شخص کوبد نادر شاه بکلان آمد و جواهر و نقاشی که از هند و

آورده بود در کلان گذاشت بطرف مشهد مقدس عازم شد و راه را گزید که از مولود کاه خود

عبو نماید مولود کاه نادری همی است عیال کلان و ابورد در همان نقطه که نادر شاه فاتح بوجود آمد

مسجد بنا شده که بالای کیندا و سر کاسه از طلا بر روی هم نصب شده است (مقصود سر کوی طلا است)

بالای کاسه خری شمسی از طلا نصب کرده اند و آن علامت اینست که از این محل است که شمسی بر روی

آمد و وقتی که این بنا با تمام رسید معمار معطل ماند که تاریخ بنا را در بالای در بنویسد تاریخ تولد

شاه و برای رفع تردید معطلت بعضی از سائیند نادر شاه بنام کرده که گفت هنگام تولد من در کلان

و ابورد بلکه در تمام خراسان اینقدر طلا نبود که یکی از گوهسای بالای کیندا بنام مسجد را بسازند آنچه

رسد بخانواده و طایفه من که قفیر و پیر ایشان حال بودند و اینقدر بر هیچکس نوبستید و مخفی نیست

بهتر است که تا پنج انعام مسجد را بنویسند زیرا که علاوه بر مطلب مذکور تا پنج نولد من مجهولست من خود در ست بطور صحت و یقین سال ولادت خود را بنویسند خلاصه نادرساه شهری در مولود خود بنا کرد که شبیه شهر شاه جهان آباد هندوستان بود اما کوچکتر و نهری از وسط بازار بزرگ این شهر جاری میباشد ابتدا این بلده موسوم معروف بود و گاه بود اما این شهر حالی از سکنه میبود زیرا که بخوار است بجز و عنقا حدی با انجا بر دو سکنی دهد تا بعد از آنکه خوارم را فتح نمود اسرای زیاد از آن مملکت گرفتند آنها را کوچ داد و در شهر مولود گاه ساکن کردند تا وقت این بلده موسوم بجوک آباد یعنی شهر جمعیت از هر گروه و طایفه نیز معرفت که هفت هزار نفر اسپر که نادر شاه از مملکت خوارزم بخراسان آورده بود از قلعه بود در خوارزم که جوک آباد نام داشت چون این جمعیت را در شهر مولود گاه جاداد این بلده موسوم بجوک آباد شد

جوکار فریه اینست از ملاء پر آب در سمت شمال شهر واقع فئات خوبی دارد اغلب در اعث این فریه آب است در اعث هم دارد حمام و مسجد و پنجال جدید بنا جوکار هست سکنه در جلگه مسکن دارند و فریه بیخاه خانوار رعیت میباشد هوای جوکار معتدل صیفی کاری و بسندان کار در آن میباشد خرد خرد خوش پیشود مسافت آن نادرولت آباد سه فرسنگ است

جوکان بعقیده صاحب معجم البلدان شهر کوچکی است در فارس در یکتره نوبندگان
چوکان از فرای بلوک خواجه فارس است

چوکانلو از فوجان (خوشان) و آتش ز فئات سکنه اش چار نشین و مالدار و پنجا خانوار میباشد

جولستان یکی از محلات فصبه نو پسر کاستن بزرگی و جمعیت این محله با هر محلات فصبه و این در سمت شمال شهر واقع درین محله مد رسه اینست طایفه حکم البناء کوبند از بناهای پنجلیخان زنگنه است که بامر شاه سلیمان صفوی بنا کرده و خیلی اسنادی در بنای آن بکار رفته و با آنکه چندین مواظبتی از آن ننوده اند در نهایت منانت و استحکام باقی است نیز درین محله بکرسنه بازار و چهار سوفاست که در عهد نباشد و موقوفه مد رسه بوده تمامی هم از بناهای مرحوم شیخعلیخان مشهور بجام خان در پنجالی است با وجود قدامت کهنگی نماز میباشد

چولان مزرعه اینست از مزارع شهر نو پسرکان و صل شهرها لکن چولانستانی میباشد فدر باغات دارد مرغوب باغی از آنست که وصل بخانه های مالکین است و گرنه زمینها مزارع دیگر مرغوب است

چولک از فرای فریکلوی نجان ذراعش کلادیم از دامنه کوهی چشمه آبی جاریست فلیله باغات زیاد که از آب این چشمه مشروب میشود هواش سرد سکنه اش نود خانوار

چولک از فئات طوایف شاهپسوان افشار است در نجان سکنه آن معروف بطایفه نوجیلو و چهل خانوار است بخورد نشان از چاه محمولشان دیمی و آبی است پلا نشان مشهور بکوه دیمه لو میباشد

چولک فریه اینست از نهند و طرف غربی شهر و در یکفر سخی واقع بکطر او کوهی است آب و گناه مابین ملاء پر و نهند در بنکوه مازا فنی زیاد هست از فی چولک از سراب کاما سار مشروب میشود بپشه و باغات هم دارد یک حمام و دو عصار خانه در چولک هست لبا راضی آبی و جزئی دیمکاری هم میشود سکنه آن شصت نفر میباشد جای بسینت هشت زوج عوامل است

جوان از مزارع طیس مسنامن محال فایان قدیم النش و بلا سکنه است

جو مند اسم قلعه بوده است رفوسش بعضی جو مند و جوز مند هم نوشته اند

جوهر صاحب معجم البلدان کوپد جوهره و لا شهر است در فارس ثابنا فصبه اینست در حلب

جووند از فرای طیس مسنامن قدیم النش و آتش ز فئات شصت خانوار سکنه دارد

جوهر اسم فریه اینست در طارم قدیم النش محصولش غله و صیفی کاری هم دارد دور و کوهک

از جنبین فریه جاریست که در اعث فریه را مشروب میکنند سکنه اش هفتاد خانوار مزرعه دارد مشهور بشیخ حسن لویه آباد کرده مرحوم شیخ صفی اردبیلی است هوای فریه مزرعه گرم می باشد

جوهرگان از مزارع طیس مسنامن آتش از چاه قدیم النش و بلا سکنه است

جوی خان صاحب معجم البلدان از ابو سعید نقل قول کرده کوپد جوی خان فصبه اینست در فارس

جوی کال از مزارع چناران زعفرانلو میباشد

جویم صاحب معجم البلدان کوپد جویم شهر در سنائی است در فارس که از اجویم ابی احمد تر میباشد و سعت خاکش ده فرسخ است کوهها بران احاطه کرده نخلستان و باغات زیاد دارد آب خوردن سکنه از آب انبار است لیکن در نزدیکی بازار نهری جاری است

نکارند که کوپد جویم و بیله شهر اسم بلوک است چانه جهرم و کارستان فیا این جنوب و مشرق و مشرق از مسافت سی و شش فرسخ واقع مشتمل بر بیست دو فریه و خاک نشین این بلوک فریه اینست موسوم بجویم که در اغلب کتب از اجویم ابی احمد نوشته اند بعبه بسیار عالی و بعضی اینم خرابه و آثار در این فریه مشهور و دلایلی است که در سوا الفاز گفته آباد بوده اهالی این فریه بشعبه اثنی عشری سکنه بسیار اکثر

شافعی مذهب نباشند حاصل این بلوک غله و سایر جو بات و خرما و پنبه و نینا کو میباشد
مرد مش سلاج و ژوش و شرب فریبه جویم آب فنان دارد و در فریه کلون چشمه آب است آب باقی فرا
منحصراً باران است این بلوک از وحوش خوک و آهو و از طیور و جباری و کبوتر هست طول این بلوک از
شمال جنوب به فریخ و عرض بیست و پنج ذراست از شمال به جنوب و در فریه جویم حاتم خرابه دیده
میشود اسامی فرای این بلوک از اسفرا است

- (جویم) (هرم) (کوره) (سید شهر) (هرم) (جلار) (فلات) (ده فیش) (شهر پشانا) (حسن آباد)
- (کاربان) (بلقان) (ده داچه) (زهره پیر) (سرکان) (کلون) (بهره پیر) (لاغر) (چغان) (شمس آباد)
- (جلال آباد) (ماری)

جوین صاحب جم البلدان کوبد جوین ناچرا آباد و دایر نیست که کاروان هنگام عبور از بسطام به نیشاب
از آنجا میگذرد و جوین در راه واقع است اهالی خراسان جوین را گویان مینامند اعراب گویان را جوین گویند
از طرف بلخ محدود و در جنوب از طرف شمال بجای حاکم نشین آنجا ازاد و راست است شهر عیاشی است طرف
غربی جوین واقع شده و من خود آنجا را دیده ام بنا بر عقیده ابوالقاسم بهیقی آنهاست که اسم این ناچرا
جوین گذاشته اند چنین تصور میسازند که آنجا با اسم شخص معروفی که جوین نام داشته و موسی شده
اما اشخاصی که اسم این ولایت را اصلاً گویان میدانند چنین اعتقاد دارند که کورد زبانی آنجا را
گذاشته یکصد هشتاد و نه بار چیده دارد و تمام ایندها را یکبار یکبار وصل است تراعت جوین
خوب و باغات آنجا هم پیوسته متصل و این ناچرا یکدره منند و سعی واقع میباشد در میان
دو کوه در سمت شمال دهان چقدری از مغرب مشرف واقع شده و در سمت جنوب فواری است که بطرف
آبادی عربان دارد و هیچ سکنه و آبادی در این سمت جنوب نیست

در تاریخ حافظ ابرو چنین مسطور است کوبد جوین ناچرا نیز گشت دهها مغور دارد و هوایش
خوش است و میوه های خوب فراوان دارد و راه نیشابور از این ناچرا گذرد و حجه فلیه او مجید و بهیقی
پیوسته است فرای این ناچرا اکثر متصل است یکبار و این ناچرا در میان دو کوه افتاده در فضای
گشاده و این فضا طولش از مشرف است تا مغرب و منقسم شده اند قسم شمالی است غربی فرای آبادی
نصف جنوبیست شاه میاه مذکور است در نصف جنوبی هیچ عمارت نیست از نیشابور تا اول این
ناچرا در فرسنگ است به غربی نیشابور و از ناچرا مردم نبرد مشهور بسیار بوده اند از آنجا که علماء و
از آنجا که امام عبدالملک بن یوسف عبداللّه بن یوسف الجوینی است المشهور امام الحرمین امام عزالدین بر این

عبد الملک چیزی خوانده است خواجده بهاء الدین صاحب بوان که در آخر دولت خوارزم شاهیان و
خراسان بود از فرزندان ابن عبدالملک است خواجده شمس الدین صاحب بوان که وزارت هلاکو خان
و ابان خان و نکودار احمد داشت خواجده بهاء الدین محمد که حاکم اصفهان بود در زمان پادشاهی ابان خان
در خواجده شمس الدین است و از مشایخ شیخ سعد الدین حوی که کتاب سنجلی الارواح نوشته است
از این موضع است فرای مشهور این ناچرا از این فرای است فریه سر و ما ماد و کرا باد فریه سران و نوا
فریه ویر آباد و نوا فریه محمد آباد و نوا فریه مکود و نوا فریه امداده و نوا فریه نوباع و نوا فریه
داسان و نوا فریه سامغان و نوا فریه خسر و سروده و نوا فریه داد بان علیا و نوا فریه حراشا
و نوا فریه داد بان سفلی فریه حرد باسه نوا فریه سرست بحر و نوا فریه بوسان و نوا فریه کسلا
فریه و اسان و نوا فریه مکره و نوا فریه و سگدان و نوا فریه ورجان و نوا فریه مهر مردک
فریه قادریه و نوا فریه کسره نوا فریه کت فریه کهر در و فریه حصدا باد فریه خسر و نوا فریه
بسعاج بغیر این نوا فریه و فرای و نوا فریه بسپا دارد و در جم البلدان نوشته است که در این ناچرا یکصد
و هشتاد و نه ده است

صاحب ترهات القلوب کوبد جوین و لایق است پیش از این داخل بهیقی بوده اکنون مقر است قبضه فریون
(فریون) در زمان مغول پای تخت و حاکم نشین شد و بجز آباد که مقام شیخ سعد الدین جوین است
و دار و کاری و خور و شاه از معظم فرای آن اهالی آن اکثر شافعی مذهبند این ولایت از فواری و
هر موضعی یکد و کار نیز معتقد دارد و محصولات آن چیزی باشد بویه و آنکو و کتر باشد

نکارنده کوبد جوین خراسان از طرف شمال محدود است بالاداع جاجرم اسفرا این از طرف جنوب بره
شارع عام خراسان که در نه الهاک و عباس آباد مزینان مهر باشد از طرف مشرق بسیر و از طرف غرب
بسطام وان و لایق است در این زمان مشتمل بر هفتاد و چهار فریه و قلعه و طول این ولایت از مشرق
بمغرب بیست و هشت فرسنگ و مشاعر هنرین دو فرسنگ الی سه فرسنگ این از رودخانه ها و فواری
که از جنوب به شمال جاریست منبع رودخانه ها چون نزد یکست در نایب نشان خشک میشود و غیر این
خانوار سکنه در جوین ساکن میباشد حصول آن جو و کند و پنبه و بریشم خزیه و آنکو و در نوا
خوبه امیناز بعل میباشد که نشین جوین در فرین مختلفه غیر و اختلاف نموده در نوا فریه
فریه چغنی میباشد که مسافت آن ناسب و از ده فرسنگ و در دامنه کوه زرد در طرف جنوب واقع
و ارتفاع است عوام کوبد بنای این فریه را چغنی خان بن حکیم خان نموده ظاهر است که نیشابور باشد

قدیم چیزی در آن دیده میشود اللهم ارخان فلجی سوگرد و در آن کشیده و نقر پیا سبکد خانوار و چنان
 ساکن میباشد که در آنهار و اشجار و قره زنی فواکه و اما در آن مطرح انظار و خضارت و صفا و طراوت
 آن معروف و درجه اشها زرد انکور و زرد الو و کوه شفا لوی آن مناز و ابر چشم آن خوب میشود
 در کوه ز آفتاب و علامت معادن مس و فلز و سایر فلزات بسیار است معدن سنگ فاد زهر نیز دارد که
 بسهولت بدست می آید مردم جغتای شیخ و اسباب از آن بسیارند و بولک پات بعید میزند مقبره
 امامزاده احمد بن موسی جعفر علیهما السلام در مکان مرتفعی واقع و عمارت محضی از کسب و ایوان دارد
 و هر کس در اینجا بپوشد جمیع باغات جغتای در پیش نظر او نمودار است فرزند ازاد و ار که بکوفی شهر حاکم
 نشین جوین بوده حال چندان آبادی ندارد و سکونت آن من حیث المجموع پنجاه خانوار است از انبیا قدیم امامزاده
 در آن باقی است که کسب و ایوانی دارد شرح ازاد و در جلد اول مرآت البلدان نگاشته شده است بجز دیگران
 فرای جوین محرابی است که از فرای معظم و حاکم نشین بوده سور قدیم و خندق آنجا بهم ریخته حال اچهل
 خانوار در آنجا سکنی دارند بجز دیگران که در دهه است که از قلعه جات قدیم بوده حال آباد نیست هفت تن از اما
 زاده کان در آنجا مدفون اند سلاطین صفویه کسب و ایوانی در آنجا ساخته اند فرزند دیگر موسوم بخیر
 شراست از بناهای قدیم مسجد دارد که حال آنست که از فراع جوین قلعه است موسوم براتی قلعه که از بنا
 اللهم ارخان فلجی است که در کمال استحکام بنا کرده و بحکم خاقان مغفور فتحلی شاه طاب الله شراه خراب شده
 آتش از فغان است که مسو اسامی فرای بکر از انبیا است

لله اباد که واقع در جلگه و از آب فغان مشروب میشود ابراهیم اباد حکم اباد که در جلگه واقع و آبش از فغان
 کلانه عربی بنا و اباد لفتاب که هوایش سرد و آبش از رودخانه و فغان کلانه افاغجه که کرمسپ است آبش از
 رودخانه و فغان فصائی ملا بگرد کرمسپ و آبش از رودخانه و فغان سرد اباد کرمسپ مشروب با فغان کلانه
 کرمسپ آبش از فغان اجداد کفنت کوهیا پور سرد سپو آبش از فغان و ارشان قلعه نون نفع اباد حسی با اقلیل
 اباد سید اباد با فغان اباد طرکان ازاد و اولی فارش لار مدعی اس اباد خدا شاه و سامعان سرد سپر مشروب
 از فغان کهنه کوهیا پور آبش از فغان و غیره دستوران کوهیا پور آبش از چشمه شهر شانه آبش از رود اب
 اباد اباد انداده زود اباد کالبان خراب اباد اسمعیل اباد کرمسپ مشروب با فغان صالح اباد و غیرها
 جوین در خلافت عثمان بن عفان در سال سی و یکم هجرت بدست عبدالله بن عامر مفتوح گردید
 در استیلائی مغول جبر نوبان که از طرف چنگیز خان سلطانی خوارزم شاه را غارت نمود از جوین
 بماندگان رفت و سوید با بهادر را که همراه او بود از جوین بطریق طوس فرستاد

در سنه هفتصد و شصت و سه هجری کلاس و امیر تیمور کورکان که قبول خدمت نعلفتمو رخا
 نموده بودند از و خایف شده بطرف خراسان فرار کردند امیر حاجی کلاس در جوین در فرزند خوار اسپان
 جمعی مقبول شد و امیر تیمور مجدداً با و آراء التفرقه قبول خدمتشان مقبول را نموده اعتباری یافت

معارف جوین

بکی موسی عجمی بن محمد بن عمران الجوبینی بنشایبوری است که از جمله رجال و درآزاد و اسکنی داشته
 بشام و مصر سفر کرده و از شاگردهای نکر بای اعرج بوده محدث و پیر و طرفه مسلم بن حجاج و فغان و جوین
 در سنه هصد و بیست و سه بکی بکر ابو محمد عبد الله بن یوسف که از ائمه بنشایبوری و پدر ابو المعالی جوین
 است و در سنه چهارصد و سی چهار بنشایبوری گذشت بکی بکر امام ابو المعالی عبد الملك جوین است
 که این خلیفان شرح حال او را در وفیات الاعیان نگاشته کتاب نهائیه المطبک رفعت شافعی و کتابت
 در عقیده اشعریان و کتاب بکر موسوی بارشاد از نصابها و است فغان و در ربیع الاخر سال چهار صد
 هشتاد و هشت در شهر بنشایبوری افتاده دیگر از معارف جوین خواجه شمس الدین محمد است که با سنیقا
 دیوان سلطان محمد خوارزمشاه و سلطان جلال الدین خوارزمشاه بر فرار بوده و از اولاد ابو المعالی
 الذکر است بکر خواجه بهاء الدین پیر خواجه شمس الدین صاحب دیوان و عطا ملک مؤلف کتاب کجیا کشتا
 جوین است که مریدی است فاضل و در خدمت سلاطین مغول مغز و مخرم نیز ششمه و از اشعار او است

نبی اجتهاد فی اقتناء العلوم نقر با جنساء شمار المنی
 الهزله رفعه سید فا انا جده سیره فرزنا

بکی دیگر از معارف جوین خواجه شمس الدین صاحب دیوان است که وزارت او پادشاه یعنی هلاکوخان مغول
 و ابا فغان را نموده دیگری علاء الدین عطا ملک جوینی برادر خواجه شمس الدین و مؤلف کتاب کجیا کشتا
 جوینی است ایندی و برادر پسران خواجه بهاء الدین جوینی مشارالیه در فغان میباشند و جدشان پسر شمس
 الدین است که مستوفی دیوان خوارزمشاه بوده چنانکه ذکر شد و نسبت این سلسله به عبد الملك جوینی
 بهر حال هر دو از معارف و ارباب فضل و کمال و در مقامات عرفان صاحب حال و مقال و شیخ سعید علیه السلام
 کمال ارادت و سمت فرزندی داشته اند و احقر امانت کامل از شیخ بزرگوار میموده خواجه شمس الدین و پسر
 بوده عاقل و مدبر با خصال ستوده و اخلاقی جمیده و علاء الدین عطا ملک که نیز با و صاف شاد است موصوف
 بود حکمرانی بغداد داشت و اول نفری که از فرات بطرف نجف شرف علی ساکنها الف سلام و نجف جدا شد
 عطا ملک باقی آن بود و صد هزار دینار بخارج انبار خیر رسانید استقلال وزارت خواجه شمس الدین

صاحب دیوان در سنه شصت و شصت و یک بود بعد از قتل خواجه سیف الدین و محمد الملک نزدیکی که
 از تربیت یافتگان و برآوردگان خود خواجه شمس الدین بود و او معشوش شد با دشمنان خواجه ساروش
 میخورد هتکامیکه با اباخان بفسد پورش خراسان در حرکت بود بعد از ورود بقره بن بواسطه ارغون خان
 راهی نزد پادشاه پافنه سعادت آباد از خواجه شمس الدین نمود و او را منتهی بد و سنی سلطان مصر ساخت
 بعلاوه صورت املاک و متول خواجه شمس الدین را که بکر و دان هم رسید بجز اباخان رسانید اگر چه
 فوراً موثر نشد اما قدری با غن کتبت شمس الدین در دل اباخان جا گرفت و جمع دخل و خرج ممالک محمد الملک
 رجوع شد و از اتفاق صاحب دیوان وقت در تبریز بود بعد از شنیدن این اخبار مجدداً خود را بار و
 رسانید با اباخان او را در معرض خطاب عتاب و آورده سؤال از اموال او کرد او کتمان ننمود و تمام را
 پیشکش کرد و مجدداً در وجه اعتبار او با او گرفت لیکن باز بدلی مجاب بود و همیشه از شئون او و میکاشنا
 روزی که خواجه شمس الدین کاسه در برابر نگاهداشته بود و سر بر بند جلوس بود پادشاه از دست او نگر
 دفعه چهارم با اباخان گوشت گزنی سرکار زده بسمت خواجه اشاره کرد خواجه بدون نامل کر شه بود
 و بلعید با اباخان گفت اگر این لغت را در میگردم چه کنم او را با انکار بیرون می آوردم بالجمله محمد الملک عطا
 برادر خواجه شمس الدین را منتهی ساخت و با وجود اینکه سپه سالار رومان هم بر او بگریختند ربهانی بگریخت
 او انداخته در کویچه ها بعد از بگریختند و هم بنظر او را مغلولاً بهمان آوردند و اگر در سنه شصت
 هشتاد با اباخان نمرده بود او را میکشند خلاصه بعد از مردن اباخان خواجه شمس الدین و عطا ملک
 مدتی بسلامت نپسند و در سلطنت نکودار بن هلاکو معروف سلطان احمد خواجه شمس الدین بوزارت
 برقرار شد و محمد الملک نزدی را بقبول رسانید و عطا ملک مجدداً حکومت بغداد یافت در سلطنت ارغون خان
 خواجه شمس الدین از جاجرم باصفهان اگر بخت و مصمم شد که از اصفهان بشیراز و از اجا بهر منی و از هر منی
 بگذرد و از خوف اینکه مبادا در غیاب او اولاد و کسانش در معرض خطر افتد از این جناب منصرف آمد و بین
 اثنا از غوغایان جمعی را باسئالت او فرستاد و روز جمعه هم رجب سال شصت و هشتاد و سه وارد و
 رسید و چنگ منقلد امر وزارت بود تا بوفای که از امر بود فصد نفین کرده او را بمسوم نمودن اباخان
 منتهی ساخت در دو شب چهارم شعبان همان سال او را در بهر بقتل رسانیدند و در بعضی گفته اند

چو محمد الملک از تقدیر ببرد / شهادت یافت در صحرای نوشهر
 بفسد صاحب دیوان محمد / که دستور ممالک بود در دهر
 پیر از دو سال و دو ماه و هفت / چشید او هم زد و روان شربش مهر

نود و پنجا

نود و پنجا مشوید را معامل که دارد در ناز و نوش باز مهر
 خواجه شمس الدین در نظم و نثر فارسی و عربی بدی طولا و مقامی منبع داشت از اشعار فارسی او است
 که در آخر زندگانی خود انشاد کرده

هر چه که از فیضه نقد بر نهد / کی شاید از آن بر بند بر خرد کرد
 انصاف فلک بین که در بند نهد / چه شود بر آن بخت چه بسا در چه شر کرد
 کرد و چه بود چو پست سنا و که بود / فرمان خدا بود و حوالک بفر کرد
 هر ظلم که بر اهل جهاد کردم از پیش / پیش آمد و احوال هر چه بر کرد

و فوق در مجلس انس قصیده عربی بدین انشاد کرده و در آن قصیده برادر خود عطا ملک را ملامت نمود
 چندینوی از آن در نخل نکاشته میشود و همی هذا

العشوق من افریا لوسائل / والدمع وسيلة المسائل
 فم ساق وسقنی شمولا / فالتمل من التمول حاصل
 والرقت من الغناء غناً / من فرط نغز البلا بل
 نارنج علی الغصون سید / باللبل کانه مشاعل
 با من هواک لمر نصدف / دعوائی و طلت ذاک باطل
 فی التحر رساله طلبتم / هاعینک ابلغ الرتسائل
 للصلح جباله ارددتم / هاصدعک اطول الجبائل
 من غیرک لا اربد و صلا / فالقلب نای عن الرزائل
 کالمجد سوی عطا ملک / ما اخار لنفسه حلال
 الله بفضله المرجی / فدجمع فیه من فضائل

علاء الدین عطا ملک در شب سه شنبه چهارم ذیحجه شصت و هشتاد و یک در حکومت بغداد
 گذشت و خواجه شمس الدین در نارنج او گفته است

علاء دولت و دین آن و زنجی / که حا که بود اندر ملک بغداد
 چو محقق گشت زنجی پرده حاک / خفا از سال نارنجش خبر داد

از معارف و جوین بچو خواجه بهاء الدین محمد شیر خواجه شمس الدین است که در سلطنت اباخان حکومت
 اصفهان داشت و ظلم و تعدی و زباید بود و هر چه اهل اصفهان در آستان اباخان داد خواهی میکردند

نود و پنجا

بواسطه خواججه شمس الدین بجای نمیرسد با چار و عابای مظلوم بدرگاه دادرس بچارگان نالیدند
پیر دعای ایشان کار کرده خواججه بهاء الدین در عنفوان جوانی بمرک ناکهانی از بجهان فانی در گذشت
و خواججه شمس الدین این رباعی را در مرثیه فرزندانشا کرد

فرزند خدای فلک هندویش بازار زمانه را رواج از رویش
تویش پدربوک از ان پیشه کشم کشش چو ابروی میان بر رویش

یکی دیگر از معارف جوین هر دو جوینی است نیز پیر خواججه شمس الدین جوینی میباشد صاحب اخلاق
و طبع بیکو بوده این دو پیش از نیاچ افکارا است

مرد باید که دانش آموزد ناز هر کس شریفتر باشد
خال بر فرقه مری کاورا آن خواجگی پدید باشد

یکی دیگر سعد الدین جوینی است او شیخ محمد بن محمد بن حسن بن محمد بن حمزه میباشد مؤلف کتاب
سجمل الارواح و محبوب الاولیاء در سینه ششصد و پنجاه و فاش کرده این رباعی از او است
کر باغ عشق ساز کار آید دل بومر کی آید سوار آید دل
کردل بود کجا وطن سازد و عشق بنیاشد چو کار آید دل

جوین نیز جوینی مسطوران صاحب معجم البلدان یکی از دهات خرمن اشابو المعالی محمد
حسن جوینی سرخسوی در اینفریه منول شده است

جوین از فرای بلوک جبل رود فیروز کوه است

چهار باغ از املاک خالصه است در محال نه ماشیر یکصد و پنجاه و دو خانوار رعیت دارد
چهار برجک بستنا دو محل با این اسم موسوم است یکی آباد و دیگری خراب است چها

قلعه آبادی بوده بفاصله نلت فرسخ بطور مرتفع این چهار بادی چهار برجک میباشد و در دو
فرسخی رود هم مندر سمت شرق واقع بوده و چهار برجک آباد مشهور و چهار برجک سرهار اماخان بلوچ
واقع در ساحل رود هم مندر طرف شمال قلعه دارد در اطراف قلعه طایفه بلوچ از چوب گره خانه ساخته اند
میان قلعه در خارج سه خانوار بلوچ که نفر پیاعده نفوس آنها یک هزار و سیصد و پنجاه نفر میباشد
سکنی دارند پنجفره از توابع چهار برجک است که بلوچ اند از چهار برجک تا قلعه کر باسک بازده فرسخ است
که در دو طرف رود هم مندر یعنی در شمال و جنوب این رود چدر آبادی چدر و جنگل گز طایفه بلوچ ساکن
مباشند اینچاه هزار و یکصد و سی خانوار و مالدار هستند و کوسفند و شترهای بادی خوب دارند

زراعش هم میکنند

چهار بلاغ از فرای محال بر بند رود زنجان قدیم التوق ملکی عبدالملک هوایش ببلان زراعش
غله دیمی و آبی بگرفته فنان دارد که خراب است چهار چشمه که بهین جبهه موسوم بچهار بلاغ شده چهر بلاغ
در ترک یعنی چشمه است زراعش اینفریه با این چشمه ها مشروب میشود یا تریه خانوار سکنه دارد

چهار بید اسم قلعه است در بجنورد زراعش آبی هوایش ببلان این از چشمه بلان زده خانوار سکنه
چهار چشمه مرزعه است از نو بکران جدید البناء از متعلقات کاکو کران که این آبادی در بران اتفاق
افتاده این را بجا که است همه اشاحت دیم کار میباشد و اینجا از شکاف کوی بقدر یک لوله افتاده آب جاری
بود و این آب از چهار سو راخ بیزین می آمد لهذا اصطخری بنام اسم او را چهار چشمه گذاشته و چند زوج کاوند
دایره نموده اند و در زیر اصطخری چهار جریب باغ عمل آورده اند

چهار چنار از فرای بادی است آباد است از فغان ببلان چهار دانگه از فرای بلوک سرحد فارس است

چهار دانگ از فرای محال نه ماشیر است یکصد و چهل و دو خانوار سکنه دارد

چهار دره از فرای است آباد است خالصه دیوان آبش از سه شش فنان سکنه آن چهار صد و دو نفر میباشد
چهار طاق از فرای جبهه فرابره جلوی زنجان است قدیم التوق زراعش دیمی و آبی مشروب با زاب چشمه ها
که هر پنبه کاری هم میکنند سعی پنج خانوار سکنه دارد

چهار سنک از فرای طلبس مسلمان محال فانیات قدیم التوق آیت از فغان هوایش کم سکنه است و نسبت
چهار کس از فرای متعلقه بفاپنا است این از فغان هوایش ببلان

چهار مودان از فرای کوه میکلو به فارس است
چهار سنک از فرای طلبس مسلمان محال فانیات قدیم التوق آیت از فغان و بلا سکنه می باشد

جهان قلعه است از نام صغی آباد از فرای حول و حوش شهر مشهد مقدس هوایش ببلان از رودخانه
ده خانوار سکنه دارد **جهان آباد** از فرای بلوچ فارس است

جهان آباد از فرای بلوک کر بال فارس است
جهان آباد از فرای هواند و در طرف مشرق و جنوب این بلد در بکفر سنک و بنی واقع از آن از

سراب کا ماس مشروب میشود و سراب کا ماساب از دامنه کوه کر که در طرف جنوب نهانند واقع است
جاری میباشد کوه مزبور بکفر سنک و نیم ارتفاع دارد کوه بچهل امازاده در بیکوه مدغون میباشد
شکل کا و ماهی از برف در بالای اینکوه بنظر می آید که دو فانیات نام بجای خود است هر که آن برف را بشند

پوشیده نباشد که طلبس
عبارتیست که حالاً مصطلح است
و اصل این عبارت طلبس است
است چنانکه در لغت طلبس
بیاید

عوام کوبنده و فتنه که منشکل بشکل مذکور است آب شود حادثه عظیمی بود خواهد داد این
کوه طپور از قبیل کبک و وحوش از قبیل بز و خوک و غیره یافت میشود و شکار کردن در این
کوه سخت میباشد در بالای سراب کاما سار غار است که تقریباً صد قدم طول است و از زیر غار آب
سراب جاری میباشد در پایتیز آب سراب بپسند سنک و در بهار سالها بکله بریزد و در زمستان باران
زیاده از پنجاه سنک است غالباً راضی شهر و دهان نهادند از این آب مشروب میشود و فاضل آب
آن برای خزل و بپسندون و کرماتنهان میرود جمعیت فریه جهان آباد بهر جهت سصد نفر میشود
راضی از مسطح و جای سوزج عوامل میباشد غالباً رعایت آب و جزئی دریم کار بهم دارد

جهان آباد از فلاح منعلقه سیرجام و تقریباً شصت نفر سکنه دارد
جهان آباد از فزای نواح در بقاضی نیشابور است در سمت شرقی بلده در پنج فرسنگی واقع است
ان از آبغات منشر و پیشود هوای آن در زمستان سرد و در تابستان معتدل قدم التی و
ملکی حضرت رضا سلام الله علیه سکنه آن بیست خانوار و از طایفه بلوچ طاهری میباشند
و این نواحی محل قشلاقی این ایل میباشد و بلاق آنها در کوه سار کوه در رود است و گذران
انها از مالدار میزداعت میشود

جهان آباد سنکر میرزاخان نیره در استر آباد که پیش ازین فریه بود مشهور بکوزن
نیره و مدت زمانی خراب شده و اثری از آن باقی نمانده و نواب و اوجهائش سوز میرزای امیرنوما
در حکومت استر آباد در اینجا آبادی و قلعه و سنگری محکم بنا نهاده سواره و پیاده
شتر اول در اینجا بجهت حفظ دهان فخر عماد الدین و دهان رسنای گذاشته و آن آبادی
حالا مشهور بجهان آباد است

جهان آباد از فزای نواح کرمان است
جهان غنیمت منعلق پیام صفی آباد از فزای حول و وحوش شهر مشهد مقدس است
هوایش بلاق آتش از دور و در خانه که از طرف قلعه بام میرود و از کوه جهان ارغیان بر میخیزد
دو بیست و پنجاه خانوار سکنه دارد

جهان بخش از مزراع بر کوه فاینات قدیم التی
جهان بخش فریه است در محال شیب اب سبستان رعیتان از طایفه بر خوردار
و طایفه هری می و بیخ خانوار که عده نفوس آنها تقریباً یکصد و شصت و پنج نفر است

جهان مع از مزراع قدیم التی بر کوه فاینات
جهان نما اسم عمارت است در اول چهار باغ سفلی واقع است مثل بر طاقهای فوقانی و تحتانی و بطرف
فرض ساخته شده

جهان نمای نیاوران ابتدا بامر خانان خلدا آستان مصلی شاه طاب الله تره در محلی که حالا
فرض نیاوران دیده میشود عمارتی جزئی بنا نموده بودند و در فصل بلاق کاهی موکب خانانی بدینجمل
نزول و اقامت نمودند و در ماهی محمد شاه نو الله مضجعه قدوسی بر آن بنا افزودند و در عهد
معدن همدان بنا را محو ساختند و فرض عمارتی عالی بامر قدر قدرها بون در نیاوران بمیباشند والد

نکار عتقا السلطنه حاجی علیخان عتقا الله له نباشد و بعد از آن نیاوران افزوده شده و چون مشرف بر صحرای باغ کوه البرز و شاه جهان
چچیر از مزراع میان ولایت شهر مشهد مقدس است قدیم التی در شش فرسخی شهر واقع است
سی خانوار و تقویری میباشد از آنجا مشروب میشود هوایش معتدل است

چهر از بپسندون که بکرماتنهان میروند در طرف دست چپه فریه است و سوه چهر در پشت
نیره و دهکده بل و رود واقع و منعلق با و لاد میرزا سلیمان خان است

چهر آباد از فزای نواح بیک لوی نیا است واقع در میان کوه باغات و چمن خوبی دارد و چشمه
اب از میان چمن جاریست که تقریباً یکسنگ نیمه اید در بغات و راضی فریه از ابان دو چشمه و از آب
رودخانه مشروب میشود آب هوا و صفای خوبی دارد از صیفی پنبه و کمرچک هم بجا میآید سکنه
هفتاد و پنج خانوار است

جهان علیا از مزراع مؤمن آباد فاینات قدیم التی و بلا سکنه است

جهرک نیز از مزراع مؤمن آباد فاینات است از فزای قدیم التی و بلا سکنه میباشد
جهرم صاحب معجم البلدان گوید جهرم شهر است در فارس که در اینجا پارچه بافالی میباشد و سوه
همین شهر که جهرم میباشد زبادی شاعر در ذم جهرم گوید
بلبلد ملا الفجاج فتنه لاشتر کبابه و جهره

این شهر در سی فرسخی نیشابور واقع و ابو سعید (الله) عبدالله بن محمد محدث معروف بجهت می است
حمد الله مستوفی گوید جهرم شهر است وسط استخون بر اسفند پار ساختن موضع بسیار از نواح اینجا است
کرم دارد و در آن ولایت غله و پنبه میوه بود و آب و آن و کار نیز دارد و در آنجا در قلعه حکم است که آنرا
خوشه خوانند صاحب نیشابور گوید جهرم شاهان جهرم رعایت نیشابور است

نکارند که بگویند جهرم از شهرهای معروف و مشهور فارس است و طبع در بلوک که آن نیز بهین اسم موسوم
 میباشد این شهر از حیث وسعت و بزرگی از قم و کاشان و بلاد امثال ایند و بلندتر است جز اینکه آباد
 و رسوم شهرهای آن کمتر و ازین جهت بقصیر نیز که مانند بعضی مکن است مانند کوه توجیه و تغییر از شهرهای
 معین باشد داخل در کمر سپهران محسوب میشود عمارات و بناهای آن اغلب از گل و خشت و بعضی بناهای
 اصفهان خالی از شباهتی نیست بلوک جهرم از چشمه و فوایدش آب خوردن اهالی از چاه که آنهم اکثر
 فواید بسیار است که در جهان مختلفه احوال نموده اند نخلستان جهرم زیاد و در آنجا مرکبات دارد
 در حوالی بلده آثار و اماکن ده هست که زیارتگاه اهالی میباشد بازاریش با آبادی فصیح مناسب
 کاروانسرا و مساجد متعدده دارد حاصل جهرم غله و زراعت و بنا کوه و جویان و پنبه و قلیل میوه
 که مسخر است و خرما پخته در جهرم یافت میشود بقدری خوشبخت که گوید در تمام عالم نظیر نداشته
 همچنین بنا کوی جهرم که انواع و اقسام است هر نوعی از آن در شهر و ولایتی نه یافت میشود
 از جمله بنا کوی حکان که اغلب آن بمصرف اهل اصفهان میرسد و در پیشتر فیهی دارد اهالی جهرم
 ناجر و پسته و زراعت و کاشت و صنایع و حرف باهوش و زبردت و اهل سلاح نیز میباشد و با وجود
 فطانت اهل علم درین فضا به نسبت کم بوده میشود درین سنون زراعتش با ک نیز در جهرم معمول
 و مند اول است کوهستان و جنگل نزدیک دارد و همزیست است از کمال از اینست کلبه جهرم
 پر نعمت اهالی در وسعت رفاهت اند یکی از مال التجاره های جهرم پوست تیره است که امیناز
 نامی دارد و در فصل چهارم از سایر جاهای پسته و زراعتی این مناع با این فضا میباشد پسته
 پنجه را و پانصد خانوار در شهر جهرم ساکن اند و سکنه خرابی انواع جهرم از پنجاه خانوار است
 صد و پنجاه خانوار بلوک جهرم همانند جنوب مشرق شهر از مسافت بیست و هفت فرسخ طول جلگه اش از
 شمال که وصل بجاک بلوک خفر است جنوبی که بجاک بلوک جویم اتصال میباشد زیاده از ده فرسخ و
 عرضش نیز از طرف جنوبی که متصل بلوک فر و کازین است از جنوبی که مسافت مشرق و شمال و منتهی
 بلوک استا میشود فریب نه فرسخ میباشد شکار این جلگه از وحوش آهو و خوک و از طیور کبک و
 نیهو و کبوتر است اسامی فراوانی از انواع جهرم از فرار ذیل است

قطب آباد با بصره سعادت آباد زهرش بدلان جمعان چهارطاق چند آباد شمس آباد محمد آباد
 ده زهر چکان دستان سبستان هر موج مادوان جانب ملازین العابدین سلام الله تعالی از خول علمای الجهرم
 جهرم در آخر خلافت خلیفه ثانی بدست عثمان بن علی العاصی مفتوح و مستخر عساکر اسلام شد

و مؤلف و الخلفه
 میباشد

جهرم جلگه است بلوک است جهرم و یکی از بلوک خلیفستان و در وسط بلوکات واقع است این
 بلوک پست و میباشد فوایدش نمناز و انکور و زردالو و کوجه کرد و و بادام و کپاس و جهرم و اغلب در
 ضم بقدرش میسر است و مزارع معین دارد که نشین خلیفستان طنبوح و سنگر است که در فترت نیز
 آباد میباشد پیشتر سکنه طنبوح سادات هکشدند که گاه خوبینت کار و افسران دارد که فترت از
 میان آن چهار سبب حلاج و زواری از اینجا با بدعی و کندی بلکه معبر خوزستان و لرستان و بر وجود
 بسیاری از ولایات عراق است بعضی خرابی این بلوک از روزه خانه مشروب میشود و برخی از این فواید
 و چشمه سارها در کنار روزه خانه دهان خوب و آباد است این بلوک در میان دره واقع است لکن آبگو
 مسافتی دارد راهش سخت و صعب نیست کردنه معظی ندارد طول بلوک جهرم و دهشت فرسخ است
 از قم که میانند اول منزل تاج خوانون میباشد که ابتدای بلوک سرد است از اینجا داخل بلوک جهرم
 میشوند و از طنبوح بسپان و شان میروند که بنفرضی ایشان و بلوک کراست در میان و بسیارش
 بلوک و زو و بلوک راه کرد است جهرم در فترت میسر و مزرعه دارد دهان معبر آن طنبوح و کپوک
 بعقیده اهالی کپوک در زراعت و زراعت و در آنجا بوده و سنگر که حاکم نشین است و سنون
 که میرزا جدید الله برادر حاج میرزا نصر الله که کافی مشن و در آن عمارت و باغ خوبی ساخته و آباد نموده
 و آبره که اهالی آن از شنیدن لفظ حاست نهانست و منقر میشود و اگر کسی این لفظ را بگوید
 و بتواند او را خیل ازین و آزار میکند و جهرم را که بنفینا خالی عوامانه است خلادان است گذشته
 از بنفقره اهالی بالطبع شرارت دارند چنانکه ازین راهم نزاع کرده اند پریشان حال شده و از آبادی
 کاسته شده پیش از این دو سبب خانوار بودند آنچه حالا هکشدند هر صبتاغ و کاسته میباشد اینک
 ز سنان در اینجا خیل سرد است سکنه کرده سببکند ازین دهکده در یکفر سخن ایشان و در میان
 کوه واقع شده است

چهرین یکی از فلاع خوی میباشد و مدتی است علی باب مقدس طایفه بابیه که چهل قبل
 بر روز نمود و رانقلعه ماخوذ و موقوف بود و شرح آن در مجلدات قبل نگاشته شده است
جھک از مزارع مؤمن آباد فایناست قدیم التشو هو الیس معتدل و بلا سکنه میباشد

جھک از مزارع در میان فایناست قدیم التشو و حالا با پر است
جھکدوک از مزارع معتلفه بقایناست
جھکروک نیز از مزارع معتلفه بقایناست

جھک

چمکنه از مزارع و فرای قدیم النسو متعلق بقایات آتش از قنات هوایش ببلان
نفر بیامیصد و چهل نفر سکنه دارد

چمکه نیز اسم دوم از قنات قدیم النسو آتش از قنات هوای هر دو ببلان سکنه
یکی نه خانوار و جمعیت دیگری بیست خانوار

چمکه دوم از مزارع دیگر است از ناحیه طلب مسناموسوم بجهکه علیا و سفلی و نیز مزارع
دیگر است در همین ناحیه و اسم مزارع اینست از مزارع براه کوه قانیات

چهار چشمه در نو شهر کان چشمه سار است که در دامنه کوه کوبه واقع و بالای
کشتانی است از این چشمه ها آب سرازیر شده و رود بسیار عظیمی تشکیل داده که از نبر آبادی
کشتانی جاری میباشد و جمیع کوه های این آبادی را مشروب میکند و از آنجا سرازیر گشته
بسجودان و از آنجا با رود ج و ک که در نبادی آن بجای می رسد که عبور از آن رود دشوار
میگردد و آب کوه از چشمه آب و هو اکال نریف را دارد و متصل بکوه الوند است لاله های
ن کاوند و نویناد را نیکو بسیار است آتش نهایی کوار میباشد و رود حاصل از این کوه که موسوم
بکرزان رود است بعد از آنکه چند آبادی را مشروب کرد بهر ای قزل رسیده برود که ما سب برین درین
نواحی این شهر شهری دارد

نواحی این شهر شهری دارد

چهار چشمه اسم یکی از فرای حومه شهر است

چهار چشمه در طبرستان که از افرنج بلاغ هم میگویند دره ایست عرضی که منتهی عرض آن هزار ذرع
امتدادش نیز با از مشرق به مغرب یک پیش و در سنک و تمام رودخانه که از طرف مغرب به مشرق جریان دارد اسم
خال از مستی نیست و محلی است پیاده از چهل چشمه آب از کوهها اطراف داخل رودخانه که لا شود هوایش در

بستان نهایی عدل بلکه شهر با آباد است ^{خانان} سیر و با طایفه خود که در و امین املاک و قسطنطنیه
میرند بای عارف هم خانلرها **چهار چشمه** از فر و مزارع بلوک چناران مشهور است

چهار حصا از قلعه کماندیم اسفر این جای هفت زوج کا و ملک دارد آتش از رودخانه آرد و
هرای زمستان از آن منهد **چهار چشمه** از فر و مزارع بلوک چناران مشهور است

کرده و آثار آن باقی است در بکر شنه قنات هم دارد سکنه آن موسی و پنج خانوار است
و هنر این دره آثار قدیمی **چهار ذری** از فرای شبانکاره فارس است
بسیار است بعضی جاهای آن **چهار ذری** نیز از فرای شبانکاره فارس است
پیش از قبل حفر کردند و منهد **چهار ذری** نیز از فرای شبانکاره فارس است

چند کار قدیم و بعضی بسبب
دیگر پروانه یکی از بورت های آن که در تابستان او و میها و در آنجا اقامت می نمایند

چهل سنون

چهل سنون اسم یکی از عمارت دیوانی اصفهان است این عمارت در وسط باغی است که بنام
چهل جریب مین دارد در جلو عمارت حوضی طویل است که با اصطلاح خود اهل اصفهان از آنجا
مینامند و رطبتی این عمارت صورت مجلس سلاطین صفویه و یکی از جنگهای نادر شاه افشار در ششمین
حوضی این شهر که در چهار گوشه آن چهار پایه سنون است صورتش از هر طرف پایه سنون
با کمال امیناز تجاری شده و در پایه ها سنونهای مرتفع چوبی مزیّن با نین و غیره میباشد در آنجا
چهل سنون است سنونهای دیگر نیز از جنس سنونهای نر بود درین نالار منهد است بنامی **چهل سنون**
نهایی عالی و در سقف آن کمال صنعت اسنادی و مهارت مهندسان و معماران زمان صفویه که
بانی این عمارت بوده اند پدیدار میباشد در جنهای چنار کهن و کبوده و اشجار میوه در این باغ بسیار است
و نهایی صفا و طراوت را دارد در این سنون آخره چهل سنون را جناب میرزا فتحعلی خان صاحب
در زمان حکومت خود مرتب کرده اند

چهار سنک اسم قلعه ایست از قنات بلوک ناصری مشهور است از بلوک کان جدید ببلان بلد
که با هفتم نواب الاحسام السلطنه سلطان مراد میرزا آباد شده است

چهار ذری علیا و سفلی دو محلی است از قنات طوایف شاهپسوا افشار که در غا
سهرورد و سجاس رود زنجان میباشد سکنه شهر و رجا ایضا کور حسنلو میباشد در چهل ذری
علیا بیست و پنج خانوار و در چهل ذری سفلی بیست خانوار ساکن اند محصول و زراعت ندارند آب آنها
از رودخانه است بیلافتان فانی و چلیقو و کوهسار فیض آباد است

چهار مضاره اسم بقعه آثار پستان عمارت تخت جمشید فارس که شرح آن در جلد اول اثر
البلدان مسطور است

چهل منجلی محلی است از قنات شاهپسوا افشار که در محال سهرورد و سجاس رود زنجان
میباشد سکنه از طایفه کور حسنلو و پاتر ده خانوار اند چشمه آبی دارند زراعت ندارند بیلافتان
اراضی فیض آباد است

چهل مین قلعه آبادی بوده در سیستان در ساحل رود هر چند در طرف جنوب واقع
در روایت بلندی نهایی است حکام را داشته حالاً سکنه ندارد جزو محال رود بار سیستان
محبوب میشود

چهل از فرای بلوک دشتی فارس است

چهل

جهله از فرای بلوک خج فارس است این بلوک کرمسپرد در جنوب شیراز مسافت چهل و دو فرسنگ واقع در پیش رعیت منش حاصلش غله و نیشاکو شکار این جلگه آهو آبش از باران و چاه هر فرسنگ از بیست الی یکصد خانوار سکنه دارد

جهنور از فرای استرآباد هوا پیش بلای آتش از قنات ده خانوار سکنه دارد

جهودان صاحب معجم البلدان گوید جهودان الکبری کوبند و بمینه بیشتر معرفت و جهودان اسم قدیمی است یعنی جایگاه بهود بها و کان میگویند که بهین جهنم اسم او را بنیبر داده و بمینه نامیده باشند بهر حال قضیه معبر نسبت نزدیکی ابو شهیدین حسن الجلی الوردانی اهل این قصبه است

جهودانک متصرف جهودانست که ذکر شد

جهینه اسم قلعه است از قلاع مازندران

جیا در بهر استرآباد چاه پیشکوه طارم قدیم التوفی ملکی مظفر الملک سکنه اش هشناد خانوار باغها بسیار خوبه ارد در اعش از رودخانه مشروب میشود محصولش غله و جوز و هوا پیش کرمسپرد است

جیاره از فرای ختاما ن کرمانست

جایس صاحب معجم البلدان گوید اصل این اسم فارسی هر یکباره است از کثر استماع اعرابانجا جای خوانده اند و آن قصبه است از خاک مرو و ابوخلیل عبدالسلام مروزی جایسری میباشد

جیان از فرای بیضای فارس میباشد

جیان از فرای وانات فارس میباشد

جیان صاحب معجم البلدان گوید جیان قضیه معبر نسبت اند ستانی و نهاب اصفهان در انجا مسجد است معروف بمسجد سلمان فارسی معیت بادی زیارت این مسجد میباشد عبد الوهاب شیری گوید بعد از شجر اصفها سلمان با پیشه آمده در نزدیکی اصفهان در فر بهر جیان مسجد بساخت ابوالمشیم طلحه بن العلاء الحنفی جیانست

جیاکنده در بهر استرآباد از بلوک آتران استرآباد را بای ملک خورده مالک ابشر از چشمه و رود هوا پیش بلای جهنمش و پیش شصت و هشت نفر میباشد

ججکنو صاحب فرهنگ سخن آری ناصری گوید ججکنو ناچه استرآباد در خراسان نزدیک بمینه و آن شهر است

ججکلو از فرای بلوک فشا فو بهر طهر است

ججیانجل

ججیان جبل در سمت مغرب ملایر واقع فر بهر استرآبادی متعلق بمحمد علی میرزا ولد مرزوق حاجی خسر و میرزا فرید هشتاد خانوار رعیت دارد در دافنه کوه کز بلای که فاصله مابین ملایر و فر بهر استرآباد فرید صدهرب باغ و پیشه در محصول و باغات الحیا از چشمه سار مشروب میشود و در اعش اغلبی است هوا پیش بلای در زمستان بر فشان بیهاب قلعه باغی دارد بالای تپه واقع است مرغ و محل تغذیه در تابستان هوای خوبی دارد نادر و لک با در چهار فرسنگ و نافر لیکان یکفرسنگ میباشد

ججیان رود در سمت مغرب و لک با در ملایر و کنار رودخانه واقع از فرای خالص است از رود آب مشروب میشود سکنه در جلگه در کنار رودخانه سکنه دارند در اعش آبسپنج باغ ندارد مرغ خوبی دارد معدن شوره خوبی در اینجا هست نادر و لک با در سه فرسنگ است

ججیحون

استرآباد یکی از جغزای نکارهای قدیم و در شرح جبل اسم او مسطور شد گوید از شطهای نزدیک که داخل بحر خزر میشود یکی اکسوس (جیحون) است آبسپول را عقیده اینست که گذشتن از شطهای واقع در هندستان نزدیک این شطهای اسپا اکسوس است این شط قابل کشتی را نیست طوری که از طرف هندستان بسواحل بحر خزر مال التجاره حمل و نقل میشود

و جیحون فاصله مابین باکتر پان (بلخ) و سغد پان (سغد) هم فند است بعد از آنکه مال التجاره هند و سنا بواسطه این شط داخل بحر خزر شد بواسطه شطهای دیگر که وصل بدریای سپاه است بسواحل قزاقان بکنار موصول میگردد

علمای جغزای و مصنفین عربی و غیره را در باب جیحون و سرچینه آن و بستر و مجرای قدیم و جدید این شط و مصب حالته و سابق چون تحقیقات و بیانات کثرت است چون از ابتدای نکار شمرات البلدان طرفی که ما اختیار نموده ایم اینست که اغلب قول صاحب معجم البلدان را در شرح هر محلی مقدم بر سایر اقوال ذکر میکنیم و بعد بسطورات سایرین میپردازیم در اینجا یعنی در شرح جیحون نیز طبقه و راه خود را تغییر نداده ابتدا میکنیم با قوت حموی و معجم البلدان مینگارند و هوهنا

لفظ جیحون عربی است و بعضی از مصنفین این لفظ را مأخوذ از جاج که بمعنی کال است دانسته اند و مناسبی که در این فقره فرض کرده و گفته اند اینست که چون جیحون علی الاتصال در طرف و سواحل خود را میخورد موسوم بآنم شده بهر حال این مسئله چندان اهمیتی ندارد که در آن زیاد غور نمائیم حمزه اصفهانی گوید اسم اصلی و حقیقی جیحون هرون بوده و هرون اسم یکی از دره ها خراسانست که نهر جیحان در وسط

آن واقع شده و بعد از آن مجاورت نهر موسوی با سم دره که در بدنه و عمق چکان را چون گفته اند عقیده این قبلی
 انبساط که سر چشمه چگون در نقطه انبساط موسوم بر پوساران وان کوهی است متصل بمالك سند و
 و کابل را بنکوه در موضعی که از اعند پس میماند چشمه است که منبع نهر چگون می باشد
 شط چگون در اشناد سر میانی میشود با معنی که چون برودت در آن نواحی شدت نماید قسمتی از
 آب شط مبدل میگردد و پارچه های در شط حرکت و سپر کند و اندک اندک بقیه آب نهر از فرط سردی
 منجمد و یکپارچه میگردد که در کوه و جبهه ضلالت آن باشد و آب شط از زیر این پنجاه جاری است
 خوار زمینها با کلاک و نیش شط را سوراخ کرده برای مصارف خوردن و غیره آبی چون میباید و آب که
 بنا بر موضع میکشند در کوزه و ابریه ها میزنند و تا زمانیکه این ابریه ها را بنماز خود برسانند با نصف
 آن مبدل میگردد است با جمله چون شط چگون بکلی منجمد و آب بدل میگردد کاروان و کاروان کوه سفند و شتر
 سا پر جوانان به هیچ خوف و خطری از روی آن نهر عبور نمینمایند و سطح رودخانه با اراضی سواحل آن
 فرقی ندارد بلکه مکرر کرد و عبار از روی آن منصاعد میشود مثل آنکه زمین و خشکی است ایجاد و خشکی
 ابر چگون دو ماه امتداد دارد بعد سوز هوا و شدت سرما که شده و مندرجاً پنجاه شتر و غنای و آب شط
 میباید تا رودخانه حالت اول را بهم برساند سفاینی که در میان پنجاه مانده در مانده و مجبوراً منظر
 انقضای مدت مزبور میباشند تا هوار و بخوشی بگذارد و میباید و آب شط بنا بر این اغلب صاحبان
 سفاین جهل میکشند قبل از زمستان و ایجاد آب چگون کشتهای خود را از شط بیرون برند شط چگون
 شط بلخ نیز گویند زیرا که از این مملکت نیز عبور میباید و از شهر بلخ تا نهر چگون دو از ده فرسخ
 راه است

در کتاب جغرافیا موسوم به آثار البلاد و اخبار العباد از مصنفان عالم فاضل ذکر این نهر محمد بن محمود
 الفزینی شرح چگون از فرار ذیل ناکاشته شده است
 نهر چگون واقع در بلاد خوارزم است نیشتری گویند عمود نهر چگون معروف است بجراب و آن نهر خارج
 میشود از حد و بد خشان و منضم میشود بسوی آن نهر انبار دیگر در حد و دخل و خوش و بسبب انقباض
 آن نهرها در وقت عظمی میشود و انقباض نهر میشود بسوی رود چگون انبار نیم و انبار صفایان و آب خشا
 که خارج میگردد از بلاد ترک و میگردد در زمین و خش در کوه هناك تا آنکه عبور میکند از بلخ و معلوم نشد
 در دنیا آبی که با این کثرت باشد و خشک میشود عرض آن مثل که شدن عرض آن نهر در آن موضع که بلخ است
 و آن پا حله میان دخل و و اشجری است پس از آن میکند در بر شهرهای بسیار نامیرسد بخوارزم و منقطع میشود

اصلاً از آن نهر بلدی که عبور میکند از آنها که خوارزم که از آن منقطع میشوند و بر میگردند پس از آن منحد
 میشود از خوارزم و میریزد در پارچه که مستوی بد پارچه خوارزم است که مسافت آن در پارچه خوارزم شش روز
 راه است گفته اند چگون با کثرت و بسبب آب در فصل زمستان میگذرد و کثرت آب است که در آن
 که بر ما اشناد بهم رسانند و زمستان سخت میشود شدت شدت میشود اولاً قطعه ها میخورد و میگذرد این
 قطعه ها بر آب هر زمان که عمارت میکند قطعه از آن قطعه دیگر قطعه را بهم دیگر مصلوب میشود و این
 طریق پارچه های بید که منضم میشود تا آنکه چگون کلاً بسط میگردد از بسبب کثرت و غنای آب هم رسانند
 تخم مرغ در اکثر اوقات بخرمش است این فصلان در رساله خود گفته اند چگون را که منجمد شده بود و تخم
 مرغ هفتاد شتر بود و خداوند عالم است بخت این مطلب در زیر نهر آبی جاری و رونده است حفر میکند اهل
 خوارزم در چگون چاه ها با کلاک و پیشکافند و تا نوار آب از آن محلها آب بر میدارند همچنانکه میکشند
 از چاه آب را بجهت آشامیدن و حمل میکنند در سبوتها و در وقتکه مستحکم میشود ایجادان نهر عبور میکنند آن
 فاطمه ها و کوان که کوه سالها بر آنها بار کرده اند و باقی میمانند محل عبور را فرنی باز بین و بر میخورد از آن بخا
 همچنانکه در بیان از نزدیک قوافل عبور میکنند میشود و در مدت دو ماه به همین حالت باقی بود و زمانیکه شتر
 بر نشکسته میشود عبور میکند بحالت اول و منقطع میشود قطعه ها میخورد همچنانکه ابتدای امر ظاهر شده بود
 تا آنکه بحالت اول بر میگردد و چگون نهر قنالی است چه بسا که است بخت با بدغز نهر در آن
 صاحب مالک المالک گویند چگون معروف است بجراب خارج میشود از بلاد و خان در حد و دخل
 پس مجتمع میشود بسوی او نهرها و چند در حد دخل و خوش از اجتماع این نهرها و در عظمی میگردد
 و از چاه نهرها که منضم میشود چگون نهری است نزدیک فرج جراب مستوی است با خشو و آن نهر هلبک
 و فریبان نهر دیگر است که مستوی است نهر بریان ستم نهر فارغ است چهارم نهر اندجبار و پنجم نهر و خشا
 و این نهر اعظم از سایر نهرات و مجتمع میشوند این ابها در جانب از حسن نگاه مجتمع میشوند با نهر و خشا
 در جانب قواذبان و واقع میشود بسوی این نهرهای مجتمع انبار یکبار خارج میشود از نیم که بعضی از آنها
 صفایان و انبار قواذبان است پس از آن مجتمع میشود مجموعاً واقع میشود در چگون نیز یکی قواذبان
 و اما نهر و خشان خارج میشود از بلاد ترک نا ظاهر میشود در زمین و خش و شک میشود در کوه هناك
 تا آنکه عبور از بلخ نماید و دانسته شده است آبی با این کثرت که شک شود و که عرض شود بحدیکه بلخ آن
 بسته شود مثل صنوبر چگون در آن محل که بلخ بسته شده است این منظر حد میان و خش و میان و اشجری
 پس میکند در این دو خانه در حد و بلخ تا نهر مدانگاه میکند در آنجا با کلاک از کالف میرسد بخوارزم پس در

تا امل و نهی میشود و خوارزم بعد از آن واقع میشود در باجه خوارزم و فایده نمبر در این دو چون
 در ختل و نرمد نانا چه زخم اهدی و معور شده است سبیل نیز در خانه زخم و امل و زخم
 و معور میشود خوارزم و معور میشود چون از برای اهل خوارزم است اول شهری که واقع است چون از ماورا
 النهر ختل و وخت است آن دو شهر هستند مگر آنکه هر دو مجتمع میباشد در یک عمل و معامله و واقع هستند
 ما بین نهر خراب و وخت است از شهرهای ختل هلبک و منک و تملکات و قارغره و کارنج و اند بخاراغ و
 رسانای نیک است شهرهای وخت هلا و رود و لا و کند و مقام سلطان و پای تخت در هلبک است و منک
 و هلا و در نرمد که از هلبک است مگر آنکه مقر سلطان هلبک است متصل میشود است خاک آن بوخت و ختل
 و وختان و سفینه و کران و کران خانه های کفر است حاصل میشود از اینجا منک و نرمد و وختان معادن
 نقره کپور است و در وختان ختل طلا نیست که جمع کرده میشود در هنگام آمدن سبیلها از شهرهای وختان و
 وختان و نرمد یکسخت زمین ختل زراعت های بسیار آب میشود و خوب دارد و شهر ختل در کمال وسعت
 و نعمت فراوان است مواشی و درواش زیاد است در وقتی که گذر کنی نوب ختل و وختان نواحی و اشجار و
 فواذبان و نرمد و صفایان و جاهای دیگر در اثناء آنها است آنها شهرهای با نقره خواهد بود و خوب
 و عمل و آثار همد شهری است واقع در کنار و چون از برای آن قلعه و سوراخ و حصاری است و احاطه دارد
 بان حصا باره دیگر و دارا ماره در قلعه است محبس خارج از قلعه کهنه است در شهر در سو و مسجد جامع
 شهر است متصل داخل حصار است رباره شهر بازار هایش در شهر نرمد است عمارات آن شهر از خاک
 وخت است معظم کوهها و بازار هایش باجر مفروش است شهر نرمد همور و با اهل و خلق و این نواحی با
 رخنه و بهره است نهر چون و مسافت فرجیال با شهر مقدار بکنز است آب آشامیدن آنها از چمن
 و نرمد که جاری میشود از صفایان و از برای دهات و مزارع ایشان از چمن نرمد نیست بلکه مزارع
 آنها از نهر صفایان مشروب میشود و از مدینه هرات شهر نرمد و نرمد و هرات هم در است فواذبان مدینه است
 و شهر دارد که کوچکتر از نرمد است از برای فواذبان از شهر هانود است و اشجار مثل نرمد است و نرمد
 و وسعت شومان کوچکتر از نرمد است و مر نفع میشود از اشجار و شومان تا نرمد یک صفایان
 زعفران بسیاری که حمل کرده میشود با طرف و اکاف و مر نفع میشود از فواذبان نواح طیب و عطریات
 و پودر خوش و صفایان شهر نرمد نیز که از نرمد مگر آنکه نرمد اهل و مالش بیشتر است صفایان
 قلعه است اما اخیسک مجاز است واقع است زخم در زمین خراسان است مگر آنکه این دو شهر
 مجموع و یکی هستند در عمل و اقامت جماعت خطبه و منبر به زخم است و شهر نرمد با خصب فراوانی و

کوچک است از حیثیت شهرت و غالب اطرافش سوانم است از شتر و گوسفند و بر طرف ظاهر هر یک از
 این دو شهر صحراها و چاه ها و چراگاه ها است و قافله بر شهر نرمد از بخارا در جمله بخارا و وصف آن ذکر شده
 و اما خوارزم باید دانست که لفظ خوارزم اسم آن اقلیم است و جدا شده است از خراسان و از ماوراء النهر
 و احاطه دارد بخوارزم بیابان از هر طرف و حدان متصل است بخوارزم در جانب شمال و مغرب و جانب
 جنوب شرقی خراسان و ماوراء النهر است و خوارزم در آخر خوارزم است و بعد از خوارزم دیگر شهر
 عمارتی در کنار چمن نیست و در وختان چون از خوارزم نامتهی میشود بدر باجه خوارزم و این اقلیم در
 جانب چمن واقع است شهر آن در جانب شمالی چمن واقع است خوارزم را در طرف چمن شهر نرمد
 است که مستقیماً چمن است آن نیز که شهر نرمد این اقلیم بعد از مدینه خوارزم و جرجان محل سو
 و بخارا غربه است از غربه بیرون می آید فواقل و مزارع بخارا و نجران و خراسان و مقتضای
 نقد بر این بود که بصورت و شکل در بیابان و ماضف خوارزم را در صورت خراسان و نصف آن در صورت
 ماوراء النهر مگر آنکه غرض و قصد در این کتاب شناختن صورتها این فایده است شهرها است لهذا
 کردیم خوارزم را مجموع در صورت واحد قرار دادیم انصاف در ماوراء النهر قرار دادیم بعلت آنکه این
 وضع ابلغ است بغرض من به آنکه مکرر کرده شود در صورت خراسان و صورت ماوراء النهر و خوارزم را
 چند شهر است سوای آن فسیله که اسامی آنها از انفراسان در خان هزار است چمن و ختمش سار و
 نوز و ارگردان خوش گز در نرمد بر آنکه این مدینه است در اجفان جرجان است اما فسیله این اقلیم
 مستقیم بخوارزم است و نواقله است که غیر معمول است و آن قلعه مدینه بود که آب چمن از آن خارج
 کرد و بنا گذارد و نرمد از عیان شهر عمارتی و نرمد پلک شده است نرمد چمن آن قلعه را بجای که بیم
 اهدام است و مسجد جامع آن در طرف پشت قلعه است و سرای خوارزم مشاه نرمد مسجد جامع است
 و محل مجلس نرمد قلعه است در وسط شهر نرمد و راست که شکافته شده است شهر و بازار نرمد و جرجان
 این شهر و طول مدینه نرمد فرسخ در فرسخ است و اما ابوابان مدینه خراسان است بعضی از شهر و
 ابواب مقدار بیک از شهر خراب شده است خراب مانده است در عقب محل خراب بنی عمارت شده
 از سمت و در خانه و اول حد خوارزم مستقیم بطاهر است از جانبی که فریب میشود با مل و ممد است بخارا
 در جنوب چمن و در طرف شمالش عمارتی نیست نامتهی شود بقریه که نامیده میشود عمارت ختمش و این
 آن از عمارت ختمش نامیده خوارزم دو جانب چمن جمعاً دارای عمارت است قبل از عمارت ختمش
 فرسخ نرمد که منشعب شده است از چمن که اطراف آن نرمد عمارت اهل فری و دهها این است و شهر

آر و ختمش

بهمین منوال است این شهر مستحق است بر کاو خواره و نفس پر کاو خواره خورنده کاواست و آن نهر
 که عرضش پنج ذراع و عمقش مقدار دو فام است سفاین در آن کاو میکند و منشعب میشود از این نهر
 کاو خواره بعد از جریان در قن مجری نهری که نامیده میشود کمره و معوضه است بواسطه آن نهر
 بعضی از برای عمارت حول شط چون از ظاهر نهر را از عرض پادی نیست عرض میشود چون نهر رسد
 و میرسد عرض همچون بمقدار بکتر نامقابل شهر پس از آن که میشود عرض شک میشود نامیرسد چنانچه
 آن در جریان بمقدار دو فرسخ پس منتهی میشود تا فرسخی که مستقی بکینا است بر چغیر نهر از کواج و آن
 فرسخ است نهر ب جبل و نیست و این عرض عمارت غیر از این نهر و در پیش این کوه محرابی است و بسا با است و لذ
 هزار است ناسا بحالی که در طرف غربی چون است نهرها نیست که از جمله آنها نهر هزار است که منشعب
 شده است از چگون از جانب نزدیک امل و مقدار نصف نهر کاو خواره است در آن سفینه ها در راه
 پس از آن بمقدار دو فرسخ از هزار است نهر پس عرض بگردان خواش و این نهر نیز که از نهر هزار
 است است بعد از آن نهر چنوب است آن نهر پس نیز که از نهر گردان خواش و جاری میشود در آن
 کشتها ناخوه و بعد از آن نهر همد را میباشند و آن نهر نیز که از نهر کاو خواره و دور بر آن است
 و جاری میشود در آن سفاین نامدر او مابین نهر فیل و نهر خوه مقدار یک میل راه است و از نهر فیل
 نامیده خوارزم مقدار دو فرسخ است از سمت اسفل شهر خوارزم از ناحیه جرجانیه نهر است که
 نامیده میشود بوه و مجتمع میشود اب بوه و اب و دال در حدی که معروف باشد در استان است اسفل
 از آن فرسخ نافر جرجانیه و دال نیز که از بوه است جاری میشود در این نهر سفاین ناجر جرجانیه
 بمقدار یک فرسخ و در آنجا است که منع میناید کشتنها را و از مجتمع این دو با ناجر جرجانیه فعلا
 یک حله راه است مابین نهر کاو خواره و مدینه دوازده فرسخ است عرض نهر خوارزم مجازات شهر
 مقدار دو فرسخ است که در نهر است که بریده شده است از چگون از طرف اسفل مدینه خوارزم
 بر چهار فرسخی از چهار موضع نزدیک یکدیگر و دیگر در نهر واحد مثل بوه و دال در وقت که جمع
 شوند و گویند مجری چون در اینجا بوده و در وقتیکه که شود اب چون که میشود اب در این نهر و
 مجازات کیت در میان بمقدار فرسخی از جانب شمال نهر است که نامیده میشود مدینه و این بلد
 در چهار فرسخی چون است مگر آنکه از جرجانیه است بجهت آن که نهر قابل میشود از گردن و جدا می کند
 میان کیت مدینه را بر جانب شط بعد از مدینه عمارت نیست میان آن و گردن فرسخی در آنجا
 و مسافت میان دراجقان و همچون دو فرسخ است و در اجقان مجازات جرجانیه است و از برای

دیهی و فرسخ میان گردن و شهر خوارزم نهر است که منفصل است از چگون است آن نهرها ناما
 از چگون است منتهی میشود و چون نادر با چه خوارزم بجای که در آن است بتادان دیه و بنائی و عمارتی
 و نامیده میشود این موضع خلیجان و بر شط این دریاچه از محلی که هیلوی خلیجان است از غر تب است
 و در هنگام صلح می آیند از این جانب نافر بر بر آنکس از جانب دیگر ناجر جرجانیه و مرد و این محل سرحد شد
 و در چگون پیش از آنکه برسد کاو خواره و بمقدار سه فرسخ کوه نیست که قطع میکند همچون وسط آن دو
 شک میشود نهر نامیرسد چنانچه بمقدار شک نامیده میشود این موضع ابو فشد و آن موضعی است که
 برای سفاین نظر دارد از شدت جریان اب دریاچه که روان میشود با آبهای پشته ها و نهرها و وسیع
 میشود اینجا که محل خروج چگون است از میان آن کوه و مسافت مابین موضعی که واقع میشود در آن چگون
 ناموضعی که واقع میشود در آن نهر تا از این دریاچه چهار روز راه است و در چگون بسیار میشود
 در فصل زمستان نا آنکه عبور میکنند و میرند از روی آن احوال و اقبال را و ابتدا میشود در پیش
 در چگون از ناحیه خوارزم تا بالا میرود و به طایفه برسد اینجا دشت و سردن زمین مکانها و چون از بقا
 خوارزم است بر شط دریاچه خوارزم کوه نیست مستقیم جغرافی که بشه میشود آب در ندر آن کوه نا آنکه
 باقیها اندیخ نا انا ایشان و در آن کوه پشته و نیز از و نیستا است مسافت در این دریاچه نهر من و
 و مطلع شده ام صد فرسخ است اب این دریاچه شود است از برای این دریاچه محل گردیدن و در
 در ظاهر نیست واقع میشود در آن دریاچه نهر چگون و نهر تا ش و نهرهای دیگر غیر از این دو نهر
 ذلک آبش کو را و عذب نمیشود و بر سعت دریاچه می افزاید و محل اشکال شده و خداوند آنکه میان
 این دریاچه و میان بحر خزر شکافهائی باشد که اتصال بهم رساند ابان و این بهم و فاصله میان این دو دریا
 بقدر نیست مگر لاس بر یکمست و خوارزم شهر است با خصب نعمت کثرت اطعمه و فواکه مگر آنکه کرد و در
 اینجا نیست و مرتفع میشود از خوارزم از جامه ها و پسمانی و پشمی مناع بسیار که با طراف و الکاف
 حمل و نقل میشود و از خواص اهل خوارزم توانگری و بی نیازی و قیام نمودن بر اسام مرتوت و جوات
 است و اهل خوارزم بیشتر از اهل خراسان سفر مینمایند و در تمام خراسان شهر بزرگی نیست مگر
 آنکه در آن جمع کثیری از اهل خوارزم هستند و لسان اهل خوارزم متحد و منفر است نماها بیکدیگر
 و لغت تکلم میکنند و در خراسان بلدی زبان اهل خوارزم نیست لباس ایشان قریط است که
 معری کهنه باشد و این پوشش مخصوصی است که پیراهن کوناه باشد و فلسوه است که کلاه باشد
 طبعیت و خلق ایشان در میان اهل خراسان محقق نیست و چگون و دلیر و غالب بر غریبه و عزت

وارجندی دارند و بلاد خوارزم را معادن طلا و نقره و جواهران ارضی نیست و عمدتاً پست و
 ثروت آنها از تجارت با اترک است و از انساب و افسانه موافقی است و واقع میشود
 بسوی ایشان جلد و پوستهای اهل صفالیه و خزر و ولایتکه فریب بخیزد است همچنان پوست
 و جلود رفیق اترک را بخوارزم می آورند و کذاک پشم و پوست از حیوانات را از قبیل قنک
 که جانور است و پوستین آن بهترین پوستهاست و سمور و ثعلب و خزر و غیر از اینها از
 انواع کرک و پشمها

این حوقل گفته است لباس اهل خوارزم فراطوف و فلاس می پوشیدند از برای ایشان در نوح
 فلاس عادت و رسمی است در شرح متعلق همچون و حوالی آن سایر کفار این حوقل مطابق است
 با اقوال صاحب سالک و مالک

المقدسی گوید چون نهر سپهر که مدشکافد خوارزم و مضافات آنرا و میریزد در دریاچه خوارزم
 و شهرهای بزرگ و مدینه های عده همچون راست منسحب میشود از آن آنها را بسیار و بسوی
 چون قلب میشود شش هزار ماسترهای چون الحتل و فوادیان و خوارزم و امامدینه های آن
 نهر است پس از آن کالف و نوبه و زم و قرقر و امل و عفریه و صفت کیم ما جمیع آنها را پیش
 شروع در شرح شهرهای خراسان بجهت آنکه بعضی از مردمان کسانی هستند که مینامند این موضع
 مذکور را ماوراالنهر و سایر هبط را شهر عجم میدانند تا حدت کرکان و بعضی دیگر فرار داده اند
 خوارزم را جزء جانب هبط و محققان بزرگتر شهرهای خوارزم بخراسان است احتراز کردیم ما بسبب این تفصیل
 از این مقالات

اما خوارزم شهر است واقع بر دو جانب و طرف رود چون و فصبه عظیمه خوارزم بجانب هبط است و
 خوارزم فصبه دیگر است بخراسان و اهل خوارزم از جهت رسوم و طریقه و زبان و اخلاق و طبایع اهل
 هبط و خراسان مخالفت دارند و خوارزم شهر است جلیل و وسیع و با مملکت کبیره و عمارات و ابنیه و بنا
 آن منند و متصل است بر وضع و عمل شهرها و موم و سجستان و کازرون که منقطع نمیشود منازل و بنا
 و با هم پیوسته است محل فشردن انگور و کرفس آن و آلات و افزای عصر انگور در آنجا بسیار است
 و مزارع و اشجار و فوا که خوارزم زیاد است با جزیره برکت و نفع و فایده میباشد تجارت آنجا و اهلس
 با علم و فهم فیه و ادب و فرجه هستند و کثرت امام و پیشوایان در فصبه و در آن دیده ام مگر آنکه او را
 نمیدانند خوارزمی بود که مقدم داشته شد و پیش افتاد و کار گذران و حکم گذار شد اما ضیق صد

و سو خلق دارند و ظرافت و برانندگی در جامه و پیرایه و زینتی و لطافتی ندارند کرده ها نشان کوچک
 و فرسخ هاشان بزرگ و زور کرده است ایشان را خداوند تعالی از زانی و فراوانی و مخصوص کرد پند است
 ایشان را بصفت فرانت ذهن و ایشان هر چند در خوردن و ضیافت کردن و منصفند به با مردم شدت و در جنگ
 صحنی و دلیری نمودن و ایضا ایشان راست خصایص و عجایب دیگر گویند پادشاه مشرق در زمان قلی محمد
 بر چهار صد نفر از اهل مملکت و مخصوصاً از نزدیکان و خویشان خود و امر کرد ایشان را بجای که منقطع
 از عمارت و آبادی باشند بر ند و جا و مکانی که مسافت آن مقرر سلطنت یکصد فرسنگ باشد لهذا آنها را
 بکات بر دندیس بعد از مدت مدید بچیدن و فرستاد که از ایشان خبری بیاورند و سؤلان آنها را ندیدند
 بافشد و رحالینکه برای خودشان کاخ بنا کرده بودند و دیدند صد ماهی میگردند و فوت خود فراموش
 و دیدند و آنجا همزم بسیار و چون مراجعت کردند همراهی بعضی سلطان رسانیدند پادشاه گفت چه
 می نامیدند گوشت گفتند خوار گفت همزم را چه مینامیدند گفتند رزم ملک گفت من مقرر کرد پندم ایشان
 باین ناحیه نام نهادم اینجا را خوارزم و امر کرد که بفرستند بسوی ایشان چهار صد جارب و کتیر و اکنون
 باقیست و ایشان شباهتی از اترک و گفته است حکایت کنند این خبر که چون ملک مشرق فرستاد اینها
 بخوارزم شوق نمودند بسوی ایشان نهری را از عمور رود همچون که زندگانی کنند بواسطه آن و عمو شط مشرق
 ناسهریکه خلف نسا واقع است آن شهر را بخان گویند و ایضا گفت واقع شد در ایشان حاکم شهر بلخان و
 دیدن فومی با جلاد و فوادی مینامند امیر بلخان مناد می کرد ملک خوارزمی را و با یکدیگر بیچاره ملاحظه
 و غلبه کرد در فرار خوارزمی امیر بلخان را و فرار باز ایشان بر این بود که عطا کنند اهل خوارزم را ثقبه از نهر
 چون بگرد و بکشت بجای آورد آنچه را که فرار داده بود پس از آن که جاری نمود بسوی آنها نهری از چون
 غلبه کرد آب و ممکن نشد بسیران نهر و الی ایوم باقیست شکافتن از نهرهای چند و بنا و عمارت نمودند
 در اطراف آن شهرهای را و خراب شد بلخان و شنیدم از طایفه که اهل نسا و ابورد بودند که میرفتند با بلخان
 و محل میگردد نذا از آنجا نهر بسیار و حال آنکه کاوان و چهار یا بان بودند که خالی بود شکهای آنها و کرسنه
 بودند و از ایشان پرسیدند بچه سبک است که سرها شما مخالف است سرها مردم را گفتند بجهت آنست که نذا
 ماسه کار کردند که غلبه نمودند بان سپهر اهل بلاد را اول آنکه پیشبان ما که جنگ میکردند با اترک
 اسپر میکردند ایشان را و در ایشان شباهتی بود از اترک و شناخته و تمیز داده نمیشد نذا آنها و بنا
 میشد که فرخنده میشدند در جزیره رفیق و عید لهذا امر کردند نرها را از ما بکنند می آوردند به بندگانه
 ریک را بر سوی اطفال از دو جانب ناچیز و منبسط شود سرهاشان و بعد از آن به بندگانه آنها را نگرفتند

و برکنه شو کسبکه واقع شد از ایشان در بلاد اسلام بسوی شهر خود دو م آنکه فرار دادند در چهار
 دانق تا آنکه بخارج نبردان پول و تجارت از نزه آنها و ثامر و ذبه بن سبب حمل کرده میشوند نفره بسوی ما و برین
 نبرد و در خاک ما مؤلف کتاب کوید فراموش کرده است و بداند که مثل خوارزم در اقلیم مشرق مثل مثل
 بجملا است در مغرب طابع اهل خوارزم مثل اهل بلخ است و وسعت ملک خوارزم هشتاد فرسخ
 در هشتاد فرسخ است در حالتیکه منازش بیکدیگر پیوسته است جوینها بسیار دارد و معدن ماهی و
 اغنام است مطرح طوابع اترک اسم فصبه کبری خوارزم کات است از شهرهای خوارزم که
 در جانب هپلا است غرمان و آنجان و از جنوه نوکهاغ کر که در نزد آنخان جشیره سد و زرد سو
 قرینه برانکس مذکوب است اسم فصبه کبری خوارزم که در جانب خراسان است جرجان است و از نوبه
 ان نوز و از مخمر روز و در و در منند سکاخان خاس و خشمش مدا مشن جنوه کرده در اقلیم خراسان
 جگر بند و جاز درغان جت جرجانته کوچک جیت بکر سدر مساسان کار دار اندر نشان کات
 شهر منان و واقع است جرجانته شط و مثل بنشایور است از مسجد جامع است در وسط بازار
 که ستونهای سنگ بسیار دارد با اندازه فامت در بالای ستونها بناهای طولانی خویش از چوب
 و خانه حکومتی است شهر است قلعه کهنه دارند که خراب کرده است از آنها در داخل شهر آنها جار دارد
 و شهری نفیس پاکر است علماء و ادباء و صاحبان ثروت دولت و تجارت مهند و قلع و برکنها و بنا
 حاذق شهر بسیار است همچنین فرای مشهوره که مثل ایشان بفرای نیست خوش آواز و با جودن قر
 و منظر و بجزر باشند مگر آنکه در هر زمان غلبه میکنند بر بلاد شهر و دور میر و نند از نظر همچون و کشف و کربان
 شهر را بدست و دانهای بسیار از باها بکوجه ها و معابر است علیا در شوارع و طرق تعویض میکنند
 و جمع میکنند بلاد را در حصه ها پس از آن نقل میکنند بلاد و ایل و پلنگ ها را با سیدها بقری و درها
 و اطراف شهر و مکن نیست شخص غریب و شکر کند از گز و خنجر و بلاد و اهلش بکومندان پلنگ
 با پایهای خود و حاضر میشوند بسوی جاعنها و ایشان است طبعهای غلبه و خلق عداوت آمیز و کل چشم
 و دود و روزه دار و بلند و خوش فرودمان برای انحصاری و خند است ملو از اب و وسعت ان شهر بقدر بلخ بر نالین و آنجا
 بران باره و خند است در و از ه های نهر لانت و ادرا و جنگ است و قبل عاده که آن جنگ و کوز
 از مخمق است و از خود واقع است در و دهنه بیابان و بران حصه است بک مشتمل و واقع است
 در تحت جبل و نوکهاغ حول ان نهر است از جگون نابا بیابان شهری است محکم و حصین و کز در شهر نیست
 نبرد کرد و محکم از نوکهاغ مره آنخان شهر بسیار وسعت طرف ان دو از ده هزار قلعه و دینه فر و وسعت است

و جشیره نبرد و وسیع و با باره منبع است سد و بر جانب چون است با حصا و باره و جاش
 وسط شهر است اخلا در حصا و زرد و رخ ایضا نبرد کست ان را قلعه و حصار است و فرین برانکس
 نبرد و واقع است در بیابان نبرد یکی کوه و از آنجا حمل کرده میشود سنگ و تازی دارد معوی و مسجد
 جامع در ان بازار است بنیان عمارتشان از کل نهری است که بنکو و جید است سایر شهرهای
 مذکوره نیز معوی است مگر آنکه در باخکان نبرد کز از نهر آنها و منقار بجز جایت است در وسعت
 فوی و فعت خاک و دوره حصا الجرجانته و آن فصبه است از ناحیه خراسان برکنها و جگون و آب شط
 اطراف شهر را ملاصق بوده و ندایر و چیل بکار برده اند در رد آب بچوبها و هیزمها ناعو کرده است
 اب بطرف شرقی و معول داشته اند در گردانن آب عمل عجمی برکنه است آب بطرف بیابان نافرین
 برانکس و کرده است از ناحیه واحه و شوق کرده اند از ان نهرهای بجهت آسایشندان در و در
 شهر داخل نمیشود شهر را از شکی موضع و ان اب هر روز در نر اید است بر دروازه حجاج قصر
 که بنا کرده است و رامامون و بران قصر در پشت عجب از ان در جمع خراسان نیست پس رامون
 ایضا جا پگاه رفیع عالی در پیش روی ان قصر بنا نهاده و بر باب جرجانته قلعه است که مشابه قلعه
 بخارا است در ان قلعه مباحه غنم مینمایند و جرجانته با چهار دروازه است نوز و از فصبه و بلند
 کوچکی است بر ان حصا و خند است در و از ه های ان از ان است جاده همیشه فدان قصه را
 و دود و روزه دارد و پیل است که هر شب بر پیدارندان جسر را و بر دروازه غریب شهر حامی است که در ان
 اقلیم مثل ان نیست مسجد جامع واقع است و بازار که سر پوشیده شده است مگر قلیله از ان و ز مخمر ایضا
 شهر کوچکی است بر ان حصا و خند و محبسی است درهای آهن و جسر هایش در هر شب داشته میشود
 و جاده و معبر از شهر کز میکند و همیشه فدان شهر را و مسجد جامع ظرفی دارد که بطرف بازار است و در
 در وسعت و رفعت متوسط است و حصن ان خند است جاده ایضا از اصل و مرکز شهر میکند و
 جامعش در طرف شرقی است با خوراکشان از چشمه است و جنوه واقع است در دهنه بیابان و کما
 گذرگاه شعبه از نهر ججون است در ان مسجد جامع معوی نیست همچنین است که در اقلیم و هزار اسب
 در و از ه هایش از چوب نیست محاط بخند و جگر بند مثل جنوه است که گذشتن شعبه از ججون از ان
 و اینجار و بیابان بسیار دارد اسواقش نبرد و طول نیست جامعش معوی و در طرف سو ق است
 و جاده همیشه فدان شهر را و معبر صادر و وارد داخل شهر است جاز شهری نبرد صاحب باره و خند
 وسیع است جسر ها متعدد و مدینه ان از در و از ه ایست در و از ه دیگر و جاده در محل و در یکسو کما

شهر است مسجد جامعش بر طرف است درغان نیز که از بلاد مذکوره است سوای جرجان مسجد
جامعی دارد در کمال حسن و خوبی که مثل آن در آن ناحیه نیست با جواهر و نقاشی و فیچره و نقش نگار
و زینت های حسنه و درغان واقع است بر کنار شط و انجا را با نصد درخت مو است که مذکور و معروف
طول موضع کرم دو فرسخ و مندان است این مونسنان در کنار و چون و آنجا معدن مونس است و جیش شهر است
نیز که بار سائوق و فرای و سبغه واقع است در مفازه و آن سر حد است با حصن و محکم جردغ و از انجا است
محل دخول بسوی ایشان فوادیان شهر است کوچک متصل است بچگون و پیوسته و وصل است خالک آن
بخالک صغایان و میان خوارزم و صغایان شهرهای چند است لکن مقدم دانسیم کوره هاد بر شهرها
بجهت آنکه پیشتر عرض ما در این کتاب بیان و ابصاح است شریقی از برای احدی نیست که به اعتراض کند این
ترتیب مکرر کوره ها و اما اجتهاد کردیم در کوره های خوارزم تا آنکه بنا بحدی بر ما در این نقلیه و نا
راه ابراد و اعتراضی مگر آنکه غافل باشد و نظر کرد در کتاب ما مدی از فضا و دست یافته و غالب شده بود
بر شهرهای خراسان چون که رسید بشهرهای ما و راء النهر گفتا شروسته میان شاش و سمرقند نیست
گفتم در وقتیکه بیرون بیاید شخص از سمرقند و قصد فن بشاش تا نما بد آید است راه و از زمین و سببا
گفت چنین است که نم آن دواز شهرهای اشر و سته است نیز نیازی در تحقیق درست و صحیح شده است
در آن هنگام بسبب این تفصیل فرود رفت و حکم قضیه و اعتبار نکرد خط را و از برای فوادیان سمرقند
است که شد بدالعماره و آباد است که در خلال آنها انهار و شعب است که قلب کرده میشود و چون خیال
و گو هستان این مدن زیاده است و طبیعت پاکیزه است و اکبر از آنها نترسند که چندان با وسعت و سعادت
مسجد جامعش کسط بازارها و بر این حصار است مشتمل بر چهار دروازه و دیگری سکا که نزدیک
بخیال است جامعش در کسط شهر است مدینه دیگر از رخ است که بر حوال شط است در غایت آبادی
و تراهن و دیگری بوم که دور از چگون است سنج و پر آب و سبز و خوب پاکیزه و با آنها کثیر و از زانی
و خرد و منفعت ختل شهر است با وسعت که بلاد و فر و قضیه و نواح بسیار دارد که بعضی از مدن ختل را بر
نسبت میدهند بلخ و این نسبت بواسطه آنست که در یک خط و قصد و الا انهار و خلعت چون واقع اند
و اضافت ختل بسوی هپتل واجب است بسبب اینمقاله مفر و ذکر کردیم ما بلاد و مدنی را که بر حوال اطراف
چگون هستند از اینکه آنها منفرد و بخودی خود باشند و بجهت آنکه بوده باشد کثرت کردن و دلیل بر آنها
آوردن در آن از جهت واحد و ختل اجل از صغایان و وسع است از جهت خطه و خالک و مدینه هایش نیز که
است خیر قناعتش اکثر واقع است بر حد و اقلیم سنده و قضیه هلیک است مدائن آن مردانند بخارج

هلاورد لا و کند کا و نیک تمایات اسکندره منک فارغ نیک هلیک و هلیک قضیه ختل است و مقر
سلطنت در همین قضیه است از صغایان کوچکی است جامع آن در وسط شهر است ایشان از شهر غریبی
و از شهر هاد بکر میباشند و مردم شهری معمو و با اهل و جمعیت آنجا بخارج شهر کوچکی است بر بچگون و شاش
از شهر هایش که مصیبت آنها شط چگون است هلاورد و آن اجل از هلیک با وسعت خاک و شخت محل و
کثرت فواکه است با نعمت و خصیص فراوان کامل تر است اسکندره بر جید واقع است در غایت غارت
و نهایت تراهن منک از مدائن شهر هاد مذکوره نیز که است ساهر مدان از فرار نیست که وصف کردیم
و نیز مدین کثر شهر است بچگون با نظافت و طبیعت یکی از عوصات و اراضی و سبغه فسیح است بازارها
با جره فر ش آب بلند میشود و بالای ابدازد و جانبانشه و قطع میکند مرآب بسوی آن مدینه است
جانب بر در و شهر حصار نیست که مندر قلعه مسجد جامعش در داخل حصار شهر است و قلعه
خارج از حصانندی شهر و یک دروازه دارد و از مدینه اش سه دروازه است و آنرا سور و سرانند
و آن اول شهر است از طرف اعلا و چگون و کالف واقع است از جانب غربی بر شط چگون و مسجد
و رباط ذوالقرنین مقابل میشود از هپتل رباط ذی الکفل و نیست بچگون موضعی که بان شهری
ذو جانبین باشد مثل علم بغداد و واسط سوای مدینه کالف بجهت سرعت سپر و جوان شهر را بجا
و تشکستن کنارهای غریز و یک و زم مدینه است بزرگ واقع بر شط چگون و مسجد جامعش در
وسط اسواق است و آن مسقف و سرپوشیده میباشد شریستان از آب چگون و داخل میشود شط
در ایام حصان و وسط شهر و نو بد شهر کوچکی است از جانب هپتل و جامعش در وسط شهر است و فر
از جانب هپتل بعد از بمقدار یک فرسخ است فری و مزارعش که است و خراجش بخصر و قلیل است که آب
و حسنه الاعناب قلعه کهنه معوری دارد و رباط آن خوب و پاکیزه و مسجد جامع آن دم دروازه شهر
واقع است اندنجا را و مصلی خارج شهر است در انجا کاروانسرا نیست بناهای نصرین احد که محل
صیافت ابناء سبیل است و امل معور و آباد است و جمیع شهرها این اقلیم معور است از خیرات ملو
و بعد امل از شهر یک فرسخ است از جانب خراسان و ضیاع و مزارع آن بسیار است و ممال
دیوانش و بسیار است ابلان شهر و دهات و مزارعش بنکو و بر طرف ریکستان واقع است و سو
مسقف و محفوظ از آفتاب معدن اعناب نفیسه مسجد جامعش بنشره و مکان رفیعی است و آبارش

چندان غنی نیست بلکه فریب سطح ارض است
ذکر معابر و شعب چگون

از برای این نهر معابر کثیره است آنچه معلوم ما شده بپسند پنج معبر سوای خوارزم به است اول
 انها از جانب ختل خندان است پس از آن مصله پس از ج است و حد فواد بان پس از آن کوی پس از
 بعد از آن معبر دیگر اسفل از آن ایضا معبر دیگر پس از آن کالف پس از آن خازمه بان بعد از آن بخاران پس
 بنگاه این هب پس از آن با بکره بعد از آن کرکوه که چون فاصله میان این دو است پس باط و دران ریلا و خلفی
 افامه در اندیش از آن خوارزم پس از آن نوبده و دران عبو میکند اهل سمرقند پس از آن فرجونه بعد
 ان برهادوی ان فرها پست ان برای عرب بعد از آن معبر دیگر است پس از آن جاده خراسان پس فرها
 و امل بعد از آن سکاوی پس از آن ماهیکران بعد از آنها بر مخوری معابر خوارزم در رغان و حکم بند پس
 دیگر پس از آن سبک پس از آن بقیبه معابر است در پاچه خوارزم و دران در پاچه است معبر جاده

اما شعبه منجیره از خوارزم

بیشتر شکافهای منجیره از شط چون سمت خوارزم است از آن جمله است که هر که میمند است تا پنج فرسخ و
 دیگر هر از آن است که منسوع است تا آنکه میگردد و سعت آن بقدر دیگر حد پس از آن مندر جانک میشود
 نام هر سد بقدر یک فرسخ و سپار میکند نزار و نا جانب با بان و منسوع میشود از نهر چون که دران خاسر
 این نهر نیز در کنار از آن است مسافت مابین این دو نهر در فرسنگ است پس از آن نهر خیره است و از نهر
 نیز در نهر پس است جاری میشود دران کشتیها پس بعد از آن نهر مدری است ایضا جاری میشود دران کشتیها
 و فاصله این نهر با نهر خیره بقدر نهر پنج فرسخ است همچنین است مسافت مابین نهر مدری و دالک و پانین نزار
 قضیه شهر بخوارزم نهر نوه است جمع میشود دران ابهای و ناحیه که ناحیه مصل و ناحیه خراسان باشد
 در فرها ندرستان جاری میشود دران کشتیها تا جرجانته آنکه مانع میشود و بر میگرداند کشتیها را
 سده که در اینجا بسته شده است ذکر کردیم ما ان را و از مجموع اب ان سده بکتر است نهر کرد
 ما خود است از طرف اسفل قضیه خوارزم بمسافت چهار فرسخ و در چهار موضع مقدار بنام انها
 میشود و منضم میگردد و نهر واحد و منسوع میشود از چون ایضا نهرهای بسیار دیگر که مشهور
 میباشد در فرها و سابق امل و فرها و سایر شهرهای را که بر اطراف و حوالی چون است که ذکر انها
 موجب تطویل است

ادریسی گوید سر چشمه چون از مملکت و جان نواحی بدخشان است این رود در سر چشمه معروف و مجرب است
 میباشد پنج رود مغیر داخل چون میشود این رودخانه ها از مملکت جبل و خوش جاری شده بچگون
 میریزد ان وقت عظمت بر میسایند شط میگردد بخوبی که از جمیع شطهای دنیا از حیث عرض و عمق عظیم
 است

است و در خانه خرابی بل از آنکه موسوی بچون شود چند رود داخل و ملحق بان میشود از جمله رودخانه
 اخسومی باشد که نیز مشهور بنهر منک است همچین رود ثان که از ابلیان هم میگویند و رودخان
 و رود انجراغ و رود و خشایب بعضی شعباتی که در کوهستان بنام است معروف بانها نیز در غنجان
 و الفواد بان که پنجم بچون می پیوندد خلاصه خشایب از کوهستان انرا بخار پست قبله بنا چیه
 و خوش پس از میان دره بسیار تنگی که در میان دو کوه مرتفع واقع است عبور میکند و بدو معبر
 یا عبور از آن ممکن است تاکنون مانند امجدای میان دره دانیده که چه قدر بسیار است بعد از طی این
 از کوهستان حوالی بلخ سردر میاورد و از آنجا بر میسرود و فقط که کفیم اب در میان دره عمیق پناه
 میشود سر حد مابین جبل و واسجی است این شط یعنی چون از نهر مدری کلف و بعد بر زم و بعد با مل و اخر
 الامر بخیره خوارزم میریزد از سر چشمه تا حوالی زم هیچ فایده بحال زراعت ندارد و وقتی که بغیر برسد
 بکار زراعت مضار و دیگر مخورد

مسعود در مروج الذهب گوید و در بلخ پاچگون از چند چشمه جریان نموده از مالک ترمد اسفراین و
 سایر بلاد خراسان عبور کرده داخل خوارزم میشود و اینجا منشعب میشود شعبه شده ناحیه خوارزم را
 سپر آب نموده و آنچه زیاده از قدر پست که اهالی خوارزم لازم دارند داخل بحر میشود در ساحل
 در پاچه فرها جراته و افشده که در زیر شهر خوارزم است این بحر از تمام بحیرهای این نواحی
 میباشد بعضی بعضی از نهرهای بیع مسکون و سپهر است بگاه تمام مدت میخواهد
 شخص عرض طول از این پدید رود فرغانه و شاش داخل چون میشود تا شهر فاراب و پانین ندر
 قابل کشتی با پست ندر ساحل این شط شهر نیکی کند است که اثرک ساختند و مسلمان در اینجا
 زیاد هستند طوایف اثرک که در سواحل چون سکنی دارند از طایفه غر هستند با بعضی بعضی
 چون از اینانست مانند جرجان چون صد و پنجاه فرسخ است اما اگر سر چشمه رود با نهر با بل این
 مانند در چهار صد فرسخ حساب کرد

این بطوطه در تحفه النظار گوید چون در حوالی خوارزم جاری یکی از چهار کشتی است و فصل سرما
 مثل شط انرا میخند میشود و کاروان از روی پنج عبو میکند در تابستان بواسطه کشتی تا نهر میشود رفت
 و از این شهر کندی و جو حمل نموده ده روزه از نهر خوارزم میسایند

حمد الله مستو گوید آب چون را آب آموی نیز گویند و شهر بزرگ عظیم دارد در شرق ابراست از جنوب شمال رود
 یکشعبه از کوهها نبت است یکی از جبال بدخشان و یکی از حد دصغایان و یکی از طرف ختلان بر میخیزد

وهریک را تا با هم پیوستن چند شعبه بگرد و پیوندند و بعضی از این شعبه را بلاد بلخ و نرمد میگویند و چون با هم جمع شوند و از دره که از آنست که همان شهر خوانند نیز در بلخ و لوفه از نواح هزار اسب میگذرد و آن دره در میان دو کوه است چنانکه شک بهم آمده که در میانشان مسافت که از صد گز است ای بدان عظیمی از آنجا میگذرد و در رورش زمین بر یک پنهان میشود و فرسنگ آن ظاهر نیست و بر آن ریلک مجال و امکان گذرند و از چگون نهرهای عظیم بر گرفته اند و بر آن عمارت فراوان و زراعت بسیار کرده مثل هر که خواره (کاو خواره) و جوی هزار اسب و گردان جوی و نهر کوبه و نهر جبهه و غیر آن و در هر یک از این نهرها کشته باسانی رود و بعضی از این نهرها در بجزیره خوار شهری میشود و عواید آن چون از خوارزم گذشته از عقبه مسلم که بر کوه کوری کوه بند فرزند میزند و دو فرسنگ بلکه سه فرسنگ و از شمره و بعد از آن بجزیره میزند بر مینی که از آنجا بخان کوبند و مقام بسیار است از خوارزم نادر با شمره است طول این رود پانصد فرسنگ و این آب در زمستان چنان میخیزد که چندگاه قوافل بوسران میگذرد و بر آنجا چاه بچند گز فرو برد تا آب روان میرسد

صاحب عیال است که بدین شهر چون از جبال صغیان و مصیبت این بجزیره خوارزم است نکارند کوبند احوال مصیبتین قدیم و جدید در آنجا چون زیاد و با خلافت چنانکه بعضی از آنها را که مؤدی و بر خدی بگر که نیز قابل کارش و ملاحظه و منتفع به است از آن طرف نظر نمائیم از جمله خوش مویخ و مصیبت معرفت معبر که بدینچنان شهری بوده است در دره هرین واقع در خراسان و عجم چون با الفا و اولفظ مینمایند از آنجا چون میگفتند و حالا چون اسم در خانه است بوجهیکارش بعضی از مصیبت معبر دیگر چنانکه در زمان قدیم و اخشومینا میدند و همین لفظ است که یونانیها او کوسوس لفظ کرده اند

و لفظ او خوش معنی است و او اخشوم معنی آب با خراست چون این رودخانه در مشرق ایران واقع است و سوی این اسم شده و چون آمده معنی ابتدای رود که باز با خراست و غم و مشرق ایران با این اسم بود و او در فارس میگوید که میشود با خراست و اختر و او هم میگفتند و همین کلمه است که یونانیها با کز لفظ کرده و در زند و فرس قدیم با ختری با خدی گفته و ضبط شده و هند بهای بلخ زبان رانده و مخمل و اخر الامر بلخ شده و از این تقلبات خاصه در افواه عوام و در تکلم ملایزانی که خبر از زبان خودشان باشد بسیار واقع شده و میشود از اسمی قدیم که اکنون نیست و او اخشوم است و بدان که بخان است که میتوان گفت و خوشستان بوده یعنی ولایت و خوش و خشاب که رود چون با این اسم موسوس است با ولایت بلخشان برسد با بلخ چون را نیز آموذ در با میگویند و این اصطلاح ترکستانهاست که هر رودخانه

و لفظ او خوش معنی است و او اخشوم معنی آب با خراست چون این رودخانه در مشرق ایران واقع است و سوی این اسم شده و چون آمده معنی ابتدای رود که باز با خراست و غم و مشرق ایران با این اسم بود

معبری را در پامنا مندر چشمه ها اصلی این رودخانه در کوه عظیم پامیر که از ابا مدم میگویند میباشند اول چشمه خور پامیر است که از دریاچه آق کل میآید و چشمه دوم از کلان پامیر جاری میشود این دو چشمه در طعمه پنجه بهم می پیوندند و رودخانه بآب پنجه پنجا (پنجاب) موسوم میگردد بعد از طرف راست آنها نیز و شاخه در و پچان بان ملحق میشود و در نزدیکی این رودخانه ها معدن با فوسفات و سیماده موجود است بعد از طرف راست اب مرغاب که دو چشمه دارد یکی موسوم باق سو و دیگری فراسو بر رودخانه فرزند میگردند و بعد از طرف راست اب و پنجاب و از خرو و رشان بان می پیوندند بعد میرسد بشهر کلاب و اب کلاب که از اسرخاب هم میگویند در آنجا رود بزرگ ملحق میشود در آنجا که گذشت آب کلاب (ککشا) با آب بلخشان از طرف چپ بان میریزد و با اینجار و دیزرک را و خشاب و آب پنجه میگویند از اینجا پامیر رودخانه با مورد با معرفت و دهای دیگر که با این رودخانه ملحق میشود از طرف راست یکی سرخاست از طرف افسری و بعد از طرف راست اب کافر نهان از سمت چپ با حلم از طرف راست اب سرخان از چپ آب بلخ که از ادهاس هم میگویند اما اب حلم و اب بلخ اکثر اوقات با مورد پامیر سد و در و یک زار فرو میریزد و پنهان میشود با بلخه با این نرا بلخ ابهای شمرگان و اندخوی کاهی از طرف چپ این قمر شنی (شورش) از طرف راست بلخ رودخانه ملحق میگردد (شهر قمر شنی خشک فهم است) دیگر آب داخل آموذ در پامیر میشود و در نظر جنو این رودخانه سه شعبه میشود یکی لودان که مغرب میرود دیگری لیلک که بعد هاد و شعبه یکی همین اسم معروف و یکی اولان که در میان مغرب مشرق است شعبه سومی که مشهور بکوان جرم و با طرف مشرق جار است از آنجا که آموذ در پاسه شعبه شده نادر پای خوارزم که در پای رال باشد پسند و پنجه سب است و جمع این آبها بدان میریزد و اب لیلک از هم بیشتر است آموذ در با پیش از آنکه سه شعبه شود در هر تانبه ابان سه هزار ذرع ملکعب جریان دارد و طی مسافت میکند

در کتب جغرافیای فرنگه حالتی مینویسند چون عمد شطرنکستان است و در طرف جنوب این مملکت واقع از دریاچه ساری کل که در دامنه کوه بلور است چشمه میگیرد و وضع جریانش شکل نیم دایره و فوس است از جنوب بجزیره خوارزم و از این دریاچه میشود و مصیبت و با لاف است برای عبور کشتی ها تا به صیبت ناحوالی بلخ از میان کوهستان جار است از بلخ با نظر جلگه میشود طغیان اب این شط از ماه جوزا تا عفرین مصیبت این رودخانه سابق بر این بحر خزر بوده و در نزال مور او پف صاحب منصب و من که بخجوق سفر کرده بسیر و بحر ای قدیم این شطرا که بدر پای مانندان میریزد انکشاف نموده و معلوم کرده که که در حوالی خلیج بالخان بدریاد داخل شده است

کاپی بن مودا و بیف که در افواج خاصه اعلم حضرت امیر اطور روس اول سلطان بود و بعد بمصیبت در ای
 فرما نقرمانی ایالات بزرگ مملکت روس نایل آمد در سنه هزار و هشتصد و نوزده بمحی مطابق هزار
 دو و پست و سی و پنج هجری که نفر پیا شصت دو سال قبل باشد بجز یک دولت متبوعه خود سفری بنجو کرده
 و در سفر نامه خود چنین منکاره (بعد از آنکه از سواحل بحر خزر بطرف جنوب حرکت نمودم نظر پیادو
 راه را پیاده بودم که باصل سرحدات مملکت جنوه رسیدم و در روز علی الاتصال راه پیاده بودم تا
 به بستر شطرنج که عشقی که خشک شده بود رسیدم عرض این بستر شصت و پنجاه قدم باشد
 و یکصد پا عمو داشته اطراف این بستر عشق خیلی سر اشپ است و از هر نقطه عشق و رود بستر رود
 مگر از جاهای مخصوص این منزل که یکی از منازل جنوه است و موسو بسیاری غمش (نش) میباشد منزل
 دیگر که بستر خشک بود آنهم در یکی از جهای این بستر خشک شده است برهن بقیه شد که بحرای
 قدم چون که بطرف کبر جمع را با نکشافتان مامور کرد و نتوانستند از آن پیدا کنند همین است و جز این
 نباید باشد از بلد ها و راهها پان که همراه بودند سوال کردم آنها بتر گفتند بحرای شطی بوده که حالا
 خشک است بقیه بحرای چون بوده است بعضی میگفتند اسم رودخانه او ش بوده و بر خا امین با
 میگفتند و در هر حال سالهای دراز است که بغیر سرداده بجای اینکه وارد خلیج بالخان شود بدریا
 جنوه میریزد)

موافق نقشه جدید که تقریباً پنجمین سال قبل رسم شده و مرسم نقشه را با اسم اعلم حضرت پادشاه انگلستان
 موسو ساخته و بکتور یا نامیده بطور قطع و بقیه سر چشمه همچون از دریاچه ساری کل است که در
 کوهستان پامیر میباشد جریان آب که بدو موسوم باب بچه است چندان عظیمی ندارد بطرف جنوب
 غریب است همینکه مجازات کل باز سپید بجز جریان و راه داده و شمال میرود تا کپلا و اسار آنجا
 باز جریان رود آب بچه شبت شمال غریب میشود در کپلا خوف بکر بشه راه و جریان بغیر نموده بطرف
 جنوب غریب میباشد تا بحوالی کاکانک با پنجا که رسید و رودخانه فیض آباد داخل او شد بکاره بسیمت
 میرود و در سرخ آب و کافر خشک که از طرف شمال داخلان میشود و در آق سرا که از سمت جنوب
 آب بچه ملحق میگردد عظیمی پیدا کرد در حوالی نرهد موسو همچون میشود و باز فوسنی تشکیل داده که
 و اشو فوس طرف شمال است تا بحوالی خواجه صالح از آن بعد مستقیماً با جزئی پیچ و خمی از نقطه
 بین شمال و مغرب جریان یافت در سمت جنوب دریاچه خوارزم با این دریاچه داخل میگردد

تیمیم

نکارنده کو بد کلف که در عبارت در سی بنظر رسید در نقشه مسطوره کیلیف و وجان و خان
 ضبط شده و بفر منک و اخسوک که باز در سی گفته در نقشه کافر منک نوشته شده و در سرخا
 و و خشک است بنا بر جمله اطلاعات از آنچه که سر چشمه همچون در اینجا است یعنی کوهستان پامیر چهار
 رود بزرگ سر چشمه میگردد همچون و سیمون و اصل رودخانه رود سند و یکی از رودخانه هائیت
 بعینه اغلب از دانشمندان بدخشان را همچون مشروب میباشد و دیگر رودخانه و چشمه در این مملکت
 ضمیمه او میشود همچنین رودخانه های فندز و حصنا

دریاچه خوارزم که مصیبت همچون است و سو بارال میباشد و وجه ششمی است که چون میان خوارزم و
 واقع شده و ارال بزرگ یعنی وسط است این دریاچه را ارال گفته اند یعنی در وسط همچون و سیمون
 بعضی مردم آن نواحی دریاچه خوارزم از یک کر دلی داخل بحر خزر میشود و بحرای آن زیر زمین است که
 مابین بحر خزر و خوارزم منزل است که در اینجا صدای آب را که از زیر زمین جاریست میشنوند این یکی از
 انزدم است که منشأ آن بی علمی میباشد و تصور میکنند دریاچه که در وسط مثل همچون و سیمون داخل
 میشود اگر بحرای ظاهر دریاچه بزرگ نداشته باشد با بایده خود بزرگ شود بالا محاله از بحرای زمین
 بجای دیگر رود غافل از اینکه در هوای گرم خشک شت فحجان و اطراف جنوه و مملکت خوارزم همان
 آب که همچون و سیمون وارد بحیره خوارزم میکند همان فذره هوا بواسطه انحراف جذب نماید
 از بحیره خوارزم تا فندز در همچون بخوبی میتوان کشتی را بی کرد

فواصل بالا از نقطه رودخانه آق سرا که عبارت از آبهای فندز و طالقان باشد بواسطه معبر گذار
 عبور میکنند اما بعد از داخل شدن در رودخانه آق سرا حال است بواسطه گذار کسی نتواند عبور نماید
 عرض رودخانه با اختلافها گن مختلف است مثلاً در زیر خواجه صالح دو هزار و پانصد پا عرض دارد
 و عمق او نیز با اختلاف فانه پامیر است اغلب سالها از فندز بیابا همچون میخ می بندد و بطوریکه باقی
 فواصل از روی آن عبور و مرور نمینماید اما در بعضی سالها که سرما در این نواحی شدت دارد تمام
 همچون از سر چشمه تا مصیبت میخ میگرد و این بقره نادراست

چگون موافق اطلاعات تاریخی و نقشه ها بشک از قدم و جدید در دست داریم و بموجب تقریب مسافت
 نمیده که بدان نواحی رفته اند بهترین راه است چهار برای تجارت و چیر برای مسافرت فسون و لشکر
 و با عنقاد نکارنده که سبک مالک همچون باشد و تمام ترکستان و بلخ و افغانستان و خوارزم
 میتواند حکمرانی نماید

انجلی بطرف بالای چگون در سمت شرقی شهر منور ناحیه فندز است بالانراز فندز باز در طرف
 مشرق بدخشان است اگر چه بعضی بدخشان را جزو ناحیه فندز فرض کرده اند معنی شمال بدخشان سابقا
 که انرا صافان نیز می نامند و وحان و درواز و کولاب و حصا میباشند طرف شرقی بدخشان پامیر است که
 طایفه فرنگی با کز انجا سکون دارند معنی جنوب بدخشان مملکت کافرستان پوستان است بدخشان از حیث
 خضارت و تضارث و غذ و بنه پناه و نموکپاه مشهور است از فوا که مخصوصا شلیل انجا معروف است
 بدخشان از این جهت پامیر میگویند بدخشان و ان نواحی زلزله زیاد میشود و اسباب غراب کلی است
 اهالی بدخشان تا جیک یعنی ایرانی الاصل میباشند و شیعی مذهب طوری همان دو سنی و سنی
 نوازند که مملکت بدخشان تقریبا فرخنده ان معصیت برسد است زبان اهالی فارسی است و جمیع ازان
 در رسوم ایشان همان عادات و رسوم اهالی ایرانست و ایندند که انرا ک اغلب بلاد چون رامشرف
 شدند بدخشانها پیوسته از آنجا رانده اند و مناد بآداب و رسوم آنها نشدند
 معادن لعل بدخشان مشهور است قدیم الا نام در انجا کار میکردند و معادن لعل در کنار چگون
 واقع شده

بدخشانها در باب استخراج لعل از معادن عصبه غریبه دارند میگویند لعلی که از معدن استخراج میشود
 با بچفت باشد و بر فرض که بکفقطه لعل در معدن پیدا شود باید معدنچی انرا پنهان کند تا جفت پیدا
 شود با پاید او را از میان موینم نماید تا فرود نباشد
 نیز در سواحل چگون در اغلب نقاط علی الخصوص در بدخشان معادن لاجورد زیاد است که بچگون و سوا
 بلاد میسند

ناحیه پامیر که سر چشمه چگون از انجا است میان بدخشان و یار کند است در وسط این ناحیه در ناحیه
 ساری کل اصل سر چشمه واقع میباشد و در پامیر بکنوع جوانی یافت میشود که انرا هم راس و هم گوشگا
 میگویند انکاز و بز و گوز و از اسب کوچکتر و سفید رنگ است چشم زیاد در سر کردن او و پند شاخ هم
 دارد گوشان بسیار بلند و فرنگیها ازین جوان شکار میکنند
 اسپه پور و نادر شاه در یک نقطه چگون جسر بسته و عبور کردند و ان نقطه در حوالی کلبف یا کلبف بود
 در طرف شمال بلخ و بهرین نقاط است بجهت بسنجی چگون که هم جری شک است هم دو طرف سنگ و چهل
 بسوز و خانه هم سنگ میباشد کل و شن ندارد و بخوبی در انجیل میتوان جسر ساخت
 آمو بعبیده بعضی اسمی است که مغولها بچگون داده اند و خودشان انرا آمو موران میگویند یعنی آمو

در تاریخ مسانهبو ادثا و فر مورخ مشهور از منی که بزبان عربی تالیف شده در صحن اشک
 و رپی نیست و این مورخ در غلبه عماد الدین زنگی بلو فنه با او در هزار و صد و چهل و چهار خوت
 شده و مخصوصا تاریخ عصر خود را خیلی صحیح نوشته چنین مسطور است که سلطان البارسلان از چگون بجهت
 فتح سر فند عبور کرد و چون دود بزیرکی است که بکوهون نیز اشهار دارد

اغلب مورخین چون حافظ اب نکاشنه خواجه شیبک در جامع التواریخ مکرر گفته چون برانی از اب
 بگذرد (ناکارا بناند) و وضعه الصفا (از اب عبونمود) (بکارا بنزل فرموی) (بضبط کارا بنفنه
 بوی) جهانشکای چوبینی (سلطان محمد در کنار اب غریب رفت) حیدر البسیر (از بدخشان بکارا بآمنه)
 مطلع السعدین (در کنار اب) مورخین عرب نیز تقلید عجم را نموده غالباً چگون را نهر نوشته اند و این
 باستان کشف ماوراء النهر که بعضی اعراب ناحیه مابین چگون و سجون باشد در کتاب التنبیه کشا
 و اما دون النهر مسطور داشته این اثر کوید عبر النهر البخارا

نظر با سناد معتبره عقیده مؤلفانست که اسم اصلی شطها نشت که فدماء میگویند و پونا بنهای
 انوقت و فرنگیهای حالانتر آن همان اسم داده اند آق سوبیا آخسوا سم شعبه معتبره چشمه این شط
 بوده و لغت انراک است بعد عجم انرا با اسم شهری و رسوم بکوهون که در انحوالی بوده و حال معدوم
 میباشد و سو نموده اند پس از ان انراک طایفه غری و سلجوقی و غیر هم که بعد آمده انرا با اسم شهری که باز
 در حوالی شط و آمو می نام داشته آمو به نامیده اند و در جهانشکای ملک آمو به مکرر ذکر شده و در
 ظفر نامه نبوری نیز کوید آمو به با انواع با و از انی داشت در حیدر البسیر هم قلعه آمو به ضبط است
 اسناد رودکی شاعر در قصیده که امیر نصر سامانی را بر فتن و معاودت بخارا بر می انگیزاند کوید

رود آمو با همه پناهوری خنکها و انا همان آبدهی
 دیک آمولان در شنه های و زیر پایم پنهان آید صی

اقادرباب فیضی که در تواریخ عجم اشاره بدان نموده اند و گویند در زمان سلطنت منوچهر در وقتی که
 بنای مصالحه با افراسیاب شد انرا نام پنهان انداز قلعه دماوند بنی بر تاب کرد که بساحل چگون رسید
 لهذا چگون حد فنی این پنهان و نوران کردید اگر چه نزد ارباب عقل این خبر افسانه است لی نوجیبی با
 کمال ناقص برای ان میتوان نمود یعنی هر کس نشسته کانی بن مور او بف را که خود رسم نموده و بسوز و جگر
 سابق چگون را که بد ریای مازندان داخل میشود ملاحظه نماید خواهد بد که یکی از شعبه چگون
 در طرف جنوب کوه بالخان داخل دریای مازندان میشود که از انجا با نزل و سواحل ایران چندان شنا

نیست اگر چه نگارنده علی التحقیق این فتره را بمنکار دکن بفرایش میگوید مابین بسیر قلم همچون که
مصیبت نکاشته باشد کوه دماوند خدایت زمین بناید افتد زیاد باشد که از طرف جنوب کوه کاکا
قله دماوند پیداشود و مطلب مورخین عجم صحیح بوده نهایت قدری افسانه داخل شده و اصل
مطلب صحیح از از میان برده مقصود آنها این بوده است که از نقطه ساحل چون که کوه دماوند
میزد است زمین از جانب کوه بالخان که مصیبت سابق چون بوده کوه دماوند مشهود میشده
است والله اعلم

تواریخ متعلقه بچگون

در سلطنت منوچهر از اسپاب پادشاه توران که فثون با بران کشید از روزی چون عبور کرد و پنج آن
لشکر کشیک سخن است که در حوالی مابین بران و توران اتفاق افتاده بود و محل همین شهر طهر
ممسکرا اسپاب بوده است و این جنگ منوچهر شکست خورده بر ستمدار فرار کرد
در سلطنت کیکاوس پادشاه ایران هنگامی که عساکر از اسپاب از چگون عبور نموده بقصد لشکر ایران آمدند
کیکاوس سپاهش را با فثون معند و مستعد با نع او فرستاد که بفرماندهی صالح سپاهش و از اسپاب
و شکستین شد کیکاوس و سپاه جستن سپاهش است بود آن که فرمودی علیه الرخه در شاهنامه مفصلاً
بیان کرده است همچنین منازعات و مغالزی مابین عساکر ایران و توران چه قبل از این مقدمه چه بعد از
این زیاد است که بعضی منوی افسانه و برخی صحیح است لکن چون تاریخ معین ندارد اعتماد چندان را نشاید
اقا از زمان سلطنت ساسانیان تا کنون بدستباری اسناد صحیح و اقوال معتبره حوادث عظیمه و تواریخ
عده که در سواحل چگون روی نموده مینگاریم و مقدمه ما بگذر تواریخ اسکندر میسر دانیم

در سنه سصد و بیست و هشت قبل از میلاد که اسکندر اغلب بلاد و امصار ایران را بجز طه تصرف
قبضه اختیار در آورده و معانفت را با بطرف خراسان میراند درین راه تفصیل چنانست سرداران او را پسند
که وی را مقبول ساخته اند ولیکه بعضی جمع قتی بر وقت ولوار سبکه هنوز پنهان جای در کابلش پان
بود و آن شهر بار نا جدار و ابر حاک مذلت چون بدان سان افتاده دید بغایت متأثر و شرمگین شده با وی عهد
نمود و سوگند یاد کرد که فانیان او را دستگیر کرده کفر با شام دهد و شهر بلخ را که مامن خانشین بود و حاکم
نودنا بعد از مدتی مفتوح ساخت اما خانشین فرار کرده و از روزی چون گذشته بسعد رفتند بودند هاکمی
از اهالی ایران (از تاپا و نام) که با بداد روان باشد در آنجا گذاشت
گفت گورس مورخ که بهترین تاریخ اسکندر را نوشته است در زمانه اول بعد از میلاد بوده چنین مینگارد

اسکندر از باختر رفتن بجایب سفدرانضمیم عزم کرد اما از نقطه که میخواست حرکت نماید نا لب همچون
مستافتی بعد وارضی قفر و لوزبزع و با بر خالی از آبادی سکندر و هواد را نوقف در غایت حرارت بود
چنانکه عساکر او روز را قادر بر حرکت نبودند و بسوسند در شب به هم میزدند این مسافت بسیده و بعد
انکه دو ثلث طی نمودند بواسطه آبی و فرط عطش چنان منقلب بد حال شده بودند که مافوق آن
منصور نبود تا اینکه بسپاک از ایشان را التفاب و ناپره عطش مار از روزگار آورد و آنچه هم
زنده مانده چون تصور بجات و خلاص از آن ورطه هالک را با چندین خاطر و مهالک نمینویزند تا چنان
نن بمرک داده و از جوهه و بقای خوشتر قطع امید نموده بودند مملکتین چا پلوس که همیشه اوفان و جوا
بساط سلطنت بوده و هستند و بواسطه مزاج کونی و تعلقان آنها غالباً در کار دولت وارد می آید
و بسوسند سخن از در مجاز و موافق با مزاج ملوک میرانند عرض کردند وجود مبارک سلطنت که مایه
حضرت الهی و مایه رحمت نامشاهی است چندین فرین ریخ و ثعب اشترخ و از صواب و صلاح است و
با وجود مقام منبع سلطنت و شهرتاری و حصول منفصیانش از آسانی و کامکاری نفس نفیس
هائون را با شخص خستیش مابین بیکتران سخندان و با جمل زبردستان بوطر مهالک در افتادن
اگر چه بر حسب صورت طریق عدل و داد پموندست اما در معنی خلاف فرقت و عین بی اعتدالی است
و هرگز خداوند بد بمعنی خاصی فرستند نیست چرا که یک نفس مقلدس پادشاه در شرف و بها مساوی
مقابل با هزار کرد و نفس است بر آنکه از میان چند بزرگ و خلق یک تن را خداوند بر حسب پادشاه شرف
سلطنت از آن میفرماید اما از زبردستان و رعیت سپاهی هر یک را همان بمرض هلاکت و بناهی آید
باز امثال و افران ایشان در مصنفی بسیار و بشمارند

هر پهلوانم و شاه اند که سپهر اند که سپه بانا شد یکی

بالجمله چندانکه از این درستی معروض حضرت سلطنت داشتند اسکندر سخنان ایشان بشمع قبول اصفا
نفرموده و بدین کلمات هیچ التفاتی نکرد و باز هر از آب شرب و بان در خیره و همراه داشت با ادن سرایان
می شامید نفس خود را بر احدی حجام نمیداد تا کار بجای رسیده که مشروب پادشاه هر چه خیره بود
تمام شد و کار با سکندر و همراهان بغایت سخت افتاد که هکلی مشرف به هلاکت بودند و نفر از سواران که
بچمال و تحصیل آسازار در پیش رفتند و بهر سو باد بهر تکاپوی مینموده بیکار بنگار همچون رسیده شطی
در غایت عظمت بدند فوراً مشکهای خود را بر از آب نموده بشناب بار دو کویار و نهادند تا زود در ترک چنان
خود را که در آنش عطش فرین ناپ بگذاشته بودند در پابند چون بچوالی ارد و رسیدند اسکندر را

دیند که میاید و لبهاش از فرط تشنگی و نفث شراره جگر هاست که با بنم سوخته است بجز از سواران خود
 خود را پرازان بکرده بدینکه گفته اند و ملک اسکندر آمد و ملتمس شد که از آن آب بیاشامد اسکندر خود
 آب را بدینکه گفته اطراف خویش را نظاره کرد غالب سرداران را بهمان حالت معطش دید بدینکه لب خود را
 با آب بیالابداد کرد که گفت چگونه من آب بنوشم و حال آنکه جمعی از سرداران و سپاهیان تشنه و بیرون نظر
 میکنند مشکهای آب را زود تر با واد خود بر سپاهیند و آنها را از ریخ عطش و ورطه هلاکت بجات بخشید
 این بگفت و اسب خود را بطرف چپ رواند که چندان مسافت نبود شباهتکام بکنار چپ چون رسید و پاکشی
 در وادی ظلمات بچشم جوان بی برد و فوراً حکم داد تا آتش بسپارد و فرغ شد که باز ماندگان راه و دایر سپاه
 بر آتش پناهند و در آن ظلمت شب بجز گمراهی دیگر نشوند و نیز میاد پان را فرمود تا نادادند که
 ابتر و بیک استغنا کویدین ندای بشارت آمیز بر سر کوه فرسند و هر کس نین برک داده و از قوت رفاقتا
 بدین بود جهان بخش قوی دل شده زود تر خود را از ورطه هلاک و کرد آب فنا با ساحل بجات و سرداران
 بجات رسانند و جمعی را نیز امر داد که با مشکهای پر آب آنها را اسنبفیل نمایند و لبک سر باز تشنه
 همبکنه بکنار شط رسیده از شدت عطش چون مرخص شدند چندان اب می آشامیدند که غالبی
 هلاکت می رسیدند و پیکار مان هم که آتش عطش نپه جانی بدیده بودند روان گرانها را در سر آب
 روان بیاد فناداده سر بخاله هلاک می نهادند و از زحمت سفر و خال جنگ و سوای ناموس و ننگ
 می آسودند بالجد درین شب از فزون اسکندر زاده از آن تلف شد که در بکر و زجک و یکمیدان در
 خود پادشاه خود از سر بردارد و اسلحه از تن بر آرد و چندان اسکندر سواره با آن حالت تشنه آب
 تا تمام سپاه عقب مانده از راه رسیدند بعد بچادر در رفته خیزه آبی نوشید بگرد و ز که علی الطلیحه
 برخواست عرض و عرض شط را دیده و بسجده بجدی یافت که عبور از آن بدون جبر محال و غیر ممکن بود
 و از مساوی بخت زبون نه در حوالی و سواحل چپ بود که از اشجاران توان جبری ساخت
 و نه همراه اسب و الا جبر سازی لوازم اینکار و موجودان سوی غزم اسکندر می نپرم مانع از
 آن بود که از وجود چنین مانعی روی بر نافته آهنگ مرا حین کینا مقرر داشت همان مشکهای آب را
 براندا کرد و سر باز آن بیک بزرگ پر شکم خود بشسته بوسیله سباح و دستبازی شنا از چپ
 گذشتند در ظرف شش روز بهین و سبیل تمام عساکر خود را بعد از عبور از چپ چون که مصمم شدند
 و گرفتار نمودن (سوس) که سردار دار و فائلا و بوی کرد بد (سوس) نامی است که غالبه و در چپان
 اسکندر فائلا دار را بدین نام موسوم داشته اند چنانکه لقب یک از سرداران فائلا بوده نه اسم او

بابونایان مخرب کرده اند) با اسکندر خبر رسید که اسنبفیل که رفیق بسوس از وزراء و اعیان او
 محسوب میشد همبکنه عبور اسکندر از چپ چون شنیده باد آفرین سردار بکر و فارن سردار بکر
 هم عهد و منقوی آرای شده اند که بسوس را دست بسته بدینا اسکندر سپارند و پس از مشاوره و گفتگو
 سرداران مزبور در انجام این چنان حسن تدبیر و لطف احوال را چنین مصلحت دیده فرار دادند که اسنبفیل
 داد آفرین و فارن را دست بسته در موضعی مجوس سواران چپ خود بنزد بسوس فرستاد معروض داشت
 که این دو تن سردار خائن عتار و بدسکال سینه و زکار از در کفران و خجانت و مکر و خدایت در آمده
 با خود مواضعی معاهده کرده بودند که العباد بالله نور اگر گفته مغلولاتند اسکندر فرستاد من بر
 مکتون ضمیر و کید آنها واقف و خبر شده هر دو را گرفته مجوس ساختم و اینک بخدمت نوشنا فرستادم
 سخنان فریبنده اسنبفیل را صد و محض محض بگفت و اینک اندیشی دانسته و را نکریم و بچید و اگر کرد
 و منزلت خاص گذاشت پس خواست آن دو سردار را برای العین در آن مجلس مشاهده و ملاقات نموده
 بدست خویش آنها مقبول سازد و مکافات دهد همبکنه بدلا اسنبفیل وارد مجلس شد و شمشیر از
 میان کشید که داد آفرین و فارن را گردن زند فوراً آن سترن با هم متفق شده بسوس را گرفته غل و
 زنجیر بگردن و دست پای و نهادند و افسر کاپی و جیه خسرانی را که از سر و پروا بر داشتند زب
 فارت و بجا آوردن دوش ناسزای خویش گردانیده بود از سر و دوش بر داشتند و بر اسب برهنه
 سوار کرده بار دوی اسکندر آوردند همبکنه بحوالی اردوی اسکندر رسید از طرف پادشاه امر و مقرر
 شد که او را برهنه و عریان بر پایوی تخت بی زین و کجام نشاند و وارد و سازند اسنبفیل زنجیر بکر
 بگردن بسوس را فکند بود بدینکه گفته بهمان رسوائی فضاحت خوار می قباح که وصف شد و را
 بجنوب اسکندر رسانده معروض داشت چنانکه پادشاه کسبیکه و لیسنت خود را بگشود و با مثل نو پا
 داشت هر انکو در افتد پروردگار چنین بدیند و کفر از روزگار امیدوار
 چنانکه روح پاک دادا از اوج افلاک و عالمه مواش زمین نگر پشینه انجان را مشاهده و ملا حظرتما
 اسکندر اسنبفیل را مورد مرام و عواطف مشمول مکارم و عوارض ملوکانه ساختند چنانکه سزا بود
 بخواخت بسوس را مخاطب فرموده گفت ای کافر بخت در خیم صفت ای بی ازدم کرد که طبعش نورا چپ
 بقتل و لیسنت خداوند خود دلبر کرد و چگونه راضی را رفته دم سلیل و دمان جم شگ و از چه روی من
 خود را بلو شاپن معصیت آلودی آینه از خدا شرم کردی نه از خداوند و نادانستی که با پادشاه دراز
 و خون پروردگار خود را در بخش عاقبتی زخم دارد و در دنیا عذاب الهی و پس از این دو تقصیر بزرگ و کنا

سلطان بدیع او از چگون عبور نموده سمرقند را محاصره نمود و بعد از مدتی بقطعه نضرتی را و در سنه پانصد و سی و پنج احد سابق الذکر والی سمرقند علم مخالفت برافراشت با وجود مرض فلج تشویش فزون سلطان سبزه را که از چگون عبور نموده بودند معطل داشت تا آخره شهر سمرقند تسلیم شد احمد در محقر نهاده نزد سلطان آوردند سلطان از خون وی در گذشت پسرش نصیر خان را والی سمرقند ساخت

در سنه پانصد و پنجاه و یک سلطان سبزه که مدت چهار سال بود نزد طاغی غر مجوس بود از جمله قاجا حاکم نرمد چند کشتی در چگون حاضر نموده سلطان روزی بقصد شکار بکنار رود آمد و از این کشته سبلا در آمد و از انجام بر و رفتن مالک ممالک خود کرد بد

در سنه ششصد هفتاد و سه نوبان و سوبلی بهادر سرداران چنگیز خان با سمرقند و نازار بقصد لشکر خوارزم و ندم خوارزم شاه از چگون گذشت

در سنه ششصد و هجده در بهار این سال از معبر ترمذ چنگیز خان از چگون عبور نموده با این آمد و در پایتزمین سنه از چگون گذشت عیار و راه الهی شد و در سمرقند شلاق کرد

در سنه ششصد و پنجاه و یک در ماه ذیحجه هلاکو خان از طرف منکوفان برادرش بقصد لشکر ایران از چگون گذشت بعضی در ششصد و پنجاه و سه نوشته اند

در سنه ششصد و پنجاه و سه کنالدین خورشاه رئیس ملاحه که در قلعه الموت بدست هلاکو خان گرفتار شد و او را بار و دی منکوفان بمغولستان میفرستادند در فرار فرم نرسیده بار و دی طرف منکوفان امر شد که او را رجعت دهند فلعه کرد که راه تقویض و تسلیم نموده انگاه در حضرت قان با رضو پایدار اتنای مراجهت کنار رود چگون خوش بخت شد

در سنه هفتصد و شصت و پنج در بهار این سال امیر حسین نوبان و امیر تیمور کورکان که از لشکر جغتای شکست خورده بودند از چگون گذشت بحوالی بلخ پورتن ساختند

در سنه هفتصد و هشتاد و دو امیر تیمور از چگون بقصد نوحان خراسان عبور نمود

در سنه هفتصد و هشتاد و چهار امیر تیمور کورکان بقصد فتح مازندران از چگون گذشت

در سنه هفتصد و هشتاد و هشت امیر تیمور از چگون گذشت سبب بر و جرد لرستان راند

در سنه هشتصد و هشتاد و نه امیر تیمور کورکانی از چگون گذشت با امیرزا خلیل سلطان کورکان مصاف داد

در سنه هشتصد و شصت و یک بعد از فوت میرزا ابوالقاسم بابر در شهر مشهد امرای خراسان سلطان ابوسعید را که در سمرقند سلطنت داشتند بسلطنت خراسان استدعا نمودند سلطان مغزی البدر در شعبان این سال با این قصد از چگون گذشت بخراسان آمد

در سنه هشتصد و شصت و پنج در ماه جماد الاول سلطان ابوسعید کورکانی بقصد ندم میرزا محمد جو که باغی شده بود از چگون عبور نموده و قلعه شاهر خیره را محاصره نمود که در این بین خبر شورش و طغیان سلطان حسین میرزا در عراق و عربیه می بخراسان مسموع افتاده مجده از چگون گذشت بخراسان آمد

در سنه هفتصد و شصت و پنج کورکانی بقصد منازعه بباخره شاه که در قلعه قند متحصن شده بود جسر بر روی چگون زدند که عساکر خود را عبور دهد و از جسر در حوالی ارباب بسته شد اما طغیان و شدت جویان آب جسر را از هم منقطع و منفصل نموده سلطانا حسین میرزا در تالی چنین مقرر داشت در موضعی از مواضع شطکه جزیره باشد جسر بسینه شود یعنی نخست بر یک کشتی جسر کشیده شود تا عساکر او عبور کرده بوسط شط

که زمین جزیره است صول باینند پس جسر را کشیده بشعبه دیگر استوار نمایند تا معبر که خطر عبور سهلتر شود چنین نقطه یافتند بطور مقرر نخستین جزیره جسر بسینه شد پادشاه با عساکر از شعبه اولی گذشتند

جزیره وارد کرد بدیندشت آنجا توقف نموده که صبح روز دیگر جسر را کشود بشعبه دیگر بندند و عبور نمایند مفارن غروب بشتری از ارد و از جزیره با نظر فای عبور کرد معلوم شد بهیچا و نت جسر هم میتوان گذشت علی الظاهر بدون جسر از این کشته مفارن نماز شام که عساکر او با انعام از این عبور کرده و نفسی در آن جزیره باقی نماند بود چگون طغیان نموده جزیره را فر و گرفت که اگر آتش سلطان حسین میرزا در جزیره بماند با تمام فتوش عرق خرابی نامیشند

در سنه هفتصد و هشتاد و شش شبانی محمد خان از بیک بقصد لشکر خراسان بلکه تمام ایران از این چگون گذشت و هم در این سال هفتصد و هشتاد و شش ما اینکه بدیع الزمان کورکانی بخیال قتال با محمد خان شیبانی در کمان از اردو زده ماهی از آب جدا شد که بکنار و نیم طول داشت از سر تا پایش یکصد و سی و هفت و از میان نا دمش بماتد فلی بود فک اسفل نداشت غیر دهان منقذ در هر اعضایش نبود

در سنه هفتصد و هشتاد و هشت شبانی از چگون از معبر کرکی گذشت و بچگون رفت و مقصود شد بلخ را محاصره کرد یکی از شعراء ماده ناریج این محاصره را چنین برشته نظم کشیده است

محمد خان چو از آمو بیکدشت شراب عیش اهل بلخ شد بلخ تمام شهر و بران کشتن از جنگ و زان ناریج شد بپوانی بلخ

در سنه نهصد و دوازده عساکر محمد خان شهبانی از جیون گذشته اغلب بلاد خراسان را هفت و غارت کردند

در سنه نهصد و سیزده محمد خان شهبانی در این سال از جیون گذشته از جرجان بناخت و بدیع الزمان کورکن الخاں پناه بشاه اسمعیل صفوی که در تبریز بود برده و محمد خان الی دامغان بناخت نموده و صفحه خراسان را تماما مستخر ساخت

در سنه نهصد و شانزده بعد از شکست دادن شاه اسمعیل صفوی قشون شاه بیگ خان اوزبیک را در محمود آباد مرده و او را مقبول ساختن و باین واسطه در انظار خوانین اوزبیکه و شاهزادگان کورکانه عظمی یافتن فرار مصالحه نمایند در سنه نهصد و هفده بنوسط خواجه محمود چنین داده شد که جیون سرحد ما بین ایران و توران باشد

در سنه نهصد و هجده بواسطه فتور وضعی که در کار امیر محمد ثانی که از قبیل شاه اسمعیل حکمران خراسان توروی داد خوانین اوزبیکه تقض عهد کرده از جیون که سرحد و سد بین مملکتین بود تجاوز نموده بهران بلکه الی مشهد نیز آمدند اغلب بلاد خراسان را ویران و بی سیر پای جور و عدوان نمودند امیر محمد نیز مقبول شد شاه اسمعیل با قشون بجزایر و بخراسان نهاد در جیون بادگان فرود آمد اما جیون خوانین اوزبیکه ناب مساومت بناورده و کبر یافته تا آن سوی جیون بکمر فرار کردند حکومت بلاد خراسان بجای امیر محمد بامیر عبدالباقی مقرر شد

در سنه نهصد و بیست و هفت در بهار این سال عبداللہ خان اوزبیک از جیون گذشته و شازده جمادی الاولی هرات را محاصره نمود و در دهم رجب بنام مقصود مراجعت با وراء انهر نمود

در سنه نهصد و سی و پنج کوچ خان چنگیزی پادشاه توران باد و بیست هزار سوار از جیون گذشته بجز محاربت و مقاتلت با شاه طهماسب صفوی ایران آمد و شبیه طهم محرم در درو آباد حاکم تلالی ^{بقین} شد بعد از نعلبان و لشکر کیشهای چنگیز خان و اولاد بلا فصل او قشون باین شوکت و شکوه از جیون عبور نکرده بود خلاصه فتح و نصرت قشون شاه طهماسب با نصیب شد

در سنه نهصد و سی و هفت عبداللہ خان اوزبیک بخواجه عم خود شکیب خان از جیون گذشته هرات را محاصره نمود و بخراسان آمد مشهور است ساخت چون خبر حضرت رکضت شاه طهماسب با بصورت خراسان اشتهاع نمود بی درنگ آهنگ فرار کرده بترکستان رفت

در سنه نهصد و چهل و سه عبداللہ خان اوزبیک از جیون گذشته بخراسان ناخفت و مشهور هرات

بلکه

بلکه نایبش ابوراستر ساخت چهارده ماه در هرات توقف افتاد نموده بعد بصرافت طبع آهنگ و بمار واء انهر نمود

در سنه هزار و صد و پنجاه و چهار حکم نادری بخاران هندستان بکفرار و بکصدگشتی که بجهت عبور از جیون ساخته بود ندایا نداخته نادرشاه بخاران رفت و تفصیل ملاقات او با ابوالفیض خان چنگیزی معروف است

چغندر صاحب معجم البلدان گوید چغندر قبضه ایست در چهار فرسخی مر

چلم از فرای بند بلم فارس است

چندر یکی از فرای شهر است واقع در سمت غربی سلطنت آباد ما بین رستم آباد و دزاشو

ایش از سه رشته فلات حقیقه هم از کوه دارد میانه رستم آباد و چین رزم پلک اما مزاده علی اکبر بالای

پلک بلندی آثار خرابه ایست مکن در قدیم قلعه بود چندر را اما مزاده دیگر هست و سو با ما مزاده اسمعیل

از فرای یونان فارس است

چیران بعضی صاحب معجم البلدان قبضه ایست در فرسخی اصفهان

چیران در بر وزن چیران سرزمین است از کجوران که ابتدا کجور اب بوده و از کثرت

استعمال کجوران شده و از اعمال توپیرکان محسوب واقع دانند کوه خان کریم مالک سابق کجوران چند

از آبادی خود مجری کرده و فرخنده از جمله چیران در است که در جانی اتفاق افتاده که رود خرم رود که از

سمت شهر سنانه و رود وین و کوههای نزل ارسالان جاریست رود اسد آباد معروف بپلک آبی در آنجا

بهم می پیوندد و سلک آبی است در جنب همین رودخانه در آخر اراضی شیخ آباد آب رودخانه سلک آبی

قلیل بنبری آید ولی مردم آنوای از عمود و رودخانه و زیادی این چیزها میگویند و اگر سوار گذار داند و آب

زند البته غرق میشود نیز سکنه آن نوای گویند سلک آبی در این رودخانه هست ماهیها بسیار است دارد

پلک چیران در دید و رود مذکور حد بیکر به نیت کبوتر دلدی هم بدار حول که ان نیز از مزایع کجوران است چیران

دار جای نیت کبوتری در آنجا میکنند و محصول آنها بدی است

چیرجان از مزایع کوهستان سپهران کرمان است

چیرا از فرای در امین طهران است

چیرفت صاحب معجم البلدان گوید چیرفت شهر است از کرمان واقع در اولم سیم طولش هشتاد و هشت

دوجہ عرضش سے ویکد رجبہ سدربع از شهرهای آباد معبر کرمان خرم و مپوه اش فراوان روخانه
از داخل شهر مپکان رد هوا پیش بسپا کرم است اصطنعی کو بدسکنه جبرفت عادت خود دارند و ان این است
که خرم و مپوه را که اوز درختی بنامه کرم جمع میکنند و بر میدارند و از برای فخر امپکان از درخت
که بادهای شدید بوزد فقر بیشتر از صاحبان باغ ها خرم و مپوه جمع میکنند اما باید دانست که خرم
اجابقدر از آنست که غالباً صد یکدم بفرش مپس جبرفت در خلافت خلیفه ثانی بدست سبیل
عدی مفتوح شد و هم او گفته است

لما نزعنی مثل یوم رائیه بچرفتن کرمان ادهی و امفرا
ارد علی الجلی وان دارد هم واکرم منهم فی اللقاء واصیل

ابن حوقل و موبلی گفته اند جبرفت شهر نامکنه است بواسطه تجارت باخراسان و سجستان حمدالله
مستوفی کو بدچرفتن از اقلیم ستم است در تاریخ کرمان آمده بوقت آنکه عبدالله بن عمر عبدالعزیز فرغ
کرمان مپکران موضع بدشته بود و در او سباع ضاره بود لشکر اسلام پاک کردند و دیهها ساختند
و هر یک بنام بانیش موسوم شد هوا پیش کرم است ایش از دپور و در او نخلسان بسیار است و در
ارزان بود

نکارنده کو بدچرفتن در چهل و پنجفرسخی شهر کرمان که بکواش مشهور بوده واقع است هوا پیش کرم
و ایش بیشتر رودخانه و خوش گوارد و رودخانه بزرگ که یکی از جبال بلوک اطاع مپاید و انرا هلیل گویند
و یکی از کوهستان سار و پهلوانشور نامند در وسط صحرائی جبرفت بیکدیگر وصل شوند و از آن رود
بندها بسته نهرها سوا کرده و مشمی یا سیمی نموده دراعت کنند فوات هم بدین بلوک بسیار است از اول
ماه فوسن اخر چون جبرفت برای قامت نهرین امکان است بر آنکه در عرض این نهرها معدن و مرغزارها
سبز و نرگس و لاله ها شکفته و درختهای مرکبات بار دار و هوا نرگس و نازه است لیکن در هشتاد و یکجراش
هوا و رطوبت مپس بسپا است از این جهت است که صاحب تاریخ کرمان موسو بعفد العلی للوقوف الاعلی
کو بدچرفتن را جغده اشهر مپا مندا یعنی هشت چهار ماه که قوس و عهد و دلو و حوث باشد بلوک
جبرفت در جنوب سار و پهلوانشور و مشرق اسفند فر و مغرب مند و اراضی حول و خوشتر
واقع است طول این بلوک از باغ علی شپو تا کرم صالح سبز و فرسخ و عرضش از دو ساری تا فرسخ بلوک
هشت فرسخ بیشتر مزارع این بلوک ایش از رود است شهری را بن نامچه بوده ولی باقی ان از روی تحقیق
معلوم نیست چیریکه مپس است عمر و لبت صفاری را بجای مسجد و سرا و فصور عالی بنا کرده و سلاطین

آل بویه بر آنهارا افزوده و پادشاه اسلا جعفر و فاد و ربه کرمانی که سالی چهار پنجاه دران بلاد
داشتند بعضی آثار دران گذاشتند و ناسنه ششصد و شصت هشت هجری که ملک دینار غریز بر کرمان
مستوفی و مسلط شد آن شهر آبادان و معمور بود بعد از ان وقتی اب و در خانه هلیل ز یاد شد سد
و بندی که بجهت حفظان بلاد ساخته بودند برده و شهر را خراب کرد اکنون جای ان مشهور و دیدار
است مردم ان نواحی در وقتی که باران آمده باشد بجای شهر قدیم رفته بعضی اشیا از قبیل آنکه طلا و
نقره سکه دار و امثال ان می بایند عقیده عوام ان نواحی اینست که این شهر را دینا فوس ساخته و در
منزل داشته و ارباب سپردانند که این حرف واهی است چه دینا فوس از دینا صره و رومبه الکبری است
چیزیکه محقق است قدمت شهر جبرفت چنانکه در عقدا العلی مینویسد عبدالملک مروان تجاج بن سبیل
غضبان بن البغترئی دیگرمان فرستاده بود تا خبر عبدالرحمن بن الاسفت بیارید چون باز پیش تجاج
شد احوال کرمان پرسید گفت ما وها و شل و غرها و غل و لستهها بطلان فل الجیش بها ضاعوا و ان
کثر جاعوا و این فصل در وصف جبرفت لایق مپا فند و نیز ممکن است که بر شهر دران وقت بوده است
و مشهور شده چه جبرفت هم از بر دستر قدیم تر انداشی

در این زمان در بلوک جبرفت جای که از انبوان شهر گفت بنسنت فرسار دو پراز سار فرای ابن بلوک
آباد این بیشتر و حال نشین جبرفت محسوب میشود تقریباً پنج سنک آبا از شکاف کوهی مپرد می آید
ناگوار و غلیظ خوانین جبالبارزی که انرا مالک اند و انجا آبادانها کرده و طعه و خانه های خوب ساخته
و درخت مرکبات عمل آورده اند مرکبات در انجا که اما بسپا خوب و ممتاز است تقریباً اینفر بیشتر از نخل
دارد خرما پیش بنکوست مسجد مرحوم امیر ناصر خان جبالبارزی در اینفر مپس بنا کرده و حتمی نیز بدستور
مرحوم محمد اسمعیل خان وکیل الملک ساخته خوانین جبالبارزی خانه ها از کچ و کچر و خشت دارند
که تجاری و تجاری و غیره آنها هم بقاعده است سار سکنه و ساری در خانه های کپ و کتوک منزل دارند
اینفر مردم پر هیز کار هست صاحب عقدا العلی کو بدخند و ند ناچه از جبرفت است خاک ان امپخته نبرد
مپا شده و ند نام قدیم و ساری است از فرار نفر بی ثقات بعد از آنکه باران مپاید چون افتاب شود
ذرات طلا در خاک نمودار است گویند کاهی ذره طلا بعد در ربع و غس کردم بدست آمده است مزارع جبرفت
بیشتر ملک طایفه روبری جبالبارزی و مهنی مپا شد فرا و مزارع این بلوک بسیار است خانه
سکنه کپ و کتوک اسامی فرای معروف جبرفت از اینفر است (سجان) (کریم آباد) (دشت کوش)
(سهران) (ساعری) (بلوک) (سمنع منا) محصور این بلوک بیشتر کندم و جو و برنج و ماش و لوبیا و کچند

وزنک و پینه خرمای این بلوک بالنسبه که و اشجار جنگلی بسیار بطوریکه در بعضی امکنه سبیل انبوهی
 عبور معذور و درخت که و کوار بلیش از سایر اشجار است کفوع درختی در چریت و در بار میباشند که
 از اجک میمانند چو میبند رخسار و زین بلکه از چوب بانیوس و سلیم و سایر چوبها جز اینها هستند و سنان
 سنگین تراست بجهت سخت و صندله و امثال البسنا خوب میباشند عمد نفوس این بلوک هشت هزار نفر
 این محال پیشتر آهو و گور و گراز و خرگوش و کفتار و کرک و روباه و طيور و در تراج و چریت است که نهومی
 باشد چتر این مرغ بقدر پنهانها معارضه و تر آن مطوف و مخطوط الوان محطط است طعم گوشش مثل نهومی
 بلکه بهتر است صدای که میکند چون شبیه (چریت چریت) است بعضی گویند از این جهت موسوم چریت است
 ولی بعضی دیگر نگارند چون در چریت این مرغ دلبه نمیشود چریت معروف شده بهر حال در تراج چریت بقدر
 زیاد است که میتوان گفت در هیچ جا این قدر در تراج یافت نمیشود الخ شکار کامی بخوبی این نواحی نادر است
 مرغزارها چریت نیز نماز و مشهور میباشد و کوار و چریت زیاد است بلان مهنی در چریت شمال
 میکند طایفه از افشار که آنها را ولی اشاق گویند در اینجا سکنی دارند چند خانوار از ایلات عرب که در چریت
 منزل گرفته اند هنوز بلغت عرب بکلمه منما بند صاحب عقدا علی گوید چریت مدتها در دست عرب بوده و اسما
 دهها او بر این معنی دلالت دارد مثل ابو مرید و جوی و قفعا عی در توصیف چریت فصل مسطور در ذیل
 مینکارد

طیب هوا و لذت ماء و طربا نگر خالک چریت در جهان مثل است از جمله عجایب البلدان معدود است
 آنکه در کرمان شهر شیب که بر صحرای او نرگس بوید و گویند و فی ملک ارسلان شاه معروفه را برینا
 حضرت سلطان سنج فرستاده بود و سلطان احوال کرمان استعلام میفرمود در اشای سخن گفت
 شنیدم در کرمان شهر شیب که در صحرای می نرگس بوید رسول عاقل بود گفتای سلطان جهان
 نرگس و نرگس اشاک هر دو بهم میروند سلطان از ازان نکره از رسول عجب آمد و از خواص چریت اینکه
 در چریت سخن آن کوهی است از امستوان خوانند ناحیتی تزه و لطیف بجایت هر در فصل بهار و موسم
 کلزار خلد برین و نکار خانه چمن است

ارج التواحي في غرايب نينه الوان ورد في الغصون مضيق
 شجر على خضر برف عضونه من مراه و مثر او مورق

نسیم اسکارا و در بد رفه رواج از هار روح را بنوازد و هزار دندان در سنان در سنان کل نغمه خوشین با سنا
 مستان بسازد و از خواص و لایب چریت حاجت بود بار است و مرغزار به نهایت که چهار پای دره از

مرعی زنده برون آید و از خواص چریت مسجد است بعبه کوفی مهبت رباح رحمت مصیبت افلاح مغفرت است
 از هوای او شامه ها انش و راحت بشیام رسد بنور صلی او مرافق علم است بر دوازده تریب فقیر بگری است
 که خاک آن تر باک بجر قبش من آزوده ام و از آنجا مرا حاجات بر آمده اش می

نکارنده کوبد از طرف شمال چریت محدود بجایباز و سار دو په و راین و نهر رود و از جانب جنوب بر دیوار و کوه
 و سوغان و از دو په از شرق بد و ساری کوهستان و از جهت غرب بیدر سپر خاک ان حاصله و مشرب و باز روفا
 اما رودخانه هلیل رود که حالا آنرا هلی رود گویند سرچشمه آن از کوهی است موسوم بکوه شام
 جویان این رود از مغرب بمشرق البت بسیار صاف و کوار در سالهای پر آبی عبور از ان دشوار و در بعضی
 جاها برای عبور بنخل خطر است و بالستان اگر کسی نرود ما در چریت بماند از کرمی عفتون مثل با مراض شود
 و از این جهت است که اکثر اراضی این با هم میماند یکی از نواحی چریت دلفار است که در شمال ان واقع زمین ان
 سر این کس و کوهها پیش جنگل و درخت بادام کوهی و نارا انجیر و مو و مو و سر و کاج کوهی بسیار در آب و
 هوای این ناحیه سال و حال چند نرعد از آبادی آن باقی است از آثار فله که در این زمان در چریت دلبه مینشود
 در سلیمان پست موسوم با سم طایفه سلیمان که حالا هم در چریت سکنی دارند این دژ در سمت شرق چریت
 واقع و شکلا مخروطی است ارتفاع ان دوازده هزار قدم مشتمل بر سه مرتبه و فقط بکوه دارد و در هر مرتبه
 چندین برکه است که در پناه کوه حفر شده و از آب باران پر میشود سطح فوفانی ان پانصد و پنجاه ذراع
 مرتج است راه این مرتبه نیز منحصر است بشکافی که طول ان ده ذراع و عرض ان کمتر از یک ذراع است عبور از ان
 کمال صعوبت عسرت دارد و زباده از یک نفر هم عبور نمیشوند و کسبک میجو اهد میالارود باید بپوشد و چریت
 بیابان بنام دلا انقلاب میشود اهالی گویند رفتن باین کوه صعوبت است و اگر کسی خود را بان برساند
 محمدا است شایان فب چنگ آرد ولی تحقیق پیوسته که جز چند برکه خشک و بعضی خورد و سفال و سقظ
 چیز دیگر در اینجا نیست

در بلوک سار دو په دهند است و بچریت مشهور با غن عفتانند هنر خرد است موسوم با سبک آگه در
 آنجا سنگهای کوه را مثل ها و ن سوراخ کرده مانند رقله ایام نو میاد و اینجا میسازند و مثل شیب
 کوه سبک آگه جورد میساخته

در روخانه شعبه لفار که ذکر شد درختار غوان بسیار و باغات زیاد دارد که هر قسم میوه سبز
 در آنها یافت میشود و خوبی هوای آنجا طور است که اگر صبح آدمی بطلب برف رود و آدم دیگر بطلب خرمای
 ناز و مرکبات تا قبل از ظهر هر دو با سبک آگه مراجعت میکنند اهل دلفار در مسانها مثل اهالی سنا

جاها چیرفت مبرند و بعضی درختها فدی می دارند که میان آنها خالست اشام میوه از انکور و سیب
 و امرود و غیره در میان آن درختها گذاشته روی آنها با کاه و برک و ربک می پوشانند و میوه بی چیرفت
 زمستان بر روی آنها را میگیرند بکاه بعد از نوروز که بده لغار در مراجعت میکنند هم آن میوه ها ناز و
 باغیست این اوقات از قرار مذکور در آن نواحی در حوالی باغ علی شیری و چار و سنکی بده شده که براق است
 و چون آن را روی آتش گذارند آما سر میکنند و چیزی می شود شبیه بزر و در معلوم نیست معدن که از این است
 از کجاست و جمعی بر این اند که در معدن این سنگ طلا یافت خواهد شد و صورتی که معدن مشخص معلوم
 شود

ان سنگ

در شک فرهاد هفت شکلی است بقدر دویست ذراع و دو سمت آن کوه بالا آمده سابق سنگ انجا بست بودند
 و آب هله رود تا لایب میشد و این همان سنگ است که اب برده و شهر را خوا بر کرده اگر این سنگ بسند شود هیچ
 وقت چیرفت کراب نمیشود

قلعه سمنکان در دهنه دلفار واقع است این قلعه را از سنگ ساخته اند و حوالی آن پیکان نیز بسیار یافت
 شود گویند منزل شاه سمنکان انجا بوده است

بکشم آهونی در صحای چیرفت می شود که از آنرا آه میگویند و ماده آن هر دو شاخ دارد سابق در چیرفت
 فی شکر بیل آمده و کرچک این ناحیه درخت می شود درختهای کزچندین ذراع ارتفاع می رسد و سدر و
 قدک دارد که بقدر چنار است علف در فصل زمستان و بهار و بعضی پائینها بضمی است که اگر اسبی را
 در یک قطره بکشد میخ کنند از صبح تا عصر همان علف تر دیکان کافی است حاجت بعوض کردن جاندار گویند
 در سواقی آقام بقدری درخت نون در چیرفت بوده که کرمک ابریشم او معادل هر ابریشم کلا ناث میشد
 و اکنون اثری از آن نیست

چهارین در کتاب مسالک و معالک آورده است که چون بقویب است صفاری بکرمان آمده اهل چیرفت عصیان
 و غرور نمودند و بازار اهل چیرفت در ناچینی بود که از کوه بار جان خوانند و انجا سروری بود با کوچ و در زنده
 بس با عقوب است او را بلطانیف الحبل در فیض آورد و بقلمبریم فرستاد و انجا هلاک شد و شوکت اهل
 چیرفت از آن بشکست (کوچ نام جماعتی است که در کوهستان کومان ساکن بودند و معربان فوفصل است)
 و چون معزالدوله ابو الحسین عم عندالدوله بکرمان آمد عزم چیرفت کرد که فوجان رها کرد تا مغزالدوله
 بالشکر در شعبه لغار درآمد سرعبدالزنجوبان بکرفتند و بیک سن از معزالدوله افکنده اکثر لشکر او را
 هلاک نمودند و با جمعی از آنکس پیران افتاد و باز عراقی شد پس چون مملک فاورد بکرمان آمد و سر و سپر مسلم کرد

اورا احوال کثرت کوچ چیرفت و نظاهر ایشان معلوم شد و بزکراف فصد ایشان نکرد بل جاسوس فرستاد
 و اشظار غفلت و فرصت میبست تا چنان افتاد که مقدمان کوچ را سور و غر و سی بود و جمله فبا بل جمع
 جاسوس خبر فرستاد و روز اجتماع ایشان معین کرد چون خبر ملک فاورد رسید استعینوا علی الخراج
 الخراج بالکتمان بر خواند و احوال با هیچ امیری و لشکری نگفت بر نشست بیرون شد لشکر چنانکه از کوک
 آگاه میشد بر عضا و میرفت بدو شب و روزی بر کوچ رسید با چند غلام که مراکب بک و جناب آسوده
 داشتند و جمله فبا بل کوچ را در یک مجلس فیض کرد و احوال و نهایت حاصل نمود و بیخ آن قوم بر آورد و جمله
 که مسپر از ایشان پاک شد این ساعت شرم ضعیف بشوکت در کوچی چند صعبانند اند

کوههای چیرفت با هیچ معدن ندارد یا اگر دارد تا کنون کسی انکشاف نکرده است خوانین دوساری
 مشهور بطایفه مبرند در چهار ماه زمستان پله و رو و تجارت در دست آمده بمعاملات مشغول میشدند
 معارف چیرفت از مناخرین مرحوم حاجی نصر الله خان پسر مرحوم ابراهیمخان فاجار مبرنا صرخان
 مبرغلام رضا خان مبرعلیخان مبرغلام شاه خان مبراللهوردخان مبرعیا سخان مبر محمود مبر شهریار و
 غیره که اینها همه همیشه ضابط جبالبارز و دوساری که تابع چیرفت است بوده اند از اهل علم شیخ
 جواد و شیخ یوسف و شیخ موسی که اجداد اینها از بحرین با نیجا آمده از معارف و علمای قدیم چیرفت
 ابو الحسین احمد بن عمر الجیرفتی است که در شهر از بندر پسر مشغول و از طایفه بنی از و بنی مهلب که
 در چیرفت سکنی داشته اند بعضی معارف بوجود آمده از جمله محمد بن هارون از بنی مهلب که در علم الفنا
 و معرفت فبا بل خاصه و لاد نزار که اصلا بنی میباشند مهارت بکمال داشته و دو پسران او عبدالله و عبد
 العزیز که عبدالله فرزند در علم طب بدرجه نجر رسیده و کتب مفیده نفیسه در این علم تصنیف کرده بوده است
 چیرفت قلعه ایست قدیمی از تربت سر جام تقریباً صد و شصت نفر سکنه دارد هواش بسیار پاک است

چیرفت از چشمه سار است

چیرمدان بعضیها صاحب معجم البلدان فصبه ایست نزدیک مرو
 چیرمنج صاحب معجم البلدان گوید چیرمنج اسم شهر کوچکی است در خالک مرو رودخانه از نوی شهر
 میگذرد و پل بزرگی دارد که اغلب کسب در روی آن بساط دارند و سال ششصد و ده هجری قبل
 از ایلغار لشکر تاتار من انجا وارد پدم آبادی این پیشتر از اغلب شهرهای بزرگ بود و جمعیت زیاد داشت
 عمارتش عالی و خوش طرح این شهر در ده فرسخی مرو در سر راه هرات و مرو از رود وینچه واقع است جمعی از
 علماء در این شهر متولد شده اند از جمله ابو بکر احمد بن محمد الجیرفتی است که در بغداد اندک شهر مشهور

چرخچین نیز بقیده صاحب مع البلدان اسم فصیح است در خالک مرقدی است که ویران شده
 و کان میگویند این همان محلی است که موسی و شمعون و یحیی و یوشع
چبر نیک اسم دره کوچکی است نزدیک باغها و دره هاشم از اعمال دماوند و این دره آب گرم دارد
چبر از فرای لارستان فارس است
چبر از فرای ورامین طهر است
چبر و هم از مزارع کوهستان سپهران که هاست
چبر و دی از بلوک حومه شهر شیراز است
چین از فرای دشتی فارس است
چین آباد صاحب مع البلدان گوید چین آباد اسم محله است در پیشا پور ابو عبدالله احمد بن اسمعیل
 چن آبادی ظاهر در این محله منولد شده است
چلشیر نیز بقیده صاحب مع البلدان فصیح است نزدیک مر و وطن ابو یحیی محمد بن شاد
 الجیشیری
چکان صاحب مع البلدان گوید چکان اسم محلی است در فارس
چیل آباد نیز صاحب مع البلدان گوید چیل آباد اسم محلی است در شرق ری عارف عالی دیو را
 نگه دارد و حوضها و باغات و سبزه دارد نسبت بن بناها را براس بزرگ مینهند
چیل خور از فرای مجاس رود در نجف است قدیم النشوب است بیخ خانوار سکنه دارد محصولش غله
 دی که برشته فغان از میان فرزند میگذرد و این بلای در خورش منحصر میباشد
چیلان از مزارع منقطع بکبر کا شافست
چیلان نیز این بلوک سرخه مشام و دو بطام تقریباً دو پست هفتاد نفر سکن دارد
 حمام و یک مسجد و بعضی باغات در آن هستند از فغان میباشد
چیلانکشی از فرای طارم است قدیم النشوب ملک عبدالملک در دهه کوه واقع رودخانه از
 وسط آبادی میگذرد این آبادی چهار محله است بهاصطلاح که خانه مشرف باغات و دره است پنجاه
 خانوار رعیت دارد و رعیش غله و این است جوزف هم دارند باغانش بسببیا و اشجارش زیور اف
 هوایش گرم میباشد
چیلک شاد اسم محلی است از چلندر زار در سنندار ماندان

جیلو نیز این بلوک در بقاضی پیشا پور در دفر سکنی بلای در طرف شرق آن واقع
 زوایش از آب مشرب میشود و هوایش در زمستان معتدل است این شهر قدیم النشوب و می خانوار سکنه
 دارد از جمله شش خانوار از مهاجرین هرات از اولاد مرحوم شاه کامران میباشد شند باغات در این شهر
 و گرم بیلیم بعل می آورند
جیلون از فرای طارم است قدیم النشوب در سمت شمالی طارم در بالای بلندی واقع محصولش
 جو و گندم صیفی هم چیز بعل می آید این شهر و آثار نماز و باغات فراوان دارد این شهر دو محله است
 کوچک و بزرگ آبادی جاری نهایت با توت و صفاست و رعیش پنبه سکنه و از آب در خانه چلین
 مشرب میشود هوایش گرم است
جیلوبه مغرب جیلوبه است حمد الله مستوفی در کتاب تریه الصلویه گوید جیلوبه اسم کوه
 و ناحیه است از فارس در خاک شاپور و متصل است بلارستان هوایش سرد است آب جاری دارد
 که زراعت را مشرب و بسیار اشجارش زیاد شکارش فراوان سکنه ستمی و شافعی میباشد
 نگارنده گوید کوه جیلوبه از بلوکهای غیر فارس است بعد از لارستان و سبزه از جمیع حال فارس
 و سبزه میباشد در سمت غربی شهر از بمناقصه چهل و شش فرسخ واقع سمت جنوب و مغرب آن
 کوه مسی و مشرق و شمالش سرد است اکثر دهاش جنگله و قلیله در کوهستان است در الحکومیه
 فصیح بهمان است که تقریباً در هزار خانوار سکنه دارد و مشرف بهمان در جلد اول مرآت البلدان
 شده است اهالی فرار رعیت پیشه بادی به نشین این بلوک سلاح و زر و شراب و طوایف مختلفه که معارف
 انطوائی با وی و بوی هرید و نونی و طبیعی و بیرونی و قاجری و شیری و بومی و شهری و زمین
 زبانی که تقریباً من چش الحیج هفت هزار خانوار میباشد خلاصه این بلوک از رودخانه ها و
 چشمه ها و سواهی چند فرسوسوم بلوک لاری که نزدیک بدر با و آبش از بارانست محصولات
 سرد سبزی و کرمسیری دارد فویش غالباً در اینجا بلوط است شکارگاهها متعدد در این بلوک
 و خوش و طپور بطور و فورد در دشت تکا که در بکفر سکنه بهمان و چشمه موسی آباد از این بلوک
 است تفصیل آن در لغت ارجان و بهمان ذکر شده معدن نفت بسیار سفید نیز در این بلوک هست
 اسامی آبادی فرای کوه جیلوبه از فرادیل است
 بهمان خراباد قلعه رئیس نهی چار است که در سنندار فاند تک کتاب خود آنکه کیکاوس طمشان کلاب
 ده دشت قلعه پیرام طسوج آرد باشت بل نازک کتاوه اسپر مولا شاه بهرام سادات رودخانه

شاه فاسم زبیری محمود باد با سبج سر پراشگفت لو اسرکی مختار چهار موران باغ ملک باغ کل بد
سردشت عسکری جمده پیشه سعاد باد قلعه جوی جم امیر خان محمود باد لجر علیا لجر سفلی غوله
کون مهند در طیک برج حاجی فزیر کرگری فلندر کار کوه بندر سبیل داودی مظفری خواجہ جاکبر ان
بنده احمد سباه کون بابا حسین کاه زرد بو الفخ کا دار امام حسن حصار چاه تلخ کره کر لوری کر بهر سبیل
باسطی مال شیخ کا اسپد چناده بند د بلکم بعضی انرا از نواب و مضافات بوشهر داشته اند

جیم از مزاج متعلقه بکبرکاشانست

جمرا باد یکی از فراع جدید البنا ای بلوک ناصری مشهور است

جبرود از فرای ظلم قدیم التیون و غلش دی چهل خانوار سکنه دارد که اکثر طلا ب سادا

هواش معتدلست

چیم از فرای محال اربعه نظر و ستر است اغلی محصولش میوه و حاصل باغاتش و بیضا
و اشجار امرود و گرد و زردا لودارد آبش از فغان دو باب حمام و مسجد در چیم هست هوای آن سردسیر
سکنان تقریبا هشتصد نفر میباشد

چینو از فرای ستر باد است ارباب آیش از چشمه سار هواش گرم میباشد

چینی خاند اسم محلی است در اصفهان از یکسخت جنب عمارت دولتی و از نظر فهای دیگر پیش بازار
مسکرها و میدان شاه واقع است

جهان صاحب معجم البلدان گوید جزه اصفها بطریق بنین گوید در خراسان شطی است که
هر دوین باهرون نام دارد شهر جهان که عجم آنرا چون میگویند در کنار ان شهر واقع است ابو عبد الله
محمد بن احمد الجیهانی وزیر ساما بهادر بخارا منسوب باین شهر است ابو عبد الله شخص دانشمند بزرگ
کریم عالی بوده است کتب عدیده تصنیف نموده

جی صاحب معجم البلدان گوید جی اسم یک قسمتی است از شهر اصفهان حالامه مدم شده پیش از این
عجم جی را شهر سنانه مینامیدند و بعضی انرا مدینه میگویند فاصله جی از شهر اصفهاد و میل است در
مسافت مابین خرابه کاز باد دیده میشود مسجدی از بناهای پیشین منسوخ گردیده است که مردم بزوار
آن میروند سابقا از خست اهل اصفهان ذکر کرده ایم و در بنام جی نیز این دو شعر هبیه الله بن الحسین
الاسطرلابی بکتابیم

بالجی من سفوط و خسته محضه جیلتم

ما بقیم واحد کریم فی قالب واحد ظلم

نکارنده گوید شرح وضع قدیم جی در ضمن لغت جبله فضلا مسطور شد اما حالت حال جی اینست که
یکی از بلوک معبره اصفها است که از سمتی احاطه بشهر اصفهان دارد و دهان آن وصل است بجلالت
نکار شهر و سمت دیگر این بلوک را سمت جی و کان مینامند تقریبا صد و سی و پنج فرسنگ بزرگ و کوچک
جلفای اصفهان در این بلوک است فرای معبره آن سپینا و حسین آباد سپینان و خوراسکان و خاوجان
و شمس آباد میباشد اغلب فرای آن در خانه زاننده رود مشرب و بیشتر شش طرز بزرگ که با اصطلاح
اهل اصفهان معروف بمادی است از رودخانه زاننده رود منشعب شده از میان و کنار شهر اصفها
میکند رود و زراعت آنها را مشرب و مینماید یکی از دهان جی تراز آب فغان دارد که علاوه بر آب رودخانه
و نادره است که اینان مخمر فغان باشد حاصلش غله و هر گونه خوب باغات زیاد در جلفا و
سایر آبادهای جی هست میوه های اصفها بجدی امینا دارد و بخوبی مشهور که مستغنی از توصیف است
ذکر جی زنده رود در اشعار ضحی خاصه مشاخرین بسیار است حکیم فانی گوید

در خم شراب بنشیند هر باغی را یک زنده رود باد ام از جی بیاورد

در جای دیگر گوید

باد آنهنگ که در روز چشمش با تو بودم در کنار زنده رود جی

دیگری گوید

از حشر جی و بینه رود اشکم هر چه چون زنده رود است

جی یکی از فرای خالصه طهر است بر طرف غربی شهر مسافت پنجاه فرسنگ تقریبا واقع آیش از فغان
فدوی باغات و اشجار دارد

ملخصك جمل چهارم من البلاد الناجیه

چون جوانزود در حرف جیم و و او از ظم افتاده در اینجمل بنکارشان میرد از

جوانزود

بلوک پشت آن کردستان در طرف جنوب شهر سنندج واقع قصبه جوانزود که موسوم بقلعه میباشد
در وسط این بلوک اتفاقا افتاده و سعت خاک جوانزود از هر طرف شش فرسنگ میباشد بنای قلعه
قصبه باشد از امان الله خان بزرگ والی کردستانست که در هزار و دویست و بیست و چهار هجری
بنای این قلعه را در این محل گذاشته و در کمال استقامت ساخته و بزرگان طوائف از دهان آنجا جمع

و پوشیده نباشد که جی
در اصل که بوده و شهر قدیم
اصفهان معروف به بله
همان کاست که پای تخت
کامیابان بوده چنانکه در جبال
تایب نمودیم که کامیابان سال
جبال بوده اند و پای تخت
قدیم آنجا شهر که بوده که
اعراب انرا معرب کرده جی
گفته اند

و دهان جی که حوالی
شهر است هر دو

آوردی کرده و در اطراف همین قلعه ساکن نموده و رفته رفته آباد و مشهور بقلعه گردیده اصل قلعه
 در جای مرتفع واقع که زیاد از بیست ذرع بلندتر از سطح آبادی قضیه است حکام جوانرود در این قلعه منزل
 مینموده و عمارات عالی در آن بنا شده آبی از کوهستان طرف شرقی آنجا بصدد می آید این قلعه آورده اند
 در این نقطه اصطخر بن زکی ساخت و از این اصطخر اب بمیان بزمه و حوضهای متعددی که قلعه را پر است از آب
 مملوک کرده که در هنگام ضرورت رفع حاجت سکنه قلعه را نماید و اطراف اصطخر باغی آباد نموده که آنجا
 زیاد دارد پنج شش سال است که این قلعه رو بانهام نهاده ولی دو سال قبل از جانب دولت حکم بسیار
 قلعه بکر در نزدیکی قلعه اولی شد و میرزا نصر الله خان سر نیک مهندس مامور این خدمت گردید و
 شروع نمود ولی هنوز بجای نماند از سبب است هوای قضیه جوانرود چندان خوب نیست جوی آبی
 در میان قضیه شیب جنوب جاری است در جنب قلعه چشم آب صفا و جلو چشمه حمامی است
 که حمام این قضیه بلوک منحصرهاست هر چه مسجد و دو خانقاه برای در اولش در اینجا بنا شده
 سکنه قضیه نواحی از اهل سنت و شافعی مذهب اند و در طریق بیشتر پیر و سلسله نقشبندی و کتبی
 میباشد طلب علوم دینی و ادب در جوانرود بسیار اند که با فضل و سواد هستند مخصوصاً در
 سلسله فاضله و فاضی حالت جوانرود ملا محمود است سلسله دیگر از علماء در اینجا بوده و هستند
 مشهور بصداقی که نسلا بعد نسلا تحصیل علم پرداخته و صاحب تصنیف و تالیفاتند ملا احمد آقا
 که اکنون در شهر مستخرج مؤلف مرد عالم فاضل است از این سلسله میباشد اعیان و معبرین جوانرود
 دو طایفه میباشد یکی طایفه مشوفها که مردم با داد و دهمشی بوده اند و حالاً شخص معروفند دارند یکی
 طایفه سیکزادگان جاف که ظاهر محلی پاشای بکس جاف شهر زود نشین این سلسله میرسد و اینها نیز
 دو شعبه اند یعقوب یکی و با باخانی و عموما بجلادت و رشادت معروف و سواران نامی داشته اند که در
 سرحد مجاور شهرت زیادی دارند طایفه احمدوند که اکثر طوایف اند همیشه مذهب ابطالی بوده و بکس
 سلسله یعقوب یکی رسم یک چهار سال قبل غفله بدست یکی از ملازمان خود مقبول گردید پس کوچکی
 دارد که حالاً جانشین او است بکس با باخانی حبیب پیک است حد و جوانرود از طرف مغرب وصل
 بخاک شهر زود و از جنوب زهایر که ما نشان از مشرق بد هات و خاک مستخرج و شمال به اورامان نرسد
 زیاد از صد فرس در این بلوک است اغلب هات دارای جنگل و عمده درختان جنگلهاماز و زوبن و بلوط است
 یکی از فرعی معبر جوانرود پاوه است که مغرب آن فواج میباشد سکنه آن تقریباً صد خانوار است پنج مسجد
 دارد که بعضی قدیمی و مسجد عبدالله عمران معروف میباشد در ساپ بلوک آن مستخرج نیز مساجد هست

که منسوب بهین شخص است در مان پاوه بقطعات و جودت ذهن و طلاق لسان موضوعاً اند علمای خوب آنجا
 پیدا شده در نزدیکی پاوه چشمه آبست معروف بسیار بقول جای بسیار با صفا نیست آب خوشکوار دارد
 اسامی بعضی قریب جوانرود از اینها است (علی آباد) (نم نم) (کوم اشتر) (زلان) (ده نوی) (خان آباد) (صغی باب)
 (نول) (شمشیر) اب قضیه نواحی منحصر چشمه و رودخانه است قنار دارد و منبع این رودخانه ها اکثر
 کوهستان همین محل است آبهای اینجا شیب مغرب جنوب است برودخانه سپروان ملخی میشود تقریباً
 عتق قوس جوانرود پانزده هزار است که بکهنه از و ششصد و چهل نفر در قضیه باقی در نواحی ساکن
 و اهالی دهات و ایلان میباشد محمول جوانرود صغی و شنوی است از کندم و جوز زیت و ازرن
 و نخود و عدس و ماش و حبالبقر و پنبه و خربزه و هندوانه و نون و اکثر میوه در این محل یافت میشود و
 دارد انار و انجیر و الوجه پاوه معروف است که بکین و سفتر و عسل و کبیرا هم دارد که بخارج حمل میشود از چیزها
 که منحصر محلی است عسل شاه بدرم است زیاد نیست مکنس این عسل بار بکتر و ضعفتر از ساپیر
 مکنسهاست و همچون خاک نمیشود در ریبا با نهایی که آبی که زمین سخت و سطر باشد چامبکند
 و فریب نیم ذرع پائین میرود و در اینجا شاخه های عسل کوچک بقدر کف دست میکند از دشتها بسیار
 این عسل مثل ساپیر عسلها نیست نیز چنین شبیه است طعم خوشی دارد نیز زنده نیست حرفه و صنعت اهالی
 این بلوک چقاق سازی و قندان سازی و چاقو و سرچو قها معمول همان صنعتها است چادر شب
 و فرشی بسیار هم میباشد از آثار غریب جوانرود مغاره ایست سنگ درامنه کوه واقع و مغاره
 را کردها کا و فیه کوه سندان فرار مذکور و وضع این مغاره خط غریب است ابتدا که از اعمی بنشیند
 میکند طاق و در واقع است که معمار و بنا آنرا ساخته هینان هلالی است در جلو صفت دارد که
 ارتفاع صفت از زمین و معبر سه چهار ذرع میشود چون بصفت رفتند طاق را می بینند که خیلی
 بزرگ و کشاده است برای هر کس باسانی ممکن است از این صفت همیان طاق برود در وقت رفتن
 باید قدری سر زبر شد چنین میباشد که پله پله بوده و پله ها خراب شده بهر حال چون بوسط مغاره رسید
 در سقفان دو علامت غریب مانند نمودار است که از سنگ بریده شده چون با نهایی مغاره رود
 یکدم مانند بدوار نهار بزرگ است که نرسد پاوه و سنگ آبی دارد و از عرض مغاره میکند و بعضی
 دو دهنه مثل دهنه فانت در طرف عرضی این مغاره واقع اصل طاق رو بخوبی این دو دهنه یک طرف
 غریب یکی در سمت شرقی است از دهنه غریب داخل و از دهنه شرقی خارج میشود شخص با کمال سهولت
 داخل در این دهنه میتواند شد و از غریب آنکه بسیار است اهان با چراغ و آذوقه داخل این دهنه هستند

و چند روزی متصل به پیوسته آنرا خوف تمام شدن آذوقه بر کشته اند و بانتهای این بقیه از سپید و از حقیقت امر مطلع نشد مانند ولایه سابق که در سندان نیز چند مرتبه بانتهای کامل با این مغاره رفتند و جمعی با این بقیه فرستاده و باز انتهای آن معلوم نکردند و مفهومی نشده که این آبادی کجای بود و کجا میرود در دو سه مسجد از مساجد عبدالله عمران فرهای خط کوفی هستند از جمله در مسجد فریه نکل واقع در فرعی شهر سنبل کلام الله خط کوفی است که او را فان پوست آهو مینامند

شرح و فایع
سال سی و نهم سلطنت و تاجگذاری
اعلی حضرت امیران شاهنشاهی خیر و صاحب خیرین عزت و نصرت و
ملکه مطابقتی که در این روز و شب و نور و شش روزی بادریغ و
که در این ماه نو شفا برکت
ملیشون

در این سال هجسته فال مورومهام دولت آباد فرجام از این فوجهاست اعلی حضرت شهریار کامکار صاحبان ابدی الله نبره زابدا ما کان فرینار است که و انتظام است

وفایع شهر محترم الحرام

شوارع عامه و طرق منتهه بسرحدان ایران چون تاجمال مسطح و هواری کالسکه رو بود و امر نرد در فواقل و حمل و نقل مال التجاره بسختی و صعوبت میکند شنبه حسابها چون و از وجه خاصه دولتی میباشد جناب امین السلطان شروع ساختن راه کالسکه و عراده چا پارسی چا پارخانه ها و منازل و افاضه کاهها از دار الخلافه طهران نادار السلطنه نیز از اینجا تا سرحد جلفا و کنار از سر شد که این راه متصل به راه کالسکه فغان خواهد شد و مقرر شد که جناب عزیزی المیر معجل نیز شروع با تمام راه لاریجان مازندران از این طرف تا ملال فرضه مشهور نماید که از دار الخلافه الی ساحل بحر خزر نیز هم چاره عراده رو باشد نیز قرار شد که در این راه طهران را بسمن فارس و عربستان شروع کنند و بنوالی هم راههای مملکت بصر سمن و محل اندر بجا ساخته شود که عموماً مرادان با کالسکه باشد

در سفر ثانی فرنگستان هنگام عبور موکیه هم چون ملوکانه از روسیه چون وضع سواره فزان روس خلی مطبوع طبع مبارک شهریار می نماند اراده فرموده بودند که بکشمندی از سواره دولت علیه بوضع فزان مشکلی و مرتب شود از اعلی حضرت امیران طور روس خواهر صاحب منصب متالی فرموده بودند که با این

آمد سواره را مشوق فرزند دهد لهذا در این اوقات کلنگ دمنش و بیج را اعلی حضرت امیران طور روانه ایران فرموده و پس از ورود صاحب منصب متالی را به جمعی از سواران مهاجر و غیره با و سپرده شد هم در این سفر ثانی فرنگستان چون اعلی حضرت امیران ملوکانه از اعلی حضرت امیران طور در این چند نفر صاحب منصب نظامی خواهر فرموده بودند که بجهت تکمیل وضع فزون دولت علیه و بندگی آنها از وضع قدیم بسبب جدید با این نفر شدند در این اوقات چهارده نفر صاحب منصب که اسامی آنها از قرار تفصیل ذیل است بر پاست بکفر کلنگ قابل روانه در بار دولت علیه فرستاد

(دو نفر ملورین کلنگ بشونو و سکی بشونو و نیس) (نایب رئیس امورین بارون داستانداغ مازان) (کاپیتان پیاده نظام استاند سکی) (کاپیتان پیاده نظام گراوس) (کاپیتان پیاده نظام هل) (کاپیتان پیاده نظام واکرد و نرسونو) (لئونتان اول مهندسین بارون لئونتر) (لئونتان اول پیاده نظام سلیک) (شوالیه سیکو و سکی) (لئونتان اول بخران زاک) (شما لئونتان دوم پیاده نظام واجودان کلنگ شیونو و سکی بشونو و نیس) (واستامهندس فورخانه) (ژوبر رئیس موزیکانچها)

مشارالهم در شهر محترم الحرام وارد دار الخلافه با هر شده و بنو وسط جناب شرفنا محمد سپه سالار اعظم و وزیر امور خارجه شرفنا بجناب حضورها چون کرده اند و مقرر شد که بطور نمونه هفت هزار نفر سوار و فوجی از قرار ذیل از افواج عراق و خرقان بصاحب منصبان موزده بسیارند که آنها را مشق و تعلیمات نظامی دهند و اسلحه مخصوصه این فوجها هم هنگام نشر پیدا شدن در فرنگستان از نوپ و تفنگ بسیار ممتاز جدیداً اختراع ابداع فرمودند و سایر نذارات و لوازم کار آنها را از ملبوس مخصوص و غیره نیز مقرر شد در مخزن نذارات فزون مهیا و آماده نمایند

(فوج فراها فریفر) (فوج کرازی فریفر) (فوج سر بند هشتصد نفر) (فوج نهاد هشتصد نفر) (فوج کره هشتصد نفر) (فوج بز چلو هشتصد نفر) (فوج خلیج هشتصد نفر) (فوج خرقان هشتصد نفر) (فوج پیمان شاهی و خرقانی هشتصد نفر)

وفایع شهر صفر المظفر

در ششم صفر المظفر که عید مولود مسعودها بودی بود مراسم جشن ولنی برسم معمول هر سال بر وجهی که بعلی آمد و جناب شرفنا محمد سپه سالار اعظم پیام برسم جشن تبریک کادتها بودی در باغ و مقرر خود بقاعده مستمره نموده خاطرها بودی را فوق العاده فرین خرسندی داشتند و در این موقع کجکلفه انگشته الماس بر پلپان بدینست مبارک بجایا شرفنا محمد اعظم رحمت و اعطاشند

قولی در بای نور و نوشتجات و نامه ها عظیم الشان دولتی از داخل و خارجه اسناد مغیره ایند
 از قبیل عهد نامه ها و فیال حیات املاک خالصه و غیره با عهد جناب حاجی رحمان خان حازن الملک که از
 خدمت سند و فداری استعفا نمود بود و مقوض شد
 مهد پهلیمان پیشین من خاصه منصب میر آخوری اصطبل مبارک سرافراز کردید
 حکومت عراق و مضافات بعهد کفایت حکیم الممالک پیشین ضیائی سلام موکول شد

در صفحه خراسان بکنج سردار با سپه سوار و هشتاد پیاده از او بر بزم ناخبر برون شده از مپای که طغیان
 در مرحله فرسخی شهید مقدس فریب هفتصد کوسند و چهار نفر چوپان و هیزم کش میرزا اسمعیل خان
 سرهنگ هزاره حاجی از روی دکنه پدیی خبر شده و عقبی ترکان ناخبر در فرج بکل شش فرسخ انظر فرس
 به الامان رسیده چهار نفر سپردار با اچراز که بنفند تلف شده بود بر گرد اندند و بعضی سپر و سر اسب
 از ترکان الجبه کرده بقیته بکل زدند
 رحمت الله خان ساری اصلان بلفظه نشان مثال هابون مفر آمد
 جناب میرزا عجمان معاون الملک بیک حلفه انگشتری الماس سرافراز کردید
 جناب امین لشکر وزیر کرد با عطا می بکوبی غیر از ملا بر مخصوصه میاه می شد
 ساعد الدوله حیدر الله خان سرنبد اول بر حسب اراده علیه ملوکانه بستان مثال هابون نابل آمد
 سهام الدوله سرنبد اول نیز بیک طعه نشان مثال هابون و شجاع الملک عبدالقادر خان بمنصب نایب
 اول سرافراز شدند

حاجی ملا محمد جعفر چالبدانی که از اجله علمای دار الخلافه بود شیب و شبیه بیست و پنج صفر بر حشمتی پوسید
 حاجی محمد فلچان صارم الملک شاطر باشی بر مرحوم بابا علی خان شاطر باشی در سن هفتاد و یکسالگی شب
 شبیه سلخ صفر داعی حق را بیک اجابت گفت
 در دار الخلافه با هر بام دولت مشغول مرتب تعمیر کلیه اسوان و دکا کین و خانات و بقاع و مشاهد مهابین
 و مدارس شده و در مدت قلیلی با تمام و انتهار سپید
 چهار شبیه بیست و هفتم صفر چهار ساعت غروب مانده در دار الخلافه شصت و دو سی پون
 حالی از نقت که در بار بند شیخ جناب امین الملک بوده بغیره آتش در آنها افتاده تمام مپسود اما با کل
 قبل از خروج این حادثه ضرر وارد نمی آید و از حسن اتفاق و بیست و شش نقت از مشهدی کاملاً ناجر معروف پهلوی همان

صندوق و پونتها بوده بفر و شمسانده و فوراً حمل میکنند (و نیز در ساعت از شب بیست و بیست
 هشتم ماه مزبور گذر شمسار نام نقت و فر و شمس از دکان خود که در چهار سوئی دار الخلافه واقع است با تمام آمد
 جنای او شبیه نقت بند شده می افتد و مپسکند و چراغ روی نقت بخانه افتاده فوراً آتش بکشد و آتش شبیه
 نقت در دکان سران بکشد آتش بکشد که از سوراخهای دوه کبند چهار سوئی زبانه کشید و بیرون میزد
 چهل چراغی که میان چهار سوئی و بخانه بود افتاده مپسکند و فریب پانزده متاخره دکان از قبیل عطاری و
 تیرازی و بقالی و غیره سوخته و اسباب و اجناس آنها تماماً فانی و ناچیز میشود

و نایب شهر رابع الاول

سه شبیه هفتم رابع الاول که عبد مولود مسعود حضرت نظام النبیین صلی الله علیه و سلم بود در حرم حشمت
 و نیز بیک از انقضاء سلام عام و غیره کاملاً بعمل آمد
 نواب اشرف والا شاه شاهراده اعظم و لیسند جاوید مهور دولت علیه دام الله ابوالعالی که از دار السلطنه
 نیز بر مقرر حکومت آذربایجان اخصاب در بار هابون شده بودند روز سه شبیه بیست و چهارم انصاف وارد دار
 الخلافه شده مراسم اغزاز و تقسیم و احترام و استقبال و شرفیافت و روز از طرف دولت تو شوکت کا پنیغی بعمل آمد
 هانز و در عشرت آباد شرفیافت بخصوه هابون شده مورد مرام خاصه آمدند
 موافق محاسبه پنج الف بیک کورگان بازده ساعت و سی و نه دقیقه از شب چهارم بیست و هفتم شهر رابع الاول سال
 نوشتان نبل بکهنز رود و بیست و نود و شش هجری که شنبه نقل و تحویل شمس ریح حمل و وصول نیز اعظم مجازات
 نقطه اعتدال رابعی شد بر هم مفر تر هر سال سلام تحویل در خصوص افتاب ظهور اعظم شرف اقدس هابون
 خرد صاحبقران منعقد شد

نواب اشرف والا امیر کبیر نایب السلطنه دولت علیه دام الله ابوالعالی در این موقع عید بیک طعه نشان مثال
 اقدس که از اخر اعات جلد پادشاه هابون است معزز و مخصوص و دستخط مرامت آمیز مقرر شد و ریافت
 امین خلوتی در موقع سان دادن تفنگ در آن خاصه با عطا می بکوبی سرداری از جامه خانه خاصه مخصوص پذیرفت
 مسکوکات این مملکت چون ناچمال عیار صحیحی نداشت بواسطه تعدد دار الصرب و ممالک محروسه راه
 نقلیات برای منقلبین با انواع و اقسام مفتوح بود در این اوقات که ضرر انجان جدید البانی دولتی با مناسبه
 بجای امین السلطان پیورده شد جناب غری الیه اهتمام و در قتی تمام در عیار و اوزان صحیح مسکوکات از
 طلا و نقره میندول داشته قرآن نقره و در بیست و چهار نخود که بکشتال تمام باشد و نومانای طلا را
 بهمن نسبت در پانزده نخود قرار داد که باده قران جدید مبادله شود و خود چند هفتصد منوالی در صورت انجان

دولتی افتاد کرده مبلغ وافی پول طلا و نقره بوزن و عیار صحیح سکه کرد و بر حسب اجازة دولت اعلان نمود
 مردم در معاملات خود دقیق شد پولها بشکله از مسکوکات قدیم میکشیدند بدست ترافهارد و بدل کنند هر چه
 بکلی قلب فاسد است قبول نکند و آنچه در عیار پست و معشوش است برای دفع ضرر و زبان خلق متراجانه
 دولت قبول کرده بدون مطالب هیچ حق عوض پول صحیح و پاک بسکه نازمه میداد که هر چه پول کهند و صد
 بیست و پنج و سی یار داشته باشد

وفایع شهر بیع التباؤ شفا بئسل

بر حسب اسناد کتوب اشرف والا امیر کبیر نایب السلطنه دولت علیه ایوان حکومت ملا بر تو لیکران
 و هان و ند مستقلا بنواب الاعبد الصمد میرزا و حکومت مازندران با امیرزاده نور الدین میرزا مقوض
 و اگذار شد

فضل الله خان پسر مرحوم حاجی محمد فلجان صان الملک بالاستقلال بمنصب شاطر باشکری که مستوفی
 بدان بود سزاوار کرد بد

فتح الله خان پسر مرحوم حاجی صادم الملک بمنصب ناظم دیوان عدالت میناهی آمد

جلد اول کتاب منتخب اللغة ناصری از فرانسویان در دار الطباعه دولتی از طبع خارج و منتشر شد
 بر حسب اجازة جازمه ها بونی سنکام پلپس که برای محافظت امنیت عامه و حواست صلود و حقوق خلق
 است بنو توسط نواب اشرف والا امیر کبیر نایب السلطنه دولت علیه دام افکاره و بر پاست مسبول
 کنت منت خرف که از نجیب و شریف با فذکان دولت فخره منس است در دار الخلافه طهران داپر
 و مستقر شد بجهان قواعد و ترتیبها بشکله در سایر دول مشتمله معظمه مرتب و مجری است و تکالیف
 این ابره دانست بجموع اهالی دار الخلافه بموجب اعلانات و انتشار نامه جات عمومیه منتشر و
 مجری میدارند

درد در بیا چند روز منوالی نزل شده که زمین مسترد و حرکت بوده و اول حرکت این زلزله یکساعت
 طول کشید و در اغلب بلاد و صفحات آذربایجان از قبیل مابنج و غیره این زلزله در کار بوده است
 نواب اشرف والا شاهنشاه فراده اعظم و بعهد کرده و نهد دولت علیه ایوان ادام الله ابنا له العالی
 با عطا بک فطرحه نشان نشان اندس مکلل بالماس فرین اغزان خاص کرده و از حضورها بون و خست
 انصراف حاصل و پس از چند روز معاودت با نوبایجان و مقر حکومت فرمودند

وفایع شهر جمادی الاولی ۱۲۹۰

این بنده مؤلف که از تالیف جلد سوم کتاب مرآت البلدان ناصری فراغت حاصل کرده و پس از انطباع
 با جلد ثانی که هر دو مخصوص وفایع و آثار روزگاری سلطنتها بونی بود منضم و موسوس با سیم کرامی مآثر
 السلطان داشته تقدیم حضور مظهر ظهورها بون نمود بشرط قبول ناپاک کرده این چاکر را با عطای
 بک فطرحه نشان از درجه اول این دولت قوشوکت با بکر شسته جای بون مخصوص آن فرین امینا فرینو
 امیر اسمعیل میرزا که از جانب نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه ایوان دام ابنا له العالی حکمران
 بر وجه بود معزول و محمد رحیمخان از جانب نواب اشرف معظم جای او منصوب شد
 علیخان که سابقا از جانب اعضا الدوله حکومت کاشان داشته و باره از جانب مغزی الیه بحکومت
 آن ولایت مامور شد

وفایع شهر جمادی الاخری ۱۲۹۰

نواب والا نصره الدوله فرمانفرما بحکومت ابالنیر کرمان و بلوچستان مفتخر و بسکتوب سرداری
 شهر شمس مرصع از ملا بر خاصه مخلع و مباحی شد

انتظام دفترخانه مبارکه استیفا و تحصیل و ترتیب محاسبات کل ممالک خرد و سه علامت خدمت محصل
 بقا با بعهد امین حضور محمول شد

ایام شنبه و سه شنبه حسب المقررت جمع وزرای عظام در مجلس شورای کبری که در عمارت دولتی مؤسسه
 جلوت کرجائی است حاضر شده در مهمام ملکی و امور دولتی محاوره و مشاوره نموده و پس از انقضای
 مجلس دو ساعت بعد از ظهر بحضورها بون شرفیاب میشوند

در آذربایجان چون بواسطه اختلاف رواج امیر پال و خمس منات امر معاملات دیوانی و بخاری
 با فخر حسب امرها بون در دار الخلافه عیار امیر پال و خمس منات روسی که عیار ناز هفتصد تن
 باشد پس از رسید که بدین طور فرار دادند که امیر پال عده دی و نوومان و دو هزار دینار و هفتصد
 دیناری پانزده عده بکنومان یعنی ده عده سکه صاحبفران دار الخلافه رواج خرانه عامه و غیره
 باشد و اهالی آذربایجان از همین فرار داد و سندن نمایند

اعلیحضرت امیر اطور کل ممالک روسیه بنو توسط جناب سپوز بنویف وزیر مختار مامور افتاد در دار
 دولت علیه دو فطرحه نشان نشان آندره مکلل بالماس بک بجهت نواب اشرف والا ظل السلطان دولت
 علیه ایوان و دیگری برای نواب اشرف والا امیر کبیر نایب السلطنه دولت علیه ادام الله ابنا لها
 انفاذ فرمودند

موکبها چون شهر باری ادم الله ملکه همچنان در پیلان و کلا و فرزند کوه میباشد
 محمد بن محمد حاجب الدوله پیر آخوری اصطلح تو چنانه مبارکه برقرار کردید
 جناب پیراموسی و زهر لشکر با عطاء نشان و حمایت از درجه امیر تومانی سرفراز آمد
 الله پاره خان اجود با نشانی کل نظام بیکهزار تومانی اضافه مواجیه ناپل شد
 اعطای لقب جنابی بر حسب اعلان رسمی دولتی موقوف و مشرک شد و من بعد با حدی داده نخواهد
 شد مگر آنکه در سلاک و شان و وزرای عظام باشد
 هجدهم ماه موکبها چون شاهنشاهی از پیلان فاش مسطور و نشر بفرمای شهر سنانک شد
 آقا زین العابدین اشرف الکتاب نسخ نویسن اصفهانی که فریب یکصد سال از سن گذشته هم شعبان
 در اصفهان مرحوم شد

وقایع شهر رمضان المبارک ۱۲۱۹

نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه ایران ادم الله اقباله العالی محمد رحمان نایب الحکومه بر وجود
 را بنا بر مصالح حکومتی مغزول و اخضا و محمد علیخان را بجای او منصوب و مامود بر وجود
 نمودند

موکب سعوشه باری شنبه هشتم رمضان از پیلان شهر سنانک نشر بفرمای قمر بنا و دران شد
 جناب سرورم طبلو طامس صاحب زین محار و الی محضوم دولت بهتبه انکلیس مقیم در بار دولت علیه انکلیس
 اخضا و جناب ستر رانلا طامس بجای مغزی الیه از طرفان دولت مامو افانم در بار دولت علیه و از راه
 بناد آمده با شریط نشر بهات و احرامات مقرر و وارد دار الخلافه با هر شد و در شنبه یازدهم رمضان
 چهار ساعت بجز و بمانده در عمارت مبارکه سلطنت آباد محضوم با هر التوراندن شهر باری ادم ملکه نشر
 شد و مورد مرام خاصه گردیده و دو نامر مودت علامه علی حضرت پادشاه انکلیس و امیر اطرافین شد
 را که یکی محضیر مامورین ستر رانلا طامس و دیگری حاوی را اخضا سرورم طبلو طامس صاحب خود
 جناب مغزی الیه هر دو را حامل بود بلا واسطه تقدیم حضورها چون نمود
 یکشنبه وازدهم موکبها چون از قمر بنا و دران نشر بفرمای شهر دار الخلافه که دیده در راه سواره
 مهاجر که سپرده بکلنل دمنت و بیچ و ملتین بلباس فراتی هکشد از سان حضور مبارک گذشته و مشق
 کرده مطبوع افتادند

موزه قدیم دولتی که در داخله عمارت سلطنتی بود چون وضعاً بالنسبه چندان عالی و لایق و وسیع بود

سه ماه قبل حسب الامر قد رفد رانرا خراب در یکی از اضلاع عمارت مبارکه موزه بسپا و وسیع عالی خوبی بنا
 نموده و محل موزه قدیم و طرف مقابل آن رود و در پاچه بسپا طویل عرض ساختند بنای این موزه
 مثل یک از موزه های معتبر دول معطر است سبزی میدان و اما مراده زید و مسجد جامع سلطانی
 و بازارها را که با امر عالی مرتفع کرده بیانام رسیده است

جمعه هفدهم و کثیر بفرمای شهر شده شب توفیق و اقامت فرموده و هنگام غروب را بکار خان چرخ
 الکتر بستند که چند قبل اسباب انرا بنوسط جناب امین الملک از فر نکستان آورده و در مجمع الصنائع
 جنبه ایان بابها چون مسپو قاپوس معلم و اسناد این عمل کارخانه انرا دایر داشته است شریف فرما
 شد و قیمتا بدست مبارک افشاح برداشتن کردن اول چراغ فرزند نجاران دو سه چراغ از این چراغ بطرز
 یکی در داخل عمارت سلطنتی و دیگری در مقابل سردر الماسپه و دیگری در میدان توپخانه جدید نصب
 و روشن نموده و مینمایند تا بعد از تکمیل استیاب آوردن بقیه ما محتاج ان از فر نکستان انشاء الله تعالی
 در بعضی از جنابانهای دولتی عموماً دایر شود

کارخانچرخ کا زین که اسباب انرا جناب اشرفنا محمد سپه سالار اعظم مشیر الدوله حاجی میرزا حسینخان از فر نکستان
 خواسته آورده اند بنوسط همین مسپو قاپوس بنا شده و عنقریب انشاء الله تعالی در دار الخلافه
 دایر خواهد شد

از وقایع غریبه یکی اینکه سکی در شهر از بیک شکم پانزده بچه آورده تا بنای بچه که به اینست خوش ندارد
 و جای دشمنها صاف و مالیده است حرکت او عجیب و خیر شبیه میباشد

وقایع شهر شوال المکرم ۱۲۱۹

روز جمعه غره که عید فطر بود مراسم تبریک کاملاً داشت و در باغ لاله زار سلام عام شرفیافتاد
 نواب اشرف والا امیر کبری نامی السلطنه دولت علیه با عطاء یک هلفه انکلیس الماس بر پیلان از انکلیس
 محضوم اعزاز و اخضا ص بافتند

سیم نلکان که مدتی بود از طرف خاصه ناپدید و که همان میکشیدند را این اوقات کبرمان و اصل شد
 و روز غره شوال نواب لافتره الدوله فرما فرمای بواسطه تلکراف با دار الخلافه بخابره نمودند
 جناب الله علی خان الجانی در سلاک اجزای مخمر ذوالشورای کبری و فلسک کردید

در فرخانه دولتی که از ده شهر صفربار س پیل جناب امین السلطان سپرده شده تا سلخ شهر رمضان
 هله استر تو شقان پیل یک کرد و هفتاد و دو هزار و صد تومانی پول طلا و نقره و مس با چرخ جفا

بوضع جلد بضر و سکه شده است

فوام الملك در سفر سکه شهر از فنان بجهت شربا هالی شهر احداث و بطرف شهر جاری کرده که در سونک
اب در دو سه محله شهر را که اب نداشت شرب بنماید

جلد اول کتاب نامه دانشوران ناصر که حساب الامر هاپون بنو سطر نواب والا اعتضا السلطنه و در
علوم نابغه میشود با تمام رسیده و منطبق بنز شده بفر و شرب میدهد

حال فطور که عبارت از سی و نه فرقه و از محالات مخصوص خوی از طرف جنوب بحال خانیک و در یک
ملک ایران و الباقی از طرف مشرق باندرون مملکت ایران و جلگه شهر خوی از طرف شمال با راضی محال

اند و آخر ملک ایران و از طرف مغرب و قد از جنوب بقبله رشته جبال سرحد که ظاهر رشته
هر اول و حقیقه سلسله منصله کوه قند بل است میباشد و در سال هزار و دویست و شصت پنج هجری که

در صفخر اسان فتنه سازی بر پا بود سرحد ایران دولت عثمانی این محال را از استعدادات عسکر تپه لوت
علیه ایران خالی دپله و فرصت غنیمت شمرده بخصب شرف کرده بودند و تا بحال در دست و استر دادان محال از

طرف دولتین علیین امتزاج میکند شتاب این اوقات که مجلس کنگره بر لز منقصد و هنگام عقد مصالحه
مابین دولتین روس و عثمانی شد و این خود دولت علیه در تمام مورین کل دولت ثابت و محفوظ بود

موافق فصل و ماده شصتم عهدنامه منقصد در کنگره بر لز مورخه سنه هزار و دویست و نود و پنج
هجری حسب شرط محال فطور بتمامها بدولت علیه ایران و گذار و در این اوقات محمد صادق خان امیر نظام

برای فیض و تصرف مامور انجام شده نوزده فرقه از فرای محال فطور را بموجب تفصیل ذیل مامورین
دولت عثمانی بصرف معزی الیه دادند و تسلیم مابق محول و منوط بخصو بکسب و تشخیص حدود آنجا نمودند

(فاسقه بلاغ) (بیانلو) (کوکرد) (استوان) (المالو) (هندوان) (فیلک) (فطور) (نخین)
(کلت علیا) (کلت سفلی) (جیش علیا) (جیش سفلی) (زپری) (کواران) (کرلومک) (داوپان)

(نرس آباد) (فاسقول)
وفایع شهر زینب عذرا

روز دوشنبه بیستم بندکان اعلی حضرت اقدس هاپون ملوکانه دام ملکه محض مرحمت در باره جناب اشرف
سپهسالار اعظم از قصر سلطنت آباد نشرف فرمای باغ جناب عظم شده و در فوج عراق سپرده بصفا

اطرفش و فوج سواره سبک فراق سپرده به کلنل دمنت بیچ روس و در جانبان نکارستان از سان
حضور مبارک هاپون گذر شد

یکجمله انکشتنی الماس بر پلبان بسپا نماز از انکشتنی ها مخصوص دستها چون در باره نواب اشرف
والا ظل السلطان دولت علیه ایران دام اقباله العالی اعطا و مرحمت و شاهنشاهزاده معظم بدین
موجب مخصوص فرین اعزاز خاص گردیدند

میرزا محمد علیخان معین الوزاره کارپرداز اول دولت علیه مهم بقصد بنو سطر جناب اشرف با محمد پاشا
اعظم وزیر امور خارجه با عطاء یکقطعه نشان سر نیله اول با حامل مخصوص آن سر بلند گردید و بوجه

روزنامه اصفهان موسوسه (فرهنگ) که روزنامه ایشان از هر چند نماز و دارای مطالب مفیده بنو
کارگذاران نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه ایران دام اجلاله العالی با اجازت خاصه ملوکانه

در اصفهان ایجاد شد و در هر هفته منتشر و منطبق میشود
عمارتن در خانه مبارکه استیفا که از اینجهت عماران مستحقه هذه السنه است و این اوقات با تمام

رسیده و در نظر انور اقدس هاپونی مقبول افتاد
در حوالی فرقه کاوند از فرای خسته که سه سال قبل باری نام قطعه سنگ طلائی پیدا کرده بود که کواهی خود

معین طلا دران حوالی میداد از انروز تا بحال مهندسین و معدنچیان در محال و جبال کاوند کاوش
و نجس کرده این اوقات مسوود بیچ مهندس معدن در فریب همان محل سابق خاک طلائی در مجرای رودخانه

بدست آورده و بر اثر آن رفته تا بمسافت یکمیدان بکوهی رسیده که در شک معلوم شده است این طلا
طلا از همان کوه زایش در برش کرده و با طرافرا آکنده گردیده است الحال نیز مشغول کار هستند تا

انشاء الله سر رشته اصل معدن بدست آید
علاوه بر این معدن نیز کوه دیگر منکشف شده است که آنهم دارای معدن طلاست

وفایع شهر کربلا
اعلی حضرت ملکه اسپانیولا که با اعلی حضرت قوشوکت اقدس هاپون شهر باری نام ملکه در سفر فرنگستان

روابط الفت و مخالفت حکم نموده در این اوقات بکفایت ششپه مکتل الماس که زینبیده هدیه ملوک
بود برای اعلی حضرت هاپون صاحب فرقی اهدا و ارسال داشتند

موکب هاپون از قصر فاجار و پلاق بکاره نشرف فرمای شهر شد
این بنده مؤلف با عطاء یکقطعه قرقره مباحی شد

شجاع السلطنه محمد باقرخان سر نیله اول با عطاء یکپوش سرداری فرمه سرافراز گردید
میرزا نفعی خان پیشین من خاصه و لاجناب محمد الملک بمنصب منشی حضور و میان جناب امین الملک فرار شد

دم ذی الحجه الحرام که عید اضحی بود مراسم بزرگ و نهفتن سلام عام و شرفیای عموم طبقات خدام
 بحضور باهر التور و مایون کاسلا بعل آمد
 هفتم ماه بند کوا اعحضرت اقدس مایون شهر یاری شریف فرمای مد رسه مبارکه دار الفنون شد
 معلین و معلین هرفن در حضور مایون معزز امتحانات علمیه و علمیه در آمده مقبول افتادند
 روز هجدهم که عید غدیر بود نیز در حضور مبارک انعقاد سلام و بارعام داده و بسیار لوازم نیریکه فیام شد
 روزنامه نیز هوسویشیر که حاوی مطالب پولیتیک و سیاست و ادبیات و مطالب مفیده و
 منافع عامه در شرح است از حساب مکرمت نواب اشرف والا و لبعهد که درون مهله و ن علمیه ایران حکمران
 و صاحب اختیار مملکت آذربایجان و مضافات دام الله اقباله العالی و چندی بجهت عواید بطبع میسرید
 مجددا شروع با نطباع ان نمودند

**وقایع سالک و چهارم سلطنت شهریار علی حضرت افندیس
 مایون شهریار صلاحی خلد الله تعالی
 ملک**

مطابق سنه یک هزار و دویست و نود و هفت هجری نوشتان میل که بعد از سه ماه و هشتاد و
 نوبت میل میشود

وقایع قلمری هزار و دویست و نود و هفت

انباری بجهت غله و جنس دیوانی در دار الخلافه بنوسط جناب امین السلطان نوبت درواز عید ^{شاهزاده} ^{اعظم}
 بنا شد که کجا پیشتر صد هزار خرد و غله بخوبی دارد
 میرزا علی ولد جناب میرزا هدا بن الله وزیر دفتر بمنصب لشکر نویسی و خلعت مایون مقرر و منصوب شد
 نواب اشرف والا شاهنشاهزاده اعظم و لبعهد جاوید دولت علیه ایران حکمران و صاحب اختیار مملکت ^{مکانات}
 دام اقباله العالی اعطای بکلیف انکشتن ^{المالی} بر پایان از طرف فرین اشرف مایون قرین اعزاز کامل شد
 جناب سپهسوار بکوز جانب و نوبت فخر فرانسیمت زیر بخاری مامور افتاد و دولت علیه شده در این
 ماه وارد دار الخلافه کردید و شرایط احترامات رسمیه و نشر بیانات و روبرود از طرف دولت علیه از حد
 ناورود بدار الخلافه که عملا معمول افتاد

روزگ از ایام اینماه بندکان اعحضرت اقدس مایون ملوکانه ابدالله ملکه برای امتحان توپچیان جدید که
 بعملی کابین و اکثر اطریشی مشغول میکنند و توپهای آهانهز توپهای نیر جدید ادا بیایع است شریف فرمای

میدان تیراندازی توپخانه شده و نوبت آنها مشهود کردید
 نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه ایران حکمران و لاپان اصفهان و نیز دام الله اقباله العالی
 حسب الإحصاء موقتی از مقر حکومت اصفهان روز بیست و هشتم اینماه وارد دار الخلافه و حاضر در بار مایون شد
 جناب اجل آقای مستوفی الممالک وزیر اعظم داخله با عطا یکتوب خیر فرموده شمس عرض بطانته خراز
 ملا بصر خاصه مباحی شدند

حاجی میرزا محمد حسین دبیر المملک فرامانی در سن هفتاد و دو سالگی در دار الخلافه بر عشا نیردی پیوست
 حاجی ملا محمد مجتهد نراقی پسر مرحوم فاضل نراقی اعلی الله مقامها که از اجله علماء بودند در ولایت کاشان بخوار
 رعناطی شناختند

وقایع شهر صفر المظفر ۱۲۹۲

ششم صفر که عید ولود مسعود مایون ملوکانه بود مراسم جشن و شادمانی و تیر بکات فیام شد و جناب
 اشرف مجد پسر سالار اعظم خاصه در باغ و عمارت خود شان برهم معمول هر ساله اساس جشن و پذیرائی
 مقدم مایون ملوکانه و در وقت جمع طبقات و جوه و اعیان را برپا داشتند

وقایع شهر ربیع الاول ۱۲۹۲

حکومت پالاتن عربستان و لرستان و عراق علا و بر حکومت و لاپان اصفهان و نیز در مجرد و کلیات
 و خواستار بعهده کفایت نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه ایران دام اقباله العالی نفوذ شد

سپتم ژانویه هزار و هشتصد و هفتاد و نه (مطابق محرم هزار و دویست و نود و شش) دولت انا تونی در صد
بجایده عمل نام با چین است

نهم ایضا در مجلس شورای عدل دشون حاضر کابینه برپا انا تونی به بیست و پنج هزار نفر مقرر شد

اسپانیا

پنجم فوریه (سپند ۴ صفر) ملاقات پادشاه اسپانیا بول با پادشاه پروگال در شهر الساسن
چهارم مارس (دهم ربیع الاول) مجمع وزرا استعفای از عمل کرده و وزیر پادشاه قبول افتاد
هفتم ایضا (سپند ۴ صفر) یک مجمع وزرای جدید برپا شد و رئیس کابینه ژنرال و وزیر جنگ برقرار شد
چهارم ایضا (بیست و دوم ایضا) مجلس شورای کورتیس (وکلائی ملتی) استعفا از عمل کردند
هشتم صفر (پانزدهم جمادی الاول) پرنس رودلف و پسرش دولت نمس در این روز وارد مادر پادکشت
بیست و چهارم نوامبر (نهم ذیحجه الحرام) کنش دمن تیز و ماد و امپراطور اتریش فلیپ فرانسه را پیروز و وفات کرد
بیست و نهم ایضا (چهارم ایضا) عروسی اعلیحضرت الفونسی شاها زاده خانم نهمه ساری کرپینین

اتریش

بیست و نهم ژانویه (بیست و ششم محرم) قرار داد مستحفظ و فرانکین بحفظ مملکت نمس از طاعونی که
در روسیه برپا کرده است

شانزدهم فوریه (بیست و چهارم صفر) پرنس اورژسوک رئیس وزرا و وزرای مجارستان از عمل استعفا
نمودند ساری مامر بجای اورژسوک شد کت نا آف بوزارت داخله تابل کشت

هفدهم مارس (بیست و نهم ربیع الاول) اعلیحضرت امپراطور اتریش که از سیل بالمره خراب شده بود رفتند
بیست و چهارم آوریل (غره جمادی الاول) جشنها با شکوه در اینه واقع سال بیست و پنجم از منرا و جنا اعلیحضرت
امپراطور و امپراطریس که عید بزرگی شمرده اند برپا کشت

بیست و هفتم ایضا (چهارم ایضا) عید و جشن بزرگ برپا و همه هم راهان بکلیسا و اهل سوزان البسینه
که در نوار میج نوشته شده و در زمان ماکسیمیلیان اول میپوشیدند محض شرفیافتن این سال بیست و پنجم
منرا و جنا امپراطور و امپراطریس پوشید و بوضع خاصی زینت کرده بودند

اوماه (شعبان المعظم) وزرا را تغییر داده و اشخاص مفضل را بوزارت برقرار نموده اند (کت نواف) (دکتر
استر جانن) (بارون ون اووست) (کت فالکان هن) (بارون ون کزن و پنهانم) (دکتر برازالد)
پانزدهم اکتبر (شوال المکرم) عهده معاهده و قرارداد اتحاد و دادی میان این دو دولت و دولت المان

سپتم دسامبر (هجدهم ذیحجه الحرام) پارلمان اتریش و مجار براسعداد عربی افزوده عدل دشون را
بهشت صد هزار نفر فراداد

المان

هفتم ژانویه (سپند ۴ صفر) منرا و جنا پادشاه هولاند با والی زاده والک پرنس امانا شاهزاده
خانهای المان

دوازدهم فوریه (بیست و نهم صفر) افتتاح مجلس پارلمان المان در برلین با حضور اعلیحضرت امپراطور
کلیوم که خطبه افتتاح را امپراطور شخصه فرانت نمودند

بیست و نهم صفر (غره جمادی الاخری) پسر و پسرهای المان پرنس هانزی که جزو عساکر مجریست در کشتی
آدالک مشغول تعلیم و تعلم است به بندر بوکاها ما خاک ژاپون رسیده و از طرف مپکادو پادشاه
ژاپون نهایت احترام در باره او رعایت شد

پانزدهم ژوئن (بیست و نهم جمادی الاخری) جشن مفصل با نهایت شان و شکوه در برلین و اغلب مملکت المان بحجه
بزرگ و هفتاد اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس که سال پنجاه منرا و جنا ایشان بوده است

نهم او (بیست و نهم صفر) ملاقات و دیدن امپراطور نمس امپراطور المان را در شهر کاستن
خصوصت مشاجره سخت در میان روزنامه نگاران و سینه المان

بیست و نهم نوامبر (چهارم ذیحجه) پرنس گرچاکف وزیر اعظم روس وارد برلین شد

انگلین

اول ژانویه (هفتم محرم) رفتن دشون انگلیس و بقتدها و روز نزال رو بر بهمان روز بعد از
ورود شکست دان و منفردی ساحن طایفه مالیک را که بر و و احاطه کرده بودند

چهارم ایضا (بیست و نهم ایضا) خان کنار برای اظهار عقیدت و تمکین بانگلین وارد جلال آباد کشت
سی ایضا (هفتم صفر) دولت انگلیس در کار جنگ با پادشاه زولوس (سپتواق) است

سپم فوریه (پانزدهم صفر) پیکاردوی انگلیس که مرکب از نهصد و پنجاه نفر است و در نفر صاحب منصب
درماند و لوزونها بالمره معدوم و مقبول و فانی کرده اند

شانزدهم ایضا (بیست و چهارم ایضا) از دولت انگلیس یک بجای دشون کاپی فرستادند
دهم مارس (شانزدهم ربیع الاول) در مجلس ملته در مسئله پولیتیک افغانستان مشاوره دارند و ناچار
راشتر اینست که جلال باوند ها را از افغانستان منزع و جز و ولا بار مخصوصه بانگلین کرد

بیست و هفتم مارس (سپتامبر) فرار مصاحبه با امیر یعقوبخان امیر افغانستان داده شد و فسون
انگلینس مأمور تجلیه کابل گردید
بیست و هشتم آوریل (چهارم جمادی اولی) اعلمحضرت پادشاه انگلستان از سفر ایتالیا که من غیر رسم رفت
بودند مراجعت نمودند

شانزدهم مه (بیست و چهارم جمادی اولی) دولت دار ژنرال جیمز پیک ولش انگلینس را میبکند
بیست و هشتم مه (چهارم جمادی الثانی) معاهده صلح افغانستان بمهر و امضای سپید و لاپان و نقاطی که
در تصرف فسون انگلینس بود بامبر مسترد داشتند با استثنای معابر خرم و پیشین و سببی که در تصرف
فسون انگلینس ماند سالی یکصد و بیست هزار لیره انگلیسی از دولت انگلینس برای امپراتور استمراذ اعتراف شد و یک
سفارتخانه انگلینس هر دو کابل بمقیم و برقرار گردید

سی و هفت (هفتم جمادی الاخری) ژنرال ولزلی رئیس اردوی عساکر انگلینس در جنگ زولو بر شد
اول ژون (دهم جمادی الاخری) پرنس ناپلیون پسر ناپلیون سیم امپراطور سابق فرانسه که بعد در مهاجرت
بانگلستان جزو عساکر اند و ولش شده بود با فسون انگلینس جنگ زولو سهارفته و در مقدمه الجیش
بود مقتول شد

سی و نهم (دوازدهم رجب) ماژورکا و نیاری با جمعیت کثیری بمبلیچی کوی انگلینس وارد کابل شد
پانزدهم و دوازدهم ایضا (بیست و یکم ایضا) کفن و دفن و بجهت عزای پرنس ناپلیون (پسر ناپلیون سیم
امپراطور سابق فرانسه) که در جنگ زولو کشته شد بعمل آمد

سی و دهم ایضا (بیست و دوم ایضا) غلبه ژنرال بودکا از نقاط عدیه بزولو سها و تصرف قلعه شلسفرا
بیست و چهارم ایضا (چهارم شعبان) ماژورکا و نیاری سفیر انگلینس در دربار امیر افغانستان بار باره و مجلا
پنجاهی شد

بیست و اول (عزیمه رمضان) سپهاتو پادشاه زولو س چند نفر واسطه باروئی انگلینس فرستاده که در صورت
امکان صلح کند و اگر نشد تسلیم شود

بیست و هفتم ایضا (نهم رمضان) ماژورکا و نیاری سپهاتو پادشاه زولو س را اسپر و دستگیر کرد
سی و پنجم (پانزدهم رمضان) مسترکا و نیاری ایچی انگلینس با هم اجزاء سفارتش در شهر کابل افغان
بقتل رسانیدند

ششم ایضا (هجدهم رمضان) ژنرال روبر دار انگلینس هنوز از سرحدات افغانستان نرفته بود بعد از قتل

قتل سفیر انگلینس از طرف دولت حکم با و صادر شد که مجرای مجتهدانه امیر افغانستان وارد کابل شود
هشتم ایضا (بیست و هشتم رمضان) فسون انگلینس مجدداً فتنه ها را مسخر کردند
دوازدهم ایضا (بیست و چهارم رمضان) جلال آباد را نیز بجزیه تصرفه آوردند
سی و دهم (اکتبر) پانزدهم شوال) فسون انگلینس ناخاندان کابل شد ژنرال روبر در ملا عام باهل کابل
و دیگران فترات ذیل را اعلان کرده بود

قلعه بالا حصا که در کابل بود خراب خواهد شد علاوه بر فضاصله سفارت سایر سکنه کابل باید از
عهد خسارت فسون کشتی انگلینس برآید

شانزدهم ایضا (غزیمه شعبه) امیر یعقوبخان امارت و ولایتی افغانستان استعفا نمود
ایضا (ذیقعد) ابناء و بارو ط زبادی زبالا حصا کابل اش گرفته است
بیست و هفتم نوامبر (ذیحجه الحرام) یک فسون پشت بندی برای واقع اتمه داخله و خارج خود دولت انگلینس
در کانا نا بجهت و زولپ داده است

دسامبر (ذیحجه محرره) هر اردو و پشت نبود و هفت) جنگهای سخت عظیم مابین فسون انگلینس و افغان در کار
سی و ایضا (مهر ۱۲۹۶) صد هزار کجا اسکله بخارا انگلینس که در چین عبور از پل که بر روی رودخانه فی شیه
و پل شکسته خراب شده وارد آمده است و مجا و زازد و پشت فتره مقبول گردیده اند راه آهن هنگام
عبور از پل خراب شده مردم بر رودخانه رفته اند

ایطالیا

بیست و هشتم ژانویه (دوم صفر) معاهده تجارتی با دولت عثمانیه امضا نموده میبادله کردند
هجدهم آوریل (بیست و پنجم ربيع الثاني) اعلمحضرت پادشاه و ملکه ایطالیا بدین اعلمحضرت پادشاه
انگلستان که بمنزله از شهرهای ایطالیا آمده بودند رفته اند

ماه نوامبر (ذیقعد) مجمع وزرای دولت استعفا نموده وزرای جدید برگزید و مقرر گشت
کیر و لوی رئیس وزیر خارجه (پرنس و وزیر تجارت و زراعت) (ماگلان و وزیرها لپان) (سیلا و وزیر
علیه و اوقاف) (امپرال آگن و وزیر بحری) (مونسینو و وزیر علوم) (باکارینی و وزیر فواید عامه)
(ژنرال بوناری و وزیر جنگ)

پروانزمالک امریکای جنوبی

آوریل ربيع الثاني) اعلان جنگ مابین دولتین پرو و شیلی

ملکوت

بسیست دهم (غرة جمادی الاخری) جنگ سختی در بندر ایک که دو این جنگ کشته های جنگی پرا
سفت جنگی شبلی را غرق میسازند
دسامبر (ذیحجه و محرم هر دو بیست و نود و هفت) عساکر متفقہ مخدوم پرو و بولوی در نارا پانز
در آریکا از شون جمع و در شبلی شکست خورده اند

بلخاری

دسامبر (ذیحجه و محرم هر دو بیست و نود و هفت) مجلس شورای ملانی شروع و بکلی موقوف شد

پی با (هولاند)

هفتم ژانویه (بیزدهم محرم) عربی پادشاه پی با شاهزاده خانم اقاد و والدیک
نهم ژون (هجدهم جمادی الاخری) کلنل ژستر شخص حصین آچین را که موسوم به کلنگ است بجهت
خرید آورده

پانزدهم ایضا (بسیست ایضا) شاهزاده وارث تخت و تاج پی با فون شد
پانزدهم ایضا (بسیست چهارم ایضا) پادشاه استعفا و زارتخانه و دارالشور قبول نکرده از انفق
امتناع و مخالفتی دارد

دانمارک

پنجم ژانویه (پانزدهم محرم) وزارت جنگ و بحر تیر که بدستیک نفر بود از یکدیگر مجزای گردیده و وزارت
خاصه شد

روس

ششم ژانویه (دوازدهم محرم) در فریب و بلبا نکان اعمال حاجی طرخان رسما خبر دادند که یکصد و چهل
شش نفر از طاعون تلف شده اند

بسیست نهم ایضا (ششم صفر) اهالی روس از اعلم حضرت امیر طور مستدعی شده اند که آنچه از شرایط
حفظ و منع استراحت این چنین و غیره معمول فرموده نگذارند مرض طاعون در تمام مملکت نشر کند
هشتم فوریه (شانزدهم صفر) مصاحبه نامه و عهد نامه ختم عمل با عثمانی که مدتی بود نوشته و تمام
شده بود از جانبین با مضاوم هر دو پادشاه رسیده و مبادله گردید

بسیست پنجم ایضا (سوم ربیع الاول) بکفر بمرض طاعون مرتدی در بطرز بوع غمبلا شده و امنای
دولت در دفع و دفع و منع انتشار آن اهتمام وافیه مینمایند

بسیست پنجم

ملکوت

بسیست پنجم مارس (غرة ربیع الثانی) طایفه نیهیلیست سر نپ سواره پلیس بطرز بوع و ون دران
را مصمم قتل شدند

هجدهم آوریل (بسیست پنجم ربیع الثانی) بموجبه سخط اعلم حضرت امیر طور حکام مقتدره موقتی چندی
بجهت بطرز بوع و خراف و آدینا و مسکو و کیف و وارثو معین شده است که با کمال تسلط و اختیار طایفه
با غیر نیهیلیست دفع دهند

بسیست چهارم آوریل (دوم جمادی الاولی) اعلم حضرت امیر طور و امیر طریس از بطرز بوادای رفتند
بسیست هشتم ایضا (ششم ایضا) بکفتم نیرک شهر از بوع بواسطه آتشی که طایفه نیهیلیست با
زده بودند سوخت نریپ با و خوه پن ماه خبر رسمی دولتی از حاجی طرخان رسیده که مرض طاعون در
انجام شده است

پانزدهم مه (نوزدهم جمادی الاولی) آتش زدن طایفه نیهیلیست در شهر اوسک
سیزدهم ایضا (بسیست یکم ایضا) آتش زدن طایفه نیهیلیست بطوریکه تمام آن شهر خراب و پراکنده
گشت

شانزدهم ایضا (بسیست چهارم ایضا) آتش زدن طایفه نیهیلیست در دفعه ثانی شهر از بوع و
شانزدهم ایضا (بسیست چهارم ایضا) همین روز شهر نیرک و نوزالسا را نیز آتش عظیمی زدند
نوزدهم ایضا (بسیست هفتم ایضا) شهر بطرز با فوفسکی را آتش نیرک در انداختند که خرابی و خسارت زیاد
بار آورد

بسیست دوم و بسیست هفتم ایضا (سبع جمادی الاولی و پنجم جمادی الاخری) در چندین نقطه و موضع از
شهر پادم در ظرف این چند بوم بفاصله آتش زدند
پانزدهم اکتبر (بسیست هفتم سوال) زلزله کفان بجل ما مورب خود که حکومت کرکستان باشد مجددا
معاودت نمود

نوامبر (ذیقعد و ذیحجه) اخبار چندی منتشر شده است که پین دولین انکلیس و روس در مسئله آسیای
مرکزی مختصصت مخالفتی را ذکر کرده است

ایضا نوامبر ایضا) دولت روسیه در ظرف این ماه استعداد خود را در کرکستان زیاد کرده است
دسامبر (ذیحجه و محرم هر دو بیست و نود و هفت) روزنامه گولوس نامت پنجاه ممنوع از طبع و
انتشار شد

سیم ایضا

سپه ایضا (هجدهم ذیحجه) طایفه زینبیلیست قبیله زینبیه را که از راه آهمن نزد بک مسکو در سر راه عبور نمودند
امیر طور زده وان حضرت را بدینامین که یکقسم بار و طایفه ای است اینان شر بودند که هنگام
عبور محرق شده بودند ان اعلم حضرت ساسان از فضا بجزیرت عبور ایشان ترکیده و همین که
اندک از ان دام بلا سلامت و ور شده بودند احراق دست داده بود

سویس

ژویه (رجب) انقلاب اغلشاش زبادی را بنیاده در نقطه انیمککت دوی داده بود

جمهوری شیلی (نیکی دینا)

بیست و نهم نوامبر (دهم ذیحجه) استعداد نظامی و بحری جمهوری شیلی با استعداد ان دولتی منفقین
پرو و بولیوی علیه نموده آنها را در ایک شکت دار و کشتی جنگی پرده ها را که موسویه بیکو مایو
است اسیر نموده و فسون شیلی فایحانه داخل یکیک شد

عثمانی و غیره

بیست و نهم ژانویه (بیست و هشتم محرم) با بعالی قرائین در سر حد طرف روس گذارنده است که طاعون
سرایت بداخله خاک عثمانی نکند

در ظرف همین ماه میان با بعالی و روسه روسه یونان خلیج کوشکوه های ولژی مر بوط با صلاح امور
ولا پان سرحدت و نظم و فرا آنها و بعضی حدود و غیره رد و بدل شده است

هشتم خوربه (شانزدهم صفر) مهر و امضای عهدنامه ورده و بدلان باد ولت روس

چهاردهم ایضا (بیست و نهم ایضا) با بعالی همه مامورین خود که در خارجه میباشند اعلان نمود
که ولا پاتی که میان اینی و آندار به من ننگر و شود از ما تخلیه و با آنها تسلیم شد

بیست و نهم ایضا (غرة ربیع الاول) اجتماع عمال واعیان بلغار در خدمت شاهزاده دند و کف کرد
مامور روس برای تعیین والی بجهت بلغارستان

دوازدهم آوریل (نوزدهم ربیع الثانی) اعلم حضرت سلطان بدولت انکلیس قول صریح دادند که برآ
غز خند بومصر که رفتارش برضه خاطر فرانسه و انگلیس نبوده و عمل بالبار این خوب اداره واد انموده است

آماده و حاضرند و حلقم پاشا را بجای او خند خواهند نمود
بیست و نهم ایضا (هفتم جمادی الاول) عمال و رجال بلغاری بر سر الکساندر با منبرغ را بولا پت خود
انتخاب قبول نمودند

بیست و ششم ژون (پنجم رجب) اسمعیل پاشا خدیو مصر بنا بخواستند ول معظمه فرنگستان و خصوصاً صلح
المان از خدیو ای استعفا نموده و توفیق پاشای دیرین در عوض بخدیو مصر منصوب شد

ششم او (هفدهم شعبان) خیر الدین پاشا از صدارت معاف و معزول و عارت پاشا بجای او منصوب شد
انقلاب اغلشاش زبادی و بلغاری در عملی شریک فرام آمده است و سها بالمره در عملی با تخلیه کرده اند
دوم اکثر چهاردهم شوال) کشتی جنگی انگلیس محض اظهار مخالفت و تقار با عثمانی در خلیج و در انما پیش
کرد

چهارم ایضا (شانزدهم ایضا) اهل اسلامبول را ناراضی و شکایتی از سها در لسنه و افواه
شایع شده است

پانزدهم ژوئیه (بیست و نهم ذیحجه) روزنامه هاروس اظهار کرده اند که گاه کشتی جنگی انگلیس در خلیج و
لنگر انداخته و توقف نماید کشتیهای روس نیز داخل در بحر ما را خواهند شد روزنامه ها انگلیس اظهار
کرده اند که کشتی جنگی انگلیس با حکم امری بدخول و در خلیج فرود شده است

هفدهم ایضا (دهم ذیحجه) اعلم حضرت سلطان بکر پاشا را برای آبادی و فرار واد جدیداً نا طولی مامورین
دسامبر (دهم ذیحجه) محرم هزار و دو سیست و هفت) فتنه ای که از البانی به من ننگر و آندار نموده اند بکن
به بیعت و رعیتی من ننگر ندارد ولی من ننگر و مکرک بران فتنه سرکش طاعنی فسون فرستاده و آنها را
مجبور بتمکین مبداد

فرانسه

هفدهم ژانویه (بیست و نهم محرم) دو هزار و دو سیست و چهل و پنج نفر از مفسرین فرانسه که بطرف
تولکالدونی جلای وطن داده بودند و مدت نهاد را بجا اقامت داشتند مرخص گردیدند که با وطن خود
مراجعت نمایند و کلای جمهوری طلب مجلس برضد و ز راهستند

سلخ ژانویه (هفتم صفر) مارشال ماکاهون رئیس جمهور فرانسه از پاست استعفا نمود و جینه استعفا
بعضی تغییرات در اداره فسون بوده که شرف و شان فسونی خلل وارد می آورده است و کلای خلاف
رای میل مارشال اصراری در اجرای آنها داشته اند مارشال ماکاهون از پاست استعفا نمود که بیست
او این شکست با فخر فسون وارد بناید رهن و وزیر تول گری بر پاست جمهوری فرانسه و کامبنا
بر پاست مجلس شور منخب و بر فرار شدند

بیستم مارس (بیست و نهم ربیع الاول) بواسطه طوفان شد بد کشتی جنگی دولتی آوگاسته در دریای سفید

ومبالغت فرموده اند

انگلیس

زانویه (محرّم و صفر لر و السبلی پس از این کردن زلوسها و فراخ از کار آنها با انگلیس مراجعت نمود
انگلیسها همبکنه افغانه را خبر دهنه و در کار خصوصت خلاف و دشمنی نفاق ثابت و راسخ یافتند و
در مقام نینبه و نهد بلانها برآمده تا بنا کابل و بالا حصارا تصرف کردند
سیام زانویه (هفتم صفر هزار و دو و پست نود و هفت) ز نزال بر بیخ اباد افغانستان و اگر واقع
در جلگه لغمان استخ نمودن انگلیس در افغانستان همسند و افغانها با کمال مخفی خود سری
میکند

مارس هزار و هشتصد و هشتاد و سی (ربیع الاول هزار و دو و پست نود و هفت هجری) مابین
انگلیس و المان در قلع آوردن برده و غلغنه بیخ و شرای غلام و کپتر در طرف مشرق زمین معاهده
شده است

چهارم مارس (دبیم ربیع الثانی) چندین مجلس عامه برای اصلاح امور ایراند دایر نموده اند لر در
اخرین عقیقه و نیت و مکتون ضم خود را که مبل و علاقه بطرف آزادی طلبیان باشد نظر بچاره زاده
و توضیحا اعلان نموده است

ایضا (ایضا) معادل مبلغ پنجاه هزار لیره انگلیسی المان از پنجاه کاپ سیر کش برده اند

ایتالیا

هفتم مارس هزار و هشتصد و هشتاد و سی (ببست پیچربیع الاول هزار و دو و پست نود و هفت هجری)
یکی از توپهای صد پوند کشتی زره پوش موسوم به دیلا در بندر سیز پانز کیده است
مخاجره و نثار بین حضرت پاپ و المان تمام شد

پرو

زانویه هزار و هشتصد و هشتاد و سی (محرّم و صفر هزار و دو و پست نود و هفت هجری) در پینج
پرو که فرار کرده بود پرو را جانشین کشت رینج جوهر بولوی نیز فرار کرد

چین

ماه مارس (ربیع الاول و ربیع الثانی هزار و دو و پست نود و هفت) شور شرعام و انقلاب عظیمی
در شهر پکن و شهر شان کانی حادث شده است

روس

زانویه ایضا (ایضا) کارکنان نظامی روس اسلحه و آلات حربیه بسیاری خریداری نمیدانند
سرحد المان و اطریش منوج جمع آوری میکنند
دولت روس جمع آوری فئون را در سرحد هستان منکر شده است
دبیم فوریه هزار و هشتصد و هشتاد و سی (ببست صفر هزار و دو و پست نود و هفت هجری) بک زند
خورد و غایله عظیمه مابین طلا پافه نهیل پست و پولیس در بطر زبورغ روی داده بود
ببست دبیم فوریه (پازدم ربیع الاول) طاپفه نهیل پست مدرسه زراعت و جنگها را در مسکو
آتش زدند

ایضا (ایضا) نزال ملکف بجای نزال گور کور پاستاره امنیت برقرار کشت

ایضا (ایضا) برای قلع وقع طاپفه نهیل پست اسباب نظم و نسق فراهم آورده و اهتمام تمام دارند

ایضا فوریه (صفر و ربیع الاول) روسها کال تشویش و اجناب را دارند که مبار در روز سیم ماه مار
که سال ببست پنجم نالج گذاری اعلم حضرت امیر لود و روز عید و جشن و نیز باک است طاپفه نهیل پست
فرصت طافه غفله مرکب فتنه و شرارت شوند و عیش با بر مردم منعص سازند

چهارم مارس (ببست دبیم ربیع الاول) طاپفه نهیل پست قری برای نزال ملکف خالی کرده ولی
خطا شده بود اعلان آشکارائی از طاپفه نهیل پست در تمام ولا پات روسیه منتشر شده و بکلیس
عامه و اجتماع ملتی در شهر و دشتو طاپفه مزبوره منعقد کرده اند

نوزدهم ایضا (هفتم ربیع الثانی) پرنس آرلف ایلر روس مقیم فرانسه بواسطه اینکه فرانسه هادر
آر قیمان نام که نعت در راه آهن مسکو زده و از نهیل پستها بود نواز و ولت فرانسه بخش دارد

شیلا آمریکا

ششم مارس (ببست چهارم ربیع الاول) کشتیها جنکی شیلی به آرکا حمله ور شده اند

عثمانی

زانویه هزار و هشتصد و هشتاد و سی (محرّم و صفر هزار و دو و پست نود و هفت هجری) شدت شیوع
خط و غلا در بلاد عثمانی خصوصاً در اردنیه که اشناد و امندادش بیشتر است
ضم مارس (ببست هفتم ربیع الاول) دول معظمه فرنگستان هر یک رسماً ماوری از جانب خود برای
نعمین حد و دپونان و عثمانی مشخص کرده خواهند فرستاد

استاس	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
-------	---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

استاس	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
-------	---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

سلطنة عظمى

السلطان السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان

ابن الخاقان ناصر الدين شاه صاحب فرغان بن محمد شاه

ابن ولي عهد عباس ميرزا ابن خاقان فتح علي شاه بن حسين

شاه بن سلطان محمد حسن شاه بن سلطان فتح علي خان بن

امير شاه قليخان بن محمد قليخان بن محمد قليخان

فاجار خلد الله تعالى ملكه و دولته

تولد همايون

شبهه شبسه ششم شهر صفر المظفر سنه بکھزار و دو

و چهل و هفت من الهجرة المقلد سنه النبويه

جلوس همايون بن تخت بيگ سلطنت

يوم بکشمبه هجدهم شهر شوال المکرم سنه بکھزار و دو

و شصت و چهار در دار السلطنة تبريز

جلوس مبارک بر تختگاسلطنة در دار الخلافة

ناصر

در شب شنبه بيست و دوم شهر ذيقعد الحرام سنه هزار و

دويست و شصت و چهار که الحال سني سه سال تمام است که

بالاستقلال مع الشوکر و العظة و الاجلال سلطنة و

جهان باقى بغير مايند

انباء سلطنة

نواب اشرف و الانشا هاشم شاهزاده اعظم وليعهد ولي جلاله

مهله ظفر الدين ميرزا دام الله اقباله العالی

تولد چهاردهم شهر جادى الثانی سنه بکھزار و دو و شصت

شصت نه من الهجرة المقلد سنه

نواب اشرف و الاطل السلطان سلطان مسعود ميرزا دام الله

تولد يوم بيستم شهر صفر المظفر سنه بکھزار و دو

و شصت و شصت من الهجرة

نواب اشرف و الامير کبير نواب السلطنة دولت عليه

کامران ميرزا دام الله اقباله العالی

تولد روز نوزدهم شهر ذيقعد الحرام سنه بکھزار و

دويست و هفتاد و دو من الهجرة

بنات سلطنة

نواب عليته عاليه فخر الملوك تولد در

نواب عليته عاليه عصمة الدولة تولد در

نواب عليته عاليه افسر الدولة تولد در

نواب عليته عاليه واليه تولد در

نواب عليته عاليه ضياء السلطنة تولد در

نواب عليته عاليه افتخار الدولة تولد در

نواب عليته عاليه نومان آقا تولد در

نواب عليته عاليه توران آقا تولد در

اخوان سلطنة

نواب الاعجاز ميرزا ملک آقا نواب الاعجاز الدولة

عبد الصمد ميرزا نواب الادکر الدولة محمد تقى ميرزا

اخوان سلطنة

نواب عليته عاليه عزة الدولة نواب عليته عاليه

نواب عليته عفة الدولة

اعمار سلطنة

نواب الامير الدولة ميرزا نواب الامير ميرزا

نواب الاحامى معتمد الدولة فرهاد ميرزا نواب الاحامى

حسام السلطنة سلطان ميرزا نواب الامير

الدولة احمد ميرزا نواب الانفة الدولة فرزند ميرزا

فرمانفرما نواب الاحسنة الدولة حرمه ميرزا نواب

والاشعاع الدولة لطف الله ميرزا

اولاد خاقان مغفور

نواب والا اعضاد السلطنة علي ميرزا وزير علوم

و غير نواب سلطان سليم ميرزا نواب محمد امين ميرزا

نواب عضد الدولة سلطان احمد ميرزا نواب محمد

هادى ميرزا نواب امام الله ميرزا نواب جهاشوف

ميرزا امير نومان نواب ميرزا الدولة ميرزا

اولاد محمد علي ميرزاى محجور

نواب نصر الله ميرزا والى نواب محمد رحيم ميرزا نواب

حسنة السلطنة بديع الملك ميرزا

اميرزادگان کرام و غير

حاجى سيف الله ميرزا ولد مرحوم ظل السلطان

عبد الله کبوتر ميرزا ابو الفتح ميرزا ولد حسام

اختم الدولة سلطان اوکس ناصر الدولة سلطان

محمد ميرزا ابوالنصر ميرزا ولد حسام السلطنة

محمد حسن ميرزا ولد وزير علوم محمد حسن ميرزا ولد

مرحوم اسد الله ميرزا اعضاد الدولة محمد مهدي

اختمام السلطنة ابراهيم ميرزا حاجى جباء الدولة

ساسان ميرزا حاجى حسين ميرزا ولد مرحوم جهاشوف

ميرزا حاجى مسعود ميرزا ولد مرحوم ميرزا اسحق ميرزا

ميرزا پير خسرو ميرزا اسمعيل ميرزا اسحق ميرزا

عبد الله ميرزا مرزوق ميرزا ولد مرحوم غاد الله

سلطان ميرزا ولد مرحوم اميرضا کامران ميرزا

محمد باقر ميرزا داراب ميرزا پير مرحوم ضياء الدولة

سليمان ميرزا عبد العلى ميرزا نواب الاحامى

اکبر ميرزا هوشنگ ميرزا انوشىروان ميرزا حاجى

محمد ظاهر ميرزا حاجى زيبون ميرزا مهدي ميرزا

شعاع السلطنة بديع الله ميرزا شمس الشعرا ميرزا

سلطان ميرزا جسيده ميرزا ولد مرحوم پير ميرزا

بها الدولة شاهراد ميرزا ولد مرحوم عباس ميرزا

خواب ميرزا نواب امير ميرزا نواب جهاشوف

جانب عضد الملك خوانسار و خازن مهر آوار

امرا و رؤسا

طايفه خوانلو

اميرزاده کان و غيره که در جزو طايفه خوانلوين فاجا

منظور اند

ادريس ميرزا محمد شريف ميرزا محمد صادق ميرزا

جديد الله ميرزا احمد ميرزا اکبر ميرزا حاجى بيگ

ميرزا محمد ولي خان محمد رضى خان جهرخان

محمد تقى خان

بنى اعکما

محمد حسين آردبيل غلام حسين خان حاجى شکر الله خان

حاجى مهدي بقلخان

حسين بقلخان سرتب نجف قليخان رئيس نجف قليخان

ولد مرحوم حاجى محمد عليخان جهر قليخان

عليخان محمد قليخان

فزل باغ

حاجی مشهد

محمد حسن خان رئیس امان الله خان نور الله خان
 سلیمان خان غلام حسینی احمد خان محمد صالح خان
 طایفه زولو
 حاجی محمد حسینی رئیس محمد تقی حاجی محمد رضا
 خان حاجی فلجان حاجی حسینعلی محمد صادق خان
 طایفه عزالدینلو
 آقاخان رئیس محمد جعفر خان محمد فلجان محمد
 اسمان حیدر الله خان محمد تقی خان جلدخان
 محمد رضا خان
 طایفه شامبیلو
 حاجی محمد رحیم خان رئیس حسین خان محمد صالح خان
 الله پور دین خان امام فلجان محمد حسن خان
 الله فلجان باباخان
 طایفه سیانلو
 محمد خان رئیس کربلو
 سیانلو
 ساپرخوانین
 دو بیست و سی پنج نفر

ذابره دولت

ترتیب دولت بطوریکه در سالنامه مشتمل بر مسطور شد و در کتاب اوضاع
 امور و ترتیب ادارات اختلاف بقدری حاصل شده است مگر در امور جزئی و ترتیب
 اسباب و تراعی عظام ترتیب و غیره

نواب اشرف والا امیر کبیر نایب السلطنه جناب اجل آقای مشهور الممالک جناب اشرف پیکه سارا عظم و وزیر امور
 دولت علیه ایران جناب امین الملک واسطه عرض و صدور احکام و مرتب مجلس محترم و الشوری اکبری
 اسباب و تراعی در دولت و ترتیب اسباب و تراعی در امور و ترتیب اسباب و تراعی در امور و ترتیب اسباب و تراعی در امور
 و مشاغل و تراعی در امور و ترتیب اسباب و تراعی در امور و ترتیب اسباب و تراعی در امور

نواب امیر کبیر نایب السلطنه	جناب امین الملک	جناب اشرف پیکه سارا عظم	جناب اشرف والا امیر کبیر
جناب امیر کبیر نایب السلطنه	جناب امین الملک	جناب اشرف پیکه سارا عظم	جناب اشرف والا امیر کبیر
جناب امیر کبیر نایب السلطنه	جناب امین الملک	جناب اشرف پیکه سارا عظم	جناب اشرف والا امیر کبیر
جناب امیر کبیر نایب السلطنه	جناب امین الملک	جناب اشرف پیکه سارا عظم	جناب اشرف والا امیر کبیر

ادارات جمع بنویسند و اشرف والا امیر کبیر
 نایب السلطنه دولت علیه در امین الملک و کالی و کالی و کالی که در اجاع و نفوس
 بنویسند و اشرف پیکه سارا عظم است

اداره علماء اعلام و آقا بان و سادات و محرمین
 اداره مهم شاهزادگان فحام و منشیین خاندان سلطه
 عظمی کور و اناثا حکومت دار الخلافه باهره طهران
 وزارت تجارت ابلان دارالمرکز کلان ابلان دارالمرکز
 ماندران و لایان قم و کاشان و ملاهر و نوبهار
 و نهاوند و ساوه و زرنند و فیروزکوه و دماوند
 شاهسون بغدادی
 اجزاء حکومت علماء اعلام و اعیان و معارف
 دار الخلافه طهران
 جناب میرزا محمود وزیر صدوق الدوله مباشر الصالحین
 میرزا جعفر سررشته دار میرزا حسین سررشته دار
 میرزا محمد منشی باشی میرزا علی اکبر منشی باشی
 میرزا محمد منشی میرزا علی منشی خان ابضا
 میرزا احمد نایب الحکومه در امین
 علماء اعلام
 جناب میرزا بنی العابدین امام جمعه جناب صدر العلماء
 جناب حاجی ملا علی جناب آقا سید صادق جناب آقا

میرزا صالح عرب جناب حاجی شیخ موسی جناب آقا
 سید عبدالله جناب ملا محمد تقی جناب آقا سید
 مصطفی پیر مرحوم حاجی سید حسین جناب آقا
 جعفر پیر مرحوم حاجی شیخ محمد جناب آقا شیخ محمد
 برادر مرحوم شیخ عبدالحمید جناب حاجی ملا آقا
 جناب حاجی آقا محمد جناب ظالم العلماء آقا شیخ علی
 اعجاز اشرف قلم و خزانة دار الحکومة
 خاکی و کت و ارباب فیاض غیر هم سوا آنها
 که در کتب و ابواب دیگر از ادوات و کتب هکستند
 میرزا محمد خان نظام العلماء
 اعتماد الدوله جید رفیقان ولد
 آصف الدوله آقا سردار ولد مرحوم پهدار علی
 محمد پیر اولاد جناب اعضا الدوله عباس پیر اولاد
 فتحعلخان ولد ابضا محمد خان ملک الشعراء میرزا
 جعفر حکیم الهی سلیمانخان ولد مرحوم حاجی الدوله
 حسینقلخان ولد مرحوم اعتماد الدوله رضاقلخان
 عباسقلخان ولد مرحوم سلیمانخان محمد تقیخان ولد
 مرحوم سهرابخان اسمعیلخان بشیر الدوله میرزا
 محمدخان غلام حسینخان میرزا صادقخان ولد
 مرحوم میرزا حسینخان وزیر نظام محمدخان ولد
 احمدخان عبدالملک محمد حسینخان ولد ابضا حاجی
 حسینخان ولد ابضا
 اولاد مرحوم حاجی محمد باقر حاجی بیکر بیکر
 محمد مهدیخان عباسخان محمد هادیخان عبدالله
 خان پیشخدمت نباشی نقاب اشرف والا نایب السلطنة

وزارت تجارت

جناب ناصر الدوله وزیر تجارت
 اجراء مجلس تجارت
 امیرزاده نصرالله میرزا نایب الوزاره تجارت حاج
 محمد کاظم ملک البخار مالک محروسه میرزا محمد
 کاتب السلطان حاجی میرزا احمد مدبر مجلس
 حاجی میرزا تقی آقای ناظر بر سر حاجی محمد صادق
 البخار حاجی علی اکبر ناظر شپورازی آقا محمد ابراهیم
 ارباب آقا محمد امین ارباب آقا عبدالباقر ارباب
 حاجی محمد حسن امین دار الضرب حاجی محمد ابراهیم
 ارباب حاجی ملا حسن طهرانی حاجی محمد حسین
 ناظر بر سر آقا میرزا محمد علی ناظر شپورازی
 حاجی آقا محمد شافروش حاجی میرزا محمد آقایی ناظر
 بر سر حاجی ناظر بر سر آقا میرزا زین العابدین
 امین کتابچه مجلس میرزا عبدالکریم عزیز نیکار مجلس

اداره جلیله پلیس دار الحکومه
 کنت منتفرت رئیس اداره جلیله
 پلیس عباسقلخان نایب کل اداره پلیس
 میرزا زین العابدین خان مستشار اداره پلیس
 رئیس مجلس تحقیقات و دعاوی عبدالحمیدخان
 مستشار و صاحب منصب اول اداره پلیس
 رؤسا محلات و خازن غده شهر
 میرزا سید یوسف مستشار اداره جلیله و رئیس
 محله سنکلی میرزا محمد حسین رئیس محله
 دروازه دولت میرزا محمد حسینخان رئیس
 محله چالمیدان و عود لاجان میرزا سید
 احمد رئیس محله بازار نایب حسن داروغه دار الحکومه
 میرزا علی اشرف خان سرهنگ نایب کل اداره احتسابیه
 و مهندس شهر دار الحکومه باقی اجراء اداره پلیس
 از صاحب منصب نایب سید و نود و چهار نفر
 حکومت و ایام غلظت و نایب اشرف عظم
 دارالمرزمازندان و طوالتش
 عبدالله خان حکمران کیلان و طوالتش
 دارالمرزمازندان

جناب محمدخان والی حکمران در المرزمازندان
 ولایات طایرین توپیکر کت و نایب
 نواب الاعز الدوله حکمران ملا بر نو توپیکر و نایب
 ولایتین هم و کاشان
 جناب اعضا الدوله حاکم و کاشان علیخان نایب
 الحکومه کاشان میرزا حسن سر رشته دار ولایت کاشان
 فوج مخصوص
 آقا محمدخان سرهنگ نفی خان باور

اداره منصفه جناب آقا مستوفی المالك

دعای مبارک در وقت صلوات بر اجداد

وزارت فرانسفا دیوان عدالت عظمی اداره خلوت
 هاپونی وزارت وظایف و وفات اداره پیشکانه و نشاط
 درجانه اداره کرامت محروسه اداره نکرانخانه مبارک
 صدقانه و رخنه درخانه خاص مبارک و زنجانه و سایر
 بیوات دولتی فنوت و باغات و عمارت مبارک دولتی
 امور خزانه عامه و نظم و ترتیب و جوارجات تفکد ان خا
 جارچیان شاطرن کالسکه خانه مبارک اصطلح خاصه
 اداره چارخانه مجلسینا با

اداره المالك و ابان منصفه جناب آقا

فارس امضا و نیز کرمان و بلوچستان کرمانشاهان
 و کرمانشاهان و لرستان عراق و تبریز کلیان
 و خوانسار کوه نظر جوشقان محلات همدان و اسد
 و کنکاور

اداره خاصه جناب آقا

جناب معاون المالك حاج میرزا رضا منشی مخصوص میرزا
 حسن کلانی منشی مخصوص
 منشیان و اجراء و ارباب معاون المالك که مرتب
 بنویسند و احکام دولتی است
 حاج میرزا عبدالله میرزا مهد کلانی میرزا امین میرزا
 محمد ساوجبلاغی میرزا علی میرزا فاسم میرزا تقی عنوان
 نکران امور فراسان میرزا فرج الله خان مامون بنویسند
 وزارت فرانسفا
 جناب میرزا هدا پناه الله وزیر دفتر فرانسفا
 میرزا نصر الله میرزا زک نوری
 میرزا محمود سپهر مرحوم صاحب دیوان میرزا اسد الله خان
 احشای المالك میرزا طاهر میرزا کاظم خان الله پاشی
 میرزا حسن و دلجناب وزیر لشکر میرزا عبدالرحیم خان
 بیان المالك میرزا رضا میرزا محمد ولد مرحوم میرزا هاشم
 میرزا رضا البرز میرزا هدا پناه سپهر مرحوم لسان المالك
 میرزا اسد محمد حسن میرزا رضای نویسی کلانی میرزا رفیع
 میرزا علی میرزا محمد ولد حاج میرزا عباسقلی میرزا
 عبدالعلی میرزا حسن سپهر میرزا ابراهیم میرزا حسینقلی
 سپهر مرحوم میرزا نظر علی میرزا محسن پیشکانه نواب حسام
 السلطنه میرزا شکر الله سپهر نصر المالك میرزا حسین
 ولد میرزا رضاهند شایب میرزا جعفر میرزا خان لمرانند

میرزا اسحق میرزا نصر الله فرهاانی میرزا زک نوری
 میرزا محمود سپهر مرحوم صاحب دیوان میرزا اسد الله خان
 احشای المالك میرزا طاهر میرزا کاظم خان الله پاشی
 میرزا حسن و دلجناب وزیر لشکر میرزا عبدالرحیم خان
 بیان المالك میرزا رضا میرزا محمد ولد مرحوم میرزا هاشم
 میرزا رضا البرز میرزا هدا پناه سپهر مرحوم لسان المالك
 میرزا اسد محمد حسن میرزا رضای نویسی کلانی میرزا رفیع
 میرزا علی میرزا محمد ولد حاج میرزا عباسقلی میرزا
 عبدالعلی میرزا حسن سپهر میرزا ابراهیم میرزا حسینقلی
 سپهر مرحوم میرزا نظر علی میرزا محسن پیشکانه نواب حسام
 السلطنه میرزا شکر الله سپهر نصر المالك میرزا حسین
 ولد میرزا رضاهند شایب میرزا جعفر میرزا خان لمرانند

مجلس تحقیق در عاقل

بر پاشک برزاده سلطان ابراهیم میرزا معاون وزارت
 عدلیه میرزا موسی میرزا علی
 کتاب محترم میرزا عزیز علی
 میرزا عبدالغنی میرزا عبدالکریم عزیز نکران
 نایب پاشی و نایب پاشی و نایب پاشی و نایب پاشی
 محمد ابراهیم نایب نکران نایب پاشی و نایب پاشی

مجلس مظالم

جلسه ریختن رئیس میرزا باقر میرزا محمد علی
 میرزا حسین نور میرزا محمد میرزا رضای آهی میرزا
 میرزا غلام حسین میرزا محمد حسین نقرش
 نایب پاشی و نایب پاشی و نایب پاشی و نایب پاشی
 میرزا عباسقلی نایب غلامان بلستان نقر

مامورین

جناب بشیر المالك جناب سید شاکر المالك میرزا شفیع
 خان کرکان میرزا شفیع منشی نواب حسام السلطنه
 میرزا محمد حسین حسنه حاجی رشید خان منشی مامور
 خراسان میرزا عبدالکریم لمر جو نایب نوقف کلان
 وزارت عدلیه عظمی
 نواب و الامتیر الدوله وزیر عدلیه عظمی
 رؤسای دیوانخانه مبارک

ارباب مناصب

جناب معتمد المالك در خصوص که وزارت بیانی کل ممالک
 این از نظام و غیر نظام در اداره ایشان است
 امین حضور محصل بقا پادشاه و نایب پادشاه و نایب پادشاه
 میرزا علی میرزا عبدالغنی نایب الوزاره حاجی حسین
 فتح الله خان ناظم عدلیه

منشیان

میرزا عبدالحمید منشی پاشی میرزا محمد حسین
 میرزا عبدالحمید منشی پاشی میرزا محمد حسین
 میرزا عبدالحمید منشی پاشی میرزا محمد حسین

نصفکداران خاصه

محمد حسنین پشخمت و فراتشاشی نوایا شرف
 نایب السلطنه سلطان حسین میرزا غلام حسنین
 ولد مرحوم امین الدوله محمد ابراهیم خان ولد مرحوم
 امین الدوله نور محمد خان امین دیوان میرزا
 احمد خان میرزا عبدالله خان جبار خان
 آقا علی امین صهره ناظم خلوت میرزا محمد
 کریم و غیره
صندوقخانه مبارکه و خندان
 امین السلطنه صندوقدار و جامه خاصه
 حاجی عیسی خان

اطباء خاصه

دکتر طولوزان حکیمباشی ملک الاطباء میرزا کاظم
 شیخ الاطباء میرزا حسینعلی میرزا زین العابدین کاشانی
 میرزا علی دکن میرزا الفمان ولد ملک الاطباء میرزا نصر
 نکابنی مسعود بن دندان ساز
 و غازی و جوهره مرچیه مبارک آقا غلام حسین
 محمود ارنقد میرزا عبدالله سر رشته دار
 میرزا رضا محمود ارنقد اجناس میرزا محمد محتر
 میرزا حسینعلی عکاس حضور مبارک و عکاسخانه

فرانشخوونان خلوت هماپونے

میرزا کریم محمود ارنقد خلوت هماپونے محمد صاد
 خان فرانشخوون میرزا هدایت آقا سلیمان
 آقا صادق آقا بزک سید ابوالقاسم
فهره خانه مبارکه
 غلامعلی خان قهوجی باشی آقا جبار قهوجی آقا هرام آقا فتح الله آقا فرج

وزارت وظایف اوفات

جناب محمد الملک وزیر وظایف اوفات
 اجراء در فرزند ایش جلیلک وظایف اوفات
 میرزا مهکناپا الوزاره وظایف آقا سید مصطفی سر رشته دار کل مسنیران ممالک محروسه میرزا

مصطفی خان منیر وزارت وظایف میرزا محمد علیخان
 خلاصه نویس میرزا الله قلیخان سر رشته دار
 اوفات ممالک محروسه
 اشخاصی که با مانت صاحبی جوهه پیرا
 و ایضال مسنیران مامورند
 آذربایجان جبار خان پشخمت خاصه هماپونے
 خراسان محمد خان پشخمت خاصه هماپونے
 اصفهان میرزا حسینعلیخان فرانشخوون هماپونے
 فارس میرزا رحیم خان
 دار الخلافه طهران
 عراق که و نیبال بلوک محلات میرزا محمود منیر
 قزوین کاشان و ساوا میرزا سید حسین دیوانه و زکوه و خول میرزا طاهر سید علی
وزارت کرم

جناب امین لشکر وزیر کرم ممالک محروسه

سر رشته دار کل مشرف

میرزا نجفعلی سر رشته دار میرزا علی اکبر سر رشته دار
 میرزا امین مشرف
 منشی میرزا شفیع
 حقوق بیدار آقا علی
 منسلسا و معان و مقوم
 معین الخیار حاجی محمد حسن
 مامورین و لایان ممالک محروسه
 آذربایجان

میرزا آقاسی میرزا مهدی سر رشته دار کل میرزا شکر الله همدان رئیس کل میرزا احمد محمود ارنقد مشرف
 سر رشته دار میرزا جانی مقوم سفر مشرف میرزا مبارک کرم نایب پونس سر رشته دار کل

میرزا علی قلی خولیدار عمل

کرمان رئیس کلام مرزاده مرزاقی غلام میرزا

خولیدار مشرف

برجرد مباشر امیرعلی خان مشهک حسن

کاشان رئیس میرزا جان خولیدار مشرف

ابن شیکان مبارک

علی خان فاجار ابشیک فاسی باشی ولد مرحوم حاجی ظاهر الدین

محمد خان فاجار قوردها و لباشی محمد امین خان نواد

مرحوم حاجی ظاهر الدین جعفر علی خان ولد و محمد خان

نایب ابشیک فاسی باشی

محمد خان نور نایب ابشیک فاسی باشی مصطفی علی خان

نایب ابشیک فاسی باشی محمد علی خان برادر مرحوم شایخا

ابوالفتح خان برادر مرحوم نور محمد خان ولد مرحوم

عبدالمک عبقلی خان ولد مرحوم شهاب خان

اما الله خان نایب ابشیک فاسی باشی مهمل علی خان ولد نایب قلی میرزا ابوالقاسم مشرف

وزارت بیکراف

حاجب خیرالدوله وزیر بیکراف

ذاد الخلفه طهران هفتاد و یک نفر

صاحب منصبان

حسین علی خان سرتیپ رئیس بیکرافخانه مرزاقی

خولیدار نصرالله خان سرهنگ فاجار علی اصغر خان

سرهنگ نصرالله خان سرهنگ خونی میرزا سلیمان

رؤسدا ر امیرعلی خان خداداد خان سرهنگ

عیسی خان

اجزاء عمال خارج

فرزین و خمس

رئیس آقا رحیم خولیدار حاجی زین الله مشرف

رئیس آقا علی خولیدار مشرف

رئیس آقا حسن خولیدار مشرف

کلیایکان

مرحوم میرزا فضل الله خان غلام حسینی حاجی حسین خان

برجردی محمد علی خان نواد میرزا محسن

اداره باغات و عمارت و موقوفات خجایانهای کوه

برایست صلیح الدوله مشرف مخصوص حضورها و

حاجی زین العابدین آقا سید صالح مفتی باشی

اداره باغات

محمد باقر بیگ باغبان کرجان میرزا مهدی مشرف

باغبانان و سرپرستان میرزا عبدالمجید نایب سلطان آباد

اداره احتساب و خجایانها و معاشره کوه

میرزا ابوالقاسم مشرف

فرزین

محمد محمد میرزا رئیس نکرانچی دوقر میرزا نصر

فرآش دوقر

نرخبان

نکرانچی نصر میرزا نصر

فرآش سر نصر

نکرانچی نهایی از نیر باجیان

آقا خان سرهنگ رئیس نکرانچی نصر میرزا

دوقر فرآش دوازده نفر غلام دوقر

هیچده نفر

کیلان و منجیل

ابوالفتح میرزا رئیس نکرانچی چهار نفر میرزا نصر

غلام نصر فرآش سر نصر

خط فارس و کرمان

بود نصر

نصر پنج نفر میرزا آقا رئیس نکرانچی دوقر

غلام بیست و هفت نفر

کاشان

پنج نفر محمد رضا میرزا رئیس

نکرانچی نصر میرزا نصر فرآش دوقر

اصفهان هیجده نفر میرزا ابوالقاسم خان

نکرانچی پنج نفر میرزا سر نصر فرآش شش نفر غلام سر نصر

شیراز و بوشهر و آباد و کازرون هفت نفر

میرزا هدایت رئیس نکرانچی شش نفر میرزا نصر

فرآش سر نصر

نابین و کوهپایه

جلیل میرزا رئیس نکرانچی دوقر فرآش دوقر

غلام پنج نفر

بزد و آندا و کرمانشاه

محمد جعفر میرزا رئیس نکرانچی سر نصر میرزا نصر

نفر فرآش چهار نفر غلام هفت نفر

کرمان و آباد و بزم آباد هیجده نفر

رئیس نکرانچی نصر میرزا نصر

میرزا دوقر فرآش چهار نفر غلام هشت نفر

خط خراسان

صد نفر

سمنان و خوار و ابونکب و فیروز کوه بیست نفر

حاجی باباخان رئیس نکرانچی پنج نفر فرآش چهار

نفر غلام ده نفر

شاهرورد و دامغان و نیشابور و

میانداشت و سجستان آباد و مرزبانچه چهار نفر

عبدالحسین خان سرهنگ رئیس نکرانچی

هشت نفر میرزا نصر فرآش هفت نفر

غلام بیست و هفت نفر

سبزوار

نفر

محمدودخان سرهنگ رئیس نکرانچی نصر

میرزا نصر فرآش دوقر غلام چهار نفر

هفت نفر

نیشابور

داود میرزا رئیس نکرانچی نصر فرآش نصر

غلام چهار نفر

مشهد مقدس

دوازده نفر

میرزا فضل الله خان سرتیپ رئیس نکرانچی

نفر

میرزا نصر فرآش پنج نفر غلام دوقر

هشت نفر

محمد محمد

محمد علی پسر رئیس نکرانچی نر فرانس نر
میرزا محمد علی سرهنگ رئیس میرزا حسین سرهنگ
خط خانقین و عربستان صدیق جعفر

خان آباد و خوبران و زریه و همدان
و ملا بر عراق سویش نر
میرزا جعفر خان سر رئیس نکرانچی نر

میرزا نر فرانس نر غلام شانزده نر
هاوند جعفر
حاجی مهدی خان رئیس نکرانچی نر فرانس و شفیع میرزا عبدالکریم سررشته دار حاجی میرزا

نر غلام نر
بروجرد و زانران شازده نر
حیدر پسر رئیس نکرانچی و نر فرانس

نر غلام شش نر نیکو مستحق چهار نر
کردستان و زریه بازده نر
میرزا اسمعیل خان رئیس نکرانچی و نر

میرزا نر غلام چهار نر فرانس سر نر
کنکاو و کرانشهان و قصر کرد بیست و نر
محمد صوفی پسر سرهنگ رئیس نکرانچی شش نر

میرزا نر فرانس شش نر غلام هشت نر
خرم آباد بازده نر
میرزا موسی خان سرهنگ رئیس نکرانچی و نر

میرزا نر فرانس و نر غلام پنج نر
شوش و زریه و زریه و میرزا جواد
چهار و چهار نر میرزا جواد علی خان سر رئیس نکرانچی و نر
نکرانچی جعفر فرانس هشت نر غلام خانوار نر

مامون بن خط مازندران شش نر
میرزا محمد علی سرهنگ رئیس میرزا حسین سرهنگ
میرزا عبدالوهاب خان رئیس نکرانچی سه نر

مجلس محترم بقایا
رئیس مجلس امین حضور حاجی میرزا شفیع حاجی
میرزا نصر الله اسد الله خان پیشخدمت ناپلین

حضور میرزا هاشم سررشته دار مجلس میرزا
نصر الله منشی میرزا محمد سررشته دار حاجی میرزا
شفیع میرزا عبدالکریم سررشته دار حاجی میرزا

نصر الله
از جانب جناب امیر السلطان
آقا حسینعلی میرزا رضا فلیح آتشه جناب امیر السلطان

جاریان
محمد هاشم خان جاری باشی سخنان نایب بجی خان
ایضا ابراهیم خان ایضا غلام حسین خان ایضا

مشاطران
برایست فضل الله خان مشاطر باشی
کالسکه خان مبارک

برایست میرزا مالک رضابیک کالسکه جاری باشی
حاجی میرزا علی بیک نایب میرزا حسن مشرف
محمد اسمعیل بیک نایب عباسعلی بیک جعفر علی

بیک غلام معلی بیک اسمعیل ولد محمد تقی بیک
ابوطالب بیک احمد خان کالسکه چنان و غیر
نود و دو نر
اصطبل خاصه مبارک

امیر خور

امیر خور مهدی بلخان پیشخدمت مخصوص همایون

اجزاء
میرزا رضا فلی سررشته دار حاجی میرزا رضا ولد
حاجی میرزا مهدی مشرف

ناپیان
رشد خان میرزا ابراهیم خان حاجی نایب
سایر ناپیان بیست نر

لذات پستانها کرم مالک
برایست جناب امین الملک
اجزاء مرکز پستانها اختلافه

میرزا محمد علی خان مستشار و رئیس طاق مرکز
میرزا ابراهیم سررشته دار و محاسبه نویس کل میرزا
مطلبه و پلدار کل پستانها مسوول دقت دار و

منشی مکاتبات خارجه میرزا هادی و پلدار امانات
میرزا اسد الله منشی باشی و میرزا تقی منشی و نر
میرزا ابوتراب فرزند ملایسه امانات و سفارشی

میرزا ابراهیم کهنه نوشجان میرزا اسد الله پلدار
امانات خارجه میرزا ابراهیم حیا کنند و نوشجان
محاسبه ایشانی و طاق طهران میرزا علی معین

میرزا هادی و پلدار امانات میرزا زکریا سرکس فرزند
ایشانی سنیک کل و لایات و معین مسوول کلا
نادر علی خان غلام باشی غلامان کل و لایات کحل

بسته چنانچه هفتاد و دو نر فرانس مشرف
سایر لایات
خط از پستانها

اطاق نرین
افغان سرهنگ رئیس پستانها میرزا کاظم منشی

میرزا رضای سررشته دار و پلدار پستانها
مسوول امور و پلدار امانات غلامان شانزده نر
نر فرانس پنج نر

ولایات از پستانها
مباح مباشر نر فرانس نر
ساجبلان مباشر نر فرانس نر

ارومیه مباشر نر فرانس نر
خوی مباشر نر فرانس نر
مراغه مباشر نر فرانس نر

ارومیه مباشر نر فرانس نر
سلسله مباشر نر فرانس نر
سایر ولایات عرض از پستانها

فرزین میرزا محمد علی رئیس میرزا شفیع
محرر فرانس نر
رشته انزلی مسوول دپار رئیس رشت

مباشرتن نر محرر نر فرانس و نر
نرخان میرزا ابوتراب رئیس فرانس نر
خط فارس

میرزا محمد علی مباشر فرانس نر
میرزا نصر الله مباشر فرانس نر
میرزا هاشم مباشر فرانس نر

مباشرتن نر فرانس نر
میرزا کریم رئیس فرانس و نر
جلفا

حلقه

دولت آباد	مباشرفر فراش نفر	جلفا
اسدالله خان مباشر فراش نفر	سبز جعفر فراش	آباد
لهاوند	شیراز	
حاجی میرزا فتح الله فراش نفر	میرزا کبیر خان رئیس فراش نفر	فاصله و نفر
بروجرد	بندجو شهر	
میرزا عبدالغنی مباشر فراش نفر	میرزا سمون رئیس فراش نفر	فاصله و نفر
بجادرگروس	خط کرمان	
میرزا آقا رئیس فراش نفر	نائین	میرزا محمد حسین مباشر فراش نفر
سندیج کرمان	سبز	
حاجی میرزا ابراهیم فراش نفر	میرزا علی رئیس فراش نفر	فاصله و نفر
خط خراسان	کرمان	میرزا علی رضا رئیس فراش نفر
سمنان و دامغان	خط خانیقین	
حسین خان مباشر فراش نفر	قزقان	
شامرو	میرزا اوانس فراش نفر	
میرزا نصرالله مباشر فراش نفر	همدان	
سبزوار	میرزا یحیی مباشر فراش نفر	
میرزا اسمعیل مباشر فراش نفر	تویسرکان	
امیرضا آفندس	میرزا فضل الله فراش نفر	
حاجی ابوالقاسم محمد نقر فراش نفر	کنکاور	
خط قازندران	میرزا محمد مباشر فراش نفر	
ساری	کرمانشاهان	
علیرزان خان مباشر فراش نفر	میرزا علیخان رئیس فراش نفر	
استرآباد	خانقین	
میرزا اوانس مباشر	میرزا محمود مباشر فراش نفر	
فراش نفر	خط کرمان	

ولایت حکام ممالک ولایات ضلع نجف آباد

ایالت کرمان	ایالات و ولایات مفصله ذیل بحکومت صاحب اختیار
همدان	و فرما نقرمائی نواب شرف والا شاهنشاه فرقه
جوشقان	مقظم ظل السلطان دولت علیه ایران دام ایاله الکافی
اسدآباد	ولایت آصفهان نیزه عربستان لرستان
نطنز	عراق و کره بروجرد و نجفباری کلپا پکان
محللات	خوانسار
کنکاور	نواب حکومت ولایات فرقه که از جانب نواب
	اشرف معظم مامور شده اند بعضی از چاکران دولت
	و بعضی از کاشتکان مخصوص نواب اشرف معظم
	الیه هستند
	مملکت فارس
	نواب والا معتمد الدوله فرما نقرهای مملکت فارس
	ایالت کرمانشاهان
	نواب والا حشمة السلطنة والی و حکمران کرمانشاهان
	و سرحد دار عرافین

حکومت نواب و الاحصام السلطنة
حکومت کاشتکان نواب الامیر الدوله
حکومت خانیقا خان سریش پیر سلیمان خان صاحب اختیار
حکومت کمان جناب معتمد الملک وزیر مخصوص
حکومت رحمت الله خان ساری اصلان

و زارانك از ارباب جليله منعلقه جناب اشرف محمد شيرالدوله سپهسالار اعظم

و زيرامور خارجي

وزارت جليله جنك

جناب اشرف شيرالدوله سپهسالار اعظم رئيس كل قوتون از توچانه و قورخانه و زبورخانه و افواج قاهره و سواره و پیاده نظام و خارج نظام

جناب زير لشکر مراموسی

جناب الس نظامی خانه نظام

میرزا رفیع خان میرزا اشرف میرزا عبدالحمد میرزا حبیب الله میرزا ابوالقاسم میرزا محمد تقی میرزا عبدالله خان میرزا حبیب الله خان میرزا حسین میرزا محمد علی میرزا علی اصغر میرزا عبدالحسین میرزا مهدی نوری حاجی میرزا اشرف میرزا حبیب الله نوری میرزا ابوالقاسم میرزا اسدالله میرزا مهدی کجوری میرزا استبد علی میرزا محمد علی میرزا زمان میرزا حسین مازندران میرزا حسین اصفهان

امیرزاده و جید الله میرزا پیشخدمت خاصه خانه دار نظام حاجی میرزا علی بنی مشیر لشکر میرزا محمد مشهور نظام نصر الله خان سید نبوت خان و ناظم صندوق نظام حسینقلی خان نایب جودا بنیاشی میرزا استبد محمد علی سر رشته دار

محاکمات عسکریه

سر رشته داران فرزند لشکر و غیره دفتر لشکر از بابت سر رشته داران و محرمات میرزا ابوالقاسم میرزا محسن میرزا تقی میرزا حسین میرزا استبد محمد علی میرزا علی اشپانی میرزا امام قلی میرزا آقا میرزا احمد میرزا هادی میرزا اسمعیل میرزا محمد علی نوری میرزا ابونوراب میرزا زکی میرزا عبدالحکیم میرزا علی نقی میرزا نیروک میرزا عنایت میرزا طاهر

مؤسسه دارالدوله رئیس مجلس محاکمات عسکریه میرزا یوسف لشکر نویس میرزا عبد الرحمن منته میرزا مسعود خان نایب جودا بنیاشی

ارباب قلدر و فترت لشکر ملنگ فیرک مبارک و غیره لشکر نویسان

جناب میرزا طهرمان امین لشکر وزیر کرک مالک محرم میرزا باقر میرزا حسن خان میرزا اسحق میرزا صادق میرزا مصطفی وکیل لشکر میرزا تقی میرزا یوسف میرزا اسمعیل میرزا محمد تقی میرزا علی ولد مرحوم حکیمباشی میرزا علی ولد جناب زبرد فتر میرزا نسیل میرزا محمد علی توچانه میرزا زین العابدین میرزا علی میرزا نصر الله میرزا اسمعیل

میرزا باقر میرزا باقر میرزا حسن خان میرزا اسحق میرزا صادق میرزا مصطفی وکیل لشکر میرزا تقی میرزا یوسف میرزا اسمعیل میرزا محمد تقی میرزا علی ولد مرحوم حکیمباشی میرزا علی ولد جناب زبرد فتر میرزا نسیل میرزا محمد علی توچانه میرزا زین العابدین میرزا علی میرزا نصر الله میرزا اسمعیل

قورخانه

قورخانه

کاظم خان میرزا علی رضا حاجی میرزا یوسف میرزا ولقبلی میرزا رضا علی میرزا اسدالله میرزا فضل الله میرزا علی اشرف میرزا علی حاجی میرزا محسن میرزا احمد میرزا محمد میرزا احمد

زبورخانه

سر رشته داران میرزا عبدالحق میرزا علی میرزا فخر بنعلی میرزا محمد

مهاجر

خراسان میرزا استبد محمد لشکر نویسنده اشقی خراسان

مخزن

سر رشته داران میرزا یوسف سر رشته دار میرزا رضا ایضا

منشیان

فارس میرزا محمدخان منشی باشی مخصوص میرزا محمودخان منشی میرزا کلبعلی میرزا مهدی میرزا ابوالحسن میرزا عبد مصطفی لشکر نویس

اصفهان

میرزا محمد حسنخان میرزا عبدالحسین میرزا عبد الرحمن میرزا داود میرزا شفیع میرزا اسمعیل روزنامه نویس میرزا هادی کتایبچو نویس میرزا سید حسنخان میرزا عبدالحسین

عربستان

عربباشی و عربیان فرزند لشکر میرزا محمد علی عربباشی میرزا علی اکبر میرزا اسمعیل میرزا اسمعیل ایضا میرزا جعفر میرزا حسن میرزا علی اصغر ایضا میرزا جعفر

عراق

میرزا محمد علی لشکر نویس میرزا محمد سر رشته دار میرزا رضا لشکر نویس

مازندران

از بابت میرزا غلام حسین لشکر نویس

استرآباد

از بابت میرزا مقیم لشکر نویس

کرمان

میرزا محمد علی لشکر نویس میرزا عبد الله سر رشته دار

کرمانشاهان

میرزا محمودخان مشهور نظام رئیس دفتر لشکر از بابت میرزا غلام ناظم لشکر میرزا استبد نصر حاجی میرزا

از بابت

از باب میرزا حسینعلی لشکر فونیس

معدان

از باب میرزا محمد لشکر فونیس

تسکام

از باب میرزا احمد رشید دار

اطباء و جراحا و نظام

عالمجانب میرزا سید رضی حکیمباشی عالمجانب

میرزا سید محمد حکیمباشی فوجخانه عالمجانب میرزا

سید علی آیت حکیمباشی عالمجانب میرزا رضا فوج

باشی المباء و جراحا حاضر رکاب مامور و لا با

سنت پیغمبر

صاحب منصبان

امراء قومان

نواب جهانسوز میرزا جناب ناصر الملک جناب

وزیر قواد امیر الامراء العظام مصطفی خان

امیر الامراء العظام سلیمانخان صاحب اختیار فونیس

خراسان عده الامراء العظام میرزا حسن الملک

سرتیپان اول

احشام الدوله ناصر الدوله انوشیروان میرزا

وجبه الله میرزا حاجی هاء الدوله حشم السلطنه

عبدالله میرزا شهاب الدوله اعضاد الملک

حسام الدوله سهام الدوله نصر الملک صادم

ساری صلان اللهیارخان اجودباشی اعتماد

السلطنه و بقیه فونیس از باب میرزا اقباله الدوله

محمدخان والی حاجی جابرخان نصر الملک

ساعدا الدوله شیخ السلطنه مصطفی فلجان

جهان بیکو علیخان مامور کیلان حاجی میرزا صادق

مصممام الملک شیخ الملک میرزا پوسنجان مستشار

حسنعلیخان جنرال اجودان حسنعلیخان افشار

برادر ساری صلان حسینعلیخان قورن بیکو

عطاء الله خان

سرتیپان دوم

سوازی آنها بیکه جز و افواج نوشته شده عبدالعظیم

علیشاه میرزا عبدالحسینخان ولد مرحوم سردار

امیر نظام حاجی غلام حسینخان ولد مرحوم نظام الدوله

اکبر خان زینبایخان جمشیدخان حاجی آغا

جوهر معتمد الحرم

سرتیپان سیم

سوازی آنها بیکه جز و افواج و سوازی نوشته شده

محمود میرزا ولد نواب الایمن میرزا داراب میرزا

سلیمان میرزا کامران میرزا مرتضی قلم میرزا جمال

حسنعلیخان فاجار سربدی سابق خواجه وند

مهدعلیخان دینلی حاجی هادیخان محمدعلیخان

نظیر امامعلیخان ابوطالبخان علینفیخان

سرتیپ خارج از فوج ایلات حاجی پوسنجان

میرزا کریمخان میرزا علیخان افشار علیخان کمره

حیدرعلیخان هراتی عباسعلیخان ایضا عبا

فلجان پشتکوهی حسینعلیخان ایضا رضا علی

میرزا رضاخان میرزا احمدخان شیخعلیخان بخت

ماکوفی حاجی محمد جعفرخان خونی فاسنجان سرتیپ

مراغه مهدعلیخان فاجار حاجی اسمعیل پاشا

ماکوفی باقرخان افشار سید الله خان لاریجانی

میرزا نصرالله خان مهندس غلام حسینخان لاریجانی

محمد نظرخان فاجار

محمد نظرخان فاجار

علی اکبرخان فراباغی آغا حسن سرنهنگ

رحمات الله خان شفاقی محمودخان کرکری علیفلخان

جوادشیر جعفرخان مهدعلیخان افشار حاجی فضلعلی

خان سرنهنگ سابق فوج هفتم شفاقی آقاخان ماکوفی

عبدالله خان شهبازی کاظمخان شفاقی علیفلخان

سرنهنگ سابق فوج سمنان احمدخان منسوب مرحوم

سردار کل زین العابدینخان برادر مرحوم اجودباشی

عسکرخان شفاقی اسدالله خان ماکوفی آقاخان

ولد مرحوم سلیمانخان امیر تومان کیلانی آقا سید

کاشانی مرتضی قلچان سمنانی حاجی اسدالله خان

افشار بکشلو حاجی محمد حسنخان زند حاجی علیخان

زند علی رضاخان ولد مرحوم مصممام الدوله

محمد تقیخان همشیره زاده مرحوم سپهسالار میرزا نصر

خان محمدعلیخان ولد مرحوم حاجی سعد الدوله

علی اکبرخان کنکری میرزا سید علی اصغر اسدالله

خان ولد مرحوم حاجی سعد الدوله فتح الله خان

فراکوزلو خانلرخان افشار علیخان

کریمی غلامرضاخان مافی فتحعلیخان درخیز

میرزا افای کاشی ذوالفقارخان کلبه صناخان ولد

مرحوم امین نظام عبدالعلیخان ولد ایضا محسنخان

ولد مرحوم شیخعلیخان آقا لرخان ولد مرحوم فاسنجان

علینقیخان فراباغی ابوالحسنخان افشار محمد حسنخان

ولد مرحوم امیر تومان حسینعلیخان هراتی

حسینعلیخان ولد مرحوم فضلعلیخان محمودخان

فونسی رضاخان ولد مرحوم کریمخان کورد رزی

علی اکبرخان فراباغی آغا حسن سرنهنگ

علیخان ولد نظام الدوله پاشاخان ولد مرحوم

مظفر الدوله حاجی علیخان دهاوندی حسینعلی

خان نواده مرحوم فضلعلیخان امیر تومان نجفیخان

فریبی علیفلخان کمره مهدعلیخان سرنهنگ سابق

فوج ترشیز بجای خان سرنهنگ محمد حسنخان نواده

مرحوم سردار موسیخان نواده مستشار باباخان

کرمی علیخان ولد حاجی هادیخان جهان بیکو

عبدالعظیمخان ابوالحسنخان محمدخان بزدی

خسر خان درخیز خان باباخان کرانی

ناپسان اجودباشی و غیره

حسنخان ناپساول اجودان باشی پوسنجان

حسینخان ولد مرحوم میرزا فضل وزیر نظام

جلال الدین میرزا غلامحسینخان میرزا عبد

خان حاجی میرزا زکیخان فراهانی احمد میرزا ولد

کیفباد میرزا کیناز میرزا پوسنجان حسنخان

چندر خان ولد مرحوم حاجی سعد الدوله احمد

ولد امیر پور میرزا فرزاد سلان میرزا میرزا کریم

هادیخان زندی محمدعلیخان ولد مرحوم امیر

امراء علیفلخان ولد مرحوم میرزا علی اکبرخان

میرزا مسعودخان ولد مرحوم سید ناصر الملک میرزا

احمدخان ولد مرحوم حاجی شیخ الملک رحمت الله

خان ابضا فهراخان بشهوخان حسنجان
 ولد مرحوم جارچی باشی حسنجان برادر الله
 خان اجودا باشی جعفر فلجان ولد مرحوم حاجی
 سعدالدوله محمد آقا مصطفی فلجان کرچی
 خان دبنلی جبرئیل خان غلامرضا خان و سنجان
 عزیز الله میرزا میرزا علی آقا اسدالله خان مصطفی
 فلجان ولد مرحوم مصفا الدوله سلطان مجتهد
 امیرزاده علیضامیرزا امیراصلان میرزا محمد سنجان
 ولد مرحوم محمد خان امیرنومان سید حسنجان
 فرزند کوهی سید حسنجان ابضا مصطفی خان
 ولد مرحوم سلیمان خان نصیرخان میرزا مسعود خان
 فرزند کوهی سلطان احمد میرزا محمد صادق خان
 فراباغی بیوکخان افشار مهدخان ولد مرحوم کرچی
 علی اکبر خان نواده مرحوم فضلعلی نجفعلی خان
 چند فلجان عبدالعلیخان جلالالدین میرزا
 ولد مرحوم عابدالدوله محمد حسنجان علیخان بارمحمد
 خان اسکندرخان رحمتالله خان حسنجان
 میرزا حسنجان علی بنیک افشار مهتد آقای دبنلی
 محمود آقا اسمعیل خان تقیخان صادق خان
 غلام حسین میرزا مصطفی فلجان علیخان
 خان محمدعلیخان اسدالله نوری محمدخان
 فاسنجان حاجی حبیبالله خان اماز الله خان

معلمین و مهندسین و مترجمین
فرزبکی
 مسیو پلر سرنپ اندر ذی صاحب مسیو موزیکچی
 باشی مسیو اسطیو مسیو مشن مسیو لوسو مسیو
 انجلر طیبالباشی

اسیران
معلمین
 عبدالحسین میرزا محمد آقای جدید الاسلام کرچی
 حسرت آقا میرزا عبدالوهاب معلم پیاده نظام
 علیخان فاجار محمدعلیخان مصطفی بنیک
 اسدالله بنیک میرزا شکرالله میرزا محمد علی
 منهل سبن

ذوالفقار خان احمدخان فاجار محمد حسن
 میرزا حاجی محمد میرزا
مترجمین
 فهرا نیک عباسعلی بنیک مرتضی فلجان
 حسین آقای افشار حسین بنیک مرتضی اسعیل

بلا فلجان

عباسعلیخان میرزا محمد علی
 چهارم افشار بیکلو جمعی بافرخان سرنیک

توچیان انزلی
 سرتپان اول غیره
 هشتم کردی جمعی علی رضاخان سرنیک

اللهو درینجان حاجی جیبعلیخان حاجی شهاب الملک
 میرزا علی اکبر خان اجودا باشی

نابیان اجودا باشی
 میرزا اسمعیل خان احمدخان میرزا ابراهیم خان
 میرزا محمد ولد ملک الاطباء بیوکخان ولد مرحوم اکبرخان

سرتپ مقدم
 سیم اروغی جمعی فوج الله سرنیک

افواج
 فوج
 بهادران جمعی اللهو درینجان سرتپ اول

فوج
 دویم نیریزی جمعی حاجی شکورخان سرتپ

فوج
 چهارم اروغی جمعی نعمه الله خان سرنیک

فوج
 ششم لک جمعی

فوج
 هشتم خلجانی جمعی میرزا فتح الله خان سرتپ

فوج
 بهادران اول افشار جمعی حاجی جیبعلیخان

فوج
 دویم خمسه جمعی لطف الله میرزای سرنیک

فوج
 مخبران خرفانی جمعی اصلاخان سرتپ

فوج
 فوجخانه

قورخانان مبارک

جهانگیر خان سرنیپ اول و رئیس قورخان مبارک

سرهنگان

محمد علیخان یافرخان میرزا عبدالله خان عبد

خان عبدکحان میرزا محسن

یاوزان

حاضر رکاب دوازده نفر

مامور و لایات بازده نفر

زینبورگان مبارک

نصرت الله خان سرنیپ عبدالحق خان سرهنگ

علی محمد بیگ باور اسمعیل خان باور

موزیکانچیان

ابو اجمعی امیراده و جلاله میرزا سرنیپ اول و غزالی نظام

صاحبمنصبان

شکر الله خان موزیکانچیاشی محمد حسن خان سرهنگ

نوادیر حوم سردار صفر علیخان باور غلام حسین

بیگ باور

دست ندرجات موزیکانچیان

دسته

موزیکانچیان نوچانه مبارک

دسته

موزیکانچیان زینبورگان

دسته

اونکه و رودباری

دسته

لورانی و شهر سنانکی

دسته

مخصوص حضرت و لبعهد

دسته

اراضه

دسته

اصفهان

دسته

سپاه خوری

دسته

کرازی

دسته

فوج اقبال

دسته

دسته

دسته

فوج خلیج ساوه

افسوس فاه کره

توهار اقل

فوج بهناداران

شجاع السلطنه سرنیپ اول ابراهیمخان سرهنگ

فوج اول خاصه

حسام الدوله سرنیپ اول حاجی محمد علیخان سرهنگ

فوج دومی خاصه

حاجی میرزا صادق خان سرنیپ اول حسنخان سرهنگ

فوج دومی

فوج دومی حضرت

رحمان سرنیپ احمدخان سرهنگ

فوج سیم مظفر مرغه

عبدالحق خان سرنیپ افشار فتح خان سرهنگ

فوج چهارم نیریز

آقاخان سرنیپ باقرخان سرهنگ

فوج پنجم ایلان فرجدا

حسام الدوله رحیم دکن سرهنگ

فوج ششم فراگوزلو

حسام الملک سرنیپ فضل الله خان سرهنگ

فوج هفتم افشار

جمعی اقبال الدوله اردشیرخان سرنیپ خسروخان سرهنگ

فوج هشتم افشار

اقبال الدوله سرنیپ اول لطفعلیخان سرهنگ

فوج نهم شمشک

صادق الدوله سرنیپ اول رضاخان سرهنگ

فوج دهم

فوج بهادران درمخوئی

بسر نیپ تیمور پاشا خان سرنیپ اول

فوج اول ضمن خوئی

تیمور پاشا خان سرنیپ اول علیخان سرهنگ

فوج سوم شمشک اقبال

ابو اجمعی شجاع السلطنه بسرهنکی پوسفخان

فوج سیم جدید مرغه

عبدالحق خان سرنیپ افشار فتح الله خان سرهنگ

فوج چهارم نخند فاپوس

ابو اجمعی حاجی میرزا صادق خان سرنیپ اول بسرهنکی

جعفرخان سرهنگ

فوج پنجم شفق

ابو اجمعی صادق الدوله بسرهنکی خلیلخان

فوج ششم شمشک

مرضی طای سرهنگ

فوج هفتم خلیجالی

میرزا علیخان سرنیپ علیخان سرهنگ

فوج نهم نیریز کاکویی

جلول پاشا خان سرنیپ محمد پاشا خان سرهنگ

فوج دهم

فوج بهادران قهرمانیه

جمعی حسنعلی سرنیپ اول جنرال اجودان علیخان سرهنگ

فوج اول کرویسی

جناب زهر فواید خسروخان سرهنگ

فوج سیم جدید افشا

جمعی شجاع السلطنه بسرهنکی بوکخان

فوج چهارم جدید مرغه

بسر نیپ فضلعلیخان

فوج پنجم امیریه

احمدخان سرهنگ

فوج ششم دریل و مشکین

بسر نیپ میرزا کچان سرنیپ

فوج هفتم شمشک

جمعی حسنعلیخان

جمعی حسنعلی خان سرنپ اول جنرال ابو دژ
فوج هشتم منصو قرا کو رلو
بسر نپی حسام الملك علی اکبر خان سرهنک
فوج مخبر انر قرا کو زلو
بسر نپی احمد خان سرنپ

نومسان چهارم
فوج بهادران کامران
ناصرالدوله سرنپ اول محمد ظاهر خان سرهنک
فوج اول جدید طهران
بسر نپی وجیه الله میرزا سرنپ اول
فوج دوم خلیج فاهر
سپهالسلطنه سرنپ اول دوست محمد خان سرهنک

فوج سیم ز چلو
جمعی محمد خان سرنپ
فوج پنجم سیدلخواه
جمعی ناصرالدوله بسرهنکی محمد حسن میرزا
فوج ششم سر سیدک
بسرهنکی مصطفی خان

فوج هفتم سواکوهی
جمعی جناب امین السلطان
فوج مخبران کرازی
مصفا الملك سرنپ اول ذوالفقار خان سرهنک
نومسان پنجم
فوج بهادران هشتم سنما
جمعی وجیه الله میرزا سرنپ اول بسرهنکی محمود خان

فوج دوم بلا پری
بسر نپی عسکر خان
فوج سیم کلا ریجانی
بسرهنکی ابراهیم خان
فوج چهارم کرک
عبدالله میرزا سرنپ اول
فوج پنجم کلیا پکانی
بسر نپی کاظم خان

فوج ششم قدیم خسته
جمعی نصر الملك بسر نپی مظفر الملك
فوج هفتم جدید خسته
جمعی نصر الملك بسر نپی علی قی خان
فوج مخبران بهادران جنک بیات زند
ابو اجمعی وجیه الله میرزا بسرهنکی محمد حسن خان

نومسان ششم
فوج بهادران اخلاص افشا
جمعی صاحب اخبار خان بابا خان سرنپ علیجان سرهنک
فوج اول قدیم فری بن
جمعی نصر الملك سرنپ اول
فوج دوم جدید فری بن
جمعی ابضا بسرهنکی مصطفی خان

فوج سیم افشا پکشلو
اللهپارخان ابو انباشی آقا جان خان سرهنک
فوج چهارم فری بن
بسرهنکی مصطفی فلجان سرهنک

فوج ششم

فوج ششم چارخالی
بسرهنکی ابوالقاسم خان
فوج هفتم عرب عجم
جان محمد خان سرنپ عباسقلخان سرهنک
فوج مخبران فری کوهی
جمعی اسمعیل خان سرنپ

نومسان هفتم
فوج چهارم انر ماوند
علینقی خان سرنپ محمد حسن خان سرهنک
فوج اول خلیج شهر
جمعی وجیه الله میرزا بسر نپی حاجی اسحق خان
فوج دوم بهادران ندی
بسرهنکی علی اکبر خان

فوج سیم بند پی
بسر نپی عبدالحسین خان
فوج ششم خرقانی
جمعی اللهپارخان ابو انباشی بسرهنکی علی محمد خان
فوج هفتم قدیم کرکشا
نقمان سرهنک

فوج سیم شوکت کرمان
بسرهنکی سلیمان خان
فوج نهم جدید کرکشا
بسر نپی ابراهیم خان
فوج مخبران در جزین
جمعی سبفا السلطنه بسرهنکی احمد خان

نومسان هشتم
فوج بهادران
کوران قلعه زنجیری بسرهنکی حسین خان
فوج اول کرندی
بسرهنکی نصر الله خان
فوج سیم کلهر
بسر نپی محمد حسن خان

فوج چهارم زنگنه
جمعی ظهیر الملك
فوج مخبران کرکشا
بسرهنکی محمد علیخان سرهنک
نومسان نهم
فوج بهادران فر کو زلو
اعتماد السلطنه سرنپ اول عبدالله خان سرهنک

فوج اول امرا فی کرکشا
بسر نپی بر خوردار خان سرنپ
فوج چهارم برانوند
بسرهنکی اسدالله خان
فوج ششم سهرادی
میرزا عبدالوہابخان سرنپ نواب عبداللہ سرهنک

فوج مخبران ششپن
نومسان دهم
فوج بهادران قرانی

فوج اول

فوج اول فایندی
 جمعی حشمت الملك میرزا اسمعیل خان سرنپ
 حاجی پرورد خان سرهنك
 فوج دوم فایندی
 جمعی ایضا
 فوج سیم شکابنی
 جمعی ساعد التوله برنپه و لیجان سرنپ
 فوج مخصوص حضرت نایب السلطنه
 حاجی بهاء التوله سرنپ محمد خان سرهنك
 فوج چهارم سوادری
 جمعی ذوالفقار خان سرهنك
 سوارخانه
 از برناج خا
 غلام نصرث جمعی ساری اصلان
 دست
 میرزا بن خان سرکرده
 دست
 میرزا بن العابدین خان ایضا
 دست
 علیقلخان سرکرده
 دست
 حسین خان سرکرده
 دست
 ابراهیم آقا سرهنك
 دست

اسکندر خان سرکرده
 دست
 سلیمان خان سرکرده
 سوارخانه مهناجر
 ابوالجمعی عبدالقادر خان شجاع الملك
 عبدالقادر خان شجاع الملك حسینقلخان سرنپ
 جوانشر حسنان سرنپ قبه اسمعیل خان سرنپ
 محمد علیخان اسکندر خان سرهنك علیمحمد خان
 سرهنك حسنان سرهنك
 سوارخانه ایضا
 دست
 افشار و رو قبه جمعی بافرخان سرهنك
 دست
 افشار صابز قلعه جمعی عباسقلخان سرکرده
 دست
 چار دولی جمعی نوروز خان سرنپ
 دست
 چلبیانلو جمعی محمود خان سرکرده
 دست
 ایضا چلبیانلو جمعی رحمان سرکرده
 دست
 خونی جمعی ابن پیک سرکرده و عباسعلی پیک سرکرده
 دست
 شاهسوار دبیبل و مشکین جمعی بافرخان سرکرده
 دست

شفاق

شفاق جمعی علیخان سرکرده
 دست
 ایضا شفاق ابوالجمعی علیخان دیکر
 دست
 کلبری جمعی محمد بافرخان سرکرده
 دست
 پکانی جمعی اسفند پارخان
 دست
 ماکونی جمعی نصرالله خان سرکرده
 دست
 مرندی جمعی لطف الله خان سرکرده
 دست
 مگری جمعی حاجی آقا بیک سرهنك
 دست
 عباسعلی پیک سرکرده فرانسوران راه فرجه داغ
 دست
 مقدم جمعی محمد صادق خان سرکرده
 دست
 حسینقلخان سرکرده قوجه بیکو
 دست
 فرایپاق جمعی مخفقلخان سرنپ
 دست
 حاجی علیلو جمعی رستمخان
 دست
 فرجه داغی ابوالجمعی عباسقلخان ابن الوزاره

خراسانی
 ارض اولتوس
 جماعت بروجین
 اللهبارخان سرکرده خانم زرخان سرکرده
 جماعت بروجین
 جمعی با محمد خان الیمانی
 جماعت خوانی
 جمعی لطفعلیخان سرکرده
 جماعت باخره
 جمعی عبدالباقی خان سرکرده
 جماعت بیزک
 جمعی فتح الله خان سرکرده
 جماعت صباچی
 جمعی حبیبی آزادخان سرکرده
 جماعت شینکوهی
 جمعی سعادتقلخان سرکرده
 جماعت خوریه ایمانی
 دست با محمدخان دست محمدخان
 جماعت ارکان
 جمعی محمدخان سرکرده
 جماعت همت آبادی
 جمعی باورقلی پیک
 جماعت غلامان مشهد
 جمعی خسرو میرزا
 غلامرضا خان هراتی سرکرده سوار دزد بیکر

جماعت تپور

علم داتخان میر عطاء الله خان میر شکر الله خان سر کرده

جماعت فوجانی

جمعی میر حسین خان شجاع الدوله

جماعت مردوانی

جمعی محمد جعفر خان

جماعت زبانی

جمعی ملا علی عیوب سر کرده

جماعت سر جامی

جمعی حسین خان و حسن خان

جماعت چو لابی و مارو شک

جمعی سلیمان آقای سر کرده

جماعت عنایت آبادی

جمعی صید محمد خان سر کرده

جماعت قرانی

جمعی محمد خان سر کرده

جماعت افشار

جمعی رفیق فلیجان سر کرده

جماعت سبزواری

سعادت قلی خان سر کرده عیوب آقا سر کرده امان الله

خان سر کرده حاج میرزا فضل الله سر کرده

سبزواری جمعی حیدر خان سر کرده

جماعت عرب

جمعی بابا خان سر کرده

جماعت کروی

عطاء الله خان سر کرده محمد شریف خان سر کرده
فرمان علی بیگ سر کرده صید رضا بیگ سر کرده

جماعت لارا آباد

جمعی محمد رکان

جماعت بستنا

جمعی کل محمد خان سر کرده

جماعت شهبان

جمعی محمد حسین خان سر کرده

جماعت نیشابوری

باقر خان سر کرده حسن خان سر کرده

جماعت جامی

جمعی علی رضا بیگ فراد و لباشی

جماعت قاپدنی

جمعی علی اکبر خان سر کرده

جماعت عیشید

جمعی الله پاره خان و محمد امین خان سر کرده

جماعت هزاره

پوسفق اسرئیل اسمعیل خاں سر کرده پکنفر

جماعت هراتی

میرزا مسعود خان سر کرده محمد حسن خان سر کرده

اسر آبادی و غیره

جماعت اسر آبادی

جمعی علیجان آقا بوزباشی

جماعت دره پنی

جمعی ابراهیم

جمعی افراسیاب خان سر کرده

جماعت بسطامی

جمعی علی اکبر خان سر هک

مازندرانی و غیره

جماعت کهر و نرک

جمعی میرزا علیخان رئیس خدامراد خان سر کرده

فخ الله خان سر کرده عباسخان ابضا ابراهیمخان ابضا

ذوالفقار خان ابضا هاشمخان ابضا حسنخان

ابضا محمد حسینخان ابضا

جماعت خواجوند

جمعی جناب امین السلطان علی اکبر خان سر هک

فلیخان ابضا حسنخان ابضا شکر الله خان

نغمه الله خان

عبد الملک

بسر کرده کی جعفر خان

عراق

جماعت نرین کر

جمعی ساری اصلان بیو باشیکری علیقلیان

جماعت شاهسون افشار

جمعی پوسفق اسرئیل

جماعت نجیاری

جمعی اسفندیار خان سرئیل

جماعت عربی بستنا

جمعی مصطفی فلیخان سرئیل

جماعت افشار اسد آباد

جمعی محمد کریم خان سر کرده

جماعت خمسه

جمعی ذوالفقار خان سرئیل

جماعت شاهسون ابیانلو

جمعی عزیز الله خان سرئیل بسرنیدی حاجی لطف

الله خان

جماعت شاهسون نغمدان

جمعی فتحعلیخان سرئیل

جماعت شاهسون دویون

جمعی وجیه الله میرزا محمد حسینخان سر هک

غلامعلیخان ابضا غلامرضا خان سر کرده

ولیمخان سر کرده

جماعت شاهسون فوش بیکلو

جمعی حسینقلی خان سرئیل اول

جماعت باجلان

ابو ایچیی احمد خان سر هک

جماعت خرفانی

ابو ایچیی الله پاره خان ابودانباشی

جماعت پراوند

جمعی حسنخان سر کرده

جماعت اوضانلو

جمعی سیدفا الله خان سر کرده

جماعت قرابو و خوار

جمعی عزیز محمد خان سر کرده

جماعت افشار ساوجیان

جمعی حسنخان سرهنک

جامعت کردجه

جمعی نصرالله خان سرنپ بنورکخانه
خانباباخان

جامعت هداوند

جمعی رحمان

جامعت شاهسوار

جمعی نصرالله خان سرنپ بنورکخانه

جامعت پلوات

سرنپ جدرخان

جامعت افشاکشلو

جمعی اجوداباشی سرنپ کاظمخان

جامعت چکنه

جمعی نصرالملك سرهنکی محمدضادخان

جامعت احمدوند و هبوند

سرکرده کی حسینقله خان

جامعت کلپائی

سرکرده کی ولخان

جامعت نانکی کرمانشاهان

جمعی خدامرادخان سرکرده

جامعت نانکی شهرنادر

جمعی حسنقله خان سرکرده

جامعت نجابی

سرکرده کی فرج الله خان

جامعت کرزاب

جمعی علیخان سلطان

جامعت عربی ناصری

جمعی محمد حسنخان سرهنک

جامعت نجینار

جمعی اصلانخان سرکرده

پسند

خراسانی و کرمانی

دست خراسانی

از باب شجاعان جمعی حسینعلیخان سرهنک

دست کرمانی

جمعی محمد رحمان سرکرده

دست جهانگیر آباد

دست قدرسکی

جمعی میرزا علی بنی خان سرنپ

دست کبول

جمعی علی محمدخان سرکرده

دست مقصودلو

جمعی عبدالصمدخان سرکرده

دست شیرآباد رشتا

جمعی فتحعلخان

دست نالاشاهکوه

جمعی آقا عبدالرحمن سرکرده

دست نایب شاهکوه

جمعی محمد علیخان سرکرده

دست سلیمان رشتا

جمعی محمد علیخان

دست شفقی

جمعی نعمت الله خان سرکرده

دست انزلی

جمعی جبار علیخان سرکرده

مازندرانی و غیره

دورانکه

ابراهیمخان سرنپ و دانکه لطفعلیخان سرهنک

مزارجویی نجفعلیخان سرهنک هزارگری

حبیب الله خان سرکرده

اشرف غوامی

میرزا محمدخان سرهنک عباسعلیخان

علی اکبرخان سرکرده مهدنجان سرکرده

عربستانی

جمعی شیخ عیسی خان سرهنک ولد نصره الملك

قشون حاضر در کاب

از پیاده نظام و سواره نظام و توپخانه و غیره یکصد و پنجاه هزار نفر

در خیر

پنجاه هزار نفر

وزارت جلیل الدوله خارجی

جناب اشرف محمد پیسار اعظم و وزیر امور خارجه

اجزاء وزارت خارجه و سفراء بدایع تکار میرزا نصرالله خان نایب اول وزارت

خارجه میرزا حسنخان سرنپ کابنا سردار

مخصوص میرزا محمودخان منشی مخصوص

میرزا رضای منشی مخصوص میرزا محمودخان

ملک فیروز کاب

دفتر مخصوص جناب اشرف

محمد حسنخان صنیع الدوله مقدم السفراء

کرمانی علی

میرزا بابا قاسم میرزا اسمعیل ز جهان محمد افندکاب
ترکی دیوانه نایب شریف
نجف اشرف
اسکندریک نایب
کاظمین

میرزا بیک نایب

سامح

محمد جعفر بیک نایب

مشهدی کاظم امین السعید وکیل کارپردار خان بغداد
و بیوی بوشهر و اصفهان و غیره

کارپرداران قزوین

مصر

میرزا احمدخان کارپرداز رعنا افندی مترجم
بقوی بافندی فرزدار

ارزنده الرقعه

میرزا علی اکبرخان کارپرداز میرزا محمد حسین نایب و منشی

طرا بزاز

کارپرداز علی بیک مترجم

شام

حاجی محمد صادق خان کارپرداز

سافونسی طها و کلان خاکی عراق و غیره

مسئول احمد بیک عماره علی بیک خانقین

محمد اسمعیل بیک مندیج ابوطالب بیک سنو
حسین بیک فرز باط و شهردان شیرخان بیک

بقویته یونان حاجی عباس علی سلیمانیه
میرزا محمد حسن کرکوک آقا عباس فخر شریفین
حسن خان هند شریف بیک کونا لاماره ناصر بیک مامور صدراعظم
سایر کایان دولت عثمانیه نایب امیر مرکز مشرف

از میرزا محمدخان قونول حلب میرزا شکرالله قونول
حیدر میرزا حسن قونول بینا المقدس میرزا هادی
انطاکیه موسی بیک بهرنا اسکندریک دیار بکر

میرزا حسین صیداحاجی علی افندک طیب حاجی الله و
طرابلس شام چرس افندک سولین نقاوس اسکندریه

خواجرتا برهسا احراقا عکة احمد افندک صور
حسین افندک آندره میرزا عیسیه سپاس حسن آقا

تکوری آقا سید علی صامس و محمد آقا وان حاجی
حبیب بیک بالکة حاجی علی روچی آقا میرزا معصوم

قونول اما سید حسن آقا وکیل شهیند

دولت انگلیس

سفارتخانه لندن

جناب میرزا ملک خان ناظم الملک وزیر مختار میرزا مهتاب
خان نایب میرزا علی نایب منشی مشرف جزایر قونول

کارپرداران بنگاله

میرزا فضل الله خان کارپرداز اول میرزا سید علی منشی
مترجم انگلیسی

دولت روس

سفارتخانه پترزبورگ

میرزا اسدالله خان شارژ دفر میرزا علی منشی
حکیم سفارت مترجم

سفارتخانه

سفارتخانه پاریس

جناب
نظاره افروز مختار میرزا احمدخان نایب منشی اول
مسوهرمال وکیل کارپردازی پاریس مسوور دالو کا

پهرازدربندو مسوودول در شهر مارسیل مسوول
کارپردار در شهر دوال حکیم سفارت

سفارتخانه منسره

جناب
میرزا مختار وزیر مختار میرزا حسن قونول

کارپرداران خانة نعلیس

میرزا محمودخان کارپرداز میرزا مصطفی نایب میرزا
معصوم مترجم میرزا اسمعیل منشی میرزا محمد بیک مترجم

کارپرداران حاجی طرخان

میرزا احمدخان سرنلیک کارپرداز میرزا موسی منشی مترجم
میرزا علی اکبرخان قونول بطر منسکی

مامورین داخله

تبریز

جناب
میرزا عبدالرحمنخان ساعدالملک حاجی میرزا صادقخان
نایب فلخان سرنلیک مهاندارسفراء حاجی میرزا معصوم

منشی اول میرزا حسنخان سرهنک نایب کارگذاری
حاجی میرزا باقر نایب میرزا محمود منشی میرزا مهدی منشی

میرزا محمد علی منشی ساطوخان مترجم میرزا آقا منشی
عباسقلی امین الوزاره رئیس انای نکره آذربایجان

میرزا محمد حسین منشی و نایب میرزا پیر و سخان مترجم
نصرت و آرامند و بهود و کرد و می سلساس مسوودر

نایب مترجم مامورین سفارتخانه تبریز حاجی حبیب بیک مامور
قطور

کرمانشاهان

میرزا هادیخان کارگذار میرزا نوریخان نایب

کرمانستان

میرزا علیخان کارگذار میرزا احمدخان نایب منشی

کیلان

مشیرالوزاره علیخان سرنلیک کارگذار میرزا حبیب الله
امین نکره میرزا عبدالرشول نایب منشی اول

میرزا نجف الدین منشی

استرآباد

میرزا جوادخان کارگذار حاجی میرزا طاهر نایب و
منشی میرزا علی منشی و قایم نگار بندر جز

مادندران

میرزا مهدیخان کارگذار میرزا کاظم امین نکره مشهور
قادس

قادس

حاجی میرزا صادقخان کارگذار میرزا محمدخان نایب
سید عباس

بندر بوشهر

میرزا علی اکبرخان کارگذار
اصفهان

محمد جعفرخان کارگذار اسمعیلخان نایب

بند و کرمان

ملاکچرخه کلان طاهر زرد منشی بند و کرمان
سفری و کاتب صاحب منصبان مقیمین

کرمانها و سایر

سفارت

سفارت دولت عثمانی در طهران

جناب مخبر ملک افند سفير کبير سداد پيك نایب اول
میرزا حسنخان منشی اول سفارت کبری حلیم پیک افند
یعنی مامور معیت کال افند عاقله یعنی مامور معیت

سایر ولایات تبریز

علیهجین پیک افندی اشرف شهبند میرزا خلیج افند
منشی منشی فرانسوی
اروین
خواجه منصور وکیل شهبندر
ساجد جلال
عبدالاحد آقا وکیل شهبندر

بوشهر

خالدا فندی شهبندر میرزا حسین منشی
شیراز

حاجی سید ابراهیم وکیل شهبندر میرزا سید محمد منشی
کرمانشاهان

آقا حسن وکیل شهبندر منشی فارسی منشی
همدان

حاجی محمد سعید وکیل شهبندر
ستدج کردستان

آقا سید جابر عرب وکیل شهبندر میرزا سید محمد منشی
سفارت دولت روس

در طهران

جناب پسنوی نایب اسطاطسکی ساود نیک سپو
زینا و فیلیچی مخصوص وزیر مختار نادوروفی ساود
میسو شپانو فوسکی نایب اول کالترسکی آسا سور
غریب و بیچ منجر اول نادوروفی ساود نیک سپو
نایب دوم بنو لپازن ساود نیک سپو
منجر دوم مسو پو اخیطونو فو افند

سایر ولایات تبریز

کالترسکی ساود نیک سپو کربل جنرال قونول میرزا ابوالقاسم
کالجسک سور مسو شولترسکی نایب تیون یار
ساود نیک سپو کاخانو فوسکی منجر میرزا عبد
الکریم منشی میرزا علی اشرفخان منشی
رشت

نادوروف سونیک مسو نورد قونول تیون
ساود نیک سپو ولا سو ف نایب منجر میرزا
عبدالله منشی

استراباد

مسو و فی الدین نایب کوریشکی سکران اشچاکوف
صاحب منصب

سفارتخانه استرلیت صاحب منصب
نظامی در طهران

سفارت دولت پتر در بخارا
کنت شاک زالوسکی شامبلان پشخداش اعلمت
امیر اهور وزیر مختار و ایلی مخصوص بارون تول
نایب سفارت

کند راضی بالوز و جنرال قونول منرا و دار من
مالک ولایات روس غیر که از راه پالتها علاوه بر وزیر حلیله جاک خا
راج میجا اباشرف و امجد پششار اعظم است

صاحب منصب

صاحب منصبان نظامی

کلندر فرمان دشمن رئیس صاحب منصبان کابین
خان سر نیایدول و معاون و منجر کاپیتان پیاده
نظام اتوان و اسنانندسکی کاپیتان پیاده نظام
شارل کیروس کاپیتان توپخانه شارل وافر
لئوشان اول شارل رسینک معلم پیاده نظام
دبل هولده سپکودسکی لئوشان مهندس بارون
دکتور لئوشان اول مجران فرانسوا کریک لئوشان
معلم پیاده نظام شمو صاحب منصب فورخانه
فرانسوا و ایا موریکایچی دل ژبوئر

سفارت دولت انگلیس در طهران

جناب لاندل تامسون وزیر مختار دالتریزین صاحب منصب
ولیم دکنس صاحب نایب اول ولیم هنری مکد صاحب آفاحسن
نایب دوم ارثر لاکه صاحب نایب سیم فلیس صاحب
قونول سر جوزف دکنس صاحب حکم سفارت
محمد حسنخان منشی اول میرزا جان منشی میرزا سید
محمد منشی میرزا شیخ علی منشی

سایر ولایات تبریز

آب صاحب قونول جنرال میرزا علی اکبرخان منشی پوسف منشی
بند بوشهر

کند راضی بالوز و جنرال قونول منرا و دار من
مالک ولایات روس غیر که از راه پالتها علاوه بر وزیر حلیله جاک خا
راج میجا اباشرف و امجد پششار اعظم است

منیر کور حکم دادس منیر مار پروس نویسنده
منیر هور نویسنده منیر کانه نویسنده منیر پیا
ایضا

استراباد

ماژور سجان صاحب قونول
شیراز

میرزا حسینعلیخان
اصفهان

میرزا فاضل وکیل الخا
خراسان

میرزا عباسخان
رشت

میرزا صاحب قونول میرزا نصرالله منشی
کرمانشاهان

همدان

آقا سید حسین
سفارت دولت فرانسه

در طهران

جناب مسو نیکو وزیر مختار و ایلی مخصوص مسو
کاسنیل نایب اول مسو لووی منجر اول میرزا
پوسف منشی

شیرین

میرزا صاحب قونول میرزا نصرالله منشی
میرزا صاحب قونول میرزا نصرالله منشی

کند راضی بالوز و جنرال قونول منرا و دار من
مالک ولایات روس غیر که از راه پالتها علاوه بر وزیر حلیله جاک خا
راج میجا اباشرف و امجد پششار اعظم است

کند راضی بالوز و جنرال قونول منرا و دار من
مالک ولایات روس غیر که از راه پالتها علاوه بر وزیر حلیله جاک خا
راج میجا اباشرف و امجد پششار اعظم است

مملکت آذربایجان مملکت خراسان و سیستان
 استرآباد و کرمان و نرگان قزوین خراسان
 و دامغان شاهرود و بسطام گرجس خرفابین
 امور سجدت و نذر کرم بهر و مسیحی و کبر
 و فرائض و ایان حکمرانان ممالک و ولایات

**و پیشکاران بزرگ
 آذربایجان**

حکمران و صاحب اختیار نواب اشرف و الاشاهنشاه
 اعظم الفتح و بهر کرم دون مهله و لت علیه ادم الله
 ابنا له العالی
 نواب شعاع الدوله لطف الله میرزا نایب الحکومه
 وزیر و پیشکار
 حکمران خوی و سلماس میرزا زاده عمید الدوله کبیر میرزا

خراسان و سیستان

نواب الارکن الدوله فرما فرمای ملک خراسان و سیستان
 جناب مؤمن الملک میرزا سعید خان مولینا شاهی
 سایر ارباب و بزرگان که در آن اوقات در آنجا
 و نواب اشرف و نواب اشرف و نواب اشرف

وزارت علوم و معارف و غیره

نواب الاعضاد السلطنه وزیر علوم و معارف و غیره
اجزاء وزارت علوم
 جعفر فلجان سرنیکل و رئیس مدرسه مبارکه دارالافتا
 نایب وزارت علوم میرزا اسدالله خان نایب وزارت
 علوم میرزا محمد علیخان منشی شاهی وزارت علوم میرزا
 محمد حسین رئیس کتاب میرزا استبداد فرحاسب میرزا
 مسیح منشی اسدالله خان کتابدار میرزا علی نوپسند کارخانه

میرزا

میرزای روزنامه نویس

**معلمین و غیره
 ایرانی**

اطباء ایرانی
 میرزا کاظم ملک الاطبا میرزا استدرضی حکیمباشی
 نظام میرزا ابوالقاسم معلم طب ایرانی مدرسه
 میرزا علی دکتز معلم طب فرنگی مدرسه میرزا زین العابدین
 دکتز معلم طب فرنگی حاجی نجف الملک
 میرزا عبدالغفار معلم علوم ریاضی میرزا کاظم معلم
 علوم فیزیک و شیمی علیخان همشیره زاده جناب نجف
 الدوله معلم علم نوچانه میرزا علی اکبر نقاشباشی معلم
 نقاشی ملا اسدالله پیشماز و معلم فارسی و عربی
 ملا صاد و معلم فارسی و عربی اسناد و حیدر تجارباشی
 میرزا رضا مؤذن

فرنگی

دکتز طولوزان طبیب مخصوص حضورها یون حکیم
 دکتز کون طبیب سفارت دولت بهیبه انگلیس حکیم
 کوزمی نسکی طبیب سفارت دولت بهیبه روس حکیم
 بیکر طبیب سفارت دولت بهیبه انگلیس حکیم بکیر
**اطباء حافظ الصخره صامو و لایق
 کیلان**
 میرزا استبداد جعفر
 میرزا ابوالقاسم
 میرزا رضا و صالی

خلفاء

میرزا جعفر خان خلیفه نقاشی میرزا حسین خلیفه
 سایر خلفاء نه نفر
شاگردان
 دو بیست و چهل و پنج نفر شاگردان داخل مدرسه
 دو بیست و بیست نفر داخل و خارج بیست و پنج نفر
اجزاء مجلس کسب و حفظ صحت
 میرزا احسن

همدان

کرمانشاهان

میرزا اسمعیل

ملایس

میرزا ابوالقاسم

عربستان

میرزا مؤمن

کرستان

محمد میرزا

اصفهان

میرزا موسی

پزد

میرزا عبدالرضا

کرمان

میرزا عبدالرزاق

شیراز

میرزا حسام الدین

اجرای ریختن

میرزا علی اکبرخان حکیمباشی رئیس ریختن میرزا

حکومت طارم

علیقان طبیب میرزا مصطفی حسنخان طبیب خدادادخان سرهنگ حاکم طارم

میرزا نصیر و اساز میرزا محمد طبیب میرزا علی اکبر طبیب

میرزا حسین طبیب مؤذن و پیش نماز بکفر مباشر و

نفر قراش و عمل جات بپشتن نفر

اجزاء مدرس دولتی تبریز

میرزا عبدالحق سرمدی رئیس مدرسه افغان خاکن

و معلم در زبان فرانسه محمدجعفرخان معلم علم طب

محمد میرزا معلم علم هندسه محمد حسن میرزا معلم پیاده

نظام بحقیق خان معلم توپخانه میرزا ابراهیم

سرشنه دار میرزا عبدالحق ناظر معلم فارسی

بکفر ده باشی قراش چهار نفر علم کارخانه و نفر

معلمین داخل و خارج چهل نفر

اجزاء وزارت معادن

حاجی علی اکبر امین معادن میرزا عبدالکریم سرشنه دار

و منشی حاجی علی اصغر مامور آبادی معادن جدید طلا

خراسان میرزا محمد علی معادن چی مامور خط خراسان

حاجی میرزا عبدالکریم مامور خراسان شیخ

عباس معادن چی

وزارت کشت و بار اعظم

جناب علاء الدوله وزیر دربار اعظم

جهان شاهان

نسخه انبار کد

محمد حسنخان نسختچی باشی

نایبان

عباسخان فاجار هادیخان فاجار پوسفخان

محمد زماخان فاجار میرزا آقایی نیری خانباغچا

کلیعلیخان محمد حسنخان هاشمخان محمدقلیخان عزتاللهخان

ابوالقاسمخان فاجار میرزا حسین مشرف محمد

خان فاجار میرزا محمود علی اصغر سیک

اسامی رؤس ادار النظره مبارک

اداره مقدسه مهره آثار مبارک

برایست جناب عضد الملک

اداره النظره مبارک

محمدقلیخان نایب النظره میرزا علی بنی منشی

میرزا علی اکبر مشرف حاجی قاسم شریب ار باشی

ناظم البکاء حاجی میرزا محمد رضا وکیل و متولید

میرزا جانی سرشنه دار آقا محمد حسن چرکچی باشی

حسین ختام باشی میرزا علی اکبر مشرف نایب کچل و دفتر

استاد زین العابدین طباطبائی حاجی نصر

طباطبائی خاصه آقا محمد باقر خولیدار جندی

اداره مهر مبارک

میرزا زین العابدین حافظ مهره آثار مبارک

محمد کریم سیک حامل

مهر مبارک

مستحفظین بچقفر

میرزا احمد سرشنه دار مخصوص وزارت دربار

کشیخانه مبارک

عبداللهخان قولی آقاسی باشی

میرزا رضا سرشنه دار میرزا محمد علی سرشنه دار

بوزباشان از حاضر کاب و غیره

محمد حسنخان رشیدخان عبدقلیخان عبداللهخان حیدرقلیخان

کلیعلیخان محمد حسنخان هاشمخان محمدقلیخان عزتاللهخان

خانلرخان طهماسبقلیخان مامور آذربایجان محمد قاسمخان

مامور آذربایجان سعداللهخان مامور آذربایجان

محمد حسنخان

غلامریشچیدنمان

حسینعلیخان آغلامریشچیدنباشی میرزا قزلک نفر

میرزا حسین پسر میرزا حسین میرزا حسین پسر میرزا حسین

میرزا حسین پسر میرزا حسین میرزا حسین پسر میرزا حسین

قراش خانه مبارک

محمد حسنخان قراش باشی محمد آقا فاقوچباشی آقاسید

حسین ختام باشی میرزا علی اکبر مشرف نایب کچل و دفتر

استاد زین العابدین طباطبائی حاجی نصر

طباطبائی خاصه آقا محمد باقر خولیدار جندی

اداره مهر مبارک

میرزا زین العابدین حافظ مهره آثار مبارک

محمد کریم سیک حامل

مهر مبارک

مستحفظین بچقفر

غلامریشچیدنمان

برایست میرزا احمدخان پیشچیدن مخصوص

بوزباشان و غلامان

آقا جاجاخان پاشاخان حاجی حسینخان میرزا تقیخان

اداره جناب امیر السلاطه

اطاق مؤرخه هابونیه بر نایب جناب امیر السلاطه
 میرزا علی اکبر مستوفی میرزا علی نایب میرزا علی اکبر
 آقا باقر نایب آبدارخانه آقا یوسف نایب آبدارخانه
 آقا مهدی

غله و لایات

حسینقلخان سعدالمملک میرزا علی سرشندار
 میرزا محمود مشرف محمدخان مامور عدینان و لایات
 ریاست فرادکان مخصوص جوهاون ز داخله و خارج
 عماران و ریاست فوج سوادکوه

ریاست روی هابون

آبدارخانه و سفاحانه مبارکه بر نایب آقا محمد

آبدارباشی و لایات امیر السلاطه

سقاباشی آقا حسینعلی آقا باقر آقا داد آبدار
 میرزا ابوالقاسم حاجی حسن نایب میرزا لطف الله
 مشرف آقا فتحعلی عمده آبدارخانه پانزده نفر

سقا و هفت نفر

اداره خزانه عامه مبارکه بر نایب میرزا محمد

ولایات جناب امیر السلاطه

خزانه نقد

میرزا محمد اسمعیل نایب خزانة مبارکه آقا حسینعلی

کل و جواهرات میرزا فضل الله سرشندار کل میرزا

احمد سرشندار غلات و قشقه میرزا رضا قلخان سرشندار

دار بقایا میرزا علی سرشندار خزانة اندو آقا

هدایت خوی پادار کل میرزا هادیان سرشندار میرزا محمد اسمعیل مهر دار حاجی میرزا عبدالکریم

آقا حسین خوی پادار و جو خزانة اندرون شیخ مرتضی و صدرا الحفظ آقا میرزا حبیبی ناظر امیر زاجب الله

نویس و اجودان خزانة میرزا غلام حسین مشرف خزانة کلیدار آقا شیخ احمد واعظ آقا میرزا عبدالحسین

مکشیک آقا میرزا باقر سرکشیک آقا میرزا نیرک
 فراتر ضویح مطهر میرزا کاظم مستوفی میرزا ولی
 باشی میرزا حسین سرشندار حاجی آقا محمد
 خوی پادار

خدام و غیره

میرزا رستم نایب الحکومه سوادکوه محمد جعفر خان
 خدام بیست و پنج نفر فرآه بیست نفر کلاب دار
 اسنان دار پانزده نفر مؤذن و چراغچی پانزده نفر
 فرآش حرم پانزده نفر فرآش سخن ده نفر

شرخان و فاطمه خان و باری و شکر کلانی

و فتحخان و هابونیه بر نایب آقا علی اصغر صلیح

ولایات جناب امیر السلاطه

صاحب منصبان

میرزا علی محمد مشرف حاجی میرزا محمد علی مشرف میرزا

علینقی مشرف کاظمخان فاطمه حیات باشی بابا اکبر حیدر

جوادی پیک نایب اول شرخانہ رضاقلی پیک نایب اول

شرخانہ رمضان پیک نایب اول شکر کلانی

بابا حاجی نایب بیخ شاکر بلایک حیدر علی خوی پادار

علامه جانشانی نایب ده باشی داروغه و فاطمه حیات ساریان

مزار و صد نفر

ایلات دار الخلافه بر نایب آقا علی اصغر

صاحب جمع ولایات جناب امیر السلاطه

عرب و دامن عرب بیست و هفت عرب سمنان

میرزا نظام مهندس راه اهل میرزا محمد مهندس راه ذوقین

حسینعلی خامنه نایب حاجی اشاد علی معار

میرزا کاروانی نایب حاجی مصطفی قلخان میرزا شکار حیدر الله خان سبب انبایع معروفه نفر

اداره دارالطب

میرزا حسن مشرف سوادکوه
 آبدارخانه و سفاحانه مبارکه
 میرزا علی سرشندار
 میرزا حسین سرشندار
 میرزا محمد اسمعیل نایب خزانة مبارکه
 میرزا فضل الله سرشندار کل
 میرزا رضا قلخان سرشندار
 میرزا علی سرشندار خزانة اندو
 میرزا هادیان سرشندار
 میرزا محمد اسمعیل مهر دار
 میرزا غلام حسین مشرف خزانة کلیدار
 آقا شیخ احمد واعظ
 آقا میرزا عبدالحسین

بروستان و مذهب ملکن برلند کاتولیک فرمانها
هندوستان لر لیبون

دولت ایتالیا

پادشاه هومبر اول سنش و شش سال و لبعهد
و یکوز اما نول پرش ناپول سنش بازده سال و زراعظم
کرول مذهب کاتولیک جمعیت پنجاه و چهار کرد
چهارده هشتاد و دو هزار نفر پای تخت رم

دولت بلژیک

پادشاه لیبول دوم سنش چهل و پنج سال پای تخت
بروکسل جمعیت هکر دو و سصد و شش هزار نفر
مذهب ولنی کاتولیک

دولت پروغال

پادشاه لوی فیلیپ ماری فریدیناند یلد سنش چهل و دو
سال و لبعهد شارل فریدیناند لوی ماری و زراعظم
دقتس پر داملو پای تخت لیزبن جمعیت دو اروپ
نکر دو و یکصد و هفتاد و دو هزار نفر خارج از اروپ
شش کر دو و بیست و هشتاد و یک هزار نفر
مذهب کاتولیک

دولت چچا

پادشاه کیلوم سو الکساندر یک فریدیناند لوی سنش
شصت و سه سال و لبعهد کیلوم الکساندر شارل
فریدیناند سنش سو دو سال پای تخت لاهه
جمعیت هفت کر دو و سصد و نه هزار نفر
مذهب ولنی پروتستان

دولت دانمارک

رئیس جمهور کزول کروی پای تخت پارپس
مذهب ولنی کاتولیک جمعیت هفتاد و دو کر

و صد و دو هزار نفر

دولت یونان

پادشاه ژرژ اول سنش سه و پنج سال و لبعهد یونانی است

اسپانیا

دولت چین

امپراطور مو تسی سنش بیست و هشت سال و لبعهد
امپراطور گوانگ سو سنش نه سال و زراعظم
شاهزاد کک پای تخت یکن مذهب ولنی بودا

دولت سیام

مذهب هس شده مسلمان و غیره هم دارد جمعیت کلیه
هشتصد و شصت و هفت کر دو جمعیت عین هس شده پادشاه نیان
و نکر دو و چهار صد و چهل و شش هزار و صد و چهارده نفر
جمعیت کر زهره پان هس شده پنجاه و هفت کر دو پای تخت بان گک
مذهب بودا مذهب

دولت ژاپن

جمعیت وازده کر دو و سصد هزار نفر

افریقا

ایالت تونس که جزو سلطنت عثمانی است
جزیره ماداگاسکار

والی محمد صادق و ایسایک و لبعهد که برادر و ایلش پادشاه
سید علی پای تخت تونس جمعیت چهار کر دو پای تخت نانا رپو
جمعیت پنج کر دو

دولت حبشستان

امپراطور کاکوس مینامند اسمشان پای تخت
گندار جمعیت وازده کر دو سلطان ملا حسن پای تخت نانه
جمعیت وازده کر دو

دولت نکبار

ایالت مصر که جزو سلطنت عثمانی است
سلطان سپدر کتس ز سعید پای تخت بندر لیبون
جمعیت جزیره نکبار صد هزار نفر اما تمام
آن مملکت مشغور نیست پای تخت فاهرو
مذهب اسلام سنی
جمعیت نام مصر سه و شش کر دو

امریکا

بنگلی دینای شمالی

جمہور انانوں

رئیس جمہور حای پای تخت و اشپن نون مد سادو کرد و سید صدر دفتر
 اغلب پر نشان و غیرہ جمعیت ہفتاد و ہفت
 کرد و سید صدر دفتر
جمہور مکسک
 رئیس جمہور اشپن پور بود پاس پای تخت مکسک
 مذہب کاتولیک جمعیت ہجرت کرد و دینت ہفتاد
 شش ہزار نفر
بنک دینای مرکزی
 جمعیت کل پنج کرد و صد ہزار نفر
جمہور سان سالوادر
 رئیس جمہور پای تخت
 سان سالوادر جمعیت چہل ہزار نفر
جمہور کاسنادریکا
 رئیس جمہور گوارڈا پای تخت سان روزه جمعیت
 بیست و پنج ہزار نفر
جمہور کوانملا
 رئیس جمہور زنہ رو فینو بارپس پای تخت کوانملا
 جمعیت کرد و صد ہزار نفر مذہب کاتولیک
جمہور ہیکارا کوا
 رئیس جمہور دن پدرو سائرف پای تخت ماناگا
جمہور ہندورا
 رئیس جمہور کواریل پوستو پای تخت کوما بایکا
بنک دینای جنوبی
جمہور ارڈانپن
 رئیس جمہور ہیکارا کوانملا پای تخت ہینوزر جمعیت
 کل دول و ستر ہزار و پانچ سو

جمہور

جمہور وینزولا

رئیس جمہور کونترالس پای تخت
 رئیس جمہور دون لبارس آکٹارا پای تخت کاراکاس
جزیرہ ہائیتی
 رئیس جمہور ہنوز معلوم نیست پای تخت
 پادشاہ نکامحا (خامس) پنجم پای تخت ہولولو پرتا پرتس جمعیت ہشتصد ہزار نفر
جزیرہ سن دون منک

فی شہر جادی الاولی لوی پبلز کے مطابق سنہ ۱۷۹۲ء



نمبر

فیمت جلد
چهارم

کتابت البلدان
ناصری شرح بلاد و فضائل و قرا
غیر ایران که هند و بحر و ثناء و غیر
اسیست باد فایده ناری و علی
دوازده و از این فیستاد

لوی پیل
۱۲۹۲

